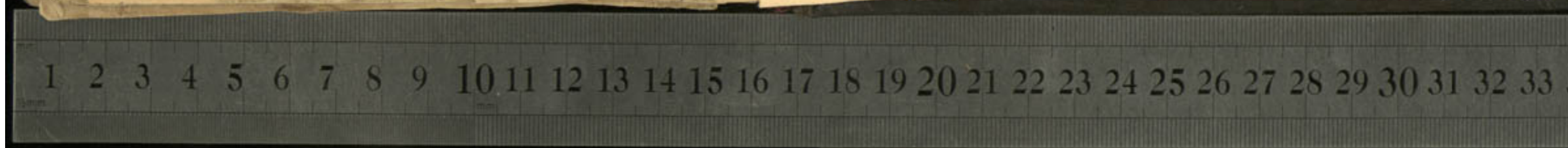


یا یادکا مراد علی طباخ سلیمان خان

ابرِ الکمه

ابرئ الاکمه



بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

شکر و ثنا و حمد بی منتهی مر خدایرا که منزه است از ادراک افهام و اوهام و ...
از حوادث لیالی و حروف ایام و صلوات نامحدود بر مرقد میمون و مضجع همایون
زاهره و تربت طاهره خاتم انبیا و خلاصه اصفیا محمد مصطفی باد و بر اهل بیت پاکش علیهم
علیهم اجمعین اما بعد چون مؤلف این کتاب عبد الراجی الی رحمة ربه الباری حسین ...
النبی السبزواری بحکم فان الذکری تنفع المؤمنین رغبت و نشاط و تذکیر ...
از برای مبتدیان این فن در این نوع کتابی جمع کند پس از بخشنده انس و جان مدد خو...
و این کتاب تالیف کرد و لبی کاشف و مدایح القلوب نامش نهاد از آنکه د...
که دلها از گفتن و شنیدن آن چاره نیست و آنچه در وقت روشنائی و نور بود ...
نهار افرمی الحمد لله رب العالمین الخطبة الحمد لله الذی شمس شموس ...
تنبیه شعلة النبجس من شطر الشجر و قمر بقصد بیقدار و قدر و قدر تدر فلا ابل الایر ...
نفخ المطر و صور بقصد تیسیر خلقته زهرة القصور من قطر الوهم ...

تنویر کرة الشمس و النجم و القمر و سیر السحاب و انزل المطر و اخرج
النبات و الثمر و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له خالق السمع
و البصر رازق الجن و البشر و نشهد ان محمدا عبده و رسوله یا ارحم الرا
حمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین باب اول
در بیان تعریف و فضیلت کلمه توحید و در این چند فصل است فصل اول روی عن
النبی صلی الله علیه و آله انه قال خمس من کن فیه اسکنه الله الجنة
کان عصمة امره لا اله الا الله و اذا ابتدأ قال بسم الله و اذا انعم علیه
قال الحمد لله و اذا اذنب ذنبا قال استغفر الله و اذا اصابته مصیبة قال
انا لله و انا الیه راجعون المناجات خداوندا ضمیر ما را از ریب شبهه خالی گردان و مرکز
دل ما را از جود و طغیان صافی دار و هر چه از زندگی ما بکاهد آنچه در بندگی خود مصروف دار و
ذکر خود را انیس جان ما گردان هر کجا ذره نور آشناییست بر ضمیر ما گردان دولت
عبادت بر همه مستدام دار یا اله العالمین و یا خیر الناصرین ...
... نسیم کمل توکل مأمور با برقلی صدر ایوان کائنات بدر اسما موجودات
... اختری برج سعادت خورشید آفاق رسالت برگزیده حضرت ... محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله این خواجه که شد از لنت ... بدم فرد ...

که هر که این پنج خصال را جمع کرد و بدان صفات موصوف و مخصوص گشت
پادشاه عالم او را در بهشت ساکن گرداند اول آنکه عصمت کار وی و نظام
امور وی و در زبان وی کلمهٔ لا اله الا الله بود لا اله الا الله کلمهٔ طیبه است
که حق تعالی از آن تشبیه کرده است بشجرهٔ طیبه کقوله ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً
كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ درخت بی شاخ و بی
برگ و بی میوه نباشد که اِنَّ مَثَلَ هٰذَا الدِّينِ كَشَجَرَةٍ ثَابِتَةٍ الْاِيمَانُ
اَصْلُهَا وَالصَّلٰوةُ الْخَمْسُ جُذُوعُهَا وَالزَّكٰوةُ فُرُوعُهَا وَالصِّيَامُ [illegible]
فِي رِوَايَةٍ عُرُوقُهَا وَالْحَجُّ اَغْصَانُهَا اَوْ وَرَقُهَا وَوِلَايَتُنَا وَاَهْلَ الْبَيْتِ
اَثْمَارُهَا فَكَمَا لَا يَكْمُلُ الشَّجَرُ اِلَّا بِثَمَرَةٍ طَيِّبَةٍ كَذٰلِكَ لَا يَكْمُلُ الْاِيمَانُ اِلَّا
بِوِلَايَتِنَا اَهْلَ الْبَيْتِ اما اصل این درخت ایمانست و نماز پنجگانه تن اوست
[وزکوة شاخ] روزه ماه رمضان پوست اوست حج اسلام شاخ اوست و برگ و ولایت ما اهل البیت
میوهٔ اوست چنانچه درخت کامل و تمام نباشد الا بمیوه همچنین درخت دین و
تمام نباشد الا بولایت و متابعت اهل البیت در تفسیر آورده که روز قیامت
[illegible] توحید از دل جمیع خلایق محو شود و محو نشود از دل کسی که او بولایت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و ائمه معصومین علیهم السلام قایل باشد

رسول صلی الله علیه و آله فرموده که چون کلمهٔ لا اله الا الله با شرایط بر زبان
راند از گناه پاک گردد از دوزخ خلاصی یابد و بنعیم مقیم برسد لا اله الا الله دوازده
ده حرف هر حرفی از او بدرقهٔ ایست ماهی را از عمر تو هر گناهی که در آن ماه کرده باشی
یکی از حروف کلمات شهادت در مقابل آن باشد و آن گناه را محو کند که اِنَّ
الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ لا اله الا الله دوازده حرفست و محمد رسول الله دوازده
از ده حرفست و شبانروزی بیست و چهار ساعتست حضرت حق میفرماید که بندهٔ من
بیست و چهار حرف کلمات شهادت بر زبان راند تا بیست و چهار ساعت شب
و روز عمر تو در حساب این حروف بی کند یعنی جان و مالت در دنیا و عقبی
من در آید علی ولی الله یازده حرفست اگر با لا اله الا الله و محمد رسول الله جمع کنی از
هفت درکهٔ دوزخ خلاصی یابی و به هشت درجهٔ بهشت برسی [آورده اند]
که روزی حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله انگشتری خود بسلمان داد
تا لا اله الا الله بر آن نقش کند سلمان فرمود تا محمد رسول الله بر آن ضم کردند
چون بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه آورد خواجه سه خط دید که بر
آنجا نوشته است فرمود که این سه خط چیست جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول
الله حق سلام میرساند و میفرماید که لا اله الا الله خواست تو بود و محمد رسول
الله خواست سلمان بود که بآن ضم کرد علی ولی الله خواست من بود که با آن
ضم کنم که بولایت علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام کلمهٔ توحید مقبول است
اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ عَمُودًا مِنْ يَاقُوتٍ اَحْمَرَ رَاْسُهُ تَحْتَ الْعَرْشِ

وَاَسْفَلُهُ عَلَى ظَهْرِ الْحُوتِ فِي الْاَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى فَاِذَا قَالَ الْعَبْدُ لَا اِلٰهَ اِلَّا
اللّٰهُ تَزَلْزَلَ الْعَرْشُ وَيَتَحَرَّكُ الْعَمُودُ فَيَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اُسْكُنْ وَاَنْتَ
لَمْ تَغْفِرْ لِقَائِلِهَا فَيَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِشْهَدُوا اسکان سماواتی ای قد غفر
تُ لِقَائِلِهَا خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله فرمود که پادشاه عالم جل جلاله عمودی آفریده
است از یاقوت سرخ زبر آن پیوسته آن ماهیست که در زیر هفتم زمین است و سر آ
ن عمود بعرش رسیده است چون بنده باخلاص بگوید که لا اله الا الله عرش
در لرزه آید عمود در حرکت آید پادشاه عالم گوید که ای عرش ساکن باش
گوید چگونه ساکن شوم که تو گوینده لا اله الا الله را هنوز نیامرزیده گوید خدای
تعالی ای خزانه نشانان من گواه باشید که من گوینده لا اله الا الله را بیامرزیدم ثَمَنُ الْجَنَّةِ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بها وجبت لا اله الا الله است خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله فرمود که بنده
مومن چون از سر اعتقاد و اخلاص تمام بگوید که لا اله الا الله حق تعالی بیافریند از گفتار وی
مرغی بیافریند عَلَيْهِ جَنَاحَانِ اَبْيَضَانِ دو بال سفیدش بود بلکه [illegible] حق تعالی
وی گوید که ساکن شو گوید که صاحب مرا بیامرز تا ساکن شوم پادشاه عالم گوید که بیامر
زیدم و بر او آن مرغ را هفتاد زبان بدهد تا استغفار خواهد صاحب خود را تا بقیامت و
در قیامت دلیل و رهبر وی باشد تا به بهشت مثنوی زنده دار از ذکر صبح و شام را
ه در تغافل مگذران ایام را ه ذکر را اخلاص می باید نخست ه ذکر بی اخلاص کی
آید درست ه مؤمنا ذکر خدا بسیار گوی ه تا بیابی در دو عالم آبروی ه ذکر بر سه
وجه باشد بخلاف ه تا بدانی این سخن را از گزاف ه عام را نبود بجز ذکر زبان

ذکر خاصان باشد از دل بیگمان ه ذکر خاص الخاص او از سر بود ه هر که ذاکر نیست او
فاسر بود ه ذکر بی تعظیم گفتن بدعتست ه نزد ایشان یک شرط دیگر حرمتست در تعریف
مجالس ذاکران یَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْرًا كَثِيرًا در روضة الوا
عظین آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ای علی بهترین اعمال
سه خصلتست اول انصاف دادن تو از نفس خود یعنی هر چه بخود به پسندی بخلق خدا نیز بپسندی
بسبب خواهی که برحمت خدا بوندی بپسندی بخلق آنچه بخود پسندی دوم مواسات کردن
برادر مؤمن در راه خدا یعنی هرگاه برادر مؤمن فقیر و بینوا باشد او را از برای رضای
خدا رعایت کنی سیوم ذکر کردن تو خدای عز و جل را بر هر حال و حضرت امیر المؤ
منین علیه السلام فرموده که همه خیر جمع است در سه خصلت اول خاموش بودن دوم سیوم
سخن کردن پس هر نظری که در او اعتباری نیست یعنی بنظر عبرت در وی نگرند
و از وی عبرت نگیرند پس آن سهو است و هر خاموشی که در و فکر نیست پس آن غفلت
و هر سخنی که در و ذکر نیست پس آن لغو است یعنی بیهوده گفتن پس خوشا حال کسی
که نظر او عبرت باشد که بهر چیزی که نگرد عبرت بردارد و سکوت او فکر باشد
و کلام او ذکر و گریه بر گناهان خود بسیار و امین باشند مردمان از شر او که از وی
مردمان شری نرسد در روایتست که حضرت موسی علی نبینا علیه السلام گفت ای معبود من چیست
جزای کسی که ذکر تو گوید بزبان و دل خود گفت خدای تعالی که ای موسی در آدم او را
روز قیامت در ظل عرش خود جای دهم او را در کنف حمایت خود حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که دیدم مردی را در خواب از امت خود که بوحشت

اند افکنده بودند او را شیاطین پس ذکر خدای تعالی آمد و خلاصی داد او را از آن
محنت جابر گوید که برفتم بخدمت امام جعفر صادق علیه السلم و گفتم یا ابن رسول الله
تحقیق که قومی هستند که هرگاه پند داده شود ایشان بچیزی از قرآن یا حدیث
یا ذکر کرده میشود بآن بیهوش میشود یکی از ایشان و وجد میکند چنانکه اگر بریده شود
دستها و پایهای او بی شعور میشود فرمود سبحان الله این از شیطان است ما باین
چیز مامور نیستیم آنچه ماموریم بآن اینست که هرگاه که تلاوت قرآن کنند و حدیث
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که ذکر کنند در آن وقت دل ایشان نرم شود
و خوف و شوق الهی بایشان دست داده گریه بر ایشان غالب شود و اذا سمعوا
مَا اُنْزِلَ اِلَی الرَّسُوْلِ تَرٰی اَعْیُنَهُمْ تَفِیْضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوْا مِنَ
الْحَقِّ و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر مسلمان که در مصلای خود بنشیند که نماز
صبح گذارده باشد چون از نماز فارغ شود و ذکر گوید تا آفتاب طالع شود باشد او
از اجر مانند حج کننده بیت الله و آمرزیده گردد و حضرت رسول صلعم فرموده که هرگاه
بیابید ریاض جنت را بچرید در آن گفتند یا رسول الله چه چیز است ریاض جنت
فرمود مجالس قرآن و ذکر روایت از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بنشیند
قومی که ذکر گویند خدای تعالی را مگر که ندا کند ایشانرا منادی از آسمان که برخیزید
که من بدل کردم گناهان شما را بحسنات و آمرزیدم همه شما را و ننشینند عددی
از اهل زمین که ذکر گویند خدای تعالی را مگر که بنشینند با ایشان قومی چند از فرشتگان
از ائمه انام علیهم السلام منقولست که در بهشت صحراهاست که هرگاه شروع کرد

ذکر کردن

ذاکر بذکر کردن فرشتگان در نشاندن درختان از برای او در آن صحراها و از آن
فرشتگان گاهی هستند که توقف مینمایند در آن پس میگویند فرشتگان
دیگر که چرا توقف می کنید در نشاندن درخت یکی از آن فرشتگان میگوید که صاحب
من کرد بجنبید از ذکر کردن در عدة الداعی آورده که روایت کند حسن بن الحسن الد
یلمی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرشتگان می گذرند بر حلقهای ذاکر
و می ایستند بر سرهای ایشان و میگریند بر گریه ایشان و آمین میگویند بر دعای
ایشان پس چون عروج کردند سوی آسمان حق سبحانه و تعالی فرماید که ای فر
شتگان من کجا بودید و او داناتر است بحال ایشان گویند ای پروردگار
ما حاضر گشتیم مجلسی از مجالس ذکر پس دیدیم جماعتی را که تسبیح و تحمید و تقدیس
میکردند و بپاکی یاد مینمودند حضرت ترا و می ترسند از آتش تو حق سبحانه
و تعالی فرماید ای ملایکه من نیکو کردم آتش را از ایشان و دور ساختم بدی
را از ایشان و گواه باشید شما که آمرزیدم ایشانرا و ایمن گردانیدم ایشانرا از
آنچه می ترسیدند ملایکه گویند که در میان ایشان فلانکس بود و یاد نمیکرد حق
حق تعالی فرماید که او را نیز آمرزیدم بجهت همنشینی او که با ذاکران نشسته بود زیرا که بد
بخت نمی باشد و نمی نشیند با ایشان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
که ذکر گوینده در میان اهل غفلت مثل قتال کننده است در میان گریزندگان
کفار و قتال کننده در میان ایشان واجب میگردد و مراو را جنت در تعقیب
ذکر گفتن در بازار در عدة الداعی از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت

هر که ذکر گوید در بازار از روی اخلاص نزد غفلت مردمان و مشغولی
ایشان بنویسد حق تعالی از برای او ده هزار حسنه و بیامرزد او را در روز قیامت
آمرزیدنی که خطور نکرده باشد در دل هیچ آدمی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
میفرماید که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای پسر آدم یاد کن مرا بعد از صبح ساعتی و بعد از
عصر ساعتی که کفایت کنم ترا آنچه اهم مهمات تست و امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که ابلیس ملعون پراکنده می سازد لشکریان خود را در شب از حین فرو رفتن آفتاب
و در هنگام بر آمدن آفتاب پس بسیار گویید ذکر خدا را درین دو ساعت
چه این دو ساعت غفلت است روایت است از ثمره شجره رسالت گلبن باغ نبوت
خلاصه خاندان رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله زبده دودمان علی مرتضی
علی بن موسی الرضا علیه التحیة و السلام که روایت میکند از پدران خود و پدران ایشان
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و رسول از جبرئیل علیه السلام که پادشاه عالم فرمود
که لا اله الا الله حصنی فمن دخله امن من عذابی لا اله الا الله حصار منست
هر که در حصار من در آید از عذاب من ایمن باشد و در عدة الداعی آورده که روایت است
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که بر هر دلی از انسان موضعی هست که شیطان
آنجا زانو میزند و می نشیند و در کمین اوست که دل او را از حق بگرداند پس هر گاه که یاد
خدا کرده شد شیطان گرد او نمیگردد و میگذارد او را و هر گاه ترک کرد ذکر الهی را فرو می
برد او را شیطان و گمراه و سرگردان میسازد و می لغزاند او را از راه راست شعر
گر زمانی غافل از حق شوی اندران دم همدم شیطان شوی چون این حدیث را روایت

کرد فرمود

کرد فرمود این را از شرط طاعت و من از شرطهای ویم یعنی هر که اهل بیت رسول را
صلی الله علیه و آله دوست دارد این کلمه از وی مقبول باشد و در حصن حق در
آید مفتاح الجنة لا اله الا الله کلید بهشت لا اله الا الله است من آخر کلا
مه لا اله الا الله دخل الجنة هر که آخر کلام وی لا اله الا الله باشد در بهشت در رود
آورده اند که جوانی جهود بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و شد کردی روزی
چند نیامد رسول صلی الله علیه و آله از حال وی پرسید گفتند که بیمار است از آنجا که خلق عظیم
خواجه کاینات بود بعیادت وی فرمود جوان را در حالت نزع یافت گفت ای جوا
ن بگو لا اله الا الله تا بهشت روی جوان جهود خواست که بگوید پدرش حاضر بود
بدید باز نگریست پدرش گفت تو دانی ای پسر اگر خواهی محمد را اجابت کن پسر کلمه
شهادت بر زبان راند و جان بحق تسلیم کرد رسول صلی الله علیه و آله فرمود اصحاب را
که زود باشید و کارسازی برادر خود بکنید چون تکفین و تغسیل نمودند و جنازه را
بر داشتند رسول صلی الله علیه و آله بتشییع جنازه بیرون شد و بر سر انگشتان پای
مبارک میرفت در عقب جنازه گفتند یا رسول الله چرا پای بر زمین نمی نهی فرمود
از بسیاری فرشتگان که حاضر اند از زمین آنمقدار خالی نمانده است که پای بر ز
مین نهم گفتند یا رسول الله وی این منزلت از چه یافت گفت بآنکه آخر گفتار
وی کلمه لا اله الا الله بود اگر بنده همه عمر اوقات خود در کفران و طغیان بسر آورده باشد
چون توبه کند و بدرگاه رجوع کند و کلمه شهادت بر زبان راند حق تعالی بر وی رحمت
کند آورده اند که سیاهی هندوی بود در هند و سن او هفتاد سال بت را سجده کردی

روزی ویرا حاجتی پیش آمد آن روز هفتاد بار پیش آن بت سجده کرده روی خود
بر زمین نهاد و حاجت خود عرضه داشت روا نشد با خود گفت که هفتاد سال شد
که این بت را سجده میکنم از برای چنین روزی وام وز هفتاد بار ویرا سجده
کرده ام یکبار اجابت نشد یکبار خداوند آسمان و زمین را بخوانم رو سوی
آسمان کرده گفت یا صمد از ملکوت اعلا آواز آمد که لبیک عبدی سل تعط
غلغله در ملکوت افتاد که خداوندا این کافر هفتاد سال بت را سجده کرده است
وام وز هفتاد بار ویرا سجده کرده اجابت نیامده است یکبار که ترا بخواند لبیک
عبدی جوابش باز دادی پادشاه عالم گفت ساکن شوید ای فرشتگان من او صنم
را بخواند اجابت نیامد صمد را بخواند اگر اجابت نیاید میان صنم و صمد چه فرق باشد
من بر خود واجب کرده ام که هر کافر که بدر من رجوع کند بروی رحمت کنم نه گفته ام کتب
ربکم علی نفسه الرحمة نه من گفته ام رحمتی وسعت کل شیء نه من گفته ام قل یا عبادی
الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا
انه هو الغفور الرحیم **نظم** کرما مقصریم تو دریای رحمتی جرمی که میرود به امید عطا
ی تست داغم که در حساب نیاید گناه ما آنجا که فضل و رحمت بی منتهای تست
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که خالق ارض و سما صد جزو رحمت آفریده است
نود و نه جزو نزدیک خود نگاه داشته است و یک جزو بر جمله خلقان قسمت کرده
و رحمتی که در میان خلایق است که هر یکدیگر رحم و شفقت می کنند بآن یکجزو رحمت است
را با نود و نه ضم کند تمام صد جزو رحمت را بر سر گنهکاران امت بدارد فردای

قیامت

قیامت حق تعالی بر امتان محمد چندان رحمت باشد که ابلیس با وجود این همه بدبختی او
طمع رحمت وی کند اگرچه بدو نرسد **آورده اند** که کافری بود در بنی اسرائیل که ششصد
سال در کفر و عصیان بود و در محلی که موسی بکوه طور میرفت گفت ای موسی خدایت را
بگو که مرا از خدایی تو ننگ می آید و اگر روزی دهنده منی مرا روزی نمی باید موسی علیه السلام
برفت و پیغام نرسانید و شرم داشت ازین پیغام حق تعالی گفت ای موسی چرا پیغام
آن بنده مارا نرسانیدی که با ما بیباکی میکند گفت خداوندا تو میدانی که وی چه گفت
حق تعالی گفت ای موسی وی را بگوی که حق تعالی گفت اگر ترا از خداوندی من ننگ می
آید مرا از بندگی تو ننگ نمی اید اگر روزی من نمیخواهی من میخواهم روزی ترا رسانم
موسی بازگشت و پیغام برسانید آن کافر در ساعت سر در پیش افکند انگه سر بر آورد و گفت
ای موسی بزرگ پادشاهست کریم خداوندا است و دریغا که عمر ضایع کردم اسلام بمن عرض
کن آن کافر کلمه شهادت بر زبان راند و سجده کرد و جان بحق تسلیم کرد روح وی را بعلیین
[illegible] اسلام بر وی عرض کرد [illegible]
رسانیدند بیک کلمه توحید و بیک سجده کفر ششصد ساله [illegible] عجب باشد که بیک محمد
توحید پنجاه ساله کی ولی کفر را نیامرزد **بیت** ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه
خور داری دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری **فصل دوم در فضایل و فواید بسم الله**
و اذا ابتدا قال بسم الله یعنی در ابتدای هر عملی و آغاز هر شغلی گفتارش بسم الله
بود که کل امر ذی بال لم یبدا فیه ببسم الله فهو ابتر هر کاری که وی را قدری و منزلتی
باشد چون ابتدای آن کار بنام وی نکنند آن کار ابتر و بریده باشد و چند محل نزا فرموده اند
که ابتدا بنام وی کنی اول در محلی که تلاوت قرآن میکنی که اقرا باسم ربک دیگر در محل طعام

خوردن کُلُوا مِمّا ذُکِرَ اسْمُ اللّهِ عَلَیْهِ مهتر عالم صلی الله علیه وآله فرموده اِذا سَمَّی اللّهَ الْعَبْدُ
عَلٰی طَعامِهِ لَمْ یَنَلْ الشَّیْطانُ مِنْهُ چون بنده خواهد که طعام خورد بسم الله گوید شیطان ازان
طعام تناول نکند و اگر بسم الله نگوید شیطان با ایشان تناول کند و برکت ازان طعام وا
زان خانه برد **نکات در فواید بسمله از تفسیر** هر بنده را حجرات دل و نفس و جان د
ل را از نام الله عزت ایمان و شرف عرفانست و نفس را از اسم رحمن قسمت رزق
و احسان است و جانرا از اسم رحیم لذت عفو و مغفرتست **نکتهٔ اول** حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده که جمیع علوم مندرج است در کتب اربعهٔ سماویه و علوم آن تمام در قرآن
مندرج و علوم قرآن در سبع المثانی منطوی است و علوم فاتحه در بسمله و در بای او مختفی و امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرموده که اَنَا النُّقْطَةُ تَحْتَ الْباءِ ازین خبر معتبر چند چیز معلوم میشود یکی آنکه
آنحضرت نقطهٔ مرکز علم اولین و آخرین باشد و دیگر واسطهٔ وصول عبد باشد برب و دیگر
بقول اهل اشارت که بسمله را کلید در گنج حکیم گفته اند و مبدأ الظهور و تحقق بسمله است
پس مفتاح گنجهای رموز حقایق خزاین الهی او باشد پس کسی خواهد که بران فی الجمله
اطلاعی حاصل کند بوسیلهٔ او آن در را تواند گشود و دیگر آنکه بسبب ظهور دین احمدی او شد
و قوت بازوی او نبوت ظاهر گشته و اسلام قوت پیدا کرده چنانچه بیان واقع است و دیگر
چون در مرتبهٔ خود واقع شود که مرتبهٔ امامت باب بشود و این اشارت باشد به بشارت
اَنَا مَدِیْنَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بابُها پس هر که جویای مدینهٔ علم احمدی باشد بی گشودن در در آن
مدخل نتوان نمود القصه هیچ مرتبه از مراتب بی وسیلهٔ او بحصول نمی رسد و صحت ایمان و قبول
اعمال بندگان وابستهٔ بمحبت اوست و اولاد کرام و تبرا از دشمنان ایشان و این امریست که باب
الجلد او

ظاهر

ظاهر اگر کسی را بصر بصیرت باشد **بیت** مولای علی بحق خدا آنکه نهد گام در نهت آدم باید
گر تولا کنی بحیدر کن تا برندت بجنة المأوی **نکتهٔ دوم** روایتست که حضرت موسی نبی
علیه السلام مریض شد و وجع شکم او بغایت رسید تضرع و شکایت بدرگاه الهی برد و آنحضرت
حضرت ملک علام بوحی اعلام فرمود او را که در فلان بیابان گیاهیست بدین صفت و شیده آن
تناول نمای که شفای عاجل در ضمن آن متحقق است گرده پس موسی علیه السلام رفته آن گیاه
را تناول کرد فی الحال عافیت یافت باذن الله تعالی بار دیگر مرض عود نموده متوجه همان
گیاه شد تناول فرمود مرضش روی باز زیاد نهاد و گفت ای عالم السر والخفیات در اول
خوردم شفا یافتم و در آخر خوردم شفا نیافتم سبب این چیست حضرت معبود در جواب فرمود
که در نوبت اول نام بزرگوار ما [illegible] بر وی بدان گیاه لاجرم شفا یافتی و در
دوم به بسم الله دست دراز نکردی موجب زیادتی مرض گشت ای موسی آیا نمیدانی
که تمامی دنیا زهر است و اسم بزرگوار ما تریاق است **نکتهٔ سوم** نقلست که را
بعه عدویه منقولست فرموده بود در خانه و تمام شب بطاعت و عبادت گذرانیده و بندگی
اشتغال نموده چون نزدیک بصبح شد خواب برو غلبه کرد دران اثنا دزدی در آن
خانه در آمده متاعی که در آنجا یافت برداشت و متوجه بیرون شد در خانه را نیافت
آن متاع را در گوشهٔ گذاشته در را گشوده دید دیگر باره متاع را برداشت و قصد بیرون رفتن
کرد نایره نوبت ناگاه از گوشهٔ خانه هاتفی آواز داد که ای دزد از متاع دست بدار
که اگر حبیب شب را بذکر و فکر گذرانیده در خوابست سلطان سراپردهٔ جلال که حافظ
و نام اوست خواب برده است **نکتهٔ چهارم** یکی از عرفا در خبر آگاهی گوید هیچ زنده

گرگی در میان آن گوسفندان واقع شد و بآن اغنام ضرری نرسانید شخصی بران
اطلاع یافت گفت از کی باز گرگ با گوسفند صلح کرده شبان گفت از انروز باز که راعی
گوسفند از با رازق آشتی و تیم صلح نموده یعنی از یاد او غافل نبوده **نکتهٔ پنجم** روایت
که فرعون قبل از آنکه دعوی باطل الوهیت کند امر کرده بود تا بر در کوشک این کلمهٔ جلیله
طیبه مرقوم گردانیده بودند و در بعضی از تفاسیر مذکور است که جبرئیل نوشته بود چون
آن ملعون دعوی ربوبیت کرد و موسی علیه السلام اثر رسید در حال و مآل آن شوم بد نهاد
بدرگاه حق تعالی نالید که خداوندا این لعین را خواندم و از وی هیچ نوع از قبول ندیدم حق تعالی
وحی فرمود که موسی تو هلاک او میخواهی چه اگر نظر بکفر وی داری و من نظر بران کتابتی دارم
که بر در کوشک او مرقوم است سوگند بعزت و جلال من که تا آن نام بر در آن کوشک ثبت
خواهد بود عذاب ما باو توجه نخواهد نمود آورده‌اند که چون وقت عذاب وی رسید جبرئیل
علیه السلام بیامد و آن نام را از آنجا محو کرد آنگاه بهلاکش مبتلا گردانید و درین خبر معانی اشر
نکته ایست که کافر طاغی که این کلمه در بیرون سرای او نبشته است که بسم الله الرحمن الرحیم عذاب
الهی بوی ملحق نمیشود و از عقاب سالم می ماند پس مومنی که تند کار بر تکرار این نام بزرگوار از
اول عمر تا آخر نموده باشد و بر سویدای دل او نقش بسته اگر از عذاب آن جهانی مصون و محفوظ
ماند از کمال کرم خداوندی سبحانه و تعالی چه عجب **نکتهٔ ششم** حضرت پروردگار ذات بزرگوار
خود را رحمن و رحیم گفت پس چگونه صفت مرحمت از وی بظهور رسد و رحمت او بر غضب او بحکم سبقت
رحمتی غضبی سابق بنا شد روایت کنند که یک نوبت سائلی ضعیفی بر در خانهٔ رفیعی
سوال کرد و چیزی خواست بوی اندک چیزی دادند سائل کلنگ و بیل برداشته در ایستاد

و دران

و دران خانه را بجد و جهد تمام می کند گفتند چرا میکنی مگر دیوانهٔ گفت دیوانه نیستم اما
این را برای آن کردم که در خانه را مناسب عطا باید ساخت یا عطا را لایق در
باید ساخت الهی چون در اول کتاب مستطاب خود صفت رحمت ثبت نموده ما
گناهکاران را از فضل رحمت خودت محروم مگذار و حجاب پندار از پیش روی این
ضعیفان بمقدار بردار هرگاه بعضی از بندگان متاع یا دوایی را ابتیاع مینمایند
و داغ ملک بران می کشند تا دیگری در وی طمع نکنند حضرت حق جل و علا میفرماید که ای
بندگان من اگر میخواهید که شیطان رجیم شما را راه زنی نکند و ایمان شما را بغارت
نبرد داغ تسمیه بر جبین جان کشید تا از برد و سوسه و غارت او ایمن مانید **نکتهٔ هفتم**
حضرت نوح نبی صلوات الرحمن علیه چون بر کشتی سوار شد کشتی قراری یافت و بود که بسم الله
مجریها و مرسیها پس او در آن وقت قرار گرفته راکبان آن نجات یافتند پس
ساکنان کشتی بیمن این کلمهٔ جلیله بسبب نجات آنجهان طوفان شدند پس اگر مومنی در تمام
عمر تمام او مواظبت نماید امید که از امواج حوادث ایام دنیا و آلام موحش عقبی
محفوظ ماند **نکتهٔ هشتم** در قرآن نود و نه نام حق سبحانه و تعالی مذکور است چون اورا
مثلث سازی هر قسمی سی و سه نام باشد و امت بر سه صنف اند سابقان و مقتصدان و ظا
لمان پس حق تعالی این سه نام را که هر یک متضمن سی و سه نام بود بر این سه فرقه تقسیم کرد اسم
الله نصیب سابقان آمد و رحمن نصیب مقتصدان و رحیم نصیب ظالمان پس همچنین حق سبحانه
و تعالی میفرماید که ای سابقان الله منم هشیار باشید ای مقتصدان رحمن منم هشیار باشید
ای ظالمان رحیم منم امیدوار باشید و دیگر آنکه در شش موضع رحیم است در قبر و حشر

دوم در قیامت و ظلمات او سیوم در خواندن نامه و فرغات او چهارم در صراط و شربهای او
پنجم در جنت و درجات او ششم در دوزخ و درکات او **اول در قبر** در خبر است که چون
بندهٔ مؤمن را بقبر در آرند و سر قبر را استوار کرده دوستان از سر قبر وی باز گردند و او را
در کنج زاویهٔ تنگ لحد تنها بگذارند حق سبحانه و تعالی بکمال لطف و بنده نوازی با بنده خود
خطاب فرماید که عَبْدِی بَقِیتَ فَرِیدًا وَحِیدًا بنده من درین کنج زاویه لحد تنها ماندی
ای دوستان و یاران کم از برای ایشان عصیان ما ورزیدی و رضای ایشان بر رضای
ما گزیدی ترا اینجا گذاشتند فَأَنَا أَرْحَمُكَ الْيَوْمَ رَحْمَةً يَتَعَجَّبُ مِنْهُ الْخَلَائِقُ مِنْهَا
امروز آنروز است که ترا برحمت خود بنوازم چنانچه همه خلایق از آن متعجب مانند آنگاه بملا
یکه خطاب فرماید که ای ملایکه من این غریبی است از وطن و مسکن خویش جدا افتاده و از
یار و همنشین خود دور شده اکنون درین کنج زاویه لحد مهمان منست میخواهم که آنچه
[illegible] بردی کرم و احسان نمائید و بربدن بر لحد وی نثار روح و ریحان فزائید کلید
ستهای جنت بر بالین بنده من بر بید و دری از بوستان سرای بهشت در لحد بنده من
بگشائید و مشعلها از نور بر بالین بنده من بنهید و او را همین باز گذارید که بمقتضای اللهم
انس کل وحید رحمت من مونس و همنشین بنده من خواهد بود تا با آنوقت که بزم وصال
در سراپردهٔ جلال ترتیب نمایم و نقاب احتجاب از پیش جمال بردارم تشوق وصال
بگذارم **دوم در قیامت** در خبر است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود که چون بنده را حاضر
کنند و فرمان آید که قبه بزنید از نور و بنده مراد را در آن قبه در آرید آنگاه حق سبحانه و تعالی بوی
خطاب فرماید که چه کس آفرید ترا گوید الهی حضرت تو فرماید که چه کس تربیت کرد ترا گوید عنایت

تو کر روزی

تو کر روزی داد دیگر تعداد نعم خود فرماید که حق گذاری این نعمتها آن بود که نعمت مرا آلت
معصیت سازی و چندانکه نعمت بیش دهم تو معصیت بیش کنی بنده سر خجالت در پیش
اندازد و آه از آن خرسند کنی باز فرمان آید که ای بندهٔ من سر بر دار که همان ساعت که معصیت
کرده آمرزیده ام بندهٔ بنده دیگر را هم بدین سوال کنند و همین خطاب معاتب کرده آنند
بنده از شرم و خجالت در گریه آید حق سبحانه و تعالی فرماید که ای بندهٔ من تو آنروز گناه میکردی
و می خندیدی ترا شرمسار نکردانیدم و پرده ات راندرانیدم امروز که گناه میکنی و با وجود
آن گریه میکنی و می نالی کی ترا رسوا کنم گناه همه آمرزیدم و بهشت بر تو واجب کردا
نیدم **سیوم در میزان** آمده است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مراد روز
قیامت بیارند و اعمال ایشان در میزان آرند حسنات ایشان را بر سیئات راجح آید
ام سابقه گویند که امت محمد را بواسطه چه عمل با وجود قلت طاعت که حسنات ایشان
راجح آید پیغمبران ایشان گویند که ابتدای کلام ایشان سه نام از نامهای بزرگ
ملک علام جل و علا بوده است که اگر همان سه نام را در کفه نهند و سایر حسنات و
سیئات عالمیان را در کفه دیگر نهند آن سه نام بر همه حسنات و سیئات بچربید و آن
سه نام بسم الله الرحمن الرحیم است **چهارم در خواندن نامهٔ اعمال** ابو ذر غفاری رحمة الله
روایت کند که حق سبحانه و تعالی امر فرماید و در روز قیامت تا گناهان بنده را از نامه
اعمال او جدا ساختند بعد از آن خطاب فرماید و سیئات او را بحسنات مبدل کرد
بعد از آن فرماید تا بنده را به بهشت برند **پنجم در رفتن صراط** در خبر است
که چون بندهٔ مومن قدم بر پل صراط نهد آتش دوزخ در زیر قدم وی یخ بند چنانچه

جرمی در زمستان سرد بر طبق می نهند تا آتش بفریاد آید که جز یا مومن
فان نورک اطفا لهبی زود بگذر ای مومن که نور تو فرونشاند بازم را
نکتهٔ هشتم در رحمت آتش ابو سعید خدری رضی الله گوید که حضرت رسول صلی الله علیه فرمود
که آنانکه اهل دوزخ اند در آتش دوزخ نمیرند اما طایفه که منظور نظر رحمت
باشند و از برای تهدید بدیشان در دوزخ در آرند نه از برای تعذیب ایشان گنهکاران را
در آتش بمیرانند تا وقت بیرون آوردن ایشان آنگاه فرمایدن رسد که ایشان
را بفضل الهی به بهشتشان در آرند و ازین استبعاد نباید کرد که بحار رحمت الهی
زیاده از آنست که بتکمیل تقریر و بیان نموده گردد و بقیاس خرد خرده دان
مفهوم و معلوم شود و بهر حال دست و لا بدامن آل عبا می باید زد تا از جحیم
و نار نا مرگ گنهکار بنده را ازین ورطها بگذرانند و بهشت عدن رسانند **نکتهٔ نهم**
آورده اند که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بموسی بن عمران علیه السلام که بدرستی و راستی
که من امت محمد را صلی الله علیه و آله سه نام از اسمای حسنی خود مکرم کرده ام که هیچکس را
با آن سعادت مستعد نکرده باشم و هر گاه که مرا با آن سه نام بخوانند اجابت کنم موسی گفت
خداوندا این سه نام کدام است حق تعالی فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اتفاقا در بیت
متردد موسی علیه السلام نابینایی بود این گفت و گو بشنود و بخود گفت یا رب بحق هذه الاسما
الاسماء رد علی بصری پروردگار الرحمت این سه نام که بینایی بمن باز ده فی الحال حق
تعالی بینایی بوی باز داده و نکته درین خبر آنکه یکی از امت موسی علیه السلام این نام
بشنود و این نام را بالتمام را شفیع خود گردانید حق تعالی به برکت اسما نام او را بینایی

داد نام

داد نام
خلق دیدند پس چه گمان می بری در حق مومن موحد که چندین سال این نام را ورد زبان
و مذکور سحاب دارد اگر حق تعالی دیدهٔ دل او را بینایی دهد که سبب نجات او شود چه عجب
نکتهٔ دهم آورده اند که لقمان حکیم رضی الله سرای میرفت رقعهٔ دید افتاده و بر
وی کلمهٔ بسم الله الرحمن الرحیم نوشته آن رقعه را بر داشت و در دهان نهاد [illegible]
حق تعالی درهای علم و حکمت بر روی او بگشود و نکته اینجا آنست که لقمان کاغذ پاره که بر
وی کلمه نوشته بود فرو برد این همه علم و حکمت می یافت پس بنده مومن که این کلمه
که حق سبحانه و تعالی بنظر حکمت و انامل قدرت بر صفحهٔ دل و صحیفهٔ جان وی ثبت فرموده
باشد اگر همواره دل او را لعلم و حکمت و محبت خویش منور دارد عجیب و غریب
نخواهد بود **نکتهٔ یازدهم** یکروزی عیسی پیغمبر صلوات الرحمن علیه بر مقبره بگذشت ملا
یکه عذاب را مشاهده کرد که میتی را در قبر عذاب میکردند بعد از مدتی دوباره از حاجت خود
دید که ملایکه رحمت بران قبر ایستاده اند و طبقهای نور در دست گرفته از جهت
نثار آن میت و ران امر تعجب فرموده گفت بار خدایا آن چه سر است و حال چیست
بوی وحی آمد که ای عیسی این شخص عاصی بود در روزگار او [illegible] و عصیان گذرا
نیده بعد از فوت او زن او که از و حامله بود وضع حمل شد و پسری آورد او را
و زیر مکتب داده اند و معلم تلقین او کرد که بسم الله الرحمن الرحیم و آن طفل آنرا بر زبان
راند اکنون مارا شرم می آید که پدر او را در زمین عذاب کنیم و فرزند او بر روی زمین
این نام را برد رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون معلم کودکی تلقین بسم الله الرحمن الرحیم
کند و کودک بر زبان راند حق تعالی برائتی بنویسد آن کودک را و پدر و مادران کودک

در او جمع آن کودک را از آتش دوزخ طفل فی طاعت از راه مجاز نام پادشاه
بنده نواز اگر نیاز بر زبان می راند چهار کس خط آزادی می یابند اگر بنده در مقام
نماز از سر نیاز نام پادشاه بنده نواز بر زبان راند بنگر که چه منزلت می یابد **نکته دوازدهم**
عارفی وصیت کرد که بسم الله الرحمن الرحیم بر کفن او بنویسند و میگفت که چون روز
قیامت قایم شود و مردگان از قبور سر بیرون کنند خواهم گفت که ای دانای اسرار
و نهان برای ما کتابی فرستاده و آن را معنون بعنوان بسم الله الرحمن الرحیم
ساخته امروز بعنوان کتاب خود با ما معامله فرماید **نکته سیزدهم** آورده اند که روز قیا
مت بنده را بیارند و نامه اعمال وی که پر باشد از بدیهای اعمال و رسوائیهای افعا
ل بدست وی دهند در حین گرفتن نام بر سبیل مذهب و عادت متقدمه در دنیا گوید
که بسم الله الرحمن الرحیم و نامه بستانند چون بنگرند نامه را سر تا پا سفید بیند که در وی
هیچ نوشته نباشد گوید که درین نامه هیچ چیز مکتوب نیست چه چیز خوانم مر او را گویند که
این نامه را سر تا پا از سیآت نوشته بود از برکت کلمه بسم الله الرحمن الرحیم هم
نابود گشت **نکته چهاردهم** نقلست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بنده را
در قیامت امر بدوزخ شود و بر کناره دوزخ رسد گوید که بسم الله الرحمن الرحیم و تنها
در دوزخ نهد آتش دوزخ از وی هفتاد هزار ساله راه بگریزد **نکته پانزدهم** چون
سوره توبه مشتمل بود بر قتال کفار و برائت ازین جهت بتعظیم بسم الله الرحمن الرحیم
موشح نشد و در حدیث وارد است که اگر خواهند که در وقت جامه کندن حائلی واقع
شود میان عنوان جنیان و عورات بنی آدم باید که بگویند بسم الله الرحمن الرحیم و درین

خبر

خبر معتبر اشارتیست بتبارتی باآنکه هر گاه که این اسم اعظم حجاب میشود اند بود میان
تو و دشمنان تو همچنانکه جنیان در دنیا اسبل میدیست که در آخرت نیز معاقب باشند میان تو
و میان زبانیه آتش دوزخ **نکته شانزدهم** حروف بسمله نوزده است و شبانروزی
بیست و چهار ساعتست و حق سبحانه و تعالی واجب فرموده پنج نماز را در پنج ساعت
از آن تا این نوزده حرف که در قرائت مذکور میشود کفاره گناهان باشد که در آن
نوزده ساعت بوقوع می رسد و نیز زبانیه آتش نوزده است که علیها تسعة عشر و هر که
میخواهد که حق تعالی او را از نوزده زبانیه دوزخ نجات دهد این نوزده حرف بر زبان
راند که حضرت حق هر حرفی ازین حروف را پیش زبانیه سپری و حاجبی کرده تا بنده در
از ضرر آن محفوظ ماند چه آن نوزده زبانیه از خشم خدای تعالی سرشته است و این
نوزده حرف بنور رحمت او آغشته و مقررست که رحمت بر خشم غالبست که سبقت
رحمتی غضبی **بیت** لطف و لطفیست بیرون از عدد فضل و فضایلیست بیرون
از شمار گر بهر موئی زبانی باشدت شکر نعمت تو نگوئی از هزار **فصل سیوم**
و اذا انعم علیه قال الحمد لله چون از خزینه پادشاه عام نعمتی و خلعتی و تشریفی و
منزلتی بوی رسد در عقب آن نعمت شکر آن را بر زبان باشد بود و الحمد لله سر شکرست
که لئن شکرتم لازیدنکم اگر شکر کنید بر نعمای من هر آیینه افزون کنم بر شما نعمت
چنانچه **آورده اند** که در بنی اسرائیل درویشی بود صالح روزی فرشته پیش وی آمد
و گفت شما را حق تعالی نعمتی کرامت کرده است در جوانی میخواهید یا در پیری گفت
بروم و با عیال خود مشورت کنم عیالش گفت در جوانی اختیار کن که نعمت در جوانی

اختیار کنی که نعمت در جوانی خوشتر باشد پس در جوانی اختیار کردند حق تعالی در نعمت
بر ایشان بگشود و ایشان نیز در خیرات باز کردند و بعزت و بهای مستمندان و عمارت
پلها و مسجدها قیام نمودند و نفقه درویشان و یتیمان و مسکینان اشتغال نمودند چون
ایام جوانی بگذشت آن فرشته باز آمد که ایام جوانی و نعمت بگذشت و پیری و درویشی را اختیار
باشید آن مرد غمناک بخانه آمد و زن را خبر کرد و گفت ای مرد آن فرشته را بگوی که حق تعالی چنین
معامله و موافقت منظور زنت او رسیده اند که ما در این نعمت شاکر بوده ایم و زندگانی نه چنان
کرده ایم که مستحق زوال نعمت باشیم مرد باز گشت و فرشته را گفت فرشته گفت را
ست میگوید حق تعالی این نعمت را بر شما باقی گذاشت تا زنده باشید که شما در این
نعمت شاکر بوده اید **بیت** شکر نعمتها حق میکن مدام ، تا کند حق بر تو نعمت را تمام
حق نعمت شناختن در کار نعمت افزون کند نعمت خوار **در بیان کفر نعمت نمودن
و عقوبت آن** وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا
رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّٰهِ فَأَذَاقَهَا اللّٰهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْ
فِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ و بیان کرد خدای تعالی مثل دهی که بودند ایمن و فارغ ا
لبال یعنی در ولایت ایشان هرگز نزول ملوک و سلاطین بیگانه واقع نمی شد و پادشا
هان جبار بر ایشان جور و ستم نمیکردند یعنی آنکه از نزول اهل آن قریه آسوده
بودند و می آمد بدان قریه رزق و روزی ایشان از همه جانب و روزی و معیشت
بر ایشان فراخ بود چنانکه هرگز تنگی و تقصیری نمی کشیدند و مردم آن نواحی نیز بایشان
محتاج بودند حاصل کلام آنکه اوقات ایشان بفراغت تمام میگذشت پس کافر

شدند

شدند اهل آن ده را پوشش گرسنگی و ترس ناایمنی بآنچه بودند که کردند از علمای
بدین نعمتهای حق میخوردند و کفران نعمت ورزیده فسق و فجور میکردند و جوع
بر ایشان چنان راه یافت که هر چند که طعام میخوردند سیر نمیشدند و ترس و ناا
یمنی چنان بر ایشان غالب شد که از همه بکر متنفر سیدند **بیت** شکر نعمت نعمتت
افزون کند ، کفر نعمت از کفت برون کند ، ابن عباس رضوان الله علیهما فرموده
که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و در رفاهیت
و فراخی نعمت و خوشحالی میگذرانیدند یعنی که نعمت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله رسیدند و شرف ملازمت آنحضرت را دریافتند کافر شدند حق تعالی
مبدل گردانید فراخی ایشان را بقحط تا هفت سال بجدت و خشکسالی مانده بودند
از غایت جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و آن بدعای حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله که بر ایشان دعای بد کرد و دیگر ایمنی ایشان را بدل کرد بهیبت
و ترس و خوف مسلمانان را در دل ایشان انداخت تا حدی که از هیبت اسلام ترک
تردد سفر شام نمودند و این همه بواسطه کفر نعمت بود **نظم** مکن کفران نعمت زانکه
کفران ، چو نیکو بنگری باشد دو کفران ، درست این خبر کاندر روایت ، بنا شد اهل کفران
لوی غفران ، پس بنابرین زمان خوشحالی را غنیمت باید دانست و شکر باید بود کرا
ن مبدل نشود به پریشانی و جمعیت خاطر بتفرقه و صحت بدن به بیماری **بیت** دو نعمت
را مکن در شکر سستی ، یکی امنست و دیگر تندرستی ، **فصل چهارم از پنج خصلت که جهت
دخول بهشت** وَإِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا قَالَ أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ یعنی چون بواسطه شیطان

خلاف امر حق کنید و گناه بر دست و زبان شما جاری شود و در عقب آن گناه هم
آن کلمهٔ استغفر الله باشد رسول الله فرمود که میخ نباشد بر گناه و گاهی استغفر الله گوید
و استغفار کند و اگر در روزی هفتاد بار بار دیگر آن گناه رود باید که استغفار کند [illegible]
بنده که فردای قیامت چون نامهٔ اعمال وی باز کنند در زیر گناهی نوشته باشد
که استغفر الله اما امیر المؤمنین صلوات الله علیه استغفار را شرطهای قوی کرده است
آورده اند که یکی در حضرت وی گفت که استغفر الله امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ملول
ترا بباید دانی که استغفر الله چیست و هو اسم واقع علی ستة معان اسمیست
واقع بر شش معانی **اول** آنکه پشیمانی خوری بر گذشته یعنی گناهان از تو حادث شده از آن
پشیمان باشی و آب دیده آن گناهان را از نامهٔ اعمال خود بشوی **دوم** آنکه عزم
است مرا آنده که با مثل آن رجوع نکنی و بقیه عمری که مانده بلهو و لعب مگذرانی و او
قات را بطاعت گذرانیده باز بر سر آن گناهان نروی **سیوم** حقوقی که مردمان را بر
ذمت تست ادا کنی و از ایشان حلالی طلبی لقوله من کانت بینه مظلمة لاخیه
من عرض او شیء فلیتحلله منه الیوم قبل ان لا یکون دینار و لا درهم
ان کان له عمل صالح اخذ منه بقدر مظلمته و ان لم تکن له حسنات اخذ
من سیئات صاحبه فحمل علیه یعنی هر که باشد که در نزد او از برای مؤمن حقی که با
و باید بخشیده باشد یا ستم و ظلمی کرده باشد یا بر عرض او بد گفته باشد بهر حال می باید که از آن
مؤمن حلالی طلبد و کینه را از دل بیرون کرده سینه را صاف کند یعنی آنکه هر چه باید
که دنیا چند طلا و نقره و اگر باشد او را عمل صالح از او بگیرند و بقدر مظلمه که به برادر مؤمن

کرده باشند

کرده باشند باو بدهند و اگر عمل صالح نداشته باشند بدیهای این مؤمن را بگیرند و برخم بار کنند
و بجهنم فرستند **قطع** عرض و مال کسی را که برادر مظلم است گو حلالی خواه چنانچه
دینار و درم و درنه فرد اگر ده نیکت بود آنرا عوض یا شوی حلال کرد از بدین [illegible]
چهارم فرضی که ضایع گذاشته قضا کنی و بعد از آن که آینده است یک وقت نماز را چنان نکنی
که فوت شود **پنجم** گوشتی که از حرام بر تو رسته است بریاضت زایل گردانی تا بجای
آن گوشتی حلال بروید **ششم** آنکه نفس را الم طاعت بچشانی چنانکه حلاوت معصیت
چشانیده هرگاه که بدین خصال قیام نمایی بعد از آن بگوی استغفر الله استغفار تو
مقبول باشد **فصل پنجم از آن خصلها که موجب دخول جنت** و اذا اصابتهم
مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اگر در نفسی و یا در پدر و مادر یا در اهل
و عیال و خویشی و اقربا مصیبتی روی بوی آورد و دست در دامن صبر زند [illegible]
بکلمه انا لله و انا الیه راجعون بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که صبر سه نوع
است صبریست بر مصیبت و صبریست بر طاعت و صبریست بر معصیت هر که [illegible]
و بر آن صبر کند سیصد درجه در جنت و برا دهند و اگر در نفس وی مایل بمعصیت شود نفس
خود را از آن باز دارد و بر آن صبر کند نهصد درجه در جنت و برا دهند **نکته در بیان صبر
و فواید آن** در کتاب انیس العارفین آورده که گفت که یکی از بزرگان را تهمتی
متهم کردند و بدان سبب گرفتار شد [illegible] پیری میکرد و دست بنزدیک او دراز
نشد که دست در گردن و [illegible] صبر و شکیبای زن او دیده را بدر آبدار [illegible] گردان و
بدانکه آن محنت از حضرت عزت [illegible] نام دلو شده است تا بواسطه آن از [illegible]

پاک شده و بدرجه اعلی برسی پس بنابرین صبر کن که صبر را فواید بسیار است **اول** آنکه نهاد ترا
از غبار معاصی پاک گرداند چنانچه طلای خالص را که در کوره گداز نهند تا غل و غش
او سوخته گردد و طلای خالص بجا بماند **دوم** مر او را مستحق صابران گرداند هر گاه که در
بلا و محنت صبر کند **رباعیه** با درد بساز تا دوای یابی ؛ در درد منال تا شفای یابی ؛
می باش بوقت بینوای شاکر ؛ تا عاقبت الامر نوابی یابی ؛ **سیوم** از خواب غفلتش بیدار
گرداند چنانکه کسی مدتهای مدید اوقات در معاصی و مناهی گذرانیده و بر برده بکسی مانند
مست خواب غفلت بوده چون به بلای و محنتی گرفتار شود بعد از آن قدر ساعت بیدار شده
چون بهوش آید داند که در خواب غفلت بوده بیدار شده است **چهارم** شناسای نعمتش
گرداند تا قدر روز خوشحالی را بداند و شناسد چنانکه تا کسی را افلاس پیدا نکند قدر توا
نگری را ندانند و تا کسی بمحنتی گرفتار نشود قدر فراغت را ندانند و تا کسی بیمار نشود قدر
صحت بدن را ندانند **پنجم** سعادت توبه و استغفار نصیب گرداند بواسطه آنکه هر گاه به محنتی
و مصیبتی گرفتار شد البته روی به اقامت توبه و انابت می آورد و از جمیع مناهی باز گشت
نموده استغفار میکند **ششم** بر اقامت خیرات و طاعت باعث گرداند بواسطه
آنکه هرگاه که بنده مؤمن بیمار شد یا در محنتی و بلیتی گرفتار گشت بار دیگر صحت تنها
روی با قامت خیرات و طاعات می آورد که تا بسبب آن خیرات و تصدقات
خدای تعالی صحت بدن بخشد و بسبب طاعت و عبادت و تضرع وسیله استخلاص و گشتن از آن
محنت و بلیت فرج یابد که الانتظار الفرج بالصبر عبادة این بزرگ میگوید
که چون آن رقعه را بخواندم آن بلا بر دل من سهل شد و آن رنج بر من آسان گشت

وحضرت

وحضرت جبار مرا بسبب صبر از آن بلیت نجات داد ذو النون مصری گفته است که
صبر آنست که ترک تمنّی فی القضاء که خارج از شرع است نکنی و نزد جمله فقها و بلاها شکوه
نکنی و با آنکه درویش و بینوا باشی اظهار توانگری کنی ابن عطا گفته است که صبر آنست
که با بلا باز ایستی و ادب نگاه داری و ناله نکنی و گفته اند که صبر آن باشد که شخصی در بلا قائل
شود و هرگز اظهار شکایت نکند و بزرگی گفته که بهترین ثوابی که بر عبادت دهند ثواب صبر
کردن باشد و هیچ ثواب بالاتر از آن نباشد و لنجزین الذین صبروا اجرهم
احسن ما کانوا یعملون تحقیق و راستی که ثواب دهند آنها را که در بلا صبر کردن
نیکو از ثوابهای دیگر عملها باشد که کرده باشند قشیری گفته است که صبر آن باشد که ثا
بت باشد با خدای خود در حالت بلا و بجوشد لی و نجس باز بلا رود و ابراهیم خواص
گفته است که صبر آنست که بازش لعیف و حکم قرآن را بگیرد یعنی هرچه امر خدای تعالی باشد گر
دن نهد و سر نپیچد بزرگی را پرسیدند که صبر چیست گفت زهر را چون شکر خوردن و شکر یعنی
آمدن هرگاه که محبوب داند که بر بلای او صبر کردی و بر بانیج زهر او سینه پیش داشتی از و
مراد و مقصود یابی و الله اعلم **باب دوم در عدل** روی عن
النبی صلی الله علیه و آله قال اخبرنی جبرئیل عن الله انه قال اذا وجهت
عبدا من عبیدی مصیبة فی بدنه او ماله او ولده ثم استقبل ذلک
بصبر جمیل استحییت منه یوم القیمة ان انصب له میزانا او انشر له دیوانا
خواجه عالم صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل امین حکم رب العالمین مرا خبر داد که پادشاه
عالم میفرماید که هر گاه مصیبتی از مصیبات دنیوی روی به بنده از بندگان من آرد در نفس او

دینی که بیمار شود و یار بجور کرده و یا در مال او بیغ که مفلس را غارت کنند یا در ولد او یعنی
بیمار شود یا بجور کرده و یا در مال او بیغ مرگ فرزندان که آن میوه دل او است و آن
بنده و بی‌حیلی تلقی کند از برای ثواب جزیل و میان محنت و بلیت صبر کند و جزع نکند
و شکر گوید و رضا بقضای من دهد که من پادشاه عالم فردای قیامت شرم میدارم
که از برای اعمال او میزان بپا کنم یا دیوان نظام او بیدارم بلکه بی حساب او را نیم مقیم
فردوس پادشاه عالم بنده را که دولت دارد به بلا و محنت گرفتار کند اندوه و غم و رنج را
رفیق او گرداند و محنت و بلا را قرین او سازد تا اگر بنالد با او بنالد و اگر بگریزد و بجهد بی کر
گرد عجب و لجت در یک مقام استغفار با کل در یک دام است هرگی که بنای عجب
گواه اید از محنت و بلی بر وی گشاده اند از برای آنکه نامحب صادق از مرائی منافق بجلا
گرد و مدعی از معنوی جدا گردد و چنانکه میفرماید که و لنبلونکم و هر آینه می آزمایم شما را بسبب
شما معامله آن مانند کان می کنیم تا دیگر اثر اسلوم شود که شما در بلا و محنت صابر هستید
که حکم خداوند را گردن می نهید **بیت** ما بنده ایم مصلحت ما رضای تست خواهی بسوز و خواهی ببخش
خواهی بکش رای رای تست **بیت** سر قبول بباید نهاد و گردن طوع که هرچه حاکم
عادل کند نه بعدالت و لنبلونکم بشیء من الخوف یعنی اندک از چیزی هم قومی که دشمنان شما
که از ایشان ترس و خوف بر شما استیلای باید که از شان نان نیاسند ترسناک
شوید آیا درین هنگام پناه بخدای می برید و شکر میکنید تا شما را از نزد دشمنان نگهدارد
با انکه خدا را فراموش کرده فریاد رسی از دیگری می طلبید و گرسنگی و الجوع
یعنی گرسنگی که بخورید و محنت تشنگی که می کشید در ماه رمضان یا آنکه در قحط سال نعوذ بالله

گرسنگی

او آوازی شنید که ای شعبانه از درگاه ما بی‌خبر همچنین ملازم درگاه ما باش تا ببینی
که فردای قیامت حالت چگونه خواهد بود **رباعیه** محو در صف بندگان ما باش ترس ما
لقی است که هر که امروز عمل صالح کند و کار خود را باصلاح آورد و از جمیع مناهی توبه
کند فردای قیامت در مکافات آن درجات احسان یابد ای عزیز بین عقبه رنجانند
در پیش داری اگر گران بار باشی گذر نتوانی کردن **بیت** عقبه در راه است و بارت
بس گران نکند رو بارت سبک و یکران شو به نصوح بار گناه از دوش خود بنه و چون
از گناه بیرون آمدی که التائب من الذنب کمن لا ذنب له درین مزرعه
که الدنیا مزرعة الآخرة توشه حاصل کن که راه دراز و دشوار در پیش داری بی
زاد نتوان رفت **در حدیث آمده** است که چون مرده را در قبر گذارند قبر او را در یک
بکرفتار رو چنانچه استخوانها پهلو راست بجانب چپ آید و از پهلو چپ بجانب
راست آید گرسنگی و هول و ترس بر و راه یابد قبر بزبان حال با او گوید که ای
فرزند آدم نمیدانستی که راه دور و دراز در پیش داری چرا توشه همراه نیاوردی بنده گو
ید که توشه این راه چه چیز بود قبر گوید که تقوی و طهارت و ورع دیگر قبر گوید که ای فرزند
آدم نمیدانستی که بجای پر خوف و خطر خواهی رفت چرا سلاح همراه خود نیاوردی بنده گوید که سلاح
این راه چه بود قبر گوید که عمل صالح و محبت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و تبرا از اعدای
ایشان کردن زیرا که هر که محبت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله دارد از دریای عمیق
ساحل نجات رسد که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا و من تخلف
عنها غرق **روایت** از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که زنی بود از خیانت

ببینی

نام او عقد الحضرت رسالت صلی الله علیه وآله آمد و شد کردی وعلم آموختی وجنیانرا
تعلیم دادی اتفاقا سه روز نیامد رسول صلی الله علیه وآله حال وی از جبرئیل پرسید
گفت خواهی شنید اخضر وفات کرده است بدانجا رفته بعد از چند روز عقوا بیامد رسول
علیه السلام او را گفت از عجایبها چه دیدی گفت که ابلیس را دیدم در بحر اخضر بر روی سنگ
سفیدی ایستاده دو دست برداشته میگفت خداوندا تو سوگند خورده که مرا در دو
زخ کنی و یقین میدانم که سوگند خود راست کنی بعد از آن گویم خداوندا بحق محمد و علی
و فاطمه و حسن و حسین که برا نند زنخ خلاصی ده و دانم که خلاصی دهی ابلیس را گفتم که این
چه حالت گفت پیش از آدم بهفت هزار سال این نامها را دیده ام که بر ساق عرش نوشته
دانستم که گرامی ترین خلق اند نزد خدای تعالی هر که ایشان را شفیع آورد حق تعالی حاجت او را روا
کند هم که پناه بایشان دهد از عذاب خدای خلاص یابد **نظم** جهان طوفان و ظلم و تیغ جنبنده است
در آن بند آل پیغمبر چو کشتی ◦ درین کشتی نشستن آرسته کردی چه اندر نال وچاه کشتی ◦ اگر چه
گشتی جای گشتن ◦ درین کشتی بر دید هر چه گشتی ◦ چو پیغمبر نکوی گفت با تو ◦ نکن با آل و فرزندانش
تو زشتی ◦ بر نبی او جدا است کرد ما را ◦ تو با اولاد او منما درشتی ◦ فردا مگذار حق از ایشان بیش
گر دی دوزخی گرانی بهشتی ◦ بهشتی نصرت آل پیغمبر ◦ بد چنین گر از اهل بهشتی **فصل**
سیوم در مقام شفاعت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله عاصیانرا روی
عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَنَّهُ قَالَ اِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیٰمَةِ یَقُوْلُ اللّٰهُ تَعَالٰی مَیِّزُوْا
الْکَافِرِیْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَمَیِّزُوا الْمُنَافِقِیْنَ مِنَ الْمُخْلِصِیْنَ وَمَیِّزُوْا اَهْلَ الْکِذْبِ
مِنْ اَهْلِ الصِّدْقِ ثُمَّ بَکٰی رَسُوْلُ اللّٰهِ فَقَالَ مَاذَا یَلْقٰی اُمَّتِیْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَرِیْقٌ

فی الجنة

فی الجنة وفریق فی السعیر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که چون روز قیامت
شود منادی از حضرت ندا کند که کافرانرا از مؤمنان جدا کنند و منافقانرا از مخلصان
دور کنید و دروغگویانرا از راستگویان جدا کنید پس رسول صلی الله علیه
وآله بگریست و گفت چه خواهند دید امتان من که گروهی را شادان و خندان به بهشت
برند گروهی را گریان با لباس قطران چو دوزخ برند و قومی را مدت بدید در آفتاب
قیامت بدارند و آن روز روزی خواهد بود که جمیع انبیاء و اولیا از هول آن روز بحال خود
درمانده باشند و فریاد و نفسی نفسی بر آورده گویند که خداوندا ما را طاقت سیاست
تو نیست و ما را با ایشان کار نیست بعد از آن امتان عاصی که در آفتاب قیامت
ایستاده باشند و بحال خود درمانده باشند و گویند که ای محمد را شفیعی و پیشوای باید که
شفاعت او کار برآید و تحسیم عاصیان بدولت او ساخته شود پس عاصیان روی
بملایکه آرند که ای زاهدان عالم با ما را شفاعت کنید تا از عذاب خلاص یابیم
فرشتگان زبان طعن بگشایند و گویند شما کار خویش در دنیا می بایستید ساختن
تا در این عذاب نمی گشتید شما عمر شریف خود را در دنیا صرف کردید بلهو و لعب با حریفان
پیاله سبز دیدید با دوستان نوال میخوردید لاجرم از جزاید شما جزا می آمد ایشان بجواب
در آیند که آدم که پدر ما از کتم عدم بصحرای وجود می آمد زبان اعتراض دراز کردید که اتجعل
فیها من یفسد فیها اما چون عنایت ایزدی با او بود حق تعالی در جواب فرشتگانرا
فرمود که اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ چون از فرشتگان نا امید گردند آنگه جمله روی با آدم آو
رند که ای فخر و اهل فخر و سلام وای پدر مهربان ما را شفاعت کن آدم گوید من خود را از کنده م

خوردن نگاه نتوانستم داشت شمارا از آتش دوزخ چگونه نگاه توانم داشت آدم گوید
بنزد دیگر نوح روید که طوفان را چاره کرده است در دنیا آب را مرکب او ساخت
در آخرت آتش را بزیر لجام او برکند با صد نوحه و فغان روی بنوح آورند که ای نوح پاک
روح ما را شفاعت کن نوح گوید من از وی شکایت کرده ام وَرَبِّ لَا تَذَرْ گفته
ام امروز شفاعت شما چون کنم بنزد خلیل روید که صاحب کرامت و پدر ملت اوست
جمله روی بخلیل آورند که ای خلیل صاحب کرامت و خلعت یافته حضرت عزت
و ای پدر ملت ما را شفاعت کن و افتادگان را دستگیر که از پا فتاده ایم گوید مرا دستوری
نیست که مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ بنزد موسی روید ایشان بنزد موسی روند
که ای برگزیده درگاه حق [illegible] تعالی و ای برگزیده لم یزل و لایزال ما را شفیع باش و از
این ورطه پر خوف و خطر ما را [illegible] کن موسی گوید که من از عبرات إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ زهره
آن ندارم که زبان شفاعت بگشایم و لب بخلاص شما بجنبانم بنزد عیسی روید جمله ایشان
روی بعیسی نبی علیه السلام آورند که ای فرزند مریم و ای خستگان را مرهم توی طبیب و توی که
تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ درد ما را دوایی کن گوید عیسی علیه السلام که این عقاقیری که من
دارم داروی شفاعت نیست آنچه شما می طلبید و آن داروی که شما میخواهید در خزینه
حبیب خداست بیایید تا من با شما بیایم که آنحضرت است شما را نیکو پدر رسیت و ما همه را
مشفق عزیزی است و این در بسته بکلید شفاعت او گشاده خواهد شد ای عزیزان
لطف و کرامت عجیبیست که حضرت حق سبحانه و تعالی به بندگان خود ارزانی داشته
که بتاج و خلعت اسلام مشرف ساخته و امت محمد گردانیده است با وجود آنکه اینچنین

پیغمبران

پیغمبران مرسل جرأت نمیکنند و قدرت آن ندارند که زبان شفاعت کشاده احدی را توانند شفاعت
کرد بلکه همه بحال خود درمانند و تمنای آن کنند که از امت محمد باشند آورده اند که موسی علیه السلام گفت
خداوندا در الواح توریة نظر کردم امتانی می بینم که ایشان را شفاعت کنند و مرتبه شفاعت نزد تو دهند
ایشان را از امت من گردان پادشاه عالم گوید که ایشان امت محمد اند دیگر موسی گفت خداوندا امتانی
می یابم که شبانروزی پنج وقت نماز بجای دارند و در ماه رمضان روزه دارند ایشان را از امت
من گردان باز جواب آید که ایشان امت محمد اند دیگر موسی گفت خداوندا امتانی می یابم که زکوة بدرویشان
دهند و ایشان را روا بود زکوة خوردن ایشان را امت من گردان ندا آید که ایشان امت محمد اند دیگر
موسی گوید خداوندا امتانی می یابم که ایشان پیش از همه بهفتاد سال ببهشت رسند ایشان را امت من گر
دان خطاب آید که ایشان امت محمد اند پس موسی غمناک [illegible] مرا از امت محمد گردان
آورده اند که روزی ترسای بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله ایمان بر من عرض کن که مسلمان
شوم رسول علیه السلام فرمود که چه چیز ترا میل باسلام پیدا شد گفت دوش در خواب دیدم که قیامت برخاسته
است و مردمان در زحمت عظیم گرفتار نگاه کردم جماعتی را دیدم سفید رویان و سفید دستان و پایان که
آمده بر صراط بگذشتند که کالبرق الخاطف والریح العاصف گفتم اینها پیغمبران اند گفتند پیغمبر نیستند
گفتم اولیا اند گفتند نه گفتم پس چه کسانند گفتند امت محمد اند پس بدین سبب مرا رغبت تمام پیدا شد
در اسلام رسول صلی الله علیه و آله اسلام بروی عرضه کرد آنگاه رسول علیه السلام بصحرا بیرون شد با جمعی
از اصحاب اتفاقا بدر غاری رسیدند آوازی شنیدند که از در غار بیرون می آمد که میگفت خدایا مرا از امت
مرحوم گردان یعنی مرا از امت محمد گردان که بر ایشان رحمت کرده رسول صلی الله علیه و آله یکی از یاران را
گفت در رو و ببین که کیست بدرون غار رفت شخصی را دید که روی بر خاک نهاده میگفت خداوندا مرا از امت

محمد کردان بروی سلام کردم و گفتم تو کیستی گفت با محمد را از ما سلام برسانی و بگو که برادرت حضرت
از حق تعالی میخواهد که او را از امت تو گرداند پس جمله امتان باتفاق عیسی پیغمبر علیه السلام روی با
درگاه نبوت مآب خواجه کاینات و شفیع روز عرصات و رفیع درجات شاه ایوان رسالت آفتاب
آسمان نبوت خلاصه موجودات ماه یثرب و حرم طبیب علت گناه و حبیب حضرت آله محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله الاطهار آورده و گویند ای خواجه قاب قوسین هیچ سر آن داری که مدد شفاعت
کنی و مرهم راحت بر جراحت ما خستگان گذاری و ازین عذاب الیم خلاص سازی خواجه عالمیان گوید
که ای امتان من زنهار که گمان مبرید که من شما را چون انبیای دیگر حواله بکسی دیگر نمایم و از در خانه
خود شما را رجوع بدر خانه دیگر کنم بعد از آن شهسوار سبحان الذی اسری بر عرصات قیامت درآید
و گیسوان مشکین عنبر فام که عروة الوثقی [illegible] دین است بر کف دست گرفته آواز بر دارد که خدایا امتی
امتی و حلقه بر در بهشت زند رضوان گوید کیست گوید پاسبان مکه ام و چندین سال است تا بر کنگره
قم و من اللیل فتهجد به نافلة لک پاس میداشتم رضوان هنوز نام من نشنیده باشد که در
بهشت باز کند بیدو گوید که ای سید عالمیان درای درای امام بیت الحرام [illegible] می گویم که [illegible]
می شناسم و چندین هزار سیاه دارم آمده ام که توقیع سلطانی بستانم پس حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بزیر عرش آید و بسجود درافتد و گوید خداوندا امتان اگرچه گناه کارند بندگان تواند
گرچه بد کرداند از کردار پشیمانند امید تمام بکرم تو و بشفاعت من دارند خطاب عزت در
رسد که ای محمد تو دوست منی و امتان تو دوست تو هر آینه البته ترا از برای دوست دوست
می باید ای سید عالمیان سر بردار و غم مدار که منشور و لسوف یعطیک ربک فترضی بتو داده ایم
و همه را بتو بخشیدیم و لباس مغفرت در ایشان پوشیدیم پس پادشاه عالم امر فرماید بجبرئیل که سرپوش

از دوزخ

از دوزخ بردار تا بنگرم که حال عاصیان امت محمد بکجا رسیده است مالک سرپوش بر
دارد و عاصیان بنگرند جبرئیل را بینند با صورت خوب گویند که این کیست که هرگز صورتی
بدین خوبی ندیده ایم مالک گوید که جبرئیل است که وحی و کلام محمد آوردی ایشان چون
نام محمد بشنوند بیکبار فریاد و برآرند که ای جبرئیل محمد را از ما سلام برسان و بگو که حا
صلان امت تو در دوزخ گرفتار باشند که ما را شفاعت کند جبرئیل حضرت رسالت
را صلی الله علیه و آله خبر دهد خواجه هر دو سرا سجده در افتد و ایشان را نیز شفاعت
کند خطاب عزت در رسد که ای محمد ایشان را نیز بتو بخشیدم و لباس مغفرت در ایشان
پوشیدم رسول صلی الله علیه و آله گیسوان مشکین پریشان ساخته در هم تار موی چند
هزار عاصی چسپیده از دوزخ بیرون آید بیت نماند بعصیان کسی در گرو ** که دارد چنین
سیدی پیشرو ** الهی بحق بنی فاطمه ** که بر قول ایمان کنی خاتمه ** اگر دعوتم رد کنی ور قبول
من و دست و دامان آل رسول ** بعد از آن ایشان را بچشمه برد که نهر الحیوان خوانند در
آن آب غسل کنند پاک شوند صورتهای ایشان نیکو شود اما بر پیشانی ایشان نوشته
باشد که عتقاء الرحمن من النار آزاد کرده شدگان خداوند از آتش دوزخ پس
ایشان را بهشت فرمایند با طایفه که شفاعت کرده بود حضرت رسول ایشان را اهل
بهشت ایشان را بیکدیگر نمایند که اینها کسانی اند که از آتش دوزخشان بیرون آورده
اند ایشان گویند خداوندا چون ما را خلعت مغفرت بپوشانیدی و بهشت فرستادی
این نشان را نیز از پیشانی ما زایل گردان حق تعالی بفضل و رحمت خود آن نشان را از
پیشانی ایشان زایل گرداند بیت نماند بزندان دوزخ اسیر ** کسی را که باشد

چنین دستگیر اما چون مسلمانان از دوزخ خلاصی یابند کافران و منافقان و دشمنان
آل محمد گویند کاشکی ما نیز مسلمان می بودیم رُبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ کَانُوا
مُسْلِمِینَ یعنی کسانی که از دین محمد نبوده باشند گویند کاشکی ما نیز از دین محمد بودیم
و دشمنان آل محمد تاسف خورند و ندامت و پشیمانی برند که چرا ما با آل محمد دشمنی
کردیم و عداوت ورزیدیم که بدین عذاب ایشان گرفتار شدیم که هرگز خلاصی نداریم
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَی وِلَایَةِ اَهْلِ الْبَیْتِ وَالْبَرَاءَةِ مِنْ اَئِمَّةِ الْفِتْنَةِ

باب ششم در فروعات دین

اول نماز و درین باب ده فصل است

فصل اول

رُوِیَ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَنَّهُ قَالَ صَلُّوا خَمْسَکُمْ
وَصُومُوا شَهْرَکُمْ وَاَدُّوا زَکٰوةَ اَمْوَالِکُمْ وَحُجُّوا بَیْتَکُمْ تَدْخُلُوا
جَنَّةَ رَبِّکُمْ صَدَقَ رَسُولُ اللّٰهِ

المناجات ای دستگیر درماندگان و ای فریاد
رس بیچارگان و ای مونس غریبان و ای سرمایه مفلسان و ای طبیب بیماران
و ای راحت جراحت رسیدگان **رباعیه** ای مهر تو در دم چراغ افروزان
وی یاد تو لوح ابجد عشق آموزان * نوری ز تجلی جمالت بفرست * تا زان بر چه(?)
منی و مانند جمله سوزان * پادشاها ابواب رحمت و مغفرت بر روی ما گشاده گردان
مدد توفیق بر مزید دار حلاوت ذکر خود هم را چشانان و بذوق معرفت برسان آنچه
نشاید از وقت ما بدور گردان و ما را بحضرت خود نزدیک دار با نوار لطائف
ایمان و هم را بدار السلام جمع گردان یا الله العالمین و یا خیر الناصرین **روایتست**
ازان ذره [illegible] که هر برج بطحا شمع جمع الهی اصداف الطاف [illegible] رونق

بازار

بازار آب و گل خلاصه جان و دل سید سادات منبع سعادات محمد مصطفی صلی
الله علیه وآله این خواجه که شمه از لغت او مکتوبست رسانیدم منبر ماید که نماز پنج وقت
را بپای دارید و روزه ماه رمضان بدارید و زکوة مال بدهید و حج خانه خدا بکنید
تا به بهشت خداوند خود در روید لفظ معنی حدیث اینست اما تحقیق وی بشنو تو بود که نماز
را بپای دارید و او را مقدم داشت سبب چه بود زیرا که در جمله طاعتها نماز است
نماز نظیر ایمانست رکن ایمانست دلیل ایمانست عماد ایمانست که الصَّلٰوةُ عِمَادُ
الدِّینِ **بیت** دین تراست ستون فرض نماز * هر قبا منش چو ستون نه قدر فراز
فرق میان کفر و ایمان نماز است که بَیْنَ الْعَبْدِ وَالْکُفْرِ تَرْکُ الصَّلٰوةِ نماز
نور است و برهانست و قربتست و قربانست مَا تَقَرَّبَ الْعَبْدُ اِلَی اللّٰهِ تَعَالٰی
بِشَیْءٍ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ اَفْضَلُ مِنَ الصَّلٰوةِ یعنی نزدیک نگردد بنده بسوی خدای
بچیزی که بعد از شناخت خدای تعالی باشد بهتر از نماز و نماز کفاره گناهانست
شفای بیمارانست درجات بندگانست نجات درماندگانست مناجات رحمانست
حلاوت نیکانست عبادت فرشتگانست میراث پیغمبرانست رسول صلی الله
علیه وآله فرمود که اِنَّ اَوَّلَ الْفَرِیضَةِ الْمُفْتَرَضَةِ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللّٰهِ تَعَالٰی الصَّلٰوةُ
وَاَوَّلَ مَا یُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلٰوةُ فَاِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا وَاِنْ رُ
دَّتْ رُدَّ مَا سِوَاهَا یعنی اول چیزی که بعد از معرفت حق تعالی بر بنده فریضه است
نماز است و اول چیزی که بنده را بدان حساب کنند روز قیامت نماز است
بیت روز محشر که جانگداز بود * اول از پرسش نماز بود * اگر نماز تست قبول

کنند طاعتهای دیگرش قبول کنند و اگر نمازش قبول نکنند طاعتهای دیگرش قبول
نکنند نشان ایمان نمازست که عَلَمُ الْاِیْمَانِ الصَّلٰوةُ و نماز معراج مؤمنست که الصَّلٰوةُ
مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ نماز ستون دینست خانهٔ بی ستون زود خراب شود و خانهٔ دین
خود را بی نماز و کاهل نمازی خراب مکن **نظم** پشت توان به که ز طاعت دوتاست ✱
از پی این خیمه ستون بهتر راست ✱ زینت تو نیست بگو بندگی ✱ تاج تو در سجده سر افکندگی ✱

فصل دوم در بیان عقوبت بی نمازی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که مَنْ اَکَلَ لُقْمَةً مَعَ مَنْ لَمْ یُصَلِّ فَکَاَنَّمَا زَنٰی مَعَ اُمِّهٖ سَبْعِیْنَ مَرَّةً یعنی
هر که بخورد لقمهٔ طعام با کسی که او نماز نمیکند پس همچنان باشد که زنا کرده باشد با مادر
خود هفتاد بار و دیگر فرموده که مَنْ اَعَانَ تَارِکَ الصَّلٰوةِ بِلُقْمَةٍ اَوْ کِسْوَةٍ
فَکَاَنَّمَا قَتَلَ سَبْعِیْنَ نَبِیًّا اَوَّلُهُمْ اٰدَمُ وَ اٰخِرُهُمْ مُحَمَّدٌ یعنی هر که یاری
کند بی نماز را بلقمهٔ طعام یا کسوه که بپوشد پس باشد همچنان باشد که کشته باشد
هفتاد پیغمبر را که اول ایشان آدم است و آخر ایشان محمد صلی الله علیه و آله و دیگر فرموده
صلی الله علیه و آله که کسی که بسوزاند هفتاد مصحف را و بکشد هفتاد پیغمبر را و زنا کند با مادر
و خواهر خود دور اند بودن خانه کعبه او برحمت خدای تعالی نزدیکتر است از ترک کننده نماز
فردای قیامت دوزخیان را سوال کنند که مَا سَلَکَکُمْ فِیْ سَقَرَ چه چیز شما را بدوزخ
رسانید جواب دهند که لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّیْنَ وَلَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِیْنَ
نماز نمیکردیم و طعام نمیدادیم بمسکینان لاجرم بدوزخ گرفتار شدیم رسول صلی الله
علیه و آله فرموده که هر که نماز گذارد خدای تعالی ازو راضی شود و فرشتگان ویرا

دوست

دوست دارند و علمای ویرا اجل قبول رساند نماز شفیع وی باشد روز قیامت
و تاج سروی باشد روز قیامت و سندی باشد میان وی و میان دوزخ کلید بهشت
نماز است **فصل سوم در فضیلت طهارت کردن و وضو ساختن
از تفسیر** قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّٰی وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهٖ فَصَلّٰی یعنی بدرستی و راستی که رستگا
ری یافت آنکه پاک شد از کفر و نفاق و دشمنی و مخالفت آل محمد علیهم السلام و یاد کرد
نام پروردگار خود را بدل و زبان پس نماز گذارد که نشانهٔ اسلامست یا رستگار شد
کسی که طهارت کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اِسْتَنْزِهُوْا مِنَ الْبَوْلِ
فَاِنَّ عَامَّةَ عَذَابِ الْقَبْرِ مِنْهُ یعنی خود را منزه و پاک دارید از بول بدرستی که بیشتر عذاب
قبر از ناپاکی بول بود و بی طهارتی **در روضة الواعظین** آورده که در بحر المعانی
مذکور است که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج شماست
در رجوع بمقام قرب پس روهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید باب توبه و استغفار
و دستها را پاک سازید از علایق دارین و تخلق بباقی الکونین و مسح سر کنید یعنی سرها را ابدال
کنید نفسها را در راه حق و پاها را از طین طینت و قیام بآن منت سازید **بیت**
نماز هوا را نشود دین بدست ✱ تا ندهی تن ز طهارت شکست ✱ دست بشو از همه یکبار گیر ✱
روی زمین دار توجه بتکبیر ✱ رسول صلی الله علیه و آله فرموده اول بار که دست بنده بآب
رسید دور میگردد از وی شیطان پس هرگاه آب بدهان کرد منور میگرداند خدای
تعالی دل و زبان او را بحکمت و هرگاه آب به بینی کرد ایمن میگرداند او را خدای تعالی
از آتش دوزخ در روزی که بکند او را الله جنت و هرگاه روی خود را بشست سفید میگرداند

خدای تعالی روی او را در روزی که رویها روسیاه گردد و هرگاه بشست پایهای
خود را حق سبحانه و تعالی حرام میگرداند بر وی غلهای آتشین را و هرگاه مسح کرد سر خود را
حق سبحانه و تعالی حرام میگرداند بر وی نعلهای آتشین را و هرگاه مسح کرد سر خود را محو میکند
خدای تعالی او سیئات را و هرگاه مسح کرد هر دو پای را بگذراند خدای تعالی او را بر صراط
در روزی که قدمها در لرزان باشد و رفع کند از وی فقر و فاقه را و آسان گرداند بر وی
طلب معیشت را که دُمْ عَلَی الطَّهارَةِ یُوَسِّعْ عَلَیْکَ الرِّزْقَ قطعه ای که آلوده‌ای تو
تو در شب و روز ٭ فاقه و فقر تو زیاده شود ٭ بی طهارت مباش تا بر تو ٭ روزی
تنگ کشاده شود ٭ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مؤمن هرگاه مجامعت
کرد با اهل خود هفتاد هزار فرشته بالهای خود را میگسترانند و رحمت بر وی نازل میشود
و هرگاه غسل کرد بنا میکند خدای تعالی هر قطره که از تن او میچکد خانه در بهشت و موسی
علیه السلام گفت الهی چیست جزای آنکه تمام گرداند وضو را از ترس تو گفت
برانگیخته شود او در روز قیامت آمرزیده و او را نوری باشد که در میان هر دو چشم
او درخشان باشد و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دیدم مردی را از امت خود در خواب
گسترده شده بود عذاب قبر پس وضوی او آمد و منع کرد او را از آن عذاب بیت
ای مصطفی بر طهارت کن ٭ خانه دین خود عمارت کن ٭ و امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام
فرموده کسی که میخواهد که بسیار باشد خیر خانه او یعنی برکت بسیار پس باید که
وضو بسازد نزد حضور هر طعام یعنی هر دو دستهای خود را بشوید و پاک کند و بعد
از شروع کند در طعام خوردن و امام موسی علیه السلام فرموده که هر که وضو ساخت برای

نماز

نماز شام وضوی او کفاره گناهانیست که کرده در آن روز بجز گناه کبیره هر که وضو ساخت
برای نماز صبح وضوی او کفاره آن گناهانیست که کرده در آن شب بغیر کبایر و دیگر
فرموده صلی الله علیه و آله که در محلی که وضو میسازید چشمهای خود را بگشائید و بر هم منهید
که تا آب وضو بچشمهای شما رود و آتش جهنم را نبیند و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود
کسی که وضو ساخت و خشک کرد اعضای وضو را می نویسند برای او یک حسنه و اگر
وضو ساخت و خشک نکرد می نویسند برای او سی حسنه والله اعلم

فصل چهارم در بیان شروع کردن در نماز و فضیلت ارکان و افعال او

انس بن مالک روایت کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که چون بنده از
برای نماز بر خیزد و تکبیر احرام بگوید از گناهان بیرون آید و پاک شود همچنان که از مادر
در وجود آمده بود و چون اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید بهر مویی که بر تن وی
باشد حق تعالی و برا عبادت یکساله بنویسد و چون فاتحه و سوره دیگر بخواند چنان باشد
که حج و عمره کرده باشد و چون برکوع رود همچنان باشد که هم سنگی خود زر بصدقه داده
باشد و چون بگوید سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَ بِحَمْدِهِ چنان باشد که هر کتابی که حق
تعالی فرستاده است خوانده باشد و چون بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده چنان
باشد که هر کتابی که حق تعالی فرستاده است خوانده باشد و چون بگوید سمع الله لمن
حمده حق تعالی بنظر رحمت بر وی نگرد و چون بسجده رود پادشاه عالم بعدد هر جن
و انس و برا حسنه بنویسد و چون بگوید سُبْحانَ رَبِّیَ الْأَعْلی وَ بِحَمْدِهِ چنان بود که
بهر حرفی بنده آزاد کرده بود و چون متشهد بنشیند ثواب صابران شود و چون سلام

سلام بد بدو درهای بهشت بر روی وی بگشایند و گویند که این بنده خدا هر درگه خواهی
درآی در بهشت ای عزیزان بنگرید که باندک نیکویی بنده را چه تشریف بنهند
بیت لطف او لطفیست بیرون از عدد / فضل او فضلیست بیرون از شمار
گر بهر موی زبانی باشدت / شکر نعمت تو نگویی از هزار ای عزیز من هرگاه گنا
هی که از تو صادر شود چون بر فریضه نماز گذاردن از تو عفو کند که ان الحسنات
یذهبن السیئات معاذ جبل روایت کرد که مردی نزدیک رسول صلی الله
علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله چه میگویی در حق مردی که با زنی نامحرم بخلوت
می نشیند و هر چه در میان مردان و زنان بوده باشد بر وی رود الا واقعه فسق که آن نزول
حق تعالی آیت فرستاد که اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان
الحسنات یذهبن السیئات رسول صلی الله علیه و آله فرمود بر خیز و وضو ساز و
دو رکعت نماز بگذار و تا کفاره گناهان وی شود اصحاب گفتند یا رسول الله این خاص او راست
یا جمله امت را فرمود جمله مؤمنان را و نماز صدق و محبت از برای آنکه گفته اند که صدق و محبت
در چهار چیز است اولها المناجات مع الحبیب الثانی والقیام بین یدی الحبیب
الثالث والتضرع الی الحبیب الرابع لتقرب الحبیب اول راز گفتن بدوست
دوم استادن در پیش دوست سیوم تقرب جستن بدوست چهارم راز نیاز با دوست
بگو نبود در میان راز بغیر التفات کردن و بدیگری نگریستن اورده اند که سر پوشیده
در طواف بود مردی اول بوی کشید آن سر پوشیده بوی گفت اگر بدانی که درین
ساعت از که باز مانده هرگز منظر حرام بدیگری نپردازی بیت اندر رهم عزیز من نشینی خار و خس

آمد برین

آمد برین خیال معشوق نیاز بر داشت نقاب از رخ و بشکفت نیاز ما را بنگر که از گ
همانی باز ای گدای عاصی روزی سجده و نشست نظر زمان بدولت فرو نیز ستده تو
روی از برای خلق بشویی و بدیگری مینگری و دوستی دیگری در دل جای میدهی گر
فردای قیامت با تو خطاب کند که آمده بودیم بخانه دل تو و تو در خانه نبودی
از نظر بسار سیاه روی سیاه شود ای عزیز من اگر عزت مطلبی از درگاه او طلب
و اگر دولت خواهی از درگاه او جوی چنانکه دولتش دایم است که زوال را بوی راه نیست
عزتش نیز دایم است انتقال را بروراه نیست انبیا و اولیا از و عزت یافته اند ان
الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین تاج صفی
و اجبار بر سر آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران نهاد بعضی را بر بعضی تفضیل نها
تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض این رسولان بعضی بر بعضی تفضیل
دادیم و هر یکی چیزی دیگر دادیم آدم را صفوت دادیم ادریس را رفعت دادیم نوح را
اجابت دادیم ابراهیم را خلت دادیم داود را حکمت دادیم سلیمان را ملکت دادیم موسی
را درجه مناجات دادیم عیسی را انواع معجزات دادیم محمد مصطفی را صلی الله علیه و آله
دادیم همه را بجمله همه را دادیم او را تنها دادیم و هر چه او را دادیم دیگران را ندادیم از حضیض
سفلی او را باوج علوی بردیم از مسجد حرام بمسجد اقصی و از انجا بسدرة المنتهی بر
بندیم چرا بردیم تا بوی نمایم آیات و دلایل خود را و نیز تا عالم بالا را بوجود شریف او مشرف
گردانیدیم ای مسجد عامیان چون عالم خاک را مشاهده کردی عالم پاک را نیز مطالعه
کن زمین را با تو از جمل خود بیاراستی آسمان را نیز با نوار دل خود بیارای صد و بیست و چهار

لفظ نبوت و مرکز رسالت و خلعت قربت طفیل تو بودند ملایکه ملکوت سیاح
کنان حضرت جبروت در آرزوی دیدار تو اند عرش مشتاق جمال تست کرسی سوخته
فراق تست **نعت** ای هم شاهان جهانت غلام • وی همه خوبان زمانت رهی • ماه برد
سجده ترا بیگمان • چون قدم از حجره به بیرون نهی • **شمه از صفت معراج و توقف تخفیف نماز**
چون خواجه کونین و فخر عالمین را صلی الله علیه و آله از سدرة المنتهی بگذرانیدند و بعرش اعظم
رسانیدند و خلعت قربت قاب قوسین او ادنی پوشانیدند و بر بساط قدس قرب
انس خنبانیدند و صد هزار اسرار بی زحمت اغیار با وی در میان آوردند و با تاج
کرمک و لواء لولاک باز گردانیدند در وقت مراجعت موسی عمران رسید موسی
گفت ای سید عالمیان و ای خواجه هر دو جهان بگو تا کجا بودی و از کجا می آیی و چه آوردی
لغت ماه رویا باز گو تا خود کجا بودی تو دوش • کز رخت بوی گل آید و ز لبانت
بوی نوش • در بهشت عدن بودی تا به بستان ارم • زنجبیل صرف خوردی یا شراب
خم جوش • حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در جواب موسی علیه السلام گفت **مصرع** دوش
کجا رود جز بر دوست منزلگه من دوش بر جانان بود **بیت** راز دم از جهانیان پنهان بود
اندیشه در آن میان سرگردان بود • تن بی تن و دل بید و جان بی جان بود • موسی علیه السلام
گفت یا رسول الله ما را خبر ده که چه کردی و چه گفتی و چه بردی و چه آوردی گفت نیاز بردم و
ناز آوردم راز بردم و نماز آوردم گفت ای مهتر چند نماز آوردی رسول صلی الله علیه و آله
بگفت کیفیت اعداد و میراند موسی گفت یا رسول الله اگر تخفیف طلبی بهتر باشد زیرا که
امتان تو ضعیف اند و طاقت این بار گران ندارند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله متوجه درگاه

کبریا باشند

کبریا باشد و دست حاجت بدرگاه بی نیاز برداشت تخفیف آمد باز چون بموسی علیه السلام
رسید و برا خبر داد گفت یا حبیب الله دیگر تخفیف خواه **مصرع** زلف از چه بریده دراز است بیفزا
القصه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرتبه مرتبه تخفیف میخواست تا پنج وقت نماز قرار
یافت **نظم** پنج نماز ست به از پنج گنج • به که بدین پنج شوی گنج سنج • هست تو پنجاه و پنج آمده
طبع تو زین پنج برنج آمده • پنجه خود ساز بدین پنج سخت • پنجه ابلیس بدر لخت لخت •
ستر دلی پنجه ازین پنج کن • شاخ هوا را بکن از پنج و بن • پس ای بنده عاصی بدین پنج وقت
نماز مداومت و مواظبت نمای و التقصیری روا مدار و چون وقت نماز درآید هر مهمی که ترا
باشد دست از آن باز دار و روی بنماز آر که **در حدیث آمده است** که چون بنده مومن
در اول وقت نماز ترک کار دنیا کند و روی بحضرت مولی آورد حق تعالی مهمات وی را کفایت
کند و در دنیا شر اشرار ازو باز دارد و در آخرت مساکن ابرارش فرود آرد **آورده**
اند که مومنه بود بار تنور بتافت تا نان بپزد وقت نماز در آمد برخواست و وضو ساخت
و بنماز ایستاد کودکش بگریستن آمد شیر میخواست با خود گفت مرا سه کار پیش آمده است هیچ
بدان نیست که اول نماز را گذارم که رضای حق در آنست در نماز ایستاد ابلیس ملعون
فریاد بر آورد و عفاریت وی گرد وی در آمدند و گفتند ای مهتر ترا چه رسید گفت
اَمَرْتُکُمْ بِالسُّجُوْدِ فَاَبَیْتُمْ وَ اَمَرْتُ هٰذِهٖ فَاَطَاعَتْ مرا بسجود فرمودند با کردم
و اینزن را بسجود فرمودند طاعت میدارد گفتند ما را چه فرمایی گفت کودک او را در تنور
اندازید کودکش را در تنور انداختند کودک فریاد کرد چون آواز کودک بمادر رسید
آتش در دل وی افتاد اما توقفی در آمد و یاد گفت که واجب نبود که از پیش خدا

گردی فرمان او را بو رنجه بگذاری آنگه نماز بریده و کودک سوخته و دیو خوشنود شده
چه فایده کند پس بلال قوی نماز را تمام کرد چون بسر تنور رفت کودک خود را در تنور آتش دید
که بازی میکند و هیچ ضرری بوی نرسیده چون وی فرمان خدا نگهداشت خدای تعالی نیز فرزند او را
از آتش نگاه داشت تا بدانی که هر که خدا را بود خود را باو سپارد و خدای وی را بود مَن كانَ
لِلّٰه كانَ اللّٰهُ لَهُ **آورده اند** که روزی ابوذر غفاری بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
آمد و گفت یا رسول الله گوسفند چند دارم اگر خود بصحرا می برم از خدمت شما محروم میمانم و اگر
بدیگری میدهم که بصحرا میبرد میترسم که بریشان جور کند رسول علیه السلام گفت خود میرو و ایشان را
ببر ابوذر گوسفندان بصحرا برد و خود در نماز ایستاد و گرگی درآمده و روی بگوسفندان نهاد
ابوذر با خود گفت که شیطان بوسوسه تو آمده تا این گوسفندان ترا هلاک کند و مرا سبب معاش
نماند دیگر باره با خود گفت باکی نیست مرا تو هست خدای لا باید و ایمان محمد مصطفی و علی
مرتضی و فرزندان صلوات الله علیهم اجمعین و تبرا از دشمنان ایشان مرا ایمان اینست از دنیا
و هر چه در دنیاست گرگ برفت و گوسفندی را گرفت شیری درآمد و گرگ ... بدو نیم کرد و گوسفند
از ... داد و بسخن درآمد و گفت یا اباذر تو نماز میکنی و دل مشغول داری حق تعالی مرا بر تو گماشت گوسفند
نگاهداشت تا تو از نماز فارغ شوی پس هر که را نماز از صدق و اخلاص باشد یقین درست
چنین باشد **فصل پنجم در تعریف نماز و خضوع و خشوع آن** در تفسیر آورده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که صلوات خمس آنکس را از گناه پاک میسازد چه در حدیث درد
یافته که نماز بسان جوی آبست در درون خانه که صاحب روزی پنج بار بآب رود و خود را بشوید
هرگاه کسی شبانروزی پنج بار بآب درآید چرک و دنس بر بدن او نماند پس چون این پنج وقت نماز را

ادا کند

ادا کند و نقش و گناه در باطن او نماند و او را از آن گناه پاک سازد و هر که نماز گذارد او را از
کفر و شرک پاک میگرداند و از شیطان دور میکند و نهی میکرداند از جمیع مناهی که اِنَّ الصَّلٰوةَ
تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشاءِ وَالْمُنْكَرِ و نماز این کس را بحضرت عزوان نزدیک میگرداند ای
عزیز من باید که محافظت نماز نمائی و هر چند که جهد داری و علمات در وقت جنان کنی
که نماز را بوقت گذاری چه در حدیث آمده است که هر که نماز را در اول وقت گذارد خوشنود
شود خدای تعالی از وی و اگر در آخر وقت گذارد عفو کند خدای تعالی او را پس هر چند که نماز را بوقت
گذاری بهتر باشد مگر که مهمی واقع شود و نتواند **در تفسیر آورده اند** که هرگاه وقت نماز
درآید و بنده از کار دنیا دست برداشته بعبادت معبود مشغول شود خدای تعالی فرشته
خلق کند در صورت انسان که بیاید و او را در امر معاش یاری دهد و چون نماز گذاردی
بخضوع و خشوع گذار تا فلاح و ظفر یابی و مراد و مقصود برسی که قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِ
يْنَ هُمْ فِي صَلٰوتِهِمْ خاشِعُونَ خشوع در نماز سبب فلاح و رستگاری از عذاب خدای
تعالی و ظفر یافتن بایمان بودن و در خشوع فرموده اند یکی نماز است که در آن خشوع باید
و خشوع آن باشد که در نماز چشم برهم نهد از ترس خدای تعالی و قولی دیگر آنست که چشم بر جای
سجده نهد چنانکه در نماز ایستاده باشد در سجده گاه نگاه کند و بجای دیگر ننگرد که از رسول صلعم
روایتست که چون بنده در نماز ایستد حق تعالی بوی نگرد بنظر رحمت و چون بنده از سجده گاه
بجای دیگر نگرد حق تعالی گوید که ای بنده من من بتو نظر نکردم تو بکه مینگری که ترا از من بهتر باشد
روی من آر که از من ترا بهتر کسی نیست **آورده اند** که رسول الله صلی الله علیه و آله مردی را دید که نماز
میکرد و دست در ریش خود می آورد رسول علیه السلام گفت که این مرد را اگر دل خاشع بودی اعضای

وی نیز خاشع بودی فرمود که چون بنده روی بنماز آرد رحمت حق روی بوی آرد و بس و زمین
نمی بباید که سنگ ریزه مسجد بازی کند و خود را بغیر حق مشغول دارد و گفته اند که در نماز خشوع آنست
که همه اعضا در نماز بود نه آنکه تن در نماز و دل در بازار چنانکه گفته **بیت** نمایی در نماز الا
بعد کار ٭ حساب ده کنی و کار بازار ٭ چو کردی روی شوی بعد از آن زود ٭ زنی باری دو سه بر
زمین زود ٭ تو آن کنی نماز با نمازی ٭ بر پشت در خورلست ناکی زبازی **تعریف خضوع**
وخشوع امام زین العابدین و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما روایت که هر گاهی که
حضرت امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام خواستی که وضو سازد رنگ وی مبارکش
بگردیدی سوال کردند که یا ابن رسول الله چه حالتست که هر گاه که میخواهی وضو سازی رنگ مبارکت
تغیر میکند گفت چون میسازم آن میکنم که در پیش خداوند چون باشم و چگونه با وی مناجات کنم
از خوف و ترس آن تغیر در بشره من واقع میشود و چون بدر مسجد آمدی سر بر داشتی بجانب
آسمان و گفتی الهی عبدک ببابک یا محسن قد اتاک المسیء وقد امرت المحسن
منا ان یتجاوز عن المسیء فانت المحسن وانا المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی
بجمیل ما عندک خداوندا بنده تو بدرگاه تو آمده است ای نیکو کار گناه کار بد کرداری
بحضرت تو آمده است خداوندا تو فرموده که نیکوکاران از سر گناهکاران بگذرند ندای در گذرنده
بنده گناه از سر گناه من درگذر ای عزیز بن معصومی که هرگز گناه نکرده و طرفة العینی
در خدا عاصی نشده بنگر که چه نوع زاری و تضرع داشته معروف و مشهور است که پانزده سال
بر وضوی نماز شام نماز بامداد بگذارده و هفت پوست از موضع سجودش بیفتاد
از بسیاری نماز و گریه غلامی از آن وی گفت که روزی وی را دیدم در صحرا بر سنگی در حالت سجده کرده

میکریست

میکریست میگفت لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا
الله ایمانا و تصدیقا وی میگفت و من می شمردم تا هزار بار تمام بگفت آنگه سر بر داشت
دیدم که محاسن مبارکش در آب چشم غرق شده بود با این همه خود را مقیم میدانست و خود
را بتمام گناهکاران فرو می آورد و این از مناجات ویست **رباعی** ای عفو تو بخشند
ه گناه چو منی ٭ وی لطف تو باز داده راه چو منی ٭ دانم بیقین که رحمت شامل تو ٭
فوف نکرد گناه چو منی **تعریف خشوع و خضوع امیر المؤمنین صلوات الله علیه**
ابو درداء گفت که شبی در صحرا بودم آواز حزینی بگوش من رسید که یکی میگفت
خدایا اگر جرم در فرمان تو ورزیده ام در صحف حفظ عظیم شد جز حلمت آمر
زش تو ملجی بود و جز رحمت تو امید ندارم رفتم تا ببینم که این کیست دیدم که امیر
المؤمنین بود علیه الصلوات والسلام خود را از وی پنهان داشتم تا چه میکند وی را دیدم که نماز
میگذارد و هر چند رکعت نماز که بگذارد روی گریه و زاری آغاز نهادی وی شنیدم که
میگفت خداوندا در عفو تو نظر میکنم گناه بر من خورد مینماید باز از سخت گرفتن تو می
اندیشم گناه بر من عظیم مینماید گفت آه آه در صحیفه اعمال خود نگرد و بیند آنکه کرده آنرا
فراموش کرده باشم و تو آنرا دانسته آنگه فرمایی که بگیرید وی را چه خواهم کرد آه از آن
گرفتنه که هیچکس بر اخلاص نتواند کرد و خویشان و قبیله وی وی را نفع نتوانند رسا
نید از گرفتاری که وی را بگیری همه کس را بوی رحم آید و سود وی نداشته باشد آه از آتش
دوزخ زبانه زنند و آنگه ساعتی اضطراب کرد و ساکن شد گفتم مگر در خواب شد
که همه شب بیدار بوده است گفتم بروم وی را از برای نماز بیدار کنم برفتم وی را دیدم بر زمین

بجنبید

افتاده وی را بجنبانیدم گفتم آه امیرالمؤمنین وفات کرده است بر در سیدة النسا شدم
و حال با وی گفتم گفت ای ابوذر در آن هوشی است وی را از ترس خدای تعالی پس باز گشتم
نزدیک امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم و قدری آب بر روی مبارک وی زدم چشم بگشاد مرا
دید که می‌گریستم گفت یا ابا الدردا چه می‌بود اگر می‌دیدی که چگونه مرا بجایگاه برده بودند و فرشتگان
غلاظ و شداد گرد من در گرفته اند اهل را بر من رحمت آمده و دوستان مرا فرو گذاشته بودند ابو الدردا
گفت که آنچه از وی دیدم و شنیدم از هیچکس ندیدم و نشنیدم و این نهایت مبالغه است و این یقین است
که بعد از رسول هیچکس را آن مقام و منزلت نخواهد بودن که بهشت و دوزخ در حکم و فرمان او باشد بنگرید
که طاعت و عبادت و مناجات و خشوع و خضوع وی چگونه بوده است ابو بکر واسطی گوید
که خشوع در نماز آن باشد که نماز خاص و خالص از برای حق تعالی کنی و بر وی بعوض آن طمع
بهشت نداشته باشی **بیت** تو بندگی چو غلامان بشرط مزد مکن ۞ که خواجه خود روش بنده
پروری داند ۞ مسلم بن دینار گفت که پیش امام زین العابدین صلوات الله علیه نشسته بودم
مردی در آمد و گفت نماز دانی مجو اسلم که وی را برنجانم و جفا کنم امام علیه السلام گفت مهلا یا ابا
حازم فان العلماء رحماء ساکن باش که عالمان حلیم و رحیم باشند بعد از آن روی بسایل کرد
و گفت آری نماز دانم گرد گفت پیش از نماز بر تو فرض چیست گفت هفت چیز نیت و طهارت
کردن و عورت پوشیدن و جای سجده پاک کردن و وقت را شناختن و جامه پاکیزه کردن و
روی بقبله آوردن گفت از خانه که بیرون می‌آیی به چه نیت گفت به نیت مسجد گفت به چه نیت
در مسجد می‌شوی گفت به نیت عبادت گفت به چه نیت قیام می‌کنی گفت به نیت معبودیت مقر و
معترف مر خدا را بوحدانیت گفت به چه جهت روی بقبله می‌آری گفت سه فریضه و یک سنت

گفت آن

گفت آن کدام است گفت توجه بقبله و نیت و تکبیر احرام و آن یک که سنت است بر داشتن
گفت تکبیرات چند است گفت اصل تکبیر نود است پنج از آن فرض است و باقی سنت
گفت بچه چیز در نماز روی آری گفت به تکبیر گفت برهان نماز چیست گفت درجات سجده
گفت تحریم نماز چیست گفت تکبیرش گفت تحلیلش چیست گفت سلامش گفت جوهرش
چیست گفت تسبیحش گفت شعارش چیست گفت تعقیبش گفت تمام کردن نماز چیست
گفت صلوات بر محمد و آل محمد **در بیان آنکه طاعت و عبادت و جمیع عمل صالح بی
محبت اهل بیت درست نیست** و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده که دعا
موقوفست میان آسمان و زمین و هیچ از آن بالا نمی‌رود تا آن زمان که صلوات وی
بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که دعا باز میدارند
از جانب پیغمبر محل قبول نمی‌رسد تا زمانی که صلوات فرستند بر محمد و آل محمد و دیگر آن مرد گفت
که سبب قبولیت نماز چیست گفت وِلایتنا اهل البیت و البراءة من اعدائنا یعنی و
دوستی ما که اهل البیت رسولیم و بیزار شدن از اعدای ما آن شخص را گفت که هیچ حجت را
نکروی اگر آن مرد گفت اللّٰه اعلم حیث یجعل رسالته پس ای عزیز من تولا با اهل بیت
رسول کن و بیزار شو از دشمنان ایشان تا نماز ترا قبول کند و حج و روزه ات شرف قبول
رسد چنانکه گفته اند **قطعه** ز پیر مقبل جوانی سوال کرد و چه گفت ۞ که ای ز روی تو روشن
چراغ ایمانی ۞ بغیر حب علی طاعتی تواند بود ۞ که خلق را برهاند ز قید یزدانی ۞ جواب داد که لا و الله
این سخن غلطست ۞ و هست گوش کن از من اگر سخن دانی ۞ محب ایزد بیچون خدای سبحانی
محبت حیدر کرار و بیان روحانی ۞ که دشمنان علی را نماز نیست درست ۞ اگرچه سینه اشکسته زند پیشانی

در حدیث آمده است که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که مردی را شهید کردند در راه حق فرشتگانرا
که بروی موکل بودند گفتند که عجب شهیدی بود این مرد از برای روح او در بهشت بگشادند
و حوران استقبال روح او نکردند حق تعالی بدان فرشتگان وحی فرستاد که بنگرید بر روی
هوا روی هوا را دیدند پر از طاعت وخیرات وی و آن فرشتگان که بر طاعت وخیرات
او موکل بودند گفتند خداوندا چیرا در آسمان را نمی‌گشایند از برای عملهای این بنده پادشاه
عالم بفرماید تا در آسمان بگشایند و فرشتگانرا گوید که بردارید عملهای این بنده را اگر میتوانید با وجود
بزرگی و عظمت خلقت فرشتگان و قوت ایشان نتوانند برداشت پادشاه عالم گوید که طاعت
و عبادت این بنده را مرکب دوستان من مرکب نباشند گویند خداوندا این را مرکب محبت حق تعالی
گوید که تنها این عملها را بگذارید و بمقام خود روید ایشان بروند هر کدام بمحل خود پادشاه عالم
زبانیه دوزخ را بفرماید تا آن عملها را تمامی بدوزخ اندازند و آن بنده را الغلها و زنجیرها بر بسته بدوزخ
اندازند تا بدانی که بی محبت علی و فرزندانش صلوات الله علیهم اجمعین و بیزار از دشمنان ایشان طا
عات و عبادات قبول نیست **قطعه** روایتست صحیح از رسول حق بشنو * قبول حق اگر
هست از یقین ایمان * که مصطفی متعالی هاشمی فرمود ** بمرتضی اسد الله سرور مردان * که یا علی بجهان
گر هزار ساله شود ** کسی چو نوح نبی در عبادت یزدان ** هزار حج پیاده گذارد از ره صدق **
که در گذاردن آن نباشدش کسلان ** بقدر کوه احد گر طلا کند صدقه ** براه حق ز سر صدق و از
ره احسان ** بسی مروه براه صفا چو بگذراند ** بظلم وجور شود کشته در میان آن ** با این عبادت
و احسان با این سخا و کرم ** نگشته کشتنش ناحق بیابد او غفران ** اگر نه دوستی تست یا علی او را **
از حس خلد نیاید نه در رو ریحان ** ببین هرکه که با تا و الای ایشان نماز گذاری و تبرا از اعدای

ایشان

ایشان کنی و شرایط و ارکان نماز را بجای آورده که مأمور شده بجای آری نماز درست باشد
و قبول کنند پس ای عزیزان از خدای بترسید و نمازی که ارکان آنرا بجای نیاورده
اید قضا کنید روایت کرده که در آن وقتی که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از دار فنا بدار
بقا رحلت میفرمود که جمله خویشان مراجع کنید جمع کردند گفت شمارا وصیت میکنم بنماز که هرکه
فردای قیامت بما رسد و نماز در گردن وی باشد ما ویرا شفاعت نکنیم والله اعلم

فصل ششم در بیان بعضی از افعال نماز که ترک آن موجب نقصان ثوابست و در فضیلت آیة الکرسی و بعضی از سوره قرآنی خواندن بعد از نماز که تعلق بتعقیب دارد

در تفسیر قرآن آورده که ابو عبدالله علیه السلام فرمود که هرکه بی عذر تاخیر کند نماز را از وقتش یا تخفیف
ف در افعال آن نماید یا که ارکان و شرایط وی بر وجه مأمور بها بجای نیاید از طهارت
و قیام و رکوع و سجود و خشوع و خضوع و عدم التفات بیمین و یسار بلکه مرتکب بسیاری
از مکروهات و منهیات شوند از عبث و بازی بریش و جامه و دستار و نشوب و تطبیق
سجود و چیزهای که جایز نیست و در سجده مانند غراب که منقار بر زمین زند و بردارد و از
انتصاب نماند و نه از رکوع و سجود بقدر ذکر آرام بگیرند و سر و پیشانی در سجود بر زمین ننهند
بلکه عمامه بر زمین نهند و باقی اعضای هفت گانه که بر جای خود می باید در سجود رعایت نکنند و
قربت منظور ندارد و لهذا در حدیث دیگر و با فته صلی الله علیه و آله فرمود که هرکه چنین
بوده باشد نماز او مردنی کرده چه نماز ستون دین بود و ستونی که پاره پاره گشته چگونه
دین بر قرار ماند با وجود آنکه در خلوت نماز را اینچنین گذارد بلکه کاهلی کرده نماز هم نکنند
و چون در نظر مردم واقع شود نماز را اینچنین گذارد و افعال و ارکان آنرا بطول کشند

تا مردم ظن صلاحیت ببرو ببرند سبب کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم
گذارد و دراز و نقلست که فردای در قیامت نماز شخص را که مذکور شد چون جامه کهنه
بر روی آنکس زنند و مقبول درگاه حق نگردد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده
که بهیچ دزدی بدتر از دزد نماز نیست یعنی که ارکان و افعال او را بجای نیاورده در بیان
سجده کردن در حبل حدیث آورده که روزی حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله در حجره طاهره دست
در گل نهاده بود و مرمت کاری منزل شریف میکرد شخصی در آمد گفت یا رسول الله بخوا
هم که این خدمت را بنده رجوع کنی که این خدمت بتقدیم رسانم آنحضرت قبول کرده آن شخص
دست در گل نهاده در ساختن آن مشغول شد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نظر
او میکرد تا وقتی که فارغ شد پس آنحضرت فرمود که از من در عوض اجرت چیزی بطلب
آن شخص گفت یا رسول الله از تو بهشت میخواهم و قاعده آنحضرت چنین بود که هر کس که از آنحضرت
چیزی میطلبید فی الفور نعم میگفت و سوال آنکس را رد نمیکرد چون آن شخص بهشت طلبید
آنحضرت سکوت اختیار کرده از لا و نعم هیچ نگفت و سبب آن بود که آن شخص که نماز میکرد شرایط
او را درست بجا نمی آورد و رکوع و سجود و نماز بر وجهی که باید ادا نمیکرد و رسول صلی الله علیه و آله بجهت
همین از لا و نعم هیچ نگفت آن شخص دید که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جواب نداد و بنجوا است
که بیرون رود رسول علیه السلام فرمود که قبول کردم تمنای ترا بشرطی که هر گاه نماز کنی زود
سر از سجده برنداری و بعد از ذکر و تسبیح ادا نمی کرده و در مجلسی که قرآن تلاوت کنند و چون
بآیه سجده رسند و سجده کنند زود سر از سجده برنداری تا من نیز ترا شفاعت کرده به بهشت
در آورم زیرا که بنده در سجده نزدیک میشود بمحل قرب جهت آنکه آن نهایت تذلل و بندگیست

بجای آوردن و حق تعالی در آن محل نظر رحمت بسوی بنده خود میکند و سبب قرب حق
در سجده کردن بیشتر حاصل شود ای بنده را امانه هر سجده و سجود معتبر است پس در آن حالت دعا
و ذکر بیش از پیش کنی تا بزودی کام در کار خود بشوی نزدیکتر در بیان کاهلی کردن در سجده
و عقوبت آن يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ خَاشِعَةً
أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ
یاد بیارید در روزی که برداشته شود پرده از روی کار بر هول و امری صعب و بهم سخت یا بر
هنه کرده و نموده شود ساق عرش یا تجلی کند حق سبحانه و تعالی و خوانده شوند مردمان بسجده کردن
مر خدای را اعلی جلاله در لباب آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت حق سبحانه و تعالی
در آن روز نوری عظیم بنماید و خلق در سجده در افتند و در معالم آورده که از ابو سعید خدری
روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق عرش
خود و علی ابن ابراهیم رحمه الله آورده در تفسیر خود که امیر المؤمنین صلوات الله علیه منکشف
سازد و بر همه کس ظاهر شود حقیقت و بزرگی او و مر خدای را سجده کنند هر مومن و مومنه که باشند و باقی
مانند کافران و منافقان و آنانی که در دنیا سجده بریا و سمعه کرده باشند چون اینها خواهند
که سجده کنند پشت ایشان یکپاره شود و از آتش دشوار شوند و بعضی گویند چون مهره گاو
یک مهره شود پس نتوانند سجده کردن فروتن بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر
در پیش افکنده و شرمنده باشند فرو گیرد ایشان را خواری و نگوساری محقق و راستی که بودند
در دنیا که خوانده می شدند بسجده کردن مر خدای را و ایشان تندرست بودند و قادر بودند بر آن
که سجده کنند سجده نمیکردند فرصت را فوت کردند اگر بر سجده کردند سجده لایق نکردند از پس

که نکرده داشتند و عار می آمد ایشانرا که در نظر مردم سجده کنند در روز قیامت غیر حسرت
و ندامت بهره ندارند **در فضیلت دست برداشتن بدرگاه قاضی الحاجات**
و دعا کردن و حاجت خود عرض کردن در کتاب تحفة الدعوات آورده که چون بنده مؤمن
سلام نماز داد جمیع ملایکه و حور العین از بهشت آمده برابر آن بنده صف کشند و می بینند که آن
بنده بعد از سلام و تعقیب و تسبیح دست نیاز بدرگاه کارساز بنده نواز برداشت و دعا کرد ایشان نیز
بموافقت او دست برداشته آمین میگویند و آمرزش میطلبند برای آن بنده مؤمن و طلب بهشت
می کنند از برای او و اگر آن بنده سلام نماز گفت و شنید بدر حالت شد و از مصلی خود برخواست و بکار
خود مشغول شد خدای تعالی میفرماید بنگرید بنده که او از من مستغنی است من نیز از نماز او مستغنی
ام نماز او را برسرش زنید و همانجا که اند ملایکه رحمت نیز نفرین می کنند که خدایا مارا نومید ساخت
الهی ناامیدش گردان **در عدة الداعی آورده اند** که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که فرمود که دعا مغز عبادتست و در بعضی مواقف موعظت فرموده حضرت حق عیسی را علیه السلام
که ای عیسی تو ذلیل و خوار و بمقدار گردان از برای رضای من دل خود را و بسیار گوی ذکر مرا در
خلوتها و بدانکه سرور و شادی من آنست که فروتنی کنی و زاری و تضرع نمای بسوی من و درین
امر زنده باش روایت کند حنان بن سدیر که گفتم مر ابی جعفر را علیه السلام که کدام عبادت افضلست
فرمود که هیچ چیز دوستر نیست بسوی خدای تعالی از آنکه بنده سوال کند و طلب نماید حاجت خود را
و نیست کسی که دشمن تر باشد بسوی خدای تعالی از کسی که استکبار کند از عبادت او و سوال
نکند و حاجت خود را بوی عرض نکند **در فضیلت آیه** فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ
وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ **در عدة**

الواعظین

الواعظین آورده که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که هر که بگوید در هنگام شب که
بعد از نماز شام که سلام نماز داده باشند این آیه را فوت نشود از وی هر چیزی که در آن شب حاصل
رسد و بگرداند خدای تعالی از وی جمیع شر آن شب را که این کلمات بگوید و اگر بعد از نماز بامداد
بگوید فوت نشود از وی هر خیری که در آن روز حاصل کند **در فضیلت سوره عم یتسائلون خواندن بعد از**
نماز عصر و سوره اذا وقعت خواندن بعد از خفتن در حدیث واقع شده که هر که بعد از نماز عصر سوره
عم یتسائلون بخواند خدای تعالی رزق را بر وی فراخ گرداند و تنگی را از وی ببرد و هر که سوره اذا
وقعت را بعد از نماز خفتن بخواند هرگز فقیر نشود و منزل او را فقر در نیابد و امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام فرمود که آیا اخبار نکنم شما را چیزی که میفزاید روزی شما گفتند بلی امیر المؤمنین فرمود
که بعد از هر نماز تسبیح کردن می افزاید در روزی را و تعقیب بعد از نماز صبح و بعد از عصر و بعد از
خفتن می افزاید در رزق را و مواسات و نیکوئی کردن با برادران مؤمن می افزاید در رزق
و استغفار کردن بسیار می افزاید در رزق را و در رفتن آستانه خانه می افزاید در رزق و پیوستن
صله رحم می افزاید در رزق و نگاه داشتن امانت می افزاید در رزق و صبح خیزی می افزاید در رزق بس
و اجابت نمودن مؤذن می افزاید در رزق و ترک حرص می افزاید در رزق و شکر منعم می افزاید
در رزق و پرهیز کردن از سوگند بدروغ می افزاید در رزق و هر که تسبیح کند بعد از هر نماز خدای
تعالی بگرداند از وی هفتاد نوع بلا را که آسانتر آن فقر باشد **در ترغیب و فضیلت قل هو الله احد**
در عدة الداعی نقل میکند از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که هر که قل هو الله احد بخواند در وقتی
که بخوابگاه میرود یکبار حق سبحانه و تعالی پنجاه هزار ملک را موکل او میسازد که حراست او کنند در آن
شب و فخری از ابی عبد الله علیه السلام نقل میکند که هر که ایمان بخدای تعالی دارد و بروز قیامت

آید که قل هو الله احد بخواند و در عقب هر فریضه که هر آنکه بخواند قل هو الله احد را حق سبحانه
و تعالی جمع کند برای او خیر دنیا و آخرت را و بیامرزد او را و پدر و مادر او را و فرزندان او را
و هم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر گاه روزی بگذرد و بر کسی که او قل
هو الله احد در نماز نخوانده باشد در قیامت با وی گویند که ای بنده خدا تو نبوده از نماز
گذارندگان و هم در اینجا از آن حضرت نقل میکنند که بر کسی که جمعه بگذرد و او قل هو الله احد نخوا
نده باشد و او بمیرد بر دین ابی لهب مرده باشد یعنی او را ایجاب کسی رفته گویا و هم از آن
حضرت نقل کرده که هر که را مرضی و سختی پیش آید و قل هو الله احد در آن مرض و سختی نخوانده
باشد پس بمیرد در آن بیماری و سختی پس او از اهل دوزخ است گویا که اعتقاد آن
کرده که خواندن قل هو الله احد فایده ندارد و در چهل حدیث آورده که روزی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بر در دروازه مدینه ایستاده بود و اتفاقا جنازه از پیش آنحضرت
گذرانیدند آنحضرت فرمود که آیا این شخص را قرضی بجا مانده است گفتند بلی یا رسول الله
علیق اندو قرض مانده است بعد از آن آنحضرت امر کرد باصحاب که بروند و بان جنازه نماز
کنند و در حال جبرئیل آمد و گفت که یا محمد حق تعالی سلام میرساند و میگوید که برو و برین جنازه
نماز کن که ما قرض او را ادا کردیم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا جبرئیل چه نوع بود ادا
دین او جبرئیل گفت بواسطه آنکه هر روز صد نوبت قل هو الله احد بخواند خدای تعالی به
برکت قل هو الله احد ملکی را خلق کرد بصورت انسان که رفت و دین او را ادا کرد
دیگر در فضیلت دعا کردن آهسته و آواز بلند نکردن ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه
لا یحب المعتدین یعنی بخوانید پروردگار خود را بزاری و پوشیدگی یعنی هم بظاهر و هم

بباطن

بباطن او را بشناسید و او را بپرستید که فریدکار تمام است به نیکوترین وجهی تضرع نشان
احتیاج است و پنهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را روی نا امیدی نیست تحقیق
و راستی که خدای تعالی دوست نمیدارد از حد گذرندگان یعنی آنها که دعای بد کنند در حق کسی
که او مستحق دعای بد نباشد یا در حالت دعا کردن فریاد کنند و حاجت خود عرضه دارند
یا بریا آمیزند یا چیزی طلبند از خدای تعالی که لایق آن نباشند چون مرتبه انبیا و رفتن بر آسمان
و مقرر است که دعا و ذکر بخفیه اولی است نه بلند و لهذا فرموده بر ذکریا که اذ نادی ربه نداء خفیا
و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که دعای پنهان برابری میکند با هفتاد دعای آشکارا و دیگر فر
موده که خیر الذکر ما یخفی و خیر الرزق ما یکفی یعنی بهترین ذکر آنست که مخفی باشد
و بهترین رزق آنست که کافی بود **در فضیلت آیه** قل انما انا بشر مثلکم یو
حی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
و لا یشرک بعبادة ربه احدا **در تفسیر آورده** که روایتست از حضرت رسول صلی
الله علیه و آله که هر که این آیت در وقت خواب کردن در خوابگاه بخواند او را در آن خوا
بگاه نوری پیدا شود که درخشان گردد تا مکه و در میان آن نور فرشتگان باشند که صلوات
فرستند بر وی تا از خواب برخیزد و اگر خوابگاه او در مکه باشد آن نور درخشان بود از
مضجع او تا بیت المعمور و ملایکه در میان آن نور طلب رحمت از خدای تعالی کنند برای
او تا از خواب بیدار شود و دیگر فرمود که هر که بخواند آخر سوره الکهف را سر تا قدم او نور را
گردد و اگر همه سوره را بخواند آن نور از او تا باسمان رسد **در فضیلت و فایده آیة الکرسی**
در تفسیر آورده که ثعلبی روایت کرده از عبد الله بن عمر که او گفت که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله

شنیدم که پیغمبر بود با امیر المؤمنین صلوات الله علیه که یا علی سید بشر آدم است
و سید عرب محمد است و این نه فخر است و در حدیث دیگر وارد است که سید بشر
محمد است و سید عرب علی است و سید فرس سلمان و سید روم صهیب و سید
حبشه بلال و سید جبال طور و سید شجر سدر و سید شهور ماههای حرام که رجب و ذو القعده
و ذی الحجه و محرم است و سید ایام جمعه است و سید کلام قرآن و سید قرآن البقره و سید
البقره آیة الکرسی یا علی بدرستی که درو پنجاه کلمه است که در هر کلمه پنجاه برکت است و مرویست
از ابی جعفر الباقر علیه الصلوات والسلام که فرمود که هر که آیة الکرسی را بخواند در تعقیب هر نماز
حق سبحانه و تعالی بگرداند از وی هزار مکروه از مکاره دنیا و هزار مکروه از مکاره آخرت
که آسانترین مکاره دنیا فقر باشد و از آن آخرت عذاب قبر و هر که بخواند دو آیه از آخر سوره
البقره آمن الرسول الی آخر الآیه بعد از نماز خفتن بجز ثواب او از قیام شب و در خبر است
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را در شب معراج میخواند و ملائکه آمین می گفتند

فصل هشتم در فضیلت و ثواب نماز بجماعت گذاردن

قال رسول الله صلی الله
علیه و آله صلوة الجماعة تعدل صلوة الفذ بسبع و عشرین درجة و قال
ابو الحسن علی بن موسی الرضا ت الله علیه ان صلوة الجماعة افضل من
صلوة الفرد فی المسجد الکوفة یعنی نماز بجماعت گذاردن فاضلترست از نماز تنها
گذاردن به بیست و هفت درجه و دیگر فرمود حضرت امام رضا صلوات الله علیه که بتحقیق
و راستی که نمازی که بجماعت گذارند فاضلترست از نمازی که به تنها در مسجد کوفه گذارند
نسبت الی هیچ ان نماز بجماعت گذارید که هر که نماز بجماعت گذارد و پنج خصلتش پیدا شود

اول آنکه روزی بروی فراخ گردانند دوم عذاب گور از وی بردارند سیوم نامه اعمالش
بدست راست دهند چهارم بر صراط مثل آسمان بگذراند که گویا برق الخاطف و الریح العاصف
پنجم بجائی بهشت فرمایند در روضة الواعظین آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فر
موده که نماز جماعت افضل است از نماز تنها گذاردن به بیست درجه و امام محمد باقر علیه
السلام فرموده که کفارت گناهان که اندکیست تمام ساختن وضو در جاهای سرد و رفتن
شب و روز در صلوات و محافظت بر جماعات و رسول صلی الله علیه و آله فرمود بعثما
ن بن مظعون که ای عثمان کسی که گذارد نماز صبح را در جماعت بعد از آن نشسته بجای نماز
بذکر خدای عز و جل مشغول باشد تا آفتاب برآید باشد مراورا در فردوس اعلا هفتاد درجه دو
ری میان هر درجه دویدن اسب تیز رو در هفتاد سال و کسی که نماز ظهر بجماعت بگذارد و باشد
مراورا در جنات عدن پنجاه درجه که دوری میان هر درجه دویدن اسب تیز رو باشد پنجاه
سال و هر که بگذارد نماز عصر را باشد مراورا مزد هشت بنده [illegible] از فرزندان اسمعیل و باشد
چنانچه صد بنده آزاد کرده باشد و هر که بگذارد نماز شام را بجماعت باشد مراورا ثواب حج بیت
بره و عمره تقبله دوم که بگذارد نماز خفتن را بجماعت باشد مراورا ثواب آنکه زنده داشته باشد شب
قدر را و دیگر فرمود صلی الله علیه و آله که بدرستی که مر خدای تعالی را فرشته است که او را سخائیل
گویند فرود آید هر روز برات نماز گذارندگان از نزد من نماز بجماعت نیز و رکار ساعتی
و هر گاه بامداد کردند مؤمنان و برخواستند و وضو ساختند و نماز صبح گذارند بجماعت اول فرا
می گیرد از خدای عز و جل برائی ایشان که نوشته است در آن که منم خدای باقی ای بندگان
امان شما را در روز زمان خود در آوردم و در کنف حمایت خود در آوردم بعزت و جلال

من که شما را فرو گذاشته نمیکنم و می آمرزم گناهان شما را تا ظهر در آید و چون ظهر شد برخو
استند مومنان و وضو ساختند و نماز گذاردند بجماعت فرا گیرد آن فرشته از خدای تعالی
برات دوم را نوشته دران برات که منم خدای تعالی و رای بندگان و کنیزان من بدل کردم سیئا
ت شما را بحسنات آمرزیدم همه سیئات شما را و فرود آوردم شما را بمقام رضای خود که دار خلد
است و چون وقت عصر شد پس برخواستند و وضو ساختند و نماز گذاردند بجماعت فرا گرفت
آن فرشته از خدای تعالی برات سیوم را که نوشته در و که منم خدای جلیل جل ذکری و عظم
سلطانی ای بندگان و کنیزان من حرام گردانیدم بدنهای شما را بر آتش دوزخ و ساکن گردا
نیدم شما را در مساکن ابرار و دفع کردم از شما برحمت خود شر اشرار را پس چون وقت
مغرب شد پس برخواستند و وضو ساختند و نماز بجماعت گذاردند فرا گیرد آن فرشته از
خدای تعالی برات چهارم را که نوشته است در و منم جبار متکبر متعال ای بندگان و کنیزکان من
بالا برود فرشتگان من از نزد شما بر رضا و خوشنودی و سزاوار بر شما است که راضی
گردانم شما را در روز قیامت آرزوی شما را آنچه طلب میکردید از من پس چون وقت خفتن
شد برخواستند و وضو ساختند و نماز گذاردند فرا میگیرد آن فرشته برای ایشان برات
پنجم که نوشته است دران که منم خدای که بجز خدای نیست و پروردگاری نیست که سزای پرستش و
معبودیت داشته باشد الا من که واحدم و یکتا ای بندگان و کنیزان من شما در خانهای خود
طهارت گرفتید و وضو ساختید و رفتید بخانهای من و بجماعت نماز گذاردید و در ذکر من کردید و حق
مرا شناختید و الیف مرا ادا نمودید گواه باش ای میکائیل و ای سایر فرشتگان من بدرستی
که من راضی گشتم از ایشان پس ندا کند میکائیل بآواز هر شب بعد از نماز خفتن که فرشتگان خدای

بدرستی

بدرستی که خدای تعالی آمرزید نماز گذارندگان موحد را که بجماعت حاضر شدند و نماز گذاردند
و تسبیح و تقدیس حق تعالی بجای آوردند پس باقی نماند فرشته در آسمان مگر که استغفار کند از برا
ی نماز گذارندگان بجماعت و دعا کند برای ایشان بجهت مداومت نمودن بر جماعت و دیگر
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که یک رکعت نماز بجماعت برابر است به بیست و چهار رکعت
بی جماعت که هر رکعتی محبوبتر است بسوی خدای تعالی از عبادت چهل ساله و هیچ مومنی نباشند
که رغبت بایشان بجماعت مگر که سبک گرداند خدای تعالی بر او اهوال روز قیامت را بعد از ان امر فرما
ید او را بجنت و هر که بنشیند بر پل صراط باسانی بدرستی که زبانه آتش دور باشد از بعد از آنکه
آواز او برسد والله اعلم **فصل هشتم در ترک کردن جماعت و عقوبت آن** قال رسول الله
صلی الله علیه و آله ما من ثلثة فی قریة او بلد لا یقام فیهم الصلوة الا استحوذ علیهم الشیطان
فعلیک بالجماعة فان الذئب یاخذ القاصیة گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
که نیست آنکه سه کسی در دهی یا در شهری باشند و نماز بجماعت کنند الا آنکه شیطان
مستولی شود بر ایشان یعنی هر گاه که سه کس اینچنین که مذکور شد نماز بجماعت کنند شیطان بر
ایشان نتواند گشت پس بر تو باد بنماز جماعت بدرستی که گرگ میگیرد گوسفندی را که از گله دور است
و دیگر در حدیث آمده است که هر که نماز بجماعت نگذارد و بدان اعتقاد داشته باشد حق تعالی
بدوازده خصلتش عقوبت کند سه در دنیا و سه در وقت مرگ و سه در گور و سه در قیامت
ان سه عقوبت که در دنیا بود اول برکت از کسبش بردارند دوم سیمای روشنی برد و سیوم
مردمان او را دوست ندارند و آن سه عقوبت که در وقت مرگ بود اول آنکه تشنه و گرسنه
میرد دوم آنکه جان کندنش سخت بود سیوم آنکه روشن سیاه شود و آن سه عقوبت که در گور

بود اول آنکه گور بروی تنگ و تاریک بود دوم هول نکیر و منکر بروی سخت بود سیوم
آنکه از دوزخ روزنه در قبر او بگشایند و آن سه عقوبت که در عقبی بود اول آنکه حسابش
دشوار بود دوم آنکه خوف بسیار بود سیوم آنکه در خشم خدای گرفتار بود دیگر رسول
صلی الله علیه و آله فرموده من تشبه بقوم فهو منهم امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه
فرموده که حق تعالی فرشتگان آفریده است که دایم در سجودند چنانچه هرگز سر از سجود برنیا
رند و بعضی در رکوع اند که هرگز قد راست نکنند و بعضی در صف ایستاده اند که هرگز از صف
پراکنده نشوند پس جماعت نماز گذارند که نماز ایشان مانند بان فرشتگان کرده اند که در قیام و رکوع
و سجودند پس اگر میخواهی که از ثواب آن فرشتگان نصیبی یابی نمازی جماعت گذار

فصل نهم در بیان فضیلت نماز شب و ثواب آن

یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا
نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه ورتل القرآن ترتیلا مخاطب حضر
ت رسالت صلی الله علیه و آله یعنی ای گلیم در خود پیچیده برخیز شب را یعنی نماز گذار اند
کی از شب که آن نیم شب باشد کم کن از نیمه شب اندکی تا سبعیت باز آید و اندکی نیز شاید
یا زیاده کن بر نیمه شب تا ثلثان برسد و بخوان قرآن را بیاراستن کن حروف آنرا
بوقت تلاوت روشن کردن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که مردی پرسید
از علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه از برخواستن شب بقرآن فرمود مر او را که بشارت
باد کسی که در شب برخیزد و نماز بگذارد بخلوص نیت بجهت رضای الهی حق سبحانه و تعالی فر
ماید فرشتگان خود را که بنویسید برای بنده من از حسنات بعدد آنچه رویده در نیل از حبو
بات و اوراق و اشجار و بعدد هر مرغی و علف زاری در عدة الداعی آورده که حضرت

صلی الله علیه و آله فرمود که در خانه که قرأت قرآن و ذکر خدای تعالی در وی بسیار گردد
در آن خانه برکت و حاضر گردند در وی ملایکه و دوری جویند از آن خانه شیاطین و نور
دهد مر اهل آسمان را همچنانکه نور میدهد کوکب مر اهل زمین را و خانه که در وی قرائت قرآن و ذ
کر نباشد برکت در وی کم شود و فرشتگان دوری جویند و شیاطین حاضر گردند و دیگر رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که هرگاه بنده در خلوت خصوصا در دل شب تاریک که مردمان همه در
خواب باشند برخیزد برای خدای عز و جل باخلاص و وضو بسازد وضوی کامل و نماز
گذارد برای خدای عز و جل به نیت صادقه و دل سلیم و جسد مطیع و با چشم گریان بدارد
خدای تبارک و تعالی در عقب او نه صف از فرشتگان که در هر صفی چندان باشند که شما
ره نتوان آورد و عدد ایشان را کسی نداند مگر خدای تعالی و آخر طرف هر صف ایشان بمشرق بود
و طرف دیگر بمغرب پس هرگاه که فارغ شود از نماز و سلام دهد و دست نیاز بدرگاه بی
نیاز برداشته مناجات کند بخضوع و خشوع بحکم سبحانه و خدای تعالی نور را در دل او پس
چون گفت ای پروردگار من ندا میکند او را خدای عز و جل که لبیک ای بنده من از من هر
چه خواهی تا بدهم ترا و توکل کن بر من تا کفایت کنم مهم ترا و بغیر و دیگر نگذارم بعد از آن حق سبحانه
و تعالی فرماید مر فرشتگان خود را که ای فرشتگان من نظر کنید بسوی بنده من بتحقیق و راستی
که خلوت گرفته با من در دل این شب با وجود آنکه در خواب خوش بود و فراغت و خو
اب را بر خود حرام کرده و از خود دور ساخت و رضای من حاصل کرد گواه باشید که من ا
و را بخشیدم او را و بنویسید خدای تعالی برای ایشان مرتبه در تفسیر قران آورده که ابو در
دا از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل میکند که چون سه ساعت از شب باقی ماند که

نزدیک صحیح است حق سبحانه و تعالی نظر فرماید و در کتابی که نیز او هیچکس در آن نظر نکند و هر چه خواهد
از او محو کند و هر چه خواهد در او ثبت نماید و در فصول آورده که محو کند رقم انکار را از دلهای ابرار و
اثبات کند بجای آن رموز اسرار را و در کشف الاسرار آورده که از دل پرستکاران ربانی ستر د
یعنی کسانی که از خدای تعالی میترسند ریا را از دل ایشان می برد و اخلاص می نهد شک از دل
ایشان میبرد و یقین می آرد و بخل را از دل ایشان محو میکند و جوانمردی ثابت می سازد و حرص
از دل ایشان می برد و قناعت می آرد و حسد را می برد و شفقت می نهد قشیری گوید که محو
خطوط نفسانی میکند از دل ایشان و اثبات حقوق ربانی می آورد خوشا حال کسانی
که ایشان مداومت و مواظبت نموده اند شب غرا و نماز شب می کنند خداوندا که بحرمت
بعزت و حرمت محمد و آل محمد که جمیع مؤمنین و مؤمنات را از خواب غفلت بیداری بخش
و از مستی شهوت هشیاری کرامت فرمای تا از سعادت شب غرا مستعد و مستفیض گر
دند آمین یا رب العالمین **باب هفتم در بیان ماه مبارک** رفیع القدر کثیر البرکات
و درین باب چهار فصل است **فصل اول** رُوِیَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
أَنَّهُ قَالَ لَوْ يَعْلَمُ الْعِبَادُ مَا فِي رَمَضَانَ لَتَمَنَّتْ أُمَّتِي رَمَضَانَ السَّنَةَ كُلَّهَا فَقَالَ مِنْ
خُزَاعَةَ حَدِّثْنَا بِهِ يَا رَسُولَ اللهِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ الْجَنَّةَ لَتُزَيَّنُ مِنْ رَأْسِ
الْحَوْلِ حَتَّى إِذَا كَانَ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ هَبَّتْ رِيحٌ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ
فَصَفَقَتْ وَرَقَ الْجَنَّةِ فَتَنْظُرُ حُورُ الْعِينِ إِلَى ذَلِكَ فَيَقُلْنَ يَا رَبِّ اجْعَلْ لَنَا مِنْ
عِبَادِكَ فِي هَذَا الشَّهْرِ أَزْوَاجًا تَقَرُّ أَعْيُنُنَا بِهِمْ وَتَقَرُّ أَعْيُنُهُمْ بِنَا قَالَ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فَمَا مِنْ عَبْدٍ يَصُومُ رَمَضَانَ إِلَّا زَوَّجَهُ زَوْجَةً مِنْ حُورِ الْعِينِ فِي خَيْمَةٍ مِنْ

دُرّ

دُرٍّ مُجَوَّفَةٍ مِمَّا نَعَتَ اللهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فَقَالَ حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ صَدَقَ
رَسُولُ اللهِ این حدیثی که روایت کردم حدیثی است بس شریف رمزیست بس لطیف
جوهریست بس گرانمایه نکته ایست بس بلند پایه قطره ایست از دریای نبوت میوه ایست
از باغ جلالت پرتویست از چراغ رسالت که روایت کرده اند از آن صاحب دعوت
ادع الی سبیل ربک بالحکمة تحفه انوار حقایق و حقیقه دقایق ماه آسمان عالم شاه اولاد آدم
و اسلاسل عقد مصطفی برگزیده حضرت اله ابی القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله الاطهار
این مهتری که قمه از لعب او بکوبش هوشت رسانندم منیر ماید که چون مرکب همیون هلال ما
رک رمضان بیک منزلی وجود رسید رایت أَظَلَّكُمْ شَهْرٌ عَظِيمٌ سایه بر جهان افکند رسو
ل صلی الله علیه و آله در بارگاه رسالت نشست مسند جلالت باز داده و از وحی وَمَا يَنْطِقُ
عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى بر سر یاران نثار میکرد و فرمود که اگر بندگان احد و اصنان
الحمد آگاه شدندی از سعادتی که ایشان را درین ماه مبارک مساعدت مینماید اگر بدانستندی
که سلطان رحمت ذوالجلال و کریم پادشاه لم یزل و لا یزال در هر شبی و روزی از شبها
روزهای این ماه مبارک عظیم و موسم بالنعیم چندین هزار گناهکار عاصی را از حضیض در
که اسفل دوزخ باوج اعلا علیین جنت میرساند اگر این حالت ایشان را معلوم بودی آ
رزومند بودی که همه سال رمضان گذشتی و درخواستندی از بساط قدرت که بکلی جهان نور
و سسحق هو الدویه در پرده غروب شدی و این قمر و سید الشهور رمضان رخت
رحیل از خط زمان بر نداشتی فراش تقدیر بارگاه و افطره و التوبه نصب کندی
هر روزی از قبیله خزانه حاضر بودی از نه حجره در بساط آمد و از نیز جام سرست شدند و براء

سر آورد که ای ساقی بزم امان و ای شمامهٔ بوستان شادمانی بیان ماه مبارک رمضان زیاده
زمان آن حبیب حضرت سبحانی چنین فرموده که بشاط قدرت متعال سبحان زیوری بندد و می
آراید ماه رمضانرا **نظم** ماه نو روزه به بین از افق * کابروی حورست ز سیلی نقی * میبکند
ایماکه لب از مهر ماه * مهر کن ای مهر لبت مهر ماه * لب چو به بندی ز طعام و شراب * در حرم مات مفتح
فتح باب * طرفه کلیدی که درین نشکنی * ماه و بنید آمد و جنت کنی * و چون موسم همایون
این ماه مبارک روی نماید بادی از مهب لطف و رحمت بر درختان بهشت وزد و اغصا
ن و اوراق را در حرکت آورد و حور العینان بهشت را از نسیم راحت افزای و نشاط
آمیز فریاد بر آورند که خداوندا بکمالی مطلق تو ارسید و وحدت تنهای صفت تست مخلوقا
مزایای خفیف سیر شود که وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ والا رحمت را
نعمت تا جان ما و روزه داران ماه رمضان وسیله سازد که وَاجْعَلْ لَنَا مِن بیادک
ازواجنا اهل بهشت گوید که خواجهٔ ایشان سبی محتشم است و در بها فرونی آورد و این صفت
خواجهٔ ایشانست که وَمَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى مارا بابت او باید پادشاه حاکم گوید لعزت
عزما و جلال قدر ما که مهران بنده که درین ماه عظیم الشان و موسم بالتعظیم بشر الیه بنده کی ور
سم افکند که قیام نماید حوریرا از حوریان بهشت در حبالهٔ او در آوریم مخدره از مخدرات
در حبالهٔ او در آریم و در فضای صحرای وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ جهت او سراپردهٔ بز
نیم و در بوستان فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ بر سریر مملکتش نشانیم و در روز قیامت مستوزید آ
لثواب نرسیده بلند که خلعت کرامتش بپوشانیم و بانواع اعزاز و اکرام برانش
رسانیم ماه رمضان را به بهار نسبت کرده اند که چون بهار آید ابر و هوا آید بارانهای پر نفع

بافایده

بافایده فرو بارد و نباتاتها برویاند سبزه‌ها بدماند گلها بشکفاند چو اسباط عنبری گسترانند
کوه را حلهٔ رنگین در سر کشد و درختها صدهای مرو بارید بربندند همچنین چون ماه رمضان
در آید مسجدها منور گردد و دلهای مؤمنان بنشاط آید قندیلهای نور برافروزند سبزه‌ها
بیارایند عارفان در طرب آیند مشتاقان در شتیب آیند عاصیان براه آیند کوچکیان بد
کاه آیند جوانان از دیده‌ها اشک بارند پیران موی سفید در خاک مالند ماه رمضان ماهست
که اول آن رحمت و وسط او مغفرت و آخر او آزادی از آتش دوزخ و حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمود که هرگاه هلال رمضان نو شود درهای آسمان گشاده شود و درهای جنت
را گشاده شود و بسته شود درهای دوزخ را و شیاطین را در زنجیرها کشند پس منادی
ندا میکند در هر شب از ماه رمضان که آیا هیچ سؤال کننده هست آیا هیچ استغفار کننده
هست بار خدایا بده نفقه کننده را عوض خیر و نیکی و بده هر زیان کننده را تلف زیان او
إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عُتَقَاءَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَلْفَ أَلْفِ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ
فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ أَعْتَقَ اللَّهُ فِي كُلِّ سَاعَةٍ أَلْفَ أَلْفِ مُذْنِبٍ كُلُّهُمْ قَدِ
اسْتَوْجَبُوا النَّارَ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که پادشاه عالم در هر روزی از ماه رمضان
هزار هزار عاصی را آزاد کرداند از آتش دوزخ و چون شب جمعه و روز جمعه در آید در هر ساعتی
هزار هزار عاصی را آزاد کرداند **در روضة الواعظین آورده** که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که خدای تعالی را چند فرشتگان هستند که موکلند بر روزه داران که در هر شب نزد
افطار ایشان بشارت میدهند که ای بندگان خدای بتحقیق و راستی که گرسنه بودید
باشید که سیر شوید و برکت یابید و برکت داده خدای تعالی در میان شما تا آخر ماه رمضان و ندا کنند ای

فرشتگان که بشارت باد شما را ای بندگان خدا که حق جل وعلا گناهان شما را آمرزیده بود و شما را
قبول کرد پس نظر کنید که بعد ازین چگونه خواهید بود و ماه رمضان را دو حرمت یکی ماه رمضان
و یکی حرمت قرآن که شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و دو عصمت عصمتی از شیطان و عصمتی
از نیران ماه رمضان بحریست که هر که آلوده نجاست معصیت باشد چون در وی درآید پاک و پاکیزه گردد
و سلطانیست که هر که در سایه چتر وی درآید از هم علم برآید هر که در ماه رمضان خلعت سعادت
توبه نیافت در کدام ماه خواهد یافت هر که درین ماه منشور آزادی نداده‌اند در کدام ماه
خواهند داد هر که را درین ماه نیامرزیدند در کدام ماه خواهند آمرزید ماه رمضان نه خورد هم همانیست
و نه سربرهم سلطانیست هر دیده او را نتواند دید و هر نظری پیرامن سراپرده سرادقات او نیارد گرد
دیدن این ماه میمون وسلیت مغفرت گناه کارانست پروانه رحمت چاره مشتاقانست برگزیده رحمانست
بیت ای دل چرا نسازی زین رحمت فراوان • کایزد بما فرستاد ماه عزیز سبحان • وای کای برگزیده عاصیانست
برگزیده الهیست • سوزنده گناهست • بهر گناهکارانست • ایام عابدانست • سکان مساجد انست • انعام عابدانست
تیغ و پناه ایشانست • پس ای عزیزان جهد کنید که درین ماه مبارک مراسم بندگی بجای آورید و بطاعت
و عبادت مشغول باشید تا ماه رمضان از شما خوشنود گردد و بهشت عنبر سرشت روید

فصل دوم در فضیلت و ثواب نماز سنت گذاردن و روزه مؤمنان گشودن و تعهد یتیمان رعایت کردن و اکرام یتیمان و بینوایان کردن

در روضة الواعظین آورده که امام محمد باقر علیه السلام
فرموده که خطبه فرمود رسول الله تعالی صلی الله علیه وآله وسلم در آخر جمعه از ماه شعبان پس حمد و ثنا
حق تعالی را بتقدیم رسانید بعد از آن فرمود که ای مردمان بتحقیق و راستی که حق سبحانه و تعالی
ماهی بشما ارزانی داشته که در آن شبیست که بهترست از هزار ماه که آن ماه رمضانست که فرض

گردانیده

گردانیده خدای تعالی در وی روزه را و گردانیده در وی قیام شب را و گذاردن نافله را در وی پس هر که نافله
در وی بگذارد و همچنان باشد که هزار رکعت نافله در غیر ماه‌ها گذارده باشد و حضرت رسول صلی
الله علیه وآله فرموده که هیچ مؤمنی نیست که روزه داشته باشد در ماه رمضان مگر که واجب گردانیده
خدای تعالی برای او هفت خصلت را اول آنکه می‌گدازد حرام را در جسد او دوم نزدیک میگرداند
رحمت خود را سوم روزه کفاره گناهان گذشته او شود چهارم آسان میگرداند خدای تعالی بر
وی سکرات مرگ را پنجم ایمن میشود از گرسنگی و تشنگی روز قیامت و بوی دهان روزه دار
نزد خدای تعالی بهترست از نافهای ترکستان نظم نکهت روزه ز لب روزه دار • به بود
از عنبر نثار • روزه گرد آمده در دو جهت • چون سپر آور کشد در برت • حربه دوزخ شکند تشنه را
آن سرد و دوزخ خویش است • روزه بود مهر زدن بر دهن • مهر بزن تا برهی از سخن • ششم
بنویسد خدای تعالی برات آزادی او را از آتش دوزخ هفتم اطعام میکند خدای تعالی
او را از میوه‌های بهشت و در روایت کرده‌اند که رسول صلی الله علیه وآله خطبه میفرمود و میگفت در خطبه
که ای مردمان هر که روزه ماه رمضان بدارد و در خاموشی و سکوت و باز دارد خشم خود را یعنی
بر کسی خشم نراند و غضب نکند و دیده و گوش و زبان و دست را از کذب و حرام و غیبت
و دید ای مؤمنان نگاه دارد نزدیک شود بمن در روز قیامت تا بحدی که زانوی او بزانوی
خلیل الله علیه السلام باشد بیت چشم بکش باز ز نادیدنی • گوش بپرداز ز ناشنیدنی • دست بیالای
شغل دغل • پای منه جز براه اهل علم و عمل • لا ز ریا پاک کن • بلکه دل از غیر خدا پاک کن • و فرمود
صلی الله علیه وآله که هر که گشاید از شما روزه مؤمنی را درین ماه باشد مر او را بجهت آن روزه گشو
دن نزد خدای تعالی آزاد کردن بنده و آمرزش آنچه گذشته از گناهان او و گفتند یا رسول الله

شاید هم ما بران تا در نباشیم که مومن را توانیم روزه کشودن فرموده که بپرهیزید از آتش
دوزخ و روزه مومنان بگشایید اگر چه یک خرما باشد و تقوی کنید از برای خدای اگر چه شربتی
از آب باشد و دیگر فرموده که ای مردمان هر که نیکو سازد از شما درین ماه خلق خود را گذرش
صراط برو آسان گردد قطع خوی خود را از روزه شما بکن که هم حلم و بردباری به چون شود
روزه مایه آزار روزه خواری ز روزه داری به و کسی که سبک گرداند خدمت را بر غلام و
کنیز خود و با ایشان جفا و ستم نکند و رحم کند بر ایشان سبک گرداند خدای تعالی حساب او را در روز
قیامت و آسان کند و هر که باز دارد شر خود از مردمان و بر هیچ مسلمانی جفا و ستم نکند
مسلمانان را آزار نکند خدای تعالی از و باز دارد غضب خود را در روزی که خلایق ترسان
باشند از غضب الهی و هر که بپوشاند برهنه را درین ماه بپوشاند او را خدای تعالی هفتاد حله از
حلهای بهشت در روز قیامت که همه کس عریان باشند و هر که تصدق کند درین ماه ثواب
دهند او را خدای تعالی بعدد هر چیزی که آفتاب برو طالع شود و بگرداند از و هفتاد نوع از بلاها و
که اکرام کند یتیمی را و او را خوشحال سازد اکرام فرماید خدای تعالی او را و بهشت روزی
گرداند و هر که درین ماه صله رحم رعایت کند برساند خدای تعالی او را رحمت خود را و او را ایمن
گرداند از هول قیامت و در سایه عرش خدای تعالی باشد و کسی که قطع صله رحم کند و درین
ماه ایشان را نپرسد و با ایشان روزه نگشاید و ایشان را شاد نگرداند باز دارد خدای تعالی از او
رحمت خود را در روز قیامت و برو غضب کند و هر که صلوات فرستد درین ماه بر محمد
و آل محمد گران گرداند خدای تعالی میزان اعمال او را از حسنات در روزی که میزانها سبک
باشد از نیکی و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که هر چیز را بهاریست و بهار قرآن ماه رمضان نسبت

هر که بخواند

هر که بخواند درو آیتی از قرآن باشد مر او را مثل آنکه ختم قرآن کرده باشد و در خبر این ماه و
امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که بر شما باد در ماه رمضان بکثرت استغفار که محو میکند
و بان گناهان شما و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بتحقیق و راستی که ماه رمضان
ماهیست که خدای تبارک و تعالی مضاعف میگرداند درو حسنات را و محو میسازد درو سیئات
ترا و بلند میگرداند درو درجات را و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر گاه نام من نزد کسی
شود و بر من صلوات نفرستد خوار و نگونسار باد در دنیا و آخرت و آمرزیده نشود
و حق تعالی دور گرداند او را از رحمت خود هر که مادر و پدر را داشته باشد و رضای ایشان
حاصل نکند حق جل و علا دور گرداند او را از رحمت خود

فصل سیوم در فضیلت و ثواب سحور خوردن و جماع کردن خصوصا در اول شب رمضان و ثواب تعلیم کردن و اخراج فطره روزه داران

در روضة الواعظین آورده که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده که رمضان را دو برکتست برکت نور و برکت سحور که تسحروا فان
السحور برکة فرموده که سحور بخورید و اگر چه یک جرعه از آب باشد بدانید که صلوات خدا
ی تعالی فرو می آید بر سحور خورندگان و دیگر فرمود که خدای تعالی و ملایکه او صلوات میفرستند
بر سحور خواران و استغفار نمایندگان در سحرها پس باید که سحور بخورید شما اگر چه جرعه از آب
باشد بر شما باد که مداومت نماید بخوردن سحور و روز بخواب کردن هر دو قیلوله که نوم الصائم
عبادة و صمته تسبیح خواب را عبادت گرفته اند و خاموشی را تسبیح و جماع کردن در
اول شب از ماه رمضان که احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم
و رسول صلی الله علیه و آله فرموده بتحقیق و راستی که حق سبحانه و تعالی فرموده بتحقیق

بعد به کرامت کرده بمن و با هیچ کس کرامت نفرموده ام یعنی یک از امت سلف بجهة کرامت
الهی گفتند برای ما آن کرامت کدام است یا رسول الله فرمود افطار در سفر و تقصیر در نماز یعنی
در سفر روزه خوردن و نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت گذاردن **در تفسیر آورده** که
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که اگر مردی در سفر روزه دارد و بمیرد من بر وی نماز
نگذارم در روضة الواعظین آورده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که امیر المؤمنین صلوات الله
علیه خطبه فرمود و بعد از خطبه فرمود که هر که ختم کند روزهٔ خود را بقول شایسته و عمل پسندیده
قبول کند از و روزهٔ او را گفتند یا امیر المؤمنین قول شایسته و عمل صالح کدام است
فرمود که قول شایسته گفتن لا اله الا الله است و عمل صالح اخراج فطره روزه و تمام شدن رو
زه بدادن زکوة فطره است و فطرهٔ روزه همچون صلوات است بر رسول صلی الله
علیه و آله ما دام که در نماز صلوات نگویی نماز درست نیست در کتاب انیس العا
بدین آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که مَن صَامَ وَلَم یُخرِج
الفطر کان کمن لا صام یعنی هر که روزه بدارد و بیرون نکند زکوة فطره را چنان
بود که روزه نداشته بود و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ان من تمام الصوم
اعطاء الفطرة یعنی بدرستی و راستی که روزه فضل و کمال یابد بدادن زکوة
و کسی که روزه دارد و زکوة فطره ندهد او را روزه نیست کاهی که بعمد آنرا ترک کرده
باشد سهل و کسی را باشد که نماز گذارده و صلوات بر پیغمبر و آل او نفرستاده و ترک کرده
آنرا العمد پس او را نماز نیست زیرا که خدای تعالی ابتدا بزکوة کرد پیش از نماز و فرموده
که قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی و در جای دیگر میفرماید که قد افلح من تزکی

یعنی

یعنی من اخرج زکوة الفطر بدرستی که رستگاری یافت هر که بیرون کرد زکوة فطره را
و بداد بمستحق و روزه دار رستگاری نیابد تا بیرون نکند زکوة فطره را و بمستحق نرساند
بیت زکوة سرت را بده ای عزیز ** اگر هست امیدت بجان ای عزیز ** که صوم تو مقبول باشد
تمام ** بقبول گزین رسید بایمن ** یعنی ای عزیزان در دادن زکوة فطر تقصیر مکنید و روزهٔ
خود را ضایع مسازید با امساک فطره یعنی بخل مکنید و تعجیل کنید در ادا اگر دادن زکوة فطر
و اگر او را میسر نشود و تقصیر افتد قصوری ندارد و چنان نکنید که بواسطه کاهلی کردن زکوة
فطر از شما فوت شود و روزه و بنده بقبول نرسد چه در حدیث واقع شده که روزهٔ
بنده را در میان زمین و آسمان میدارند هرگاه که زکوة فطره داد روزه اش را بذروهٔ
قبول میرسانند و الا قبول نیست **فصل چهارم در بیان آنکه هر کسی که در ماه رمضان**
مرتکب قبایح شده باشد عذاب خواهد کشید چه در حدیث آمده است که در قیامت
ماه رمضان را در صورتی بیارند که در غایت خوبی و حسن و جمال باشد و بر بلندی او را بط
رند و خلعتهای بهشت از جامهای سندس و استبرق چندان بر وی افکنند که عدد آنرا
جز خدای تعالی نداند و منادی از حضرت عزت ندا کند که این ماه رمضان است بسا کسی که درو بهشت
واجب شده است و بسا کسی که ازو بهشت شده است پس فرمان آید که هر مؤمن که تعظیم او کرده
باشد و حرمت او داشته و فرمان برداری امر حق کرده و اجتناب از نواهی او نموده
و بجا آورده طاعت و عبادت و بندگی او قیام نموده باشند از این خلعتها برگیرد و بپوشند
و مؤمنان که طاعت و فرمان برداری حق کرده باشند در ماه رمضان بیایند و از آن خلعتها بپوشند
و در بهشت آرند و جماعتی دیگر بیایند که ایمان ایشان نیکو نباشد و در ماه رمضان گناهان

بزرگ کرده باشند و مرتکب قبایح شده ازان جامها برگیرند و در پوشند و در حال آ
ن جامها بر تن ایشان پاره های آتش شود و رشتهای آن جامها مار و مور و کژدمان
شوند و ایشانرا میگزند ایشان فریاد برآورند و گویند خداوندا چرا جامهای بر تن ما مار
وکژدمان و آتشها شدند ندا آید که شما در ماه رمضان طاعت و عبادت نکردید و فسق
و فساد و معصیت کردید و از حد اندر گذشتید و بر خود ظلم کردید لاجرم بعذاب الیم گرفتار شدید

بیت ای بد بنیاد دین خود بفروخته * وی باتش نفس خود را سوخته * هست اندر باغ
عمرت طاعتی * ور گناهان خرمنی اندوخته * از نماز و روزه هستی بیخبر * بر معاصی همچو سگ آموخته *
با چنین اعمال بایستی روز حشر * با شیاطین در جهنم سوخته * مسکین بنده که درین ماه از فیض
فضل الهی بی بهره ماند بواسطه متابعت هوای نفس اماره و پیروی شیطان کرده بجا
کسی که درین ماه خط غفران در نامه عصیان و لوح طغیان او نکشیدند بواسطه توبه
که ناکرده و از معاصی نگذشته این ماه تا بیابی روز بازار سعیست ای عزیز
من توبه بیار و قطره چند آب ندامت از دیده ببار * رباعی * از سینه دمی برار تا کی آخر * وز
دیده نمی ببار تا کی آخر * شعبان و رجب گذشت و اینک رمضان * ای غافل روزگار تا کی
آخر * ای مؤمنان مایده کرم نهاده اند و خوان نعمت آماده است و در دعوت گشاده ازان
بی بهره ماندن بدبختی عظیم باشد از گلزار بهار و نافهای مشک تتار بوی ناشنیدن حرمان
بزرگ باشد هر شب درین ماه بزرگوار منادی از حضرت جبار ندا میکند که هیچ گناهکا
ری هست تا توبه وی قبول کنند هیچ حاجتمندی هست که حاجت خود عرضه دارد تا حا
جتش روا کنند او بکرم و لطف خود ترا میخواند و تو در بند هوا و هوس مانده و در خواب

تغفلت

غفلت نباشند هر که بر نعمتهای بی نیازی او نیاز نماید هر که دست در دامن
کارسازی او نزد از هیچ مراد باز نماند هر که دل بر دوستی او نهد در سایه لطف وی آرام گ
تن در کار او داد در تربیتش فرستاد که نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِیمٍ بیت هر کرا هر دولت یاری داد

باب ششم در فضیلت زکوة مال دادن و تعریف تصدق که دفع بلا میکند

و درین باب دو فصل است فصل اول در تعریف زکوة مال دادن وَأَنْفِقُوا
مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَ
خَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و نفقه کنید یعنی حقوق وا
جب اخراج نمایید از انچه روزی داده ایم شما را و ذخیره آخرت سازید پیش از انکه بیاید
یکی از شما اسباب مرگ پس گوید آنکس که ای آفریدگار من چرا باز پس نیفکندی یعنی چه شود
اگر تاخیر کنی موت را تا از مال خود یک بار تصدق کنم و زکوة بدهم و باشم از نیک مردان و شما
[illegible]ن وقتی که علامات مرگ مشاهده کرد این میگوید و درین حال نه توبه قبول است و نه
عمل فایده دارد و نه تحسر و نه ندامت سود مند است منبر ازین بی باک بتر بود و حق تعالی و رسول
او عمل کرد تا این وقت فایده دهد پس بهر حال باز در روشنی به از تیرگی است بواسطه آنکه
هر گاه شخصی که او غنی شد جمعیت دنیا او را مغرور میگرداند و طغیان بنیاد کرده عاصی میشود از جمع دنیا
و دین را از دست داده خود را در معرض سخط و غضب الهی آورد و بعد از انی که از غفلت بهوش آمد
پشیمانی خورد و ندامت برو فایده نخواهد داشت چنانچه آورده اند که در عهد رسول الله صلی الله
علیه و آله شخصی بود ثعلبه نام بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله از حق تعالی
درخواه تا مرا مالی کرامت کند رسول علیه السلام فرمود ای ثعلبه برو و قناعت کن که اندکی از شکر کند

بهتر باشد از بسیاری که شکر آن نتوانی کرد ثعلبه گفت یا رسول الله من شکر حق تعالی بگذارم و حق
کنم و صله رحم بجا آورم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوندا ثعلبه را مالی بده و گوسفندی چند
داشت حق تعالی بدان برکت داد باندک روزگاری چندان شد که او را در مدینه جای نماند
گوسفند او را بیرون برد و بصحرا و هر روز نماز پیشین بیامدی و نماز را با حضرت رسول صلی الله
علیه و آله ادا کردی و برفتی تا روز دیگر پیشین تا چنان شد که آنجا هم جای نماند بوادی
دور رفت و جمعه بیامدی و نماز جمعه ادا کردی تا از بسیاری مال از نماز جمعه نیز باز ماند چون آیت
زکوة فرود آمد رسول صلی الله علیه و آله دو کس پیش وی فرستاد تا زکوة از ثعلبه بستانند
ایشان آیت زکوة بر وی خواندند گفت این جزیه است که از ما میخواهند شما جای دیگر روید تا من
درین باب اندیشه کنم ایشان پیش مردی سلمی شدند که صاحب شتر بود و نامه رسول بر وی خواندند
گفت سمعا و طاعتا و در گله شتر شد و شتری که نیکوتر بود بیرون کرد و بدیشان داد ایشان
پیش ثعلبه آمدند و حال باز گفتند باز همان سخن گفت که اول گفته بود ایشان پیش رسول
صلی الله علیه و آله آمدند و حال باز گفتند رسول علیه السلام فرمود که وای بر ثعلبه در حال جبرئیل
آمد و این آیت آورد که وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ
لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوا وَّهُم مُّعْرِضُونَ
خبر به ثعلبه رسید بیامد و گفت یا رسول الله هر چه خواهی بدهم گفت حق تعالی مرا فرمود که زکوة و صدقه
ت ترا قبول نکنم ثعلبه بیرون شد و خاک بر سر میکرد و میگفت وای برین رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که من ترا گفتم برو قناعت کن نکردی لاجرم بخشم خدا گرفتار شدی ای عزیزان اگر
درویشی بهتر نبودی سید ولد آدم نگفتی که الفقر فخری و انبیا و اولیا درویشی اختیار نکردندی

در روضة

در روضة الواعظین آورده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که فقر دو نوعست فقر دنیا و فقر
آخرت فقر دنیا غنای آخرتست یعنی هرگاه که درویشان بر فقر و فاقه خود صبر کنند با آنکه توانگران
ایشان را بفقر سرزنش کنند و تکبر با ایشان نمایند و فقرا درین حال خورسند بوده بآن راضی و
شاکر باشند و در محنت فقر صابر باشند اغنیای آخرت خواهند بود و غنای دنیا که فقر آخرت
آنست که شغل دونی پاره از مال دنیا از حلال و حرام جمع کرده و یکدینار از حقوق الهی بفقرا نداده
ده و کسی از و نفعی نیافته و بدان حال و جمعیت مسرور و خوشحال بوده و تکاثر و تفاخر کند و بر
درویشان و ضعیفان تکبر نماید و ستم کند او فقر آخرت خواهد بود و بغایت مفلس نعوذ بالله و این موجب
هلاکت مثل قصه ثعلبه که مذکور شد ابو عبد الله علیه السلام فرموده که رسول صلی الله علیه و آله که دزدان
سه طایفه اند منع کننده زکوة و حلال کننده مهرهای زنان یعنی مهر زنرا بر خود حلال دانند و برآن
نباشند که ادا کنند و همچنین کسی که قرض بستانند و نیت گذاردن آن نکنند و دیگر فرموده حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که کسی که منع کند قیراطی را از زکوة و او چون مرده باشد بر دین نصرا
نی یا یهودی و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که خطبه فرمود رسول صلی الله علیه و آله پس
فرمود در خطبه که ای مردمان بدهید زکوة مالهای خود را و بدانید که هر که زکوة ندهد مر او را
نماز نیست و هر که را نماز نیست مر او را دین نیست در فضیلت صدقه دادن گفته اند که صدقه
چهار حرفست صاد و باز داشتن صاحب اوست از مکاره دنیا و دال دلیل اوست بسوی جنت
و قاف قرب اوست بسوی خدای عز و جل و ها هدایت صاحب اوست برای اعمال شایسته
پس باین سبب مستوجب رضوان اکبر میشود و در روضة الواعظین آورده که امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود که عیسی روح الله صلوات الله علی نبینا و علیه گذشت بقومی از زنان که خود را

ملبس ساخته بودند بزیب و زینت فرمود که اینها کیانند گفتند یا روح الله این خانه بنت
فلانست که بفلان بن فلان داده اند و در این شب عیسی علیه السلام فرمود که امروز خود را آراسته اند
و فردا گریه خواهند کرد شخصی از آن جماعت که همراه حضرت عیسی بود گفت چرا یا نبی الله فرمودی جهت آنکه
عروس الساعه امشب خواهد مرد رفیقان دیگر گفتند که صدق الله و صدق رسول الله جمعی که منافق
بودند گفتند که فردا نزدیک شویم بانجا که عروسی است و خبری معلوم کنیم پس چون صباح شد آمدند
بدر خانه آنکس که عیسی علیه السلام گفته بود که خواهد مرد دیدند که زنده و با نشسته بر حال اول که هیچ حادثه بر وی واقع
نشده بود گفتند یا روح الله آنکس را که دیروز گفته بودی که او خواهد مرد نمرده است عیسی علیه السلام
فرمود که یفعل الله ما یشاء پس بیایید با ما برویم و آنکس را ببینیم پس بشتاب تمام رفتند تا بآن خانه
رسیدند و در آن خانه زدند صاحب خانه را آواز دادند شوهر آن عروس بیرون آمد عیسی علیه السلام
گفت که رخصت کن زوجه خود را که بیاید پیش من که میخواهم از احوال معلوم کنم پس شوهر رفت و زن
خود خبر کرد که عیسی روح الله بر در خانه است با جماعت پس آن زن بخدمت عیسی علیه السلام آمد بجانب
در آورد و بعد از آن عیسی فرمود مر او را که در این شب چه کرده گفت چیزی نکردم الا که سایلی در هر شب
جمعه بر در خانه من می آمد و با و احسانی میکردم بقدر وسع خود اتفاقا آن درویش در این شب آمد
بر در خانه من مشغول داشتم بکار خود آن درویش آمد و آواز برکشید هیچکس بوی التفات نکرد و چیزی
بوی ندادند من چون آواز آن درویش را شنیدم برخاستم چنانچه مرا نشناسد و با و چیزی دادم
بیشتر از آن که هر بار میدادم آن سایل مرا گفت که ای زن دور شو از جای نشستن خود وقت
دیدم که در زیر جامه خواب مار افعی مانند تنه درخت خرما دهن باز کرده بر دنب خود نشسته
عیسی علیه السلام ای عورت باین احسانی که کردی و صدقه که دادی خدای تعالی ترا از شر آن

افعی نگاه داشت **فصل دوم در بیان زکوة ندادن و عذاب آن کشیدن** حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرموده که ادوا زکوة اموالکم زکوة مال بدهید که هرکه زکوة مال بدهد مالش را از
تلف نگاه دارند که حصنوا اموالکم بالزکوة فاقیموا الصلوة و آتوا الزکوة یعنی که نماز
بر پای دارید و زکوة مال بدهید که هرکه نماز بگذارد و زکوة ندهد نماز وی قبول نباشد آورده اند که
نماز یکی را بیست سال نگاه دارند در زیر عرش تا وقتی که محل زکوة در آید بدهد نماز و زکوة هم محل قبول
رسانند و اگر زکوة ندهد نماز او را آنجا بگذارند چون روز قیامت شود فرشتگان را بآتش تمام از حجاب
بیرون آورند هر که زکوة نداده باشد ایشان را ببینند از ترس بروی در افتند و آنانکه زکوة داده باشند خجل
ایشان را گویند که ایمن باشید که بر شما خوفی نیست مثل آنکه هر که در دنیا خراج سلطان داده باشد از عاملان
نترسد و آنکه نداده باشد از عاملان بترسد یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من
قبل ان یأتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة والکافرون هم الظالمون ای
آنکسانی که گرویده اید نفقه کنید از آنچه بشما عطا کرده ام یعنی زکوة از مال بیرون کنید پیش از آنکه
بیاید روزی که از هول و هیبت آن روز خرید و فروخت نباشد تا کسی خود را از عذاب باز خرد
و نه دوستی بود تا کسی را حمایت کند و نه شفاعت خواهی بود که بوقت فرود آمدن عذاب
یعنی در آن وقت که عذاب نزول کند شفاعت خواهی نخواهد بود که مانع آن عذاب شود و دفع
تواند کرد از دوبی ایمان و ستمکاران کسانی اند منع کنند حق خدا را یعنی نه خود زکوة
دهند و نه گذارند که دیگری زکوة دهد **بیت** منعمی کو میکند منع زکوة ** دور از وی باش
تا داری حیوة ** حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که زکوة در نه چیز است زر و نقره
مسکوک و گاو و شتر و گوسفند و گندم و جو و مویز و خرما و گفته اند هر چیز برادر خود گویند

زکوة مال مواساة با درویشان و بینوایانست زکوة عزت یعنی کسی که خواهد که در میان اهل عالم
عزیز و مکرم باشد باید که با همه کس در مقام تواضع باشد و پیشی سلام نماید **نظم** یکی قطره باران ز ابری چکید
خجل شد چو پهنای دریا بدید ؛ چو خود را بچشم حقارت بدید ؛ صدف در کنارش بجان پرورید
بلندی ازان یافت کو پست شد ؛ در نیستی کوفت تا هست شد ؛ زکوة شرف نصرت
ضعیفانست یعنی کسی خواهد که شرف بر خلق عالم داشته باشد یاری کند ضعیفان را زکوة فرزندان
نواختن یتیمانست زکوة منزل آوردن مهمانست و در بردی دوستان کشادن دولتست زکوة
علم تعلیم دیگرانست زکوة صحت تن پرهیزکاری از گناهانست زکوة قوت جهاد با کافرانست
زکوة آواز خوش خواندن قرآنست زکوة تن پاک بودن از عصیانست زکوة زبان نا
گفتن دروغ و بهتانست زکوة چشم نگریستن به بیگانگانست زکوة دل تعظیم ایمانست
امام محمد باقر علیه السلام فرموده که هر که زکوة مال بدهد حق تعالی از وی خوشنود شود
و اگر زکوة مال نه دهد روز قیامت مالش را ماری گردانند و در گردنش طوق کنند تا مغز سرش
بخورد تا که مردمان از حساب فارغ شوند که سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ و
هر کس گنج نهد و زکوة بیرون نکند روز قیامت آن گنج را آتش گردانند و پیشانی و پشت
و پهلوی او را بدان آتش داغ کنند که یَوْمَ یُحْمٰی عَلَیْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوٰی بِهَا جِبَا
هُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هٰذَا مَا کَنَزْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا مَا کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ
روزی که گرم شود یعنی بر افروزند آتش را بران گنجها در آتش دوزخ داغ کرده شود بران دینار
ها و درمهای سوزان پیشانیهای ایشان که در کام دیدن محتاجان پشت گردانیده اند **بیت**
ماره مکن زر که شود ماره مار ؛ گردنت از مار شود طوق دار ؛ هر درم و دیم که حق فقیر ؛ بهره

زیر زمین می کنیش جای گیر ؛ بهر جزای تو بروز شمار ؛ سرخ شود دینار کندش زنار ؛ گاه برخ
داغ نهندت که هان ؛ بهر چه رخ داشتی از وی نهان ؛ گاه به پهلو که ز بس لی رهی ؛ پهلو ازو بهر
چه کردی تهی ؛ گاه بر پشتت که ز روی درشت ؛ بهر چه کردی سوی بیچاره پشت ؛ داغ دو رویه
تنش لاله دار ؛ بس که بسوزند شود لاله زار ؛ و گفته اند بهترین و شریفترین اعضای ظاهره آ
دمی این سه عضو اند که اشتمال بر اعضای رئیسه که دماغ و دل و جگر است دارند این هر سه را در آخر
ت معذب گردانید بداغ و گویند اینست آن گنجها که نهاده بودید برای منفعت نفسهای خود و حق خدا را
ازان بیرون نکردید و درویشان و محتاجان ازان محروم و بی بهره بودند بدان مال و گنج بر
فقرا و مفلسان فخر میکردید و تکبر مینمودید و بان نازنده بودید امروز بسبب مضرت نفسهای
شما نیست بچشید و بال آنچه بودید که ذخیره میکردید **در تفسیر آورده اند** که در معالم مذکور است که آتش
دوزخ بزبان فصیح و لغت میخواند کسی را که پشت برحق کرده است و در بالای هم نهاده نگاه
داشته و حق خدای تعالی ادا نکرده در تاریخ آورده که بطلیموس حکیم گوید که مردم غنی مال را مقید
گردانند و حق خدا را بیرون نکنند و در وجوه خیر صرف نکنند پس در روز قیامت مال ایشان را
در دوزخ مقید گردانند فی الواقع مال و گنجی که آنرا جمع کنند و در وجوه خیر مثل ابواب البر خرج
نکنند و صله رحم رعایت نکنند و آنرا بمحبت پرستند و بعد از مرگ وارث بصد نامشروعات
خرج کنند و در آخرت موجب عذاب و نکال بوده باشد چه کار آید در تاریخ آورده که یکی
حکما گفته که بر جمع کردن اموال حریص مباشید که روزگار اگر چه کیسهای شما را از مال پر کنند
ولیکن دلهای شما را از ایمان تهی کرده اند پس ذخیره که بران وبال متفرع نباشد اعمال صالحات
اعمال نیکو در دنیا نجات عقبی است داخل دروازه آخرت **در تعریف کسانی که ایشان**

از کسب مال جمع میکنند در کتاب منهاج العابدین غزالی آورده که احوال مردم که از وجه حلال
کسب می کنند بر سه قسم است یکی آنکه آن بنده که کسب حلال کند قصد وی آن باشد که بر مردم مفا
خرت کند و مباهات بسبب آن مالی که جمع کرده بواسطه این قصدی که کرده مستوجب عذاب
دوزخ شود چنانکه در کلام مجید آمده که اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر
بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه
مصفرا ثم یکون حطاما و فی الآخرة عذابا شدیدا و حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة
فرموده که من طلب حلالا مباهیا مکاثرا متفاخرا مرائیا لقی الله تعالی و هو علیه غضبان یعنی
هر که طلب مال حلال کند از جهت آنکه مباهات کند و مکاثرت نماید و مفاخرت کند و خود را بر مردم نما
ید و بکبر جوید ملاقات کند خدای تعالی را در حالتی که خدای تعالی بر وی غضبناک باشد پس این غضب الهی
بواسطه آن باشد که قصد جمع کردن مال برای تکبر کردن و مفاخرت نمودن باشد بر مردم دوم
آنست که میکرد مال حلال را بواسطه آرزوی نفس خود که هر چه نفس او آرزوی آن کند مهیا سازد
و هیچکس نفع نرساند پس باین قصدی که کرده و همه عمر در طلب مال بوده و بعد هزار تشویش
آن مال را جمع کرده مستوجب حبس و حساب گردد و در عرصات قیامت بسیار بماند و اینست
قول الهی که لتسئلن یومئذ عن النعیم و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
فرموده که حلالها حساب و حرامها عذاب یعنی در مال حلال فردای قیامت حساب باید
داد و در مال حرام عذاب باید کشید و این بجهت آنست که قصد وی در کسب مال آرزوی نفس
خود کشش بوده نه غیر خود سیوم آنست که کسب میکند مال حلال را بقصد آنکه ممد و معاون باشند
مر ایشان را بر عبادت خدای تعالی و از خلق مستغنی کرده همه در طلب مال و دیگر قصد وی بر آن باشد

که احسان

که احسان کند بر همسایگان و رزق را فراخ گرداند بر فرزندان و بینوایان و اقتصار بر این نماید
پس این قصد از وی بسیار نیکست و بر این جمع کردن مال نه حساب بر وی باشد فردای قیامت و نه
عقاب بلکه مستوجب ثواب باشد و مدح چنانکه در کلام مجید آمده که اولئک لهم نصیب مما
کسبوا و حضرت سید انبیا علیه افضل التحیات و الثنا فرموده که من طلب مالا حلالا استعفا
فا عن المسئلة و تعطفا علی جاره و سعة علی عیاله جاء یوم القیمة و وجهه کالقمر
لیلة البدر یعنی هر که طلب مال حلال کند و قصد او بر آن باشد که نیکویی کند بر همسایه و تصدق
و خیرات کند و فراخ کند بر عیال خود معیشت را بیاید روز قیامت و روی او چون ماه شب
چهارده باشد و سراسالی مذکور است که ای مؤمن متقی اگر دیگران خزینه مال جمع کنند تو
بدان مال بر یکدیگر تفاخر جویند تو ذخیره اعمال کن و بر بینوایی و درویشی صبر کن و بر الطاف
و عنایات و فضل الهی مباهات کن و در روضة الواعظین آورده که حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله فرموده که اگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار باقیه جوی یعنی علم و تقو
ی و پرهیزکاری تا دل تو روشن شود و اسرار الهی بر تو منکشف گردد باب نهم
در تعریف حج کردن و درین باب دو فصل است فصل اول در تعریف حاجیان
قال النبی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات حجوا بیتکم تدخلوا جنة ربکم صدق رسو
ل الله حق تعالی ابراهیم و اسمعیل را فرمود که برای من خانه بنا کنند از سنگ بنوعی چنین سنگی
در میان چنانچه از یک جانب او بیابان بی نهایت باشند و از یک جانب او دریای بی نهایت
و آنکه نظر کنید و عشقبازی عشاقان ما به بینند که اگر سنگهای عالم مقناطیس گردد و هر سنگی
هزار فرسنگ بر هم نهاده باشند و صد هزار اعرابی حلف بر سر راه نشسته باشند که عشاقان از آن

پاک نکند و آتش عشقشان هر روز زیاده شود و تیزتر شود و اسمعیل را جان قربان کنند مخبر مین
محمد یاسر گوید که مردی را دیدم و سطواف روی او زرد شده و رنج سفر ابروی وی پیدا شده
مرا پرسید که از خانهٔ تو تا اینجا چند روزه راه باشد گفتم دو ماهه راهست گفت همسایهٔ خانه بوده
باید که هر سال بزیارت آیی گفتم از خانهٔ تو تا اینجا چند روزه راه باشد گفت پنج ساله گفتم زهی طاعت
نیکو و محبت صادق بخندید و این بیت بگفت **بیت** هر که شد در ره تو کام رواکی نگرد خیر را انجام
قبله اگر خواسته اند ما کسان * سنگ و گل و آتش و اصنام را * نقش کنم نام تو بر جان خویش
سجده برم روز و شب آن نام را * مردی که بکعبه رود اول احرام بایدش گرفت احرام چیست
آنکه غسل سازد و جامهٔ خواجگی از سر بنهد و لباس رعنائی و تکبر از تن برکند ازاری و ردائی در خود
پیچد آنگه روی بمقصد آرد و لبیک میزند این قصد ظاهرست قصد حج و احرام باطن آنست
که از جملهٔ اغیار و دین احرام ازاری از نیاز بر باید بست و ردائی از وفا بر باید افکند و لبیک
صدق و لبیک عشق می باید زد و روی در بادیهٔ فردانیت باید نهاد و این نوحه باید زد **بیت**
نام تو تمست و دل پروانه * نام تو گنج است و دل ویرانه * تا شراب شوق تو نوشم زد قدح
باید ام از جان و دل پروانه * هر خسی را این قدح زنگی کجاست * این قدح مردی خورد مردانه
آشنائی نام تو دانی که چیست * زین جهان و زان جهان بیگانه * هوشیاری هوشیارا که نکس بود
گو بود دیگر بود دیوانه * ابراهیم خلیل علیه السلام در ظاهر کعبه بنا کرد و جبار جلیل در باطن کعبه
بنا کرد که دلها در سینها بر مثال کعبه است ابراهیم خلیل از حجارت و کعبه جبار جلیل از اسرار
آن کعبه مطاف اصناف خلایق این کعبه مطاف خالق آن کعبه قبله خلق این کعبه منظور نظر حق آنجا
مسجد حرام اینجا مسجد کرام آنجا عرفات اینجا لحظات و کرامات آنجا مقام خلیل اینجا لطف جلیل آنجا

چشمهٔ

چشمهٔ زمزم اینجا قدح لطف مادام آنجا رکن یمانی اینجا کنوز معانی خوش کسی که بشد و عزیز دولتمند
کی که این کنوز معانی را بدست آورد و طواف این خانه کرده و رضای حق حاصل کند **شعر**
طواف خانهٔ دل کن اگر دلی داری * دلست کعبهٔ معنی تو گل چه پنداری * طواف کعبهٔ صورت حقت
از آن فرمود * که تا بواسطه آن دلی بدست آری * هزار سال پیاده طواف کعبه کنی * قبول حق نشود
گر دلی بیازاری * ز عرش و کرسی و لوح و قلم فزون آمد * دل خراب که از او بهیچ نشماری *
مدار خوار دلی را که بس عزیز بود * که بس عزیز بریزی دل ار از خواری * سر حاجی صو
رت حرم است و سر حرم مکه کعبه سر عالم حقیقت قرآن است و سر قرآن کلمه لا اله الا الله و سر کلمه
الله بادیه لا اله بباید برید و در بادیه الا بباید رفت و از سر شوق این بادیه را ببرید تا بکعبه
الله برسی آنگه حجره و ار از سر رجا و خوف بباید آورد و نفس خود را امنیس از وقت
ن فرمان باید کرد تا بمقصود برسی اما این کار هر کس نیست این کار مردانست که سر کونین
فرو نیاورند **رباعیه** آنها که درین راه کمالی دارند * از عالم کونین ملالی دارند * مشتاق
جمال جان فزایند ولیک * از قال گذشته اند حالی دارند * **فصل دوم در فضیلت حج کر**
دن و ثواب آن دانستن و ترک آن نمودن و عقوبت آن و لله علی الناس حج
البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین و مر خدایراست
بر مردمان قصد خانهٔ کعبه که هر که توانائی دارد بسوی خانهٔ کعبه از جهت راه و استطاعت زاد
و راحله و قوت عیال در رفتن و آمدن و امکان سیر که آن صحت بدنست و امن بودن
راه قدرت بر سوال و وسعت وقت **نظم** رو بحرم کن که در آن کوی حریم * هست
سبب پوشش کاری عظیم * قبله خوبان عرب روی او * سجده مشتاقان عجم سوی او * آنک

رمز زمزم شنو این زمزمه * کز زمزم ماز نده دلند این همه * سوی فدنگاه خلیل الله آی * پا چو
چالاک برخس دیده سایی * پای مروت برِ برده نه * چهره صفوت بصفا جلوه ده * تا نشود کم
عرفات وقوف * کی شود از راه نجات وقوف * کشتی منی را بمنی زیر خون * نفس دنی را بفنا
کن زبون * سنگ بدست آر ز رمی جمار * دیو هوا را کن ازان سنگسار * چون دل ازین
شغل بپرداختی * کار حج و عمره بهم ساختی * شکر خدا گوی که توفیق داد * ره بسوی خانه خویشت
گشاد * ور نه کراه دل که بآن ره برد * ور چه شود مرغ بدان ره برد * و هر که نکرده دلو حج
بانکه حج رکنیست از ارکان اسلام و امریست واجب بشرط آنچه مذکور شد او کافرست بدرستی
که خدای تعالی بی‌نیاز است از همه عالمیان و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که هر
که حج بکند هرگز فقیر نشود و هر که چهار حج کرده باشد فقر او را در یکدیگر نفشرد و چون بمیرد حق سبحانه
و تعالی محشور گرداند حج که کرده در بهترین صورتی که آن صورت در میان هر دو چشم او باشد
بیند که نماز میگذارد و در اندرون قبر او تا روزی که حق سبحانه و تعالی برانگیزد او را از قبرش
دیگر آنحضرت فرمود که هر که دو حج کند حق سبحانه و تعالی در روز قیامت حساب او نکند و حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که فرض گردانید حق سبحانه و تعالی برامت من وقوف و تضرع
و دعا را در دو مسترین مواضع بسوی وی و متکفل شده برای او بهشت و ساعتی که بار میگیرند
از زمزم و آن بالموضع که مکه است بتحقیق و راستی که خدای تعالی را صد هزار فرشته است که
بالخ سیصد و بیست و چهار هزار فرشته دیگر است و هر خدا برای رحمت بسیار است بر اهل عرفات
که فرود می‌آیند آن فرشتگان تمامی بر اهل عرفات بآن رحمت پس هر گاه که باز میگردند از عرفات
خدای تعالی و فرشتگان گواهی میدهند بعفو گناهان اهل عرفات و خلاص از آتش دوزخ و خدای

تعالی

تعالی واجب میگرداند بر وقت را و منادی ندا میکند که باز گردید آمرزیده شدگان بدرستی
که شما راضی شدید از من و من راضی گشتم از شما و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دیدم در خواب
مرد برا از امت خود که در پیش او ظلمت و از راست او ظلمت و از چپ او ظلمت پس
حج او در آمدند و او را از آن ظلمت بیرون آوردند و در نور داخل گردانیدند و در روضة
الواعظین آورده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که کسی ملاقات کند حاجی را و مصافحه نماید
همچنان باشد که استلام حجر الاسود کرده و امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که کسی که حج نکرده
با وجود آنکه استطاعت آن داشت مثل صحت بدن و امنیت طریق و بی مانعی و نفقه کند و
حج نکرد در روز قیامت با یهودان و نصرانیان محشور گردد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که یک رکعت نماز در مکه گذاردن برابر است با صد هزار رکعت دیگر و غیر مکه و صدقه
آن با صد هزار صدقه و بعضی گواهی که بردارند عظیمه حسنه از حسنات حرم و در دیوان ایشان نوشته
گفتند یا رسول الله حسنات حرم چیست گفت یک حسنه با صد هزار حسنه برابر است و آن امر نمی
است و هر روزی و شب صد و بیست هزار رحمت بخانه کعبه فرود آید شصت هزار از برای طواف
کنندگان و چهل هزار از برای نماز گذارندگان و بیست هزار از برای کسی که در حرم نگاه کند
و این همه شرفیت و فضلت که کعبه مبارک دارد و بیست هزار نظر رحمت که خدای تعالی بر کعبه
میفرستد برای آنست که مولد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آنجا واقع شده * بیت
سجود خانه کعبه از آن شد بر هم واجب * که آنجا در وجود آمد علی ابن ابی طالب * نظر در کعبه
داشت و نظر بروی علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه طاعت که النظر الی وجه علی
طاعة و در حدیث آمده است که هر که کوشش کند بفضیلت امیر المؤمنین را علیه السلام هر گناها

که بکوشش کرده باشند آمرزیده شود و هر که فضیلت امیر المؤمنین را صلوة الله علیه انکار کند
بلطعن زند نعوذ بالله از دنیا بیرون نشود تا به بلای گرفتار شود چنانچه آورده اند که مر
دیرا دیدند در شام که یک نیمه روی او سیاه شده بود و ویرا پرسیدند که سبب چیست که روی تو
سیاه شده گفت در فضیلت امیر المؤمنین صلوات الله علیه طعن بسیار میکردم شبی در خواب
دیدم که شخصی پیش من آمد و گفت توبی که علی را طعن میکنی طپانچه بر روی من زد و روز
سیاه شد لعنة الله علی اعداء اهل البیت وعلی تابعیه وتابعیهم **باب دوم در**
جهاد کردن در راه خدای تعالی و درین باب پنج فصل است **فصل اول در فضیلت**
و ثواب جهاد ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة
یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل
والقرآن ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلك هو
الفوز العظیم بدرستی و تحقیق که بخرید خدای تعالی از گروندگان نفسهای حیوانیه اماره ایشان
که منکسر بجهاد شوند و مالهای ایشان که در راه وی نفقه کنند بآنکه مر ایشانرا باشد بهشت چون
در بیع و شری چهار چیز معتبر است فروشنده و مشتری و فروخته و بهای آن خرنده اینجا نفس
عاقد مطلق است و مشتری حق سبحانه و تعالی است و مبیع نفوس حیوانیه است و بها بهشت و مراد
ازین اشتری ابدال نفوس حیوانیه است به بهشت پس این تحریص است و مشوره و جهاد و خطاب
تعلیم او یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت و زوال نفس مایه
شرور است و مال سبب طغیان و غرور و گردن کشی از فرمان الهی این دو ناقص معیوب را
در راه من فدا کن و بهشت باقی مرغوب بستان ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرموده
که بهشت

که بهشت مر ایشان خانه شمارا بهای این ملک بهشت باقیه پس مغرور شید این را مگر آنکه بنا کر
کشته شوید در راه خدا کشته شوید که بهشت روید پس ما یه که کار زاری کنند ای مؤمنان
که نفسی ایشان خریده است در راه خدای تعالی و طلب رضای او پس گاهی میکشند د
شمنانرا و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وعده داده است خدای تعالی ایشانرا برین
بیع و شری وعده وادی ثابت و باقی که خلاف نیست دران توریه و انجیل و قرآن این
دلیل است برانکه اهل توریه و انجیل مامور بوده اند بقتال و کیست وفا کننده تر بعهد خود
از خدای تعالی که کریم است و کریم خلف در وعده روا ندارد و چون آن زشتست و بر خدای تعالی
زشتی محال بود پس شادمان باشید بخرید و فروخت خود آنکه مبایعه کردید بآن که و
یه چیز فانی را و فرا گرفتید چیز باقی را وان بیع او رستگاری بزرگست **فصل دوم**
در بیان امر کردن جهاد و اجابت نمودن و ثواب آن یا ایها الذین آمنوا
اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون ای گروه مؤ
منان چون ببینید گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما پس ثابت باشید و قدم را ملغزانید و
مقابل ایشان روی بگردانید و یاد کنید خدای را یاد کردنی بسیار بدل و زبان مگر بیابید
شما که ظفر یابید بر اعدا و گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن یا دعای بد بر کفار
بدین وجه که اللهم اخذهم اللهم اقطع دابرهم و درین تنبیهی است برانکه باید که بنده
را هیچ شغلی از ذکر خدا باز ندارد و لهذا هر طاعتی که هست حدی جهت او تعیین یافته بخلاف
ذکر که حدی معینی ندارد تا در هیچ حال از یاد خدا غافل نباشند **بیت** [illegible]
رضا باشی هر حالی که باشی با خدا باشی **فصل سیوم در بیان جهاد کردن با اهل بغی** [illegible] الذین آمنوا

اوهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واو
لئک هم الفائزون آنانکه بگرویدند بخدای تعالی و بآنچه آمده است از نزدیک خدا
ی و هجرت کردند از دیار خود و جهاد کردند با مشرکان در راه خدای تعالی بذل کردن مالها
ی خود بر مجاهدان و تهیهٔ اسباب قتال ایشان بهم رسانیدن و در باختن نفسهای خود
در معارک حرب بزرگترند از روی درجه یعنی بلندمرتبه‌ترند نزدیک خدای تعالی از آنکه سقایهٔ
حاج و عمارت مسجد کنند و حال آنکه جامع این صفات نباشند و آن گروه که مستجمع این کمالا
تند ایشانند ظفر یافتگان با مالی و رجحان و این دلالت دارد بر انحصار فوز درین طایفه لمقدار
یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان
الله عنده اجر عظیم مژده میدهد ایشانرا پروردگار ایشان برحمت خالصه از و بر ایشان
و خوشنودی کامل از ایشان و ببوستانهای که مر ایشانرا باشند دران بوستانها نعیم دایم بی
انقطاع در تنکیر مبشر به که رحمت و رضوان و جنات است ایمائیست بآنکه زبان از تعریف یا ادای کنه
صفت آن وافی نیست کسی که خدای تعالی ثناخوان او باشد چنین خواهد بود در حالتی که این گروه جاوید
باشند دران بوستان همیشه تحقیق که خدای تعالی نزدیک اوست مزدی بزرگ که نعیم در جنب او
حقیر باشد و کدام نعمت بهتر بود از رحمت و رضوان و نعیم جنان پس حق سبحانه و تعالی تصدیق مولی
امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود و شهادت نمود او را بایمان کامل و مهاجرت و جهاد و از بهشت
او بر بیاد از اعلای شان و اقصای مکان که سوای او و غیر سید بشر بدان و نیه و مرتبه نرسیده

فصل چهارم در بیان فضل و الطاف الهی که مجاهدان و غازیان انعام خواهد فرمود

وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها

ومساکن

ومساکن طیبة فی جنات عدن ورضوان من الله ذلک هو الفوز العظیم و
عده داد خدای تعالی مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بوستانهایی مشتمل بر میوه که میرود
در زیر درختان آن جویها جاویدان باشند در آنجا و دیگر وعده داد ایشانرا مسکنهای
پاکیزه و خوش در بهشتهای پاینده و عطا از ابن عباس رضوان الله علیهما نقل میکنند که عدن
قصبهٔ ایست در جنت که سقف آن عرش رحمن است و آن عبارت از شهریست که در وی رسل
و انبیا و شهدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم باشند و سایر جنات در حول او بود و در روایت
هست که قصور در رو یاقوت و ذهب با انواع تنعیم و از جانب تحت عرش نسیم پاکیزه و
دوشیزه از مشک سفید بر ایشان ریزد و اندکی از رضای الهی بزرگتر است از هر چه خواهی چه مبدا
جمیع سعادات و منشأ تمام کرامات رضای مولی است و خوشنودی نیل وصال و فوز قرب
ذو الجلال است و سالکان راه و عارفان آگاه از رکاه و بیگاه فخر رضای الله مطلوب است
در احادیث صحیح در رود یافته که حق سبحانه و تعالی خطاب کند مر اهل الجنه که گویند لبیک و سعدیک
والخیر فی یدیک پس فرماید که خوشنود شدید گویند چیست ما را که خوشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده بما
آنچه هیچ یک از خلق خود عطا نکرده حق تعالی فرماید آیا بشما را فاضلتر ازین عطاها بخشیدن گوئید
که آن چه چیز خواهد بود که ازین فاضلتر باشد خطاب شود که فرود آرم بر شما خوشنودی خود را
که بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث بتر معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست آن
خوشنودی علاوت فیروزی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او محقر بلکه نعیم بهشت بازای او محقر است

فصل پنجم در بیان کاهلی کردن جهاد و نرفتن و عقوبت آن

یا ایها الذین آمنوا ما لکم
اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة

فَمَا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ
قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ای کسانی که گرویده اید چیست
شما را که برای اعلای کلمهٔ دین چون گویندم شما را که بجد تمام بیرون روید در راه خدای تعالی جهاد
کنید با کافران چند و درنگ کنید یعنی مایل میشوید بسوی زمین از روی کاهلی و میل میکنید بز
روحات ارض و ثمارات آن آیا راضی شده اید و خرسند گشتید بزندگانی دنیا از ثواب آخرت
این را کنید و دنیا را بر آخرت مگزینید و روی از جهاد مگردانید پس نیست برخورداری از
زندگانی دنیا در جنب سرای آخرت و نعیم آن مگر اندکی محقر و هیچ عاقل بزرگتر را از دست
نگذارد و برای خوردتر متاع این جهان فانی و معیوب نعیم آن جهانی باقی و مرغوب الجنان
نعیمی که ذکر کرده شد چرا کسی دولت باقی را گذارد و بنعمتهای فانی سر در آورد تفسیر یعنی کار دو بلست
کنون تا کار رسد اگر بیرون نروید بحرب کفار و اهل بغی که شما را فرمان شده و روی بگردانید
از معرکهٔ جهاد عذاب کند خدای تعالی شما را عذابی دردناک یا آنکه دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی
از اسباب شاقه شما را هلاک کند و بدل شما را بقومی غیر شما که فرمان برند چون اهل یمن و
ابناء فارس و زیان نتوانند رسانید چیزی مر خدا را که بی نیاز است بهمه چیزی از تبدیل
و تغییر قادر و توانا است وَأَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِ
يحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ و فرمان برید خدا را و فرستادهٔ او را در امر جهاد
و ثابت قدم باشید در معرکهٔ قتال و خلاف مکنید که از قتال بد دل شوید و برود دولت
و قوت شما و شکیبائی کنید در مقاتله و صابر باشید بدرستی و بتحقیق که خدای تعالی با صابرانست
بحفظ این تنبیهی است از برای اهل اسلام و مؤمنان در منقبت صاحب الامر اند که چون امر
آلهی

آلهی نافذ گردد که آنحضرت از پردهٔ غیب سر بر دولت و اقبال بعالم ظاهر زند و عالم را بنور
جمال خود منور گرداند مؤمنان بشرف رکاب بوسی آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه
مشرف شوند انشاء الله تعالی و در رکاب دولت بار فقت آن سرور با مشرکان و خوارج جهاد
کرده قتال کنند مال و اسباب دنیای فانی را منظور نداشته جیب و مدعا را از دل بیرون
کرده بوسوسهٔ شیطان رجیم از راه نروند و حریصی کرده در جهاد کردن تا بسعادت شها
دت فائز گشته در یوم الآخر در زمرهٔ شهدای ابرار محشور گشته در صدر جنان بدرجهٔ اعلا
رسند اللّٰهُمَّ اجْعَلْ أَنْصَارَ صَاحِبِ الْأَمْرِ وَثَبِّتْنَا قَدَمَ صِدْقٍ فِي الْجِهَادِ بِجَاهِ
مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ **باب یازدهم در تعریف اسلام و فضیلت
ادب و حرمت و حیا** مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَيَعْسُوبِ الدِّينِ
أَسَدِ اللّٰهِ الْغَالِبِ وَمُظْهِرِ الْعَجَائِبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ
لَا شَرَفَ أَعْلَىٰ مِنَ الْإِسْلَامِ یعنی نیست و نخواهد بود شرفی و قدری و منزلتی رفیعتر و بلا
لمقدارتر از اسلام و از جمیع ادیان و دینی و آئینی بهتر از اسلام نیست در نزد خدای تعالی که إِنَّ الدِّ
ينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْلَامُ بتحقیق و راستی که دین پسندیده نزد خدای تعالی اسلامست نه یهودیت
و نصرانیت و مراد باسلام تسلیم و انقیاد است مر خدای تعالی را و اولیای او را که آن تصدیق است
و امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرموده در خطبه که نسبت میدهم اسلام را نسبتی که نداده احدی
ی دیگر اسلام تسلیم است و تسلیم یقین و یقین تصدیق و تصدیق اقرار و اقرار ادا و ادا عمل است
و اگر دینی و آئینی بهتر و نیکوتر از اسلام طریق دیگر و دین دیگر میبود خدای تعالی انبیا مبعوث
و حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله بآن دین مبعوث میگردانید وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ

الاسلام دیناً فلن یقبل منه وهو فی الآخرة من الخاسرین و هر که طلبه غیر اسلام
دینی دیگر را بعد پیغمبر قبول نشود آن دین از او و او بواسطه ترک اسلام که انقیاد نموده و اطا
عت نکرده و طریق و آیین دیگر برگزیده و اختیار کرده در انتهای از زبان زرکان باشد
و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که مومن دین را از حق تعالی فرا گیرد و فرا گیرد و از رای
خود چه مؤمن میداند ایمان خود را در عمل خود و کافر میداند کفران خود را در انکار خود ای
مردمان خطاب بالمومنات دین دین شما است تحقیق و راستی که سیئه در دو هزار لات از
حسنه در غیر او زیرا که سیئه در او مغفور میگردد و یعنی گناهی که در اسلام واقع میشود آمرزیده
می گردد بشرط توبه و حسنه در غیر او مقبول نمیشود یعنی هر چند که عمل صالح کنند در غیر اسلام مقبول
درگاه الهی نمیگردد و پس معلوم شد که هیچ دینی و آیینی بهتر از اسلام نبوده بچند وجه اول
آنکه امم سلف را تکالیف شاقه بر ایشان لازم بوده چنانچه پنجاه رکعت نماز بایشان فرض
کرده شده بود که بگذارند و باین امت پنج وقت نماز فرض شد که ادا کنند دوم آنکه بر امت
پیشین مقرر بود که ربع مال بزکوة دهند و برین امت فرض شد که اغنیا را چون مال بنصاب
رسد زکوة آن بیرون کنند سیوم آنکه بر امت پیشین مقرر بوده که اگر نجاستی بر جامه و رخت
ایشان واقع می شد آن را بمقراض می بریدند و برین امت حکم شد که چون رخوت ایشان نجس
شده باشد آن را باب بشویند و طهارت داده نماز کنند و دیگر خسف و مسخ که بر امت پیش بوده
نعوذ بالله و برین امت نیست الحمد لله چهارم آنکه هر چند بنده عاصی باشند و گنهکار و مستوجب
دوزخ چون بشرف توبه و انابت معترف گشت ارحم الراحمین بکرم و فضل خود عفو نموده و
آمرزد و ناامید و محروم نگرداند لا تقنطوا من رحمة الله و امت پیشین را چنان بوده که هر گاه خلاف

امر الهی

امر الهی می کرده اند توبه و مغفرت ایشان قتل بوده که چون کشته می شده اند خدای تعالی آمرزیده
پنجم آنکه باری سبحانه و تعالی اهل اسلام را معزز و مکرم ساخته و بمذلت جزیه که کفار را خوار و بیمقدار
گردانیده ششم مال و خون و عرض مسلمانان حرام است و مال و خون و عرض امم دیگر بر مسلمانان
حلال و مباح بوده بیت الامن آباد دولت و دار الملک اسلام ای کعبه که اندر آنجاست هم و ملت
و جور ظلام دولت اسلام را هر کس که از زائر شد دست خون و عرض مال او شد بر مسلمانان حرام
هفتم آنکه حکم جمیع کتبها و شریعتهای پیغمبران منسوخ و باطل گشت و حکم کتاب کریم لازم الکریم فرقانی تا قیا
مت باقیست و منسوخ و باطل نخواهد شد و تلاوت دوام سینهای مجروح و دلهای غم برداشت
هشتم آنکه فردا در عرصات قیامت خلق اولین و آخرین در گرمای قیامت در موقف سیاست
حاضر شده پیغمبران از هول آن روز بحال خود در مانند و گویند خدایا هر چه بخواهی برایت ما کنی و برایت
ما رحم کن سید ولد آدم و شفیع روز جزا حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله قدم مبارک در پیش فرمایند
گذارد و گیسوان عنبرین که عروة الوثقی و ... بر کف دست گذاشته در آید و گوید که خدایا امتی امتی
بخواهی بمن بخش و برایت گناهکاران رحمت کن نهم آنکه هیچ نبی و ولی بمحمد و احمد و محمود و علی نبوده
و حضرت حق سبحانه ترکیب اسم محمود است و اسم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از اسم خود مشتق
گردانیده و بمحمد پس از آن از کمال لطف و شفقت امت عالی همت خود را مرخص گردانید که اسم خود را
محمد و احمد و محمود و علی گذارند و این از برکات اسلام است که اسم امت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله باین اسامی مبارک موسوم گشته دهم آنکه دین و آیین اسلام را معزز و مکرم گردانید بنور حیا
و ایمان که الحیاء شعبة من الایمان در اخلاق محسنین آورده که حیا از شرایط نظم عالم است
که اگر صفت حیا از میان برافتد و کسی را از کسی حیا نباشد نظام جهان خلل پذیر شود مصالح خلایق

از هم فرو ریزد و اما صفت حیا نمیگذارد که هر کس هرچه خواهد کند **بیت** صف شکن عالمی حیاست
راه زن خیل ملاهی حیاست پس معلوم شد که خاص و عام را از حیا فایده تمام است و لی تاب افتاب
حیا ثمرات اخلاق نارسیده و خام است **بیت** که حیا شود بر افکند رسم عصمت از میان گر حیایی در میان
هست ز تقاضای حیاست و دیگر دین و آئین اسلام را تنها ساخت بتاج ادب و ملبس گردانید بثوب
عزت و حرمت تا بعیان ترا معلوم گردد که سر هم تاج است و آن تاج ادبست و لباس اسلام عزت
و حیاست و ما دام که این تاج دولت را کسی بر سر ننهد و لباس عزت و شرف را که حیاست بر خود
نپوشانند معلوم نتوان نمود که تاجی که می نامند چه چیز است و لباس عز و شرف که آنرا حیا میگویند کدامست
و جوهر قابلی که لیاقت این تاج دولت داشته باشد که بر سر نهد و بلباس حیا ارزد که در بر کند
و او را زیب و حسن صورتی پیدا کند و با این تاج و لباس او را فرهی و شکوهی پیدا شود آدم است
زیرا که چون آدم صفی علیه السلام باین صفتها موصوف گشت حضرت حق سبحانه و تعالی در شان و رفعت آدم
فرمود و لقد کرمنا بنی آدم پس حق سبحانه و تعالی قواعدی چند در بیان راه رفتن و نشست
گفتن که عبارتست از سلام کردن بر مردم و تواضع نمودن و تعظیم و احترام بجای آوردن و آداب
سخن کردن در کلام لازم است کریم خود امر فرمود تا امتان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بدان
قاعده و قانون عمل نموده و از حدود آن تجاوز نکرده و انحراف ننمایند تا اسم آدمیت بر ایشان
اطلاق توان کرد و انسان توان نامید **قاعده اول در بیان راه رفتن** در تفسیر آورده که و لا
تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا یعنی و در زمین
رفتن خداوند تکبر یعنی بخرام چنانکه متکبران متجبر اند بدرستی و راستی که تو نتوانی شکافت
زمین را بپای در کشیدن و نرسی بکوهها از روی درازی قامت یعنی کسی که زمین را نتواند که

باکوه همسری نتواند کرد او را تکبر و تعظیم چرا باید کرد **بیت** پای در ره نتوان نهاد بی نیاز عجز را
ز انکه سرهای عزیزان بر گذار افتاده است **در روضة الواعظین آورده** امام محمد باقر علیه السلام
فرمود که وصیت نمود رسول صلی الله علیه و آله بر و علی ازین هم فرمود مر او را که برست که هر کی
ازار و قبض که دراز باشد بحدی که در زمین کشد که آن از فعل متکبر است و خدای تعالی دوست
نمیدارد متکبر را و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که داخل نشود در بهشت کسی که در دل او حبه خردلی
از کبر باشد و فرمود صلی الله علیه و آله بتحقیق و راستی کسانی که متکبرند و مردم از ایشان بترسند نظر
نفرماید و پناه جویند بخدای تعالی که مبادا از ایشان شری بعملهای ایشان رسد نظر نفرماید حق سبحانه و تعالی
بسوی او برحمت در روز قیامت **بیت** انکه بترسند از شر و نفس نخوتش مردمان بدتر
ین مردمان دانی که باشد در جهان نیز در روضة الواعظین آورده که ای صاحب کبر تو که بلند
می نمودی در روی زمین و بواسطه مال دنیا غرور پیدا کرده و بنظر حقارت بمردم نگاه
میکنی روزی خواهد بود که در خاک باشی پس چگونه میشد کبر تو بتحقیق و راستی که نشان راستی کر
حشرات دور و دور از تو پس چرا غافلید و از هلاکت و عذاب و بجمیع صیدائی که گیا منزل خو
می ساخت و چه بر تو خواهد آمد و حال آنکه مالک هر زمین بودی و بندگان همه رام تو بودند و
زمین پس تو پست می شدند پس چه خواهد بود حال تو در آن وقتی که ترا اکبر گذارند و خاک برد
بر تو چنانچه در زیر خاک پنهان شوی و چنان پنداشتند که هرگز در دنیا نبوده آخر امیت سر
انجام شما چون حال چنین است چرا تکبر باید کرد و بر روی زمین همچو متکبران باید رفت پس کسی
را که بازگشت او بخاک خواهد بود سزاوار آنست که متواضع باشد و تکبر نکند **فایده دوم در بیان**
اظهار سلام بر خاص و عام و فضیلت و ثواب آن و اذا حییتم بتحیة فحیوا

اِبٰاَحْسَنَ مِنْهٰا اَوْ رُدُّوهٰا اِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا و چون تحیت داده شوید بسلام
پس شما نیز تحیت گویید نیکوتر از آن تحیت اگر مسلم گوید السلام علیکم شما در جواب
او بگویید که علیک السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت کند چنانچه السلام علیکم و رحمة
الله گوید شما در جواب آن و برکاته زیاده کنید یا همان تحیت را باز گردانید یعنی در جواب
السلام علیک و علیک السلام بگویید و اگر رحمة الله زیاده کند شما هم زیاده کنید در جواب
و اگر مسلم السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بگوید زیادتی بالاتر ازین وارد شده چنانچه
طبرسی رحمه الله آورده که مردی بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت السلام علیک آنحضرت
در جواب فرمود که و علیک السلام و رحمة الله دیگری آمد و گفت السلام علیک و رحمة الله
آنحضرت در جواب فرمود که و علیک السلام و رحمة الله و برکاته و باز دیگری آمد و گفت
السلام علیک و رحمة الله و برکاته آنحضرت در جواب بیان فرمود و هیچ بران نیفزود شخصی
گفت یا رسول الله چرا از برای ثالث چیزی زیاده نفرمودی فرمود زیرا که باقی نماند از
تحیت چیزی که من زیاده کنم و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اگر سلام داد یا السلام
علیک ده حسنه در دیوان اعمال او می نویسند و اگر و رحمة الله زیاده کرد بیست حسنه و اگر
و برکاته افزود سی حسنه و علی ابن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود از صادقین علیهما السلام
نقل میکند که مراد بتحیت در آیه سلام است و غیر از نیکویی و احسان و سلام دادن از سنن
موکده است و جواب آن واجب علی الکفایه است اگر بر جماعتی سلام کند یک کس که از آن
جماعت جواب سلام گفت از دیگران ساقط است و اگر بر یکی سلام کرد رد آن فرض
عین است تا غایتی که در نماز باشند چه صیغه امر دلالت بر وجوب دارد و دلیل عرب

در زمان

در زمان جاهلیت در وقت ملاقات حیاک الله بوده حق تعالی آنرا بدل فرمود در زمان
اسلام به السلام و این در دو احسن است زیرا که زندگی که مقرون بسلامت نباشد هم
بهتر از انست و دیگر السلام اسمی از اسمای الهی است پس ابتدا باو اولیست در جواهر
است که اگر کسی را بیک شخص حاجتی باشد بجهت معامله یا بحاجتی پیش آید اگر ابتدا بسلام کند
و عرض حاجت خود کند ملتفت بحال او شوید و در قضاء حاجت او سعی کنید و اگر ترک سلام
کرده در انجاح خود کوشید زیاده التفات بجانب او ننمایید عبد الله بن سلام روایت کند
که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مدینه طیبه را بیمن قدوم مبارک بهجت لزوم سعادت ملزوم خود [illegible]
برین شرف بر آمده اول کلمه که فرمود این بود که یا ایها الناس افشوا السلام و اطعموا
الطعام و صلوا الارحام و صلوا باللیل و الناس نیام تدخلوا الجنة بسلام ای مر
دمان فاش سلام کنید بر هم کس از خاص و عام و در حدیث آمده است که میان سلام کننده
و جواب دهنده صد جزو رحمت نود و نه آنکس است که سلام کند و یکی از برای آنکس که جواب
دهد آورده اند که زایری نزدیک عبد الله بن جعفر علیه السلام آمد عبد الله او را عطایی نیکو داد که
مرد را دست از مکافات او کوتاه بود روزی عبد الله جعفر علیه السلام بوی رسید آن شخص روی
از وی بگردانید عبد الله پیش وی رفت و بر وی سلام کرد و گفت چرا روی از من بگردانیدی
گفت از برای آنکه تا تو بر من سلام کنی تا نود و نه جزو از رحمت ترا باشد تا در مقابل عطای
تو افتد که مرا قوت مکافات عطای تو نیست دوم اطعام کنید طعام را بر مستحق و غیر آن از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت که هر که مومنی را از طعام سیر گرداند حق تعالی میان وی و میان دو
زخ هفت خندق پدید آورد و از خندق تا خندقی پانصد ساله راه باشد سیوم رعایت صله رحم

کند چهارم نماز شب قیام نماید دران وقتی که مردم همه در خواب باشند انگاه داخل شود در بهشت
سلامت و امنیت چه تحیت نصاری نهادن دست بوده بر دهان و از ان یهود اشارت
بانگشتان بوده و از ان مجوس دو تا شدن و تحیت جاهلیت حیاک الله که مذکور شد و تحیت
این امت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و این دلیل است بر انکه این دین اشرف ادیانست
و اکمل آن و بعضی گویند که اگر تسلیم قلیل باشند جواب باحسن باید داد و اگر غیر مسلم بود بر رد اکتفا
کرد بلفظ و علیک بدرستی که خدای تعالی است بر همه چیزی حساب کننده پس شمار تحیت
و اجابت آن حساب خواهد کرد که هر که جواب سلام داده باشد و تواضع نموده ثواب خواهد
بود او هر که تکبر کرده باشد و جواب سلام نداده عقاب خواهد کرد در روضة الواعظین
آورده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرموده بدرستی و تحقیق که عاجزترین مردمان کسی است
که عاجز باشد از دعا یعنی در جایی که مردمان جمع شده نماز کنند یا تلاوت قران کنند و بعد از اتمام
قران همه کس دست بدعا بر داشته بدرگاه بی نیاز دعا کنند و حاجت عرضه دارند او بخل کند
یا تکبر و دست بر ندارد و دعا نکند و دیگر آنکه بخل ورزد در سلام دادن و سلام نگوید و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بخوان کسی را بطعام خوردن تا سلام کند و امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فرمود که نهی نمود رسول صلی الله علیه و آله از سلام دادن بر چهار تن اول بر مستان
در حالت مستی دوم بر کسی که عمل تماثیل کند سیوم بر کسی که بازی نرد کند چهارم بر کسی که بازی
بچهار خانه کند و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که من زیاده میکنم بر شما پنجم را و آنرا نهی میکنم از آنکه
سلام کند بر صاحب شطرنج که شطرنج بازی کند و الله اعلم **فائده سیوم آداب تواضع کردن**
و تعظیم نمودن با اهل علم که سبب رفعت و سربلندیست و تکبر کردن و عقوبت آن

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ
و بیکسو مپیچ روی خود را برای مردمان یعنی بتوجه تکبر روی بر مردم متاب بلکه اقبال کن
بر ایشان از روی تواضع و احترام در روضة الواعظین آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که بتحقیق و راستی که نزدیکترین مردمان بمن در روز قیامت فروتنانند یعنی متوا
ضعان و کسی که دورتر خواهد بود از من در روز قیامت متکبرانند در نهج البلاغه آورده که امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده که هیچ حسنی نیست همچو تواضع سبب رفعت در مطالب السؤال آورده که هر رفعتی
یعنی هر توانایی محتاج است بخلق یعنی نیکو یعنی هر کسی که او را خلق نیکوست متواضع است بیت
من ندیدم در جهان جست و جو هیچ اهلیت به از خلق نکو در اخلاق محسنی آورده که در حدیث
آمده است که مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ هر که فروتنی کند برای خدا خدای تعالی او را بر دارد
و درجه و رفعت او را بلند گرداند بیت من ندیدم در جهان جست و جو هیچ اهلیت به
ز خلق نکو تواضع ترا سر بلندی دهد ز روی شرف ارجمندی دهد نصر بن احمد از ملوک
سامانیه پسر خود را وصیت کرد که ای فرزند اگر خواهی که ملکی که ما بمشقت بسیار بدست
آورده ایم و گوهر گرامی در عهد آن صرف کرده سالها بر تو بماند بر خزینه اعتماد مکن که مال در
صدد زوال است و بر لشکر دل منه که مرد سپاهی منقلب الحال است تکیه در دوام ملک
و ثبات پادشاهی بر کرم نمای و در تواضع و احترام افزای که تواضع و کرم دو دامند دلها
و هر که صید یکی ازین دو دام شد هرگز روی خلاصی ندارد و گویا حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله
درین عبارت که فرموده سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ بدین معنی است چه هر گاه که کسی را بتواضع خد
مت کردی دل او صید تو گشت و در دام محبت تو در افتاد و سید و محکوم تو و تو مخدوم او

داوصید تو و تو صیاد او باشی **نظم** تواضع میدهد از روشنائی * بسی پیکان نمائی آشنائی *
تواضع هرکه دارد سرفرازست * بروی او در اقبال بازست * تواضع آنست که کسی مقدار
خود را از مقدار دیگری کمتر بیند پس عزت دارد مردمان را اما آنکه فی نفس الامر بزرگ و عالی
مرتبه است از تواضع برترست زانکه تواضع هیچ چیز از بزرگی او کم نکند بلکه شوکت او نزد خلا
ئق می افزاید **بیت** تواضع زگردن فرازان نکوست * گدا اگر تواضع کند خوی اوست *
وازینجا معلوم میشود که تکبر کردن از خصائص ناقصان و سافلانست و مرض نفسانی است
عیب ایشانرا می پوشد اما فی الواقع عیب خود ظاهر می سازند چه کبر آدمی را خوار و بی مقدار
میسازد **بیت** تواضع سر رفعت افرازدت * تکبر بخاک اندر اندازدت * و امام حسن علیه السلام
فرموده که هلاک مردم در سه چیزست حرص و حسد و کبر حرص دشمن نفس است از ان سبب آدم
علیه السلام از بهشت بیرون آمد و حسد پیشرو بدیست و ازین سبب قابیل هابیل را بکشت
و کبر هلاک دین است بواسطه آن ابلیس ملعون شد **قطعه** تا توانی بگرد کبر مگرد * زانکه
کس هیچ بزرگ کبر نخورد * گر تو ای کبر جوی رها باشی * خاص درگاه کبریا باشی * و در روضة الواعظین
آورده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که تعجب دارم از متکبری که دیروز نطفه بود
و فردا مردار خواهد بود پس چگونه تکبر کند گفته اند که همه نیکوئیها در خانه است و کلید آن
تواضع و فروتنی و همه بدیها در خانه است و کلید آن مائی و منی و جمیع خیرها همه در خانه
و نیست آن خانه را کلید بغیر از فروتنی نتیجه این قیاس بیک خانه واحد است و از ا
کلید منیت بجز مائی و منی نباشد احتیاط کن که نه لغزی زراه خیر خود و لغرض خطر نیکی
و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که متکبرانرا می آورند روز قیامت در صورت مورچها

خورد

خورد تا پامال مردمان باشند تا آنگاه که مردمان از حساب فارغ شوند و امام محمد باقر علیه السلام
فرموده که در جهنم کوهیست که آنرا صعود میگویند و در صعود وادیست که او را سقر میگویند و در سقر
چاهی است که آنرا هبهب میگویند هرگاه پوشش از ان چاه بر دارند بفغان می آیند اهل دوزخ از گر
می آن و آن منازل جباران و متکبران است **قطعه** فروتنی بجهان پیشه کن اگر مردی * که کار در
همه عالم فروتنی دارد * سر قضیب چرا سر نه میدانی * زانکه در سر خود اندکی منی دارد * نشو چو مردان
منی از خویش مکن * نه منی گیر دمنی جوی چو زن * حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هیچ بنده نیست
مگر که فرشته موکل است بر سر او گاهی که او فروتنی نمود با خلق عالم و تواضع کرد آن فرشته او را بر داشت
مرتبه او را بلند میگرداند یکی از اکابر گفته که خدای تعالی سه فرقه را دوست دارد پارسایانرا دوست
دارد و جوانان پارسا را دوستر و جوانمرد را دوست دارد و فقیران جوانمرد را دوستر و متواضعانرا
دوست دارد و بزرگان متواضع را دوستر **در عدة الداعی** آورده است که روایت از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که سه چیز است که زیاد نمیگرداند خدای تعالی بآنها الا خیر و نیکی یکی تواضع
ضع است که زیاد نمیکند خدای تعالی باو مگر ارتفاع و سر بلندی دوم خواری نفس است
که زیاده نمی فرماید خدای تعالی بآن الا عزت و ارجمندی سیم تعفف است یعنی پاکیزه بودن و دوا
اجتناب کردن از محرمات که زیاده نمیکند حق تعالی بآن مگر غنی و توانگری و گفته اند هرچند تواضع
ضع ظالمانرا با خلق بد و تحقیق با حق سبحانه و تعالی باشد تخصیص تواضع کردن بعلما و فضلا
و مشایخ و فقرا **بیت** چار چیز آمد بزرگی را دلیل * هرکه آن دارد بود مرد اصیل * علم را اعزاز
کردن بی حساب * خلق را دادن جواب با صواب * هرکه دارد دانش و عقل و تمیز * اهل علم
و حلم را دارد عزیز زیرا که تواضع با خلق آنگاه پسندیده افتد که بایشان طبقه تواضع کند و حرمت

وحرمت ایشان نگهدارد و بواسطه آنکه این تواضع خاص مر خدایرا باشد عز و بآن معنی که ابتداء
نظام آثار قدرت و حکمت بیند **قطعه** کسی که هست فروتر ز تو سلامش کن ٭ سلام بنده
دلی خود بسعد رضا باشد ٭ اگر توانی بر منعمان تکبر کن ٭ که کبر بر درویش تعدیا باشد ٭ بر اهل کبر تکبر
بر اهل فقر سلام ٭ تواضع است اگر از برای خدا باشد ٭ ولی ترا بره از منعمی به پیشی آید ٭ ز بهر خد
مت او قناعت دو تا باشد ٭ و گر براه سلامی کند ترا درویش ٭ علیک نیز بگوی چنین روا
باشد ٭ و فی الواقع تواضع از همه کس زیبا نماید و از بزرگان زیباتر زیرا که مایهٔ بزرگی تواضع
است چنانچه در اخلاق محسنی آورده اند که ابن سماک بمجلس هرون الرشید رفت هرون
برای او برخواست و تعظیم کرد ابن سماک گفت ای خلیفه تواضع تو در پادشاهی بزرگتر است
از پادشاهی تو هرون گفت نیکو گفتی بیان زیاده کن گفت هر کسی که خدای تعالی او را مال و جما
ل و بزرگی دهد و او بمال کرم کند و بجمال پارسای ورزد و در بزرگی تواضع نماید حق سبحانه
و تعالی او را از مخلصان مقرب نویسد هرون الرشید قلم و دوات طلبید و این کلمات نوشت
و آن از اثر تواضع خلیفه بود **بیت** بزرگان آزموده اند لبی ٭ از تواضع زیان نکرده کسی
متواضع بزرگوار بود ٭ مظهر لطف کردگار بود ٭ از تواضع بلند گردد نام ٭ وز تواضع رسیده
اند بکام ٭ و تواضع و احترام در سادات عظام و اشراف انام و علمای اعلام و مشایخ کرام
اعتباری تمام دارد و موجب ارتفاع لوای دولت متواضع گردد آورده اند که اسمعیل ساما
نی پادشاه خراسان بود و پادشاهی بسامان بود روزی یکی از علما پیش او رفت برخواست
ست و بسیار تعظیم کرد و مهمی که داشت بر وجه دلخواه او بساخت چون بیرون برفت هفت
گام از عقب او برفت شبانگاه حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه و آله در واقعه دید

فرمود

فرمود که ای اسمعیل چونکه یکی از علمای امت مرا گرامی داشتی از خدای تعالی درخواستم تا ترا
در هر دو جهان گرامی دارد و بدان هفت گام که از عقب او برفتی من درخواستم که هفت کس
از نسل تو پادشاهی کنند تیر دعا در باره تو بهدف اجابت یافت و یکی از علامات توا
ضع میل کردنست بصحبت علمای دین و درویشان صاحب یقین به جماعتی که خود را بصورت
انسان بخلق نمایند و بطمع طعام خانی و متاع بی اعتبار حق را بزیور ناحق بیارایند و رشته
حسنات در جوار سیآت کشند بلکه بصحبت کسی باید رفت که کار صحبت باشند بکسی اعتقاد باید
کرد که نخواهد کسی با او اعتقاد آورد افلاطون حکیم فرمود که چون مردم عالم و حکیم از خلق گریزان باشند
او را طلب کنید و هر گاه که او خلق را طلب کند از وی بگریزید **چنانچه آورده اند** که عبدالله طاهر
بحکومت خراسان آمده در نشابور نزول کرد اعیان و اشراف شهر بسلام او آمدند بعد از
یکهفته پرسید که درین شهر کسی مانده که بسلام ما نیامده و ما را ندیده گفتند هر کرا اسم و رسمی بود
بخدمت شما رسید مگر دو درویش که دیده از مشاهده این و آن بسته اند و در گوشه نشسته
و از صحبتهای خلق رسته و بحق پیوسته و بدرگاه ملوک و سلاطین نروند **بیت** معتکفان حرم کبریا ٭
شسته ز دل صورت عجب و ریا ٭ دیده نه کون و مکان در نظر ٭ بال زده هر دو جهان زیر پر ٭
ملک زده دولت شاهی زده ٭ تخت در ایوان الهی زده ٭ عبدالله پرسید که این دو کس کیانند
گفتند محمد اسلم طوسی و احمد حرب که علمای ربانی اند عبدالله گفت اگر ایشان بسلام ما نیایند ما بسلا
م ایشان رویم پس سوار شده نزدیک محمد اسلم و احمد حرب رفت یکی دویده نزد احمد آمد و گفت
عبدالله طاهر بخانه شما می آید احمد را مجال فرار نشده و عبدالله بخانه او در آمد احمد بر پای خواست
و مدتی سر در پیش افکنده بایستاد و عبدالله نیز ایستاده بود بعد [illegible] سر بر آورد و گفت

ای پسر طاهر شنیده بودم که مرد نکو روی اکنون که می بینم بهتر از آن که می گفتند بیت می شنیدم
که جان جانانی چون بدیدم هزار چندانی اکنون این روی نکو را بنام مانی خدا از آتش
و چنین رخساره زیبا را هم آتش دوزخ مساز پس روی بقبله کرد و نماز در پیوست عبد الله
گریان از خانه او بیرون آمد و بخانه اسلم رفت او رخصت نداد که عبد الله در آید و هر چند سعی
کرد جای نرسید گفتند صبر باید کرد که روز جمعه او بجهت نماز بیرون خواهد آمد مگر ملاقات واقع
شود عبد الله برفت و چون روز جمعه رسید بیامد و بر سر کوچه او بایستاد تا او بیرون آمد
چون غوغای مردم بدید هم آنجا توقف کرد عبد الله پیش آمد و سلام کرد پرسید که چه
وجه کار داری گفت عبد الله طاهرم و بسلام تو آمده ام گفت حاشا که مرا با تو هیچ کار نیست در
و بدیوار کرد و در و بنگرست عبد الله پیش رفت و سر در قدم او نهاده پای او را می بوسید
و می گفت بار خدایا این بنده نیک نیست بجهت رضای تو مرا که بنده بدم دشمن میدارد من که بنده
بدم بجهت رضای تو او را که بنده نیکست دوست میدارم بحق آن دشمنی و دوستی که هر دو برای
تست که این بد را بآن نیکبختی ببخشی هاتفی آواز داد که گناه تو در کار طاعت او کردم بیت
اگر چه ما بدان روزگاریم و لیکن نیکوان را دوست داریم چه باشد گر بدان را در حمایت به
نیکان بخشی از روی کرامت آورده اند که پادشاهی بزیارت درویشی رفت آن درویش
فی الحال بسجده افتاد وزیر پادشاه پرسید که این سجده چرا کردی گفت سجده شکر کردم
گفت شکر کدام نعمت کردی گفت شکر آنکه حق سبحانه و تعالی سلطان را نزد من آورد و مرا نزد
سلطان نبرد که گفتن سلطان بصحبت درویشان طاعت و رفتن درویشان بصحبت سلا
طین معصیت چون سلطان را طاعتی حاصل شد و از من معصیت صادر نگشت محل شکر گذاریست

بیت

بیت اگر دم ز دور درویش بر سمی زنی برفعت قدم فوق کرسی نهی کسی کاستعانت
بدرویش برد اگر بر فریدون زد از پیش برد در روضة الواعظین آورده که حضر
ت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ بنده نیست مگر که فرشته بر سر او هر گاه که آن
بنده در مقام تکبر در آمد و با مردم عالم تواضع نکرد و تعظیم و احترام ننمود آن فرشته دست
بر سر او گذاشته پست میسازد و مقدار او را کم گرداند و خوار و سبک گرداند نظم بیا ای
از تکبر مست گشته ز فکر سر بلندی پست گشته تواضع کن که یابی ارجمندی فروتن شو که یعنی
سر بلندی تکبر سر بلند بر افکند پست تواضع زیر دستان را زبردست گر از راه تواضع
خاک باشی چو گردی گرد بر افلاک باشی گشی گر از تکبر سر بر افلاک نشینی همچو آتش
رود بر خاک زمین چون از تواضع خاک گشته غبارش سرمه افلاک گشته فلک گر از توا
ضع خم نبودی سرافراز هم عالم نبودی چو آدم را وجود از خاک دادند ملائک را بسجودش سر
نهادند چو شیطان سر کشید از سجده کردن فتاد از لعنش طوقی بگردن مبادا گر تکبر گردن
خویش نهی آن طوق را بر گردن خویش چو دشمن سنگ بردارد پی جنگ توا
ضع را حصاری ساز دار سنگ براه مسکنت هر کس که خاکست ز سنگ حادثات او را
چه باکست حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که سر تواضع آنست
که ابتدا السلام کنی بر هر که رسی از خاص و عام بیت مرد سر کش ز بهر عار نابت پشت
خم خاصیت پر بارست شاخ بی میوه کند بر قیام شاخ پر میوه شود خم بسلام چون تکبر
بسر شد فلک کوب بلی و استکبر و ز تواضع بعضی را خدای مژده تما
دهدی مرتضی ازی سکن از کیسه بری که بود کار فلک گستری چون بردکیه تو وزد فلک

شور و دعوی کبر بیت راح ملک در سلام سلام کنی بر هر که سلام داد تو بوجه حسن دانگه
راحتی نتوی بغرد بر مجلس یعنی هرگاه مجلس در آمدی پایین مجلس را اختیار کنی که بنشینی و دوست
نداری دو خوش نیاید ترا آنکه مدح تو گویند و تعریف تو کنند حسن بن جهم از حضرت امام رضا صلو
ات الله علیه و آله پرسید که حد تواضع چیست فرمود آنکه بدهی مردمان را از نفس خود
آنچه دوست میداری که بدهند ترا مثل آن یعنی همچنانکه میخواهی که مردمان بتو تواضع کنند
و حرمت نمایند تو مردمان نیز چنین خواهند که تو ایشان را تعظیم کنی و حرمت و عزت ایشان بداری **بیت**
در غرور و نخوت و کبر و منی اندیشه کن ۲ گر بزرگی بایدت ای دل تواضع پیشه کن ۲ و مرو در
زمین برای بازی و افسوس و خودکامی یعنی بخرام مانند جاهلان و دنیا پرستان تحقیق
و راستی که خدای تعالی دوست نمیدارد هر فراخنده را که چون براه رود و متکبرانه رود و نازش
کنند که با سبب تنعم بر مردمان تطاول نماید **آورده اند** که در زمان جاهلیت مردی متکبرانه
بر روی زمین رفتی بکبر و نازی چنین میرفت زمین را خدای تعالی امر کرد تا فرو برد نقل است
که هنوز میرود پس میانه باید بود براه رفتن **قاعدهٔ چهارم در آداب سخن کردن**
و آواز بلند ناکردن وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ
لَصَوْتُ الْحَمِيرِ و میانه باش در رفتن یعنی میان زود رفتن و آهسته رفتن شو و
براه رفتن علامت سبکیست و دیر حرکت کردن نشانه تجبر و بزرگواریست بلکه میانه
رو باش در جمیع اخلاق و بطریق تواضع قدم می نه و فرو دار و کم کن آواز خویش را
یعنی فریاد کننده و نعره زننده و دراز زبان و سخت گوی مباش **بیت** ملو ناخو بنخش
که پاسخ ناخوش آید ۵ بگوه آواز خوش ده تا خوش آید ۵ و در ... عمر دنیای

نکوکی

نکوکی تو و خلق و زندگانی ۲ سخن خوش گوی چندانی که گویی ۳ که خوشخوی است اصل
هر نکویی ۲ تحقیق و راستی که زشت ترین آوازها آواز خران است یعنی در بلندی آواز
فضیلتی نیست بلکه موجب بی ادبیست چه آواز حمار با وجود بلندی او همه کس را بدی آید
و سبب کراهت گوش است **در معنی المعانی آورده** که مشرکان عرب با آواز بلند تفاخر میکردند
بدین آیه رد کرد بر ایشان فخر انبیا نزد او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آواز نرم را
دوست داشتی و بلند را کاره بودی و در انجیل مذکور است که خدای تعالی فرمود باید که بر
مای بندگان مرا که چون با من مناجات کنند آواز های خود را بلند نکنند که من می شنوم
آنچه در دل ایشانست من میدانم و وجه تخصیص بد آوازی حمار با و از بعضی حیوانات
انکر از صوت اوست سفیان ثوری گوید که فریاد هر حیوانی تسبیح است الا حمار که فریاد
او از دیدن شیطان است و در حدیث آمده است که اذا سمعتم نهیق الحمار
فتعوذوا بالله من الشیطان الرجیم یعنی هرگاه که بشنوید شما آواز خر را پس پناه جوید
بخدای تعالی از دیو رانده از رحمت الهی سعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت
کند که آنحضرت فرمود که حق تعالی مرا و از آواز دشمن میدارد و آواز حمار و آواز سگ و آواز
نوحه گر یعنی زنی که نوحه گری کند و وجه بدی آواز حمار را از مولانا جلال الدین رومی قدس سره
چنین نقل کرده اند که علو آواز او برای طلب کاه و جو است یا جهت اجرای شهوت
یا جنگ با دراز گوش دیگر و صدایی که از غلبه صفات بهیمی و سبعی بود زشت ترین
صداها باشند و اینجا معلوم میشود که ندایی که از صاحب اخلاق روحانی و ملکی آید خوبترین
نداها خواهد بود پس این دلایل آواز بلند کردن خوب نمی باشد پس بنابرین کسانی

که در خدمت مردمان ذی شان صاحب اقتدار از نسل سادات و علما و فضلا و مشایخ و اهل
دانش باشند و غیر ایشان هم باید که ملاحظه کنند که آواز بلند و آوازه خود را نرم سازند و نیاز
با آواز بلند ندا نکنند تا کرامت ایشان نشود چنانکه آورده اند که جمعی از بی ادبان در زمان
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ترک ادب نموده پیش پیش آنحضرت بر راه میرفتند
و گاه بودی که بر در حجره آنحضرت میرفتند و بانگ بر میداشتند که یا محمد بیرون آ حضرت
حق سبحانه و تعالی ایشانرا ازین بی ادبی منع فرموده آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا
لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سمیع علیم ای آنکسانی
که گرویده اید و ایمان آورده اید پیش از آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله سخن گوید ما تعجیل
مکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی تاویل کتاب و سنت پیش مکنید بر حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله که او بدان داناتر است و بترسید از خدای تعالی در تقدیم بر وی قولا و فعلا
بتحقیق که خدای تعالی شنواست مر اقوال شمارا و داناتر است با فعال شما علی بن ابراهیم
رحمة الله آورده در تفسیر که این آیت نازل شد در باب وفد بنی تمیم و ایشان جفات و لغز
بودند تقدیم میکردند بر حضرت رسول صلعم در قبول و در رفتن سبقت میکردند و چون سخن میکردند
بلند میساختند آوازهای خود را بر بالای آواز آنحضرت و میرفتند بر در حجرهای وی و ندای
میکردند و آواز بر میداشتند که یا محمد اخرج ایشان منع فرمود بخدای تعالی که یا ایها الذین
آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر
بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون ای گروه گروندگان بلند
مکنید آوازهای خود را بر بالای آواز آنحضرت حق سبحانه و تعالی ایشانرا تعلیم مراسم ادب

سیده

سیده یعنی چون سخن گوید آواز خود را بلند تر از آواز وی بر مدارید و آشکارا صدا زنید برا
ی او سخن را یعنی با آواز بلند او را ندا مکنید چون آشکار را خواندن بعضی از شما مر بعضی را
بلکه آواز خود را نرم سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید و گفته اند او را بنام و کنیت
نخوانید چنانکه شما را یکدیگر میخوانید بلکه یا نبی الله یا رسول الله بخوانید و بخطاب با وجود حضرت
حق جل و علا آنحضرت را بچنین خطاب فرمود و بس بان طریق ادب تا باطل نشود عملهای شما بسبب
این جرات و بی ادبی و شما ندانید که عملهای شما حبط و باطل شده ترک ادب بزرگان گفته اند من ترک
الآداب رد عن الباب یعنی هر که ترک ادب کند رانده شود و از درگاه قبول نهصد سال طاعت
ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد نظم ادب هو الفضل بها الاصحاب * طرق العشق کلها آداب * پایه دولت
ابد اوست * پایه رفعت خرد اوست * جز ادب نیست در دل ابدال * جز ادب نیست دأب اهل کمال * چیست
ادب داد بندگی دادن * سر بسجده خدای ایستادن * قول و فعل و شنیدن و دیدن * بهوا از پی نبی
سنجیدن * با حق و خلق یار باشی و رفیق * راه بسپردن بمقتضای طریق * حرکات جوارح و انفاس
راست کردن بحکم دین هدی * دور داری خود ز بی تغییر * از غلو دور بودن و تقصیر * نه بافراط هیچ
افزودن * نه تفریط هیچ فرسودن * دین و اسلام در ادب طلبیست * کفر و طغیان رسوم بی ادبیست
گوش کن قوم نصاری را * که غلو کردند عیسی را * بس که در شان او غلو کردند * دین و ملت
خدای او کردند * سر زد از بر جانشان آن اکراه * کالمسیح بن مریم ابن الله تعریف کسانی که در خدمت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بوده ادب رعایت می کرده اند خدای تعالی
تعریف ایشان میکند ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک
الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجر عظیم تحقیق و

آنکه فرا میدارند آوازهای خود را نزدیک رسول خدای و با ادب و آزرم سخن میکرده‌اند
آن گروه آنانند که امتحان کرده است خدای تعالی دلهای ایشان را برای قبول تقوی را کشف
در کشف الاسرار آورده است که پاکیزه کرده است حق سبحانه و تعالی دلهای ایشان را از آلودن یعنی
پاک کردن است همچنانکه زر را در کورهٔ خلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند
این زر آزموده است مرین کرده و پاکیزه و لازم است آمرزش گناهان و مزد بسیار
بی ادبان پنبه کردن إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ بدرستی
تحقیق آنانکه ندا می‌کنند ترا از بیرون حجره‌ها از بیشتر آن و ادب نگاه نمیدارند بیشتر ایشان
ذهن انسانیت ندارد و مراعات ادب نمیکنند فی الواقع اگرچه همه کس آمده بودند اما اعیان
بودن و انسانیت چه اگر دون عجلی کار است وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ
خَيْرًا لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ و اگر ایشان صبر کردندی و ادب نگاه داشتندی تا بیرون آیی
تو بسوی ایشان هر آینه بودی بهتر مر ایشانرا یعنی می‌آمدند بدر حجره و فریاد بلند میکردند و ملازم
درگاه نبوت مآب می‌بودند تا آفتاب رسالت از حجرهٔ دولت و سعادت بیرون می‌آمد
زیرا که حرمت تو سبب سعادت ایشان است و خدای تعالی آمرزنده است کسی که توبه کند از بی ادبی
و مهربانیست با اهل ادب که تعظیم سید اولو الالباب میکنند چه ادب کننده رحمت کسی که او ادب دارد
و حدود الهی را که طریق انسانیت و ادا است بجای می‌آورد میکنند رحمت الهی را بسوی خود چنانچه
هر کسی که او ادب دارد با مردم عالم از صغیر و کبیر با دوست همه کس او را دعای نیک میکنند و از اثر
دعای صلحای آن خدای تعالی او را از شر اشرار نگاه میدارد و عمر او زیاده میشود و همیشه ارجمند
و عزیز است و به برکت ادب روز بروز مرتبه و قدر او زیاده میشود و ای مومن و موحد استماع

نمودی

نمودی که حضرت حق سبحانه و تعالی در بیان آداب راه رفتن و سلام دادن و تواضع کردن
و تعظیم نمودن و سخن کردن چه فرموده بنابرین بنی آدم را ناچار است از آن و واجب است
که حقوق الهی را که ادا است بجای آورد و در جمیع امور و آنچه در کتاب کریم لازم التکریم ذکر فر
موده خلاف آن نکند و رسم محال است اسم انسانیت بر او اطلاق توان کرد پس ای عزیز من از حدود الهی
مگذر و آنچه ترا فرموده اند بجا آر تا اسم ترا در سلک آدمیان توان بر او تفصیل و علم کوشش
و زیور ادب و حیا خود را مزین سازد زیرا که مال و اسباب و دنیا که آنرا روی در زوال و نقصان
است و علم و ادب را روی در تزاید و سبب اند در یافتن درجات دنیوی و اخروی
بیت ادب بهتر از گنج قارون بود ** فزونتر ز ملک فریدون بود ** بزرگان نکردند پروای مال
که اموال را هست رو در زوال ** عنان سوی علم و ادب تافتند ** که نام نکو از ادب یافتند
و مردان حق ادب و دانش اند که بمقصد رسیده اند و اسم ایشان تا انقراض عالم بر صفحهٔ روز
گار باقی مانده است ولی ادب و بی حیا بمنزل مراد نرسیده الا که در وادی خذلان سرگردان
مانده و در نزد مخلوق خوار و ذلیل گشت جهت آنکه ادب گوهریست که از آن دور مرد و راه رو
آن حق داده اند بیت جان در تن مرد بی ادب زندانست ** گر جان بدهی ادب خریی ارزانست
در بیت ادب بهر گدای ننهند ** زیرا که ادب وظیفهٔ مردانست ** و تصور مکنی و نپنداری آنکه
کسی که لباس نو پوشیده و تاج بر سر نهاده اگرچه بصورت ظاهر چنین کرده است اما بحسب باطن
برهنه سر است بلکه کسی است که او از لباس حیا و شرم دور گشته و او را حیا نباشد و کسی را
که حیا نیست ایمان نیست که الحیاء من الایمان و بی تاج کسیست که او تاج ادب نداشته باشد
و بی ادب باشد و بواسطهٔ بی ادبی نزد خالق و مخلوق خوار و بی مقدار است بیت ادب بزرگ

عزت همچو تاج است ادب استقام خوار بر اسلاح است و اگر بی ادب را سراسر رومی و دیبای
هندی و برد یمانی بوشانی و بر تخت سلطنت نشانی او را انسان نتوان گفت و بر مردم
آدمی تفضیل نتوان نهاد **قطعه** هیچ سودی نکند تربیت ناقابل گر چه برتر نهی از خلق جهان
مقدارش سبز و خرم نشود از نم باران هرگز خار خشکی که نشانی به بر دیوارش **بیت** دنیم
عال ار کسی هنر است خر از جل اطلس بپوشد خر است بدین عقل و همت نخواهم گسست
و گر بر دو صد غلام از لیست نه هر کس سر افراز باشند بقدر بزرگی بعقل است و در رتبه بقدر
کسی از سر بزرگی نگردد بچیز که دو سر بزرگست و بی مغز نیز و در واقع ملاحظه کنید در عالم کلاه جبه بخچ
کسی که او وضیع کنفی دار و تاج بر سر ندارد او را قدری و نوری هست و در نزد مردم عالم زیاده
اعتباری ندارد و در میان مردمان آدمی در نمیتوانند آمد و چون هم کسی لباس فاخر باکره
پوشیده اند و تاج بر سر دارند و او ندارد در نظر ایشان حقیر شده و محجوب است و تصور میکنند که مگر علیحالی
از در وجود آمده است و در نزد خلفا ملوک نیز معاینست و او را خاسر و ناقص میخوانند و مخر
همین که او تاج بر سر ندارد پس هم کار شخصی که او لباس حیا ندانسته بپوشد و تاج ادب بر سر نگذارد
و مدام بر بیحیائی و بی ادبی گذارد در نزد خلایق مخذول و منکوب است و خوار و ذلیلست و عند الخالق
نیز شده و مواخذ و از رحمت الهی دور خواهد بود **بیت** از خدا خواهیم توفیق ادب
بی ادب محروم گشت از فضل رب پس ببیندش از آن ساعتی که تو العواطف حاضر سازند و
حضرت عزت عز شانه با تو عتاب کند که ای بنده من ترا بر جمیع اشیا تفضیل نهادم بحسن
خلقت و بعقل و بنطق و تمیز و بخلعت وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ مشرف ساختم و بشرف
اسلام ترا معزز و مکرم گردانیدم و متوج ساختم ترا بتاج ادب و ملبس گردانیدم بلباس

حیا جز

حیا جز انکه تاج ادب کردی و قطع نظر از لباس حیا نموده انتزاع کردی چه جواب خواهی
داد و از این شرمندگی و فریاد از جفا و ستم بی ادبان پس امر الهی در رسید که ای ادبان
و بیحیایان محروم شدند از رحمت من ببرید ایشان را بدوزخ پس کسانی که ایشان بی ادب شدند و حیا اند
رفتند بر روش شیطان اند و ابلیس ملعون از آنکه بی ادب بیحیا بود مردود و مطرود ابدی گشته
مستوجب سخط و لعنت و غضب الهی شد پس ادب سبب دولت جاوید و سعادت سرمدیست
و کسی که او ادب و حیا دارد هر جا که هست عزیز است **بیت** ادب تاجیست از نور الهی بنه
بر سر برو هر جا که خواهی فرق میان انسان و حیوان ادب است و زیور اسلام ایمان ادب است
تو لطف ادب منشی رباب فخر و مایه ایمان دولت لاجرم پیشه مردان سخن دان ادبست
آدمی زاده اگر بی ادبست آدم نیست فرق در جنس بنی آدم و حیوان ادبست طالب خدمت
جانان با ادب کن زنهار که مراد از طلب خدمت جانان ادبست گر تو خواهی که قدم بر سر ابلیس نهی
در ادب کوش همین فاعل شیطان ادبست هیچ روزی که درین خانه تن مهمانی با ادب کو
کش که خاصیت مهمان ادبست کردم از عقل سوالی که چه باشد ایمان عقل در گوش
دلم گفت که ایمان ادبست همت آرایش هر خیر بزرگی بود لا طرفه انست که آرایش مهمان ادبست
باب دوازدهم در تعریف علم و حلم و عقل و عمل و نرمی و خوشخویی و صبر و تحمل و درین
باب نعت فصل است **فصل اول** رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ
الْعِلْمُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمُ وَزِيرُهُ وَالْعَقْلُ دَلِيلُهُ وَالْعَمَلُ قَائِدُهُ وَالرِّفْقُ وَالِدُهُ
وَالْبِرُّ أَخُوهُ وَالصَّبْرُ أَمِيرُ جُنُودِهِ با دنشاه برکات کلمات سید رسل روزگار
اهل ایمان در رسالهٔ هر که اعاذ به حق بدین مقام جمع کرد از الفرق نگاه دارد و بر جاده حق و صرا

مستقیم هم را ثابت دارد و در فردوس جنان با مصطفی و مرتضی و فرزندانشان صلوات
الله علیهم اجمعین جمع گرداند یا اله العالمین و یا خیر الناصرین **روایت** از آن مهر سپهر اصطفی
و درّ دریای اجتبی ساکن صومعهٔ مقام کرد ایره و خاتم سبحان الذی اسری مقرب
مقام دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی خواجهٔ هر دو سرا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله منقولست
که علم دولت مؤمنست و حلم وزیر اوست و عقل دلیل و رهبر اوست و عمل و کردار سپاه
اوست و نرمی و خوشخویی پدر اوست و نیکوکاری و کم آزاری برادر اوست و صبر و تحمل امیر
و لشکر اوست ظاهر حدیث اینست اما درین هفت اشارت هفت بشارتست که موجب هفت
نعمت **اول** العلم خلیل المؤمن علم دوست مؤمنست از آنجاست که اگر مؤمنی اندیشهٔ هر کاری
نماید یا او را عزیمت خدا آزاری افتد علم نصیحت و عاقبت اندیشی آورد و او را از آن اندیشه
باز دارد که انما یخشی الله من عباده العلماء هیچ مرتبه نیست از علم شریفتر و هیچ درجه نیست
بلندتر از طلب علم **در روضة الواعظین** آورده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که کسی
که رود در راهی که در وی طلب علم کند راه نماید حق سبحانه و تعالی او را بسوی بهشت و فرشتگان
بالهای خود را می گسترانند برای طالب علم برای آنکه او برود و بجهة طلب علم و تحقیق و استغفار میکنند
برای طالب علم هر که در آسمان و در زمین است تا آنکه ماهیان در دریا و مرغان بر هوا
و فضل عالم بر عابد مانند فضل قمر است بر سایر ستارگان در شب بدر بدرستی که علما
وارثان پیغمبرانند **بیت** وارثان انبیا اند اهل علم * زینت اقلام ایشان کیمیاست * توتیای چشم
ارباب یقین * خاک پای وارثان انبیاست * و از پیغمبران دینار و درهم میراث نمانده الا علم
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که بیاموزید علم را که آموختن آن حسنه است

و درس

و درس گفتن آن تسبیح است و بحث علم جهاد است و تعلیم دادن بکسی که او نمیداند صدقه است
و سبب تعلیم او اقوام و متعلقان او نزدیک خواهند بود برحمت خدای تعالی بجهة آنکه او
داننده حلال و حرام است و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که همنشینی با اهل علم شرف
بیت روضهٔ جنت اگر خواهی که بینی در زمین * بنشین با اهل علم بنشین و بنمود ارشش بهشت
و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که افضل علم و عبادت علم فقه است و افضل دین تقوی
و ورع است و خود را از ناشایست نگاه داشتن علم انیس است در وحشت و زندان قبر
و جلیس است در وحدت و موجب صلاح و رستگاری است بر دشمنان و زیب و زینت
است بر دوستان و بلند میگرداند حق سبحانه و تعالی بسبب علم رتبه و قدر او را و رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که علم حیات دلهاست و نور بینایی از کوری و قوت بدنها از
ضعف و لاغری و فرود می آورد حضرت ذو الجلال حاملان علم را در منازل از بهشت که هیچ چشم
ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده باشد تعریف آنرا و عطا فرماید ایشانرا مجالس اخیار در دنیا
و دار القرار الفردوس علا و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که چون روز قیامت شود جمع فرماید
حق سبحانه و تعالی مردمانرا در یک فضا و وضع کند میزانها پس بسنجند خون شهدا را با مرکب علما پس
راجح آید مرکب علما بر خون شهیدان و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که مؤمن هرگاه که از دنیا رحلت کرد
و گذاشت یک ورق که بر آن علم است باشد مر او را آن ورق در روز قیامت از برای او
پوششی از آتش دوزخ که در آنجا دارد او را از عذاب و عطا فرماید حق سبحانه و تعالی بهر حرفی که
مکتوب است بر آن ورق شهری در بهشت که گشاده تر است از دنیا هفت مرتبه و رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که علمای امت دو مرد اند اول مردی که داده باشد خدای تعالی او را علم پس طلب کرده باشد او بآن علم

رضای حضرت عزت و برای آخرت را و تعلیم داده باشند آن علم را بمردمان قربة الی الله و طمع
از ایشان نکرده باشند و نفروخته باشند آن علم را بمبهای اندک درین جهان پس از برای آن عالم
ماهیان دریا استغفار کنند و مرغان در روی هوا و هر چرنده و پرنده که هست آمرزش می طلبند
برای او و بدرگاه خدای تعالی خواهد رسید بصفت سعادت و شرافت دوم آنست که مردی
که مطالعه نموده باشند او را خدای تعالی علم را پس بخیل ورزیده باشند بان ببندگان خدای تعالی و نفعی
بمردمان نرسانیده باشند و فرا گرفته باشند بران علم دنیا را یعنی آن علم را فروخته بمبها اندک پس
در روز قیامت لجامی در سر او خواهد بود از آتش دوزخ و ندا کنند فرشته از فرشتگان
در حضور حاضران محشر که این فلان پسر فلانست که داده بود او را خدای تعالی علم و دانش در دنیا
پس بخیل ورزید بان و در بند کافة التعلیم نکرد و آن لجام آتش در سر او باشند تا وقتی که مردمان
از حساب فارغ شوند و امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت فرموده از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود که عالمی که طلب علم کرده باشند برای رضای خدای و بان
علم نفس خود را خوار و ذلیل گردانیده باشد و در میان مردمان متواضع باشد و از خدای تعالی
ترسد و از علم خود مردمان نفع رساند و بری باشند از عجب و تکبر ایمن باشد در روز قیامت از عذاب از دوزخ
اکبر و در سایهٔ عرش خدای تعالی باشد و دیگر آنحضرت فرمود که هر که بنشیند در مجلس علما و بیاموزد یک
مسئله را از دین در روز قیامت هزار گردن بند در گردن او خواهند او تخت از نور و آمرزیده
خواهد شد از هزار گناه و بنا کرده شود برای او شهری از طلا و نوشته خواهد شد برای او
هر موی که بر جسد اوست حجی و عمره **نظم** ز دانایان دولت دانش پذیر زو ٭ چو شمعی کان ز شمعی
باز گیرد ٭ سعادت اختلاط زیرکانست ٭ ز نادان گر رسد سودی زیانست ٭ مبر از صحبت نادان

سر دانش

که دانش ٭ کند تا نیز از تو در زیانش ٭ ملطف از خویشش بهتر چو در لفت ٭ که بمجونت تخوشی کرد و ند
طالب ٭ بیاموز آنچه نشناسی تو زنهار ٭ که کس را ننگ نیست از آموختن عار ٭ نشاید کرد هر آنکو خیاو کرد
بود روزی که او استاد گردد ٭ سگ استاد را چیدن شد حلالست ٭ ز جاهل گشتن حیوان محالست
بدان کن جهد تا دانش پذیری ٭ که نادان خیری از نادان نگیری ٭ بنی آدم اگر ره دان نبودی ٭
تفرقه او را بزین حیوان نبودی ٭ از آن ماند که گسی و کلابی ٭ از این یک بوی خوش زان
گند تا ی ٭ و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که علم خزانهای مالامال است و کلیدهای آن سؤال
است پس سؤال کنید و چهار کس را خدای تعالی رحمت میکند اول کسی که سؤال میکند مسئله را
دوم کسی که جواب آن مسئله را بوجه احسن گوید سیوم کسی که آن مسئله را استماع میکند
چهارم کسی که ایشان را دوست میدارد **در تعریف علمای بی عمل** در روضة الواعظین
آورده که حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام فرموده که کسی که طلب علم کند از برای آنکه
او را در دنیا قدر و منزلت باشد در نزد ملوک و سلاطین و تکبر کند بان علم و منتفع نگردند بر
مردم بیاید او در روز قیامت با ندامت و حسرت و رسوا گردانند او را خدای تعالی و امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده که قوام دین بچهار چیز است اول دانای که بعلم خود عمل کند دوم توانگری که بخل نورزد
و بمال خود و بر اهل دین تفقد کند سیوم فقیری که نفروشد آخرت خود را بدنیا چهارم نادانی
که تکبر نکند از طلب علم پس هرگاه که عالم بپوشاند علم خود را و فایده بمردم نرساند پس شکیبت که او را نبوت
نباشند دوم مردم از وی بهره نداشته باشند و توانگری که بخل ورزد و بنوال فقیران نرساند بخل
او بیست که در فصل بهار برزوی آسمان کنند و نباره و فقیری که آخرت خود را بدنیا بفروشد او را
از آخرت حظی نباشد و نادانی که تکبر کند از طلب علم و با اهل علم نجوشند در تیه ضلالت بماند و اگر
عبد الله

علیه السلام فرموده که از علما کسی هست که علم او در خزانه خاطر اوست و بکسی فایده نمیرساند پس او
در درک اولست از دوزخ دوم از علما کسی هست که هرگاه موعظه میگوید دیگری او را خوش نمی
آید و ننگ میدارد از شنیدن آن و هرگاه که خود موعظه میگوید درشتی میکند با مردمان پس او
در درک دوم است از دوزخ و از علما کسی هست که اظهار علم خود میکند نزد صاحبان جاه و مال
و برای ایشان موعظه میگوید و هرگاه که فقیری در مجلس او واقع میشود فایده باشان نمیرساند و از ایشان
ننگ میدارد پس او در درک سیوم است از دوزخ و از علما کسی هست که سلوک میکند در علم خود
که در مسلک امرا و سلاطین در آید پس او در درک چهارم است از دوزخ و از علما کسی هست که طلب احادیث
از یهود و نصاری نماید که قوی گرداند بآن علم خود را و بزرگ گرداند بآن حدیث خود را پس او در درک
پنجم است از دوزخ و از علما کسی هست که نفس خود را راست داشته برای فتوی دادن و میگوید
که بپرسید از من و شاید که قول او بر صواب نباشد در یک حرف و خدای تعالی دوست نمیدارد
تکلیف کنندگان را که داخل شدن بر خود بعید ندانند علما را پس او در درک ششم است از دوزخ و از علما
کسی هست که فرا میگیرد علم خود را وسیله تکبر و تعظیم میداند پس او در درک هفتم دوزخ است
و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بپرستید خدای تعالی
را بچیزی که افضل باشد از عقل و تمام نباشد مومن عاقل تا جمع شود در وی چند خصلت اول آنکه علم او فراوان
واقع شود یعنی از علم او فایده های کلی بمردم رسد دوم آنکه شر او بهیچ نحوی واقع نشود سیوم آنکه
کم خیر غیر را از خیر خود بسیار داند چهارم آنکه بسیار خیر که از نفس او واقع شود اندک داند و از آن
تعجب ننماید پنجم آنکه ملول نگردد از طلب علم در مدت عمر خود ششم آنکه ملول نگردد در طلب حاجتها
از قبل علم هفتم آنکه خواری را بسوی او بهتر باشد یعنی او را خوش آید که مردم او را هیچ حسابی نگیرند

هشتم آنکه درویشی را دوستر دارد از توانگری نهم آنکه نصیب او از دنیا قوت لایموت
باشد و سالش او بدشواری گذرد دهم آنکه همه کس را از خود بهتر داند و خود را بدترین همه کس داند
و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بردبارترین مردمان از روی علم آنست که گریزد از مردمان جاهل
و گویند علیه السلام جز الحلم
نهان نکند و هر چند که او را برنجانند او صبر و تحمل کند و هر وقت از حضرت امام جعفر صادق
... فرموده بحق آن خدایی که نفس من بید قدرت اوست که جمع کرده نمیشود
... نغل باشند و بهتر از علم با حلم یعنی علم خلق بکمال نمیرسد که با او حلم باشد **فصل**
دوم در فضیلت حلم و الحلم وزیره حلم وزیر مومنست یعنی نفس در ولایت باطن گریزی
... خواهد که حشمی براند حلم چون وزیر با مصلحت زبان نصیحت بگشاید و گوید اگر تو قطعی عادی
مملکت قهر تو فوت شود **بیت** بردباری خسرو بنه خرد است هر که را حلم نیست ولیو و دولت
نیو نبد است حلم اگر دانی غضب از دولت و ... زندانی و اگر پیروی النفس کرده شدی گنی
و بهتر برای فرصت عفو در گذارد **نظم** چو چشم اندر آمد غضب گشت بیت غضب را همین بره
باری نشکست ستون خرد بردباری بود سبک سر همیشه بخواری بود در روضة الواعظین
آورده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که یقین رسول الله بد خلقی چه معنی دارد
و آن چه نوع میشود ساختند فرمود که غضب کردن بر زیر دست که غضب کلید هر بدیست یعنی تند خو
و ترش بودن با مردمان و مردم از زبان و خوی او وحشت و رنج یابند **مصراع** ز خوی بد
جز زشتی نیاید **بیت** نگهبان چشم ران که گاه رضا بتندی اگر توان قیام نمود امام جعفر صادق
علیه السلام فرمود که حواریان گفتند مر عیسی بن مریم را علیه السلام که ای معلم خیر بگو ما را که کدام
چیز از چیزها سخت است گفت بدترین چیزها غضب خدای است گفتند یا روح الله بچه چیز میتوان

نشاند غضب سلطان آلِه راگفت انکه غضب نکنی بر کسی که زیر دست و عاجز ترا از تو باشد **بیت** رافی

دل بکسیل و موم باشی نبادا اسیران مظلوم باشی ٭ بهر کس ره چرب و نرمی سپر ٭

منه پای چون شمع ازین ره بدر ٭ چو بیزه لطیفی و درشتی مکن ٭ چو گل نازکی خارشیی مکن ٭ غضب را

بر آتش زن از حلم آب ٭ مکن در بد و نیک کیفی شتاب ٭ حواریان گفتند یا عیسی منشاء غضب

چیست فرمود که کبر یعنی بواسطهٔ دنیا مغرور شدن و بد خلقی کردن و بر زیر دستان و عاجزان قهر و غضب کردن و بنظر حقارت بر مردمان نگاه کردن **نظم** رخت افروخته از آتش

خشم ٭ خرمنت سوخته از آتش خشم ٭ آب حلمی بزن این آتش را ٭ در ته پای کش این سر کش را

دهن از گفتن بیهوده ببند ٭ لب آلوده بناخوش مپسند ٭ بهر آزار بکس تیغ زبان ٭

بر لب و نان مکذر تیغ زبان ٭ هر زمان بهی مکن از سر کین ٭ بنج در سیلی خشتی مسکین ٭

دم بدم بر تن از جرم بری ٭ بر مکن منت زهد او کری ٭ لب فرو بند بدندان ستم ٭ باز کش

از تکد ظلم قدم ٭ خشم کم کن که تبو در روز جزا ٭ ترک خشمت سپر خشم خدا ٭ ساز و از دست تیغ

سیرت ٭ دو زخ اماج سهام غیرت ٭ رویت امروز به بهروزی کن ٭ بهر فردات سپر دوزی کن ٭

حلم اگر چند گرانست چو کوه ٭ نرسد بر دل ازان رنج و ستوه ٭ رو دران کوه کن از موج غضب

تیش ازان کشت کند و موج زلب ٭ حلم کشتی و غضب طوفانست ٭ صاحب حلم چو کشتی بثبات

روز طوفانش چو کشتی نشکند ٭ موج طوفان بهلاکش نکند ٭ سالها راه که بیهوده ٭ فدا

سعی بیهوده فرسودی ٭ هرچه کردی نه بسند بد خدای ٭ که خلد نشتر خاریت بپای ٭ تو بهمی نشنوده ٭ میاخیز

آخر ٭ ز آتش قهر منبعر و ز آخر ٭ خرده بر کم خرد ان نیش مکیر ٭ رنج نیکان و بدان نیش مکیر ٭

هر که عکس کندت ستاده دوستی کن ٭ و انکه بندت بهد از او دوستی کن ٭ نیکی اندیشی برانداز بنشانه

مصلحت

مصلحت کوش خطا کیشان باش ٭ هیزه کن عفو طوبی و خوشی ٭ بگذر از ناخوشی و کینه کشی ٭ وصف

عفو کرم منتظمی ٭ بهتر از کشش مکش منتقمی ٭ گر خواهی روش احسان نیست ٭ هر که احسان نکند انسان نیست ٭

منوازه روش بی احسانی ٭ خارج از دایرهٔ انسانی ٭ مردم از دیو بپرهیز ان چو شوی ٭ در غضب

مسخرهٔ شیطان چو شوی ٭ **در روضة الواعظین** آورده که حضرت امام جعفر صادق صلوات

الله علیه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرموده که کسی که خشم فرو خورد یعنی در وقتی

که نفس مغلب در عالم باطن استیلا یافت و خواهد که بر کسی قهر و غضب کند دران محل خشم را فرو خورده حلم ورزد

خدای تعالی جسد او را بر آتش دوزخ حرام گرداند و از هول قیامت و فزع اکبر ایمن گرداند **بیت** حلم

سرمایهٔ کمال بوده ٭ سبب عزت و جلال بوده ٭ حلم سنادی فزای هر خجلت ٭ مومیای هر شکسته دلست ٭

در تفسیر آورده که روز قیامت منادی ندا خواهد کرد از جانب عزت که هر کس که بر خدای تعالی مزدی

دارد بر خیزد و بستاند بر نخیزند الا کسانی که عفو کرده باشند از ظلم خود و حلم را شعار خود ساخته باشند

در شکان کوشند باش ان که بیابید و جان بهشت روید **بیت** اگر توقع بخشایش خدا داری ٭ بزودی

عفو کرم بر گناه کار بخش ٭ و این کسانی خواهند بود که در دنیا از ظلم خود تحمل کرده باشند با وجود

انکه قادر بران بوده اند که از ظلم خود انتقام کشند و او را بقتل آورند و تحمل کرده از سر گناه او

در گذشته عفو نموده اند **بیت** عفو فرمودن مبارک خصلتیست ٭ هر که دارد عفو صاحب دولتست

٭ دل ز نور عفو روشن میشود ٭ و ز نسیمش سینه گلشن میشود ٭ دولت دارد عفو را برو رد کار ٭

انچه ابر دو دست دارد دوست دار ٭ در روضة الواعظین آورده که روایتست که موسی علیه السلام

گفت الهی چیست جزای کسی که صبر کند بر ایذای دشمنان و دشنام ایشان را بشنود و صبر و تحمل کند و رضای

ترا حاصل کند فرمود که اعانت کنم او را در روز قیامت و از هول آن روز او را ایمن گردانم و حضرت

امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که پنج چیز است اگر در اخل شوید بر آنها در نیابند بعد از تحصیل آنها
اول آنکه باید که نترسد بنده از چیزی مگر از گناه خود دوم آنکه امید نداشته باشد به هیچ کس
مگر از پروردگار خود سیوم آنکه شرم نکند جاهل گاهی که بپرسد چیزی را که نداند تا آنکه بداند چهارم
صبر و تحمل کند از دشمنان و صبر و تحمل از ایمان بمنزله سر است بر جسد و ایمان نیست هر کسی را که صبر و تحمل
نیست **بیت** بپرور خلق و خوش گو باش و خوش خو ۞ که خون از پرورش شد نافه خوشبو
گذر از تندی و از تندخویی ۞ تواضع پیشه کن و تازه رویی ۞ منه دار از لب خنده زبانت ۞ که خندان
روی آرد رایگانت ۞ فرو خور خشم اندر حال گرمی ۞ ز مؤمن خوش بود حلم و نرمی ۞
حلیمی جو چو دانه در گه تنگ ۞ اگرت بر سر بگردد آسیا سنگ ۞ چنانچه آورده اند که موسی ابن جعفر
علیهما السلام دشمنی بود که چون امام موسی کاظم را علیه السلام بدیدی دشنام دادی و ناسزا
گفتی آنحضرت را و پدران بزرگوار او را و موالیان او را و موالیان می گفتند یا ابن رسو
ل الله ما را اجازت ده تا این ملعون را بکشیم گفت روا نباشد زیرا که ما امامان حلیمانیم رحیمیم
با عادت خود بهانه جویی نکنیم ۞ بجز نکویی و نیک جویی نکنیم ۞ وانها که بجای ما بدیها کردند
ما با ایشان بجز نکویی نکنیم ۞ فرمود هر چند گناه بزرگتر فضیلت عفو کننده زیاده تر
حضرت امام صبر میکرد تا روزی که آن مرد بمزرعه رفته بود موسی بن جعفر علیه السلام سیصد
دینار زر در رخ برگرفت و بدان مزرعه شد و بروی سلام کرد و گفت ای عزیز این سیصد
دینار زر است بستان و پدران مرا ببخش و ایشان را دشنام مده و ناسزا مگو آن مرد
ست و پای امام را علیه السلام بوسه کرد و گفت زهی کریمی و حلیمی تو گواهی میدهم که تو از
اهل بیت نبوتی و معدن رسالت و بعد از ان که هر گاه وی را دیدی تعظیم و توقیر کردی

عالم

عالم چنین باید که بعلم عطا بخش باشند و بحلم خطا پوش **بیت** نثر فن زبانی و لطف
خوش ۞ توان که پیلی بموی کشی ۞ پس انسان کسی را گویند که حلیم و بردبار باشد و بهترین خصل
ت رسالت و اهل بیت او باشند و اگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حلیم و بردبار
نمی بود یکنفس سلسله اسلام در نمی آمد و اطاعت امر خدا و رسول نمیکرد پس
انجهت است که حضرت حق سبحانه و تعالی حبیب خود را امر فرمود که با ایشان حلم ورزد و بر ا
ذا و آزار ایشان صبر و تحمل کن چنانچه آورده اند که مشرکان مکه در ابتدای صحابه قولا و فعلا
تقصیر میکردند مؤمنان صورت حال بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسانید
بجدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی درباره ایشان بدیها
نفرموده فی الحال از حضرت ملک جلیل جبرئیل امین بر رسول رب العالمین نازل شد و این
آیت آورد که وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ بَيْنَهُمْ
إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا بگوای محمد مر بندگان مرا مؤمنا
ن را که با کافران بگویند آن کلمه را که آن بهتر است یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی
نکنند ملک دعا کنند که یهدیکم الله در تبیان آورده که یکی از اصحابی را دشنام داد و او نیز
خواست که در مقابله او دشنام دهد حق تعالی این آیت را فرستاد و بعفو فرمود یعنی
آنکس که دشنام میدهد شما را او را بزبان خوش و بملایمت نصیحت کنید و اگر او در درشتی
کند در برابر درشتی او بنرمی در آیید و سخن گویید و خاطر خود را از آن کوفت نرسانید
قطعه خردمند مهذب که جفا بی بیند ۞ کو دل خویش نیازارد و درهم نشود ۞ سنگ بد گوهر
اگر کاسه زرین شکند ۞ قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود ۞ بالتحقیق و براستی که شیطان

زرشتی می افکند میان آدمی تا بواسطه این درشتی محبت و الفت برطرف شود و دشمنی و جدال
و نظام کردد و این ممکنست که درشتی موجب ستیزه و فساد کردد برای آنکه هر گاه که از هر دو
جانب به درشتی و ستیزه انجامید البته بفساد برسد و اگر از یک جانب صبر و تحمل کرده ملایمت
کند و حلم ورزد بفساد نمی انجامد فرد نشکنی می باید **قطعه** چون بجنگ افتد دو یاران به که
یکیک تن زند ۞ تا طناب دوستی از هیچ جانب نگسلد ۞ بگسلد آن ریسمان کز هر دو جانب
زور یافت ۞ در یکی کشش گذار و هیچ گاهی نگسلد ۞ بتحقیق که شیطان دشمن آدمی را
دشمنی آشکار که هرگز صلاح او نجوید و بجز هلاک او نکوشند در تفسیر آورده که ابوحمزه بغدادی
گوید که نفس جاهل ترین جاهلانست و سزاوارتر است بآنکه از و اعراض کنی و در شکم
قهر و غضب کردن نفس خود را زبون سازی **قطعه** پهلوان نیست آنکه در کشتی پهلو
دیگر بیندازد پهلوان آن بود که گاه غضب نفس اماره را زبون سازد **فصل سیوم**
در تعریف عقل اَلعَقلُ دَلیلُهُ عقل دلیل و رهبر مومنست در روضة الواعظین
آورده که مرویست از ابن عباس که او گفت که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اساس
دین و بنیای او بر عقلست و فرض کرده شده فرایض الهی بر کسی که او عاقلست و هر آینه
ذره از نیکویی عاقل زیاد است از جهاد جاهل در رسالهٔ جامع رسول صلی الله علیه و آله فرموده
که قسمت فرموده حق سبحانه و تعالی عقل را بر سه جزو پس هر کرا باشند در او آن سه جزو کامل
است عقل او و هر که در او آنها نیست پس او را عقل نیست اول آن نیکو شناخت
خدای تعالی یعنی خدا بعقل شناخته میشود دوم نیکو طاعت و فرمان
برداری مر او را یعنی عقل دلالت میکند انسان را بر طاعت و عبادت و فرمان برداری

بامر الهی

بامر الهی سیوم صبر و شکیبایی یعنی کسی که او عقل دارد صبر و شکیبایی می ورزد در بلیات
و بر ایذا و آزار جاهلان تحمل میکند و حلم می ورزد در مطالب السؤال آورده که هیچ حاجتی
است بعقل یعنی کسی که او عقل دارد هرگز با کسی بحث نمیکند و اگر با او درشتی میکند او تحمل میکند و بجا و بر بردباری
و دشمن ظفر نمی یابد و دشمن را زبون میسازد در کلینی آورده که امیر المومنین علیه الصلوة و السلام
فرموده که فرود آمد جبرئیل علیه السلام بر آدم پس گفت ای آدم بتحقیق و راستی که من مامورم از جانب
حق تعالی آنکه مخیر سازم ترا در یکی از سه چیز پس اختیار کن یکی را و ترک کن دو تای دیگر را پس آدم
علیه السلام گفت جبرئیل را که آن سه چیز کدام است ای جبرئیل گفت عقل و حیا و دین آدم گفت
که من اختیار کردم عقل را پس جبرئیل گفت به حیا و دین که باز گردید و بروید بحال خود پس
حیا و دین گفتند ای جبرئیل که ما ماموریم که با عقل باشیم هر جا که باشد پس گفت کار شما با شماست
و جبرئیل با آسمان رفت پس هر کرا عقل است حیا و دین است و ابو عبد الله علیه السلام فرموده
که تقسیم کرده نشد میان بندگان کمتر از پنج چیز یعنی آنچه خدای تعالی به بندگان قسمت کرده پنج
چیز است یقین و قناعت و صبر و شکر و صدق و آنچه کامل میکرد همه اینها عقلست
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حق سبحانه و تعالی آفرید عقل را از نور مخزون
مکنون و پنهان ساخته در سابق علم خود که اطلاع بر آن نداشت نه پیغمبر مرسل و نه ملک
مقرب پس گردانید علم را نفس او و فهم را روح او و زهد را سر او و حیا را هر دو چشم او
و حکمت را زبان او و رافت را قصد او و رحمت را دل او و پس پر ساخت و قوت داد
عقل را بده چیز یقین و ایمان و صدق و سکینه و اخلاص و رفق و عطیه و قناعت و تسلیم
و شکر پس فرمود عقل را که پشت کن پس پشت کرد و باز فرموده مر او را که روی آر

پس روی آورد پس گفت مراورا که سخن گوی پس گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَیْسَ لَهُ ضِدٌّ
وَلَا نِدٌّ وَلَا کُفْوٌ وَلَا عَدِیلٌ وَلَا مِثْلٌ الَّذِی کُلُّ شَیْءٍ لِعَظَمَتِهِ خَاضِعٌ ذَلِیلٌ
پس حق جل وعلا فرمود که بعزت و جلال خودم که نیافریدم خلقی بهتر از تو و نه فرمان بردارتر
از تو و نه بلندتر از تو و نه بزرگتر از تو و نه عزیزتر از تو بسبب تو مرا بیکتایی یاد میکنند و بجهت
تو مرا میپرستند و بواسطهٔ تو مثاب میشوند و بجهت تو معاقب میگردند پس نزد این کلام
میمنت انجام عقل بسجده افتاد و هزار سال در سجود بود پس حق تعالی فرمود که سر خود را از سجده بردار
و بخواه از من آنچه میخواهی تا عطا کنم ترا و شفاعت کن برای هر که خواهی تا شفاعت ترا بپذیرم
پس عقل سر خود برداشت و گفت ای معبود من درمیخواهم از تو که شفاعت مرا بپذیری
و قبول کنی در حق کسی که آفریده مرا در او پس حق جل وعلا فرمود فرشتگان خود را که گواه
می گیرم شما را بدرستی که من شفاعت او را پذیرفتم در حق کسی که آفریده ام عقل را در او
حضرت امام رضا صلوات الله علیه پرسیدند که چه چیز است عقل فرمود جرعهٔ غصه آشامیدن
و از دشمنان مداهنه شنیدن و بر جور و جفای اینان صبر و تحمل کردن و مدارا با دوستان
کردن در مطالب السؤال آورده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که اصل عقل
یعنی صلاحیت و ثمرهٔ آن بیزاری از گناهان و اصل عفت قناعت و ثمرهٔ آن قلت
احزان یعنی بواسطهٔ دنیا غمناک و محزون نبودن **بیت** ای خواجه چه بندی تو دل
خویش بدنیی که طلبی به که صلاح تو در آنست مال و زر و فنی کند با تو لقا بی ام وزر تو
روز دگر از دگرست پس چیز زر و مال کسان از چه خوری غم زر هر که فکند از نظر اهل نظر است
در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که فرموده که هیچ مالی نافعتر از عقل

نیست

نیست و فرمود که کسی که از عقل محروم است از هر دو جهان محرومست و هیچ تنهایی بدتر و وحشت
ترا از خودپسندی نیست و هیچ عقلی مثل تدبیر نیست و هیچ نرمی همچو پرهیزکاری نیست و
هیچ همنشینی همچو خلق نیکو نیست و هیچ میراثی مثل ادب نیست **رباعیه** چه از عجم چه از اصل
عرب هر چیز که برسد بمردم ز نسب بسیار نکوتر است از انجیز ادب ای دل ما دب کو
کس کامنیت حسب و هیچ راهبری همچو توفیق نیست و هیچ بازرگانی مثل کردار خوب
نیست و هیچ ورعی بآن نمیرسد که کسی در شبهه شروع نکند و هیچ بازایستادنی چنان نیست
که بنده از ارتکاب محرمات باز ایستد و هیچ علمی مثل اندیشه و تفکر در مصنوعات الهی نیست
و هیچ عبادتی مثل ادای فرایض نیست و هیچ ایمانی مثل حیا و شرم نیست و هیچ کمالی برابر فروتنی
نیست و هیچ برتری مثل دانش نیست و هیچ عزتی همچون بردباری و تحمل نیست و هیچ معاونتی
مثل مشورت نیست در تاریخ آورده است که اسکندر گفته که احتیاج آدمی بعقل
بیشتر است از احتیاج بمال در روضة الواعظین آورده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که
بعقل خود در آرید خبری را که شنیده اید آنرا و فهم کنید معنی آن چیز را که بعقل راست می
آید قبول کنید والا قبول نکنید زیرا که راویان علم بسیارند و رعایت کنندگان اندک
بیت در جهان اهل فضل نایابند گوش پر هر فضول نتوان کرد هر که بوی مراد
ندارد نفسش را قبول نتوان کرد پرسیدند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
که چه چیز است عقل فرمود که عمل کردن بطاعت الهی بدرستی که عمل کنندگان بطاعت
خدای تعالی عاقلانند روایتست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برای میگذشت دید
که جمعی گرد آمده اند و شخصی را در میان گرفته آنحضرت فرمود که این مردم را چه میشود و این کیست

که در بیابان گرفته اند و او را گفتند دیوانه است فرمود که او مصایب نبی مصیبت بوی رسیده
بتحقیق و راستی دیوانه کسیست که اختیار کرده دنیا را بر آخرت و حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرموده که قوام مرد بعقل اوست و دین نیست هر کسی که او را عقل نیست و نیز فرموده صلی الله
علیه و آله که سخت ترین عیوب مرد جهل اوست و هیچ مرضی در وجود انسان بدتر از بی عقلی نیست
و حق سبحانه و تعالی بنای برکت و خیر بسیار بر عقل نهاده است و رستگار گردد کسی که فرمان
برداری عقل کند چه آنکه عقل راه خطا از صواب باز نماید و درجات از درکات جدا کند
عقل با علم موافقت دارد و علم با عقلست و علم در پیش ایستاده است و عقل در اثر وی
میرود و بدانکه عقل و علم را با یکدیگر هیچ خصومت نیست هر جا که خصومت می بینی از جهل خیزد
یا از جنون اگرچه عقل راهبر است اما نفس بر غلبه عذار در این راه ناپیاست ناچار رستگی
می باید تا بمقصودش رساند و رستگی و کدام است **فصل چهارم در تعریف عمل**
و العمل فایدة و عمل رستگی دین و مؤمنست ای عزیز من بنگر که علت کجا میرود و ترا
نیز بجا نخواهند برد و ترا سه دوستست مال و فرزند و عمل چون وفات کنی مالت بر رود
و نصیب دیگری شود و فرزندت تا لب گور بیاید بعد از آن باز گردد و عملست که همیشه
با تو خواهد بود در قبر و در قیامت سپری باشد ترا از آتش دوزخ و در عدة الداعی آورده
است که روایت از ابی عبدالله علیه السلام که فرموده که عمل صالح گوید روز قیامت
صاحب خود را نزد اهوال قیامت در وقتی که همه خلق بحال خود درمانده باشد و هیچکس را
پروای کس نباشد گوید سوار شو بر من و هر جا که میخواهی سیر کن که من در ایام در دنیا
سوار می شدم بر تو و تو بر آن صابر بودی و خوشحالی میکردی و به برکت من در همه جا تیز

بودی

بودی پس آن مومن سوار شود و او را وطی کند با وسختیهای آخر روز را و روایت کند و او در عین
فرحه از ابی عبدالله علیه السلام که عمل صالح مرا آینه بکشته اند از برای صاحب خود در بهشت
فرشتهای تکلیف را همچنانکه نیم رسته خواجه بازرگان غلامان خود را پیشتر از آنکه بمنزل رسند می فرستند
که منزل بیند که آب و هوا خوب باشد و سبز و خرم و فرشتهای نیک بیند از ندو جا ترتیب
دهند تا خواجه ایشان برسد پس در روز قیامت غیر از عمل صالح چیزی نیست از برای مؤمنان
که او را از عذاب دوزخ نجات دهد و بنعیم مقیم برساند **بیت** زن و فرزند و مال و دولت و زر
همه هستند همره تا لب گور * روند این همرهان غمناک با تو * نیاید هیچکس در خاک با تو * بجا کرد ست
دساز کردند * بخاک سپرند و باز گردند * تو چون دیده کشایی هر طرف باز * نه بینی هیچ
تا شنود و راز * و زان تاریک شام محنت اندوز * بجز نور عمل شمع شب و روز * بجز حب علی
و آل حیدر * ترا شافع نباشد ای برادر **فصل پنجم در تعریف خلق نیکو** و الخلق
اشارت بدان چنانکه فرزند را فخر به پدر باشد باید که مومن را نیز فخر بنرمی و خوشخویی باشد در اخلاق
محسنین آورده که مراد از خلق خوشخویی است و از رفق نرمی و دلجویی نیکی و سازگاری بود
با ملاطفت و نیکی سازکاری بود با ملایمت **بیت** خوشتر بود بر حسن گفتار خویش * نکو کن
چو گفتار کردار خویش * چنانچه آورده اند که روزی حضرت روح الله علیه السلام میگذشت الهی
دو چار شد و از وی سخن پرسید آنحضرت از روی خلق و رفق او را جواب داد آن ابله را
ناخوش آمد و زبان وقاحت کشاده آغاز عربده کرد و هرچند که او درشتی میکرد حضرت عیسی
طریق ملاطفت رعایت میفرمود تا عزیزی آنجا رسید و آنحال را مشاهده کرد و گفت یا روح الله
چرا زبون این ناکس شده و هرچند جور و جفا میکند تو هم درشتیها عیسی گفت ای

مشفق از وآن صفت مزاید و از من این خصلت مزاید من از و در غضب ملنشوم واو از
من صاحب ادب بشنود من از و جاهل ملنشوم واو از سخن من عاقل میگردد بیت
چون نشوم من ز دی افروخته ❊ او نشود از من ادب آموخته ❊ من که زره مایه ده جان شدم
این صفتم داد خدا زان شدم ❊ خلق نکو وصف مسیحا بود ❊ خصلت بد مرگ فنا جا بود ❊
و حکما گفته اند نشان خوشخوئی ده چیز است اول با مردمان در کار نیکوئی الفت کردن دوم
النفس خود انصاف دادن یعنی هرچه بخود نه پسندی بخلق خدا نیز نه پسندی بیت خواهی که
رحمت خدا بپیوندی ❊ مپسند بخلق انچه بخود نه پسندی ❊ سیوم عیب کسان نا جستن زیرا که
کس که او بدخوست دایم در پی عیب جوئی مردمانست چهارم انکه هرگاه ذلتی از کسی در
وجود آید انرا بتاویل نیکو کردن پنجم چون گناه کار عذر خواهد انرا در پذیرفتن و عفو کردن ششم
حاجت محتاجان روا کردن و بدخو هرگز حاجت کسی را بر نمی آرد بلکه در پی شکست حاجتمند است
هفتم رنج مردمان کشیدن یعنی کسی که او خلق نیکو دارد دایم از مردمان جاهل و نا اهل
طعنه می شنود و تحمل میکند هشتم عیب نفس خود دیدن نهم با خلق تازه روی بودن دهم
با خلق سخن خوش گفتن قطعه با هم خلق جهان خلق پسندیده نمای ❊ که سوی خلد برین
راه بران خواهد بود ❊ بیت خوش است عالم از اوکی و خوشخوئی ❊ بدین مقام در اگر هست
مجوئی ❊ چنانچه اورده اند که درویشی از بادیه بر آمد سوخته و کوفته و نالان اندیشه میکرد
که تا از کسی چیزی خواهد بخاطرش رسید که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اطلبوا الخیر
عند الحسان الوجوه یعنی حاجت خود را بر نیکو رویان عرضه دارید بیت بر در خوبروی
منزل گیر ❊ چون بپای حاجتی بیرون آیی ❊ تا ازان بشنوی که حاجتت شد ❊ و بیده از رو بدنشین بیایی

بیت

بیت هر حاجت نزدیک ترش روی ❊ که از خوی بدش فرسوده گردی ❊ اگر حاجت
بری نزد کسی بر ❊ که از خویش بنقد آسوده گردی ❊ درویش حکیمی طبیب ترسایی را
دید نیکوروی و نیکوخوی که جماعتی گرد وی در آمده اند درویش با خود گفت هرچند که این
بیگانه است اما نیکوروست حاجت بر وی عرضه کرد و دست فراپیش داشت و گفت ای
استاد به بین تا مرا چه علتست طبیب ترسا دست بر رگ او نهاد و گفت بنشین درویش
بنشست طبیب غلام را گفت که درویش را بخانه بر و بگو تا اشکنه بکبا و مرغ فر نیکو بسازند
و ویرا از طعام سیر گردان غلام درویش را بخانه برد آنچه خواجه طبیب فرموده بود بجای آورد
طبیب نیز بیامد و درویش خواست که بیرون رود طبیب گفت ای درویش همچنین طبیب در خانه
رفت و همه زر بیرون آورده گفت این سی دینار زر است بستان که دوای درد تو اینست
درویش زر بستاند و بیرون آمد و دست در حلقه در زد و رو سوی آسمان کرد و گفت
خداوندا مرا دردی بود از مفلسی و پریشانی و دوای آن درد نزدیک این مرد بود و ازمن دریغ
نداشت و اگرچه دشمن بود در دین خدا او را در دولت از کفر و بیگانگی از دین بیاسا و دو
او ایمان و معرفت پادشاها پروردگارا از وی دریغ مدار درین سخن بود که طبیب برون
آمد و گفت ای درویش دست از حلقه بردار که درد مرا دوا فرستادند گفت اشهد ان
لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و ان علیا ولی الله بیت وقت آن شد که خطا سوی صواب
آری مرا ❊ وز شراب شوق خود مست و خراب آری مرا ❊ من این بس خداوندا که در روز
حساب کمترین از بندگانت در حساب آری مرا ❊ پادشاها لطف خود همراه این بیچاره کن ❊
اندران ساعت که پا اندر رکاب آری مرا ❊ اورده که روایتست از ابو عبد الله علیه السلام

که فرموده که کاملترین مردمان از روی عقل آنست که ایشان را خلق نیکو باشد و کسی را
که خلق نیکوست دین و مذهب او از همه کس بهترست و کسی که بدخلق است دین او ضعیفست
نعوذ بالله من ذلک در روضة الواعظین آورده که ام سلمه گفت یا رسول الله پدر و مادرم
فدای تو باد زنی که دو شوهر کرده باشد در دنیا و چون مرد و بمیرند در قیامت که بهم رسند
آن زن را بکدام شوهر از آن دو خواهند داد فرمود که ای ام سلمه شوهری که او را خلق نیکو بوده در دنیا
و آن زن از او در راحت بوده باو خواهند داد پس وای بران مردی که با اهل و عیال خود بدخلقی
کند و ایشان از خلق بد او بعذاب باشند روایتست که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله خبر دادند که سعد بن معاذ وفات کرد پس آنحضرت برخواست و اصحاب برخواستند و بمنزل سعد بن
معاذ آمد پس امر فرمود تغسیل دادن سعد و خود بر پای مبارک ایستاده بر بازوی در تکیه داشت چون سعد را
کافور سائیدند و کفن کردند و بر تابوت گذاشتند جنازه او را برداشتند پس آنحضرت در پی جنازه
سعد رفت بی کفش و ردا پس اول گرفت جانب راست جنازه او را یکبار و دیگر جانب
چپ تا بر قبر آوردند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرو رفت بقبر او تا لحد نهادند سعد را و خشت بر قبر او
و تعمیر فرمود که بدهید بمن سنگ و گل اصحاب سنگ و گل میدادند تا میان سنگها را بگل گر
فت پس چون آنحضرت فارغ شد از قبر او بیرون آمد و ریختند خاک را بر قبر او و رسول
صلی الله علیه و آله قبر او را راست کرد بعد از آن فرمود که بتحقیق و یقین میدانم که زود باشد که باو
خواهد رسید عذاب قبر پس چون قبر او را مربع گردانید و با اصحاب مراجعت کرده بخانه
سعد معاذ آمد و مادر او را تعزیت داد و گفت طوبی لک پس آنحضرت مادر سعد را گفت
که بسیار جزع مکن که پروردگار را بد می آید و او را تسلی میداد پس آنحضرت را اصحاب گفتند

یارسول

یا رسول الله بتحقیق و راستی که ما امروز دیدیم کاری چند که از برای سعد کردی که از برای هیچکس
نکرده بودی اول آنکه دیدیم که پی جنازه او رفتی بی ردا و بی کفش آنحضرت فرمود که آنکه ملائکه
حاضر بودند همه بی ردا و بی کفش پس من اقتدا بایشان کردم و دیگر گفتند که یکبار گرفتی جانب
راست جنازه او را و یکبار دیگر جانب چپ جنازه او را فرمود که دست من در دست
جبرئیل بود پس فرا گرفتم آنجای که او فرا گرفته بود و گفتند امر فرمودی تغسیل او و نماز گذاردی
بر جنازه او و بقبر او فرو رفتی و او را در لحد گذاشتی و آنکه ترحم بسیار نمودی او را فرمود که بتحقیق
و راستی بدانید که امر خدای تعالی شده بود که قبر او را در هم بگیر بفشر و عذاب سخت کند
پس قبر او را در هم بگیر بفشرد و عذاب سخت بکرد و این ترحم بسیار برای آن نمودم که از عذاب
قبر خلاص شد اصحاب گفتند یا رسول الله این فشردن قبر و عذاب او از برای چه بود آنحضرت
فرمود که این عذابها برای آن میکردند او را که چون بخانه رفتی با اهل و عیال خود بدخلقی
کردی و درشتی نمودی بمرتبه که زندگانی را برایشان تلخ کردی و حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله فرموده که عذاب قبر از سه چیز است یکی از بی طهارتی دوم سخن چینی سیوم از خلق بد و فر
موده که هیچ چیز گرانتر نیست در روز قیامت در میزان اعمال از نیکوی خلق بیت و آنکه
خلق از خلق او خشنود نیست؛ هیچ خدا ازو بر در معبود نیست؛ هر که او را نه بدخوئی شعار
کار او پیوسته بدرویی بود؛ خوی بد بدترین بلای جان بود؛ آدم بدخو نه از انسان بود؛ و حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل بمن نازل شد از نزد رب العالمین و گفت یا محمد
بر تست نیکویی خلق خوش با مردمان بیت مصطفی را آیت خلق عظیم آمد نشان؛ از خلق های
ست خلق خوب با خلق خدا؛ امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که بتحقیق و راستی که حق

سبحانه و تعالی دوست و نیکوی داد و انکه این سخن کن با مردمان و خلق نیکو ورزنا شیان
و بخلق خوش زندکانی میکن **نعت** انکه منشور صفات کاملش خلق عظیم گفته در قرآ
ن خداوند زمین و آسمان کفت نیکوی کامل خلق را خلق نکوست خلق نیکو پیشه کن کز
خلق کردی کامران و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که روی کشاده و خندان دام مود
تست یعنی کسی که او را روی کشاده است و خندانست همه کس را خوش می آید و میل بدیدن
او و محبت او میشود که او را ببیند و با او محبت دارند **بیت** کلیست محبت که از و میوه مقصود
هر چند که بجوش بر دمیش برآید و در تاریخ آورده که بقراط حکیم کفته که خلق بد موجب
خرابی اساس نسب قدیمی است و نقصان شدن قواعد حشمت و در روضة الواعظین
آورده که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که کسی که مدارا با مردم عالم زیست کند
یعنی بحسن خلق زندکانی کند چون بمیرد شهید مرده بود و فرموده که با مردمان مدارا و بحسن
خلق سلوک کردن صدقه است **مبیت** با خلق بخلق زندکانی مسکین نیکی همه وقت
ناتوانی مسکین کام همه کس برار از دست و زبان و انکه بنشین و کامرانی میکن و حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که خدای تعالی دوست میدارد کسی که او بردبار باشد و سخن
نیک بگوید و غنی و صالح باشند در تاریخ آورده که بقراط حکیم سفیر را باید که رفق و مدارا و حلم و مو
سا و سایط تاکید اسباب دولت و تمهید وسایل بنیان حرمت و داشتن و تندی
کردن دوستان را دشمن کرداند و دشمن سیدارد و خدای تعالی کسی که همیشه مدارا و بد بر کفتن
باشند و بدخوی کند **نظم** زبان را خوی خوش ده در سخن تو ز دندان وسی در سند کن تو
نکست اندیشه کن انکه سخن کوی به نیکی کفتن مرد نام بین توی سخن خوش کوی چندانی که کویی

کرخو

که خوشخوییست اصل هر نکویی عزیزان چند بدخویی تو آن کرد زخوی بد جفاجویی تو
تو انسانی طریق دیو و دد چیست با آن روی نکو آن خوی بد چیست نکو خویی ز طبع مستقیم
محمد صاحب خلق عظیم است چو صبح از مهر خندان باش و خرم که عالم را برافروزی بیکدم نکو خو
اندر راحت در آید چو کل هر جا که بکشد خوش بر آید ترش رو در پس زانو نشیند
خوشست این ناکسی رو نشین نه بیند همه کس چشم خود بر کل نهاده که خندانست بار وی کشاده
چو غنچه پرده بر رخسار بسته دلش خون برون زنکار بسته کرم بر خلق خرم وقت خوشت
درم از دست بدخویان کرم نیست اکر سنکین دلی بر خاکساران که در کشند بود آن سنکبار
دهد کر چون دل یاری بیاری بود هر قطره لعل آبداری کلستان جمل و کلشن جوی
بود بی آب و رنک از کری خوی ندارد شاهد کل غیر این عیب که دارد سوزنی از خار در جیب
چه سود از شکل اکر خوی نداری چه حاصل رنک کر بوی نداری **فصل ششم در تعریف
نیکوکاری و کم آزاری** وَ الْبِرُّ اَخُوهُ نیکوکاری و کم آزاری برادر مؤمنست یعنی باید
که نیکوکار و کم آزار باشند همچنانکه زور و قوت و دلاور بود باید که بکم آزاری دلاور بود
بلکه هر که نیکوکار و کم آزار بود مقامش در بهشت دار القرار بود که اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِي
نَعِيمٍ حشرش با اهل بیت مصطفی بود صلی الله علیه و آله در اخلاق محسنی آورده که
اردشیر بابکان که بر سلطنت را بزیور حلم آراسته بود و فرزند خود را وصیت کرد به نیکو
خلقی و بر فتی چون دید که جامهای قیمتی پوشیده کفت که ای فرزند سلاطین را جامه‌ئی باید
پوشید که دیکری مثل آن نپوشیده باشند و نتوانند که بپوشند پرسیدند که اصل
آن جامه از چیست کفت تارش از نیکوخویی و نیکوکرداری و پودش از سازکاری

و بردباری و اگر کسی درین سخن تامل کند داند که جامع همه اقسام خیر است قطعه بنهر باران
دیاو بشنامرا با هم آفریدگان خدای سازگاری نکو است در هم وقت فریدون را رسید
علاء جانرا چه چیز نگاه باید داشت گفت بملایمت و ملاطفت گفتند نگاهدارد چه چیز حل توان
کرد گفت به بردباری و سازگاری بیت مهمی که بسیار مشکل بود ز برفق و مدارا توان سا
ختن توان ساخت کاری بهر جان که نتوان به تیر و سنان ساختن در آیه کریمه خذ
العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلين در روضة الواعظین آورده که روا
از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرموده که این آیت وافی همه ادب
جامع مکارم اخلاق است خطابیست که حضرت حق سبحانه و تعالی حبیب خود را میفرماید و مراد
ازین خطاب امت عالی همت آنحضرت اند میفرماید که فرا گیر آسانی را در کار مردمان یعنی با هر
کس در آمیز و بر مشرب و اخلاق ایشان بساز و مجوی از ایشان کاری که دشوار بر ایشان
از مضمون این آیه تعالی رایت خبان معلوم میشود که اختلاف در طبایع انسان بسیار
است یعنی هر کس را که می بینی منزلی خویش کرده و طبیعتی مختلف دارد اگر خیالی چیزی
از اخلاق او را با اخلاق خود قرار دهی و خود دمیگردد و باین واسطه نفاق و کلفت خاطر
دست داده طبیعت را ازین بسیار اثر میرسد بیت گر نگردد خلق با خوی تو راست
هر بخوی مردمان سازی رواست پس درین صورت صلاح آنست که با همه کس باید در
آمیختن و با مشرب همه کس ساختن بیت گردن بهوا کسی فراز مگو با همه چون هوا بساز
از سیل چو کوه سر مگردان سیلی خور و روی بر مگردان و میفرماید که اگر منکری از
ایشان ببینی عفو کن و صفت عفو را شعار خود ساز و از سر گناه کاران در گذر

در روضه

در روضة الواعظین آورده که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که بردباری یعنی تحمل
کردن بر جفای مردمان پوشش عیبهای این کس است یعنی هر چند که دشمنی بر وی جفا
کند و تحمل نماید اگر هزار عیب دارد که همه عیبهای او پوشیده میشود و وقف بر مراد خود کلام
مصالحه کردن با دشمنان ستر اشنیدن عیبهاست یعنی کسی که با دشمن صلح کرد و ترک جنگ
و جدل کرد با وجود آنکه دشمن با وی در مقام خصومت و جنگست او در صلح زد و تحمل کرد
و تملق خوش پیش آمد جمیع عیبهای خود را ستر اشنیده و از قبایح خود را پاک ساخت
بانکه در صدد آن نشد که انتقام از دشمن کند رباعیه که در دولت از کمی شکایت باشد
و آن در دولت از زوال نیابت باشد زنهار با نتقام مشغول مشو بد را بد خویشتن کفایت
باشد و نزدیک شدن بمردم و با ادب بودن و عزت و حرمت مردم داشتن حسن خلق
است بیت زانکه می پوشد خدا هر عیب از روی کرم گر هزاران عیب داری
حیا داری چه غم در اخلاق محسنی آورده که چون حق سبحانه و تعالی ایمان را بیا
مناجات کرد که بار خدایا مرا قوت ده حق سبحانه و تعالی او را بکرم و نیکوخویی قوت
داد و چون کفر را بیافرید گفت الهی مرا قوی گردان حق جل و علا او را به زشتخویی و بخل
قوت داد نظم هلاک تو در خوی زشت لیک نجات تو بخشنده از آن خوی نیک
چو بنیاد شود خوی بد را مزیج نباشد بجز خوی نیکش علاج بزن تیشه خصم را سنگ علم
بشو ظلمت جهل را از آب علم بفکرت ز دل زنگ عصیان بزن بشکن از درون داغ
کفران به تیر خو باری اگر دولت آید بدو شکی در افکندن آن مشو حیله پوشی
مبادا شود سخت کار تو به پشت تو گردون چو فرمان بار تو به پشت تحمل کنی آن بار را

نکنی چله کر نفس تکاررا **فصل هشتم در تعریف صبر** والعقبی امیر جنبود کام جراد لست

از علم بی صبر شتر نتوان خورد وخشم بی صبر فرو نتوان خورد وصبر دل سخت را لازم کرداندو

کب مرو ادکرم رد کرداند بی صبری توانکر را در منقصت اندازد ودرویش را در کفر بپرطرقت

فرموده که صبر کلید هم بستگیهاست وشکیبایی سلاح خستگیها نیز شکیبایی ظفرست وکا

بی صبران هر روز زیرست **بیت** کر صبر کنی ز پیش دولت بتو آید اندک اندک نان نانشوی

سنبا بری لست کوهر زنگ میتوان کفت درد ندکی قرار میدار صبری لستم بکار میدار

در تعریف صبر که بر شکر مقدم است حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده

الایمان نصفان نصف صبر ونصف شکر یعنی ایمان را بدو قسمت کرده اند یک نیمه او

صبراست ویک نیمه او شکر وصبر را مقدم داشته اند بر شکر ودر تقدیم بر شکر دلیل تفضیل

گفته اند بر پنج وجه **وجه اول** اول آنکه عبادت شاکر برای حظ نفس خود است فیالجمله کاه

مسمی که احوال او بر نهاست واو خالش بعبرت مینگرد وچون محنت او براحت مبدل شد

وبعد از فراغتی پیدا کرده از بلیتها نجات وراحت یافت شکر میگوید وعبادت صابر

برای محبت پروردگارست وجستن رضای ملک قهار چنانچه فرمان معبود کارساز و

مقصود بنده نواز بداود پیغمبر علیه السلام وحی فرستاد که ای داود هرکه ما را جوید باید که

روی تعلق رضای ما بود وطلب ولی سنی وجود وبود ونیست وی محض بی شهو ودروغ گوید

که دعوی دوستی ما کند ونیم شبی خسبد زیرا که دوستان ما خواب وخورد وچکارای داود ودل

دوستان می بینم که جز ذکر وفکر من در دل ایشان چیزی دیگر نیست شوق ستان شیدا ام که

بدرگاه من دارند مرا نندکا نند که چون شب در آمد نفس ایشان آسمان نهار از نور دهد الله

ارواح

ارواح منور بانوار انوار بخشد چشمها از نادیدن بردوزند هزار شمع شوق در دلها برافروزند

چون شربت سلطان نوش کنند هزار جام قهر وقدح زهر نوش کنند وهرگز نخزند خورشند وصبر کنند همچو ایوب

پیغمبر علیه السلام پیش از محنت چهل سال در نعمت بود وچهار صد غلام شتربان وساربان داشت روزی

جبرئیل علیه السلام آمد وگفت که ای ایوب چهل سال است که در نعمتی ونعمت بمحنت بدل خواهد شد نوا

نکری بدرویشی وتندرستی بیماری ایوب علیه السلام گفت باک نیو والرضا بالقضا الله

فقاومیم چون رضای او بود **بیت** گر پاره کنی ز فرق سر تا بالقدم موجود شوم ز منتق نکوین بعدم

جانی دارم فدای تو کرده زغم خواهش بنما دل کش وخواهش نغم ایوب نبی علیه السلام چند

گاهی منتظر بلای بود تا روزی نماز بامداد بگذارده بود وپشت بمحراب رسالت باز داده بود وکنا

گاه فریادی بر آمد نگاه کرد شبانرا دید که می آمد فریاد وزاری میکرد ایوب علیه السلام گفت ای

شبان چه افتاده است گفت سیلی در آمد از دامن کوه وگله را بدریا انداخت شبان درین حکایت

بود که ساربان در آمد جامه چاک کرده خاک بر سر ریخته وفریاد میکرد ایوب علیه السلام گفت

ای ساربان چه واقع شده ساربان گفت بادی در آمد که اگر بر کوه زدی

شدی تندبادی بر اشتران زد وهمه را هلاک کرد ایوب علیه السلام گفت حسبی الله ونعم

در آمد فریاد کنان که یا نبی الله صاعقه در آمد وجمله درختان البستان سوخت گفت حسبی الله

ران پسران ایوب در آمدند وخاک بر سر میکردند ایوب علیه السلام گفت چه واقع شده گفت

هر ده از ده پسر در خانه مهمان بودند خانه بر سر ایشان فرود آمد وهمه را هلاک کرد گفت حسبی الله

وایوب علیه السلام پشت بمحراب باز داده بود ناگاه گریه بروی غلبه کرده بروی در افتاد وخود را

وسجده در آمد وگفت باکی نبود وچون ترا دارم **بیت** گر مرا هیچ نباشد نه بنا نه بیتی چون تو دارم

...ارم دیگرم مسیح ببایید چون مال و فرزندانش برفت انواع بیماری و بلا روی بوی نهاد و سینه را
...ر جگر و دل را هدف گردانیده و جانرا جام ساخته زهر بلا نوش میکرد تا شخص سلامتش علامت
بلکه سطر نقط بلا گشت و اولعوث نبوت صبر میکرد چون زخم متواتر شد و دروان نشستن
...دند رخنه در دیوان صالحیش افکندند یکی از ایشان قصد گنج خانه او کرد که دولت فریاد و ستی الضر آ
...د و گفت خداوندا طلسم جسیم می شکستند صبر میکردم که حق من بود اکنون که قصد خانه محبت
...ر انه معرفت تو کرده اند خزانه خود را تاراج مده **بیت** چون تو در جانی بخر جان جملرا تا خر کنی
...ر جانان خود کس را نه بیند جان دل ٭ در گفتار ایشتی که ایوب علیه السلام گفته است قول ...
...اند یکی آنست که ایام محنتش دراز شد شیطان ملعون کوتاه اندیش خام طمع ایوب علیه السلام گفت
...خواهی که از بلا برهی مرا سجده کن ایوب علیه السلام گفت اگر میخواهی با تکه بر روی زرد و ویرا بر
...ن ملعون چون از ایوب علیه السلام ناامید گشت زنش رحمه را وسوسه کردن گرفت دل بیا
...ایوب علیه السلام از غیرت بسوخت گفت خداوندا از بلا ننالم از طمع خام اعدا نالم این تنبیهی
...ت از برای امت که چون بمحنتی گرفتار شوند صبر کنند و شکیبایی ورزند نه آنکه بی تابی کرده
...ع و فزع کنند و از درجه ثواب محروم مانند و قولی دیگر آنست که ایوب علیه السلام از بلا ننالید
...ف بلا نالید زیرا که ایوب را وحی رسیده بود که ای ایوب صفا و کسل زانبیا و رسل این
...التماس کردند ما بلطف خود این بلا را بکلیه عزیز تو فرستادیم چون بلا قصد رفتن کرد
...ب از فراقش بنالید و گفت انی مسنی الضر لاجرم پادشاه عالم بر خلعت انا وجدناه
...صابرا درو پوشانید النعمه چون مدت محنت بسر آمد جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای
...ب پای بر زمین زن ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب ایوب علیه السلام

پای مبارک

پای مبارک بر زمین زد دو چشمه آب گشاده شده یکی سرد و یکی گرم و بعضی گفته اند که چشمه یکی بود
وقت آشامیدن سرد بوده و در وقت غسل کردن گرم بود ایوب پاره بر خود ریخت و پاره
بیاشامید علت ظاهر و باطنش زایل شد جوانی و صورت نیکو بوی باز آمد جبرئیل حله
وی پوشانید و تاج بر سرش نهاد و زنش رحمه غایب بود باز آمد چون ایوب را علیه السلام
بدید نشناخت در حیرانی گشت و ایوب را می جست و میگریست و نوحه میکرد ایوب علیه السلام
آواز داد که ای ضعیفه گریان چه طلبی گفت بیماری داشتم که نوبتش این بیچاره بود و ویرا گم کرده ام
یا ایم **بیت** گم کرده ام آرام دل خود را از آن گم کرده ام ٭ در خویشتن میرم که من پیوند جان گم کرده ام
ایوب گفت آن بیمار تو بکه می مانست گفت در صحت و جوانی بتو ایوب گفت بیا که ایوب منم
...ج براحت مبدل شد و محنت بدولت حق تعالی مال و فرزندان دو چندان بوی داد
نزد وجهیست که مقالت انبیا کنند و اگر ایشان را بیماری یا عارضه پیدا شود صبر کنند
...م الاخلاق آورده که روایت میکند ابو حفص علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که خدا
...میفرماید که چون بنده خود را مبتلا گردانم و او صبر کند و شکایت نکند بعیادت چون صحت یابد
گوشتی بهتر از گوشت اول و پوستی بهتر از پوست اول و خونی بهتر از خون اول بوی عطا
کنم و گناهان گذشته او را بیامرزم و اگر بمیرانم برحمت خود رسانم **وجه دوم** بر دو نعمت
گران دین مولاست که شکر المنعم واجب چنانچه خدای تعالی که بنده خود نعمت و جمعیت و
...نت و صحت بدن داده است واجبست بر نعم که شکر آن را بجای آورد زیرا که شکر این نعمها
...دین است بر بنده تا بعوض شکر او خدای تعالی نعمت را زیاده گرداند و صبر در بلیها دین است
نزد مولا چنانچه آورده اند که در خلافت عمر علیه اللعنه جوانی هر روز بنماز بمسجد آمدی علی سلام دادی

حال برخواستی و برفتی و بارها چنین کردی روزی سلام نماز بداد و برخواست که برود
بانگ بروی زد و گفت چرا ادب نگاه نمیداری و بشتاب مشغول میشوی جوان حیا
کرد و گفت ای امیر خطاب بانگ بر شکستگان مزن بر بیچارگان ببخشای تو چه دانی که حال
درماندگان چگونه میگذرد بیت تراست لعب و طرب میرود چه دانی که بر ما
چه میرود عمر گفت ای جوان ما را از حال خود خبر ده گفت درویشی ما بدینجا رسیده
که با عیال هر دو یک پیراهن داریم اگر وی می پوشد من برهنه میمانم و اگر من می پوشم وی
برهنه میماند هر روز بامداد من این پیراهن می پوشم و بنماز می آیم چون نماز میگذارم زود میروم
تا بپوشد و نماز بگذارد بدین واسطه است که من از مسجد زود بیرون میروم عمر و جماعت حاضر
گریستند عمر در بیت المال شد و هشتاد درم زر بیرون آورد و بوی داد و گفت بگیر این را
و بخود و عیال خود صرف کن جوان در ساعت بستاند و بخانه آورد حال و قصه با عیال خود
بگفت عیالش گفت ای بی همت راز خود با عمر بگفتی و سر خود آشکارا کردی و درویشی را
بعمر بفروختی بعزت حق که اگر این مال را باز ندهی بی تو یک روز با تو نباشم نعمت دنیا از آن
نگذاشتیم تا از سعادت عقبی باز مانم جوان در ساعت با عمر باز داد چون شب در آمد برخواست
نی خبد بگذارد و جوان را آواز داد که برخیز و طهارت کن و دو رکعت نماز بگذار مرد برخواست و وضو ساخت
زن گفت ای مرد ما بدرویشی خود و گرسنگی خود خورسند بودیم و کسی بر احوال ما آگاه
نبود اکنون چون از احوال ما آگاه شدند و فضیحت ما آشکارا شد من بیش ازین دنیا نخواهم
میخواهم از حق تعالی درخواهم تا روح مرا قبض کند تو با من موافقت میکنی گفت میکنم
هر دو سر بسجده نهادند و با حق مناجات کردند و جان عزیز بحق تسلیم کردند بیت

سعادت

خواهی سعادت ابدی صبر کن بفقر * کاواز لا تخف بعبوری توان شنید وجه سیوم
در شکر آنست که پادشاه عالم شاکران را از بادتی نعمت دنیا وعده کرده است که لئن
شکرتم لازیدنکم یعنی یاد کنید ای فرزندان آدم که اعلام و آگاه گردانید شما را پروردگار
شما اگر شکر کنید بر نعمتهای من هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را داود پیغمبر علیه السلام گفت
خدایا نعمت تو بر من چندست تا من شکر آن گذارم گفت ای داود شکر نعمت من بسیار
است اگر خواهی که شکر هم قیام نمایی نتوانی ای داود نفس خود را فرو گیر و فرو گرفت
هم آن بود که هلاک شود جبرئیل آمد گفت ای داود اگر همه دنیا از آن تو باشند و گویند نفسی
تا بگذاری بندگی نفس بگذاری و بری گفت آری گفت اگر نمی خواهند گفت بدهم گفت
اگر هم خواهند گفت بدهم جبرئیل گفت در شبانروزی بیست و چهار هزار نفس است که از
تو بر می آید و فرو میرود که نعمتی است از نعمتهای حق تعالی شکر یا عجز خود بدانی و شکر
حق چنانکه باید نتوانی اما چون دانی که این نعمت اوست و حدیث آن کنی شکرش کرده
بیت بنده همان به که ز تقصیر خویش * عذر بدرگاه خدا آورد ** ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که بجا آورد ** رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر کرا عطایی دهند باید که مکافات
و اگر نتواند آنرا باز گوید بمردمان و حدیث کند چنانست که شکرش کرده باشد و صابرا
مزد بیحساب در عقبی که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب چنانچه واقعه
مظلوم معصوم عبدالله عباس رضی الله عنه گوید که امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام
می شد بکربلا رسید با سپاه و زار بگریست و گفت ابن عباس میدانی که این چه موضع است
گفتم نه گفت کربلائی زار بگریی آنگه فرمود آنه و دو رکعت نماز بگذارد و سر بزانوی امام حسین علیه السلام

تماشا و چشم مبارکش بخواب شد چون زمانی اندک بگذشت بیدار شد و بگریست امام حسن علیه السلام گفت
ای پدر بزرگوار چرا گریه میکنی گفت درین ساعت بخواب دیدم که جماعتی از مردان از آسمان فرود آمدند
و جامهای سفید پوشیده و شمشیرها در قلاده کرده و خطی بگرد این زمین کشیدند و گفتند ای آل محمد
صبر کنید بدانچه بشما رسیده و دریایی از خون دیدم درین صحرا و جگرگوشهٔ من حسین در آن خون غرق
می شد و فریاد میکرد و کسی بفریاد او نمیرسید پس گفت وا ویلاه چه جفاها خواهیم دید از آل بو سفیان
آنگه روی مبارک سوی امام حسین علیه السلام کرد و گفت یا ابا عبد الله بدرستی که به پدرت
چه رسید از آل بو سفیان ما بعد از آن بتو خواهد رسید باید که صبر کنی که مزد صابران بدرگاه حق تعالی
بیحد و بی نهایت گفت قبول کردم ای پدر که صبر کنم رباعی استم ز زمانه تا چه شود
دردم بضرورت زده ام تا چه شود گویند بصبر کار ما نیک شود این نیک من و صبر و عمر من تا چه شود
وجه چهارم آنکه شاکر را بنعمت وارد که ما دام اصبت النعمة تعنی فلا تبالی زیرا که هرچند بنده
شکر نعمت بیشتر می کند خدای تعالی نعمت را بروز زیاده میگرداند و آن نعمت زوال نمی یابد و چنانچه
هر که بنعماء ظاهرت احدیث دارد که ما دام الرب فلا تبالی چنانچه آورده اند که حجاج یوسف علیه
اللعنة سعید جبیر را بردار کرده بود و گفت ای شقی خود را چگونه می بینی جبیر گفت شقی تویی زیرا
زیرا که من در میان چهار نعمتم که شکر آن بر من واجب است اول آنکه شکر میکنم که ظالم تویی مظلوم
من دوم آنکه ترا بر حال من دست هست و بر ایمان من دست نیست سیوم آنکه بیکبارت
کشتن بر من دوست نیست چهارم آنکه من سید ام که چون روح از تنم مفارقت کند به بهشت روم
و حجاج چون بدوزخ رفت و برادر خواب دیدند گفتند خدای با تو چه کرد گفت هر کسی را که کشته
بودم یکبار مرا کشتند و از برای سعید جبیر هفتاد بار مرا کشتند وجه پنجم تقدیم صبر بر شکر است

که اکثر

که اکثر انبیا و اولیا از نعمت دنیا روی گردانیده اند چنانچه آورده اند که امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام در مسجد کوفه بود یکی گفت تعجب دارم ازین که دنیا در دولت دیگرانست و شما بی
نصیبید و امیر المؤمنین علیه السلام گفت می پنداری که ما دنیا نخواستیم و ما را نمیدهد دست دراز
کرد و مشتی ریگ برگرفت در دست وی گوهرها شد آن شخص گفت این چیست گفت این نیکو
تر جوهرهاست بعد از آن امیر المؤمنین گفت این را اگر خواستی دایم چنین بودی و در دست
من آنگاه از دولت مرتضی همان سنگ ریزه شد تا بدانی که ایشان محبت و محنت را بجان
خریداری کرده اند جهت آنکه محنت و بلا از برای دوستان است زهی نبی که بلاها و محنتها بخلیل الله
و حبیب الله رسیده است چنانچه آورده اند که روزی اسمعیل علیه السلام از شکار برگشته بود و چون از شکار
باز آمد حضرت ابراهیم علیه السلام اسمعیل را دید با روی چون ماه تابان و رخساری چون لعل بدخشان
و قدی چون سرو خرامان گرد و غبار صحرا در روی و موی وی نشسته مهر پدری بجنبید محبت پدید
آمد گفت من نیز در یعقوبی ام رباعیه هر دم فلک از دهر نوالیم دهد
مراد حالیم دهد با هر که بیابدم فراقی فکند با هر که بهابیدم وصالیم دهد ابراهیم علیه السلام آن شب
در خواب دید که اسمعیل را می باید قربان کنی آن روز اندیشه میکرد که آیا این امر رحمانیست یا خیال
خواب است آن روز را روز ترویه نام نهادند چون دیگر شب در خواب رفت باز همان واقعه را بدید
دانست که اشارت از جانب حق است آن شب را شب عرفه نام نهادند ابراهیم خلیل بحکم
جبار جلیل هاجر با در اسمعیل را گفت که فرزند دلبند را جامهٔ نیکو در پوشان و سر وی را شانه کن
که بمهمانی خانهٔ میبرم هاجر بحکم خلیل اسمعیل را جامهٔ نیکو پوشانید و موی او را شانه کرد و موی وی را
نشانه کرد و ببوسید و ببویید گفت ای جان مادر از بوی تو بوی بریانی می شنوم

بکدام مهمانی میبرند و از دلم برمی آید که ترا از خود جدا کنم **رباعیه** ای بردل من غمت بخروار مرو
این زخم برین دل شده زار مرو * گر مرگ من از رفتن خود مطلبی * من نیستم تو پیش تو مرا
مرو تو زنهار مرو * خلیل الله گفت ای تاجر کاردی و رسنی برای من بیار تاجر گفت یا خلیل الله
مهمانی موجب مواصلت و دوستی است و کارد و رسنی اسباب قطعیت گفت شاید قربانی
قربانی باید کردن ابلیس پرتلبیس خبر یافته گفت وقت آنست که مکری سازم و خاندان خلت را
براندازم پس نزدیک تاجر آمد و گفت هیچ میدانی که ابراهیم علیه السلام اسمعیل را کجا میبرد تاجر گفت
بزیارت دوستی میبرد ابلیس گفت میبرد که ویرا بکشد تاجر گفت کدام پدر پسر را کشته است خلیل الله
... ابلیس گفت که او را خدای گفته است تاجر گفت هزار جان تاجر و اسمعیل فدای نام حق و راه
روان راه حق باد **بیت** چون هست روا بجان من قربانی * اندر ره او بگو چه باشد جانی *
ابلیس لعین چون از تاجر نومید شد رو سوی اسمعیل علیه السلام کرده گفت پدرت ترا میبرد که بکشد
اسمعیل گفت سبب کشتن چیست گفت پدرت میگوید که مرا خدای فرموده است گفت حکم حق
را گردن باید نهاد هرچه او فرماید چه شیوع با ما نند **بیت** دلدار مرا گفت که خونت ریزم *
گفتم که فتوح است از آن نگریزم * یکدل چه بود هزار دل می باید * تا می بکشی بار دگر برخیزم *
چون اسمعیل دید که شیطان بسیار وسواس میدهد رو بجانب پدر بزرگوار خود کرده
و گفت یا خلیل الله این کیست که مرا وسوسه میکند ابراهیم گفت ای جان پدر او شیطانست اسمعیل
او را براند و سنگ برداشت و بروی انداخت و از آنست که واجب شده است که حا
جیان بر وی سنگ اندازند پس اسمعیل پدر را آواز داد که ای پدر توقف کن تا من در ...
... دوم که از کشتن باک ندارم **بیت** بر سر بازار عشق آرا دستوان آمدن * بنده باید بودن و در

سمع جانان

سمع جانان آمدن * نیم شب پنهان بکوی دوست کم ما میشویم * شهره ما ما تر است آن خیر پنهان
آمدن * ما نشانان از سر بریدن مهر جانان سنت است * مهر بر کوی ملامت پای کوبان آ
مدن * چون ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام بمنی رسیدند ماوی بگذاشتند ابراهیم اسمعیل را
خبر داد که یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری ای پسر در خواب
دیدم که مرا فرمودند که ترا قربان می باید کرد اسمعیل گفت یا ابت افعل ما تؤمر ای پدر
بزرگوار آنکه ترا فرموده است بکن ستجدنی ان شاء الله من الصابرین اسمعیل گفت
ای پدر سه وصیت دارم بر جسم های من قیام نمای گفت اول آنکه دست و پایم محکم ببند
تا ... بود ابراهیم گفت ای پسر چه شیوع میکنی که بحضرت دوست میروی گفت امید را زان ...
که چون تیز کارد و حلق من رسد مباد اخر کنم و جامه تو خون آلوده شود و من عاصی شوم **رباعیه**
گفتی بکشم ترا از آن نگریزم * آلوده شود دست از آن میترسم * تعجیل کن و بریز خونم تا من
زنده شوم و نرم و کی برخیزم * وصیت دوم آنست که چون بخانه باز روی سلام و دعا از من بمادر
دلفکار من برسان در صباح و رواح که هنگام گریستن او باشد با او مدارا کن که بفراق من مبتلا گشته
سیوم آنکه رفیقان و یاران و دوستان همه بگوی که در گل و لاله چون بگلزار روید از گل
من یاد کنید و مرا فراموش مکنید ابراهیم گفت ای جان پدر رفیقان تو و دیگر بی تو بگلزار و لاله زار نروند
رباعیه این منم بی تو که پروای تماشا دارم * کافرم گر سر باغ و دل صحرا دارم * بر گلستان گذرم بی
تو نخرم باید * در ریاحین نگرم بی تو چه یارا دارم * آنگه اسمعیل گفت ای پدر بزرگوار زود باش و امر
حق بجای آر تا عاصی نشوم ابراهیم بدل قوی دست و پای اسمعیل را ببست خروش از ملائکه برخواست
که نبی بزرگوار بنده که از برای خدا و بند و برا در آتش انداختند در رنجان وقت پناه بجبرئیل نداد

این ساعت از برای رضای خداوند فرزند خود را بدست خود قربان میکند پادشاه عالم از بزرگان
خطاب کرد که ساکنان بشنید که او خلیل منست شنیده و برگزیدهٔ منست و ابراهیم هرچند کارد بحلق
اسمعیل بمالید و قوت کرد ذره از گوشت و پوست نبرید و اسمعیل میگفت ای پدر فرمان بجای
آور گفت چکنم هرچند قوت میکنم کارد نمی برد گفت ای پدر روی من نگاه میکنی شفقت پدری
نمیگذارد که قوت کنی روی مرا بر خاک نه و کارد بر قفای من زن ابراهیم روی اسمعیل را بر خاک
نهاد و کارد را بر قفای سر او بمالید و قوت میکرد کارد برمیگردید و دم کارد بر بالا میشد و
کارد [illegible] بسوی گردن اسمعیل می شد ابراهیم در غضب شد و کارد را از دست بینداخت فی الحال
[illegible] در بام ملک خلیل سنگی درآمد و گفت ای ابراهیم تو امر میکنی به بریدن و ملک جلیل امر میکند که مبر
درین سخن بودند که ناگاه آوازی آمد که قد صدقت الرؤیا ای ابراهیم باختت خواب خود راست
کردی دست از قطع و قتل اسمعیل بدار نگاه کرد که جبرئیل علیه السلام آمد و گوسفندی آورد و گفت ای
ابراهیم دست [illegible] این گوسفند را بجای فرزند ذبح قربان
کن ابراهیم گفت بدان خدای که جان خلیل بفرمان اوست که از شرق عالم تا مغرب عالم فرزندش
[illegible] دوست فرماید که قربان کن قربان کنم و اندیشه نکنم بیت منور دیده نباشد آنکه از سر ترسد
عاشق نبود آنکه ز خنجر ترسد تا چند ز سر بریدنم ترسانی آنرا که نباشد سر او سر ترسد ابراهیم دست
و پای فرزند را بگشاد و دست و پای گوسفند ببست جبرئیل گفت ای ابراهیم اسمعیل را بگوی
تا دعا کند زیرا که دعایی که درین ساعت کند اجابت خواهد بود اسمعیل گفت خداوندا از مرد و زن
امروز تا قیامت هرکه ترا یکی داند و یکی خواند و بر رسولان تو ایمان آورد بر وی رحمت کن پادشاه
عالم جل جلاله گفت رحمت کردم و بیامرزیدم فضل بن شاذان روایت کرد از جگر گوشهٔ مصطفی

و مرتضی

و مرتضی علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا که چون حق تعالی گوسفندی فرستاد
و ابراهیم علیهما السلام از ذبح کرد بخاطرش خطور کرد که اگر بدست خود فرزند خود را قربان
ثواب عظیم یافته بودم پادشاه عالم جل جلاله بوی وحی فرستاد که ای ابراهیم از جملهٔ خلق
دوستر میداری گفت محمد را که حبیب تست که نزدیک تو از وی دوست داشته تر خلقی نیست
فرزند خود را دوستر میداری یا فرزند او را ابراهیم گفت فرزند او را پادشاه عالم گفت فرزند
کشتن حسین باشد گروهی ظالمان و [illegible] بخواری و زاری با فرزندان و اصحاب و یاران
در دشت کربلا بالب تشنه و جگر خسته و اموال او را بغارت کنند و عیال و اطفال و
بر بندند و سرش بر نیزه کرده شهر بشهر و محله بمحله بگردانند ابراهیم بسوز هرچه تمامتر بگریست پادشاه عالم
فرستاد که این گریستن تو بر حسین و المی که بدل تو رسید در مقابل آن نهادم که فرزند خود را
خود قربان کردی و ثواب و درجه آن قربانت کرامت کردم [illegible] بنگر که ثواب گ
بر امام حسین علیه السلام چگونه است در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که چون این
با تهدید که اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب
ولا هم ینصرون نازل شد رسول صلی الله علیه و آله روی مبارک باصحاب کرد و گفت الا
[illegible] آیا شما را خبر دهم بکسانی که مانند انبیا باشند از جهودان امت
گفتند بلی یا رسول الله گفت کسانی که فرزندان مرا بکشند حسنم را زهر دهند تا [illegible]
از وی جدا شود و نور دیده ام حسینم را با فرزندان و برادران و برادرزادگان و خویشان
لب تشنه و گرسنه بخواری و زاری تمام بکشند اصحاب گفتند یا رسول الله فرزندان ترا کسی
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بلی این نوع ظلم با ایشان نمایند با وجود این شفاعت من امید

باشند و آن هرگز نمیرشود و وای بر کشندگان حسین و اتباع و اشیاع ایشان که خدای از
ایشان بیزارست و چگونه چنین نباشند آنچه آن ظالمان و کافران کردند با جگرگوشگان رسول و نور دیده
... علی مرتضی و سرور سینه فاطمه زهرا علیهم السلام **آورده اند** که نابینای را دیدند که دست و پای وی
بریده بود و میگفت خداوندا مرا از آتش دوزخ نجات ده مردم گفتند که هیچ عقوبت نمانده است که با تو
نکرده اند با این هم از آتش دوزخ نجات میطلبی گفت بیایید و قصه ام بشنوید من با جماعت
بودم که حسین علی را علیه السلام شهید کردند من نگاه کردم امام حسین علیه السلام زیر جامه داشت و بند
نیکو بی دروی بود خواستم که بند را بیرون کنم دست بر آورد و بند را محکم گرفت دست راست وی را
ببریدم ناگاه هوا تاریک شد و رعد و برق و زلزله پدید آمد من بترسیدم و خود را در میان کشتگان
افکندم خواب بر من غلبه کرد حضرت مصطفی و مرتضی و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم دیدم
که گرد بر گرد حسین نشسته و نوحه و زاری میکردند حسین مادر را گفت ای مادر این شمر سرم بریده
و این ملعون که اینجا خفته است دستهای مرا ببرید فاطمه علیها السلام بمن نگریست گفت
خدایت کور گرداناد و دستها و پایهایت ببراد و در آتش دوزخ کناد از خواب در چشم و دستها
و پایهایم بریده بود و هر دو چشم کور شده بود از دعای فاطمه علیها السلام هیچ عقوبت نمانده است
الا آتش دوزخ **باب سیزدهم در بیان توحید و ذکر والدین** و صله رحم و خویشاوندان و یتیمان
و مسکینان و همسایگان خویش و بیگانه و مصاحبان و ابن السبیل و ترحم نمودن و در تعلیم
غلام و کنیز و درین باب ده فصل است **فصل الاول** قال الله تبارک و تعالی واعبدوا
الله و لا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً و بذی القربی و الیتامی و المساکین
و الجار ذی القربی و الجار ذی الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما

ملکت

ملکت ایمانکم ان الله لا یحب من کان مختالاً فخوراً و بپرستید خدا را و انباز و شریک
مگیرید با وی چیزی را از اصنام و غیره و پرستش خدای تعالی و شرط بندگی بجای آوردن آنست که اقرار
بوحدانیت واجب الوجود داشته باشی و بدانی و بشناسی بآنکه خدای تعالی یکی است بی
شریک و بی همتا بی زن و بی فرزند و خالق ارض و سموات جاعل الظلمات و النور رازق جن
و انس و وحوش و طیور و سباع و بندگی کردن آنست که امر الهی را سمعاً و طاعتاً بشنوی
و مطیع و منقاد باشی نه آنکه سر از امر و فرمان پادشاهان پیچیده و جحود ورزی و تکبر کنی و طاغی شوند
هر چه خواهی کنی و خلاف شرع عمل نمایی و بخشایش و عطاء ... کردی و طلب جهت امید آمرزش داشته
باشی اگر چه رحمت او عام است **بیت** که جمله کاینات کافر گردند بر دامن کبریاش ننشیند گرد دیگر
آنکه نیکویی کنید به پدر و مادر نیکویی کردنی بقول و فعل یعنی ایشان را بزبان مرنجان و سخن را
با ایشان آهسته بگویید و سرکش مباشید و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین ا
حساناً اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف و لا تنهرهما
و قل لهما قولاً کریماً و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان بآنکه مپرستید مگر او را
که خداوند بحق است و دیگر آنکه نیکی کنید با پدر و مادر نیکویی کردنی عبادت خود را با حسان
والدین مقرون ساخت زیرا که ایشان سبب قرب اند در وجود و در تربیت اولاد که برسند
مادر و پدر نزدیک تو به بزرگ سالی و کبر سن یکی از ایشان یا هر دوی ایشان یعنی بنزد تو پیر شوند
و عاجز گردند و محتاج تو شوند پس مگوی ایشان را اف و این کلمه زجر است که کسی از چیزی تنگ
آید یا بیزار و گران گردد یا بنجاستی آلوده شود و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب باز مده
حق سبحانه و تعالی فرمود که این کلمه زجر است مر ایشان را یعنی اف گفتن و جواب درشت نگویی با ایشان

و از ایشان تنگ مشو و صحبت ایشان را گران منهم و بگوی مر ایشان را سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان تو گفته اند چنان با ایشان سخن گوی که بنده کند کار عاجز با خواجه خشمناک درشت خوی گوید و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا و فرو گیر برای ایشان بال تذلل و تواضع را یعنی با ایشان بزرگی و تکبر مکن بلکه بملایمت و تلطف پیش آی از فرط تحنن بر ایشان برای آنکه تو دیروز محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان امروز محتاج تواند در خدمت و تعهد و بگوای پروردگار من ببخشای بر ایشان چنانکه پروردند مرا در حالی که خورد بودم و حقیقت دعای رحمت از پسر بر پدر و مادر آنست که اگر مؤمن اند بگوید خدایا ایشان را بهشت رسان و اگر کافر اند بگو خدایا ایشان را راه نما باسلام و ایمان و خوشنودی حضرت الهی رضای پدر و مادر بازبسته است **در روضة الواعظین آورده** که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بالاتر هر نیکی نیکیست و بالاتر از هر عقوقی عقوقیست و آن اینست که تا یک بدبخت نا حق بکشند یکی از پدر و مادر خود را پس بالاتر ازین عقوقی و عظیمتر ازین عصیانی نیست و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که بوی بهشت شنیده میشود از مسافت پانصد ساله راه و نمی شنود آنرا کسی که عاق و عاصی شود بر پدر و مادر و کسی که دیوث باشد گفتند یا رسول الله دیوث کدام است فرمود کسی که زن او زنا کند و او داند و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که نیکی کنید پدران خود را تا نیکوی کنند شما را پسران شما و هر که حقوق والدین نشناخت عقوق و لوث عصیان آلوده کرده اند از فرزندان خود همان یابد پس شما نیز شرایط وفاداری و تعظیم و مراسم حق گذاری پدر و مادر بجای آرید تا فرزندان شما نیز مرعایت حقوق شما قیام نمایند و کف نمایید از زنان مردم یعنی با زنان مردم زنا مکنید تا با زنان شما مردم زنا نکنند تا زنان شما نیز زنا نکنند و رسول

صلی الله

صلی الله علیه و آله فرموده که لازم است که فرزند را که حقوق پدر و مادر را بجای آورد و اگر پدر و مادر رضا باشد و مؤمن باشند و حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده که حق مادر تو آنست که بدانی که او بر داشته ترا جایی که بر نمی دارند کسی یکی را یعنی در شکم و داده ترا از ثمره دل خود که نمی دهند کسی یکی را که آن نیز نیست و نگاه داشته ترا بجمیع جوارح خود یعنی ترا از کمال و نقل خود پرورده و اگر گرسنه بوده ترا طعام داده و اگر تشنه بوده آب داده ترا و اگر برهنه بوده او پوشانیده ترا و اگر با آفتاب بوده سایه برده ترا و خواب را از برای تو حرام ساخته بر خود و در تنهایی نگاه داشته ترا از گرما و سرما تا باشی از برای او بتحقیق و راستی که تو طاقت شکر او نداری مگر بیاری و توفیق و یاری الهی و اما حق پدر تو آنست که تو بدانی که او اصل تست و اگر او نمی بودی و بدانکه بدو تو اصل نعمت بر تو پس ستایش و شکر او را بجای آر امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام فرموده که ترا بر ایاک بر ابنائک ابنائک **بیت** تا نشوی فرد المنع از مراعات ای پسر ای پسر امروز و انان مراعات پدر و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که در روقتی که موسی بن عمران علیه السلام مناجات میکرد پروردگار خود را دید مردی را که در سایه عرش الهی است گفت ای پروردگار من چیست این کرامت تو او را در سایه خود جایی داده فرمود که این کسی است که نیکویی کرده با پدر و مادر و سخن چینی نبوده و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که دیدم در خواب مردی را که ملک الموت آمده بود بقبض روح او پس آمد نیکویی که او کرده بود با پدر و مادر و آن نیکی منع کرد او را از آن سکرات مرگ و دیگر آن حضرت فرموده که رحمت کند خدای تعالی مردی را که یاری کند و لطف و شفقت کند بپدر و مادر خود را و رحمت کند خدای تعالی بر پدری که نام نیک نهاده باشند فرزند خود را و دیگر امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که مردی آمد بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله بدرستی که من

رانیم با آنکه با کفار جهاد کنم حضرت فرمود که پس جهد کن در راه خدای تعالی تحقیق که تو مادر جیبونی
لیکن زنده روزی تو نزد خداست و تو میرساند و اگر جهاد کردی و کشته شدی اجر تو بر خدای تعالی
و اگر بازگشتی از جهاد و پاک گشتی از گناهان همچنانکه زاییده شده روز اول از مادر گفت یا رسول
الله تحقیق که مرا پدر و مادر هستند که پیر شده اند و گمان ایشان آنست که ایشان مونس منند
و نمی خواهند که من بتفصیل از پیش ایشان دور شوم پس آنحضرت فرمود که با پدر و مادر ثابت باش بحق
آن خدای که جان من در قبضهٔ قدرت اوست هر آینه که تو مونس ایشان باشی و ایشان مونس تو
روزی و شبی که با ایشان بگذرانی بهتر است از جهاد یکساله و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که موسی
بن عمران گفت که ای پروردگار من وصیت فرما مرا فرمود خدای تعالی که وصیت میکنم ترا به نیکوئی کردن
در حق پدر و مادر روایت چنین است که موسی بن عمران علیه السلام سه نوبت گفت که ای
پروردگار وصیت فرما مرا او خدای تعالی سه بار در جواب او فرمود که نیکوئی کن در حق پدر
و مادر و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که خوشنودی خدای تعالی با خوشنودی
پدر و مادر است و خشم خدا با خشم پدر و مادر پس هرگاه که پدر و مادر از تو راضی و خوشنود باشند
خدا نیز از تو راضی و خوشنود است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هیچ فرزند نیکو
کاری نباشد که نظر کند بسوی پدر و مادر بنظر رحمت و بهر نظر کردنی و نگاه کردنی یک حج مقبول
نوشته شود گفتند یا رسول الله اگر چه در روزی صد بار نظر کند فرمود بلی و دیگر حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمود که حق تعالی میگوید کسی را که او بر پدر و مادر عاق شده باشد که بکن آنچه میخواهی
از بدی که من ترا البته نیامرزم و زود باشد که بغضب و سخط و عذاب من گرفتار شوی و میگوید
مر نیکوکار را که بکن آنچه میخواهی از نیکوئی که زود باشد که بیامرزم ترا و نیکبخت گردانم و دیگر

آنحضرت

آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله کسی که نیکوئی کند به پدر و مادر خود در حق او بسبب آن حق تعالی می افزاید عمر او را و دیگر
فرموده بدرستی که عاق و عاصی شدن بر پدر و مادر امر عظیم است پس فرمانبرداری ایشان
کنید که بی اطاعت پدر و مادر هیچ عمل صالح شما بدرگاه قبول نخواهد رسید چنانچه حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرموده که انه قال اخبرنی جبرئیل عن الله عز و جل انه قال عزتی و جلا
لی و ارتفاع مکانی لو ان العاق لوالدیه یعمل باعمال الانبیاء جمیعا لم اقبلها منه
خواجهٔ کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان محمد رسول الله علیه و آله فرمود که جبرئیل امین
پیک رب العالمین مرا خبر داده که پادشاه عالم بعظمت و بزرگی خود قسم یاد کرده که اگر بندهٔ از
بندگان با عمل جمله پیغمبران روی بدرگاه ما آورد و چون پدر و مادر روی از وی راضی نباشند و آ
زرده باشند از وی نپذیرم و بر وی رحمت نکنم آورده اند که جوانی بود علقمه نام چون بمرگ
رسید رسول صلی الله علیه و آله سلمان و عمار را فرستاد که بروید و ویرا بکلمهٔ شهادت یاری
کنید برفتند و دیدند که خواستند که کلمهٔ شهادت بگوید نتوانست گفتن رسول صلی الله علیه و آله
خبر دادند فرمود که آیا پدر و مادر دارد گفتند پدر ندارد و فاما مادر پیری دارد رسول صلی الله
علیه و آله گفت بروید و مادر علقمه را از ما سلام برسانید و بگوئید با او اگر میتوانی آمدن بیا
و اگر نه بجای مرو که رسول خدا آید بلال پیغام رسانید مادر علقمه گفت صد جان من فدای رسول
خدای باد و پیرزن عصا برداشت و روان شد تا بخدمت سید عالم صلی الله علیه و آله رسید
بر رسول کاینات سلام کرد حضرت فرمود ای مادر علقمه را چون دانستی گفت یا رسول الله
نماز بسیار کردی گفت میان تو و او چگونه است گفت یا رسول الله از وی آزرده ام که از
برای زن بر من جور کرد و بر من تسلط نمود رسول صلی الله علیه و آله گفت ای یاران فرشتم و ی

که زبان او را در بند کرده است بلال را فرمود که هیزم بیاور تا وی را بسوزیم پس مادر علقمه گفت یا رسول الله
دلم کی باز دهد تا تو وی را بسوزی در پیش چشم من گفت بدان خدای که مرا براستی و بحق بخلق فر
ستاده که نماز و روزه و خیرات او نفع با او نرسد و مقبول درگاه حق نگردد تا تو از وی خوشنود
نشوی پیر زن گفت یا رسول الله بر من گواه باش که من از علقمه خشنود گشتم و راضی شدم رسول
صلی الله علیه و آله گفت ای بلال برو و حال علقمه بنگر که چگونه است بلال گوید که رفتم و از بیرون
در آوازی شنیدم که با آواز فصیح میگفت که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله ایمان عرضه
کرد و جان بحق تسلیم کرد او را دفن کردند و رسول صلی الله علیه و آله بر گور وی بایستاد و گفت
هر که زن را بر مادر تفضیل نهد در لعنت خدا باشد و نماز و روزه و زکوة و هیچ از وی قبول نکند
بیت مرز مادر کسی که تاج سر فرق * گردی از راه مادران باشند * خاک شو زیر پای او
که بهشت * در قدمهای مادران باشد ** فصل دوم در بیان صلهٔ رحم رعایت کردن و با
نزاشناد کر و فضیلت و ثواب آن وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ
السَّبِيلِ و بده خداوند خویش را یعنی صلهٔ رحم آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت و بطر
راه گذاری را از بنی هاشم از خمس یعنی هرگاه که صلهٔ رحم و فقیر و یتیم و ابن السبیل باشند و اوقات ایشان
بدشواری و پریشانی گذرد ایشان را نفقه بدهید و با ایشان عطا کنید و احسان نمایید و از
احوال ایشان با خبر باشید و بواسطهٔ فقر و درویشی که ایشان دارند از ایشان متنفر نگردید فَهَلْ
عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ آیا شما بدو نزدیک است از شما ای بنی جشم آنکه
دیده و میخواهید که حاکم شوید بر خلق یعنی فرمان روایی داشته باشید بر شهری یا بر قومی

انکه

آنکه فساد کنید در زمین بسبب جاه و بزرگی خود و بدین واسطه ببرید رحمهای خود را از روی
تکبر و تعظیم بجهت آنکه ایشان درویش اند و بینوا و شما منعم و توانگر آنانکه معتقد و موحد اند و بجهت
جاه و منصب و مال دنیایی تکبر میورزند قطع صلهٔ رحم و با ایشان تفاخر مینمایند و بنظر حقارت
بخویشان درویش می نگرند و از ایشان عار دارند رانده است خدای تعالی ایشان را و کو
کرده از رحمت خود پس ایشان را بمهر خدا لال و کر گردانیده تا سخن حق نشنوند و کور گردا
نیده ایشان را تا دلایل قدرت حق نه بینند پس بحکم خدا از صلهٔ رحم که درویش و محتاج باشند
از ایشان مبرید و عار مکنید و بنفقه و رعایت کردن با ایشان تقصیر مکنید و با ایشان بپیوندید
و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده کسی که میخواهد که سبک گرداند خدای تعالی از وی سکرات
موت را پس باید که بخویشان بپیوندد و نیکی کند و هر کسی که میخواهد که عمر او زیاده شود باید که
صلهٔ رحم بپیوندد بیت هر که خرم سازد او را فکر روزی فراخ * و انکه خواهد تا بماند نام
نیکش جاودان * گو رسا نیکی بخویشان و مکن قطع رحم * کین صفت را آن دو لازم باشند
ای صدر زمان * و در روضة الواعظین از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که شخصی آمد
از قبیلهٔ خثعم بخدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله کدام اعمال دشمن
ترست بسوی خدای عز و جل فرمود که قطع صلهٔ رحم و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هیچ
گناهی از این بزرگتر و عظیمتر نیست آنکه کسی انزال الفعل آورد و تعجیل نماید در انزال عذاب که در
دنیا با او رسد با ذخیره کرده شود عذاب از برای او در آخرت و آن گناه عظیم قطع صلهٔ
رحم است فصل سیوم در بیان آنکه اگر کسی از خویشان رنجیده باشند کین آن را ابدا نگیرند
وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ

فی سبیل الله و لیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم و الله غفور رحیم آورده اند
که شخصی سوگند خورده بود که با خویشان نمک نخورد و با ایشان خیر و احسان نکند و مطلقا با ایشان
نیکویی ننماید حق سبحانه و تعالی ازین منع نموده ایت فرستاد که باید سوگند نخورند خداوندان
افزونی و زیادتی از شما و خداوندان دستگاه توانایی و فراخی در مال یعنی سوگند نخورند خداوندان افز
ونی و زیادتی از شما و خداوندان دستگاه توانایی و فراخی در مال یعنی سوگند خورده اند که ند
هند نفقه خویشان و درویشان و محتاجان و مهاجران در راه خدای تعالی و با ایشان احسان نکنند
و نیکی ننمایند و حال آنکه خویش هم مسکین است و هم محتاج و هم مهاجر پس سوگند نباید خورد که با
کسی نیکی نکند و صله رحم رعایت نکند در مکارم الاخلاق آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که یا علی
صدقه دادن بغیر خویشان درست نیست هر گاه که ایشان محتاج باشند و باید که عفو کنید جرمی که از ایشان
صادر شده در روی بگردانید از انتقام ایشان یعنی اگر شما را رنجش خاطر واقع شده باشد از
جانب خویشان از آن بگذرانید و کینه آن را بدل نگه ندارید و در پی آن نباشید که انتقام از ایشان
کشید آیا دوست نمیدارید آنکه خدای تعالی بیامرزد شما را پس شما نیز از سر گناهان خویشان درگذ
رید و خدای تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام و مهربانست بر یاران که جرائم گناه کرده
اند پس اگر میخواهی که از دوزخ و عذاب او خلاص شوی و نجات یابی مطیع امر خدا باشی و صله
رحم رعایت کنی و ایشان را از خود خشنود گردان و با ایشان رحم کن و اگر خواهی که عمرت زیاده شود
و اجلت تاخیر افتد بصله رحم بپیوند در تفسیر آورده که نقل است که یکی آمد بخدمت حضرت امام محمد
باقر علیه السلام و حاجتی داشت و رفت امام علیه السلام فرمود که او را سه روز عمر مانده بعد از سه روز شخصی
در خدمت امام علیه السلام گفت که یا ابن رسول الله من او را دیدم فرمود که او را طلبیدند آنحضرت

فرمود

فرمود که از پس من که رفتی چه عمل کردی گفت عمه بینوائی داشتم که دایم بوی زجر میکردم و آزار
باو میرسانیدم از آن توبه کردم و استغفار نمودم و او را رعایت کرده طلبیدم بخانه خود بردم و خا
طر جوئی او نموده خوشحال ساختم تا ازمن راضی شده و مرا دعای خیر کرد امام علیه السلام فرمود که ای
جوان سه روز عمر بر تو مانده بود و چون صله رحم رعایت کردی و رحم با ایشان نمودی حق سبحانه
و تعالی سی سال دیگر بر عمر تو افزود و راوی گوید که من تاریخ نهادم سی سال تمام شد بی زیاده و
کم بعد از آن او درگذشت پس بحکم آیات فرقانی و احادیث حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و آله واجبست صله رحم را رعایت نمود و ایشان را خوشحال ساختن و بمنزل ایشان رفتن و
شادی بدل ایشان رسانیدن رضای الهی است و رضای الهی موجب دخول بهشت جاودانی آورده
اند که شبی از شبهای ماه مبارک رمضان امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب صلوات
الله علیه التماس کرد از حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله چه میشود
که امشب بمجید را تشریف داده خانه علی را مشرف گردانی خواجه عالم صلی الله علیه و آله اجابت کرد و چون
شب در آمد بعد از ادای نماز خواجه هر دو جهان متوجه منزل حضرت شاه ولایت پناه شد و آن
شب در خانه آنحضرت افطار نمود و خواست که بیرون آید خاتون بهشت جنت فاطمه زهرا علیها
السلام التماس کرد و گفت ای پدر بزرگوار امشب مهمان علی بودی فردا شب مهمان من باش
خواجه کائنات صلی الله علیه و آله اجابت فرمود شب دیگر از برای خاطر فاطمه علیها السلام بخانه او
شد و افطار نمود و چون خواست که بیرون رود امام حسن علیه السلام گفت ای جد بزرگوار مهمان پدر
و مادرم شدی چه باشد که از برای خاطر من نیز بیایی و فردا شب مهمان من باشی خواجه عالم صلی
الله علیه و آله اجابت کرد شب دیگر از برای خاطر امام حسن علیه السلام بمنزل ایشان آمد بعد از افطار

خواست که بیرون رود شاه شهیدان امام حسین علیه السلام نیز التماس کرد و گفت یا جد بزرگوار
چه شود که از برای رضای دل من نیز فردا شب بیای و مهمان من باشی خواجه قاب قوسین
صلی الله علیه و آله اجابت کرد و شب دیگر از برای دل مبارک امام حسین علیه السلام بیامد و خواست
که بیرون رود فضه که خادمه فاطمه زهرا بود علیها السلام از عقب حضرت رسالت صلی بدوید و گفت
ای خواجه کونین و فخر عالمین آزادان را مهمان شدی بنده کان نیز اگر بشنوی خواجگان نوازش کردی
بنده کان نیز نوازش کن این کمینه را باشد میخواهم که فردا شب از برای خاطر من بیای و مهمان من
باشی رسول صلی الله علیه و آله قبول کرده فضه خوشحال شد چون شب در آمد رسول صلی الله
علیه و آله با کبار صحابه در مسجد نشسته بود و موعظه از درج گوهربار بیاران نثار میفرمود که جبرئیل
امین پیک رب العالمین در رسید و گفت ای مهتر و ای سروران سوخته ما منتظر است آن
ان شکسته درگاه ما را امید وار گردان رسول صلی الله علیه و آله [illegible] بار گشت بحجره طاهره و امیر
المؤمنین علیه الصلوة و السلام نهاد و ایشان از ین حال خبر نداشتند و طعامی ساخته بودند که ناگاه
آنحضرت در آمد و گفت السلام علیکم مهمان میخواهید اهل بیت علیهم السلام گفتند صد هزار
جان مقدس فدای قدم شریف چون تو مهمان رسول صلی الله علیه و آله گفت من بمهمانی
شما نیامده ام مرا فضه خوانده است گفتند ای فضه چرا ما را خبر نکردی تا طعامی میساختیم فضه گفت
من از برکات شما طعامی بیاورم فضه در خانه رفت و روی بر خاک نهاد و گفت ای احد
احمد را مهمان کرده مرا شرمسار مگردان پادشاه عالم رضوان را فرمان داد که از مایدهای بهشت
بر دار و در خالی بگذار و زود در منزل آن شکسته درگاه ما و سوخته راه ما نه که میخواهد که دوست
و برگزیده ما را مهمانی کند در حال رضوان بفرمان رحمن خوانی آراسته از طعامهای الوان و نعم

تهای

نعمتهای گوناگون بهشت در پیش فضه نهاد فضه آن خوان آراسته را بر داشته آورد و در پیش
محمد و مهمان خود بر زمین نهاد آیا هیچ میدانی که فضه این کرامت از کجا یافت از آنجا که خدمت
خاندان طیبین و طاهرین را با اخلاص میکرد و نیاز صادق داشت تا بدانی که در ین راه نیاز
صادق باید و طلب کرم و در دم میفراز و توکل نیکو که وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ توکل بر زنده
کن که هرگز نمیرد و هر که توکل بر غیر او کرد داغ خسران بر جبین خود نهاده و در راه حرمان افتاده
ای عزیزان بر حضرت رسالت و اهل بیت صلی الله علیهم باشید و بمنزل خویشان روید
و صله رحم را رعایت کنید روایتست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بجانب
صله رحم و خویشان خود رود که ایشان را ببیند حق تعالی مر او را صد شهید بدهد و بهر گامی که بر دارد بجهة
رفتن بسوی منزل ایشان و دل خویشان را شاد کرداند چهل هزار حسنه در دیوان او بنویسند
هر حسنه برابر کوه [illegible] و چهل هزار سیئه از نامه اعمال او محو کنند و چهل هزار درجه بهشتی بر دارند
و چنان باشد که صد سال خدای را عبادت کرده باشند **بیت** رو بتیز رسیدن بر خویشان خویش تا
تا که کم و مدت عمر تو بیش * هر که گرداند ز خویشان روی دل * بیگمان نقصان بدو در عمر او * هر که او غم
کی قرابت میکند * چشم خود فوت قرابت میکند * گر چه خویشان تو باشند از بدان * بدتر از
قطع رحم چیزی مدان * هر که او از خویش خود بیگانه گشت * ناش از روی بدی افسانه گشت

فصل چهارم در رعایت کردن یتیمان و ثواب آن و رنجانیدن یتیمان و عقوبت آن

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْبَعُ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ مَنْ
آوَى الْيَتِيمَ وَرَحِمَ الضَّعِيفَ وَأَشْفَقَ عَلَى الْوَالِدَيْنِ وَرَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ صَدَقَ رَسُولُ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که چهار خصلت در هر که باشد خدای بنا کند

خدای تعالی در بهشت برای او خانه اول آنکه هر کسی که یتیم را در کنف خود جای دهد چنانچه اگر یتیم طفل
باشد در کنار و بغل خود جای دهد و بنوازد و دولت ترحم بپروردی او کند در روضة الواعظین
آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که گذشت عیسی بن مریم علیهما السلام بقبری که عذاب
میکردند صاحب آن قبر را و چون مراجعت کرد دید که او را عذاب نمیکردند فرمود که ای پروردگار من
گذشتم بدین قبر در سال اول و دیدم که صاحب قبر را عذاب میکردند و در سال دوم که از اینجا گذشتم دیدم
که صاحب قبر را عذاب نمیکردند پس وحی فرستاد حق سبحانه و تعالی بسوی او که یا روح الله او را
فرزندی صالح شد که چون بحد بلوغ رسید اصلاح میکرد و پاک میکرد راههای مسلمانان را
از سنگ و کلوخ و نجاست و جای داد یتیم را در کنار و بغل خود و نوازش نمود و ترحم
می‌کرد و بسبب آن آمرزیدم او را بآن عملی که پسرش میکرد و در حدیث آمده است که هر که دستی بر سر یتیمی
فرود آورد از روی رحمت و شفقت بعدد هر موئی که دست وی رسیده باشد ویرا حسنه بنویسند
دوم از آن خصلت که خدای تعالی برای او خانه بنا کند در بهشت ترحم نمودن بر ضعیفان و سیوم
آنکه شفقت باشد بر پدر و مادر چنانچه بسمت ذکر یافت چهارم مدارا کند بر خدمتکاران پس ای
عزیزان دلنوازی یتیمان کنید تخصیص با یتیمانی که صلهٔ رحم باشند و بر یتیمان قهر مکنید قوله تعالی
اَلْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ و گفته‌اند هر چیز را زکوة است و زکوة فرزندان نوازش یتیمان است پس
بنا برین بزکوة فرزند یتیمان را بنوازید و دل ایشان را میازارید که دل یتیمان نازک می‌باشد از
فوت پدر و هرگاه که ببینید یتیمی سر به پیش افکنده او را ببوسید بیت چو بینی یتیمی سر افکنده
پیش، مده بوسه بر روی فرزند خویش، پدر مرده را سایه بر سر فکن، غبارش بیفشان و خارش بکن
یتیم ار بگرید که نازش برد، وگر خشم گیرد که بارش خرد، الا تا نگرید که عرش عظیم، بلرزد همی چون

بگرید

بگرید یتیم، برحمت بکن آبش از دیده پاک، بشفقت بیفشانش از چهره خاک، اگر سایهٔ او رفت
از سرش، تو در سایهٔ خویشتنش پرورش، من آنگه سر تاجور داشتم، که سر در کنار پدر داشتم، اگر بر وجو
دم نشستی مگس، پریشان شدی خاطر چند کس، کنون دشمنان گر برندم اسیر، نباشد کس از دو
ستانم نصیر، مرا باشد از درد طفلان خبر، که در طفلی از سر برفتم پدر، ای عزیزان حذر کنید از دل
آزاری یتیمان و چنان مکنید که اندوهی بدل یتیم رسد و گریان شود که اِذَا بَكَى الْيَتِيمُ تَزَلْزَلَ
عَرْشُ الرَّحْمٰنِ بِبُكَائِهٖ یعنی هرگاه که یتیمی بگرید عرش خدای عز و جل بلرزد از گریهٔ یتیم بیت
چون شود گریان یتیمی ناگهان، عرش حق در جنبش آید از فغان، چون یتیمی را کسی گریان کند
مالک الله را آتشش بریان کند، حق تعالی گوید ای فرشتگان من کیست که یتیم را بگریاند گویند فر
شتگان که پادشاها دانای بر حقیقت توی خدای تعالی گوید ای فرشتگان من گواه باشید
که هر که ویرا ساکن گرداند و رضای دل وی بجوید فردای قیامت رضای دل وی بجویم بیت
خاطر ایتام را دریاب نیز، تا ترا پیوسته دارد حق عزیز، آنکه خنداند یتیم خسته را، باز یابد
جنت در بسته را

فصل نهم در رعایت کردن مسکینان و نواختن ایشان است

فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ
وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ اهل بهشت از اهل دوزخ بپرسند که چه چیز شما را بدوزخ
رسانید گویند نماز نمیکردیم و طعام نمیدادیم بدرویشان لاجرم بدوزخ گرفتار شدیم پس ای
عزیزان به انبار کردن طعام مسکینان تقصیر مکنید و دریغ مدارید و سائل را محروم مکنید که وَلَا تَرُدُّوا
السَّائِلَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ یعنی سائل را از در خانه خود و از پیش خود محروم باز مگردانید اگر
چه نیم خرما باشد که الْقَلِيلُ عِنْدَ اللّٰهِ كَثِيرٌ یعنی اندکی نزد خدای تعالی از صدقه در روز قیامت

و اب آنرا مثل کوه احد به بنده خواهد رسانید و نیکو گرانه اینی که خدای تعالی ترا منعم گردانید و دیگری را
تو محتاج ساخته که دست پیش تو میدارد و از تو خواهش میکند روی را در هم مکش و گره
چین میار و بزبان مرنجان و شکر حق بجای آر که ترا همچون او محتاج خلق نساخته و خیری
و احسانی که بدرویش میکنی قربت را منظور دار که براه خدا میدهی و ثواب آنرا نیز طلب
خواهند شد بانگ محتاج خلق نکردی سبب بزرگان رسانند بمحتاج خیر که شیرسنده که محتاج گردند
بغیر مجال دل تنگان در نگر که روزی تو هم خسته گردی مگر فرو مانده کان را درون شاد
کن زر و زر فرو مانده کس یاد کن نخواهنده از در دیگران بشکرانه خواهنده از در مران واگر خیری
نتوانسته باشی و یا نده‌ای بخلق خوش و ملایمت و ملاطفت درویش را تسلی کن و بسبب
درویشی او را سرزنش مکن که از منت تو دل آزرده رود در اخلاق محسنین آورده
در کلمات عیسی علیه السلام آمده که هر که سایلی را از در خانه خود محروم گرداند یکسال فر
شتگان رحمت بمنزل او در نیایند و تصدقی که بدرویش میرسانی بیقین و تحقیق
بدان که آن دستگیر تو خواهد بود در روز قیامت آورده اند که فردای قیامت چون
بنده در تاریکی و سختی بماند صورتی زیبا بینند که بیاید و دست او را بگیرد و از ان سختی و تاریکی
بیرون آرد بنده گوید که تو کیستی که چنین خوب‌رویی و خوشخویی و خوشبویی و این نیکی
با مسکین گوید من آن صدقه توام که در دنیا داده بودی از برای روز درماندگی امروز
مزد بیشتر دادی مکافات بیشتر یافتی پس آن بنده حسرت و پشیمانی خورد که چرا بیشتر ندادم
سبب هرچه امروز از پیش فرستادی فردا دستگیر تو خواهد بود و آنرا خواهی یافت که وما
تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هر چه بیار در راه خدای تعالی خیر کنی و بهر

وشیان

وشیان رسانی آنرا ده عوض دهد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و هر چه نگاه میداری فانی
خواهد بود ما عندکم ینفد و ما عند الله باق پس ای عزیزان در خیرات و تصدقات
دست باز مدارید بدادن و بدانچه در دست دارید از بیش و کم تقدیم میکنید که بصدقه دادن بلا
دفع میشود آورده اند که در روزگار پیشین پادشاهی بود جبار و ستمکار روزی در شهر او فرمود تا
منادی کردند که هر که درویش را خیری دهد دستهاش ببرند اتفاق افتاد که زنی درویش
جایست طعامی در پیش داشت مسکینی بروی بگذشت و از وی طعام خواست گفت میترسم
که دستم ببرند مسکین الحاح کرد و سوگند داد زن دو گرده نان بدرویش داد خبر بپادشاه رسید
فرمود تا دستش ببریدند زن بیچاره درمانده شد روزگاری برآمد روزی آن زن کودک خود را
در آغوش گرفته بود و بصحرا شد بکنار آبی رسید خواست که آبی بیاشامد دهن در آب نهاد کود
کش در آب افتاد و غرق شد فریاد برآورد نگاه کرد دو شخص را دید که در میان آب رفتند
و کودک او را بیرون آوردند و گفتند دست ترا چه رسیده است زن حال و قصه خود باز گفت
گفتند میخواهی که دستهاترا باز بجای خود آریم گفت چگونه نخواهم گفتند دستهای خود را در آستین
کش دستها در آستین کشید دعا کردند و گفتند دستها بیرون آر بیرون آورد هر دو دست او
درست شده بود زن را گفتند ما را میشناسی گفت نه گفتند ما آن دو گرده نانیم که بدرویش دادی
که بسبب آن دستت ببریدند در وقت درماندگیت آمدیم و کودکت را از هلاکت برهانیدیم
و دست ترا بجای آوردیم من کان لله کان الله له هر که با شد خدا را باشد خدای مر او را البتة
بجهت علیها نان داد دست در بروی دوستان بگشاد دست

فصل ششم رعایت حقوق همسایگان

قال النبی صلی الله علیه و آله من کان یؤمن بالله و الیوم الاخر فلیکرم

جاره وان کان کافرا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که هر که ایمان دارد
بخدا و بروز قیامت پس باید که گرامی دارد همسایه را اگرچه کافر باشد و نیز حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرمود که بدرستی و تحقیق که همواره جبرئیل که می آمد بمن سفارش میکرد درباره همسایه
تا گمان آن شد که بعد از فوت همسایه میراث برد در روضة الواعظین آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که رحمت خدای بر مردی که یاری کرده باشد همسایهٔ خود را نیکوی
فرموده که بوی بهشت بپانصد ساله راه میرود و بوی بهشت نشنود کسی که او همسایه را برنجاند
بزبان دشنام و فحش گوید و بدخویی کند با همسایه چنانچه همسایه از شر زبان او بتنگ آمده
رخت از آن محله و کوچه بجای دیگر کشند که ان شر الناس عند الله منزلة یوم القیمة من ترکه
الناس اتقاء فحشه یعنی رسول صلعم فرمود که بدترین مردمان نزد خدای تعالی از روی رتبه بدی
آن کسی است که دور شوند از و مردمان از زشتی گفتار او و درشتی خوی او بیت بدتر
ین خلق نزد حق بروی مرتبت با تو گویم کیست شناسی آن بدبخت را آنکسی کز زشتی گفتار
و بدخلقیش خلق بپرسند و میرند از کوچه او رخت را و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
همسایگان سه قسمند قسمی هستند که ایشان را سه قسمت است حق همسایگی و حق خویشاوندی
و حق اسلام و قسمی که دو حق دارند حق همسایگی و حق اسلام و قسمی که یک حق دارند همین است
حق همسایگی دارند و بس و حد همسایه را چهل خانه مقرر کرده اند و بعضی چهل گز و مطلقا از جمله
حق همسایگی است که اراده خیر بدیشان نمایند و هرچه از بدی بخود روا ندارند بهمسایه نیز نپسندند که و
الذی نفسی بیده لا یؤمن عبد حتی یحب لجاره او لاخیه ما یحب لنفسه یعنی سوگند باد
بمسکنم بآن کسی که جان محمد بدست قدرت اوست که مومن نباشد هیچ بنده که دوست دارد از برای

همایهٔ

همسایهٔ خود یا از برای برادر خود آنچه دوست میدارد از برای نفس خود یعنی هر نیکی که از برای
خود میخواهد از برای همسایهٔ خود نیز همان خواهد و از برای برادر خود نیز همان بیت گفت پیغمبر
بحق ذات معبود بحق آنکه نفس و جان من در قبضهٔ تقدیر اوست نیست مومن بنده تا دوست
دارد بهر جار یا برادر زانچه میدارد برای خویشتن دوست از حق همسایگی یکی دیگر آنست که دفع
ضرر از ایشان بکنی و اگر کسی در صدد آن باشد که ضرری و شری بهمسایهٔ تو رساند دفع
بکنی و از تو نیز بر سوی ایشان مضرت نرسد و ایمن باشند عرض و حرمت و مال همسایه از تو که لا ید
خل الجنة عبد لا یأمن جاره بوائقه یعنی در نرود در بهشت بنده که ایمن نباشند همسا
او از بلاها و شرور او بیت در حق همسایه وارد گشته قرآن و حدیث چند موضع و اندرین باب
آمده تاکیدها بنده کز شر او همسایها نا ایمنند در نیابد در بهشت از قول شاه انبیا در فضیلت
پرسش بیماران و یکی دیگر از حق همسایگی آنست که چون ترا بخوانند اجابت کنی و اگر محتاج
شوند دست ایشان بگیری و اگر مصیبتی واقع شود بتعزیت بروی و مدد همسایه دهی و اگر
خسته شوند بعیادت بروی و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که بهترین خصلت
یعنی نیکوترین عملها پرسش بیمار است خصوصا پرسش بیماری که هیچکس نداشته باشد در روضة الوا
عظین آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که پرسش کند بیماری را پس او
را است هر گامی که می نهد که برود بجانب بیمار هفتاد هزار حسنه و محو کند از او هفتاد هزار سیئه
و بلند گرداند برای او هفتاد هزار درجه و موکل گرداند با او هفتاد هزار فرشته که بنشینند در قبر او
و استغفار کنند برای او تا روز قیامت بیت از ره خلق و تواضع خواه ترک و خواه فرنگی
ای توانا ناتوانی نا توانا را بپرس در عدة الداعی آورده که رسول صلی الله علیه و آله فرموده

که هر مؤمنی که به پرسش بیماری رود و چنان باشد که شروع کرده در رحمت الهی و چون نشست
نزد بیمار غوطه خورد در رحمت الهی و اگر روز دیگر باز بر سر بیمار رود و بجهت پرسش صلوات فرستند
بر او هفتاد هزار فرشته تا شب هنگام و اگر شبانگاه باز آمد به پرسش بیمار صلوات فرستند بر او
هفتاد هزار فرشته تا بامداد **بیت** شکل عیادت ار چه بصورت عیادت است لیکن به نقطه
ربع عیادت زیادت است (?) پرسیدن شکسته دلان اهل جاه را نقصان جاه نیست کمال سعادت است
دعاهایی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام کرده این است که یا علی
برو یک میل بجهت پرسش بیماران و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که پرسش کنید بیماران را
و در خواهید از ایشان که برای شما دعا کنند که دعای بیماران برابر است با دعای فرشتگان
هفت آسمان و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که بتحقیق در راستی در وقتی که مناجات کرد که موسی
علیه السلام پروردگار خود را گفت ای پروردگار من چه چیز باشد جزای آنکسی که پرسش کند بیمار
را پروردگار فرمود که موکل گردانم خدای تعالی فرشته را که پرسش کند او را در قبر تا روزی که برانگیخته شود
بیت بر سر بالین بیماران گذر زانکه هست از سنت خیر البشر **در بیان برآوردن حاجت**
همسایه در روضة الواعظین آورده نقل از امام محمد باقر علیه السلام که هرگاه بهمسایه مؤمنی اندوه
می رسد و حاجتی واقع شود پس هر که حاجت همسایه را روا کند حق سبحانه و تعالی هفتاد و سه حاجت
او را روا کند هفتاد و دو حاجت او را در آخرت و یکی در دنیا و فرمود آنچه در دنیاست آنست
که رفع کند نامرادیها را از نفس و مال و اهل و عیال او و فرمود آنچه در آخرت است گشاده گرداند
از برای او درهای بهشت را پس گویند مر او را که در آ از هر کدام در که خواهی پس داخل شود
در بهشت از هر کدام در که خواهد و یکی دیگر از حقوق همسایگی آنست که هرگاه خرید چیزی از میوه

باید

باید که برای همسایه نیز بفرستد و اگر همسایه را نفرستد پنهانی بخانه برد و باید که بگوید کودکان خود
را چیزی ندهد که بیرون آورند و بگوید کودکان همسایه بنمایند و ایشان رشک برند و از حقوق همسایگی
دیگر آنست که نزاع و جنگ نکنند با همسایه در باره بنای خانه بجهت گشودن پنجره که در دیدن باد و تابش
بجهت در خانه مگر باذن همسایه و اگر بی اذن همسایه در ملک او دخل نماید یک وجب تجاوز
نمود و در آورد از روی ظلم و ستم پس آن قطعه زمین را با هفت طبقه زمین طوق گردانند و در گردن
او کنند **قطعه** هر که بستاند بظلم از ملک غیری یک وجب واجبست اندر عقاب آن عامل
گردنش آن زمین را تا به پشت گاو و ماهی او زحمت طوق گردانند و اندازند اندر گردنش و یکی
دیگر از حقوق همسایگی آنست که اگر بجایی روند محافظت مال ایشان بکنی و اگر امانت سپارند
خیانت نکنی و ببوی طعامی ایشان را نرنجانی اگر حاضر نباشند بخشش ایشان نگاهداری تا حق همسایه
بکنی بجای آورده باشی ای عزیزان از احوال همسایگان خبردار باشید و از درویشی ایشان تنگ
مدارید و بدانچه توانید دستگیری ایشان کنید **بیت** تا توانی سعی کن افتادگان را دستگیر باش
افتاده را پروردگارش یاور است **آورده اند** که مردی بود درویش و فقیر و احوال خود هرگز
با کسی نگفتی و او را همسایه بود توانگر قضا را پسر آن توانگر در خانه درویش در آمد جهت مهمی
اتفاقا همان لحظه دیگ طعام از بار فرو گرفته بودند و طعام میخوردند و بابان کودک ندادند
کودک بخانه خود شد و تنگ حالی را با پدر و مادر بگفت ایشان انواع طعام مهیا نشد او را
زدند کودک می گریست که مرا آن طعام می باید که در خانه همسایه پخته بودند آن مرد درویش را خاطر
گرفتند گفتند ای درویش چرا از تو شکایت بما رسد درویش گفت کلا و حاشا خواجه توانگر قصه با درویش
گفت مرد درویش ساعتی سر در پیش انداخت آنگه گفت ای خواجه این شریعت منجوانی (?) که

گناهکار کنم والا هرگز نگفتی بدانکه آن نعمه بود ما را مباح و شما را حرام خواجه گفت سبحان الله
در شرع چیزی هست که یکی را حلال بود و دیگری را حرام درویش گفت که مگر نخوانده که قوله تعالی
فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم آن مرداری بود که مرا حلال بود و شما را حرام حال ما
بانجا رسیده است که مردار بر ما حلالست تو چه دانی که احوال ما درماندگان چونست مسکین درویش **بیت**
حال درماندگان کسی داند که باحوال خویش درماند **بیت** هر که در حظ مسلمانی باشند از نقد دین
کم انجا به کی لبیند که خود بجد لسیر بشنید گرسنه بسیار خواجه تو انگر گفت بخدای جهان که ترا از خانه
بیرون نکنم ارم تا انچه دارم با تو قسمت نکنم هرچه داشت با آن درویش بدو نیم کرد ای عزیزا
ن چون چنین میتوانید کرد همه حال از احوال همسایگان غافل مباشید و تا جائی که درمانده
کنید و بخل مکنید **رباعیه** ای که بر مرکب تازنده سواری هش دار که خر خارکش افتاده در
آب و گل است آتش از خانه همسایه درویش مخواه کانچه بر روزن او میرود آن دود دلست
چون آن خواجه وفات کرد او را در خواب دیدند گفتند با او که حق تعالی با تو چه کرد گفت بر من
رحمت کرد بدان مواسات که با همسایه کردم **فصل هشتم در تعریف مصاحبان** صاحب
کشاف آورده که مراد بمصاحبت ازین میتواند بود که رفیق سفر بوده باشند که اگر اتفاق افتد که در
سفر مرد عاقلی صالحی متقی پرهیزکاری واقع شود که رفیق باشند در رفاقت او را و صحبت او را غنیمت
باید دانست که جلیس الخیر غنیمة **بیت** از بلند همتانست در دنیا رفیقی ارجمند همنشینی چو به
از خود تا شود رسانت بلند یعنی اگر رفیق نیک نعمتی است از نعمتهای الهی اگر بنده
مؤمنی که اگر واقع شود که از رفاقت او و از صحبت او فایده دنیا و آخرت حاصل میشود **قطعه**
صحبت نیکان بود مانند مشک کز نسیمش مغز جان یابد خبر از هنرمندان گزین کن دوستی تا ز رنگ

یار بیر

یار بیر اشابدبی هنر هرکس از ناکس طمع دارد وفا از درخت بید میجوید ثمار **دیگر** حق هم سبق
در علم آنست که در هم ابواب ممد و معاون وی باشی اگر هم درس را چند روزی بواسطه مهمات
دنیا تعطیل واقع شود تو نیز ملاحظه خاطر او کرده درس و بحث خود را توقف دار و همواره
تفحص و تجسس احوال او میکن و اگر بیمار شود همه روز بعیادت او برو و اگر کدورت خاطر داشته
باشند از جانب تو در تلافی آن بکوش و او را تسلی داده خوشحال سازی تا حقوق او را بجا آورده
باشی **حق هم کار در صفت** آنست که با او مدارا کنی و بحسن خلق با او بسر بری و اگر بی ادبی
از و بظهور رسد آنرا عفو کنی و بعلامت او را نصیحت کنی و حسد بر و نبری و همیشه خیرخواه او باشی
بیت نصیحت گری بر دل دوستان بود چون دم صبح بر بوستان چنانچه از نسیم صبا غنچه
ز دل غنچه را گل کند همچنین گره **حق مصاحب که دایم بوده باشند با تو نیکی کردن در حق وی**
آنست که اگر مصاحب تو عاقل و دانا باشند که خیرخواه و دلالت کننده بخیر و مشفق و مهربان
و از کبر و بغض و حسد دور باشند زهی دولتمند بنده که او را چنین مصاحبی نصیب او گردد و همنشین
همنشین و همدم او باشند و حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه
فرموده که صاحب الاخیار تأمن من الاشرار یعنی مصاحب نیکان باش تا از شر بدان ایمن باشی
بیت واما در خانه امن و امان ساکن شود هر که با نیکان نشیند از بدان ایمن شود توفیق الواقع
این توفیق از جانب حق تعالی است نسبت بنده که او مصاحب صالحان اختیار میکند و با ایشان
مصاحب میشود که صحبت التوفیق مصاحبة الاخیار پس ای عزیزان من بر تو باد که صحبت
صالحان را از دست ندهی و مصاحبت و ملازمت ایشان از شرف روزگار خود دانی **نظم**
شرف خواهی بگرد مقبلان گرد که زود از مقبلان مقبل شود مرد چو سنبل منجمد آهوی تاتار

همنشینی بوی مشک آرد ببازار * پدر کز من روانش باد پر نور * مرا پیرانه پندی داد مشهور * که از
بی دولتان بگریز چون تیر * سرا در کوی صاحب دولتان گیر * همانا در بزرگ از بهر آنست *
که اول با بزرگان همنشین است * هر کس در دُر آب پاک یابد * هر آنکو خاک جوید خاک یابد *
زیرا که اهل الله و اکابر دین کمال که حاصل کرده اند و قدر و منزلت ایشان زیاده شده و
درجه رفیع یافته اند از آن بوده که مصاحب صالحان بوده اند و همنشینی با بزرگان بکرده اند و خد
مت ایشان بجان و دل کرده گوی دولت از میدان سعادت ربوده اند بیت تا ز بزرگان نشست
بیاید کشید * تا به بزرگی بجوانی رسید * هر یکی از صحبت صاحبدلان * دولت مدارا ز کر نقلان
فار که همصحبتی کل کند * عاقله در دو این تیز کند * هر که کند صحبت نیک اختیار * آیدش آن روز ضرورت
بکار * و محققان گفته اند مصاحب صالح نیک سیرت بهر کار بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا
ست و مشابه است از بهشت بواسطه آنکه خیر دنیا و آخرت از صحبت مصاحب او حا
صل میشود و بی دلیل نیکوی بهشت نتوان رفت پس مصاحب صالح و خیرخواه بهشت
است که یکدم در خدمت او بسر برده روح را از فوق و ذوق آگاهی و سخنان دلپذیرش چون در آبدار
از لفظ گهربارش بسمع رضا قبول کرده و در رشته امید کشیده آویزه گوشواره کرده در گوش
تحقیق کشی و دنیا و آخرت خود را بدان معمور سازی و از دوزخ خلاصی یابی بیت
یاران بهشت صحبت یاران همدم است * دیدار یار نامناسب جهنم است * یکدم که در حضور
عزیزی بسر بری * دریاب کز حیات جهان حاصل آندم است * دنیا خوش است و مال عزیز
است و تن شریف * لیکن رفیق بر همه چیزی مقدم است * نی هر که چشم و گوش و دهان دا
رد آدمیست * بس دیو کو بصورت فرزند آدم است * آنست آدمی که در او حسن صورتی *

باعلم و تربیت

باعلم و تربیت و کرخلق و حلم است فصل هشتم در تعریف مصاحب بدخلق بدسیرت بدنهاد
که سبب دخول جهنم است العیاذ بالله بباید دانست که در دنیا هر بلیه و محنتی که بسر فرزند آدم آمده و می
آید مذکر و مؤنث از ابتدای آفرینش تا انتها از شومی مصاحبان بد که فیلسوف دهر افتاده و بکار
دستم بد نهاده اند بیت خردمندان عالم را نصیحت * ز دانایان چنین باید شنیدن * بهر جا پای رفتن
تا که قاف * وانجا سنگ صد من آوریدن * بدندان چشمه نیم باریک سفتن * بلب زهر از لب افعی مکیدن *
بناخن سینه خود را شق کردن * بدست خود سر خود را بریدن * از آن بهتر بنزدیک خردمند *
که روی ابلهی از دور دیدن * که بعضی مردم بسبب خفت عقلی که دارند با جمعیان مصاحب شده
اند و هم سری که داشته اند با اشرار در میان نهاده اند و تا آخر بواسطه افشا استر خود که باتفاق
در میان نهاده بوده ضایع گشته اند و مصاحب بد همچو ماری است که اندرون او پر از زهر قاتل
باشد و بیرون پر نقش و نگار همیشه در صدد آنست که او را ضایع کند و اگر چه فی الحقیقه در صو
رت ظاهر دوستی میکند و دوستی مینماید اما در باطن دشمنست چنانچه همیشه در پی آنست که او را
فریب دهد و مکری کند که او به بلایی گرفتار گردد بموجب رسوایی او شود و آن بیچاره از آن غا
فل و چون از عاقبت کار خود خبردار شود تدارک نبود چون که با او نتواند بود و نه پای گریز که از
قید بلایی او رهایی یافته نتواند خلاص شد بالضروره محکوم امر او باید شد بود و ناچار هر چه فرماید چنان
کند و اگر خواهد که خود را خلاص سازد و بانواع بلایا و تهمتها گرفتار کرده در قصد جان او
شود و خدای تعالی همگنان را از شر این نوع طایفه نگهدارد و کسی را که بقدر عقلی و هوشی هست
و دیده بصیرتش بیناست باید از مصاحب بد دوری و از ایشان احتراز کرده اجتناب نماید بواسطه
آنکه صحبت اشرار موثر است و بنیاد دین و عقیده را ویران میکند چنانکه آتش بتزد در هیزم خشک افتد بیت

مکن همنشینی بهر بدسرشت ۞ که دزد و از وطبع تو خوی زشت ۞ مثنوی از بدی بپرهیز نیکی همی ازان
دزد نبوت الکنی ۞ چه خوش گفت دهقان صافی درنگ ۞ که انگور گیرد ز انگور رنگ ۞ و آخر الا
مر حق مصاحبت آن بود که هامان با فرعون بجای آورد چنانچه شامل این قصه عبرتی باید گرفت
از واقعهٔ فرعون مردود و مطرود و مصاحب و همنشینی با هامان ملعون که فرعون طاغی از شومی
هامان نابکار کافر شدند و در ضلالت ماندند و چندین هزار بندگان خدا از شومی آن حرام زاده
که گمراه ساخته بود طریق ضلالت پیش گرفته بجهنم رفتند و عاقبت الامر حق مصاحبت و یاری آن
بود که هامان با فرعون بجای آورد و با چندین هزار لشکر در چشم یا آنش غرق ساختند این
قصه بر سبیل اجمالی آنست که چون فرعون ملعون طریق جهالت و ضلالت پیش گرفت
و شیطان آن بدبخت را در چاه ضلالت انداخته نعرهٔ انا ربکم الاعلی بر آورده دعوی الوهیت
کرد و در تفسیر آورده که در لطایف مذکور است که ابلیس که این سخن شنید و از فرعون که دعوی
خدا میکند گفت مرا طاقت شنیدن این سخن نیست من دعوی عزت کردم که از آدم بهترم این
هم بلاها بمن رسید او که چنین لاف میزند تا کار او بکجا رسد القصه حضرت حق سبحانه و تعالی موسی را
صلوات الله علیه پیش آن طاغی فرستاد و برسالت تا او را نصیحت و موعظه از جادهٔ ضلالت
دست گرفته بطریق هدایت رساند چون موسی علیه السلام به نزد فرعون آمد و آن بدبخت را
با سلام دعوت کرد و معجزات و دلایل و براهین بوی نمود فی الجمله دل فرعون نرم شد با آنکه شرف
اسلام حاصل کند با موسی گفت که من امشب با خاصان خود صلاحی به بینم و مشورت کنم و فردا با تو
بیع در جریدهٔ اسلام در آیم موسی علیه السلام از پیش فرعون بیرون آمد فرعون با هامان گفت که موسی
آمده و مرا دعوت می کند با سلام و معجزات مینماید و کسی را با او غلبه نمی شود و بزرگ منتجه می گوید

وچه صلاح

وچه صلاح می بینی هامان ملعون گفت که مرا ننگ می آید که بعد ازین بندگی بجای آوری چه برابد تمامی
مدتیست که دعوی خداوندی کرده و آن ملعون چهارصد سال دعوی الوهیت نموده بود
و تمام اوقات بفراغت و حضور دل گذرانیده که آسیبی بدو نرسیده بود و همین قدر سخن دل
فرعون را بگردانید بیت هرکه با زنگی و دشمن گوید آن کس ۞ که بر زانو زنی دست تغابن کرت راهی
نماید راست چون مرد ۞ ازو برگردد راه و دست جیب برد ۞ پس ای عزیزان بقول مصاحب که بنابر
او بر شر و فساد و خدا از رسالت اعتماد بکنید و مشنو بد و از فعل بد نفس المنی میبخشند و بخورد
با ایمان بکنید و افشای سر خود با ایشان ننماید که مصاحب بد هرگز صلاح کسی را نخواهد زیرا
که مصاحب بد همچو شیطان است که جلیس السوء شیطان ۞ بیت زانکه خوش بس عزیزان است نفس
بد بدبخت ۞ همنشین بد بود شیطان ازو باید گریخت ۞ و اکابر دین گفته اند که مار افعی به از معا
حب بدست چرا که مار افعی یکبار نیش میزند و مصاحب بد روزی صد بار نیش میرساند نظم
بگرد ولی گوهر خود و نفت ۞ مار بد که یار بد گفتت ۞ مار بد جز بکبر و تن منشند ۞ یار بد عقل و دین زند
بکند ۞ مار بد گر نیکی سنگی ۞ جدا از خانه تو فرسنگی ۞ جستن از یار بد بود دشوار ۞ و او به بندی یاور
آید از دیوار ۞ مار بد چشم برهای بد بید ۞ ناید اندر سرا و خانه بدید ۞ باشد آسمان از و حذر کردن ۞
نقد جان از کفش بدر بردن ۞ یار بد از فسون و افسانه ۞ با تو یعنی بر است و همی نه ۞ کی بود دو رستن
رستن از کمند کشی ۞ باید پای جستن از قید شی ۞ مار بد چون بنیش دارد ۞ یار بد ز نشتر ختم
نتوانی پس که خون جگر باید خورد ۞ تا شود آشکار جوهر مرد ۞ مار بد خصم این جهان بکند ۞ یار بد خصم
جاودان باشد ۞ نعوذ بالله من ذالک فصل نهم در بیان رعایت کردن و عزیز داشتن
مسافران یعنی رهگذریان که مسافر اند و ایشان را حرمت و عزت نماید و شرایط خدمت بجا

آورید و دلنوازی کنید که ایشان از شهر و وطن خود دور مانده اند و از خویشان و تبار خود
جدا گشته در غربت گرفتار شده اند پس بنا بر این اشیا نیز اکرام ایشان نمایند و درشتی مکنید بیت درشتی
کند مرد زبیان کسی ؛ که نابوده باشد بغربت بسی ؛ در اخلاق محسنین آورده که حکما گفته اند
در مهمان ستمگر گمیست در کرم خود به بین که متفقی جهت در حکایت مسطور است که یکی
از اکابر را واقعه پیش آمد و از منزل خود بیرون رفته بقبیله بنی قیس نزول کرد و سید قبیله
مالک بن عوف بود او را نشناخت و بر بزرگی و شرف او اطلاع نیافت و شرایط اکرام
و تعظیم بر وجهی که لایق او بود بتقدیم نرسانید آنکس آن جام زهر تلخ جرعه نموده از آن قبیله
رحلت کرد مالک را معلوم شد که او بود بسیار شرمنده شد و از روی اعتذار رقعه بدو نوشت
مضمون آنکه شما را نشناختم اگر در مراسم خدمت تقصیری کردم کرم شما عذرخواهست و التماس
عفو دارم بیت چگونه ز شرم خجلت برآورم سر بر دوست که خدمتی بسزا برنیامد از دستم
آن عزیز در جواب نوشت که آنچه از من التماس کرده در قبول عذر و عذر غلط مکن که صد هزار
چندین گناه بیک عذرخواهی میگذرانم اما آنکه نشناختم سخن نامستقیم است و از شیوه
کرم دور چه مهمانداری و رسوم اعزاز و اکرام با اشراف و اعاظم مخصوص داشتن از شیوه
مروت دور است شرط میزبانی آنست که چون آفتاب بر همه کس تابد و چون باران بر همه
جا بر یکقطره ببارد اگر مهمان بزرگست خود حق بزرگی او رعایت کرده باشد اگر نه کسی را
نشی نکند که چرا اکرام و احترام کردی بیت مهمان عزیز را باید داشت ؛ از راه مروت و جوانمردی
هر بزرگست لایق خدمت ؛ حق آن خود بجای آوردی ؛ در جهان نیست کس نخواهد گفت ؛
که چرا بادی این کرم کردی ؛ تا خدای تعالی شما را در دنیا و آخرت عزیز گرداند و از مسافران التماس

دعا کنید

دعا کنید تا از برای شما دعا کنند که دعای ایشان مستجاب است در حق مجاور فصل دهم در
بیان رعایت کردن و ترحم نمودن در بارهٔ غلام و کنیز لا یرحم الله من لا یرحم الناس
رحم نمیکند خدای تعالی بر آنکه رحم نمیکند بر مردمان بیت با وجود رحمت و غفران رحمن رحیم ؛
گر ز کرم ذرات موجودات را شامل بود ؛ از قساوت هر که ما را در رحم بر خلق خدا ؛ از نجا رحمت
حق مانده بر ساحل بود ؛ پس بنا بر این رحم کنید و شفقت نمایید بر زیر دستان و ضعیفان
و اسیران که بر دست شما گرفتار اند و بنده و درم خریده اند بیت ببخشایی ببخشایند بر تو ؛
دری از غیب بگشایند بر تو ؛ اگر رحمت کنی بر زیر دستان ؛ نماید رحمت خود بر تو یزدان ؛ اگر رحمت
ز حق داری تمنا ؛ تو هم بر دیگران رحمی بفرما ؛ آورده اند که یکی بزرگی از بزرگان دین بر یکی از
خداوندان نعمت بگذشت دید که بنده را دست و پا بسته اند و بر وی جور و جفا میکنند گفت ای
جوان خداوند تعالی همچو تو یکی را بر تو محکوم گردانیده است و ترا بروی تفضیل نهاده شکر نعمت باری
تعالی بجای آور و چندین ظلم و جفا بر وی روا مدار که فردای قیامت حیا داری که از تو بهتر بود و تو شرمسار
بری بیت هر بنده مکن خشم بسیار جور رسانی مکن ؛ و دلش میازار او بود تو بدره درم خریدی ؛ آخر نه
بقدرت آفریدی ؛ این حکم و غرور و خشم تا چند ؛ هست از تو بزرگتر خداوند ؛ ای خواجه ارسلان
آغوش ؛ فرمان ده خود مکن فراموش ؛ در روضة الواعظین آورده که حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام فرموده که اسیران عیال خداوندگار خود اند پس کسی را که انعام فرموده باشد خدا
ی تعالی بر و نعمتی داده بر بندگان خود دهند و بیرون باید فرماید که بخانهٔ خانه دیگران گرد و نبرد زود
باشد که آن نعمت زوال یابد و بتغیر و شوائب متبدل گردد و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
روایتست که فرموده که دایم جبرئیل علیه السلام سفارش غلام و کنیز کرد و مرتبه که مرا گمان آمد که

که الدنیا مزرا اندک مدتی خدمت باید کرد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که بزر
گترین حسرتی روز قیامت آن باشد که بندهٔ صالح را به بهشت برند و خداوندگار فاسق را به دوزخ سبب
برخلاف که طمع خدمت است از خشم مجدمران و طمع و مکر که فضیلت بیع و بر روز شمار بنده آزاد
خواهد و در بخت باب چهاردهم در بیان آنکه هفت کس اند که در زیر سایهٔ رحمت الهی
خواهند بود در روز قیامت الحدیث رُوِیَ عَن رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اَنَّهُ قَالَ
سَبعَةٌ یُظِلُّهُمُ اللهُ فِی ظِلِّهِ یَومَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّهُ اِمَامٌ عَادِلٌ وَشَابٌّ نَشَأَ فِی عِبَا
دَةِ اللهِ وَرَجُلٌ قَلبُهُ مُتَعَلِّقٌ بِالمَسجِدِ اِذَا خَرَجَ مِنهُ حَتَّی یَعُودَ اِلَیهِ وَرَجُلَانِ تَحَابَّا فِی اللهِ
اِجتَمَعَا عَلَی ذَلِکَ وَتَفَرَّقَا عَلَیهِ وَرَجُلٌ ذَکَرَ اللهَ خَالِیًا فَفَاضَت عَینَاهُ وَرَجُلٌ دَعَتهُ امرَأَةٌ
ذَاتُ جَمَالٍ وَحَسَبٍ وَمَالٍ فَقَالَ اِنِّی اَخَافُ اللهَ رَبَّ العَالَمِینَ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ
بِصَدَقَةٍ فَاَخفَاهَا حَتَّی لَا یَعلَمَ شِمَالُهُ مَا تُنفِقُ یَمِینُهُ صَدَقَ رَسُولُ اللهِ المناجات
پادشاها هر کی بیچاره و درمانده است پناه او درگاه تست تا سوختگان عهد محنت زدگان معتقد
رباعیه یا سوختگان بجز تو سود اگه کند جز تو نظری در دل شید اگه کند گر لطف تو ام دست نگیرد
امروز اندرین سوخته فرو اگه کند پادشاها شربتی از شربت تنجانهٔ فضل و احسان بنشان آتش خستگان
وادی محنت کرامت کن و قطره از قطرات الطاف و انعامت بحلق ما بیچارگان سوختگان
فرو چکان و مرهمی از دار و خانهٔ کرم بر آلام جراحت دردمندان و مستمندان نه زخم شقا
وت ماکز کاران بد بخت را نیز زلال رحمت یا کحل خود پاک گردان یا اکرم الاکرمین و یا خیر الناصرین در
گرا آفتاب عقل از مشرق دل و دماغ علی حسب ما اختلفوا فیه طالع شود چون آفتاب داند
که بر روزگار و عالم را سایه نباشد اما چون عادت رفته است که هر کرا از تاب آفتاب رنجی و از گرما

رنجی بود

رنجی بود رسد سایه طلب کنند که دران سایه رنج او برافت عدل شود و حضرت رسول الله صلی
الله علیه و آله فرموده که دران روز هیچ سایه نباشد الا سایهٔ خدای تعالی هیچ رحمتی نباشد الا رحمت خدای
و در آن روز هفت کس در سایهٔ رحمت خدای باشند فصل اول در تعریف امام عادل و سلطان
عادل و حکام عادل و کسانی که عادل باشند و بر زیردستان و ضعیفان رحم کنند و امام چرا
عادل باید زیرا که چون بندگان خدای را در سایهٔ عدل خود بداشته باشند لاجرم حق تعالی او را در سایهٔ
رحمت خود بدارد سبب شاه عادل سایهٔ لطف خداست هر که دارد عدل لطف مطلق است
خلق را در سایهٔ خود جای ده وز شرف بر فرق گردون پای نه پس ای عزیزان بر زیردستان رحمت
کنید تا زبردستان نیز بر شما رحمت کنند و هر گاه که مظلومی بینید که بدست ظالمی گرفتار باشد
جهد کنید تا از دست او خلاص شود تا شما رحمت کرده شوید که مَن لَا یَرحَم لَا یُرحَم
هر که رحم نکند بر وی رحم نکنند سبب بر فقیران و اسیران ناتوانی رحم کن تا شوی در رحمت
بشارت از رحیم کارساز کانکه را نبود زرحم بر خلایق هیچ کار تا وردی بر وی زرحم کارساز ظلم
اگر ظالم باشید شما خدای تعالی دیگری را بر شما مسلط گرداند تا دمار از روزگار شما برآورد و کذلک
نُوَلِّی بَعضَ الظَّالِمِینَ بَعضًا بِمَا کَانُوا یَکسِبُونَ آورده اند که ظالمی بود که هیزم تر از سر کار باز نما
گرفتی و بر درویشان وادی تطمیع و خانهٔ رعیت خراب کردی تا خزینهٔ سلطان آباد شود
اندک روزی بر آمد که پادشاه بران ظالم غضب کرد و دمار از روزگارش بر آورد عدل چیست
یعنی راستی کردن و براستی فرمودن راست باش و راستی کن و براستی امر فرمایی سبب
راستان رسته اند زر روز شمار جهد کن تا تو زان شمار شوی اندرین رسته رستگاری کن
تا دران رسته رستگار شوی آسمان و زمین بعدل ایستاده است که بِالعَدلِ قَامَتِ السَّمٰوَاتُ

والارض عدل یکساعت از عبادت یکساله بهترست که عدل ساعة خیر من عبادة ستین
سنة عدل یکساعت بهترست از عبادت شصت سال بیت مملکت از عدل شود پایدار
کار تو از عدل تو گیرد قرار * در دستان کن و درمان دهی * تا ترا رساند بفرمان دهی *
دست بدار از سر بیچارگان * تا نخوری ناوک غمخوارگان * در کرم آویز و رها کن لجاج * از ده ویران
نستانند خراج * فصل دوم از آن هفت تن که در سایه رحمت خدای باشند و شاب نشأ فی
عبادة الله جوانی باشد که ایام جوانی خود را مستغرق طاعت و عبادت خدا کرده باشد
نه چون جوانان دیگر که ایام جوانی خود را در بطالت و بدکاری و معصیت و خدا آزاری بسر
رسانیده باشند و این جوان که در طاعت و پرهیزکاری ایام جوانی خود صرف کرده باشند فردای
قیامت در سایه رحمت خدای باشند بیت شدیم پیر زعصیان و چشم آن داریم * که جرم ما بجوا
نان پارسا بخشند * ای جوانان مغتنم روز جوانی خود را غنیمت شمار که در حدیث آمده است که
پنج چیز را غنیمت باید دانست پیش از پنج چیز جوانی را پیش از پیری و توانگری را پیش از درویشی
و تندرستی را و فراغت را پیش از مشغولی و صحت بدن را پیش از بیماری و حیات را پیش از ممات
بیت جوانی شد و زندگانی نماند * جهان کو هما چون جوانی نماند * جوانی بود خوبی آدمی * چو خوبی
شد کی بود خرمی * سرافرازی مرغ چندان بود * که گلدسته اش خندان بود * چو پیری کهن کرد دار و درخت
ثبت * ز سبزه و سعادت که گیرد لخت * پس ای جوان عاقل تقصیری که در طاعت کرده از تلافی
کن طاعت را در جوانی کن که در پیری نتوانی کردن زیرا که چون پیر شوی و ضعف پیری بر تو
مستولی شود نتوانی طاعت کردن فردای قیامت حسرت و پشیمانی خوری چنانچه آورده اند
که فردای قیامت دو کس را حاضر کرده اند و هر دو پشیمانی خورند جوان صالح عابد حسرت و پشیمانی

برد که خیف

برد که خیف اوقات خود را که عمل صالح بیشتر نکردم و آن دیگر هم حسرت خورد و پشیمانی برد که اوقات را به بطالت
صرف کردم و عمل صالح نکردم که موجب رستگاری من باشد فصل سیوم از آن هفت تن
که در سایه رحمت خدای تعالی باشند و رجل قلبه متعلق بالمسجد اذا خرج منه حتی یعود
الیه و مردی که چون بمسجد رود و نماز بگذارد و چون از مسجد بیرون آید باز دلش با مسجد باشد که
وقت نماز در آید که باز با مسجد آید در تفسیر آورده که هر گاه مردی بمسجد آورد هر گامی که بردارد
حسنه در دیوانش ثبت می کنند و سیئاتش محو میکنند و درجه در بهشت از برای او بر میدارند
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بشارت نو فرموده اند که بشر المشائین فی ظلم اللیل الی
المساجد بالنور التام یوم القیمة ای محمد بشارت ده جوانانی را که بمسجد تا میروند در شبهای
تاریک بنور تمام در روز قیامت و در پیش ایشان نور باشد و بر راست ایشان نور و چپ
ایشان نور قوله تعالی یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم در تفسیر آورده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یکساعت در مسجد نشستن و بذکر حق مشغول بودن بهتر است
که کسی هزار سال در بهشت بنشیند که در مسجد از جهة رضا و خوشنودی خدای تعالی است و در بهشت
نشستن جهت حظ نفس خود و فراغت پس اگر ترا غیبت و جور و قصور نخواهی خود را از وسوسه
شیطان و مکر و نگاه دار و خدای تعالی برای تو مسجد حصار آفریده است که در اندرون آن حصار
روی و از مکر شیطان ایمن شوی که حصار المؤمنین فی ثلث المسجد و تلاوة القرآن و ذکر الله
و آن سه حصار یکی مسجد است دوم خواندن قرآن سیوم ذکر حق تعالی بسیار گفتن است پناه باین
حصار ده و چون در مسجد آمدی جز بعبادت حق مشغول مباش و زود بیرون مرو آورده اند
که در زمان یکی پیغمبری از پیغمبران روزی از مسجد بیرون آمد ابلیس را دید بر در مسجد ایستاده علمی در دست

کرفت وطبلی در کردن آویخته و تیری در میان کرده آن سیم کفت ای ملعون اینجا چه میکنی و اینها از برای
چیست ابلیس کفت هر روز بدین قاعده بدر مسجد روم و هر یکی را از اتباع خود در مسجد فرستم چون مردمان
جواب سلام بدهند من دوال تیر بر طبل وسوسه زنم از وی سه آواز بیرون آید آواز اول این بود
کا الطَّمَعُ الطَّمَعُ بکوش کسان رسد که ایشان بمخلوقات طمعها دارند کویند با خود که اگر مسجد توقف
کنیم مخدومان ما از ما بیازارند او را و تشریف از ما باز کیرند زود از مسجد بیرون آیند بوسوسه من که بسیار
نمیشوند و در زیر علم من جمع آیند اگر بر همین طور بمانند چون بدر مرگ رسند این تیر زهر آلود را بر جکر ایشان
زنم تا در بیماری و رشک و شبهت افتند و بی ایمان از دنیا بیرون روند این خطاب موافق حدیث
حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله فرمود که مَن تَواضَعَ لِغَنِیٍّ لِاَجلِ غِناهُ ذَهَبَ ثُلُثا
دینه یعنی هر که مالدار را از برای مال او تواضع کند و تملق نماید دو بهره از دین او برود و محققان
کفته اند که دو بهره از برای آنست که آدمی را سه چیز است دل و زبان و کالبد هر کاه که تواضع نمود
مالدار را و قصد کشتی برای آن باشد نه از برای خدا تمامست دو بخش برفت آواز دوم که از طبل من
بر آید این باشد که اَلحِرصُ اَلحِرصُ هر که احرص دنیا در دل بود کوید با خود که اگر اینجا توقف
کنم دیگران بیع و شری کنند در بازار و سود و فایده برند و من محروم مانم زود از مسجد بیرون آید در زیر علم
من باشند آواز سیوم که از آن طبل بیرون آید این بود که اَلمَنعُ اَلمَنعُ چون این آواز بکوش بخیلان
رسد کویند این ساعت درویشان و سایلان سوال کنند و ما را چیزی بایشان باید داد زود
بر خیزند و از مسجد بیرون آیند و بزیر علم من در آیند چون سه کروه را بیرون آرم اهل ذکر و طاعت
بمانند من کویم که من خیل خود را بردم شما خیل خدائید و بندکان مخلص او و بندکیس ای عزیزان ذا
کر و ذکر حق باشید تا آنکه ضروری واقع نشود از مسجد بیرون مروید که خانه متعالست در تولیف

و ثواب

و ثواب فرش انداختن در مسجد و چراغ روشن کردن اِنَّمَا یَعمُرُ مَساجِدَ اللهِ مَن
آمَنَ بِاللهِ وَالیَومِ الآخِرِ وَاَقامَ الصَّلوٰةَ وَآتَی الزَّکوٰةَ وَلَم یَخشَ اِلَّا اللهَ فَعَسیٰ اُو
لٰئِکَ اَن یَکُونُوا مِنَ المُهتَدِینَ جز این نیست که عمارت کنند مسجدهای خدا را آنکس که بکرویده
باشند بخدای تعالی و ایمان بخدا تمام نیست تا ایمان برسول و ائمه هدی نیاورند و بروز آخر که قیامتست
چه هر دو کاه مبدا و معاد را انداخت و دست نیست از توجه بسوی مسجد پس از مضمون این آیه کریمه
چنان معلوم میشود که تا کسی اصول خمسه که آن توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد است ندانست
نماز او درست نیست پس اول معرفة الله حاصل باید کرد و بجای داشته باشند نماز را و داده باشد
زکوة را و تخصیص فرموده در میان عبادات نماز و زکوة را چه نماز اعظم و اشق اعمال بدنیه است
و زکوة اهم و اصعب عبادات مالیه است و نترسیده باشند در امور دین مگر از خدای تعالی پس
آن گروه شاید آنکه باشند از راه یافتگان بطریق نجات ابرار این کلام جهت قطع طمع کافرانست
یعنی اگر مشرک یا منافق باین اعمال صالحه مذکوره رسند بجای آورند مقبول درگاه حق نیست و دیگر
منع مؤمنانست که بر این اعمال صالحه که بجا آورند بر آن اعتماد نکنند و عجب ننمایند و مغرور بآن نشوند
زیرا که اعتماد بر اعمال صالحه نمودن و تکیه بر آن کردن از رحمت الهی دور میگرداند این کس را
دلالت میکند این آیه بر عتاب جناب باری تعالی که دست در کرم و لطف پادشاه لم یزل و لا یزال
باید زدن نه بر اعمال ناقص خود و آنانکه سعی در عمارت مسجد میکنند نزد خدای تعالی در بزرگترین منازل اند
در بهشت و عمارت مسجد بدو معنی تفسیر کرده اند یکی بنای آن و مرمت کردن و چراغ روشن کردن
و رفتن مسجد و فرش انداختن و دیگر مشغول بودن در او بطاعت و دور داشتن اعمال دنیا
و لهو و لعب و عمل صنعتها را و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که حضرت عزت از نشانه فرموده

که خانهای من در زمین مساجد است بدرستی که زایران من در وی عمار کنند پس خوشا حال کسی که طهارت
کیرد در خانه خود بعد از ان زیارت کند مرا در خانه من پس واجب و لازم است بر صاحب خانه
که گرامی کند زایر خود را و دیگر آنحضرت فرموده که هر که دوست گیرد مسجد را حق تعالی بوی دوستی کند
و دیگر فرموده که هر گاه بینید مردی را که خدمت مسجد میکند پس گواهی دهید با ایمان او و فرموده است
صلی الله علیه و آله که هر که در مسجد چراغی روشن کند همیشه ملایکه و حمله عرش از برای او استغفار کنند
تا در ان مسجد روشنای باشد **فصل چهارم از ان هفت تن که در سایه رحمت خدای باشند**
رَجُلَانِ تَحَابَّا فِي اللّٰهِ اجْتَمَعَا عَلَى ذٰلِكَ وَتَفَرَّقَا عَلَيْهِ دو مردی که با یکدیگر دوستی کنند از برای
خدا که چون مصاحب شوند از برای خدا و چون جدا شوند از برای خدا جدا شوند امیر المومنین صلوات
الله علیه فرموده است که فردای قیامت منادی از حضرت عزت ندا کند که اَيْنَ جِيْرَانُ اللّٰهِ
کجا اند همسایگان خدا برخیزند و بی حساب به بهشت روند جماعتی برخیزند و روی به بهشت آرند
فرشتگان به پیش باز آیند و گویند مَنْ اَنْتُمْ شما کیستید گویند ما همسایگان خداییم فرشتگان
گویند چه کرده اید در دنیا که بدین مرتبه رسیده اید گویند در دنیا دوستی از برای خدا کرده ایم
با یکدیگر فرشتگان گویند بروید به بهشت هَنِيْئًا لَكُمُ الْجَنَّةُ گوارنده باد شما را بهشت خدای تعالی
میفرماید که چون دوستی کنی از برای ما کن که هر که دوستی از برای مال و جمال کند فایده و اعتباری
نه بیند زیرا که آن دوستی چند است که مال و جمال باشد که چون مال و جمال برود دوستی نیز رخت
از خانه دل بیرون برد و بمنزل دیگر فرود آورد و در این دوستی هیچ خیر نباشد پس اول دوست
خدا را بشناس و با وی دوستی کن و دشمن خدا را بشناس و با وی دشمنی کن و با دشمنان خدا
دوستی مکن که ترا از ان نهی کرده الله که يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا عَدُوِّيْ وَعَدُوَّكُمْ

اَوْلِيَاءَ

اَوْلِيَاءَ تُلْقُوْنَ دوست خدا کیست رسول الله صلی الله علیه و آله و اهل بیتش و دوستان
ایشان و دشمن خدا کیست دشمن رسول و اهل بیتش و دشمن دوستان ایشان و دوستی ایشان
و دوستی ایشان متابعت و پیروی ایشانست که قُلْ اِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ
نه آنکه هر چه خواهی کنی و خلاف شرع عمل نمایی و دم از دوستی ایشان زنی و فردای قیامت خجل
و شرمسار شونده باشی امام محمد باقر علیه السلام فرموده کُوْنُوْا لَنَا زَيْنًا وَلَا تَكُوْنُوْا عَلَيْنَا شَيْنًا یعنی
سر ما زینت و ما را آرایش باشید و بر ما عیب و عار مباشید بخدای که حیای ما از گناهان شما خواهد
بود ای عزیز من چند پس از ان ساعت که از شرم گناه در پیش آن معصومان سر در پیش اندازی
و از خجالت سر نتوانی برآوری که وَلَوْ تَرَىٰ اِذِ الْمُجْرِمُوْنَ نَاكِسُوْا رُءُوْسِهِمْ فردای قیامت
یکی را از شیعیان نزدیک قنبر آورند با نامه سیاه و حال تباه و او از خجالت و شرمساری
سر در پیش افکنده ناگاه بجانب راست نگرد و حضرت مصطفی را صلی الله علیه و آله ببیند آنحضرت
فرماید که بدامنی بودی بجانب دست چپ نگرد امیر المومنین را علیه الصلوة و السلام ببیند گوید ای
شیعه بودی ما را از کرده تو شرم می آید معصومان و مطهران از کرده تو شرم می آید و ترا از
کرده خود شرم نمی آید **فصل پنجم از ان هفت تن که در سایه رحمت خدای باشند** وَرَجُلٌ
ذَكَرَ اللّٰهَ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ مردی که در خلوت خدا را یاد کند از خوف عقاب او و از شو
ق ثواب او از دو چشم او آب روان شود فردای قیامت در سایه عرش خدای باشد و آتش دوزخ
جز آب چشم فرو نمیرد ای بنده عاصی گذرت بر دوزخ خواهد بود در خلوت بنشین و از عمر گذشته
تباه خود و از نامه سیاه خود یاد کن تو بسیار و قطره چند آب از دیده بکن که آن را خود بیار و بترس
از ان آتش که آتش انگیزی آدمی و سنگ بود که فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِيْ وَقُوْدُهَا النَّاسُ

والحجارة منصور عمار گوید سالی بحج می شدم بکوفه فرود آمدم شب در کوچهای کوفه می گشتم بدر خانهٔ رسیدم
آوازی ازان خانه بیرون آمد که یکی میگفت خداوندا ازگناهی که کرده ام مخالفت تو نخواستم و لیکن از
تو جاهل نبودم اما شقاوت من روی نمود و بدبختی حاصل شد خداوندا اگر مرا نیامرزی و رحمت نکنی
که مرا امرزد و برمن رحمت کند منصور گفت و من بر شکاف در نهادم و این آیت بخواندم فاتقوا
النار التی وقودها الناس والحجارة و آن شخص نعره بزد و ساعتی اضطراب کرد و ساکن شد
دران خانه را نشان کردم دیگر روز بامداد بر در آن خانه شدم پیرزنی را دیدم نشسته و غبار
در پیش گرفته گفتم ای پیرزن این کیست که وفات کرده است گفت جوانی بود خداترس از فرزندان
رسول و پیش تا روز در مناجات بود دیکی بدین در بگذشت و آیتی از قرآن بخواند وی ساعتی
اضطراب کرد و جان عزیز بحق تسلیم کرد گفتم طوبی او چنین باشد اولیای خدای این از ترس الهی
بود منقول آنحی را نیز منصور گوید که بمسجدی در شدم جوانی را دیدم که نماز میگذارد و با خشوع
و خضوع تمام بر بنده گریه میکرد با خود گفتم که ازین جوان بوی آشنای می آید توقف کردم تا سلام
باز داد گفتم ای جوان میدانی که خدا را وادی است در دوزخ ان لظی نزاعة للشوی وی نعره بزد
و بیهوش شد چون بهوش آمد گفت بیان زیاده کن گفتم یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم
و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة تا آن جوان نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد
بیکار روی قیام نمود چون جامه از وی برکشیدم بر سینه اش نوشته دیدم بخط سبز که فهو فی عیشة
راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة چون ویرا دفن کردم شبانه ویرا در خواب دیدم
که می آمد و تاجی بر سر نهاده گفتم ما فعل الله بک خدای با تو چه کرد گفت مرا بدرجه شهدا
برسانید و زیاده نه گفتم زیاده از کدام است گفت لانهم قتلوا بسیوف الکفار و قتلت

بسیوف

بسیوف
الملک الجبار ایشان بشمشیر کفار کشته شدند و من بشمشیر ملک جبار حکایت عاشق بیچاره
دوست فروخت غازی تیر او دشمن اندازد و پوست چون کشته شوند آن چه این کی باشد
کان کشتهٔ دشمنست و این کشتهٔ دوست فصل ششم ازان صفت تن که در سایهٔ رحمت
خدای باشند و رجل دعته امرأة ذات جمال و نسب و مال فقال انی اخاف
الله رب العالمین مردی که زنی صاحب جمال او را دعوت کند و او گوید که من از خدای
میترسم که پروردگار عالمیانست حسن بصری گوید که در بغداد آهنگری را دیدم که دست در میان
آتش میکرد و آهن تفسیده بدست میگرفت و آنرا کار میفرمود گفتم این چه حالت گفت
قحط سالی بود و زنی صاحب جمال نزدیک من آمد و گفت مرا طعامی ده گفتم که کودکان یتیم دارم
گفتم تا تمکین را است نکنی ترا طعام ندهم آن زن برفت و روز دیگر باز آمد و همان سخن گفت و همان
جواب شنید روز سیوم آمد و گفت ای مرد کار از دست رفت و تن در دادم بدانچه تو گفتی اما خلو
تی باید که کسی ما را نه بیند آن زن را بخانه بردم و در خانه ببستم و خواستم که قصد وی کنم زن گفت ای مرد
نه شرط کرده ام با تو که خلوتی باید که کسی ما را نه بیند گفتم که می بیند گفت خدای می بیند که پادشاه
بحق است و چهار گواه عادل که دو فرشته که بر تو موکل اند و دو بر من سخن آن زن در من اثر کرد
و دست از وی بداشتم و ویرا طعام دادم آن زن روسوی آسمان کرد و گفت خداوندا چنانکه این
مرد آتش شهوت را بر خود سرد کردانید آتش دنیا و آخرت را بروی سرد کردان سبب آنچه می بینی
به برکت دعای آن زن صالحه است هم که امروز آتش شهوت را بر خود سرد کردانید آتش دنیا و آخرت
بر وی سرد کرد و سبب آنچه می بینی به برکت دعای آن زن صالحه است ببین هر که امروز آتش شهوت
را بر خود سرد کردانید فردا که بر صراط گذر کند آتش دوزخ بدو باز آید که جُز یا مؤمن فان نورک

اطفاء الغضب ای مؤمن زود بگذر که نور تو زبانه مرا فرو نشاند **بیت** چو شهوت آتشست از وی
پرهیز بخود بر آتش دوزخ مکن تیز ۱ در آن آتش نداری طاقت سوز ۲ بصبر آبی برین آتش زن امروز
و هر که متابعت لذات و شهوات کند و از حرام و زنا پرهیز نکند فردا با آتش دوزخ گرفتار شود چنانچه
آورده اند که عیسی پیغمبر علیه السلام بگورستانی گذر کرد گوری را دید که آتش از وی بر می آید عیسی علیه السلام
دوگانه بگذارد و دعا بر گور زد گور شکافته شد شخصی را دید در میان آتش گفت چه کرده که بدین
عذاب گرفتار شده گفت یا روح الله من مردی بودم که دایم از عقب زنان رفتمی و با ایشان
بد کردمی چون وفات کردم مرا دفن کردند آوازی آمد که وی را بسوزید از امروز باز مرا میسوزند عیسی
علیه السلام نگاه کرد ماری دید سیاه عظیم در گور وی پرسید که با این مسکین چه میکنی گفت ما وی را
گرده اند از وی غایب نبوده ام و وی را زهر میزده ام که اگر از آن زهر قطره بر رود نیل و بابر دو
افتد جمله هر قابل نشود آن شخص گفت یا روح الله از حق تعالی درخواه تا بر من رحمت کند عیسی علیه السلام
درخواست کرد خطاب عزت در رسید که هر گاه آن کند که او کرد ما او را چنین عذاب کنیم اما چون
تو از ما درخواستی او را بتو بخشیدیم عیسی گفت میخواهی که باز بمانی گفت طاقت چه باشد گفت
مرگ گفت نمیخواهم که سعید سالست که مرده ام هنوز تلخی جان کندن در کام منست عیسی دعا کرد
و آن شخص باز بگور خود رفت **فصل هفتم از آنکسان که در سایه رحمت الهی باشند** و رجل
تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم شماله ما تنفق یمینه یعنی مردی که صدقه
بدست راست دهد و آنرا پوشیده دارد چنانکه دست چپ را از آن خبر نباشد تا بریا
آمیخته نشود فردای قیامت در سایه رحمت خدای باشند و درین فصل پانزده آیه از فضیلت تصدق
نازل شده هر کدام بوجهی **آیه اول در تعریف و فضیلت صدقه دادن پنهانی که بریا آمیخته نشود**

مَثَلُ

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ
مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ مثل آن کسانی که بی غنا به
عوض بیرون میکنند و صرف مینمایند اموال خود را در راه خدای تعالی بر غازیان و مجاهدان مکه
ابواب البر همچو مثل حبه است که در زمین پاک طیب بکارند و آن دانه بر روید و باید هفت خوشه بر آن از بیخ
که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد یعنی از بیخ او بیرون آید و بر سر هر شعبه خوشه بود و در هر خوشه صد
دانه که یکی را صد حاصل آمده باشد و این در جاورسی بسیار ممکنست و در غیر او اگر اراده حق
باشد زیاده میگرداند و این مقصد را به هفت هزار و بیشتر برای هر که خواهد از نفقه کنندگان بحسب
نیت و که خالصا مخلصا لوجه رضای حق باشند و حدیث قدسی درین باب وارد شده که یا ابن
آدم انفق انفق علیك ای پسر آدم نفقه کن بده تا نفقه کنم بر تو **بیت** آنچه می آید بدستت از
زر و مال ای پسر ۱ مال حق وان بده بستان وران ضایع مدان ۲ حق تعالی گوید ای فرزند آدم نفقه
کن تا آنکه من بخشیده ام زمین یکی ده ده بستان ۱ و خدای تعالی بسیار را بخشش است که یکی را صد
و زیاده میدهد و داناست باحوال نفقه کنندگان و بنیت ایشان غرض ازین تمثیل که بیان
نمود تصویر اضعافت و ترغیب متصدقان که چون نظر میکنند که یکدرم که تصدق می کنند بعوض
آن خدای تعالی یکی را صد میدهد بتصدق اشتغال نمایند و در روضة الواعظین آورده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس که تصدق کند یک خرما پس مرا وراست بوزن هر خرما
مثل کوه احد از نعیم جنت و در کتاب انیس العارفین آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده
که چون بنده صدقه بکسی دهد اول بید قبول حضرت الله تعالی برسد یعنی اول بدست قدرت خدای
میرسد بعد از آن بدست سایل که الصدقة تقع اولا فی ید الرب ثم علی ید السائل روایت

که روزی امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام در مجلس نشسته بود درویشی از وی چیزی طلبید آنحضرت
تصدق فرمود و از دست سایل ستاده ببوسید و باز بدست سایل داد اصحاب گفتند که یا ابن رسول الله
بسبب چه بود که تصدق را از دست سایل گرفتید و بوسیدید و باز بدست سایل دادید فرمود
بواسطه آنکه بدست قدرت خدای تعالی رسیده بود خواستم که فضیلت آنرا دریابم و چون صدقه از دست
متصدق بدست سایل رسد با صاحب خود چهار کلمه سخن میگوید و او را چهار بشارت میدهد اول آنکه
میگوید که ای بنده خدا من خرد بودم مرا بزرگ گردانیدی که القلیل عند الله کثیر دوم آنکه فانی بودم
مرا باقی گردانیدی که ما عندکم ینفد وما عند الله باق سیوم آنکه میگوید که من عدم بودم مرا هست
گردانیدی چهارم میگوید که تو الحال پاس و حفاظتی کن که تا مدام در تو نگهبان من بودی و محافظت من
میکردی اکنون من نگهبان توام و محافظت تو کرده جان و مال ترا نگاه میدارم و سپرم ترا از آتش
دوزخ الصدقة جنة من النار قال رسول الله صلی الله علیه وآله الصدقة علی خمسة اوجه
واحدة بعشرة وواحدة بسبعین وواحدة بسبعمائة وواحدة علیها الف وواحدة
بسبعمائة الف اما التی واحدة بعشرة الی فقیر صحیح البدن واما التی بسبعین الی فقیر
زمن واما التی واحدة بمائة الف الی ذی القرابة واما التی واحدة بمائة الف
الی ذی القربی واما التی واحدة بسبعمائة الف الی فقیر عالم صدق رسول الله صلی الله
علیه وآله یعنی صدقه بر پنج وجه است اول آنکه یکی به ده حسابست و آن صدقه ایست که بمسکینی دهند که تندرست
باشند و آن صدقه که یکی بهفتاد حسابست صدقه است که بفرو نشینی دهند که بیمار باشند و بر جای مانده و کسبی نتوانند
کرد تعهد حال او کنند برای رضای خدا و آن صدقه که یکی بهفتصد حسابست صدقه ایست که بقرابت خود
دهند و آن صدقه هزار حسابست صدقه است که به پدر و مادر فقیر خود دهند و آن صدقه که یکی بهفتاد هزار

فضیلت

فضیلت و ثواب دارد و صدقه است که بعالم فقیر دهند که مستحق باشد و در صحیفة الدعا آورده که امام
زین العابدین علیه السلام فرموده که دعای سایل از درگاه الهی رد نمیگردد و زود مستجاب میشود
مجاهد گوید که اگر مثل کوه احد زر در وجوه خیر صرف نماید یا تصدق کند اسراف نباشد و اگر جوی
حبه در باطل خرج کند اسراف باشد حکایت آورده اند که شخصی گفت شخصی که لا خیر فی الاسراف او در جواب
گفت لا اسراف فی الخیر و رسول صلی الله علیه وآله فرموده که صدقه که بمستحق رسانند آن صدقه سایه
شود بر صاحب خود در روز قیامت تا که خلقان از حساب فارغ شوند آیه دوم در تعریف کسانی
که صدقه دهند محتاجان قربة الی الله و بدرویشان منت ننهند الذین ینفقون اموالهم فی سبیل
الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا
هم یحزنون آنکسانی که نفقه میکنند مالهای خود را در جهاد یا سایر خیرات مثل ساختن مسجد یا
چشمه آب یا ساختن پل و رباط و بقاع الخیر یا بر طالب علم رحم یا نفقه دادن بدرویشان پس
از پی در نمی آرند آن چیز را که نفقه کرده اند منتی یعنی منت بر درویش نکرده اند در صدقه داد
و بکسی هم نگویند که من اینقدر تصدق دادم بدرویشان و بدان فخر و مباهات کنند و دیگر از پی در نیاورند
صدقه خود را که بدرویش میدهند آزاری یعنی ایشانرا آزار نکنند بزبان بآنکه بگویا وکه جوالی برو و از برای
خود کاری بکن و چیزی بهم رسان هرگاه که در هنگام صدقه دادن منت بر درویش ننهند و بزبان نیز
نیازارند و صدقه ایشان قربة الی الله باشد مر ایشانرا است مزد صدقه ایشان نزدیک پروردگار ایشان
بهشت بخیر است و ترسی نیست ایشانرا از کم شدن مزد و غمگین نشوند ایشان چنانکه اندوهناک شوند از فوت
ثواب آیه سیوم در تعریف کسانی که ایشان سخن نرم و حکیم گویند بدرویشان که باز تصدق کردن
قول معروف ومغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی والله غنی حلیم سخن نیکو گفتن

مر درویش را او وعده جمیل دادن که او از آن خوشحال گردد بهتر است از آن صدقه که در پی آن آزار
و اهانت سایل رسانند زیرا که سخن نرم گفتن سایل و عذر از و خواستن که او خوشنود شود همچو صدقه
است بیت سخن نرم گوی با سایل که زر مالش نمیدهی نفقه تنگ در روی اهل حاجت است
قول خوش از مقصود صدقه و خدای تعالی بی نیاز است از صدقه آنها که در عقب نفقات خود را بخیل و جفا
سناک نمت و آزار مکدر رسانند بر او بار است تعجیل نکند در عقوبت منت نهادن و آزار رسانیدن
که شاید از آن خصلتها توبه کند در تفسیر آورده که در حدیث مذکور است که اگر شخصی مالدار نشسته در
ست نشسته دارد که با وجود آنکه سواره باشد رد نباید کرد و حق سؤال او را بجای باید آورد و جای
آنکه مسکینی محتاج ابرام نماید و چیزی طلبد او را محروم گردانند و بکدایی سرزنش کنند و او منفعل گشته
خجلت زده گردد بیت بدرویش محتاج بخشش نمائی ؛ فرو بسته کارش ببخشش گرائی ؛ بود او
چو لب تشنه کشت و تو نو منبع ؛ چرا داری از کشت باران دریغ ؛ آیه چهارم در مذمت کسانی که
نهان صدقه دهند بدرویشان و منت نهند یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن
و الاذی کالذی ینفق ماله رئاء الناس و لا یؤمن بالله و الیوم الآخر فمثله
کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا لا یقدرون علی شیء مما
کسبوا و الله لا یهدی القوم الکافرین ای گروه گروید گان باطل مکنید و تباه مسازید مزد صدقهای
خود را بمنت نهادن بر درویش یعنی که هر گاه صدقه بدرویش میدهید منت با او مگذارید چرا که آن
مال از آن حق است و مالدار امانت دار آن مشتی منت پس منت از آن صاحب مال است ذات توانگر
بیت آنکه حق آید که صدقه کرده و فقیر و زکوة ؛ از شما منت ازو وارید و بی منت دهید ؛ در خود بخشش
راضی روان سازید کا سبب و بلا میبرد از دو بخشش و دفع نمید پس صدقه کنند ه باید که تنگم

انکه فقیر ازو

انکه فقیر ازو واقع نشده است که بدرویشی میدهند و ازنده باشند از جانب حق نه منت نهنده
و چون تصدق با چیزی که بدرویشان مرتب میدهید از ایشان عذر بطلبید و بگوئید بدرویش که معذور
دار که این لفظ نیز مقابل صدقه است یعنی احسانک بالاعتذار بیت تا نیز آن فضل و
احسان بیک و آید در شمار ؛ چون دهی چیزی بدرویشی بگو معذور دار ؛ و دیگر آنکه چیز نکنید صدقهای
خود را باید یعنی رنج رسانیدن بدرویشان نه آنکه او را بکدایی سرزنش کنید و نه آنکه روی ترش
کرده چین در جبین افکنید چه اگر درویش نباشد مالدار کرم بخشش خود در اظهار نتواند ساخت
حق سبحانه و تعالی درین آیه بزرگوار بجهت کمال صدقه مؤمنان میفرماید که نفقه خود را که بدرویش میدهید
بمنت نهادن بر او و آزار رسانیدن باطل مسازید همچو آنکسی که صدقه میدهد بدرویش نه از
روی اخلاص و اعتقاد بیت هر کرا اندر عمل اخلاص نیست ؛ در جهان از بندگان خاص نیست ؛ و حال
آنکه آنکس مشهور است بنفاق چنانکه نفقه میکند مال خود را برای نمودن مردم یعنی مردم بدانند که
او صدقه میدهد و بحقیقت نمیکند بخدای تعالی و بروز آخرت که اگر خدای تعالی را دیدی صدقه برای
وی دادی یعنی پنهان که خدای تعالی بر آن مطلع بودی نه مخلوقات و اگر بقیامت اعتقاد داشتی
داشتی معامله برای وی کردی یعنی پنهان صدقه دادی نه بظاهر که ریا شود که مردم ببینند که
او صدقه میدهد پس نمودن صدقه این منافق که بر وجه ریا داده است همچو سنگیست خاره یعنی درشت
که دایم بر سر آن سنگ خاک خشک جمع شود پس بر آن سنگ باران درشت ببارد بمرتبه که سیلان
کند و آن خاک از روی آن سنگ ببرد و آن سنگ سخت گشته تهی بماند پس آن خاک و خاشاک
مثل منافق است و خاک بر آن سنگ خاره که همچو صدقهای اوست که بریا کرده و چون قطرات
باران عذاب از ابر سحاب ربانی ریزان گردد آنها آن صدقهای سنگی بی حاصل بمانند بیت چون

نباشد پاک اعمال از ریا نیست بحاصل چو نقش بوریا اعمال اهل زمین خصوصا مردم
این روزگار بعینه همین حال دارد تا در نباشند این نفقه کنندگان ریای بر ثواب چیزی
از آنچه تصدق کرده باشند بریا و خدای تعالی راه ننماید یعنی عزم راه نمودن در دل نیفکند
گروه ناگرویدگان را که تصدق بریا کرده باشند که مردمان بدانند که او بکسی چیزی داده او را
تعریف مغرور شود و قربت را منظور ندارد بیت از بهر خدا یکان نکوشنده و ز بهر ریا یکان
بکوشند آیه پنجم در تعریف کسانی که ایشان تصدق کنند از خلوص قلب و قربت را منظور دارند
وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ
جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و مثل نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص بیرون میکنند مالهای خود
را و بدرویشان میدهند برای خوشنودی خدا و از ثبات و یقینی که بر ایمان دارند بخدا
و رسول و بروز آخرت و یعنی ایشان درست شده از نفسهای ایشان یعنی بیقین
درست میدانند بیافتن ثواب صدقه که بایشان میرسد و فوت نمیشود صدقه ایشان مانند
میوه باغیست که واقع باشد در جای بلندی که تابش آفتاب زود تر بوی رسد و بادهای خنک
خوشآینده بر وی بیشتر وزد یا بر تر دیگر باشد و از آفت ضایع شدن آب دور تر و آنچنین باغی
که تعریف کرده شد در چنین زمینی ناگاه برسید بوی باران بزرگ قطره پس بداد در حاصل
آورد میوه خود را دو برابر یعنی یکسال چندان حاصل دهد که زمینهای دیگر بدو سال دهند
یا سالی ده بار حاصل آورد پس اگر نرسید بدان باغ باران بزرگ قطره پس بدو رسید ضعیف
بارانی با وجود آن باران نیز او را کافیست یعنی اثر باران آنرا ضایع نمیکند و کم و بیش محصول

میدهد و مقصود ازین مثل حصول جزا و مزد مخلصانست که آنچه برای رضای خدای تعالی تصدق
کنند از عوض نیکو خالی نیست که خدای تعالی بایشان میرساند خواه اندک باشد آن صدقه و خواه
بسیار بیت هر که کارش از برای حق بوده کار او پیوسته بارونق بوده و بیان این بشارت
ما بعجب چنانچه میفرماید فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ
پس اما هر که بداد مال خود را در راه خدای تعالی و پرهیز کرد از شرک و کبایر و تصدیق کرد کلمه نیکو
تر که کلمه توحیدست یا وعده عوض که هر که براه خدای تعالی تصدق کند عوض یابد و آن مال را خلوص
نیت در راه خدای تعالی نفقه کردند حق تعالی میفرماید که هر که مال نفقه کرد به درویشان و عوض
آنرا التصدیق کرد که باو خواهد رسید پس زود باشد که آسانی دهیم و برابر برای طریقت نیکو که سبب
آسانی و راحت او باشد یعنی عملی که بسبب آن او را به بهشت رساند که آسانی و راحت در وست
و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که عوض آن یکی از ده تا صد هزار و زیاده خواهد بود و خدای تعالی به آنچه
شما میکنید از روی اخلاص و ریا بیناست و مناسب هر یک جزا خواهد داد آیه ششم در مذمت
منافق که صدقه بریا میدهد أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ
تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ
فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
تَتَفَكَّرُونَ تمثیل دیگرست برای صدقه اهل ریا میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما یعنی
دوست ندارد آن دیگر که مر او را باشد بوستانی از درختان خرما و انگور یعنی باغی که بوده
باشد در وی این نوع درختان میرود از زیر درختهای او جویهای آب مر صاحب باغ را است
در آن بوستانها از همه میوها نه همین خرما و انگور و حال آنکه رسید صاحب این باغ را پیری و بزرگ

سالی واو را امت درین بری فرزندان خورد و معیشت پدر و فرزندان همه ازین باغ است
پس بدین باغ رسید بادی گرم یعنی بادی سموم پس بسوخت آن باغ بواسطهٔ آن باد گرم و صاحب
متحیر فرو ماند و اندوهناک گشت این مثل عمل این مثل عمل منافق است که صدقه ریایی میکند
و باد سموم عدل الهی باغ اعمال ایشان را که بدان امیدواری کلی دارند آن باد گرم آن باغ را تمام
بسوزد و ایشان محروم مانند همچو بیانی که در باب صدقه و جهاد کرده شده بیان میکند خدای تعالی
برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را شاید که شما در ان تفکر نمایید و در عبادت دیگری را
با او شریک نسازید **آیهٔ هفتم در بیان انکه اگر تصدق کند کسی بجنس باید که بجنس لطیف تصدق
کند نه بچیزی کثیف** يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا
أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ
إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ای گروه گرویدگان نفقه کنید
در راه خدای تعالی از پاکیزهها و برگزیدهای آنچه کسب می کنید یعنی آنچه از بازرگانی و صنعت بهم میرسانید
بهتر آنرا بصدقه بدهید و ازانچه بیرون آوردیم برای شما از زمین چون حبوبات مثل غله و
از درختان میوه دار یعنی از میوههای که از باغات شما حاصل میشود و غله که حاصل میشود و ازانچه
بهتر و پاکیزه ترست صدقه دهید در راه خدای تعالی مالداران انصار صحابه بوقت رسیدن
خرما آنچه رسیده تر و برگزیده تر بودی و بهتر بهائی یکدیگر بمسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله
آورده در گوشه نهادندی تا درویشان مهاجرین تناول نمودندی روزی یکی از مالداران
دنی دوست صاحب خرما از عساکی که هیچ نرزیدی بیاورد و در میان خرماهای نیکو بر تخت
و کالای خبیث خود را با آن خرماهای پاکیزهٔ لطیف برآمیخت حق سبحانه وتعالی ازین معامله

نهی فرمود

نهی فرمود که از پاکترین اموال خود صدقه دهید و قصد مکنید چیزهای بد و ناخوش که از کم قیمتی است
ازانچه نفقه کنید و حال انکه نمیستید شما فراگیرنده چنان چیزی را یعنی اگر آنچیز حقوق شما باشد و بشما دهند
نمی ستانید مگر انکه چشم خود برهم نهید در گرفتن آن که چشم شما آنرا نه بیند و رغبت نمی نمایید در
ستادن آن و بدانید آنکه خدای تعالی بی نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند ستایش
کننده است آنرا که صدقه که دهد از مال پاکیزه و بهتر دهد **آیهٔ هشتم در بیان آنکه مانع صدقه
وسوسهٔ شیطانست از خود دور باید کرد** الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْـ
فَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ دیو سرکش یعنی
ابلیس با نفس اماره وعده میکند شما را فقر و احتیاج یعنی درویشی و محتاج بودن بدر دوستان
و میفرماید شما را به بخل و منع صدقات میکند که بدرویش چیزی مدهید که فرزندان و عیالان شما
بینوا بمانید و حال انکه خدای تعالی وعده میدهد شما را بر صدقه دادن آمرزش یعنی از خود مر گناهان
شما را در عقبی و افزونی روزی در مکافات خیر دنیا و خدای تعالی بسیار فضل است بر صدقه
کنندگان دانا باستحقاق مر فراخی فضل و مغفرت **آیهٔ نهم در تعریف کسانی که ایشان را علم
و حکمت داده اند بانکه میدانند که تصدق کردن چه مقدار فضیلت دارد** يُؤْتِي الْحِكْمَةَ
مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَ
لْبَابِ میدهد خدای تعالی حکمت و دانش هر کرا میخواهد تا داند چه می باید داد و چگونه می باید داد
یعنی همه کس نمیداند که ثواب و فضیلت صدقه چیست که آنچه او را از دست برآید از بهترین مال
خود را صدقه دهد در راه خدای تعالی و یقین و اعتقاد او درین امر درست باشد که خدای
تعالی عوض باو دهد با دانش این داند که آنچه بدل او رسید که صدقه بدرویش باید داد

جناب الله است که تا حق تعالی بر دل او فی انداز را و صدقه عنیتو اند داد و از وسوسه شیطان تر

و مرد و از وسوسه شیطان ترسد و مرویست از ابی عبد الله ع که مراد و حکمت که خدای تعالی ذکر کرده علم

فقه است و قرائت قرآن و عمل بر طبق آن پس هر کرا الحکمت داد ند پس بتحقیق که داده اند او را نیکو

ئی بسیار و بعضی از اکابر دین فرموده اند که حق سبحانه و تعالی مال و متاع دنیا را اندک خوانده که قل

متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر وصف فرموده که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید

که اهل دنیا را ملازمت نکند و در خدمت ایشان بر خستن احوال خود نکشند کا او را خیر کثیر داده اند

و اهل دنیا را متاع قلیل و امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده که علم بهتر است از مال از هفت

وجه علم میراث پیغمبرانست و مال میراث فرعونیان علم نقصان نپذیرد به نفقه کردن و مال نقصان

پذیرد و دیگر مال محتاج است بنگاه دارنده و علم صاحب خود را نگاه میدارد و دیگر مرد وقت

مرگ مال را میگذارد و علم با او است در قبر و دیگر مال حاصل است از برای مومن و کافر و علم مخصوص

مومنست و دیگر همه مردم محتاج اند بعالم در امور دین و محتاج نیستند بمال داران امور و دیگر علم

قوت و مدد می دهد در وقت گذشتن از پل صراط و مال مانع آنست و سد راه و این هفت وجها

و نعمتها را در نیابند مگر خداوندان عقل صافیه **آیه دهم در بیان آنکه کسی تصدق را بر نفس**

خود واجب کرده که برساند یا نذری که وفا نماید وما انفقتم من نفقة او نذرتم من

نذر فان الله یعلمه وما للظالمین من انصار و آنچه بیرون کردید ای مومنان از نفقه

یعنی صدقه اندک و بسیار به پنهان یا آشکارا الطریق فرض یا سنت یا باخلاص یا بغیر آن از وجه

خیر در راه خدای تعالی یا آنچه نذر کرده اید یا بر خود واجب گردانیده اند از زمین یا بغیر معین

بدرستی که خدای تعالی میداند آنرا و فراموش نمیکند و در آخرت آن مجازات و مکافات خواهند داد

و مثبت مر شنکاران را که نفقه بریا کنید یا نذری که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند از یاری دهند

گان در آخرت که عذاب از ایشان باز دارد **آیه یازدهم در بیان آنکه جایز است تصدق را**

با آشکارا دادن بواسطه آنکه در میان بعضی بخیلان واقع شده باشد تصدق را آشکارا بدهد

تا دل ایشان نیز نرم شده راغب شوند بتصدق کردن ان تبدوا الصدقات فنعما هی

وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ویکفر عنکم من سیئاتکم والله بما

تعملون خبیر اگر آشکارا کنید صدقهای خود را در وقت رو اگر دن پس نیک چیزیست

آنچه دیگر انرا بر عنت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و دلهای بیگانگان با آشنایی با اهل

حق میکند زیرا که چون بخیل آنرا ببیند البته او را نیز میل میشود بصدقه دادن و اگر پنهان دا

رید صدقاترا و بدهید آنرا بدرویشان پس آن پنهانی بهتر است مر شما را چه آن صدقه از ریا دور

مینماید و درویشان نیز از مذلت گرفتن وی ناموس محفوظ می باشد بجهة آنکه بعضی از درویشان

هستند شاید از بیش صاحب حیثیت بوده اند چون در آن اوقات افتاده شده اند نخواسته

اند مردم ایشانرا بی شناسند چون در آن محل که صدقه بایشان میدهند و برابر مردم خالی نیست

از آنکه خاطر ایشان آزرده شود و دل شکسته شوند و تغییری در حال ایشان پیدا میشود پس بهتر آ

نست و فضلت و ثواب آن صدقه آنجانست که پنهانی بایشان دهند که آن صدقه پنهانی غضب

الهی را می نشانند **در روضة الواعظین آورده** که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که دیدم مردی را

از امت خود در خواب که آتش و شرار آن بدست و روی آن می تافت پس صدقه پنهانی او آمد و حایل

شد بر سر او و پوششی شد بر روی او و در تفسیر آورده اند از ابن عباس منقولست که صدقه پنهانی

در سنت افضل است از آشکارا هفتاد مرتبه و ابو حمزه ثمالی روایت کند که امام زین العابدین علیه السلام

ایشان نانها بر میداشت بر پشت مبارک خود در اول شب و پنهان تصدق میفرمود و درویشان را
چون از دنیا رحلت فرمود در وقت غسل دادن دیدند که آثار کشیدن بار بر پشت مبارک
آنحضرت ظاهر است از کیفیت آن پرسیدند گفتند انبانهای آرد و نان بر میداشت بر دوش و بکوچه
کوچهای مدینه بیرون آمد و بفقرای مدینه به پنهانی صرف میکرد و در حدیث آمده که صدقه پنهانی فرو
می نشاند غضب الهی را و باخبر میکرداند گناهان را و خطاها را چنانچه آب آتش را می نشاند و دفع
میکند هفتاد باب را از بلا **بیت** پاک گردانی عمل را از ریا شمع ایمان ترا باشد جلا سبحانه
از کمال لطف و عنایت پنهانیست که در صدقه فرموده که اگر پنهان کنید و رسانید آن
بدرویشان بهتر است مر شما را و خدای درگذراند از گناهان شما که در و تعلیم نبود و خدای تعالی
بدانچه شما میکنید از صدقه پنهانی و آشکارا آن داناتر است **آیه دوازدهم در بیان کیفیت تصدق**
واجب و سنت که سنتی را جایز است بر نصاری و مجوس دادن و واجبی را شرط است که بمومن
رسانند لَیْسَ عَلَیْکَ هُدَاهُمْ وَلَکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَلِأَ
نْفُسِکُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ
آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهة خویشاوندی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه
میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند و از جام کلام سید انام علیه الصلوة والسلام شربت
نوشیدند از نفقه کردن بر یهود کناره کردند چون صورت حال بعرض حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله رسید این آیت آمد که نیست بر تو ای محمد راه نمودن یهود و هدایت دادن و
ست و بس ولیکن خدای تعالی بعنایت خود راه نماید بایمان هر کرا خواهد که استعداد این امر دارد
بسبب آنحضرت فرمود که صدقه کنید بر اهل ادیان یعنی از هر دینی باشند و باتفاق علما یعنی علمای زکات

نمایند

نمایند صدقه سنت بغیر مسلمان جایز است اما در صدقه واجب ایمان شرط است که بمومن رسانند و آنچه
نفقه می کنید از بهترین مال خود نفقه کنید بجهة آنکه صدقه از برای نفس خود می کنید و ثواب آن راجع است
بشما خواه صدقه رسانند و مسلمان باشند یا نه و نفقه نمی کنید از شما مومنان مگر برای طلب خوشنودی
خدای و آنچه نفقه میکنید از مال خود وفای مزد آن میکنند برای شما یعنی جزای آن بشما میرسانند و شما
ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما چیزی کم نمیکنند **آیه سیزدهم در تعریف درویشان**
که مستحق تصدق و صفت و علامات ایشان لِلْفُقَرَاءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ لَا
یَسْتَطِیعُونَ ضَرْبًا فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِیَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ
بِسِیمَاهُمْ لَا یَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ این صدقه
و نفقه شما که مذکور شد برای درویشان است آنانکه باز داشته شده اند در راه خدای تعالی یعنی منع
شده اند از اشتغال بغزا و سیر کردن در زمین برای تجارت یعنی نمیتوانند کردن و در شهرها که طلب رزق کنند
و چون بیرون جا عاجز شده اند و ترک سفر کرده اند بدین سبب فی سبیل الله و ایشان را مردمان نادان
و بیخبر از حال ایشان که ایشان توانگرانند بسبب باز ایستادن از طلب که از کسی سوال نمیکنند و از تعفف
مینمایند از خلق و توکل بحضرت ذو الجلال کرده اند تو می شناسی ایشان را ای محمد بنشان و علامت
ایشان که روی ایشان زرد است و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری آنکه سوال نکنند مردمان را
و چیزی نخواهند از ایشان از روی الحاح و ابرام و تفریح چه ایشان موصوفند که ترک سوال نموده
اند بجهة یقینی که داشتند که روزی رسان حق است و ایشان را بی روزی نخواهد گذاشت و بشفقت
و مرحمت بر خلق که تا گناه مردم رد سوال نکنند و از گناهکاری باز مانند و آنچه نفقه می کنند از مال خود
بر ضعفا و درویشان و غیر ایشان از مستحقان پس بدرستی که خدای تعالی بدان داناست میداند که

بگیرد بدهد و از براى چه میدهد اما چهارم در بیان تصدق کردن امیر المؤمنین صلوات الله علیه

بر چهار نوع تصدق فرموده اند الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آنانکه نفقه میکنند در راه

خداى تعالى براى مستحق مالهاى خود در شب و در روز در نهان و آشکارا آورده اند که امیر المؤ

منین على علیه السلام چهار درم داشت یکى بنظام تصدق فرمود و یکى در باطن و یکى در شب ظلمانى

و دیگرى در روز نمود حق تعالى این آیت رفیعه فرستاد در شان آنحضرت و حضرت رسالت صلى الله

علیه و آله پرسید از آنحضرت که ترا چه بر این داشت که بر این نوع تصدق فرمودى جواب داد که طریق

صدقه را از این چهار صورت ندیدم جمیع آنرا بر خود لازم گردانیدم بتمناى آنکه یکى از ایشان شرف قبول

یافته بمحل رضا برسد در روضة الواعظین آورده که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که صدقه روز

میگدازد گناهرا چنانکه میگدازد آب نمک را و صدقه شب فرو مى نشاند غضب پروردگار را و در انجا

نیز است که بدین چهار نوع صدقه که کرد نامزد صدقات ایشان نزد پروردگار ایشان که آن بهشت

باقى و نعیم جاوید است و گفته اند مزد آنست که ایشانرا در مقام عندیت فرود آرند که فِي مَقْعَدِ

صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ و خوف نباشد ایشانرا و ایشان اندوه نخورند آورده اند که حق

تعالى چون کوهها را بیافرید فرشتگان از سنگ ندیده بودند گفتند خداوندا چیزى باشد که از سنگ

غالب باشد گفت آهن غالب باشد گفتند خداوندا چه چیز است بر آهن غالب خداى تعالى فرمود

آتش گفتند الهى چه چیز باشد بر آتش غالب گفت آب گفتند بادشاها چه چیز باشد بر آب غالب گفت خاک

گفتند الهى چه چیز باشد بر خاک غالب گفت باد گفتند خداوندا عظیمترین و غالبترین هم از اینها چه

باشند گفت بنده که صدقه بدست راست دهد و پوشیده دارد چنانکه دست چپ را خبر نباشد

به نزدیک

به نزدیک من از همه عظیمتر است و بر همه چیزى غالبتر هم که هیچ خواهد که او را خداى تعالى از آفات

و بلیات نگاه دارد و باید که بصدقه دادن مداومت نماید چنانچه آورده اند که در بنى اسرائیل

قحطى واقع شده بود زنى لقمه نان در دست داشت و در صحرا با کودکى هیزم جمع میکرد زن آن

لقمه در دهن نهاد درویشى پیدا شد گفت یا امة الله الجوع الجوع زن آن لقمه را از دهن بیرون آورد

و در دهن درویش نهاد و در ساعت گرگى پیدا شد و کودک آن زن را در ربود و ببرد حق تعالى

فرستاد فرشته را تا کودک را از گرگ باز ستاد و پیش او آورد و گفت بستان که این لقمه بعوض

آن لقمه است که در دهن درویش نهادى پس اگر کسى خواهد که در آخرت سیرى پیدا کند از آتش

دوزخ باید که بصدقه دادن مداومت نماید اگرچه اندک باشد در عدة الداعى نقل میکند از النبى صلى الله

علیه السلام که حق سبحانه و تعالى میفرماید که هیچ چیزى نیست مگر که امر کرده ام و گماشته ام که آنرا قبض کند

دیگرى غیر من که آن غیر فرشته باشد الا صدقه که من آنرا خود فرا میگیرم فرا گرفتنى بنحوى که مردى یا

زنى چون تصدق کند بیک خرما یا به نیم خرما پس تربیت میکنم براى او آن نیم خرما را که بصدقه داده

همچنانکه تربیت میکند مرد فرزند خود را پس چون روز قیامت شود بجزاى من رسند آن

خرما و نیم را دو برابر مثل کوه احد ثواب نبوى رسانم چنانچه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت

که در زمان پیشین عابدى بود هشتاد سال عبادت کرده بود اتفاقا نظرش بر زنى صاحب

جمال افتاد پس بدو میل کرد و زن را بخود دعوت کرد و زن اجابت کرد و عابد با آن زن خلوت کرد

در حال از قضاى الهى ملک الموت گلوى وى بگرفت و در آن ساعت درویشى بر وى بگذشت عابد

اشارت کرد که در زیر گلیم نانست بردار درویش بر داشت عابد جان بحق تسلیم کرد و سیئات آن زنا

هشتاد سال عبادت او را باطل گردانید و بدان نانى که به درویش داده بود حق تعالى بر وى رحمت

کرد پیر هراة گوید که اگر مال را دوست میداری بده تا باز نشود دهند و سرای و این منزل که در آخرت
بر دل تو نهند بیت بکدرم کان دهی بد روشنی بهتر از گنجهای مدخرت هرچه دادی نصیب تو آنست
وآنچه باقیست از کسی دگر است باب پانزدهم در بیان آنکه سه خبر از مهلکات است و سه خبر
از نجات دهنده است روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال ثلث مهلکات
و ثلاث منجیات و الثلث المهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء
بنفسه و الثلث المنجیات خشیة الله فی السر و العلانیة و القصد فی الفقر و الغنی
و العدل فی الغضب و الرضا صدق رسول الله ای پادشاهی که تنقه سراپرده عزت
فراخ پهنای ازلیه است و ای بی نیازی که طاق ایوان ایوان عزت بلند بالای ابدیه است ای
فلک دوار الملک قدرتت آسیابای ای هفت آسمان از آستان عظمتت گذاری و ای
هفت زمین از میدان فطرتت غباری و ای جنت عدن از مهداب نوالت قطره و ای هفت
درکه دوزخ از آتش عذابت شرره ای هوای صمدیت شهباز جان را پر سوخته ای در فضای احدیت
حد و عقل پر دوخته و ای دیده وهم و فهم کنگره جلالت ندیده و ای پای مرکب عقل کنه کمالت
نرسیده رباعیه ای حکم تو بر کل ممالک مالک وی کرم روان را شفقت سالک در وصف
جلال تو چنین میگویند انت الباقی و کل شیء هالک ملکا معبودا و حق الا الغنا و بحرمت عظمت
و کبریای تو که صد هزاران هزار اکنف تحیات زاکیات و برکات صلوات نامیات بر روح منور
معطر و قالب مطهر سید ولد آدم شفیع روز عرصات برگزیده حضرت اله یعنی ابو القاسم محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله دررسان و صد هزار انواع بشارت و اصناف ملاطفت بارواح ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین دررسان پروردگارا توفیق گفتن و شنیدن و کار بستن بما

ارزانی

ارزانی دار و هر زمان ما صدق و ثواب ران اعراض و آمال همه را عاجلا و آجلا محصول و مو
صول دار یا اله العالمین و یا خیر الناصرین روایت از آن پیشوای صفوا کار راستی و ای مقتدای
قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی رهنمای طریقه مثلی خواجه هر دو سرا محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله میفرماید که ای امتان من اگر میخواهید که از عذاب الیم و از دوزخ جحیم خلاصی یابید و بنعیم
مقیم برسید از سه خصلت هلاک کننده حذر کنید و سه خصلت نجات دهنده قیام نمایید که
هلاک کننده است فصل اول در بخل که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اتقوا الشح
فانه اهلک من کان قبلکم از بخل بپرهیزید که بخل هلاک کننده است هلاک کرده است
کسانی را که پیش از شما بوده اند پادشاه کسری از وزیران خود پرسید که چه چیز است که فرزندان
را زیان کار رسد گفتند درویشی گفت غلط گفتید آن بخیلی است درویش چون توانگر شود
فراخ دست گردد و بخیل هرگز فراخ دل نشود و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که الجنة
دار الاسخیا بهشت برای جوانمردانست بیت دولت ایشان که آب درم یافتند دو
باقی ز کرم یافتند نظم کرم گشت سلامت بود و چون برسد زاد قیامت بود و السخی قریب
من الله و قریب من الناس و قریب من الجنة و بعید من النار جوانمرد نزدیک است
بخدا و نزدیک است بخلق و نزدیکست به بهشت و دور است از دوزخ و بخیل دور است از رحمت
خدا و دور است از دل مردم و دور است از بهشت و نزدیکست به دوزخ بیت بد علامت
ظاهر آمد بر بخیل با تو گویم یاد گیر ای خلیل اولا از سائلان ترسان بود وز سؤال سائلان
ترسان بود چون رسد در ره بخویش و آشنا بگذرد چون باد و گوید مرحبا نبود از مالش کسی را فایده
کم رسد با کس ز خوان او نان مایده امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام فرموده که یکثر مال البخیل

بحوادث الدهر ونوائبه یعنی بخیل مال صرف نکند تا مگر حادثه افتد که بدان حادثه خرج شود یا بمیرد
و وارث آن را ببرد و صرف کند در تفسیر آورده که چون مال دنیا بصلح رسد صلاح او بیفزاید نعم
المال الصالح للرجل الصالح و اگر بدست مفسدی افتد مایهٔ فساد و عناد او روی باز دیاد نهد **نظم**
بجای خفته دایم بر سر گنج ❊ بزر بخشیده همچون اژدر گنج ❊ ز زر و سیم جهانرا جمع سازی ❊ تا بنی
سر رشته خود را منع سازی ❊ بسوز این رشته را تا شمع باشی ❊ تلف کن سیم و زر تا جمع باشی ❊
الا ای حریص مال عالم ❊ نگردی واقف از حال عالم ❊ چه حاصل زانکه ابر نوبهاری ❊ که هرگز قطره
بر کسی نباری ❊ چه حاصل زانکه ماه آسمانی ❊ چو هرگز ذره بر کس نتابی ❊ درم داری که او صاحب
کرم نیست ❊ اگر صد گنج دارد محترم نیست ❊ بپای آن درخت آرام گیرد ❊ که خلق از میوه او کام
گیرد ❊ سخاوت موجب قدر بلندست ❊ سخاوت پیشه دایم ارجمندست ❊ سخا قصریست عالی پایه او
هزار آسوده در سایه او ❊ ز دریای کرم ابری که خیزد ❊ به باران گوهر سیراب ریزد ❊ زهی
سخا برگی که روید ❊ جواب گلشن فردوس گوید ❊ کرم هر چند در عالم عزیز است ❊ کمال عزت او
اندر دو چیز است ❊ یکی چشم از توقع کام دادن ❊ دوم بر خود نیستی منت نهادن ❊ فقیه شهر اگر در
بخیل ماند ❊ کسی در زندگی نامش نداند ❊ وگر کافر باحسان دست گیرد ❊ چو حاتم نام او هرگز نمیرد ❊
ببوی لطف چون نانی شکستی ❊ دهان را فروبستی برستی ❊ مکن در لقمه دادن هیچ تقصیر ❊ که بد گوی
فرا گردد گلوگیر ❊ در جای که ریزد خواجه مرهم ❊ بر و داغ است و بر درویش مرهم ❊ چرا این داغ را
مرهم نهد کس ❊ همان بهتر که زو مرهم نهد کس ❊ درم بکشا که در بازار مقصود ❊ زیان مال کشد مرد را
سود ❊ گرش سود اگر سودت رسانند ❊ وزین مقصد بمقصود رسانند **آورده اند** که بخیلی بود
نام او ... مال بسیار جمع کرده بود و یک لقمه بخوشندی هرگز نخورده بود و نخورده در چون وفات کرد

زنش

زنش شوهری دیگر کرد آن شوهر دست در نهاد و مال شداد را باسراف خرج میکرد روزی زن آب
در چشم بگردانید و گفت این مال را شداد جمع کرده بود هرگز یک لقمه بخوشندی نخورده بود شوهر
زنش گفت نیکو گفتی مبادا آنچه خورد که گاهی هرگز نخوردی تا از برای او میخوریم چنانچه این زنان
میخوریم گویند که شداد را انبانی بود پس بخیل چون شنید که زن شداد رفته و شوهری کرده و آن
شوهر دست نهاده و مال شداد را باسراف خرج میکند و شداد را دشنام میدهد او نیز دست در نهاد
و مال خود را صرف میکرد و هر روز دعوتی میساخت و مردم را می طلبید و با مردم طعام میخورد و میگفت
کلوا قبل ان یاکلوا الغیاب زوجة الشداد بخورید پیش از آنکه شوهر زن شداد بخورد **نظم**
نصیحت بین که آن هندو چه فرمود ❊ که چون مالی بپایان زود خور زود ❊ شبادی شغل عالم هیچ مسکین
خرانجنس می ستانی و خرج میکنی ❊ بداری مال بدخواه تو گردد ❊ ببخشش تو شه راه تو گردد ❊
آورده اند که بخیلی دیگر بود روزی با عیال خود طعام میخورد سایلی بر در آمد زن خواست که آن
سایل را طعامی دهد از شوهر بترسید به بهانه در خانه رفت و نیم نان بزیر جامه برد و بسایل داد
شوهرش از آن حال آگاه شد زن را طلاق داد روزگاری بر آمد زن شوهر دیگر کرد روزی با این شوهر
نشسته بود و طعام میخورد سایلی بر در آمد خواست که سایل را طعام دهد از شوهر بترسید
گفت مبادا این هم بخیل باشد از وی دستوری خواهم دستوری خواست شوهرش گفت همچنین
خوان طعام را بسایل ده زن خوان طعام را بر در خانه آورد شوهر نخستین خود را دید نعره زد شوهر
بدو دید گفت ترا چه رسید گفت این سایل را می بینی شوهر من بود و مال بسیار داشت اما بخیل بود
بسبب بخل مالش برفت و محتاج خلقان شد شوهرش گفت ترا ازین عجب آید که آن کس که
نیم نان دادی من بودم درویش و محتاج خلقان بودم ولی سخی بودم خدای تعالی بسبب سخاوت

توانگر گردانید و او را بسبب بخیلی که داشت درویش گردانید **رباعیه** ای یافته از فیض الهی
صد خیر باید که رسد فیض تو پیوسته بغیر از نقص مترس در و بدرویشان کن کاینست
طریق اهل معنی در سیر بقراط حکیم گفته که هر که در سخاوت بر روی اصحاب استحقاق و ار
باب احتیاج بگشاید ابواب ارزاق و درهای اقبال بر روی مفتوح گردانید اسکندر گفته است
که صاحب کرم و مروت ... مکرم بود اگرچه درویش بود و خداوند خست و خساست
و بخیل خوار و بی‌مقدار بود اگرچه توانگر بود حاتم طایی را تعالی داوند سخاوت پیشه کرد و انفاق نمود
که در حدیث معراج آمده است که رسول صلی الله علیه و آله گفت که چون مرا بمعراج بردند بهشت و دوزخ
را بر من عرضه کردند در دوزخ تابوتی دیدم در وی آتشی افروخته و گرفته و بر بامی بر و خفته و چهار
فرشته بر او است و غضب ایشان السناده و آتش از وی دور میکردند جبرئیل را گفتم این کیست
گفت کافر است نام وی حاتم طایی در دنیا سخاوت داشت و حکم خدا آنست که هیچ کافر را در بهشت
نکنند اما بسبب سخاوت فرموده است فرشتگان را تا آتش از وی دور می‌کنند و بر او عذاب نمیکنند
و رسول صلی الله علیه و آله فرموده تجافوا عن ذنب السخی فان الله آخذ بیده کلما عثر
از سر گناه جوانمردان درگذرید که حق تعالی دستگیر جوانمردانست **آورده‌اند** که چون رسول صلی
الله علیه و آله از جنگ احد فارغ شد جابر بن عبد الله پدر خود را میجست شخصی گفت وی را در رزم
گاه دیدیم جابر کوزه آب برگرفت و در میان کشتگان میگشت و پدر خود را می‌طلبید ناگاه از جا
یی آواز آمد که العطش العطش جابر گفت اول این تشنه مجروح را آب دهم و بعد از آن پدر
خود را باز جویم کوزه آب بوی دادم آن تشنه مجروح خواست که آب را بیاشامد از جانب دیگر
آواز آمد العطش العطش وی نیز بدان جانب اشارت کرد که اول آب باو ده که از من تشنه

تر باشند

تر باشند آب بستدم و بوی بردم وی نیز خواست که بیاشامد از جانب دیگر آواز که العطش
العطش وی نیز بدان جانب اشارت کرد و همچنین تا بیالین هفت تشنه مجروح بگذشتم هم
یکی بدیگری اشارت میکردند و آب نمی‌آشامیدند چون به بالین اولین آمدم جان بحق تسلیم
کرده بود و آب نه آشامیده جوانمردان بسیار بوده‌اند اما هیچ جوانمردی بامیرالمؤمنین صلوات
الله علیه نرسد که جان را در راه حق بذل کرد و شب غار جان خود را فدای رسول خدای کرد و در جای
او خسبید تا در حق وی این آیت آمد که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ
الله و این قصه آنچنان بود که مشرکان قصد رسول صلی الله علیه و آله کردند جبرئیل آمد که یا رسول
الله حق تعالی میفرماید که امشب علی را بجای خود بخوابان و خود بجای دیگر رو که مشرکان قصد تو
کرده‌اند رسول صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین را علیه السلام بخواند و قصه باز گفت امیرالمؤمنین گفت
که هزار جان من فدای تو باد و چون شب در آمد رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر را بر جای خود
بخوابانید و خود از سرا بیرون آمد جماعتی مشرکان را دید که بر پیرامون سرا حلقه زده‌اند قدری خاک برگرفت
و بر سر هر یکی میریخت و این آیه میخواند که وَجَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْ
شَیْنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُونَ و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون فرمود ایشان از خواب
در آمدند بر سر خود خاک دیدند گفتند بر سر ما خاک که ریخته است کاری که بر سر ایشان اول خاک بود
آخر در دستش باد بود جمله روی بحجره حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نهادند و دیدند که امیرالمؤمنین
علیه السلام بجای رسول خفته بود و روی خود پوشیده و پاهای خود ظاهر کرده و دیدند که پاهای وی
مانند پای رسول صلی الله علیه و آله بود تا ایشان پندارند که رسول است بدو مشغول شوند و رسول
صلی الله علیه و آله بمقام خود برسد پس ایشان چون در آمدند هر یکی دیگری را گفت تو ابتدا کن

امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و گفت شما را چه بوده است گفتند محمد کجا شد امیر المؤمنین علیه السلام گفت
ما کنت رقیباً علیه من نگاه بان او نبودم تا دانم که او کجا شد ایشان خایب و خاسر باز گشتند
از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که حق تعالی در آن شب میان فرشتگان برادری داد
و میان جبرئیل و میکائیل گفت کدام از شما جان خود را فدای جان برادر خود می کنید هر یکی از
ایشان در جواب توقف نمودند گفت علی از شما جوانمردترست که جان خود را فدای جان
برادر خود کرد و بروید و وی را از دشمن نگاه دارید فرشتگان بیامدند و می گفتند بخٍ بخٍ لک
یا ابن ابی طالب سبقت الملائکة المقربین کیست مانند تو یا علی که از فرشتگان مقرب
سبقت گرفتی **فصل دوم از آن سه خصلت هلاک کننده** متابعت هوای نفس است امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام فرموده که از هیچ چیز بر شما نمی ترسم الا که از هوای نفس و درازی امل
ان اخوف ما اخاف علیکم اثنتان اتباع الهوی وطول الامل فرمود که متابعت
هوای نفس از حق باز دارد چنانچه آورده اند که مؤذنی بود که چند سال بانگ نماز گفته بود
و شرایع اسلام بجای آورده ناگاه نظرش بر جمال زنی ترسایی افتاد و دلش از دست برفت
چندانکه خواست تحمل و صبر کند نتوانست بدر سرای آن زن ترسا رفت و قصه با وی بگفت
زن ترسا گفت اگر در دعوی صادقی زنار بایدت که در محبت موافقت شرطست مؤذن
زنار بست و خمر بخورد دوست شد و قصد وی کرد زن از پیش وی بگریخت و در خانه رفت
و در خانه ببست آن بی سعادت بر بام رفت تا خود را بحیله در خانه آن زن اندازد از بام در افتاد
و بعد چندین سال مؤذنی که کرده بود و شرایع اسلام بجای آورده بود و آخر کار ترسایی را در
معرض تلف داد بیت سلام ما و آن پریشان روزگار به زد انشمند تا هر پرهیزکار کان تنها

تنهای

تنهایی از راه او فتاده و بی دو خویش بود در چاه او فتاده بیت گر نفسی نفس فرمانت نیست
در کفش آور که هست آن ثبت طاعت کن روی متاب از کن تا نشوی چو جاهلان خود خواه
دوم درازی امل آخرت را فراموش کند چنانچه اندیشه های باطل بخود قرار دهد و یاد مرگ نکند در
عدة الداعی آورده که وحی فرمود خدای تعالی بموسی علیه السلام که ای موسی دراز مکن در دنیا
آرزوی خود را که دل سخت میگرداند دل تر او سخت دل از من دورست و کسی که دل او سخت
دعای او مردودست یعنی دعای او قبول نمیگردد و باش کهنه جامه و تازه دل و پوشیده دار
خود را اهل زمین یعنی چنان بزی که هیچکس بر احوال تو مطلع نگردد که تو چه حال داری بیامده است
که اهل این معنی دارد که مسلم محض هست که او را نفید رحیتی است و فراغتی دارد و بآن جمعیت
و فراغت خوشحالی دارد و بانگ مدتهای مدید با وبقا خواهد کرد و از خدای تعالی طول عمر طلبد که
اوقات عمر را بلهو و طرب گذراند و غافل از آنکه مال و متاع دنیا را بقای و وفای نه که باقی ماند
حادثه زوال و انتقال می باید چنانچه شامل این قصه آورده اند که دو برادر بودند که یکی مؤمن
بود و یکی کافر و خدای تعالی از آن خبر میدهد در سوره الکهف که واضرب لهم مثلاً رجلین جعلنا
لاحدهما جنتین من اعناب وحففناهما بنخل وجعلنا بینهما زرعاً خطاب بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که مؤمنان فریفته هیچ چیز از اسباب دنیا نگردند و بباغ و بستان و متاع این
روزگار دل نبندند و آخرت را فراموش نکنند و بیان کن برای مؤمنان و کافران مثلی که ایشان
دو مرد که برادران بودند گویند از بنی مخزوم بودند یکی کافر بود و یکی مؤمن کافر اسود بن عبد الاسد
شده بود و مؤمن ابو سلمه عبد الله که زوج ام سلمه بوده قبل از رسول الله صلی الله علیه و آله و بعضی
آنست که این دو برادر از بنی اسرائیل بودند یکی یهودا او مؤمن بود و دیگری فطروس نام

داشت و او کافر بود و هشت هزار دینار طلا از پدر بدیشان میراث رسید هر یک چهار هزار دینار
صرف کردند کافر بدان مبلغ ضیاع و عقار و متاع و خانه خرید و مومن برادر او وجوه خیر صرف کرده
وحق سبحانه و تعالی از مال و حال ایشان خبر میدهد که دادیم هر یکی را از ایشان یعنی فطروس را دو بوستان
از تاکهای انگور و محفوف گردانیدیم آن هر دو را بخرما بنان یعنی درختان خرما گرد اگرد او و در آوردیم
و پیدا کردیم میان آن دو باغ زراعتی تا آن موضع جامع حبوبات و فواکه باشد كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ
آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَرًا وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ
لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا آن دو باغ بداوی میوه
و محصول خود را تمامی و ستم نکردی یعنی کم ناقص نساختی از میوه و میوه چیزی را یعنی در اغلب سنت
که میوه سالی تمام آید و سالی ناقص همه میوه آن باغ تمام آمدی و روان کردیم میان آن بوستانها جوی
آب تا از آب آن دایم باشند و بود مر کافر را همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه های دیگر داشت آورده اند
که یهودا محتاج شد و رجوع به برادر نموده از و در وجه معیشت توقع مساعدتی کرد فطروس گفت
زر من و تو برابر بود من این همه باغ و ضیاع پیدا کردم و غلامان و ارم تو چرا دولت ننگی و پریشانی
یهودا گفت ای برادر تو بدان مال بها باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرا ساختی
و من در جنت خانه گرفتم تو کدخدا شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی من طلب
ولدان و غلمان نمودم فطروس او را ملامت کردن آغاز کرد و گفت زر نقد بود که ضیعه
از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی پس گفت فطروس مر یار خود را یعنی برادر خود را
و او مجادله میکرد با او و سخن بار میگردانید یعنی این سخن میگفت و او جواب میداد که کافر گفت
من بیشترم از تو از جهت مال و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم سبب دست یهودا گرفت

وَدَخَلَ

وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا و در آمد بباغ خود دلی
آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بسبب مفاخرت از روی محبت دنیا که در دل داشت گفت
گمان نمیبرم آنکه خالی شود و بر آید و فانی گردد این بوستان من هرگز یا نطفه من است که این سبزی
گردد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا و گمان نمیبرم
قیامت را آینده و اگر باز گردانیده شوم و برم بسوی پروردگار من بخدای که بیابم بهتر ازین بوستان
جای بازگشتی منع یعنی استحقاق من بمعنی آنست که فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن
داده قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ
ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا گفت مر فطروس را یار او یهودا و حال آنکه او جدال میکرد با او آیا کافر شدی
بانکار بعث و بر دو دوران بانکسی که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل ما و تست از خاک باز از
نطفه پس ترا راست کرد و مرد رسیده و درست اندام لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي
أَحَدًا لیکن من میگویم او است خداوند بحق پروردگار من و آفریده مرا از خاک و نطفه و انباز
نمیگردانم بخداوند خود هیچکس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ
إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا و چرا چون در آمدی بیوستان خود نگفتی
که آنچه خدای تعالی خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی که هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفت
که اگر خدا خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی نیست قوت هیچکس را مگر بخدای تعالی
یعنی بایستی که بعجز و ناتوانی خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و غیر او از آن
میسر شده همه بکاری لطف حضرت باریست حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که
هر که چیزی را به بیند که بان تشگفت آیدش پس بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله از ان هیچ

حضرت نشاید اگر می‌بینی مرا کمتر از تو از جهت مال و فرزندان فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِّن
جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا
فَلَن تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا پس شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من بوستانی بهتر از بوستان تو در دنیا
یا در آخرت بجهت ایمان و فرو فرستد بر بوستان تو بسبب کفر تو صاعقها یعنی عذاب سخت
یا تقدیر بجزای آن از آسمان که آفتی با او رسد پس گردد بوستان تو زمینی بی‌گیاه که پای برو
بلغزد یا گردد آب آن بوستان فرو رفته در زمین پس نتوانی تو مر آن آب بزمین فرو رفته را
جستن یعنی طلب آن مقدور تو نبود پس یافتن آب و بجوی باز آوردن خود چگونه تواند
بود آورده اند که حق سبحانه و تعالی سخن آن مؤمن را راست گردانید و عذاب اهلاک بدان
باغ فرستاد وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ
عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا و فرا گرفته شد عذاب الهی میوه
باغ کافر و تباه شد جمیع درختان و میوه‌های آن و خراب گشت هر بنا که دران باغ ساخته بود
پس بامداد کرد قطروس و آن حال را مشاهده نمود و میگردانید و گفت خود را یعنی از زاری
حسرت گفت بر کف میزد و پشیمانی میخورد بر آنچیزی که خرج کرده بود اول در عمارت آن حال
آنکه بناهای آن باغ افتاده بود بر سقفهای خود یعنی اول سقفها افتاده بود و بعد از آن دیوارها
بر روی افتاده تا آنگاه که همه بر روی فرود آمد بر هر تقدیر چون قطروس مشاهده عذاب
کرد دولت بر دست میزد و میگفت کاشکی من انباز نمی‌گرفتم و شریک نمی‌ساختم به پروردگار خود
دیگری را تا بوستان بسبب شرک خراب نمی‌شد وَلَمْ تَكُن لَّهُ فِئَةٌ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَ
مَا كَانَ مُنتَصِرًا هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا و نبود مر او را

کردی

گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او بجز خدای تعالی که او بران قادر بوده و او را نصرت
نکرده و نبود قطروس یاری دهنده مر خود را در انتقام کشنده از خدای تعالی آنجا یعنی بوقت زوال
نعمت یا در روز قیامت یا بمحل جزا نصرت دادن و یاری کردن مر خدای راست و بس خدای راست
گوی دولت کاره بحکم مَن كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ بیت هر که باشد برای حضرت حق حضرت
حق برای او باشد چون بنده بفرمان او باشد و از ذکر او غافل نشود و مغرور بدنیا و اسباب
گشته بنظر عبرت نگاه کند و بیقین داند که دنیا و هر چه در دنیاست در معرض زوال و فناست
و در پی کارسازی آخرت باشد و جانب حق را فرو نگذارد بیت جانب حق گر نگذاری ز دست
از همه جانب نظری با تو هست او نیز نگهبان وی بود و از جمیع حادثات وی را محفوظ دارد و او
بهترست از جهت پاداشت مر او را که بدو امیدوار بود و بهترست از جهت عاقبت مر بنده نیکوکار را
چه طاعت را عاقبت بخیرست و معصیت را نه وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ
مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا و بزن مثلی برای جهانیان و دنیاداران که آن تفاخر می‌کنند بعد
با حضرت پیغمبرست صلی الله علیه و آله پس زندگانی ایشان درین جهان و در سرعت زوال مانند
گیاه رسته اند از آبی که فرو فرستادیم آنرا از سحاب یا از جانب آسمان پس بیامیخت
بآن آب گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین بدو تازه
و خرم شد پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و زیبا خشک گشته و در هم شکسته
بنیان که از خشکی و شکستگی پراکنده میکردانند او را بادها و از زمین بر میکنند و بهر طرف میبرد و هست
خدای تعالی بر همه چیزی از انشا و افنا یعنی آفریدن و برطرف کردن توانا [illegible] زندگانی

دنیا را گیاهی که از آب باران سبز شود و ببالد و بکمال نمو رسد و وقت آن در آید که از و نفع گیرند
ناگاه آب از و منقطع گردد و خشک و بی فایده بماند همچنین آدمی سبزی و تازگی که دارد خوش بر
آید چون نامه عمر از عنوان به پایان رسد بمقتضی اجل در آمده نهال تنها در ایام فنا خشک سازد
و فرصتهای آرزو از زور انبیا و منتی بر دهد پس نه عاقل است کسی که دل بر دنیا نهد و دوستی
او در دل نگهدارد و اعتماد بدین دو سه روزه بی اعتبار بیوفا کند در تفسیر آورده از شقیق بلخی
نقل میکنند که علامت سعادت پنج چیز است دل نرم و گریه بسیار و نفرت از دنیا با وجود آنکه
دنیا برو رو نهاده باشد دنیا را دوست ندارد و از دنیا کناره کند و کوتاهی امل یعنی بهیچ طور ا[ز]
علما و بر عمل نکند پنجم شرمناکی یعنی حیا داشته باشد و نشانه بدبختی هم پنج است اول دل سخت که اصلا
رحم در دل او نباشد دوم خشکی دیده که هرگز قطره اشک از چشم او نریزد سیوم رغبت
بدنیا که در افتاده باشد بدنیا و اصلا ملاحظه حلال و حرام نکند و حریص باشد بر جمع کردن مال
دنیا چهارم طول امل آنست که خیالهای باطل و اندیشهای فاسد بخود قرار داده باشد که صد سال
در دنیا خواهم بود پنجم بیحیایی که دوام مدارا و بیحیایی باشد پس ای عزیزان بدنیا و اسباب او فریفته
و حضور و عیش او شاد و خرم مشوید و دل بر آنها مبندید که عاشقان بسیار کشته است **نظم**
جهان بگشتم و آفاق سر بسر دیدم ٭ نه مردم اگر از مردمی اثر دیدم ٭ بر این رواق زبرجد نگاشته خورشید
نگاشته بسخن خوش بر آب زر دیدم ٭ که ای بدولت ده روز گشته مغرور ٭ مباش غره که از تو بزرگ
تر دیدم ٭ کسی که تاج مرصع صباح بر سر داشت ٭ نماز شام ورا خشت زیر سر دیدم ٭ ز حادثات
جهان هر چه نیست آمد که خوب و زشت و بد و نیک رهگذر دیدم ٭ بزرگی گفته است که هر گاه که ترا دو کار
پیش آید و ندانی که کدام بهتر است بنگر که کدام از هوا و هوس دورتر است آنرا کن **عجب** قلم در

بحرفی

بحرفی کان هو احب علم هر کس لعلمی کالخذ امیت **عجب** نفس و هو اکثر فی واشتهر اهل
دانش کی تو بکنند الشی ٭ در دل و جان تخم ذکر کاشتند ٭ لاجرم از آن تو بکنند اشتند **فصل سیوم**
از آن مرغلطت هلاک کنند عجب است یعنی خود بینی و خود پسندی عجب طاعت را باطل کند **عجب**
عده عجب را گو بدل آشیان که دین را گزند است و جان را زیان ٭ بود در روز اقبال را عجب [?]
ز اقبالیان عجب باشد عجب ٭ ببام در گوید دم زند بر زد ٭ ببام در گو دم زند بر زد ٭ ولی بر خود دار
عجب خود بر زد در تفسیر آورده که صاحب کشف الاسرار گوید که آتشی که بدل راه یابد محبت
و بعضی گویند که آن بعضی امیر المؤمنین است علیه السلام که در دل پلید نگاه داشته اند
که آتش غضب الهی در وی افتد و تا ابد الآباد بماند امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که
معصیت با عذر بهتر است از طاعت با عجب نشنیده که ابلیس با طاعت خود متعجب گشت گفت
طاعت کردم خطاب آمد که لعنت کردم و آدم ترک سنت کرد گفت خداوندا بد کردم خطاب
آمد که عفو کردم بحقایق نمود که معصیت با عذر بهتر است که طاعت بی عذر **در معنی**
آورده که امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که وحی فر[ستاد]
حق سبحانه و تعالی بداود علیه السلام که ای داود بشارت ده گناهکارانرا و بیم کن صدیقانرا فرمود
که چگونه بشارت دهم گناهکارانرا و بیم کنم صدیقانرا فرمود که ای داود بشارت ده گناهکارا[نرا]
بآنکه من قبول میکنم توبه را و عفو میکنم از گناه و بترسان صدیقانرا که عجب نیارند باعمال خود زیرا
که نباشد هیچ بنده که عجب کند بحسنات خود مگر که هلاک گردد **بیت** علتی بدتر ز پندار کمال
نیست در جان تو ای مغرور ضال ٭ از دل و از دیده ات صد خون روان ٭ تا ز تو این معجبی بیرون رود
روز [?] **آورده اند** که در زمان پیشین زاهدی بوده است که شصت سال بر سر کوهی عبادت

کرده بود و طرفة العینی در خدا عاصی نشده بود و حق تعالی او را درختی اناری داده بود و چشمهٔ
آب که از آن انار میخورد و از آن چشمه وضو میساخت وی آنجا امید از حق تعالی درخواست
تا قبض روح او را در سجده کنند تا فردای قیامت از سجده برخیزد و حق تعالی اجابت کرد جبرئیل
رسول را صلی الله علیه و آله خبر داد گفت در لوح محفوظ نگاه کردم دیدم که فردای قیامت
که زاهد که سر از سجده بر دارد و پادشاه عالم فرماید که برحمت من در آی بهشت رو گوید خداوندا
شصت ساله عبادت من کجا نهند که مرا برحمت تو در بهشت باید شدن پادشاه عالم فرشتگان را
فرماید تا حساب وی کنند چون حسابش بکنند شصت ساله عبادت وی در مقابل یک انار بهشتی
نیاید که بکار برده باشد پادشاه عالم گوید که نان شکر نعمتهای دیگرت کو او از خجالت سر در پیش
افگند خطاب عزت در رسد که او را بدوزخ برید فریاد و زاری آورد که خداوندا بکردم با من
فضل کن و برحمت خود مرا در بهشت بر دیگر بار حق تعالی بروی رحمت کند و او را در بهشت فرماید
تا بدانی که بر طاعت خود اعتماد نباید کرد و معجب نباید بود و از رحمت او نیز نومید نباید شد **بیت**
گرچه با طاعتی از هیبت او لاتامن ** ور چه با معصیتی از در او لاتیاس **بیت** مبین در خود که
خودبین را بصر نیست ** هنر می بین که خودبین را هنر نیست **بیت** یکی گم کن خواجه بر کرد از خویشتن **
دل منه بر رحمت غفار خویش ** در تفسیر آورده که در کشف الاسرار مذکور است که خدای تعالی
انبیاء مرسل را فرماید که ای بندهٔ من بفضل و رحمت من اعتماد مکن نه بر طاعت و خدمت خود
که اعتماد هست جز بر فضل من و آسایش نیست جز برحمت من هر کس را سرمایه ایست و سرمایهٔ
ست و سرمایهٔ مؤمنان فضل من و هر کس را خزانه ایست و خزانهٔ مؤمنان رحمت من نیست
ای عزیز منو ورنه بطاعت باید نشدن و نه بر عبادت و نه بر فضل و علم **بیت** منشو مغرور

حسن طلعت خویش ** از طوق لعنت شیطان شنیدستی ** زیرا اگر کسی را هر چند طاعت و عبادت
بیشتر بود و چون خودبینی داشته باشد و شیدای در دماغ آورد تمامی اعمال صالح او ضایع ام
کرد **بیت** گیرم که تمام مصحف از بر داری ** آنرا چه کنی که نفس کافر داری ** تو سر بزمین چه
مینهی بهر نماز ** آنرا بزمین بنه که در سر داری ** و هر چند کسی که بعلم و فضل موصوف باشد چون
غره بعلم خود شود و بخود قرار دهد و گوید که در عالم معلوم نیست که کسی مثل من عالم بوده باشد که
ملاحظه نمایی از اسرار الهی بهره در نیافته باشد و ندانسته تا بر پی عبرتی باید گرفت از قصهٔ پر غصهٔ حضرت
موسی کلیم و حضرت خضر نبی علیهما السلام که خدای تعالی در قرآن از آن خبر میدهد **قصهٔ حضرت موسی و خضر علیهما**
الصلوة والسلام آورده اند که موسی نبی علیه بعد از هلاک فرعون و قبطیان بنی اسرائیل را جمع
کرد و خطبهٔ بلیغی خواند که فغان از مستمعان برآمد و بعد از ادای آن کلمات و تامل در معانی و حقایق
لطیفش منتجر شد [illegible] قوم گفت یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتری
موسی علیه السلام گفت که بنده ام در همه عالم از خود داناتری کو بینید و در [illegible] مبارکش این صورت گذ
شت لمن الملک بدان تلفظ کند حق سبحانه و تعالی بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست
که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو با یکی از خواص خود تا منزل وی و با خود ماهی بریان همراه
بر که او ترا بدان راه نماید حضرت موسی علیه السلام تهیهٔ سفر فرموده روی براه آورد و اذ قال موسی
لفتیه لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا و یاد کن ای محمد چون گفت موسی مر
فتا کرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف را علیه السلام که بطلب خضر علیه السلام
همیشه خواهم رفت تا برسم بمجمع البحرین که مکان اوست و آن ملتقای بحر فارس و روم بوده که این
الموضع را از یقه خوانند و در بعضی نسخ و آن بزرگ گفته اند القصه موسی علیه السلام فرمود که مدام میروم تا هم

بمنزل او یا میروم زمانی دراز که هفتاد یا هشتاد سال باشد یعنی بهیچ وجهی روی از سفر برنمی‌تابم
تا او را ببینم این یوشع که با من موافقت مینمایی در طلب این بنده صالح یوشع گفت آری من با تو
مرافقم و رفاقت ترا مستعدم مهیام پس یوشع علیه السلام تهی چند نان و ماهی بریان برداشته
باتفاق موسی کلیم علیه التحیة والسلام روان شد فلما بلغا مجمع بینهما نسیا حوتهما فاتخذ سبیله
فی البحر سربا پس ان هنگام که رسیدند بجایی که میان دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود
نشستند و موسی علیه السلام در خواب رفته بود و یوشع دران چشمه وضو ساخت و قطره بران ماهی بریان
کرد و چکید فی الحال زنده شد روی بدریا نهاد و یوشع متحیر شد و موسی از خواب درآمده تفقد حال
یوشع و ماهی نانموده روی براه نهاده و از غلبات تعجیل سفر تفحص نانموده نظر موسی علیه السلام
با استغراق در استفسار امر تلوح آن بچه نسبت به یوشع علیه السلام فراموش کردند ماهی
خود را پس فراگرفت ماهی راه خود را در دریا مثل سردابه که دران بتوان رفت هر جا که ماهی میرفت
باذن الله تعالی آب بر بالای او چون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشک می گشت فلما جاوزا
قال لفتیه آتنا غداءنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین
گفت موسی علیه السلام مر جوان و رفیق خود را یعنی یوشع را علیه السلام بیار طعام چاشت ما را تا بخو
ریم که گرسنه شدیم و دیگر آسایم هم آمیزه دیدیم ازین سفر که کردیم رنجی و سختی چون یوشع سفره پیش
آورد و دو قرص ماهی بیاد وی آمد قال أرأیت إذ أوینا إلی الصخرة فإنی نسیت الحوت وما
أنسانیه إلا الشیطان أن أذکره واتخذ سبیله فی البحر عجبا گفت خبر داری چون جا
گرفته بودیم بان صخره بر کنار چشمه پس بدرستی که من فراموش کردم ماهی را یعنی قصه او را که با تو
بگویم و فراموش نکردم برمن ذکر او را مگر شیطان که مرا مشغول ساخت ازانکه یاد دهم ترا در مثل

این امر

این امر عجب جای فراموشی نبود لیکن استغراق در دیدار او ازین بازداشت و الفت خیالی خود
کور شد و این نوع فراموشی مذموم نیست و گفته اند نسبت آن بشیطان بجهت مقام نقص است
یا بجهت عدم احتمال فوت مرحاتبین را و اشتغال او بیکی ازنها از ان دیگر را از نقصان شمرده
باشد چه تعجیل سفر و خدمت موسی را علیه السلام اهم داشته باشند و اهمال دران سبب عدم
زیاده اهتمام وقوع یافته باشد و این نسبت بوسواس شیطان واده بکند و الا بواسطه
شیطان در نبی مدخل نمیتواند ساخت و مع ذالک در انوقت نبی نبوده که این فرموده و گفت
ماهی راه خود در او در دریا راه عجب که هر جا میرفت راه فراخ پیدا شد و زمین دریا خشک می‌ماند
و قال ذلک ما کنا نبغ فارتدا علی آثارهما قصصا گفت موسی علیه السلام آن قصه ماهی
است آنچه بودیم که می طلبیدیم چه حق سبحانه و تعالی بمن وحی فرستاده که آن ماهی مارا راه خواهد
نمود بدان کسی که می طلبیم پس بازگشتند بر نشانهای قدم خود از پی رفتن تا رسیدند بدان موضع که ماهی
بدریا درآمده بود و دیدند که ده خشک گشته بدان در آمدند فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه
رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما پس یافتند بنده را از بندگان ما که مخصص عنایت
داده ایم او را بخشش از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت و لقب وی که او را نمیدانند و اصح این
قولست با طول عمر بمذهب غیر اصح که به نبوت او قایل نیستند و گویند نام وی بلیا بن ملکان بوده
یا بسیع و یا الیاس و بیاموختیم او را از نزدیک ما علمی که خاص ست بما و کسی آنرا نداند مگر بتعلیم
ما گفته اند علم لدنی آنست که حکم کند بر خلق بموافق توفیق و خذلان و نیز گویند علمیت که حا
صل شود بی واسطه کشف و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار گوید که دانند این علم محقق است
از یافته سخن گوید آورده اند که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه خود را

وبر گشته موسی سلام کرد خضر جواب از روی خود دور کرده جواب داد گفت تو کیستی گفت
من موسی ام بنی اسرائیل حق سبحانه و تعالی فرموده که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم
و در جواب کسی که گوید که پیغمبر صاحب شریعت چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند که رسول
می باید که اعلم باشد از مرسل الیهم در آنچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هر چند
ازین قبیل باشد تعلم آن منافی نبوت نیست و گفته اند انتم اعلم بامور دنیاکم موید این قول است
قال له موسى هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشدا گفت موسی علیه السلام
مر خضر را علیه السلام آیا پیروی کنم ترا بشرط آنکه بیاموزانی مرا از آنچه ترا آموخته اند علمی که مبنی
بر رشد باشد یعنی اصابت خیر قال انك لن تستطيع معي صبرا گفت خضر بدرستی که تو نتوانی
با من شکیبایی کردن موسی علیه السلام گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری
و حکم تو بر ظاهر است نشاید که ازین علمی صادر شود در ظاهر که آن منکر و ناشایست نماید و چگونه
انکار ننمایی و بر آن صبر کردن نتوانی وكيف تصبر على ما لم تحط به خبرا و چگونه صبر کنی بر آنچه
که احاطه نکرده بآن چیزی از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد قال ستجدني ان
شاء الله صابرا ولا اعصي لك امرا گفت موسی علیه السلام زود باشد که یابی مرا اگر
خواهد خدای تعالی شکیبا کننده بر آنچه از تو بینم و نافرمانی نکنم مر ترا در هیچ کاری قال فان
اتبعتني فلا تسألني عن شيء حتى احدث لك منه ذكرا گفت خضر علیه السلام ای موسی
پس اگر پیروی بکنی مرا پس مپرس مرا از چیزی که منکر باشد و وجه حکمت آن ندانی یعنی ابتدا
سوال مکن تا من بیان کنم برای تو از آنچه [illegible] که تو در یابی موسی علیه السلام قبول فرمود
و هر دو باهم روی براه آوردند و یوشع بر عقب ایشان میرفت بقول اصح فانطلقا حتى

اذا ركبا في

اذا ركبا في السفينة خرقها قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شيئا امرا پس
برفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب در آن نمودند ملاحان
اول راضی نشدند و در آخر خضر را شناختند بتعظیم تمام در آوردند تا چون نشستند در کشتی
و بمیان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم سوراخ کرد کشتی را بآنکه بر کند دو لوح
از الواح آن کشتی گفت موسی علیه السلام آیا سوراخ کردی کشتی را تا غرق کردانی اهل کشتی را
که سوراخ سبب دخول آبست در آن و دخول موجب غرق شدن سفینه بدرستی که آوردی چیزی
شگفت و شنیع بر دل گران قال الم اقل انك لن تستطيع معي صبرا گفت خضر آیا نگفتم
که تو نمیتوانی با من صبر کردن قال لا تؤاخذني بما نسيت ولا ترهقني من امري عسرا
گفت موسی علیه السلام که آن سخن از خاطرم رفته بود و این نشستن نیز از قبیل استغراق تواند
بود و پس مذموم نباشد و بعضی گفته اند یعنی ترکت یعنی مواخذه مکن مرا بآنچه ترک کردم و در
مرسان مرا از کار من دشواری یعنی بر من سخت فرا مگیر و با من [illegible] مکن فانطلقا
حتى اذا لقيا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زكية بغير نفس لقد جئت شيئا نكرا
پس از سفینه بیرون آمدند و برفتند تا بدهی رسیدند و در خارج ده دید جمعی کودکان بازی میکردند
و پسری زیبا روی بلند قامت خط سبز بر گرد لب او ظاهر شده و نام او [illegible] و نام
پدر او سلاس و نام مادرش شاهویه در میان ایشان بود و موسی و خضر علیه السلام برفتند
تا چون بدیدند پسری را که ذکر کردیم خضر علیه السلام او را از میان اقران طلبید و در پس دیواری برد
وی تردد و استکشاف حال پس بکشت او را بی توقف تا خفاف که بی مهلت و تردد و توقفی او را بکشت
و باین جهت گفت موسی علیه السلام آیا بکشتی نفس پاک را یعنی آنکه او گنه نباشد یعنی او پاک بود

فقتل بغیر حق پس پیغمبر قصاص او را چگونه نکنی هر آینه آوردی چیزی ناپسندیده و را قال الم اقل
لک انک لن تستطیع معی صبرا گفت خضر آیا من نگفتم مر ترا در اول مصاحبت که تو توانائی
نداری و نتوانی با من در فعلهای من شکیبایی کردن قال ان سألتک عن شیء بعدها
فلا تصاحبنی قد بلغت من لدنی عذرا گفت موسی اگر سوال کنم ترا از چیزی که صادر شود
مثل این افعال منکره بعد از این کرت پس مصاحب مکن بدرستی که رسیده از نزدیک من
عذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذور باشی و در حدیث
آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که خدای تعالی رحمت کند بر برادرم موسی علیه السلام که
از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر آینه
بسیار غرایب و عجایب مشاهده کردی فانطلقا حتی اذا اتیا اهل قریة استطعما
اهلها فابوا ان یضیفوهما فوجدا فیها جدارا یرید ان ینقض فاقامه قال
لو شئت لاتخذت علیه اجرا پس در گذشتند و برفتند تا چون آمدند با اهل دهی که انطاکیه بود
یا ابله بصره و یا باجروان ارمنیه یا برقه از روم و اهل آن ده چون شب شدی دروازه در
بستندی و برای هیچکس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر علیهما السلام بدان ده رسیدند
خواستند که بده درآیند دروازه نگشودند طلب طعام کردند اهل آن ده را گفتند اینجا غریب
رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در ده جای ندادید باری طعامی جهة ما بفرستید پس
سر باز زدند اهل آن قریه از آنکه ایشان را مهمان کنند ایشان گرسنه بر بیرون ده ببودند و چون
روز شد روی براه نهادند پس یافتند در نواحی ده دیواری مایل شده و اطراف بخواست دیوار
آنکه بیفتد و درگرد دار پنج یعنی نزدیک بود ببیفتادن پس خضر راست کرد آنرا بآنکه [illegible]

سنگ و گل

سنگ و گل استحکام داد گفت موسی علیه السلام که اهل این ده ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند
پس بچه جهة دیوار ایشان را عمارت کردی اگر میخواستی هر آینه فرا گرفتی بر تعمیر آن دیوار ازروی نیشا
بوری رحمة الله علیه آورده که چون این آیت نازل شد و قرار یافت که اهل آن امتناع نمودند از
ضیافت آن دو پیغمبر علیهما السلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که مردمان ده از ایشان
بودند که ضیافت آن دو پیغمبر نکردند چون این خبر بمردم آن قریه رسید نزول وحی معلوم کردند شرم
منده شده بر خواستند و یکبار از زر بار کردند و بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول
الله نشتری بهذا الذهب ان تجعل الباء تاء یعنی بخریم بدین زر که آورده ایم که باء فابوا را تا سازی
یعنی فاتوا گردانی یعنی اتیا نمودند بمهمانی ایشان را آنحضرت امتناع فرموده گفت تحریف
و تغییر روا نباشد من امین وحی ام شما مرا بخیانت میفرمایید از من این نیاید چون در این کرت
موسی علیه السلام عدم مصاحبت قرار داده بود قال هذا فراق بینی و بینک سانبئک
بتاویل ما لم تستطع علیه صبرا گفت خضر هست جدایی میان من و تو یعنی
گفته بودی اگر نوبت ثالثه چیزی پرسم با من صحبت مدار اینک وقت رسید زود و بگذرد که آگاه
سازم ترا آنچه نتوانستی بر آن شکیبایی نمودن و از جهت ظاهر بر آن انکار کردی

سوال حضرت موسی علیه السلام از خضر و جواب شنیدن

اما السفینة فکانت لمسا
کین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها وکان وراءهم ملک یاخذ کل سفینة
غصبا اما کشتی بود مر محتاجانی را که ده برادر بودند و پنج بیمار و برجای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهة
تحصیل معیشت کاری کنند در دریا پس خواستم بحکم خدای تعالی آنکه او را سوراخ سازم و عیب
ناک کنم و حال آنکه هست در پیش راه ایشان پادشاهی که جلندی بن کرکر گویند یا منوله بن جلید

ازو می کبر و هر کشتی که می دید بعیب نمی ازکشتی بانان بازمی ستاند آن کشتی را معیوب کردم
تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا
أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا و اما پسر کشته بود و پدر و مادر او کرده بدکان پس دانستیم ما و ما
ترسیدیم اگر در رساند بدیشان ناپاکی و کفران نعمت یعنی چون در یک خانه می باشند شاید
با کفر و فسق او در رساند از روی مهر پاکی که والدین را برو رسیدت و این در ساختن موجب کفر
و طغیان بود فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا پس
خواستیم ما که بدل دهد ایشانرا پروردگار ایشان فرزندی بهتر ازو از روی طهارت و پاکیزگی
یعنی از لوث گناه و نتوب اخلاق رویه فرکی بشد و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر
و مادر از ابی الحسن علی ابن موسی الرضا علیهما السلام منقولست که حق سبحانه و تعالی عوض
آن پسر ایشانرا دختر داد و پیغمبری او را العقد در آورده بهفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند وَأَمَّا الْجِدَارُ
فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا
و اما دیوار پس هست برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند در شهر
مراد قریه مذکوره است و در زیر دیوار گنجی برای ایشان بود و اگر دیوار بیفتادی آن گنج
ظاهر شدی و مردمان برداشتندی یا ضایع ماندی و کسی بدان راه نبردی وقتی که در زمین بودی
و بود پدر ایشان مردی شایسته نام او کاشح و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت
پدر دیگر بوده خدای تعالی ایشانرا بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود و در کشف الغمه نقل میکند
از علی بن حسین امام زین العابدین علیهما السلام که روزی در مجلسی منبر بود که ای گروه مردمان هر خانی
که در و فکری نیست تهاست و هر کلامی که در و ذکری نیست بیهوده است بدانید که حق سبحانه و تعالی

باو منغر باید

لمکرا

باو منغر باید جایی را بسبب پدران ایشان و محافظت مینماید انبیا را با آبا چنانچه در کلام ملازم
خود ذکر کرده که وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا که خضر را علیه السلام فرستاد و حفظ اموال آن دو یتیم
کرد که در زیر دیوار مدفون بود و بانکه بجد پدر آن ملامت کرد تا مال ایشان ضایع نشود نیکی
از پدران ایشان همت صلاح داشته از پدران بزرگوار بعض رسیده که آن صالح از پدر و هم آن دو
یتیم بوده و ما خود عترت پیغمبر خدائیم پس ما را محافظت کنید از برای روح پاک رسول الله صلی الله
علیه و آله و رعایت جانب ما فرو مگذارید پس از هر جانب در آن مجلس گریه و فغان برخواست
فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ
أَمْرِي ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا پس خواست پروردگار تو آنکه برسند
نبوت و کمال در شد خود و بیرون آرند گنج خود را به بخشش از پروردگار تو و نکردم آنچه
تو دیدی از رای خود بلکه بفرمان حق سبحانه و تعالی کردم که او خواست که بمستحقان رسد و
گنج بمستحقان رسد آورده اند که گنجی بود از زر و نقره و گویند از کتب علمی بود و اشهر آنست که
لوحی بود از زر و برو نقش شده که بسم الله الرحمن الرحیم عجب دارم کسی را که ایمان بقدر داشته باشد
او اندوهگین بود و عجب دارم از کسی که داند که روزی او مقدر است او تعب کشد و زحمت بر خود
نهد و تکلف دارم از کسی که ایمان بمرگ داشته باشد فرح و خوشحالی کند و عجب دارم از کسی
که قایل باشد بحساب روز حساب و غفلت ورزد و عجب دارم از کسی که دنیا را داند و تغیرات
او را مشاهده و ملاحظه باو آرمیده گردد و مطمئن شود و تفاخر و تکبر کند بر زیر دستان و بازنده
باشند بمال خود و عجب دارم از کسی که خانه بنا کند و از انواع تکلف بیاراید و بجهت [illegible] و عجب دارم
از آن کسی که بجای او نشینند و غفلت ورزد و از تقلب احوال که بدیده خود مشاهده کرده عبرت

بکرد لا اله الا الله محمد رسول الله علیٌّ ولیُّ الله است تا دیگر آنچه نتوانستی بران جبر کردن گوید
فواید این قصه آورده اند آنست که مرد عجب نکند بعلم خود و خود را متصف نه نماید و مبادرت بانکار نکند
چیزی که مستحسن نباشد او را و نشاید که در وسوسه باشد که او نداند و مداومت بر تعلم و تذلل متعلم و رعایت
کردن ادب در تعلم و تنبیه بر امور خفیه با صبر و با عدم آن عفو کردن تا امر از مستحق شود آنگاه
مهاجرت اختیار نمود و غرض ازین تلقین و تعلیم خلایق است و این نوع امور با عصمت منافات
ندارد چه آنچه از لوازم نبوت موسی را علیه السلام حاصل بود و در بعضی از کتب امامیه رضوان الله علیهم
آورده اند که در قصه خضر و موسی علیهم السلام ولایت بر آنکه رعیت را جایز نیست که اعتراض کند بر
نبی و ولی پس گویند که چرا امیر المؤمنین علیه السلام در زمان بعضی متقاعد شد و در زمان معاویه
با وی مرتکب حرب گردید و امام حسن علیه السلام با وی صلح فرمود و امام حسین علیه السلام با لشکر
شام و عراق مقاتله فرمود چه معلوم است که علم ما کمتر است از علم موسی نبی علیه السلام نیز که او صاحب شریعت
و نبوت بود و با کمال علمش احاطه نتوانست نمود باسرار خضر را علیه السلام پس با وجود جهل ما
اعتراض اولی و انسب است بلکه واجب با آنکه افعال خضر علیه السلام ظاهرا و فساد مینمود و افعا
ل امیر المؤمنین و اولاد بزرگوارش ظاهرا و باطنا و متحلی بحلیه صلاح بود **و سه خصلت نجات دهنده اول**
خشیة الله فی السر و العلانیة یعنی ترس حق است در نهان و آشکارا ای عزیز هیچ طاعتی و عبادتی
چون ترس خدای تعالی نیست آورده اند که در ایام مالک دینار مردی بود که همه عمر
در خرابات بسر آورده هرگز روی با طاعت خیری ننهاده و هرگز شبی اندیشه توبه نکرده و پاکان از صحبت
او حذر کرده و دوری جسته ناگاه وعده گوی قضا بوی رسید و دست مطالبت بدامن ترسش دراز کرده
دانست که وقت رحلت جریده اعمال خود در نظر کرد خطی که رقم و خاوشته باشد ندید بیچاره از حال خود بگریست

شتاقی که دست امید در دامن لطف و عنایت الهی از میان بر آورد و گفت یا من له الدنیا و الآخرة
ارحم علی من لیس له الدنیا و الآخرة ای پادشاه دنیا و آخرت رحمت کن بر کسی که نه دنیا دارد و نه آخرت
این بگفت و جان بداد اهل ولایت خبر یافتند از وفات وی شادی کردند و از زشتی او خوشدل شدند
او را در مزبله انداختند تا سگان بدندان مثله کنند شبانه مالک دینار بخواب دید که در فلان مزبله
آنجا شخصی را بر خاک مذلت انداخته اند او را از آنجا بردار و کار وی بساز و در جای پاکان و در منزل نیکان
دفن کن مالک دینار گفت الهی در میان خلق به بدکاری مشغول بود چه چیز بدان حضرت آورده که سزای چنین کرامت
شده است ندایی رسید که چون بحالت نزع رسید جریده اعمال خود را مطالعه کرد همه خطا دید مفلس وار
کار ما ندانست بنالید حاضر و از حضرت ما اضطراب کرد دست در دامن فضل ما زد دستش گرفتیم طمع در
رحمت ما بست بر وی رحمت کردیم از عذاب الیمش نجات دادیم و بنعیم مقیمش رسانیدیم **بیت**
بگشای بر آنکه بخت یارش نبود / جز خوردن اندوه تو کارش نبود / در عشق تو حالتش پدید آوردن
هم با تو و هم بی تو قرارش نبود / گرامی دردزده بدرگاه ما بنالید که شربت شقاوتش ندادیم که اینکس
ازین حضرت غلامی طلبید که خلعت شادکامی در روی پوشانیدیم ای عزیز من اگر عمر بباد داده عفو از
طلب و اگر نامه اعمال خود سیاه کرده مغفرت از او خواه که رحمت او بسیار است و فضل و کرم او بیحد
بیت لطف او لطیفت بیرون از حد / فضل او نهایت افزون از شمار / اگر میخواهی که عمر تو در
جهان گردی شکسته درگاه او بش سوخته درگاه او کرد که فخر شکسته بودن درین راه درست بیا که کار
شکستگان دارند کار سوختگان دارند کار خایفان دارند **آورده اند** که مردی بود فاسق و فا
سق و فاجر چون بوقت مرگ رسید وصیت کرد که چون وفات کنم مرا بسوزید و خاکستر مرا نیمی در بیابان بباد
دهید و نیمی در دریا اندازید چون وفات کرد چنان کردند که فرموده بود پادشاه عالم باد و آب را حکم

کردن ماذرات وجو او را جمع کردند و بکمال خود او را زنده گردانید و گفت ای بنده من این وصیت
برای چه کردی گفت من مخافتک خداوندا از ترس تو کردم گفتم مگر باشد که مرا زنده نکردانی
و مرا عذاب نفرمایی خداوند عالم گفت از من ترسیدی گفت بلی پادشاه عالم گفت من بر خود تو
حیف کرده ام که هر که در دنیا از من ترسید من او را ایمن کرده ام در عقبی برو که بر تو رحمت کردم

فصل دوم از آن سه خصلت نجات دهنده وَالْقَصْدُ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى میانه نگاه داشتن
در درویشی و توانگری این صفت مؤمنانست وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا
وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا یعنی چون نفقه کنند اسراف نکنند و عیال را گرسنه و برهنه نگذارند و اسراف
کنندگان برادران شیطانند إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ
كَفُورًا بتحقیق و راستی که اسراف کنندگان یعنی تلف کنندگان برادران دیو اند یعنی امثال
ایشان و در بشارت آورده اند که سعد وضو میساخت و آب را بسیار میریخت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله رسید فرمود و اگر چه بر کنار رهبر روان باشی در کتاب خصال سما نیز آورده است
در حدیث که چون آب خورید بقیه جرعه بر زمین مریزید و چون خرما خورید استخوان آن را میفکنید چه در
شرع است و هر گاه که آب را ریختی و استخوان خرما را بدور افکندی که ضایع شد پس داخل ملکا
ران گشتی و در انوار نعمانی نیز این نقل هست گویند که کفار اموال خود را بر ریا و سمعه خرج میکردند
و جمعی یک سمان شتران متعدد میکشتند حق تعالی این آیه را انکوهش میکند که در تضییع اموال
امثال دیو اند و هست شیطان مر پروردگار خود را منکر یعنی جاحد نعمت او پس باید کسی
فرمان او ببرد و باید دانست که اسراف چه معنی دارد اسراف آنست که کسی قادر است بر دو دینار
کسب کند و زیاده از این نیست دو دینار دیگر قرض میکند و خرج مایحتاج میکند بجهه ریا و سمعه

بانکه مردم

بانکه مردم شنوند و تعریف و تحسین او کنند و ذره ذره از ثواب نباشند یعنی قربة الی الله نباشد
میان بخشش و اسراف همین تفرقه است بگویم ار شنوی نیک از سر انصاف اگر بطبع کرم بیکسی بدهی
که سخاوت است و گر نه هر نکو گفت مردمان اسراف است با آنکه کسی یک قبا بیش نداشته باشد او را سختی وقت بجایی
رسیده که بیرون آرد و در میان مردم و ببخشد و دیگر جامه هم نرشد که بپوشند در تفسیر آورده که بلال و صهیب و خباب
فقرای اصحاب بعضی اوقات از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی طلب میکردند که حاجت بود
و آنحضرت را اسباب نبود و از روی ایشان اعراض فرمودی و انتظار بردی که از جایی برسد آیت
آمد وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا
و اگر اعراض کنی از فقرا جان صحیح برای انتظار روزی که از پروردگار خود امیدواری پس بگوی مر
ایشان را سخن نرم و نیکو یا دعا کن برای درویشان باسانی کشیدن بار فاقه یا وعده ده ایشان را
آورده اند که بعد از نزول این آیت چون از آنحضرت چیزی طلبیدندی فرمودی یغنیکم الله و رزقنا
الله و ایاکم و در اسباب نزول آیه آمده که زن مسلم با زن یهودیه گرو بستند در مضمون زن آنکه حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله از موسی کلیم سخی تر است و جهه از مانش دختر خود را بجناب نبوت
مآب فرستاد دختر که آمد که یا رسول الله مادر من از شما پیرهنی میطلبید فرمود که زمانی صبر کن تا برسد تو
ساعتی دیگر باز آی دختر که بعد از زمانی باز آمد که مادر من آن پیرهن طلبید که در بر شماست رسول صلی
الله علیه و آله بحجره در آمد و بیرون کرد و بوی داد و برهنه نشست بلال قامت گفت و یاران منتظر خروج
آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نتوانست و این آیت نازل شد وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ
مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا و مساز دست
خود را بسته بگردن خود با بر گشادن آن تو آنها باشی بر بستن دست کنایت از امساک بخیلا

بخیل مباش که بی بهره باشی و هیچکس بهره از تو نبرد بیت چو شاخ نیکو نه مباش اگر ثمر
که بر خاک و خاشاک ریزی درم؛ چنان هم مشو ممسک زر پرست؛ که چون افتدت تنگ گیری بدست؛
مزن ناخوش و خوش نه نابود و بود؛ طریق وسط ورز نه بخل و جود؛ و مگشای دست خود را همه گشا
دن دست عبارتست از عطا کالبسط اشارتست باسراف یعنی یکبار تلف مکن که بنشینی ملامت
کرده شده درمانده و محتاج خلق گردی از مضمون این آیت وافی هدایت چنان مفهوم میشود
که حق تعالی باعتدال صفت سخا مشعر باید و از طرفینی او که بخل است و تلف کاری منع میکند چنانچه
مشعر باید وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا و ایشان
آنانند که چون نفقه کردن یعنی تصدق نمودند اسراف نکردند و از حد بیرون نبردند یعنی در محل‌ها
و مساعی صرف نکردند و تنگ هم فرا نگرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله را از مستحق باز نداشتند
و بود ایشان میان اسراف و اقتار راست ایستادی یعنی طریقه اعتدال را رعایت مینمودند
چنانکه نه اسراف کردند که هرچه داشته بیکبار تصدق کنند و اهل و عیال را گرسنه و بینوا گذارند
و نه بخل ورزند که فقرا و مساکین از ایشان بی بهره و محروم مانند بیت فراخ دستی از اندازه مگذران
چندان؛ که آفتاب معاشت بدل شود بشبها؛ نه تیز بیر و امساک بی نهایت باشی؛ چنانچه واهی
همت کنی بدرست رها؛ زهره و فعل نکوهیده احتراز اوست؛ بپیش اهل مروت بنزد اهل صفا
پس اختیار وسط راست در جمیع امور؛ بدان دلیل که خیر الامور اوسطها فصل سیوم از ان
ده خصلت نجات دهنده وَالْعَدْلُ وَالْغَضَبُ وَالرِّضَا عدلست در حالت غضب یادشاهان
نشین و حکام ما تقدم عدل نمودند از انست که نام ایشان بر صفحه روزگار باقی مانده و در حقیقی از
دوزخ خلاصی یافتند و بنعیم مقیم رسیدند و آنانچه از برای دنیا اعذار سو ظالم کردند و بود

بدولت

بدولت و حکومت و حشمت و جمعیت دنیا شدند و بر بندگان خدا ظلم و ستم روا داشتند دنیا
برایشان نماند و در حقیقی آتش جحیم و عذاب الیم گرفتار شدند بیت حذر کن ز آنکه ناگه از کمینی
دعای بد کند خلوت نشینی؛ زن پیر از لقبهایی جوان؛ زند تیر سحر که بر نشانه؛ ندارد سود وقت
آنکه بانگ و فریاد؛ چو نفرین داد کهباشد ملک بر باد؛ سبا آیینه گاندر دست شاهان؛ سیه گشت
از نفیر دادخواهان؛ که زن کوه اگر گردن فرازست؛ کمند چاره را بازو درازست آورده‌اند
که پیرزنی درویشی در جوار پادشاهی واقع شده بود پادشاه را همسایگی درویش لایق نمی‌نمود
روزی پیرزن غایب شد پادشاه خانه وی را خراب کرده در کوشک خود افزود و چون پیرزن باز
آمد و آن حال را مشاهده کرد دم کرد تا وقت سحر که نوبت بار مظلوم است پیرزن روی بر
زمین نهاد و گفت یا رب شاها اگر من غایب بودم تو حاضر بودی بگذاشتی که خانه‌ام خراب کردند
در ساعت آنقدر کوشک که بر طرف ملک پیرزن بود و او اسی بزمین فرو رفتند بیت می ربایید خاک اقبا
ل از یخ بیقل بحکم؛ بیز آه مستمندان در دل شبهای تار بیت فریاد پیرزن که برآید ز سوز دل
کمتر بود ز حمله مردان روزگار؛ همت هزار بار از آن محترزند؛ ضربت که کیفر تر زند شمشیر آبدار؛
نظم مکن که آه فقری گشتی برون تا زد؛ فغان و ناله برش و طاق انداز؛ حذر همیکن از آن
ناوک ستم کاهی؛ که کم بکوه رسد روزی درو شمار؛ ز تیر نفس تهیان مستمند حزین؛ راه سینه
بری که ناوک اندازد؛ هزار جوشن فولاد اگر بپوشانی؛ زاه کرم فقیری چو موم بگذارد؛ هزار شمشیر
کشیده چو تیغ زهر آلود؛ برای کردن آنکس که گردن افرازد؛ مکن که گردش این دوران شنا یی تو
بیت تو شیشه داری و او سنگ صدمن انداز؛ چنان نشسته زند سنگ او مظلوم
که شیشه فلک چو تو بیا سازد؛ روا بود که خجالت بری ز در ویشی؛ تو مر فرو کشی از شرم او

او سرافرازد تو بهیچ روز و بهروران خوش می نازی که ای غمزده وانی که با که می نازد بوقت
بخشش کرنجاالدار سمت نهر ار همچو تو از خان و مان سر اندازد و اگر چه پاشی درافتی و هنوز از خواهی
لبود بحال خراب نظر بنیدازد و کرز تجمل کند سایل ستمدیده جزا دهند تنها در جهنم اندازد و زبان جو
خیبان ناچه نالی عبدالله کرت خشی بزند کردگار نبوازد و در زیر سجاده پیرزن صره زر پیدا شد
که آن حال نوشته بود که این قیمت خانه تست ما جهانیان را بقوت ایشان بعدل و احسان معروفیم
از کمال قدرت خود دیدم که بعدل و احسان فرو نگذاریم که ضایع شود و آن سقف خانه برزمین فرو برد
عدل بود و این قیمت خانه را دادن احسان بود که ان الله یأمر بالعدل والاحسان از حضرت
امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه و آله ازین آیت پرسیدند گفت داد مظلومان ستدن
عدل است و مراد محرومان دادن احسان است **بیت** داد مظلومان بده مقصود محرومان برار
دین و دنیا را بدین داد و دهش معمور دار در تاریخ آورده که نعم الاحکم گفته الانصاف حسن الا
لنصاف داد دادن بهترین صفتهاست و انتقام مظلوم از ظالم کشیدن نیکوترین خصلتهاست
بیت داد مظلومان بدهید تا از دست ظالمان خلاصی یابید هرکه بشنوایان حق را نرسید تا از شدت
محنت نجات یابید **بیت** بترس از ستم تا گیتی بمانا نبیند کسی از تو عالی زبانا اگر دا
ری امید وصل یاری کرد و حاجت امیدواری **آورده اند** که سلطان ملکشاه روزی با لشکر
بجای برفت جماعتی از حشم وی گوساله پیرزنی را گرفتند و کشتند پیرزن را خبر شد پیش از لشکر
برفت و بر سر پلی که گذر سلطان بر آنجا بود بنشست چون سلطان بدانجا رسید پیرزن در حیث
و عنان مرکبش بگرفت و گفت جواب من درین سرپل میدهی یا در سر پل صراط انصاف من اینجا
میدهی یا آنجا **بیت** انصاف من از داد خود امروز بده بدهی به از آن که زور ستانند ت

سلطان

سلطان ملکشاه از هیبت این سخن پیاده شد و گفت داد تو درین سرپل بدهم که مرا طاقت
آن سرپل نباشد پیرزن حال خود عرض کرد گفت ای سلطان ماده گاوی داشتیم که مدار معاش
من و از آن فرزندان یتیمی از آن ماده گاو میگذشت ملازمان تو او را گرفتند ذبح کردند و مرا و فرزندان
مرا بینوا گذاشتند سلطان بعوض یک گوساله هفتاد ماده گاو شیرده دادند و از وی حلالی
خواست **بیت** عدل در دنیا نکونامت کند در قیامت خوب فرجامت کند اندرین عالم مستظل
سازدت چون بدان عالم رسی بنوازدت روزی چند برآمد سلطان درگذشت و برا دفن کردند
و خرم و حشم و دوستان که نواله وی خورده بودند و حریفانی که با وی پیاله زده بودند از خاک وی
باز گشتند پیرزن بسر خاک وی رفت و بنشست و گفت خداوندا حشم بود و بر من رحم کرد اکنون
اکنون او خرد شده است بروی رحمت کن پادشاها بیچاره بودم بر من ببخشود الحال او بیچاره شده
بر وی ببخشای که بیچاره درمانده بودم و ستم بگرفت اکنون درمانده است دستش گیر آن شب یکی از بزر
گان وی را در خواب دید پرسید که حالت چیست گفت اگر شفاعت آن پیرزن نبودی در سختگاه
عذاب و عذاب دیگری مبتلا بودمی **بیت** گفت که بر رهگذر آن گنده پیر گر به حمایم نشدی دستگیر
بی نظر رحمت یار و شفاه حال من غمزده بودی تباه داد من او را بدعا ره نمود فیض و عنایت ز ره رحمت
گشود عدل من و داد و ست کر انصاف من که به پیرزن نموده بودم مرا نجات داد **نظم** خانه خراب
زستمکاری است سود و دولت باقی ز کرم آزاری است تم بخود کشتن دی ولی گذارد تا ز تو خوشنود شود
کردگار هرکه درین خانه نشیند داد کرد خانه فردای خود آباد کرد مملکت از عدل شود پایدار کار
تو از عدل تو گیرد قرار عدل تو قندیل شب افروز تست مونس فردای تو امروز تست سایه
خورشید سواران طلب رنج خود و راحت یاران طلب

باب شانزدهم

در بیان فضیلت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر سایر انبیا و فضیلت ماه رمضان بر سایر
شهور و فضیلت شب جمعه و روز جمعه و شب قدر و درین باب چهار فصل است فصل اول روی
عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال ان الله اصطفی من الناس الانبیاء و من
الانبیاء الرسل و من الرسل انا و من الشهور شهر رمضان و من الایام الجمعة
و لیلة الجمعة و من اللیالی لیلة القدر فجعلها خیر من الف شهر للعامل فیها صدق
رسول الله المناجات ای دارای ممالک ارواح و ای دارای مدارک افکار ای قادر بی شمول
بیت قصور و ای باعث بی فتحه قصور ای صانع بی اعتراض و ای دائم بی انقراض و ای عالم بی دست
و تفکر و ای فاعل بی زینت و تذکیر رباعیه ای آنکه دوای دردمندان دانی درمان طلب مستمندان
دانی من سر دل خویشتن چگویم با تو ناگفته تو صد هزار چندان دانی پادشاها سر بوی
طاعت نداریم و روی آن هم نه که روی از درگاه بگردانیم اما چشم آن داریم
که ندای بشارت الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة بگوش ما کنه کاران رسانی
کرما بر بی‌کسی ما رحمت کن و از ما بر دست مگیر و در معصیت ما منگر الهی اگر چه ارکان مسلمانی
بجای نداشته‌ایم و پای از حد خود فراتر نهاده‌ایم اما محبت رسول و اهل بیت رسول صلی
الله علیه و آله وسیله خود ساخته‌ایم و دست در آیت ان الله یغفر الذنوب جمیعا زده‌ایم
پادشاها بجاه محمد و آل او که ما را از رحمت و مغفرت خود بی نصیب مگردان یا اله العالمین
و یا خیر الناصرین روایت است از آن مهتر انبیا برگزیده کبریا راکب مرکب سبحان الذی اسری خواجه
هر دو سرا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله منقولست که پادشاه عالم ایزد اعلی پیغمبران را برگزید و از پیغمبرا
ن و رسولان مرا که محمدم و از ماهها ماه رمضان را و از روزها روز جمعه را و از شبها شب جمعه

و شب قدر

و شب قدر را و این و این شب را از هزار ماه بهتر و فاضلتر گردانیده خوشا آنکس که درین شب طاعت
کند و مراسم بندگی بجای آورد و ظاهر این حدیث آنست که بر سبیل اجمال گفته شد و تفصیل
شنوید آنکه پادشاه عالم اول آدم را که ابو البشر است برگزید و نوح را که شیخ الانبیاست کما قال
الله اصطفی آدم و نوحا و نوح از جمله اولو العزمانست که حق تعالی رسول را صلی الله علیه و آله فرمود
که فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و اینان پنج پیغمبرند که در سوره انعام ذکر ایشان
کرده است سبیل ای محمد تو اقتدا کن باینان که فبهدیهم اقتده و ایشان پنج تن صاحب شریعت
بوده اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و شریعت هر یک ناسخ آن
شریعت بوده که از پیش بوده و شریعت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و انزال فرقان همه شر
ایعها منسوخ شد و حکم کتبهای آسمان تمام منسوخ شد و هر معجزه ای که حق تعالی بجمله پیغمبران داده بود
او را داد و آنچه دیگر انبیا بود او را بود و ام سلمه گوید که روزی یکی از منزل کان بدرگاه نبوت آمد
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد ندا از میان یکی گفت ای محمد تو دعوی میکنی که از ابراهیم
فاضلترم ابراهیم خلیل بود و تو خلیل نه رسول صلی الله علیه و آله گفت ابراهیم خلیل بود
و من حبیب و صفی ام و حبیب از صفی فاضلتر بود دیگری گفت که تو گفتی که من از موسی بهترم
موسی کلیم بود و با حق سخن گفت و تو ناگفته موسی سخن گفت در زمین با حق تعالی که بهتر
و رای الحجاب من بالای هفتم آسمان زیر سرادق عرش سخن گفتم بی‌حجاب دیگری گفت
که تو گفتی که من از عیسی بهترم عیسی مرده را زنده کرد و تو نکردی رسول صلی الله علیه و آله
مبهم شد و گفت یا علی در حال امیرالمومنین صلوات الله علیه از در درآمد رسول علیه السلام گفت
ای علی کجا بودی گفت در فلان خرماستان بودم آواز مبارک شما را شنودم بیامدم گفت بیا و

پیراهن نبوت من بپوشی و با ایشان بر گور یوسف ابن کعب شو و او را از بهر ایشان زنده
کن تا علامت نبوت مرا و کرامت امامت ترا ببینند امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پیراهن نبوت
در پوشید و با ایشان رفت ام سلمه گوید که من نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواستم که
بروم و ببینم اجازت یافتم رفتیم با امیرالمؤمنین علیه السلام چون برسیدیم در گورستان بقیع
امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر گور مدروس مطموس بایستاد و چیزی بگفت و گفت ای صاحب
گور برخیز بفرمان خدای تعالی و تصدیق قول رسول وی کن دیدیم که گور در جنبش آمد امیرالمؤمنین بار
دیگر گفت گور شکافته شد پیری از آن برخواست و خاک از سر خود می افشاند امیرالمؤمنین علیه السلام گفت
تو کیستی گفت من یوسف ابن کعب صاحب الاخدودم سعید سالست که من مرده ام این ساعت
ناگاه آوازی شنیدم که ای یوسف ابن کعب برخیز برای تصدیق سید اولین و آخرین منکران
بیکدیگر نگریستند و گفتند مبادا قریش بدانند که سبب خواست ما محمد را چنین معجزه ظاهر شد
گفتند ای علی بفرمای تا بمقام خود باز رود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود تا بمقام خود باز شد
و گور بر وی راست گردید پادشاه عالم آدم و نوح را برگزید از برای نبوت که اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی
آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ اِبْرَاهِیمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ و آل عمران را برگزید از بهر نبوت و از
بهر ولایت آل ابراهیم محمدست بی خلاف و آل عمران علی ابن ابی طالب است که ابوطالب را عمران
بود در توریت دلیل برین حدیث رسولست صلی الله علیه و آله مَا بَالُ قَوْمٍ اِذَا ذُکِرَ آلُ اِبْرَا
هِیمَ اسْتَبْشَرُوا وَ اِذَا ذُکِرَ آلُ عِمْرَانَ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُهُمْ فَوَاللّٰهِ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ
نَبِیًّا لَوْ اَنَّ الرَّجُلَ مِنْکُمْ لَقِیَ اللّٰهَ بِعَمَلِ سَبْعِینَ نَبِیًّا مَا نَفَعَهُ ذٰلِکَ حَتّٰی یَلْقَاهُ بِوِلَایَتِی
وَ وِلَایَةِ اَهْلِ بَیْتِی وَ مُوَالِی اَهْلِ بَیْتِی گفت چیست حال قومی که چون ذکر آل ابراهیم می کند

شادان و خرم میشود و چون ذکر آل عمران می کنند دلهای ایشان پر نفور و پر خشم و پر اندوه میشود
چنانکه اثر آن بر بشره ایشان ظاهر میشود بدان خدای که مرا بخلقان فرستاد که اگر مردی از ایشان
عمل هفتاد پیغمبر باشد و بحضرت حق تعالی رسد بی دوستی من و بی دوستی اهل بیت من و پیران علما
هیچ نفع نکند و از وی قبول نکنند پادشاه عالم در ابتدای کار آدم را برگزید از برای خلافت که اِنِّی
جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً و ملایکه را بسجود او فرمود تا مطیع از عاصی و مخلص از منافق
معلوم شود و اینجا نیز در آخر کار علی را برگزید از برای امامت و خلافت تا مخلصان از معاندان
متمایز گردند و خدای تعالی آدم را برگزید و صفی خواند هر یکی از آل عمران نیز صفی اند حسن و حسین را صفوة
الله خواند رسول صلی الله علیه و آله گفت جنت را دو درست و نوشته است بر آن درها باب
که لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ حَبِیبُ اللّٰهِ و عَلِیُّ ابْنُ اَبِی طَالِبٍ وَلِیُّ اللّٰهِ وَ الْحَسَنُ صَفْوَةُ اللّٰهِ وَ فَا
طِمَةُ اَمَةُ اللّٰهِ وَ عَلٰی مُحِبِّیهِمْ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ عَلٰی مُبْغِضِیهِمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ روایتست که روزی
امام حسن علیه السلام در بر منبر گفت اگر ما خواهیم حق تعالی از برای ما تمام را عراق گرداند و عراق
را شام مرد را زن و زن را مرد شخصی برخواست این کی تواند بود امام حسن علیه السلام بانگ
بر وی زد و گفت شرم نداری که در میان مردان سخن میگویی تو زن شدی و زنت مرد و شما
بشام روید و در راه با یکدیگر جمع شوید و نیز از وی فرزندی در وجود آید خنثی و چنان بود که وی
خبر داده بعد از آن پیش حسن بن علی علیه السلام آمد و تضرع و زاری کرد تا دعا کرد تا بحالت
اول باز شد ای عزیز من زنهار ایشان را از دیگران نشمری و با هر کسی برابر نکنی و بچشم حقارت
با احوال ایشان ننگری بیت ما را بچشم سر مبین ما را بچشم سر ببین آخر صدف من یتیم من
در شهوار آدم از نور ما بکم ای سیر مشت خاک کم نگر انجا بیا ما را ببین کاینجا بکی بد آدم

هرچند که آدم برگزیده حق بود اما قبول توبه اش بمحمد و آل محمد بود علیهم السلام چنانچه **روایت**
از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود که در وقتی که آدم در بهشت بود در بهشت میخرامید ناگاه
قصری دید که بنای وی خشتی از زر و یکی از نقره بود و کنگره وی از زمرد سبز بود و دران
قصر تختی دید که از یاقوت سرخ نهاده بودند و بران تخت قبه از نور و در اندرون آن قبه صورتی
دید در غایت خوبی تاجی بر سرش از نور و در گردنش قلاده از نور و در گوشش دو گوشواره
از لؤلؤ متعجب فرو ماند آدم گفت یا رب این صورت چیست گفت صورت فاطمه دختر محمد
صلی الله علیه و آله گفت خداوندا این تاج چیست گفت پدر او و فخر اوست دیگر گفت خداوندا
این گردن بند چیست که در گردن وی هست خداوند عالم گفت این شوهر و قرین اوست علی ابن
ابی طالب و دیگر آدم گفت خداوندا این گوشوارها چیست که بر گوش وی است گفت فرزندان او
حسن و حسین اند که سیدان و جوانان اهل بهشت اند آدم بر بالای قبه نگاه کرد پنج نور دید بر بالای یکی
نوشته که انا الفاطمه و هذا فاطم و بر دیگری نوشته که انا المحسن و هذا الحسن و بر دیگری نوشته که و منی
الاحسان و هذا الحسین پس جبرئیل گفت ای آدم این نامها یاد گیر که روزی ترا بکار آید آدم
یاد گرفت پس آدم را که بر زمین فرستادند بسبب ترک سنتی که کرده بود سیصد سال میگریست
جبرئیل بوی آمد و گفت ای آدم آن نامهای که یاد گرفته بودی مگر فراموش کردی سر برداشت
آن پنج نور را دید و آن نامها را بسر آدم سجده در افتاد و گفت الهی بحق محمد و آل محمد
که علی و فاطمه و حسن و حسین تبت علیه فتاب علیه حق تعالی برکت این نامها توبه آدم
را قبول کرد و انبیا است آن کلمات فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ خدای تعالی
نوح را علیه السلام برگزید نوح را کشتی نجات بود و هر که دران نشست از طوفان خلاصی یافت

و دوستی

و دوستی آل محمد کشتی نجات است که مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا
وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ هر که پناه با این کشتی دهد از دوزخ خلاصی یابد و از عذاب نجات
یابد اگا کافران نوح را برنجانیدند و ظلم کردند ما طوفان فرستادیم و همه را از میان بردیم فَفَتَحْنَا
أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا گفتیم ای آسمان بیار و ای زمین آب بر آر
ای نوح کشتی بساز ای طوفان علم زن ای دشمن هلاک شو و ای نوح سلامت بگذر انجا نیز
بر اهل بیت نبی ظلم کردند در دنیا مبتلاشان کردیم و در آخرت گوییم ای فرشتگان بگیرید این
ظالمان را ای مالک دوزخ اینها را بند بنه ای زبانیه دوزخ اینها را بخود بکش ای آتش بر افروز
و ای ظالمان بسوز ای مؤمن سلامت بگذر و بنعیم مقیم رو و ای بران ظالمان که کشتی اهل بیت
که مثل سفینه نوح را خراب کردند و صاحب کشتی را در غرقاب خون غرق ساختند حرمت رسول
صلی الله علیه و آله نگاه نداشتند و وصیت وی در حق فرزندانش ضایع گذاشتند مگر بخدا
و رسول ایمان نداشتند بآیت وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ نخوانده بودند
یا اخبار و احادیث رسول در حق فرزندانش نشنوده بودند نعم به والله و بالله که خوانده بودند
و شنیده و لیکن از برای دو سه روزه دولت دنیای سفله ناپایدار خود را بدوزخ و عذاب
الیم گرفتار کردند با وجود آنکه حق را دانسته بودند و پوشیدند و خسر الدنیا و الآخرة گشتند پس خوشا
کسی که او حق را داند و تابع شود و بر امور ناحق نگردد **فصل دوم از ماهها ماه رمضان**
که وَمِنَ الشُّهُورِ شَهْرُ رَمَضَانَ از ماهها ماه رمضان را از رمض گرفته اند و آن سنگها
ی تافته بود یعنی در ماه رمضان دلها بحکمت تافته شود و از ترس خدا و بسبب آن گناهان
سوخته گردد و خلیل احمد که یکی از راویانست گفت که اشتقاق او از رمض است و رمض

باران با نیز گویند که بیاورد و طعام را از کرم ما شبان نشوید روزه و نیز بنده را از گناه و پاک
و پاکیزه گرداند خواجه عالم صلی الله علیه و آله فرموده که هر که در ماه رمضان روزه بدارد و بتلاوت
کلام ملک علام مشغول شود و چشم خود را از دیدن محارم نگاه دارد و گوش را از شنیدن
لهو و لعب و غیبت شنیدن باز دارد و زبان را از غیبت و فحش گفتن نگاه دارد و بذکر حق
مشغول باشد هرگاه که بدین قاعده عمل کرده باشد و روزه داشته باشد آن روزه برای او سپر
باشد از آتش دوزخ و هر گناه که کرده باشد حق تعالی بیامرزد و هر روزی که روزه دارد هفتاد هزار
فرشته از برای او استغفار می کنند و هر شبی که نماز کند و در میان شام و خفتن دو رکعت
در ماه رمضان بگذارد که یک الحمد و سه قل هو الله احد بخواند همچنان باشد که صد اسب با زین و لجام
و سلاح بمجاهدان داده باشد که در راه خدا جهاد کرده باشند خود نیز از اول شب تا صباح با کافران
جنگ کرده باشد و بعد از آن شهید شده و در خون خود غلطیده باشد و هزار هفتصد حسنه در دیوان
او نوشته شود و در بهشت خانه بنا کند از برای او از یکدانه یاقوت سرخ **فصل سیوم در فضیلت**
شب جمعه و روز جمعه و فضیلت و ثواب غسل جمعه و بجماعت حاضر شدن و ثواب آن و
ترک جماعت نمودن و عقوبت آن یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من
یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یعنی
ای کسانی که گرویده اید باحکام شرع شریف چون ندا داده شود برای نماز از روز جمعه پس
بشتابید بسوی یاد کرد خدای یعنی نماز جمعه و سعی نمایید در آن و بگذارید خرید و فروخت و سود دیگر
معاملات و آن سعی و ترک معاملات بهتر است شما را از معامله چه در آن نفع باقی اخرویست
و آن بهتر است از سود فانی دنیوی اگر هستید که میدانید نفع و ضرر را و تمیز میکنید میان خیر و شر امام

محمد باقر

محمد باقر علیه السلام فرموده که جمعه را برای آن جمعه نامیدند که خدای تعالی جمع فرموده در روز خلق خود را برای
ولایت محمد و وصی او در میثاق پس نام کردند آن روز را روز جمعه و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فر
موده که سید ایام روز جمعه است و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که کسی که بمیرد از مؤمنان در روز
پنجشنبه یا در زوال روز جمعه حق سبحانه و تعالی او را در پناه خود دارد از فشردن قبر و فرموده که هیچ بنده
نباشد که سعی کند بسوی جمعه مگر که حرام گرداند خدای تعالی جسد او را بر آتش دوزخ و هر که نماز گذارد با ایشان
در صف اول پس گویا که نماز گذارده با رسول صلی الله علیه و آله در صف اول و در روضة الواعظین
آورده که امام محمد باقر علیه السلام فرموده که خدای تعالی روزی که مبعوث گرداند خلایق را روز جمعه
باشد و فرموده علیه السلام که هر مردی که ترک کند بی علتی و مانعی جمعه را پس ترک کرده سه فریضه را و ترک
نمیکند سه فریضه را مگر منافق و هر که ترک کند سه جمعه را بی علتی بی مانعی و علتی حق سبحانه و تعالی مهر
خذلان نهد بر دل او **در فضیلت غسل جمعه کردن** رسول صلی الله علیه و آله گفت که شبی که مرا بمعراج
میبردند در زیر عرش هفتاد شهرستان دیدم پر از فرشتگان و همه بتسبیح و تهلیل مشغول بودند و
میگفتند خدایا بیامرز آنرا که غسل جمعه کند و بنماز جمعه حاضر آید و فضیلت غسل جمعه چنین است
که غسل کرده از حمام بیرون آیند و بجمعه داخل شوند **در فضیلت روز جمعه** رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که حق تعالی در روز جمعه سه نظر کند بر بندگان خود و در هر نظری شصت هزار اسیری را از او
رهاند از آتش دوزخ امام موسی کاظم علیه السلام فرموده که خدای عز و جل در روز جمعه هزار [illegible]
از رحمت خود میدهد هر بنده را از انچه میخواهد پس هر که بخواند سوره انا انزلناه را در روز جمعه صد
بار برساند خدای تعالی باو آن هزار را بجه را و گفت که اهل بهشت این روز را روز مزید خوانند
گفتند یا رسول الله مزید چه باشد گفت در بهشت وادیست که خاک وی از مشک و کافور است

چون روز جمعه باشد حق تعالی بفرماید تا در آن وادی منبرها نهند از نور و بعضی از آن منبرها برافکنند و بعضی را
من آن منبرها کرسیها نهند از زر و شهیدان و مؤمنان بر آنجا نشینند پادشاه عالم گوید بخواهید از من هر چه
میخواهید گویند خداوندا رضای تو می‌طلبیم خدای تعالی گوید که از شما راضی شدم و ببخشند ایشان را آنچه هیچ چشم
ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده باشد و بر خاطر هیچ آدمی نگذشته و در بهشت چوبیست که هیچ میوه
و هیچ درختی مثل آن ندیده چون روز جمعه باشد حق تعالی گوید قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ حَقّ الْمُتَّقِین
مجددا المتکلفون علی ذکر الله المودون ثمرا یعجبهم در آینه درین چوبی که صلاح و ظفر یافتند مومنان
امت محمد صلی الله علیه و آله که بذکر خدای مشغول باشند و فرایض او گذارند **در فضیلت آنکه**
کسی در شب جمعه بمیرد در روضة الواعظین آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود
که روز جمعه سیئات زیاده میگردد و حسنات و بلند کرده میشود درجات و هیچ
نیست روز دعوات و زایل میگردد کربات و گذارده میشود حوایج بزرگ و آن روز
نیست که زیاده کرده میشود در روز عتق و آزادی از آتش دوزخ و دعا کنند در وی هر کس از مردمان
در حالتی که شناسد حق آن و حرمت آن را آزاد اند واجب کرده بر خدای تعالی آنکه بگیرد او را از آزاد
کرده شدگان از آتش دوزخ پس اگر کسی بمیرد در شب جمعه و روز جمعه شهید مرده باشد و ایمن
برانگیخته شود در روز قیامت **در بیان سبک داشتن شب جمعه و مرتکب قبایح شدن و**
عقوبت آن در روضة الواعظین آورده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود استحقاق
کنند هر کس که حرمت او ضایع کرد اند حق شب جمعه را مگر که بر خدای تعالی واجب کرده که او را با آتش
دوزخ در آرد یعنی هر کسی که شب جمعه و روز جمعه را اندک شمارد و بجهای نگیرد و او را سبک دارد
و حرمت نگاه ندارد و بفسق و فجور بسر برد و بخمر خوردن مشغول شود خدای تعالی او را

آتش

بآتش دوزخ در آورده در رکاه تا و یه حبس کند و طعام دهد او را از چرک و خون و ریم که از تن دوزخیان
فرو چکد مگر که توبه کند و مرویست از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود که شب جمعه و روز جمعه هر روز نور دو بیند
اند خوشا کسی را که در شب جمعه وفات رسد بنویسد از برای او برات آزادی از آتش دوزخ و
مِنَ اللَّیَالِی لَیْلَةُ الْجُمُعَةِ و مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که حق سبحانه و تعالی اختیار فرمود
از هر چیزی چیزی را اختیار فرموده از ایام روز جمعه را و از شبها شب جمعه و امام محمد باقر علیه السلام فرموده
که خدای تعالی ندا میکند در هر شب جمعه از اول شب تا آخر آن که آیا نیست بنده مؤمنی که دعا کند
مرا برای آخرت و دنیای خود پیش از طلوع صبح تا من دعای او را اجابت کنم آیا نیست بنده
مؤمنی که توبه کند بسوی من از گناهان خود پیش از طلوع صبح پس من توبه او را بپذیرم آیا نیست
بنده مؤمنی که رزق بر او تنگ شده باشد و سوال کند از من زیاده را پیش از طلوع صبح پس زیاده
گردانم او را و روزی بر وی فراخ کنم آیا نیست بنده مؤمنی بیمار که درخواهد از من آنکه او را شفا
دهم پیش از طلوع صبح پس من او را عافیت و صحت دهم آیا نیست بنده مؤمنی محبوس مغموم
تا از من طلب کند آنکه برهانم او را از حبس و مسرور گردانم پیش از طلوع صبح پس برهانم او را
از حبس و راه بر وی خالی گردانم آیا نیست بنده مؤمنی مظلومی که درخواهد از من که او را انتقام
برهانم پیش از طلوع صبح و انتقام بکشم برای او از ظالم او پس لا یزال باین منادی کند تا صبح
طالع شود در عدة الداعی آورده در آیه قُلْ مَا یَعْبَؤُا بِکُمْ رَبِّی لَوْلَا دُعَاؤُکُمْ یعنی بگو ای محمد
مردمان را که چه وزن نهد خدای تعالی شما را یعنی چه قدر باشد شما را نزد خدای تعالی اگر نه خواندن و دعا
کردن شما باشد مراد او را ما حصل آیه کریمه آنست که من شما را نیافریدم که مرا بشما حاجتی بود و لیکن از برای
آن آفریدم تا از من حاجت بخواهید و دعا کنید بدرگاه من تا حاجت شما را روا کنم و شما را بجا آرم که حق

بخشند برای چه بخشند و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده بدرستی که بنده مومن در پنجشنبه از خدا

حاجتی میطلبد پس تعالی خبر می اندازد برآوردن حاجت او را تا روز جمعه خاص کرده اند او را الفضل روز

جمعه و دیگر مرویست از آنحضرت که هر که موفق شود از شبی در روز جمعه مشغول نکرده بچیزی غیر از عبادت

بدرستی که در روز جمعه حق امرزد خدای تعالی بندگان را و منبر ستند بر ایشان رحمت

در فضلیت و ثواب صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد در شب جمعه و تصدق دادن در روضة الواعظین

آورده که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که یک صدقه در شب جمعه بهزار است و صلوات

بر پیغمبر و آل او در شب جمعه روز جمعه بهزار است از حسنات و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده

که بسیار فرستید صلوات بر من که آن پاک کننده شماست و نزدیکترین کسی بمن در روز قیامت

آنکس باشد که بیشتر درود فرستاده باشد بر من و بسیار فرستید درود بر من شب جمعه و روز

جمعه که درود شما بر من عرض میکنند **قطعه** گر بایدت وسیله آفرینش خدا یکدم مباش بی

صلوات محمدی کز یمن آن به بنده درمانده میرسد روز جزا ثواب تمام سرمدی و صلوات

فرستند بر محمد و آلش در شب جمعه درخشانست نور او در سموات تا روز قیامت و بدرستی

بتحقیق که فرشتگان خدا در آسمانها استغفار میکنند برای او و فرشتگان که موکلاند بر قبر

رسول الله صلی الله علیه و آله تا قیامت سلام کرده و مرویست از آنحضرت که در پنجشنبه و شب جمعه

فرو می آیند فرشتگان که با ایشان قلمهای طلاست و صحیفهای نقره که نمی نویسند در آن مگر ثواب

و حسنات آنکسانی که صلوات فرستند بر محمد و آل او تا فرو رفتن آفتاب روز جمعه **قطعه**

چو نام ختم رسل بشنوند زنده دلان ز زبان بذکر صلوة و درود بگشایند چو نیست آن صحیفه که برنگ

از درود نبی چو نامه عمل خاص و عام بگشایند بتحقیق که خدای تعالی میخواهد کرامتهای خود را در بارهٔ

بندگان

بندگان خود تخصیص مینماید ایشان را بآن در هر شب جمعه و روز جمعه پس اگر فلاح و رستگاری

مطلبی از آتش دوزخ پیوسته بذکر حق باشی و در هر شب و روز جمعه بسیار کرده بنده در ذکر و تهلیل

و تسبیح و صلوات بر پیغمبر و آل او و فرایض او را فرو مگذار که فوت شود **رباعیه** خود را الفتی ز ذکر خدا

مکن تا ذکر حدیث جز در گوش مکن در یاد خدا هستی خود را نشناس و آنکه نشناختی فراموش

مکن **فصل چهارم در فضلیت شب قدر و نزول اهل ورود** اِنّا اَنزَلناهُ فی لَیلَةٍ مُبارَکَةٍ اِنّا کُنّا

مُنذِرینَ فیها یُفرَقُ کُلُّ اَمرٍ حَکیمٍ اَمراً مِن عِندِنا اِنّا کُنّا مُرسِلینَ رَحمَةً مِن رَبِّکَ

اِنَّهُ هُوَ السَّمیعُ العَلیمُ یعنی بدرستی و بتحقیق که فرو فرستادیم قرآن را در شب بزرگ و با برکت که

شب قدر است و کدام برکت برابر آن تواند بود که در آن کتاب کریم که سبب منافع دینی

و دنیویست و مبانی صوری و معنوی از لوح محفوظ باسمان دنیا شرف نزول یافت **در تعریف**

لوح محفوظ در معالم آورده که لوح محفوظ از یکدانه در سفید است طول او از آسمان تا زمین و عرض

او از مشرق تا مغرب و کنارهای او از یاقوت احمر است و در کنار فرشته ایست در یمین عرش

و از لوح محفوظ که باسمان دنیا شرف نزول یافته از آنجا آیه آیه در مدت بیست و سه سال بر حضرت

پیغمبر صلی الله علیه و آله نزول اجلال یافت **اعداد فرود آمدن جبرئیل علیه السلام بانبیای رسل**

بحضرت نوح علیه السلام دوازده نوبت نزول کرده و بحضرت ابرهیم علیه السلام شصد و هفتاد

نوبت بموسی علیه السلام چهار صد و چهل نوبت بعیسی علیه السلام سی و شش نوبت بحضرت

رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در مدت بیست و سه سال دوازده هزار و بیست و چهار نوبت

مرویست از اهل البیت علیهم السلام که قرآن چهار ربع است ربعی در شان ما است و ربعی در شان

دشمنان ما و ربعی در فرایض و احکام و ربعی در قصص و تمامی قرآن ششهزار و ششصد و شصت و شش آیات

دآیه احکام پانصد بدرستی و بتحقیق که ما هم کنند و با نزال قرآن و درین شب و در شب قدر جمله کرده
کرده و تفصیل داده شود هر امری که حکم کرده شده است در همه سال بدرستی که ما هستیم فرستنده ترا
ای محمد بجهانیان از پروردگار تو بر خلق بدرستی که خدای تعالی شنواست جمیع سخنان بندگان را و داناست
همه نیتهای ایشان بعضی گویند که این شب قدر شب برات است که نیمه شعبانست و شب قدر برای آن
قدر گویند که آنچه خواهد بود در آن سال از آجال و ارزاق و اقسام همه درین شب تقدیر کنند ابو بکر
وراق گفته از برای آن شب قدرش گویند که هر بی قدری در وی طاعت کند و زنده دارد با قدر
و منزلت گردد و در حدیث آمده است که در شب قدر جبرئیل را فرمان دهد پادشاه علام تا با پانصد
هزار فرشته را بزمین آرد از عالم بالا انجا که آن دنیا و با ایشان چهار علم باشد یک علم بر بام بیت المقدس
نصب زنند و یکی بر بام رسول صلی الله علیه و آله و یکی بر طور سینا یکی بر بام مسجد الحرام و یکی در ظفر
این علمها آن بود که امة محمد امة مذنبة و رب غفور و فرشتگان همه مساجد و مقام مؤمنان آیند و با مؤ
منان نماز گذارند و بر ایشان سلام کنند و در خانه که در وی خمر یا سگ یا صورت باشد در نروند چون صبح دمد
جبرئیل ندا الرحیل در دهد ملائکه جمع شوند گویند که ای جبرئیل حق تعالی با امت خواجه چه کرد جبرئیل گوید مطیعان
را بیامرزید و عاصیان را بدیشان بخشید الا چهار گروه را که ایشان را نیامرزید ملائکه گفتند که ایشان کیانند
که نیامرزید و عاصی بود کسی که مدمن بود بر خمر خوردن و توبه نکند دوم آنکه عاق بود بر پدر و مادر سیوم
آنکه در وی کین برادر مؤمن بود چهارم آنکه قطع صله رحم کرده بود مگر که توبه کند و ازین افعالها پشیمان
گشته کار خود با صلاح آورند **در فضیلت غسل کردن شب قدر** در روضة الواعظین آورده که
ابو عبد الله علیه السلام فرمود که شب قدر اول سال است و در آخر رمضان و امام موسی کاظم
علیه السلام فرموده که هر که غسل کند در شب قدر و آنرا زنده دارد تا طلوع صبح پاک شود از گناهان خود

و امام محمد باقر

و امام محمد باقر علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت میکند که فرمود هر که بیدار
دارد شب قدر را از روی ایمان و اخلاص و آن شب بیست و سیوم رمضان است در و صد رکعت
نماز بگذارد گشاده گرداند حق سبحانه و تعالی بر او در دنیا و کفایت کند امر او را از شر دشمنان او
و او را نگاه دارد از غرق شدن و فرو آمدن خانه و خرابی و رنگ گرفتن و از شر زمکان
و دفع کند از هول منکر و نکیر را و بیرون آید از قبر با کف و نور او و درخشان باشد مر اهل جمع را
و بدهد نامه او را بدست راست او و بنویسد برای او برات آزادی از آتش دوزخ و بگذرانند
از صراط و امان دهد از عذاب و در آورد او را به بهشت بی حساب و از رفیقان شهیدان و صالحان و
صدیقان گرداند و این جماعت نیکو رفیق او باشند که شب قدر را زنده و اشتغال بر
طاعت و عبادت گذرانیده **باب سیزدهم** در بیان ضیافت کردن و مهمان بجا آوردن
و ثواب و فضیلت آن و درین باب شش فصل است **فصل اول در بیان ضیافت کردن** روی
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ الضَّيْفُ إِذَا دَخَلَ بَيْتَ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ دَخَلَ
مَعَهُ أَلْفُ رَحْمَةٍ وَأَلْفُ بَرَكَةٍ وَيَغْفِرُ اللهُ ذُنُوبَ أَهْلِ ذَلِكَ الْبَيْتِ وَإِنْ كَانَ
ذُنُوبُهُمْ أَكْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ وَوَرَقِ الْأَشْجَارِ وَأَعْطَاهُمُ اللهُ تَعَالَى ثَوَابَ أَلْفِ
شَهِيدٍ وَكَتَبَ اللهُ لَهُ بِكُلِّ لُقْمَةٍ يَأْكُلُهَا الضَّيْفُ حَجَّةً وَعُمْرَةً مُتَقَبَّلَةً وَبَنَى لَهُمْ مَدِينَةً
فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ أَكْرَمَ الضَّيْفَ فَكَأَنَّمَا أَكْرَمَ سَبْعِينَ نَبِيًّا روایتست از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که فرمود که چون مهمان بخانه یکی از برادران مؤمن خود رود
با وی هزار رحمت و هزار برکت در آن خانه رود و حق تعالی گناهان اهل خانه را بیامرزد و اگر
گناه ایشان بیشتر از کف دریا و برگ درختان باشد و ثواب هزار شهید در جریده اعمال ان

بنویسند و بهر لقمه که مهمان از طعام ایشان بر دارد ثواب حج مقبول و عمره مبرور در دیوان
ایشان ثبت کند و در بهشت شهرستان بنام ایشان بنا کنند و هر که مهمان را گرامی دارد
چنان باشد که مصطفی را گرامی داشته باشد و در حدیث دیگر فرموده که مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ
بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ فَلْیُکْرِمِ الضَّیْفَ وَاِنْ کَانَ کَافِراً یعنی هر که ایمان دارد بخدا و بروز
بازپسین باید که مهمان را گرامی دارد و اگرچه کافر باشد و شرط گرامی داشتن مهمان آنست
که او را حرمت و عزت بداری و در جای نیکوتر مهمان را بنشانی و در مکارم الاخلاق آورده
که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر کس که بخدا و رسول و روز قیامت ایمان دارد مهمان را
تکریم مهمانی کند و اگر طول بکشد او را شادمان بسازد و اگر با مهمان سخن کند خیر بگوید یا خاموش شود
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اول خیری که در آخرت ثواب آنرا به بنده مؤمن میرسانند
ثواب مهمان است **بیت** ای برادر دار مهمان را عزیز ۰ تا بیابی عزت از رحمن تو نیز ۰ مؤمنی کو
داشت مهمان را نکو ۰ حق کشاید باب جنت را بدو ۰ هر که باشد طبعش از مهمان ملول ۰ از وی
آزرده خدا و هم رسول ۰ بنده کو خدمت مهمان کند ۰ خویش را شایسته رحمن کند ۰ هر که مهمان را
بروی تازه دید ۰ از خدا الطاف بی اندازه دید ۰ مهمان هست از عطای کریم ۰ هر که او مهمان
شود باشد لئیم ۰ هر که مهمان را گرامی میکند ۰ خویشتن را نیکنامی میکند ۰ هر که مهمانت شود از خاص و عام
۰ سعی او می باید آوردن طعام ۰ زانچه داری اندک و بیش ای پسر ۰ برد باید پیش مهمان ای پسر
روایت کرده اند که روزی امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام و فاطمه علیها السلام با فرزندان
نشسته بودند در یک مجلس و سلمان فارسی رحمه الله حاضر بود آنگاه فضه از در درآمد و کاسه
عسل در دست گرفته و یک موی بر سر کاسه عسل کشیده پیش امیر المؤمنین علیه السلام

نهاد

نهادند آنگاه امیر المؤمنین گفت بیایید تا در حق این عسل هر کدام چیزی بگوییم باتفاق گفتند
یا ولی الله اول شما بفرمایید امیر المؤمنین علیه السلام گفت مؤمن از این کاسه روشن تر است
و صحبت مؤمنان از این عسل شیرین تر و ایمان با خود بردن از این موی باریکتر است فاطمه ز
هرا علیها السلام فرمود که شرع پدرم از این کاسه روشن تر است و معرفت خدای تعالی
دانستن از این عسل شیرین تر است و عمل کردن بشرع پدرم از این موی باریکتر است امام
حسن علیه السلام گفت بهشت از این کاسه روشن تر است و حاصل بهشت از این عسل شیرین
تر است و گذشتن از پل صراط از این موی باریکتر است امام حسین علیه السلام گفت قرآن
از این کاسه روشن تر است و خواندن قرآن از این عسل شیرین تر است و عمل کردن
بقرآن از این موی باریکتر است و محمد حنفیه گفت که نماز از این کاسه روشن تر است
و گذاردن نماز از این عسل شیرین تر است ولیکن بحضور دل گذاردن از این موی باریکتر است
سلمان رحمه الله گفت زکوة از این کاسه روشن تر است و ادا کردن از این عسل شیرین
تر است و بمستحق رسانیدن از این موی باریکتر است فضه که خادمه حضرت فاطمه بود
علیها السلام گفت اگر رخصت باشد این ضعیفه نیز چیزی بگوید گفتند ای بیچاره بگوی چون
دستوری حاصل کرد گفت آمدن مهمان بخانه از این کاسه روشن تر است و دوستی کردن
با مهمان از این عسل شیرین تر است و خوشخوئی با مهمان کردن که از منزل و صاحب منزل خوشنود
بیرون رود از این موی باریکتر است و مهمان بخانه آوردن از اخلاق انبیا و اولیاست
و انبیا هرگز بی مهمان طعام نخورده اند **روایت** که ابراهیم پیغمبر صلوات الله علیه عادت چنان بود
هرگز بی مهمان طعام نخوردی اتفاقا سه روز مهمان نیامد روز چهارم ابراهیم علیه السلام بر سر

براه رفت که بسی کسی را بیابد اتفاقا هفتاد گبر را دید که می آمدند بیلها بر دوش گرفته بمزدوری
برفتند ابراهیم علیه السلام گفت بیایید و مهمان باشید گفتند ما بمزدوری میرویم که عیالان ما
بی برگند ولی تو اگفت بیایید که من مزد شما میدهم ایشانرا بخانه برد و سه روز نگاه داشت
و مزد سه روزه نیز بایشان بداد ایشان بروی آفرین کردند گفتند ما را کاری فرمای ای
ابراهیم گفت مرا کار از برای خدای باید کرد اگر راست میگویید خدا را سجده کنید گفتند ای
ابراهیم این از دین ما نیست ابراهیم گفت بروید که بر شما حرمی نیست ایشان با یکدیگر گفتند
دریغ باشد که اینچنین مردی را بدین قدر سرمایه زنیم ایمان بیاریم شاید که دین او برحق باشد
زمانه برین یابیم بسجود در افتادند ابراهیم روی بسوی آسمان کرد و گفت خداوندا آنچه بر من
واجب بود بجای آوردم عنایتی فرمای و زنگ کفر از دل ایشان بزدای و بنور ایمان دل
اینها را روشن گردان حق تعالی بنظر رحمت به دلهای ایشان نگاه کرد چون در طلب بودند
سر از سجده برآوردند و کلمهٔ شهادت بر زبان راندند و مسلمان شدند ای عزیزان از آمدن
مهمان بخانه ملول مشوید و دل تنگ مباشید که چون مهمان بخانه در آید روزی خود همراه خود
آورد که در حدیث آمده است که اَلضَّیْفُ اِذا جاءَ یرزقه مَعَهُ وَاِذا ارْتَحَلَ ارْتَحَلَ
بِذُنُوبِ اَهْلِ الْبَیْتِ و هرگاه که بیرون برود مهمان گناهان اهل خانه را با خود به
برد **آورده اند** که مردی بود از صحابه که هرگز مهمان دوست نداشتی که بخانه او آید
شکایت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله نمود که یا رسول الله زنی دارم که وقتی مهمان بخانه میبرم
تا مدت یکسال با من خصومت میکند گفت برو و طعامی راست کن که من امشب بخانه شما
آیم و مهمان شما خواهم بود مرد بخانه رفت و زنرا اعلام کرد زن گفت ای مرد رسول خدا را

مهمانی

مهمانی مسکینی نشاید چیزی لایق او نباشد با وقت دیگر افکن مرد گفت نتوانم که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرموده است که امشب بخانه شما آیم القصه میان زن و شوهر مقالات بسیار رفت تا
آخر زن سوگند خورد که هیچ طعام نسازد خدای تعالی جمیع مؤمنان را از شر زن سلیطه نگاه داراد
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که حسنهٔ این جهان زن صالحهٔ مؤمنه عفیفه است
و حسنهٔ آخرت حور پسندیده و عذاب النار زن بد ناشایسته در بخت کوی زنست خوی بد لقا
بیت زن بد در سرای مرد نکو ٭ هم درین عالم است دوزخ او ٭ زینهار از قرین بد زنهار
و قنا ربنا عذاب النار ٭ القصه آن مرد فقیر بدست خود طعام راست کرد چون شب در آمد
رسول کائنات صلی الله علیه و آله بخانه ایشان آمد و از طعام ایشان تناول فرمود و بیرون
شد زن گفت ای مرد تو با حضرت رسول ص از من شکایت کردی گفت نکرده ام گفت
شکایت کرده مرد گفت از کجا میگویی زن گفت از انجا که حضرت رسول ص که بخانه ما
در آمد گردها نان دیدم که از دامن آنحضرت آویخته و چون بیرون رفت دیدم که مارها و
گژدمها از دامن رسول ص آویزان شده بود مرد گفت که من هیچ ندیدم آن مرد بخدمت
حضرت رسول ص آمد و احوال و قصه با آنحضرت بگفت رسول علیه السلام فرمود که زن
راست گفته است که آن گردها نان روزی من بود که با من می آمد و آن مارها و گژ
دمها گناهان شما بود که از خانهٔ شما بیرون بردم و شما را پاک گردانیدم از گناهان
و حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوات و السلام فرموده است حُبِّبَ اِلَیَّ مِنْ دُنْیا
کُمْ ثَلٰثَةٌ اَلصَّوْمُ فِی الضَّیْفِ وَالضَّرْبُ بِالسَّیْفِ وَاِطْعامُ الضَّیْفِ یعنی
از هر چیزی که در دنیای شما میرود سه چیز است که من او را دوست میدارم در گرما گرم

روزه داشتن و در راه خدا جهاد کردن یعنی تیغ زدن و مهمان را طعام دادن از آن دوستی بود که خود نمیخوردند و میخورانیدند تا در حق وی از کریم جلیل آمد که وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا

فصل دوم در بیان سفره امیر المؤمنین صلوات الله علیه دادن بمسکین و یتیم و اسیر

در کشف الغمه مذکور است که وقتی امام حسن و امام حسین علیهما السلام بیمار شدند امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیهما السلام نذر نمودند و فضه نیز با ایشان موافقت نمود که چون ایشان صحت یابند شکرانه آن هر یک سه روز روزه بدارند بعد از عافیت و صحت ایشان شروع در روزه کردند و در خانه آل محمد علیه السلام در آن وقت از قلیل و کثیر هیچ نبود امیر المؤمنین علیه السلام سه صاع جو از همسایه که دشمنی داشت ستاد که حضرت سیدة النساء در عوض آن از برای وی پشم بر ریسد و از جو را آن بندر خود و فا کنند حضرت فاطمه علیها السلام آنرا قبول فرمود یک صاع او را آسیا کرد و پنج قرص از آن بخت برای هر یکی از خود و فرزندان و فضه یکی قرص و چون امیر المؤمنین با رسول الله صلعم نماز مغرب گذارد و بمنزل خود تشریف آورد طعام پیش آوردند تا افطار کنند ناگاه مسکینی بدر خانه آمده گفت السلام علیکم یا اهل البیت یا محمد من مسکین ام از مساکین مسلمین مرا اطعام کنید که حق سبحانه و تعالی شما را از موائد جنت طعام کند امیر المؤمنین علیه السلام این را شنوده فرمود

فَاطِمَ ذَاتَ الْمَجْدِ وَالْيَقِينِ يَا بِنْتَ خَيْرِ النَّاسِ أَجْمَعِينَ
أَمَا تَرَيْنَ الْبَائِسَ الْمِسْكِينَ قَدْ قَامَ بِالْبَابِ لَهُ حَنِينٌ
يَشْكُو إِلَى اللهِ وَيَسْتَكِينُ يَشْكُو إِلَيْنَا جَائِعًا حَزِينٌ
كُلُّ امْرِئٍ بِكَسْبِهِ رَهِينٌ وَفَاعِلُ الْخَيْرَاتِ يَسْتَبِينُ
مَوْعِدُهُ جَنَّةُ الْعِلِّيِّينَ حَرَّمَهَا اللهُ

علی

عَلَى الضَّنِينِ وَلِلْبَخِيلِ مَوْقِفٌ مَهِينٌ تَهْوِي بِهِ النَّارُ إِلَى سِجِّينٍ شَرَابُهُ الْحَمِيمُ وَالْغِسْلِينُ

و ای فاطمه و ای صاحب بزرگی و یقین ای دختر بهترین خلایق روی زمین آیا نه بدی و نه دانستی در مانده بینوای مسکین که ایستاده است بر خانه با ناله و حنین که شکایت بر داشته یا ارحم الراحمین و فروتنی شیوه کرده شکایت آورده بما از گرسنگی در حالتی که هست اندوهگین هر مرد مکلف که هست با آنچه اندوخته در گرو است و با آنچه کرده در بین و کنند خیرات را ظاهر شده که موعد او است بهشت علیین که حرام کرده است خدای تعالی آنرا بر بخیل لئیم و بخیل را است موقفی خوار کننده می اندازد او را آتش او در ابتقر سجین که شراب او آب گرم جوشان باشد و طعام او ریم ابدان دوزخیان فاطمه علیها السلام که این را از آنحضرت شنود فرمود که ای پسر عم امر تو شنیدنیست و فرمان تو بردنی و نیست مرا از آن نه ملامتی و نه ملالتی و آن طعام نخورده برای مسکین فرستادند و خود در آن شب با آب روزه گشادند در روز دوم یک صاع دیگر آسیا کرد و نان پخت بدستور امیر المؤمنین علیه الصلواة والسلام بخانه تشریف آورد بعد از نماز مغرب و طعام پیش آوردند یتیمی آمد بر در دولتخانه و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد من یتیمی ام از اولاد مهاجرین که در روز عقبه پدر من شهید شد مرا اطعام کنید که خدای تعالی شما را از موائد بهشت طعام دهد ایشان طعام خود را برای او فرستادند و با آب خالص روزه گشادند در این شب نیز و در روز سیم همان حضرت فاطمه صاع دیگر آسیا کرده نان پخت و وقتی که امیر المؤمنین علیه السلام نماز شام گذارده بمنزل آمد و طعام پیش نهادند اسیری آمد بر در خانه و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد النبوة من اسیری ام از اسیران فرو مانده مرا طعام دهید که

که خدای تعالی شما را از موائد جنت طعام دهد پس اهل بیت طعام خود را بوی ایثار کردند و دران
شب نیز باب روزه گشودند روز چهارم که شد و اهل بیت علیهم السلام دران اوقات بغیر از
آب چیزی نچشیده بودندی حضرت جبرئیل علیه السلام از نزد حضرت ذو الجلال آمده یا محمد فرا
گیر که حق جل و علا ترا تهنیت فرموده در باب فضایل اهل بیت سورهٔ هل اتی فرستاد هَلْ
اَتیٰ عَلَی الْاِنْسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً ~~نَبْتَلِیهِ فَجَعَلْناهُ سَمِیعاً بَصِیراً~~
مَذْکُوراً آیا آمد بر آدم علیه السلام هنگامی از زمان که دران نبود چیزی یاد کرده شده یعنی
چهل سال کالبد آدم میان مکه و طایف افتاده بود پیش از انکه روح در جسد آدم دمند کسی
بانسانیت او را یاد نمیکرد و مقرر است که آدم علیه السلام از نطفه نبوده اِنّا خَلَقْنَا
الْاِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشاجٍ نَبْتَلِیهِ فَجَعَلْناهُ سَمِیعاً بَصِیراً بدرستی که ما آفریدیم
آدمیان را که از اولاد ویند از آب منی آمیخته باب مرد و زن و خلقت او را درست
گردانیدیم و با مردنهی می آزمایم او را پس گردانیدیم او را شنوا و بینا تا متمکن باشد از
ازشنیدهٔ دلایل و استماع آیات اِنّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ اِمّا شاکِراً وَ اِمّا کَفُوراً
بدرستی که نمودیم او را یعنی آدم راه راست که طریق اهل بیت است بنصب و انزال آیا
یا سپاس دارنده یعنی مؤمن سعید که دوست دار اهل بیت باشد و تبرا از دشمنان
ایشان کند و یا ناسپاس یعنی کافر شقی و ناصبی که طریق ایشان را بگذارد و کیش اهل
کفر و ضلالت بدست آرد و غیر ایشان را بر ایشان اختیار کند اِنّا اَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ
سَلاسِلَ وَ اَغْلالاً وَ سَعِیراً بدرستی که ما آماده کرده ایم برای کافران و دشمنان اهل
بیت آنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند و غلها که بر گردن ایشان نهند و آتشی

افروخته

افروخته که دران پیوسته بسوزند و ابتدا این سوره که در شان اهل البیت است علیهم السلام
بخلقت آدم علیه السلام نمودن گوییا اشارتیست بانکه غرض از خلقت آدم محمد و آل او است
صلوات الله علیهم اِنَّ الْاَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً بدرستی
که نیکوکاران یعنی اهل بیت که ایثار طعام بمسکین و یتیم و اسیران نمودند و تابعان و شیعیان
ایشان که پیرو اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نمودند باین قاعده که مذکور شد بیاشامند
در آخرت از جام فرح انجام شربتی که آمیختگی او کافور باشد یعنی آنرا بکافور بهشت بیامیزند
تا خنک و شیرین و خوشبوی شود یا بواسطهٔ خوشبوی و سفیدی مشابه بکافور باشد و لهذا
او را باین نام خوانند و مؤید این قول است که بدل از کافور آورده که عَیْناً یَشْرَبُ بِها
عِبادُ اللهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجِیراً کافور چشمه ایست که می آشامند از ان بندگان ش
یستگان خدای تعالی که بامر خدا و رسول عمل مینمایند و خلاف آن نمیکنند میرانند آن چشمه
را راندنی آسان یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً و شدت
او فاش و آشکارا یعنی روز قیامت وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلیٰ حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً
وَ اَسِیراً و میدهند این طایفهٔ بزرگوار طعام را بر دوستی طعام یعنی با وجودی که خود
احتیاج دارند و دوست میدارند بر دوستی آنکه مذکور شد ایثار میکنند و میخورانند در
درویشی فرو مانده را و خورد سال بی پدر را و اسیر بینوای محتاج را بر وجهی که اهل بیت رسول
علیهم السلام کردند و این دو دیگر در ضمن دوستی خدمت اِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللهِ
لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً و این مطعمان یعنی طعام دهندگان بخلوص نیت
میگویند که جز این نیست که میخورانیم شما را این طعام برای رضای خدای تعالی نمیخواهیم از شما

بادانش ومكافاتی ونه سپاس وآزاری إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا
بدرستی که میترسیم از آفریدکار خود از عذاب روز ترش روی یعنی رویها ترش کرده
از شدت وهول آن روز که بغایت سخت وکریه است فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ
الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا پس نگاه دارید خدای تعالی ایشان را از شر ورنج
وهول آن روز که از برای رضای خدای تعالی به درویش بینوا ویتیم محروم واسیر بیچاره
طعام داده اند وپیش آرد ایشان را بسبب آن عمل صالح تازگی وخوبروی وشادی وفرح
دل وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا وپاداش دهد ایشان را بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت
بایشان طعام بوستانی که از میوه آن خورند واز سرشت آن نوشته واز حله ابریشم آن
پوشند مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا
درحالتی که تکیه زده باشند در بهشت بر تختهای آراسته نه بینند در بهشت حرارت آفتاب را
ونه سرما را بلکه در غایت اعتدال مانند هوای بهشت وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُ
لِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا وپاداش دهد ایشان را بهشتی دیگر که نزدیک بود برا
یشان سایه های درختان آن وآرام کرده باشد میوه های آن آرام کردنی یعنی آسان
بود چیدن آن میوه ها کسی چیننده آن میوه ها را منع نکند وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ
فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا قَوَارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا وگردانیده شود
برایشان جامهای خورد از سیم وجامهای بزرگ مانند آن آبگینها که مثل آبگینها باشد
از سیم یعنی اوانی واکواب از نقره باشند وصفا مثل آبگینه که از بیرون اندرون آن را توان
دید اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سرای بهشتیان اندازه کردنی بی زیاده

ونقصان

ونقصان وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا وچشانیده شوند در بهشت
شرابی که باشد آمیزش آن زنجبیل یعنی بیامیزید آن شراب را بزنجبیل بهشت وزنجبیل
بهشت طرب آرنده ولذت بخشنده است عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا چشمه ایست
دران نام نهاده شده بسلسبیل وآن منقاد دروان هرجا که خواست بهشتیان وگویند
آسان بحلق فرو رود وبگوارد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ
حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا وطواف کنند برابر ایشان پسران گوشواره دار یا جاوید مانده در
حالت طفولیت چون ببینی ایشان را ای بیننده پنداری از صفای لون ودرخشندگی چهره
ایشان مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر وتازه که هنوز دست کسی بدان
نرسیده وبا آن رونق ودرخشندگی مانده وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا
كَبِيرًا چون بنگری وباز نظر کنی آنجا یعنی در بهشت ببینی نعمتها که در وصف نگنجد وملکی بزرگ
که فنا وزوال در وراه نیابد عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا
أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا زبر بهشتیان یعنی لباس
بالای ایشان جامهای زیبای نازک سبز ودیبای محکم سفته وپیرایه بسته شوند بسوارها
از نقره وبیاشامد ایشان را پروردگار ایشان شرابی پاک از ادناس واز جاس یا
پاک کننده از غل وغش که چون بیاشامد پاک شود یعنی حق سبحانه وتعالی امر فرماید که
بهشتیان را از آن بیاشامند ومعلوم است که آنرا از دست ساقی آن توان آشامید
وساقی آن غیر از امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام نیست وباقی ائمه
معصومین علیهم السلام که دوستان خود را چشانند ودشمنان خود را إِنَّ هَٰذَا

كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا بدرستی که این که انها است مر شما را پاداش
یعنی مزد کردار شما که طعام داده اید برای رضای خدای تعالی بمسکین و یتیم و اسیر و دست
سناختن شما کار خیرست پسندیده و لایق مکافات و رفع درجات ای عزیزان پیرو
واهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله باشید و نذری که بجهة صحت یافتن بیمار یا سفری که
بصحت و سلامت باز آید یا بجهة مدعیات خود میکنید بران شوید که آن نذر را وفا نمایید
و هر نذری که آنرا وفا نکنند و بجای نیاورند بیحاصل است و چون بنذر خود وفا نمودید جهدی
کنید که لقمه بحلق مسکین بینوای محتاج و یتیم محروم و اسیر غربت مغموم برسانید و از طعام ایشان
سیر گردانید تا این نعمتها و تشریفات که خدای تعالی در کلام مجید تعریف فرموده شما را رو
زی کند و رعایت خاطر فقیران بکنید و دلخستگان را خوشنود سازید بدادن طعام **بیت**
تا توانی دلی بدست آور ٥ اینچنین حاصلی بدست آور **بیت** خواهی که خدا در دو جهان
یار تو باشد ٥ زنهار تو در پاس دل خسته دلان کوش ٥ تا رضای خدا و رسول حاصل کرده
متابعت اهل بیت کرده باشید و ایثار طعام که بندر امیر المؤمنین علیه السلام میکنید
برای خوشنودی خدای تعالی بوده باشد تا بریا مبدل نگردد چه در تفسیر آورده اند که
در حدیث آمده است که ریا پنهان تر است از جنبش مورچه سیاه در شب تاریک
ظلمانی بر سنگ سیاه و ریا را شرک خفی گفته اند و از انست که عبادت با آن حبط است
و مقبول نیست زیرا که منافی اخلاص است **بیت** پاک گردان عمل را از ریا ٥ شمع ایمان
ترا باشد ضیا ٥ چون نباشد پاک اعمال از ریا ٥ همت بیحاصل چو نقش بوریا ٥ هر کرا اندر
عمل اخلاص نیست ٥ در جهان از بندگان خاص نیست ٥ و اگر در مجلس شما مسکینی یا یتیم یا

اسیری واقع شده باشد البته او را از مجلس مرانید و دور مکنید و جفا و ستم روا مدارید که دل
شکسته شوند و از مجلس بیرون روند **بیت** ای لسته تعصبی در درویش میان راه ٥ زنهار میا
زار بموی دل درویش **مثنوی** هر که او بر خلق بگشاید همی ٥ هر چنگ آید رویش افزاید همی ٥
حق ندارد دوست خلق آزار را ٥ نیست خصلت یکی دین دار را ٥ از ستم هر کو دلی را ریش کرد ٥
آن جراحت ٥ آن جراحت بر وجود خویش کرد ٥ آنکه در بند دل آزاری بود ٥ در قیامت
کار او زاری بود ٥ ای جوان قصد دل آزاری مکن ٥ در خدای خویش بیزاری مکن ٥
خاطر کس را مرنجان ای عزیز ٥ ور نه خوردی زخم بر جان ای عزیز ٥ بر دیاری جوی و نی آ
زار باشی ٥ تا که گردد در هنر نام تو فاش ٥ سر چه آرای به دستار ای پسر ٥ تا توانی دل
بدست آرای پسر

فصل سیم در بیان جای دادن مؤمنان بهمدیگر را در مساجد و مجالس و تعظیم و توقیر هر کسی که در مجلس در آید بقدر حال او نمودن و ثواب آن

در تفسیر آورده اند که جمعی از اهل بدر بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله آمدند و جمعی از اصحاب گرداگرد آنحضرت را فرو گرفته بودند بدر یان سلام کردند
و در میان مجلس بپای ایستادند و کس ایشان را جای نمیداد حضرت فرمود که قم یا فلان
و یا فلان ایشان برخواستند و جای باهل بدر دادند منافقان مجال یافته درین باب
آغاز کنایت و شکایت کردند در حال جبرئیل امین از حضرت رب العالمین آمده
آیت آورد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا
يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ای کسان

که کرده اید چون گفته میشود شما را که جای فراخ کنید در مجلسها چون مجلس ذکر و نماز و تلاوت
قرآن و مجلس ضیافت پس جای گشاده کنید بر مردم یعنی ایشانرا جای دهید که بنشینند تا گشاده
گرداند خدای تعالی بر شما را در قبر یا در بهشت منزلهای فراخ دهد و قبر را بر شما روشن گرداند و د
لهای شما را روشن ساخته ازاله تنگی نماید و چون گفته شود شما را که برخیزید و بزرگان را جا دهید
پس برخیزید و بعضی گفته اند نماز جمعه یعنی چون ندا در دهند بشتابید بنماز جمعه تا بر دارد خدای
تعالی درجهای در بهشت آنانرا که گرویده اند از شما یعنی تصدیق کرده اند قول خدا و رسول
او را و دین او را بر میدارد و آنانرا که داده شده اند علم با ایمان درجههای بالای درجات
مؤمنان که بی علم باشند زیرا که مؤمن عالم افضل است از مؤمن بی علم و خدای تعالی بانچه شما
میکنید از علم و عمل و خیرات و امانات و جز آن خبیر است هر کس خواهد که ادای حق عزیزان ملاحظه کند گو با
نزدیک حضرتی که مؤمنی را جای دهید در مجلس و تعظیم او نماید چه ترشرافات و منزلهای رفیع و درجات
ارجمند خدای تعالی به بندگان خود لطف و کرامت میفرماید در روضة الواعظین آورده که امام جعفر
صادق علیه السلام فرموده که بدرستی که من مرا آینه رحم میکنم و حضرت سید ارم سه طایفه را و سزاوارست
مرا ایشانرا که رحم کرده شوند و حضرت ایشان بدارند اول آنکه کسی که عزیز بوده و حالا خوار شده
از سبب روزگار مخالف و بی دستگیر شده باشد دوم کسی که توانگر بوده و از حادثات زمانه افلاس
پیدا کرده و درویش شده سیوم عالمی که سبک شمرند او را مردمان نادان ای مؤمنان هرگاه در مجلس
بنشینند مؤمنی در آید تعظیم او نمایند و شرط ادب بجای آورید و او را جای دهید خصوصا
پیر را و حضرت رسول صلعم فرموده که پیر مردان در میان اهل خود همچو پیغمبر است در میان امت
خود بیت گرامی دار پیران کهن را * که در پیری بدانی این سخن را * با ایشان با ادب بنشینید و خوا

رای نکنید

ری نکنید مبادا که دل ایشان آزرده شود و آهی از دل برکشند و از طاق دل ایشان بیفتی
بیت بیفت با دعای عالی همت ای خواجه * که گر افتی ز بام آسمان بهتر از بی دعائی
دیگر نادانان بعضی در مجلس تقدم جویند و در بالا دست نشینند تهور کنند و خشم مرانید و در تاریخ آورده
که قضا منصور رسن حکیم در مجلس بعضی بزرگان واقع شد شخصی بالاتر او نشست و آن صورت موجب
خشم او شد مردم گفتند که بدین بی ادب چون بود که خشم نگرفتی جواب داد که نکته که این
دیوار در برابر ماست و از حاضران مجلس بالاترست و هیچکس از آن خشمناک نیست و تلف وی
لازم آمدی که همت او بر همت من ارتفاع بود ولیکن چون همت من رفیع تر است مجلس من
اعلی و منزلت او ادنی باشد قطعه چو شود گر نشیند اهل ادب * زیر دست کسی که بی ادبست
قل هو الله بر سر قرآن * از پی تبت یدا ابی لهب * اما مردمی که ایشان خود را لایق پر ادب و هنر اما
دینک از بعد فرق نمیکنند حد وسط را اختیار کرده بنشینند بهتر خواهد بود بدو وجه اول آنکه در منزل تو
نیک او را طلبیده در آمده باشند حد وسط را اختیار کنند و ادب نگاه دارند چه صدر مجلس
که تعلق بسادات و علما و اشراف و مردم و بقدر و ذی شان دارد که در آن موضع بنشینند از تکلیف
صدر مجلس فارغ اند مگر با التماس صاحب منزل که اجابت قول صاحب منزل سنت است که تکلیف
نشستن عزیزان کند و او در آن محل بنشیند و از فرو نشستن مجلس هم الفت که رتبه مرتبه از اصل
بعلی آید و منحرف گشته منازلی کرده بیت خیال بزرگی بخود کو میند * که بر خاک خواری فتند
خود پسند * بچشم خود آن به که باشد ذلیل * که هست این صفت بر بزرگی دلیل * وجه دوم آنکه
اگر سیدی از این جماعت بیاید و ادب رعایت کرده و حرمت مردم داشته که بصدر مجلس نرود
و بر زبر خود را نگاه دارند که مردم ننگ آیند و زبان طعن بر او نگشایند فخر در مجلس بنشیند بهتر است که تکلیف

و انماس او را بالا برده بنشانند نظم بدان خود را میان انجمن جای مکن بیش از گلیم خویشتن پای
مشو برتر نشین از پایه خویش طلب کن همنشین همپایه خویش بجای خود نشستن آن به که خود را
ز بالا زانکه باز پس نشانند بسا ده کسی که او خردی پذیرد بآخر منصب فرزین بگیرد و تنبیه ای او بجا
شود که حد خود را دانسته بالاتر نرود و خود پسندی نکند تا باین خواری فروتر منشینند نظم
ندانم این همه بزرگی ادب چیست حد خود را ندانستن ادب چیست ادب خواهی ز حد بیرون منه پای
ز هر جانب که خواهی در میان آی ادب آرایش اقوال باشد ادب آسایش افعال باشد
فروغ ظاهر از آرایش اوست فراغ باطن از آسایش اوست ادب مجموعه حسن جمال است
بهاری در کمال اعتدال است همه کارت بقدر خویشتن باید ز قدر خود و نه کم نه بیش باید میان ...
اگر خود را بسنجی نسنجید از تو خود هم نرنجی چو نسبی چنان باید که شاید هر چیزی چنان ...
که باید هر جا پی قدم باید نهادن که انجا ای محل باید ستادن از آن رهبر کوی طلب کن و گر نه نفس
سرکش را ادب کن ادب را انجمن شمع منیرست دلیل پاکی ما فی الضمیرست ادب چون بنده را
مسعود سازد ایاز عاقبت محمود سازد و هر کس که ادب دارد و حد خود را میداند و خود ستایی
ندارد که بیت خودستایی منیه شیطان بود هر که خود را کم زند مردان بود نیز فرق همه کس جا دارد
و در همه جا عزیز است و فی الواقع فضیلت و شرافت مرد در آنست که در همان محل که در آمده باشد
بنشیند بموجب حدیث نبوی صلعم که شرف المکان بالمکین زیرا که اهل الله و اکابر دین طالب
خرده پوشش را قاعده چنین بوده و چنین است که چون در مجلس در می آمده اند فروتر مجلس
اختیار کرده می نشسته اند و در کبر نفس خود بوده و خود را از همه حقیرتر و ضعیف تر شمرده اند تا بآن علا
مرتبه رسیده و رفعت یافته اند بیت یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید

چو خود را

چو خود را بچشم حقارت بدید صدف در کنارش بجان پرورید بلندی از آن یافت کو پست شد
در نیستی کوفت تا هست شد در عمدة الدلائل آورده که عابدی عبادت کرد خدای تعالی را هفتاد
سال که روز بروزه بود و شب بنماز و طلب حاجتی میکرد بخدای تعالی و آن حاجت او روا نمی شد
پس روی آورد بر نفس خود و گفت این روا نشدن حاجت از شومی نفس است که گر تو
نیکو خیر بودی روا می شد حاجت تو پس حق سبحانه و تعالی بوی ملکی فرستاد و گفت
مر او را ای بنده آدم ساعتی که تحقیر کردی نفس خود را و سرزنش نمودی بهترست از عبادتی
که پیش از این کرده و روایت است که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود موسی علیه السلام که بالا رو
از برای مناجات من و در بالای آن کوه بر او با من مناجات کن و در الموضع کوههای بلند بود
و طمع هرکدام آن بود که بر وی بالا رود موسی و مناجات کند کوه کوچکی بود در انجا که خود را حقیر شمرد
و گفت که من کمترم از آنکه بالا رود پیغمبر حق بر من از برای مناجات رب العالمین پس وحی فرمود خدای
تعالی بسوی وی که یا موسی بالا رو آن کوه کوچک را و مناجات کن چه او خود را در تواضع نهاده بود
ما نیز او را رفعت دادیم پس بانگ بر بالای آن کوه رو و مناجات کن پس ای عزیزان تواضع و فروتنی
را اختیار کنید که حضرت رسول صلعم فرموده که من تواضع لله رفعه الله تعالی یعنی که تواضع
کند خدا او را فروتنی و شکستگی پیش آرد با و شاه عالم ویرا رفیع قدر و بزرگ مرتبه گرداند نظم
تواضع سر رفعت افرازدت تکبر بخاک اندر اندازدت ازین خاکدان بنده پاک شد
که در پای کمتر کسی خاک شد باخلاق اهل کرم روی کن باکرام هر نیک و بد خوی کن باکرام ...
نیکی گرای که خوشنود باشند نیکان خدای ... مشو با بدان ساز کار بد هستان نیکی خود
باز دار اگر پایی آگاهی از غیب کسی هر کس از آن برمیا و ر نفس تو هستی شر دیگران کم شمر

نباشد شر بای مار هستر و من تکبر وضعه الله تعالی یعنی هر که تکبر کند بجهة دنیای و مردم را خوار دارد
و بنظر حقارت بجانب مسلمانان نگاه کند پادشاه عالم وی را وضیع و خوار و ذلیل گرداند **بیت**
رشته ور دنیا ره و دین مجو خدا بینی از خویشتن بین مجو کرت جاه باید مکن چون خسان بچشم حقارت
نظر در کسان کلان کی برد مردم هوشمند که در سر گرامیت قدر بلند **فصل چهارم در بیان آنکه فرا(?)**
درویشان بنظر حقارت نگاه نباید کرد که دل آزرده گردد ایشان سبب نقصان دینست
یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم ولا نساء من
نساء عسی ان یکن خیرا منهن ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب بئس لا
سم الفسوق بعد الایمان ومن لم یتب فاولئک هم الظالمون ای آنکسانی
که گرویده اید باید که سخره و سبکی نکنند گروهی شما از گروه دیگر یعنی اگر در مجلس بامای دیگر گوهر(?)
فقیر درویشی بی سر و پا واقع شود در نزدیک شما و شما را از همنشینی او عار آید و از نفرت کینه
و طبیعت شما را خوش نیاید بانگ او در مجلس شما بوده باشد با او درشتی کنید و او را مسخره سازید و او
محجوب و منکوب گردد و دل آزرده شود **بیت** مرنجان دل ره(?) خلایق خار(?) که بدست […] بچشم
حقارت برهنه پا یا مرا **بیت** دل مکن بازنده پوشان بد که جاسوس دل اند […]
شده کاندر جا کرت(?) شاید او بهتر از شما بوده باشد و قدر و منزلت در حضرة الداعی او در دو کم(?)
حق تعالی وحی فرموده بموسی علیه السلام که هر گاه آیی بمناجات پس بیار با خود کسی را که تو
بهتر از و باشی پس موسی علیه السلام گردید در میان مردم و با خود در است […] آورد که بگوید
من بهتر ازویم پس باز بر دانست از مردمان و بشروع کرد در اصناف حیوانات تا که گذشت
سگ گرگینی پس فرمود که ببرم این را با خود پس گردانید در گردن او ریسمانی را و برد با خود پس براه در

سگ سر به

سگ سر به بجهید از ریسمان و خود را خلاص کرد از وی و گذاشت او را پس چون فرمود موسی
علیه السلام بمناجات حق سبحانه و تعالی خطاب کرد ای موسی چه امر کرده بودم من ترا گفت
ای پروردگار من نیافتم من او را که بهتر از و باشم پس حق جل و علا فرمود که بعزت و جلال من که
اگر می آمدی بنزد من و یکی را می آوردی هر آینه محو میکردم نام ترا از دیوان نبوت پس بحکم
آیه کریمه و روایت صحیحه روا نیست که کسی بجانب هیچ فردی از اصناف بنظر حقارت نگاه کند
و او را مسخره نماید زیرا که بتر هر بنده خدای تعالی مطلع است و میداند که هر کس چه حال دارد **رباعیه**
اندر ره حق تصرف آغاز مکن، احتیم(?) و دل خود بعیب کسی باز مکن، ستر دل هر بنده خدا میداند،
در خود نگر و فضولی آغاز مکن، و بواسطه فقر و درویشی او را سرزنش نکنید و طعن مرسانید که ذلیل
الخلق عزیز عند الله **بیت** ارجمند است عزیز آنکس بنزد خلق خوار، هر که گشت از فقر و درویشی
بنزد خلق خوار، و در حضرة الداعی آورده که روایت است از ابی عبد الله علیه السلام که هر که تحقیر کند مو
من فقیر را و استخفاف نماید او را و حقیر داشتن او را سبب آن باشد که افلاس داشته باشد این
فقیر شهرت دهد او را خدای تعالی در روز قیامت بر خلائق به بدترین صورتی و او را دشمن دارد پس
ای عزیزان بهر صورت که هست با کسی سبکی نکنید و دست رو برروی کسی مگذارید و لب بسط(?)
رغبت کنید و خسرو فرزندو(?) بجانب هیچ مسلمانی بحقارت نگاه مکنید **بیت** احقر ان جهان چشم حقا
رت را بپوش تا طالب او شو که در نظام تحقیر است احقرست پس اگر نتوانید دل مجروحان را مرهم
نه جراحت کنید و معمور کنید دلها باشید نه ویران کنید و از ابی عبد الله علیه السلام روایت است
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که حق سبحانه و تعالی میفرماید که هر آینه دستوری یافته بجنگ من
کسی که بیازارد بندهٔ مرا و سرزنش کند او را بسبب فقر و افلاس و تنگدستی و هر آینه ایمن گردی

ز تنقص من کسی که گمراهی کند بنده مؤمن را قطعه کعبه خراب کردن و آنکه بجای او دگر کردن کلیسیا
نهادن بنا کنشت ۰ در یوم قدس هر خرابا و میکده ۰ از مسجد رسول کشیدن درخت خشت ۰
آن سوختن پس از آن جسر ساختن ۰ وانکه بر و قیصانه زند تقیمان نوشت ۰ چندان وبال نیست که
بار خاطری ۰ خواهی بفعل فاحش و خواهی بقول زشت ۰ و همچنین نشاید که زنان نیز هزل و مسخرگی
نمایند بر زنان دیگر و در تفاسیر در سبب نزول این آیه آورده‌اند که عایشه علیها اللعنه ام سلمه را که یکی
از ازواج طاهرات حضرت رسالت بود و هم بکوتاهی قامت عیب کرد حق سبحانه و تعالی فرمود که
نشاید که زنان استهزا و مسخره کنند بر زنان دیگر بکوتاهی قامت شاید که باشند آنها که استهزا و مسخره
کرده شده‌اند بهتر از استهزا کنندگان و کوتاهی قامت و درویشی نقصان نا زن و مرد نیست
چون در ایشان ایمان و فرمان برداری هست نقصان تمام و عیب کلی آنست که در ایشان
عصیان و نافرمانی امر الهی باشد که امر حق جل و علا تحمل نکنند و همچنین عیب مکنید نقصهای خود را
بجهة آنکه همه از یک طینتید و از یک نفس که آدم است در وجود آمده‌اید و خدای تعالی سیرت
و صورت او را خلق کرده بیت دیدن عیب کسان باشد دلیل کافری منکر صورت یعنی منکر
صورت گر است پس هر که دیگری را عیب کند همچنانست که اعتراض بر خالق انس و جان کرده باشد
و منکر مقصور از ازل است نظم عیب کسان منگر و احسان خویش ۰ دیده فرو کن بگریبان خویش
در همه چیزی هنر و عیب هست ۰ عیب مبین تا هنر آری بدست ۰ هر چه تو بینی ز سفید و سیاه ۰ بر هنر کارگر است
در پی کارگاه بیت ز عیب نیک مردان دیده بر دوز ۰ هنر دیدن بچشم بد میاموز ۰ ترا حرفی
بعیب تند و پیر در نشست ۰ منه بر حرف کس بیهوده انگشت ۰ و نخوانید یکدیگر را بلقبهای ناخوش یعنی
گاه هست که شخصی از روی قهر و غضب مؤمنی را فاسق یا منافق یا ملحد میخوانند و حال آنکه بدنامیست

مسلمانی را باین چیزها منسوب کردن یا آنکه شخصی از روی تکبر یا از روی هزل خواهد که در مجلس یا غیر
مجلس کسی را مسخره کند مردم بر او خنده کنند بیت با سخنر او سخن بد مکن میل ۰ که اینها لایق آزادگان
نیست ۰ کسی که هزل و بازی ساخت پیشه ۰ از و بی آبرو تر در جهان نیست ۰ یا اسم او را بر بدی یا
بشکسته میگوید یا بالقابی میخوانند که آنکس را خوش نمی‌آید و دل آزرده میشود و در میان جماعت
مردم و در خبر است که حق مؤمن بر برادر مؤمن آنست که او را بنیکوترین نامی بخوانند زیرا که کنیت سنت است
و ادب بهتر از آن نیست اگر کسی را کنیت نباشد لعنت است و اگر اسم او را بگوید درست و بتعظیم بخوانند شرط
ادب و حرمت بجای آورده باشند بیت نام مردم جز به نیکویی مبر ۰ گر همی خواهی که گردی معتبر ۰
و هر که توبه نکند از این تهمتها که مذکور شد پس آن گروه ایشانند ستمکاران بر نفس خود که خود را در معرض
سخط الهی و عقاب پادشاهی آرند ابو ذر غفاری رضوان الله علیه از حضرت رسالت صلعم روایت کرده
که آنحضرت فرموده که هر گاه شخصی در مجلس یا غیر مجلس کلمه آشکار کند بر مردم مسلمان چنانچه لفظ [illegible]
مسلمانی بگوید و بآن لفظ عیب او را خواهد بر مردمان ظاهر شود چنانچه مردمان بدانند که او را آن عیب
در حقیقت است خدای تعالی امر فرماید که فرشتگان که او را بزنجیرهای آتشین بربندند و در آتش دوزخ بکشند
و گویند این سزای آنست که عیب او را خدای تعالی پوشانیده بود و تو آشکار کردی فصل پنجم در بیان
غیبت کردن و شنیدن و ظن بد بمسلمانان بردن و عقوبت و عذاب آن یا ایها الذین
آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم
بعضا ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و اتقوا الله ان الله تواب رحیم
ای گروه گروندگان بپرهیزید و بگذارید بسیاری از گمانهای بد که بعضی از آن بپرهیزید بیت گمان نیک
بر کسی نیکو برم ۰ [illegible] کن نه که کسی فرو برم ۰ بدرستی که بعضی از گمانها گناه است گناه بر آن افزون میشود

نعوذ بالله و در سبب نزول این آیه در تفاسیر آورده‌اند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سلمان را رضوان الله علیه
نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستادند در بعضی از سفرها و از آنحضرت نان خورش و طعامی طلبید
آنحضرت با اسامة بن زید حواله فرمود که خازن وی بود و اسامه گفت که هیچ خوردنی نزد من نیست
سلمان باز آمد و صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند که سلمان قدمی دارد که اگر بچاه رود
یعنی که چاه است در مدینه رود آبش خشک شود و بعد از آن در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته
طعام نداشته یا بخل ورزیده و با ما دیگر روز که نزد حضرت رسول صلعم آمدند فرمود که چیست این سرخی گوشت
در میان دندانهای شما می‌بینم گفتند یا رسول الله ما گوشت نخورده‌ایم آنحضرت فرمود که گوشت خوردید که می‌گویم
غیبت آنکسی میکنیم و این آیت نازل شد که و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا تجسس مکنید و غیبت یکدیگر را یعنی
در پی عیب جویی یکدیگر مباشید و باید که غیبت نکنند بعضی از شما بعضی دیگر را آیا دوست میدارد یکی
از شما از آن نفی نماید پس مکروه دارد از او بخورید پس همچنانکه از خوردن گوشت مرده کراهیت دارید
غیبت را نیز کاره باشید خصوصا غیبت مؤمنان و همسایگان و بترسید از عقوبت الهی بسبب غیبت کردن
بدرستی که خدای تعالی پذیرنده توبه است از کسی که تایب شوند از غیبت کردن مهربانست بر آنانکه باز ایستند
از غیبت گفتن و شنیدن و در منهاج الکرامه آورده‌اند که روایت است از رسول صلی الله علیه و آله که گفت شب
معراج قومی که دو جانب دهان ایشان دریده بود دیدم گفتم کیستند اینجماعت ای جبرئیل گفت
اینان آنانند که می‌دریدند ناموس مردمان را بغیبت کردن **مثنوی** ای برادر گر تو هستی حق طلب
جز بفرمان خدا مگشای لب گر خبر داری ز حی لا یموت بر دهان خود بنه مهر سکوت خامشی از کذب
و غیبت خوشتر است هست آنکو غیبت دانسته است ز زبان از غیبت مردم ببند تا نیفتی در پی دست و پا
در بند هر که از غیبت زبانش بسته نیست آنچنان کس از عقوبت رسته نیست باک دار از کذب

و از غیبت

و از غیبت زبان تا که اجابت نگفتند در زبان ای عزیز من نصیحت گوش کن گر نجات بایدت
خاموش کن لب مجنبان جز بذکر کردگار زانکه با کار الهی بود دولت کار و در حدیث آمده است
که هرگاه در مجلسی غیبت کنند و غیبت مسلمانان کنند و جماعتی که استماع غیبت می‌کنند قادر
و راستند باشند ایشانرا از غیبت کردن منع کنند و نکنند با غیبت کنندگان شریک باشند و گناه ایشان
برابر باشد با آنکسان که غیبت می‌کنند و اگرچه ایشان هیچ نگویند که المستمع للغیبة احد
المغتابین **بیت** غایبی را گر کسی غیبت کند پیش ترا گیر منع کن ورنه در آن غیبت شدی یار و
شریک و در روز قیامت نیز مواخذ خواهی بود و از جوارح نیز سوال خواهند کرد که چرا غیبت کردی
و چرا شنیدی که و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک
کان عنه مسئولا یعنی از پی مرو آنچه را که نیست ترا بآن چیز دانایی یعنی متابعت مکن آنچه
مرو تا ندانی مگوی و اگر نشنیدی مگوی و ندیدی مگوی و در روضة الواعظین آورده که از امام حسن
علیه السلام پرسیدند که یا ابن رسول الله از حق تا باطل چه مقدار فرق است فرمود چهار انگشت فرقها
یعنی هر چه بچشم دیدی حق است و هر چه بگوش شنیدی باطل است محمد بن حنفیه علیه السلام در معنی
آیت فرموده که گواهی در روز قیامت بدرستی که گوش و چشم و دل و هر یک از اینها باشند از نفس خود پرسیده
شده یعنی از ایشان خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از گوش سوال کنند که از جهت چه
شنیدی و چرا شنیدی و از چشم پرسند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل پرسند که چه دانستی که آنکس بغیبت
و گناه بسر برده بودی و چرا دانستی و ظن بد بار بردی و در عدة الداعی آورده است که خدای تعالی
با ندای داود که گر ندیدی ای انا سرا که بخورند مرده ما نرا بزبانهای خود یعنی غیبت کنند کان مسلمانان را که
همواره سکیم ان زبانهای این مرا مثل همواره گردن بپوست و مرزم یعنی منبر یا تیم که ببرند زبانهای ایشان

عسل همواره کردن پوست و مغز نم یعنی مغز بادام که میبرند زبانهای ایشانرا انگبین زبانهای آتشین و مید بدی

که ایشان نیز الحق سزاوار عذاب الیم گرفتار گردیده اند چه بی کنند و ران عذاب و بار مسلط میکرده ام بر ایشان

دوزخیانرا که ایشانرا سرزنش و طعن زنند و گویند با اهل دوزخیان که این آنکس است که در دنیا غیبت

مسلمانان میکرد و سبب آن شناسید او را **در تعریف غیبت که چه معنی دارد** غیبت آنست که ذکر کند کسیرا

بچیزی که چون آنکس بشنود او را از آن بد آید **بیت** مگو عیب کسی گو نا بدید است * که حق دایم

که چون عیش آفریده است * مکن غیبت مده بیهوده دشنام * که در حضرت فرومانی سرانجام * و از حضرت

رسول صلی الله علیه و آله سوال کردند از غیبت که چه معنی دارد فرمود که یاد کردن تست برادر خود را

بر وجهی که اگر بشنود او را بد آید گفتند یا رسول الله اگر چه آن حق باشد فرمود که بلی که اگر باطل باشد

آنچه که در حق او گفته اند پس آن بهتانست و هر گاه شخصی در حق برادر مؤمن بهتانی بگوید خدای تعالی

آنکس را در دوزخ حبس کند تا القدر که آن بهتان را است کرده **بیت** به بدنامی خاندان عفاف *

اگر داری انصاف بهتان مباف * نخواهی که بد گویدت عیب جوی * بد هیچکس تا توانی مگو * و تاریخ او

که فیشا عور پس حکیم گفته من قال فی الناس ما لا یعلم ما لوا فیه بما لا یعلمون یعنی هر که

نسبت بمردمان چیزی گوید که نداند مردمان نیز با او آن گویند که ندانند یعنی هر کس سنان زبان

در عرض خلایق بطعنی دراز کند مردم نیز از عرض او بهدف تیر مذمت نشانه ناوک سازند و بد او گویند

رباعیه گاهی ز نقص خویشتن واقف باشی در مذهب ما کامل و عارف باشی گر اهل حقیقتی

مرنجان و مرنج تا مظهر اسرار معارف باشی **فصل ششم در بیان آنکه ششی موضع غیبت جایز داشته**

اند در تفسیر آورده که علمای امامیه رضوان الله علیهم در شش موضع غیبت را جایز داشته اند اول

آنچه در باب غیری میگویند و او مستحق آن باشد مثل فاسقی که فسق او ظاهر باشد بر اهل عالم چنانکه همه کس

داند که او

داند که او فاسق است و فسق میکند بر علانیه و شارب الخمر نیز که ظاهر باشد خمر خوردن او و ظالمی که دایم مدار او بظلم

باشد که ایشان را باین صفات غیبت کنند نیز نیکو است چه روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که

لا غیبة لفاسق **دوم** شکایت متظلم شمرده اند مثل آنکه شخصی مؤمن ظلم کرده باشند و اورا بگویند آنرا

غیبت نیست چنانچه آورده اند در تفسیر که مردی فقیری از قومی ضیافت خواست و او را طعام ندادند و او محتاج آن

طعام بود آنکس زبان شکایت گشاده هر کجا که میرسید از بیمروتی آن قوم شکایت میکرد اصحاب وزرا بران

عتاب کردند آیه لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم در شان او نازل شد که مظلوم را

شکایت از ظالم جایز است و اگر آن شکایت را مخفی دارند و نکنند و عفو کرده از ایشان در گذرند بهتر

ایشانرا به رسیدن ثواب الهی که ان تبدوا خیرا او تخفوه او تعفوا عن سوء فان الله کان عفوا

قدیرا این آیت تحریص مظلومانست بر عفو کردن ظلم خود تا متخلق شوند باخلاق ربانی تا برسند بثواب

الهی که آن فوز و فلاح است یعنی رسیدن بنعیم جاودانی که از ظلم خود در گذرند و تحمل کردن و از ظلم ایشان

بکسی شکایت نکردن و خصم ظالم را بمحکمه قیامت گذاشتن **بیت** ظالمانرا بگرد و کار بسپار * که جزا خدای

دهد بروز شمار **سیوم** نصیحت مستشیر در نکاح چنانچه کسی خواهد که دختری یا زنی بیوه را نکاح کند و نکاح

صالح باشند و منکوحه و متعلقان او فاسق و فاجر باشند یا منکوحه و کسان او اهل التقوی و صالح باشند

و ناکح فاسق و فاجر بر این وجهها که گفته شد غیبت نیز جایز است یا کسی خواهد که با کسی معامله کند و آنکس

را متاع بد باشد یا در کیل و وزن و زیان او نقصان باشد مشتری بگویند که او این حالها دارد با او

معامله مکن جایز است و از غیبت شمرده اند **چهارم** جرح و تعدیل برای شاهد مثل شخصی بر شخصی حقی

دارد یا امانتی بدو سپرده و طلب میکند و مدعی منکر شده میگوید اگر شاهدان بیایند و شهادت گذرند

دل باشند من این حق را یا امانت را بدهم بعد از آنکه شاهدان شهادت دهند جایز است قاضی را که

شهادت دهد بر عدالت ایشان چه آنکه مبادا اموال آن مؤمن یا امانت او فوت شود یا آنکه در حق
مؤمنی جمعی شهادت بدروغ میدهند و میخواهند که مال یتیمی یا بیوه‌ئی را بناحق تصرف کنند یا مؤمنی را
خواهند که بقتل آرند ناحق جایزست که قاضی شهادت ایشان را جرح کند و بگوید که ایشان عادل
نیستند و در همه جا که مذکور شد قاضی و حاضران مجلس را قصد اخلاص و حفظ اموال مسلمانان
باشد نه آنکه باعث بر اینها عداوت باشد و تعصب **پنجم** ذکر مبتدعه و تصانیف فاسده ایشان
کردن یعنی کسی که اهل بدعت است غیبت ایشان نیز جایز است **ششم** ذکر معایب و قبایح و افعال
لشکریان یزید و دشمنان اهل البیت که سنیان ملعونند و قدح در انساب ایشان کردن
یعنی ولد الزنا خواندن جایزست تا مردم نفرت نمایند از ایشان و با ایشان دوستی نکنند بعلت
این شش طایفه بر این وجه که مذکور شد جایزست **باب هجدهم در حفظ**
کردن لسان خود خصوصاً در مجالس که هر بلائی که بر سر انسان می‌آید از شومی زبان است
در کتاب انیس العارفین آورده که حکما گفته‌اند که هشتم از عیب است و آدمی چون خاموش
بود همه آن عیبها پوشیده شود و هیچ کس بر عیب او مطلع نگردد و از جمیع بلاها محفوظ بود و
رنجی و آسیبی بوی نرسد **بیت** زانکه باشد در قفس بلبل ز بهر گفتنش / بند کن سلامت
بایدت ای دل زبان خود ببند و بعضی از حکما گفته‌اند که در خاموشی هفت هزار خیر است
که اثرها از او روزه نشد و جمع کرده‌اند هفت آن **اول** آنکه خاموشی حصار تن است جهت آنکه هر گاه که
سخن
این کس خاموش است و سخن نمیکند در حصار است و هیچ کس با وی نقرب و خلل نمیتواند کرد
قطعه خاموش از گفتن بسیار به / وانکه گفت از گفت خود در جوش شد / شد لعاب پرده
از لب بار شکم / چون صدف هر کو همه تن گوش شد / سر همیان شد جائی زانکه با چند

زبان خاموش شد **دوم** عبادت بی رنج چرا که خاموشی را نیز از قسم عبادت گرفته‌اند بطور
آنکه از ما لا یعنی سر نزند که موجب خسران و فضیحت او شود **سیوم** آنکه خاموشی زینت است بی زیور
چه هرگاه کسی که او لباسهای فاخر پوشیده و دانش و فضیلتی ندارد و خاموش نشسته است و کسی
را ظن بر آنست که این کس فاضل و عظیم القدر و هر کس حرمت او میدارد بعد از آنکه او سخن کرد معلوم
میشود که او چه حال دارد **بیت** مرد پنهان بود بزیر زبان / چون نگوید سخن بداندش کس
خوب گوید بلطف خوانندش / زشت گوید سفیه خوانندش **چهارم** هیبتی است بی سلطان
چنانچه شخصی در مجلسی نشسته است که خالی از شمائی نیست و مردم نیز ادب رعایت کرده خاموش نشسته‌اند
پنجم حصاریست بی دیوار بی نیازیست **ششم** بی عذر خواستن یعنی هر گاه که خاموشی است
و سخنی از او رنجانیده نمیشود که متقین آن شرمندگی کشد و در آخر عذر بایدش خواست **بیت** گنج
سخن مبخش بکس / تا عذر خطا نخواهی از کس **هفتم** راحت کرام الکاتبین است بواسطه
آنکه هر گاه مرد خاموش است کرام الکاتبین نیز فارغ‌اند از جریده نوشتن کما قال تعالى إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ
عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ یا وکن چون فرا گیرنده مخاطب حضرت رسالت‌اند و مراد
اند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و اعمال مکلف از او نبوسیده است همنشینی و از جانب چپ همنشین
یعنی انبیا و ملک برابر است در جنب بنده نشسته بگواهان وی باشند در حدیث آمده است که دو ملک
هر دو دندان پیشین وی نشسته‌اند مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ بیرون نمیکند از دهن
خود هیچ سخن یعنی متکلم نشود سخن بحرفی مگر که نزدیک او نگهبان بود آماده که فی الحال بنویسد و گفته‌اند
که زبان او قلم ایشانست و آب دهن مداد ایشان و اضعاف دایم در مالا یعنی سخن میگوید نزد خدا
تعالی شرم میدارد و مقام زن ایشان دو ملک مقرب بدین نوع نگهبان بنده‌اند و نیکی بد او را تقیه کتابت

و رنج آزند تا آنگاه که اجل در رسد و درین اشعار است بآنکه حق سبحانه و تعالی از استحفاظ ملکین
مستغنی است چه او مطلع بر پوشیدها و این برای حکمتی است و آن زبان را لطیفه در باز ایستادن
بندگان از منهیات و رغبت نمودن در عبادات **در تعریف کرام الکاتبین** در حدیث آمده است
که کاتب حسنات بر یمین مرد است و کاتب سیئات بر یسار و کاتب یمین را حق سبحانه گفته که قول
صالح و عمل صالح و اجل را می نویسد و آنرا بدل نباشد که مَا یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ
لِلْعَبِیدِ و کاتب یمین امین است و ناظر است بر یسار و کاتب یسار را حفظ سکو بنده که قول
قبیح و عمل قبیح و سیئات شمار را می نویسد پس هرگاه که بنده کاری بدی کرد صاحب یمین گوید
بر صاحب یسار که بگذار او را هفت ساعت شاید که باز گردد و تسبیح گوید و استغفار کند چنانچه
آورده اند که چون آیت تحریم خمر فرود آمد خواجه عالم صلعم منادی کردند که دیگر خمر نخورند روزی
اتفاق افتاد که حضرت رسول صلعم بکوچه میگذشت یکی در آمد از خانه و قرابه در دست داشت آن
چون رسول را صلعم دید ترسید توبه کرد و گفت خداوندا قبول کردم که دیگر هرگز خمر نخورم بوی دادن
من توبه شده دار و چون نزدیک رسول صلی الله علیه و آله رسید حضرت فرمود که چیست در دست
تو او گفت سرکه است گفت پاره بر دست رسول صلعم ریخت سرکه بود آن مرد گفت یا رسول الله
بدان خدای که ترا برسالت فرستاده است که این سرکه نبود و خمر بود و چون شما را بدیدم ترسیدم
پس توبه کردم که دیگر هرگز خمر نخورم حق تعالی خمر را سرکه گردانید گفت بلی چنین باشد هر کس توبه
کند حق تعالی سیئات او را بحسنات مبدل گرداند که مَا یُبَدِّلُ اللهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ پس معلوم
شد که توبه واجبست که انسان محافظت زبان خود کند که اگر در مجالس یا غیر مجالس که بتکلم در آمد تحقیق
گوید که منفعتی بر خیر و صلاح مسلمانان بوده باشد نه آنکه اگر بتکلم در آید سخنان گوید که موجب و مسلمانان

و خدا آزاری باشد سبب خاموشی بهتر است **بیت** چو مردم سخن گفت باید بهوش و گرنه شدن چون
بهایم خموش چو طوطی سخن گوی نادان مباش بهوش است و عقل آدمی زاده فاش هر ابله کو
سخن بی گزاف چو طنبور بی مغز بسیار لاف نه بینی که آتش زبانست و بس به آبی توان کشتنش در نفس اگر هست مرد از
هنر بهره ور هنر خود بگوید نه صاحب هنر اگر مشک خالص نداری مگوی و گر هست خود فاش گردد ببوی ببوگند
خوردن که زر مغربیست چه حاجت محک خود بگوید که چیست **در بیان شرح خود نگاه داشتن و کم گفتن**
در روضة الواعظین آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که خاموشی اختیار کرد نجات
یافت که مَنْ صَمَتَ نَجَا و فرموده صلی الله علیه و آله که بلا موکل است بر سر فرزند آدم زیرا که بیشتر خطا
فرزند آدم در زبان اوست که اَلْبَلَاءُ مُوَکَّلٌ بِالنُّطْقِ **قطعه** هر که شد مبتلا به بدگویی به بلایی عجب
گرفتار است هر بلایی که میرسد بکسی بیشتر از ره گفتار است پس هرگاه نگاه داشت زبان خود
را از خود نکند با هر کسی از جمیع بلاها محفوظ ماند و ستر خود با دیگری که سمت محرمیت نداشته باشد در میان
نهد عاقبت پشیمانی کشد و ندامت بر روی پشیمانی و ندامت سودی نخواهد داشت **بیت** جوانمردا سخن
در پرده میدار که با هم دو نشاید گفت اسرار چو مردان خوی کن دایم سه طاعت خموشی و صبوری و قناعت
پس اسرار و رشته خود را با هیچ دوست در میان منه زیرا که بسیار باشد که دوستی خلل افتد و به دشمنی
بدل کرده **قطعه** ای پسر سر کش از دشمن نهفتن لازم است به که از افشای آن با دوستان کم دم زنی
دیده ام بسیار کز بسیار بهم نهاد دوستان دشمن شدند و دوستها دشمنی حکما گفته است که چهار پادشاه چهار
حکمت گفته اند که گویا یک تیر است که چهار کمان انداخته اند کسری گفته است که هرگز پشیمان نشده ام از آنچه نگفته
ام و بسیار گفته که از پشیمانی آن در خاک و خون خفته ام **قطعه** خامش نشین چرا که نشستن بخامشی بهتر ز
گفتنی که پریشانی آورد از تیر سرخ پشیمان نشد کسی پس خامشی که سر به پشیمانی آورد قیصر گفته

که قدرت من بر ناگفته بیش از آنست که بر گفته یعنی آنچه نگفته‌ام میتوانم گفت و آنچه گفته‌ام نتوانم نهفت

قطعه هرچه اخفای آن بود دشوار با حریفان مگو با معالی ۞ که آنچه داری نهفته بتوان گفت ۞ و آنچه گفتی

نهفت نتوانی ۞ خاقانی چنین فرموده و درین معنی سخن چنین رانده است که بسیار باشند که پشیمان

گفتن سخن باشد از پشیمانی نهفتن قطعه هر سر که بر کسی دهی از خاطر افتدت ۞ سریست مکن تلویح بیانش نگاهدا

شتنی ۞ سر اسم شود چو غرامت اظهار آن ترا ۞ مشکلتر از ندامت پوشیده داشتن ۞ ملک نهد برین فرموده

است که هر حرف که از زبان جسته است ۞ وگشت بتصرف ما از خود لیسه است و هرچه نگفته‌ام مالک

آن ام اگر خواهم بگویم و اگر خواهم نگویم قطعه نجر و تیر از زر از خانش و نهان ۞ مثلی نیک بر زبان رفته ۞

یعنی چو تیر رست مانده در قبضه ۞ وان چه تیر است از کمان رفته بیت چه زیبا گفته است آن امام و بسیار

ملک سر باید ست سر را نگهدار ۞ در روضة الواعظین آورده که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که زبان

در دهان محکم است یعنی در حکم تو ما دام که تکلم نکرده و چون سخن در آمدی از حکم و فرمان تو بیرون رفت

بیت سخن را گران بسته و اولی الفصل ۞ یکی مرغ وان پای بند قفس ۞ چو گفتی قفس باز افتد پرونی

شکست ۞ طمع بگسل از وی که آمد بدست ۞ سیس و خبر آنکه نه زبان خود را همچنان تنگ در خزانه منهی علما

و لغزیدن و در اینها نگه زیست که گفتن آن دو زبر سکر و اند لعنت را او طرف بسیار زد و جهت بدنا

و جمعیت خاطر و فراغت را او برهم انداز و خاندان های قدیم را و آن کلمه کفر است که سبب کفر گفتن

و کفران نعمت بر دیدن نعمت زوال می باید و از دولت بدر رستی و جمعیت و دولت صلاها و عذابهای

گوناگون متوجه بنده میشود که مرگ بران ترجیح دارد و بحکم آیهٔ کریمه که لَئِن شَکَرتُم لَأَزِیدَنَّکُم وَلَئِن

کَفَرتُم اِنَّ عَذابی لَشَدِید ۞ دیگر آنکه شخصی میخواهد که کسی عطایی کند و آنکس حرفی یا نه بعنایت او

میکند و بد او را بگوید و آن شخص که آن را شنید پشیمان میشود از آن بخشش کردن و عطا نمودن بیت

مصلحت

مصلحت نیست زبان زیر کام ۞ تیغ بپسندیده بود در نیام ۞ لب بگشا گرچه در و نوشهاست

کز بسیار و لبو ارسی گوشهاست ۞ آب صفت هرچه رسیدی بشوی ۞ آینه سان هرچه ببینی مگوی ۞

و بزرگان گفته اند که هر که از زبان از صفت چیز خاموش نباشند زبان او وبال و ننگ بود اول بسیار گفتن

سخن بیهوده که در وی هیچ فایده نباشد و کسی که بسیار است سخن او بسیار است خطای او کم است حیای

او و هر که کم است ورع او و هر که کم است ورع او مرده است دل او و هر که مرده دل او داخل و شیوه او

در آتش دوزخ دوم عادت به سوگند خوردن چنانچه شخصی بیک کس عقبی دارد و بی آنکه بار بگوید سوگند بخورد وفی

الحال سوگند میخورد بیت بسوگند عار است مکشا زبان ۞ که دل را گریزند و جا از زبان سیوم مذاق

کردن با یکدیگر در مجلس امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ای علی

مزاح ببرد آبروی را و بی تمکین ولی وقار بسیار ز بیت مگو بیهوده کس را ناسزا و از مهر زده هم

مزاح و هم مباز ار ۞ بزرگی گفته است که جوانمردی آنست که برادران خود را معذور داری از هر ذنبی که از

ایشان واقع شود و با ایشان چنان معامله نکنی که از ایشان عذر باید خواست قطعه جوانمردی

دو چیز است ای جوانمرد ۞ بشنوم که شرح آن گویم بر راست ۞ یکی آن کز رفیقان در گذاری اگر هم

غلط بینی صدم و کاست ۞ دوم آن کز تو ناید هیچ کاری ۞ چنان کاری که باید عذر زیشان خواست چهارم

مردکان را دشنام دادن که هیچ چیز بدتر ازین نیست که مرده را بد گفتن پنجم چهار پایان را لعنت

کردن ششم میان مردان سخن زنان گفتن هفتم خویشتن را ستودن لیلع لتو لیف خود کردن و در

کتابت فصال آورده که هر روز چون صبح میشود زبان خطاب میکند با اعضا و جوارح که چه حال

دارید و احوال شما چون میگذرد و جوارح بزبان حال میگویند با زبان که ما بحال خود هیم اگر تو ما را

بحال خود گذاری بیت زبان گفت با سر که چونی خوشی ۞ بگفتا خوشم گر تو دم در کشی ۞ در تقریر

و کسی کر

آورده که ابوذر رضوان الله علیه گفت که گفتم یا رسول الله پیغمبران چند اند فرمود صد و بیست و چهار
هزار گفتم یا رسول الله امر سل زیشان چند اند فرمود که سیصد و سیزده گفتم از کتب که حق سبحانه
و تعالی نازل گردانیده چند است فرمود که صد و چهار کتاب فرو فرستاده از جمله ده صحیفه بر آدم
علیه السلام نازل شد و بر شیث علیه السلام پنجاه صحیفه و بر اخنوخ که ادریس است چهار صحیفه و او
اول کسیست که خط نوشت و بر ابراهیم علیه السلام ده صحیفه و توریة که بر موسی و انجیل که بر عیسی
و زبور که بر داود و فرقان که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گردانیده و کلمه که در صحیفه ابراهیم علیه السلام
و تتبع کنم با او این بود که سزاوار است مر عاقل را که حافظ لسان و عارف زمان و مشغول شان
خود باشد یعنی نگاه دارد زبان خود را که در مجلس بیهوده نگوید و بسیار سخن نکند رباعیه
ای یافته از لطف الهی تمکین در منزل عافیت بکنج بنشین جائی که دو فایده نیست پرسش
گر فضه بیهوده مکن ولی مکین و دیگر شناسد زمانه یعنی داند که در هر محلی چه باید گفت مصرع هر سخنی
جایی و هر نکته مکانی دارد و دیگر آنکه مشغول شان خود باشد آنست که بداند که مصاحبت باکه باید
کرد و در مجلس جای نشیند که لایق بحال او باشد و وقت را بما لا یعنی صرف نکند بلکه بچیزی صرف
کند که او را در آن فایده باشد بیت بچشم خرد ناظر وقت باش بکسب عمل حاضر وقت باش از
بوذرجمهر پرسیدند که چه چیز است که خدای تعالی به بنده دهد که هیچ چیز به از آن نباشد گفت خرد
طبیعی یعنی عقل گفتند اگر نباشد گفت ادبی که آموخته باشد و در تعلیم آن سعی برده گفتند اگر آن
نباشد گفت خوی خوش که با مردم مواسات کند و دشمن را بدان نگاه دارد گفتند اگر آن هم
نباشد گفت خاموشی که پوشنده جهالت گفتند اگر آن هم نباشد گفت مرگ که او را از روی
زمین بردارد زیرا که هر که بدین خصال حمیده نباشد مرگ به از زندگانی او باشد قطعه بوزری

رسیدم

رسیدم ز اقصای یونان زمین بد و گفتم ای بر ما عقل و هوش نه چه باشند مرا رهبر ای پیر گفتا
خموشی خموشی خموشی خموشی رباعیه ایزد چو مسکرد مرکب تن و جان در هر عضوی
مصلحتی کرد نهان گر مصلحتی ندیده بودی ز زبان محبوس نکردیش بزندان دهان و لقمان
حکیم گفت پسر خود را که چهار صد پیغمبر را خدمت کردم و هفت سال علم و حکمت آموختم از آن همه
چند سخن را اختیار کردم اول آنکه نیکی که با مردم میکنی از فراموش کن و در تفحص حال خو
یش مکشی و در اصلاح حال دیگران مکوش دوم آنکه در حرم مردمان چشم نگاه دار و از
زبان بد و شر ایشان بخدای تعالی پناه بر و از زنان نیک نیز بر حذر باش که منازعت ایشان
همه سوال شر باشد سیوم آنکه گناه خود را فراموش مکن و استغفار بسیار کن چهارم آنکه
در محفل که نشینی جای خود را بشناس و با زبر دستان منازعت منمای و زیر دستا
را حقیر مشمار و گشاده روی و متبسم باش و افشای سلام کن بر خاص و عام و سبک
روحی را شعار خود کن و در همه امور که واسطه محبت و رابطه مودت است و تقلب و تند خوی و درشت
گویی را بر طرف کن که آن موجب قطع محبت است و اگر مردمان بچیزی که در ذوات لغو بود هیا
تر افسانه کنند بگفت ایشان منوره مشو که سخن جاهل هرگز ظرف در نگیرد و با سفیهان سکو
ت اختیار کن و حلم ورز که حلم سکر جواب دهنده است مر سفها را و حکما گفته اند که خشت
جز از غایت جهل است عقب هر فرع و بخشش بی استحقاق یعنی بخشش بکسی کند که او مستحق آن
نباشد و ربح بر خود نهادن بباطل و تمیز نکردن دوست از دشمن و گمان نیک نسبت به همه کس
بردن و امید بجا از بوده داشتن و راز بنا اهل گفتن و در مجلس سخن بسیار بی فایده گفتن
از آن باین کس نقصان رسد نظم بیا ای گفتگو اختیار کرده و گنج سخن را بار کرده زبان

درگوش که دارد پس خطرها * در سکان زبانها سخن سرها * سخن هر چند صراف معانیست * فروشی خازن
گنج نهانیست * سخن کم گفتن اندیشه کردن * به از بسیار گوی پیشه کردن * زنهار در دهان خود نگهدار
سخن را شنو زبان خود نگهدار * سخن را شنو کز بی معنی بی گوش * شده همچون صدف باز هم آغوش
دهن مگشا که بس لبهای خندان * خطا افتاده از درهای دندان * بسی بهتر بود نادان خاموش * ز مرد دانا
که در گفتن زند جوش * دل این یک ز گفتن در خروش است * زبان او ز بد گفتن خموش است *
زبان از بلبل آمد گوش از گل * ببین حسن گل و فریاد بلبل * خموشی بهتر است از هر چه گویی *
سخن کوتاه شد دیگر چه گویی

باب نوزدهم در بیان فضلت و ثواب اطعام مومن

و فقیر و تصدق کردن برای اسیران خاک لیلة القدر و شب جمعه و زیارت کردن قبور پدر و مادر
و خویشان را در شب جمعه و ثواب آن روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال
ارواح المؤمنین یاتون فی کل لیلة الجمعة فیقومون بیوتهم ثم ینادی کل
واحد منهم بصوت حزین یا اهلی و یا اولادی و یا اقربائی اعطفوا علینا بالصدقة
واذکرونا وارحمونا علینا فی غربتنا و قلة حیلتنا صدق رسول الله و امیست از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله ... نماید که بدانید ای مومنان و موحدان که هر شب جمعه ارواح مؤمنان
مشتاق سرهای خود دانید و هزار اندوه و حسرت فرزندان و خویشان خود را بخوانند که ای فرزندان
و خویشان و عزیزان بر ما شفقت و رحمت کنید که در زندان محکم استوار در بندیم و در رنج و محنت
سخت گرفتاریم اگر میتوانید ما را هدیه فرستید و از برای ما صدقه بدهید الحال که اکنون که در دست
شماست در دست ما بود و برای خود رحمت نکردیم و از برای درماندگی خود و از پیش نفرستادیم
لاجرم اکنون محتاج شده‌ایم ما را نومید مکنید تا حق تعالی شما را از رحمت خود نومید نگرداند ای عزیزان

بدانید که چون شما را از برای اسیران خاک خیری کنید که بروح ایشان میرسد و شاد میگردند
یعنی از برای برادران و پدران و مادران و خویشان خود خیری بکنید و صدقه بدهید و بدعا یاد و نیکی ایشان
بفرستید که ایشان از عمل بازمانده اند عاجز و درمانده شده اند محتاج صدقات و دعوات و خیرات
گشته اند عباد بن صامت گفت که شب جمعه ... شنیدم اتفاقا راه بگورستان کردم چون
بمیان گورستان رسیدم نشستم و ساعتی چشم در خواب شد دیدم که گورها شکافته شدند و از هر یکی
شخصی بیرون آمد دیدم که از برای هر یکی طبقی فرود آمد هر کدام طبق خود فرا گرفتند و بجای خود
رفتند جوانی بماند جامه کهنه پوشیده از برای او هیچ نیامد گفتم ای جوان این چه طبقها بود گفت
هر گاه که زندگان از برای مردگان خیرات کنند حق تعالی ثواب آنرا در شب جمعه بدیشان میرسانند
گفتم از تو گو گفت از برای من هیچکس خیری نکرده که بیاید گفتم هیچکس داری گفت مادری دارم گفتم
مادرت کجاست گفت در فلان محله ناگاه از خواب در آمدم روز دیگر بدان محله شدم و بمادرش
خبر کردم درخانه رفت و سیصد زر بیرون آورد و گفت این را بستان و از برای وی صدقه کن بهمه
ل کردم که دیگر فراموش نکنم عباد بن صامت گفت آن زر را از برای او بصدقه دادم دیگر شب جمعه
بگورستان شدم و نشستم و باز چشم بخواب شد دیدم که گورها شکافته شدند و از هر گوری شخصی بیرون آمد
و از آسمان طبقها فرود آمد باز هر یکی طبق خود فرا گرفتند و روی سوی گور خود کردند و رفتند ناگاه
آن جوان را دیدم جامه سفید پوشیده و طبقی فرا گرفته روی سوی من کرد و گفت خدا از تو خشنود باد چنانچه
که من از تو خشنودم این بگفت و روی بگور خود نهاد ای عزیزان از برای خود خیری از پیش بفرستید
دیگری از پس شما نفرستد و چندان از برای تو فرستند و خیر و صدقه کنند که تو از برای دیگران خیر
و صدقه فرستی بیت هر که عیشی بگور خویش فرستد * کس نیاید ز پس تو پیش فرست *

بیت مفلس امروز کند دارو وی در دل ریش که بیمار ز مرگ کس غیر نشود درمانش هر که دانه
نفشاند بزمستان در خاک ناامیدی بود از دخل تابستانش نظم مکوش امروز تا تخمی نپاشی
که فردا بر جوی حاصل نباشی تو خود دریاب فرصت برگ رفتن از پیش که خونبها نرانها شد خرمن خویش چنانچه
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پیغمبر ما بید که قدّموا قبل ان تُقدَّموا فانّ لقمة تقد
موا بایدیکم خیر لکم من عشر آلاف دینار تخلفون لما بعد موتکم واعلموا ان خیر
اعمالکم التی بعد موتکم الصدقة وایاکم ان تخرجوا من الدنیا ما دمتم فان ا
لطریق وافضح ولکن اصدروا النقل فان لقسم ولکنه یعنی ای مؤمنان و موحدان خزانه طا
عات گردانیده پیش از آنکه مستور منزل بر خوانند کار روز درماندگی بسازید از آنکه بحجاب مستور نباشد
زیرک دل در مانید در مزرعه دنیا کشت طاعت و خیرات کنید پیش از آنکه اسرار یوم تشخص فیه
الابصار ظاهر شود و از مال خود نفقه دادن یتیمان و صدقه دادن بدرویشان بهره از برای آخرت
بردارید پیش از آنکه وارث غارت کند مال جمع کرده خود در ابقا ات فرستید یعنی در راه خدا
صرف کنید پیش از آنکه دشمن بخرابات فرستد زنهار که دل بوصیت بنهید که وارث وزن نه اند
سنه و جمعه بر باد فنا بر دهد مهتر عالم صلی الله علیه و آله فرمود که بجلال ذو الجلال که لقمه بدست خود
بخلق گرسنه رسانیدن بهتر است از آنکه ده هزار دینار وصیت کنید بعد از موت بیت
گر کنی خیری بدست خویش کن غیر خود را وقف هر درویش کن یک درم کان را بدست خود دهند
به بود زان کز پس او صد دهند گر بخشی خود یکی خرمای تر بهتر از بعد تو صد مثقال زر در روضة
الواعظین آورده که موسی علیه السلام گفت ای معبود من چیست جزای آنکه طعام کند یکی
را برای رضای تو فرمود که ای موسی امر خواهم کرد منادی را که ندا خواهد کرد در روز قیامت

علی

علی رؤس الخلائق که فلان بن فلان آزاد کرده خدا تعالی است از آتش دوزخ در عمدة الدعا
آورده که حضرت رسالت صلعم فرموده که کسی که آب دهد تشنه را حق سبحانه و تعالی او را آب دهد از نهر
بهشت که خالص و سفید باشند و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که افضل صدقه خنک ساختن جگر گرم است یا ب
مرد و هر که آب دهد جگر گرم را حق سبحانه و تعالی او را بنا دهد در سایه عرش در روزی که سایه نباشد الا سایه خدا
پس ای عزیزان طعامی که بجز ایران خاک سید بدهد جهدی کنید که لقمه بحلقوم درویش محتاج گرسنه رسد و خوش
دل گردد و رعایت درویشان بکنید که انبیا نزد او و لیت در نزد حق تعالی و حیات مکنید که درویش
مستمندی بی سر و پای دل آزرده گردد رباعیه بی رحمتی غم ببت عزیزان مطلب بی خانمان و شکسته
سلیمان مطلب چون آخر عمر تو اجل خواهد بود از آزار دل هیچ مسلمان مطلب و از جمع کرده هم بخود
داری کیسه و از برای راحت و آسایش خود دران جهان خیری از پیش بفرست که ما لک الا ما قد
مت و مال وارثک ما اخرت مال تو آنست که از پیش بفرستادی و مال وارث تو آنچه پس
گذاشتی پس هر کرا دیده بصیرت بنور آلهی منورست در گذاشتن مال و جاه خالی و غلط است که بعد
از موت و از زمان بعد ما غنم و ماشئت خرج و اسراف کند و بال و مظلمه آن بگردن او بماند ذکر خیرات که بعد از
مردن ثمره آن او را در گور میرسانند و ثواب زیارت کردن قبر پدر و مادر خصوصا در شب جمعه و روز جمعه
والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا خیراتی که دستگیر تو خواهد
بود بسوی جنت و خلاص از عذاب نیران اعمال صالحه بدنی و خیرات باقیه ماست اذا مات
الانسان انقطع عمله الا من ثلاثة او من صدقة جاریة او علم ینتفع به او ولد صالح
یدعو له رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده از دنیا گذر کند و برحمت حق واصل شود
جمله اعمال و کردار وی از وی منقطع شود الا این سه چیز که ثواب و ثمره آن بوی میرساند یکی صدقه جاری

چون وقف بر ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و بر سادات و علما و فقرا و مساکین و بنای
بقاع خیر مانند پل و رباط و مدرسه و خانقاه ای عزیزان چه دولتی باشد شگفت‌تر ازین اگه بنده
در گور خفته و اعمال باز مانده هر لحظه طبقهای کرامت و نثار رحمت از حضرت عزت فرشتگان بدو
میرسانند و میگویند با او که این ثواب تحفه‌ایست که از مدرسه و خانقاه تو بفلان فقیه و درویش و فقیر
رسید یا ثواب آسایش و راحتی که از بقاع خیرات تو به بندگان خدا رسید که فلان بنده بفلان پل گذ
شت یا در فلان رباط ساکن شد یا در فلان مسجد دو رکعت نماز بگذارد یا در فلان سایهٔ دیوار یا درخت
نشست و در تاریخ آورده که حکما گفته فرموده‌اند که روزگار دفتر اعمال و آجال شماست جهد کنید بر روی نیکو
ترین اعمال خود بنویسید یعنی بر بیاض روز با قلم اعمال آیات محامد و مفاخر و سور محاسن و مکارم
ثابت کرده اند که آشنایان باشند و همه سوره برابر نماید و از جراید مجدود محا الف کرم محو نکرد و بیت
کرم به که ماند ز ما یادگار که او پایدار است و ما برگذار چنانچه آورده اند که یکی از بزرگان که ودیعت حیوة
بموکل اجل سپرده بود در خواب دیدند ازو سوال کردند که حال تو چون شد گفت مدتی در شکنجه
عذاب بودم و در عقوبات سفر سودم ناگاه بیزارچه نجات از دیوان کرم آلهی رسید سایل ازو پرسید
که هیچ دانستی که سبب خلاصی تو چه بود گفت بلی در بیابان رباطی ساخته بودم مگر درویشی در حالت
گرما بدان موضع رسید و چون رنج او براحت مبدل شد و کف دعا برآورده گفته بارخدایا بنا کنندهٔ
این عمارت را بیامرز فی الحال تیر دعای او بر هدف اجابت در رسیده مرا بیامرزیدند ای عزیزان و
ای صاحب دولتان در ایام دولت خود این سعادتها را از خود دریغ نباید داشت بیت بدنیا تو
انی که عقبی خری بخر جان من ورنه حسرت بری دوم [illegible] چیزی که منقطع نشود او علم ینتفع به یعنی
که ازو نفع گیرند همچون تصنیف کتابی و نوشتن علمی و تعلیم متعلمی بیت ز آفرینش نزاد مادر گیتی

هیچ فرزند

هیچ فرزند بهتر از سخن نیکتر از هر چه آفرید خدا که از جسد سخن نماند یادگاری که زادمی زاد ولت
مخنت دگر همه باد است سیوم فرزند صالح که او را بدعای خیر یاد میکند ای عزیزان پدر و مادر را فرا
موش مکنید و بزیارت ایشان بروید که در حدیث آمده که مَن زارَ قَبرَ اَبَوَیهِ یَومَ الجُمُعَةِ اَو اَ
حَدِهِما کُتِبَ لَهُ حَجَّةٌ مَبرورَةٌ رسول صلی الله فرموده که هر که گور پدر و مادر را یا یکی از ایشان را زیارت
کند روز جمعه یا شب جمعه ویرا ثواب حج مقبول بنویسند آورده اند که بزرگی عادت داشت که هر گاه که
بگورستان گذر کردی گور پدر را زیارت کردی روزی تعجیل کرد گذشت و زیارت نکرد آن شب پدر را
در خواب دید که روی از وی بگردانید گفت ای پدر چه کرده ام که روی از من میگردانی گفت اَما عَلِمتَ
اَنَّ المُجاوَزَةَ بِقَبرِ الوالِدَینِ بِلا زِیارَةٍ عُقوقٌ نمیدانی که بگور پدر بگذشتن و زیارت نکردن عقو
ق باشد بنوبت آفریدگار که هر گاهی که روی بگورستان آوری چشم بر تو میدارم که بیایی و مرا زیارت
کنی روا مدار که مرا نومید گردانی رباعیه نومید مکن مرا و دلشادم کن از محنت انتظار آزادم کن
هر چند من از جملهٔ فراموشانم باری چو تو فرزند منی شادم کن باب سیم در فضیلت
ماه رجب و ثواب ملازمت آن و درین باب دو فصل است فصل اول در فضیلت ماه رجب
رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اَنَّهُ قالَ مَن صامَ یَوماً مِن رَجَبٍ اِستَوجَبَ رِضوانَ
اللّهِ الاَکبَرَ وَمَن صامَ یَومَینِ مِن رَجَبٍ لَم یَصِفِ الواصِفونَ مِن اَهلِ السَّماءِ وَالاَرضِ
ما لَهُ عِندَ اللّهِ مِنَ الکَرامَةِ وَمَن صامَ ثَلاثَةَ اَیّامٍ مِن رَجَبٍ جَعَلَ اللّهُ بَینَهُ وَبَینَ النّارِ
خَندَقاً طولُهُ مَسیرَةُ سَبعینَ عاماً وَمَن صامَ اَربَعَةَ اَیّامٍ مِن رَجَبٍ عوفِیَ مِن اَربَعِ بَلایا
مِنَ الجُنونِ وَالجُذامِ وَالبَرَصِ وَالفِتنَةِ وَالدَّجّالِ وَمَن صامَ خَمسَةَ اَیّامٍ مِن رَجَبٍ غَفَرَ
اللّهُ لَهُ ذُنوبَ خَمسینَ عاماً وَمَن صامَ سِتَّةَ اَیّامٍ مِن رَجَبٍ یُغفَرُ لَهُ ذُنوبُ سِتّینَ عاماً وَمَن صامَ

سبعة ایام من رجب اغلقت علیه سبعة ابواب جهنم ومن صام ثمانیة ایام من رجب
فتحت له ثمانیة ابواب الجنة ومن صام تسعة ایام من رجب یقال له ادخل الجنة
بغیر حساب ومن صام عشرة ایام من رجب جعل الله له قوة جناحین یطیر علی الصراط کا
لبرق الخاطف والریح العاصف صدق رسول الله روایت از حضرت رسالت صلی الله
علیه واله کم که اول روز از ماه رجب روزه دارد رضای حق تعالی دریابد دوم که رضای او دریافت از
سخط او ایمن شد وفردای قیامت از آتش دوزخ برهاند وبنعیم بهشتش برساند دوم که روز دوم
از ماه رجب روزه دارد حق تعالی او را چندان ثواب دهد که محاسبان آسمان ومستوفیان
اعلی از حصران عاجز آیند دوم که سه روز از ماه رجب روزه دارد حق تعالی میان او ومیان دوزخ حجابی
پدید کند که درازی آن هفتاد ساله راه بود دوم که روزه دارد چهار روز از ماه رجب حق تعالی او را
از چهار خستگی نگاه دارد اول از دیوانگی دوم از جذام سیوم از برص چهارم از فتنه دجال دوم
که پنج روز روزه دارد از رجب حق تعالی پنجاه ساکنان عرشی را پیام زد دوم که هفت روز روزه دارد
از ماه رجب حق تعالی هفت در دوزخ بر وی او دربندد دوم که هشت روز روزه دارد از رجب
هشت در بهشت بر روی وی بگشاید دوم که نه روز روزه دارد از رجب بچهار بالش با امنیت بر ندا
ده روز روزه دارد از رجب حق تعالی او را چندان قوت دهد که چون برق از صراط بگذرد دوم چون
یازدهم بجهد وحق تعالی دو بال سبز بوی دهد بر دو یاقوت تا بدان بالها همی پرد در جنت دوم که یاز
ده روز روزه دارد از رجب حق تعالی او را در رتبه یوسف صدیق کرامت کند دوم که دوازده روز
روزه دارد از رجب بقیامت طاعت او بوسیله دوازده امام بمحل قبول رساند روایت
هر که ایام البیض را روزه بدارد که سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم است وزیارت امام حسین علیه السلام

بکند وبعد از

بکند وبعد از آنجا زیارت نماز ظهر بگذارد وبعد از ظهر نماز استفتاح بگذارد وبعد از ظهر بروجهی که
است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وسورهای که معین است از قرآن بخواند ودعا
که معروف ومشهور است بام داود بخواند پادشاه عالم گرامیش ارزانی دارد ودر حرمتش ومالش برکت
وجانش را از جمیع بلاها نگه دارد وگناهانش بیامرزد وحسناتش را مضاعف گرداند وسکرات موت بر وی
آسان گرداند وگور را بروی روشن گرداند وترازوی حسناتش گران بار شود واز درکات دوزخش نجات
دهد وبدرجهای بهشتش رساند **فصل دوم در فضیلت شب رغایب ونماز روزه های شب رغایب** بدانکه شب
رغایب از برای آن رغایب می نامند که شبی است که هر کس دران شب رغبت بطاعت وعبادت
واحسان وخیرات میکند ووقفه حضرت ابی عبد الله علیه السلام است ودر حدیث است از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام من زار الحسین اول یوم من رجب غفر الله له ذنوبه
البتة یعنی هر که زیارت کند امام حسین را علیه السلام در اول ماه رجب بیامرزد خدای تعالی گناهان
او را البته نقل است از مصباح این روایت ودر کتاب انیس العارفین آورده از حضرت رسالت
عالم صلی الله علیه واله که هر که روز پنجشنبه اول که شب رغایب است روزه دارد ومیان شام وخفتن
دوازده رکعت نماز بگذارد وهر دو رکعت بیک سلام ودر هر رکعتی الحمد یکبار وسه بار سوره انا انز
لناه بخواند ودوازده بار قل هو الله احد بخواند وچون از نماز فارغ شود بعد از سلام هفتاد بار
صلوات فرستد باین نوع که اللهم صل علی النبی الامی وآله وبعد از آن سجده کند ودر سجده
هفتاد بار بگوید سبوح قدوس ربنا ورب الملائکة والروح وسر از سجده بردارد وهفتاد
بار بگوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک انت العلی العظیم پس سجده دیگر
بکند وهفتاد بار بگوید سبوح قدوس رب الملائکة والروح وهم اندر سجده حاجت خواهد

...ه اجابت شود و انشاء الله تعالی گناهان او آمرزیده گردد و در روز قیامت شفاعت دهند
و برای هفتاد کس را از خویشان خود شفاعت کند که همه مستوجب دوزخ شده باشند و چون
شب اول گور او باشد این نماز را بر صورت خوبتر بفرستد با روی تازه و زبان فصیح او را
مژده دهند که ای بنده خدا بشارت باد ترا که از همه سختی برستی پس بنده گوید تو چه کسی که ترا نمی‌شناسم
گوید که ای حبیب خدا من ثواب آن نمازم که در شب رغایب گذاردی و من بفرمان خدای تعالی
آمده‌ام تا حق ترا بگذارم و مونس تو باشم و وحشت از تو بردارم تا آنهنگام که نفخه صور بدمند چون آنگه
بر فرق سایه‌بان تو باشم و در محشر تا آفتاب محشر ترا زیان نرساند و دیگر رسول صلی الله علیه و آله فر
مود که کسی که اراده دارد و میخواهد که از شدائد و هول قیامت ایمن باشد پس روزه دارد ماه رجب را
هر که اراده دارد و میخواهد که با صدیقان و شهیدان و صالحان حشر شود پس روزه دارد ماه
رجب را و هر که اراده دارد و میخواهد که جوازی داشته باشد که از صراط آسان گذرد پس روزه دا
رد ماه رجب را و هر که اراده دارد و میخواهد که او را رفیقی بوده باشد که به بهشت رود پس باید
که روزه دارد ماه رجب را در روضة الواعظین آورده که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که
هر که بیست و هفتم رجب روزه بدارد بنویسد خدای تعالی برای او روزه هفتاد ساله را و در روایت
روز بیست هفتم رجب که عید بعثت ما است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت
نهری است که او را رجب خوانند آب او از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر و از یخ سردتر و از مشک خوشبوی
تر نخورد از آن آب الا کسی که او ماه رجب را روزه داشته باشند پس ای عزیزان بنگرید که
بندگی عمل صالح چه مقدار تشریف و کرامت و ثواب به بنده میدهند بنابرین جهد کنید بروزه
ماه رجب داشتن و قیام لیل و بر جماعت صله رحم نمودن و تصدق و خیرات و احسان کردن

والله اعلم

والله اعلم **باب بیست و یکم در فضیلت ماه شعبان و ثواب روزه وی و درین باب فصلست**

فصل اول روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال من صام یوماً من شعبان اطفأ
صومه غضب الله و هوّن الله له اهوال یوم القیمة و له عند افطاره ثلث دعوات
مستجابات صدق رسول الله روایتست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که یک روز
از ماه شعبان روزه بدارد آن روزه خشم خدا را بنشاند و پادشاه عالم وی را از اهوال قیامت ایمن
کرداند و در وقت روزه گشودن سه دعای او مستجاب شود و شعبان ماه رسول خداست صلی الله علیه
و آله خنک آنکسی که روزهای این ماه را تعبید و صیام برآورد و حرمت رسول خدای نگاه دارد و شعبان
پنج حرفست شینی از شرفست عین از علوست با از برالت الف از الفت است نون از نو
رست هر که ماه شعبان روزه داشت شرف یافت از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که رسول
صلی الله علیه و آله در اول ماه شعبان بفرمودی تا منادی ندا کردندی که ای اهل یثرب من رسول
خدایم شما را ماه شعبان ماه منست رحمت خدای بر کسی باد که مرا برین ماه من یاری دهد امیر المؤمنین علیه
السلام گفت تا منادی شنیدم هرگز روزه ماه شعبان از من فوت نشد امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که هر که اول روز از ماه شعبان روزه بدارد پادشاه عالم منتظر رحمت بر وی گمرد و نظر رحمت
دائم با او باشد که مادر دنیا بود و چون بمیرد به بهشتش رساند و هر که دو روز روزه دارد در شعبان
که خداوند جل جلاله را زیارت کرده باشد و اگر سه روز روزه دارد در بهشت او را واجب شود الجنة
زهی سعادت و دولت آنکسی که ماه شعبان روزه دارد **رباعیه** در سایه رحمت تو خورشید
شویم ❊ وز لطف تو نیکبخت جاوید شویم ❊ جز فضل تو امید نداریم دگر ❊ مپسند که از لطف تو نومید شویم ❊

در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آورده است که رسول صلی الله علیه وآله فرموده که چون اول
روز باشد از ماه شعبان پادشاه عالم امر فرماید تا درهای بهشت بگشایند و درخت طوبی را فرمان دهد
تا شاخهای از شاخهای بدنیا فرو گذارد و منادی از حضرت عزت ندا کند که ای بندگان خدا دست درین
شاخها زنید که شما را به بهشت رساند و بپرهیزید از آنکه دست در شاخهای زقوم زنید که شما را بدو
زخ رساند رسول صلی الله علیه وآله فرمود که بدان خدای که مرا برسالت بخلق فرستاد که هر که درین
ماه نماز سنت گذارد دست در شاخی از شاخهای طوبی زده باشد و هر که روزه دارد دست در
شاخی از شاخهای وی زده باشد و هر که را وامی در ذمت درویشی بوده باشد و از وی تخفیف کند دست
در شاخی از شاخهای وی زده باشد و هر که درین ماه متکفل یتیمی کند در شاخ از شاخهای وی زده
باشد و هر که درین ماه شادی بدل مؤمنی رساند دست در شاخی از شاخهای طوبی زده باشد و هر که
درین ماه ظلمی از مؤمنی باز دارد دست در شاخی از شاخهای طوبی زده باشد و هر که درین ماه
بذکر حق تعالی مشغول باشند و شکر نعمتها بگذارد دست در شاخی از شاخهای طوبی زده باشند با این
همه نیکی که مذکور شد تا دست در دامن علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام نزنند و اولاد پاک
او و لوای امر بنشان نکنند و بیزار از اعدای ایشان ننمایند دست در شاخ طوبی محکم نتوان زد یعنی او را به بهشت
نرساند و دیگر فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بدان خدای که مرا برسالت بخلق فرستاد
که هر که درین ماه فریضه فرو گذارد دست در شاخی از شاخهای زقوم زده باشند و هر که مؤمنی را جفا کند
دست در شاخ زقوم زده باشند و هر که حرامی را مرتکب شده باشند دست در شاخ زقوم زده باشند و ا
که درین ماه فعلی کند از فعال بد دست در شاخ زقوم زده باشند و هر که درین ماه آزاری بدل
مؤمنی رساند دست در شاخ زقوم زده باشند و هر که درین ماه عاق شود پدر و مادر و قطع صله رحم کند دست

ودرشاخ

درشاخ زقوم زده باشند جهد کنید تا درین ماه مبارک تعظیم ایشان دست در شاخی از شاخهای طو
زنید نه در زقوم ای عزیزان همت بلند دارید و توشه زاد آخرت کنید قدم در راه حق نهید نه
در وادی آب حسرت در دیده بگردانید و یقین بدانید که هر چه می کنید ادمی بپندار بزرگی گوید که او نو
عزم گناهی کردم چون در راه میرفتم علقه و النطفی رسیدم اول سخنش این بود و آنکه برگناه عزم کرد
آنکه دل آفرید پنهان میشنیده اند که یعلم السر و اخفی گفت منفعل شدم و بیهوش شدم توبه کردم ا
گناه آشکارا کنید و اگر پنهان بدان حسابتان خواهد کرد خداوند جل جلاله رباعیه راتت هم
فلک میداند هم مولی طوبی در که هر که میداند کریم که برزق خلق را الفرنی بالله و چه کس چو یک میدا
از حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام روایت است که گفت از فضیلت این ماه یکی آنست که رسو
خدای صلی الله علیه وآله لشکر ظفر اثر فرستاده بود و زید بن حارث را بدیشان امیر کرده بود در آنجا ایشا
توقفی واقع شد رسول صلی الله علیه وآله از جانب زید بن حارث پریشان خاطر گشته بود تا
دیر آمد خبر ایشان جبرئیل آمد و رسول را صلی الله علیه وآله خبر داد که ایشان ظفر یافتند بر دشمنان و
گشتند بگرامانی که در ماه شعبان ایشان را حاصل شد و شرح آنرا با حضرت رسول صلعم تقریر کرد چو
لشکر از غزا آمدند و نزدیک مدینه رسیدند حضرت رسول صلعم با صحابه باستقبال ایشان کرمودند زید بن
حارث خود را از سر ناقه بزیر انداخت و دست و پای حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله بو
میداد و همچنین از امیران لشکر یک یک می آمدند و پای آنحضرت می بوسیدند رسول صلعم گفت خبر دهید
یارانرا از آن کرامتی که حق تعالی شما را داد گفتند یا رسول الله ما چون بدان شهر کفار رسیدیم هزار مرد جنگ
آمد بحرب ما و بما چنان نمودند که بیش از آن نیستند و صد هزار مرد در شهر خود گذاشته بودند ما چون
ایشانرا اندک دیدیم دلیر وار بر ایشان حمله کردیم ایشان بهزیمت شهر شدند و در بستند و ما در

هرو آمدیم و از مکر ایشان غافل چون نمی از شب بگذشت ایشان در شهر باز کرده ما را تیرباران
کردند و از لشکر ما چهار کس بیدار بودند زید بن حارث بیک جانب نماز میگذارد و قرآن میخواند
و قتاده بن نعمان از جانب دیگر نماز میگذارد و قرآن میخواند عبد الله عباس رواح نیز انچنین
و قیس بن عاصم نیز انچنین و شب بغایت تاریک بود و ما ایشان را نمیدیدیم که با ایشان حرب کنیم ناگاه
نوری دیدیم که از دهن قیس بن عاصم بیرون آمد چون شعله آتش و روشنائی از دهن قتاده
بن نعمان چون روشنائی زهره و مشتری و روشنائی از دهن عبد الله رواحه چون روشنائی ماه
روشن شد بقدرت حق تعالی ما ایشان را میدیدیم و ایشان ما را نمیدیدند تیغ در ایشان نهادیم و بعضی
را کشتیم و بعضی را مجروح کردیم و بعضی را اسیر کردیم و شهر ایشان اندر شدیم و مال و فرزندان ایشان
را غارت کردیم و مظفر و منصور باز گشتیم رسول صلعم فرمود که آن نور را سبب آن بود که در شب
نصف شعبان نماز میگذارده بودند و قرآن میخواندند و احیا میداشتند **فصل دوم در فضیلت شب برات**
و ثواب عمل در وی قال النبی صلی الله علیه و آله من احیی لیلة النصف من شعبان
اکثر من شعر غنم بنی کلب یعنی پادشاه عالم در شب نیمه شعبان بنده را گوسفندان بنی کلب
عاصیان را آزاد کرده اند از آتش دوزخ و آن شب شبی است که بنده هر گناه که کرده خدای تعالی
می آمرزد و توبه مجرمان قبول میکند و لقای الهی مینماید و سجود و جود می فرستند منادیان
از حضرت عزت آواز میدهند که ای عاصیان بیایید بتوبه که شما را بیامرزیم ای سرگشتگان بیایید
و استغفار کنید تا براه نجات بیان برم ای مجروحان جراحت گناه بیایید تا مرهم راحت بجراحت شما نهیم
ای مفلسان عز سبب مغموم روی بدرگاه ما آورید که در بار سرای فضل گشاده است و خوان
احسان نهاده و گرسنگی است تا بر مائده کرمش نشانیم کجا است تشنه تا قدح فرح بر کفش نهیم
کجا است

کجا است غمی که از بار جفا و تاویه هوا برآید تا رخ و خشکی او را بدست کرم مداوا کنیم و در
وصل هر سر بر سروری بکنه کند **شب** عاشق که شد که یار بجانش نظر نکرد ای خواجه درد نیست
وگر نه طبیب هست کجا اند حریفان مجلس انس کجا اند ظریفان خلوت قدس وَاللّٰهُ یَدْعُوا اِلٰی
دَارِ السَّلَامِ می خوانند کانرا باز نگردانید و دوستان را رد نکنند و لیکن چون خوانده است قدم در
راه می باید نهاد دیده بر خط هدی للمتقین باید نهاد چون بسوی کاس لتولوا الی الله آمدی پای
بر فرش انبساط العین باید نهاد **آورده اند** که در بغداد جوانی بود که مالی بسیار از میراث بوی
رسیده بود جمعی گرد آمدند و مال وی را تلف کردند روزی از سر دلتنگی برخواست که خود را در
دجله اندازد بکنار دجله آمد پشیمان شد ملاح گفت کجا خواهی رفت گفت کجا خواهی رفت گفت
نمیدانم گفت از کجا می گفت نمیدانم ملاح با خود گفت که این مفلسی است با کرختار کسی بی‌برگ
گفت حال خود با من بگوی احوال خود بگفت ملاح گفت ترا بدان سوی دجله برم باشد که
فرجی ترا پدید آید ملاح او را بدان کشتی برد بر کنار دریا مسجدی بود در آن مسجد رفت ساعتی
بگذشت قاضی شهر با جماعتی از محتشمان در آمده و بنشستند ناگاه خادمی آمد و گفت خلیفه شما را الی
طلبید اجابت کنید آنجماعت برخواستند و جوان نیز خود را در میان ایشان تعبیه نمود بسرای
خلیفه رفتند و نشستند حکم شد که فلانه را بفلان باید داد قاضی خطبه برخواند و عقد کرد دیگر بار که
شد خادمی بیامد و ده طبق زر بیاورد و در پیش هر یکی طبقی نهاد و جوان را نبود خبر بخلیفه رسید
گفت نه نوشته بودیم ما ده تن را یازده تن آمده اند گفت آن جوان را پیش آرید جوان را پیش خلیفه
بردند خلیفه گفت ای جوان ترا که خوانده در حرم ما آمدی گفت نخوانده نیامدم گفت ترا که خواند
گفت ایشان را که خواند گفت خادم ما خواند گفت ایشان را خادم شما خواند و مرا کرم شما خلیفه را خوش آمد

بخط خوش بس از برای آن جوان منشور ولایت نبوشت و خلعت نیکو داد و هر کس خاص نیز
لطف فرمود و گفت هر کرا خدم ما خواند صله چنان باید و هر کدام کرم ما خواند عطای چنین باید پس
هر گاه مخلوقی بحکم مجاز گوید که مرا کرم تو خواند چنین صله و عطائی باید بنگر که حال چگونه شود آنجا
در رب العزة بحکم خداوندی ما را میخواند وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ای عزیزان اگر زنده اید نفسی بزنید و اگر بیدار اید قدمی بردارید بسوی دار العزة
و اگر هوشیار اید لؤلؤی بیارید و قطره چند آب ندامت از دیده ببارید که آتش دنیا را آب
باران کشد و آتش عقبی را آب دیدگان علی الخصوص درین شب که شب برات است و درین شب
سعادت منتظر شد خوش آنکسی که درین شب بر اسم طاعت و عبادت و ذکر الهی قیام
نماید و از سعادت شب برات بهره مند گردد و شب رفع درجات شب محو سیئات شب مبارک
شبی با منقبت و قیمت شبی بزرگوار است و درهای آسمان کشاده هر جهت بر روی کارهاست نظم
شبی چنین در رحمت آسمان بر جهت باز * ز خواب نفس ای سر بحق بردار * ز عمر آنچه بپایان رفت
ضایع شد * گذشت و رنج نباشد بقیت اندر باز * مگر ز مدت عمر آنچه هست دریابی * که آنچه رفت
دگر نیاید باز * چنان مکن که بیچارگی فرو مانی * کنون که چاره بدست و بدست چاره نساز * چو روزها
که شب رفت در هوا و هوس * شبی بروز کن و آخر بذکر و فکر نماز * مگو شبی العبادت چگونه روز کنم
محب را نماید شب وصال دراز * کریم عز و جل عیب دان مطلع نیست * گرش بجهر بخوانی و گر بخفیه
و راز * بیار دست تضرع بیار اشک ندم * ز بی نیاز بخواه آنچه بایدت به نیاز * مرا امید فرود آر
و روی عجز بمال * بر آستان خداوند کار بنده نواز * پس ای عزیزان جهد کنید تا درین شب
آشنا باشید نه بیگانه دوست باشید نه دشمن آورده اند که در بغداد مردی زنی را دوست

میداشت

میداشت و مدتی دران محنت و مشقت و خواری بود امیر المومنین علیه الصلوة والسلام خبر یافت
که عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَذَلُّ مِنْ عَبْدِ الرِّقِّ فی نبی بنده شهوت خوار تر است از بنده درم خریده الق
آن مرد بمراد خود قادر نشد تا اتفاق افتاد که شب برات بیکدیگر رسیدند مرد خواست که
مراد خود حاصل کند زن گفت دریغ باشد که امشب هر کس آشنا باشند و بیگانه مرد گفت راست
گفتی مرا نیز همین بخاطر رسید احسنت زنی که در هنگام مراد نفس و هوا از خدا یاد کند القصه
دو پای همت بر نفس هوا پرست نهادند و از یکدیگر جدا شدند و روی بحضرت حق سبحانه و تعالی
آوردند آن شب تا بروز طاعت و عبادت میکردند بامداد پدر دختر دست دختر را گرفته در پیش
مرد آورد و گفت دوش حضرت مصطفی را صلی الله علیه و آله در خواب دیدم که مرا گفت که دختر خود را در
پیش فلان کس ببر و با وی عقد شرعی کن و بزنی بوی ده تا بدان دانی که هر که از خدای عز و جل
ترسد و رضای او حاصل کند و پای بر نفس هوا پرست نهد و ترک حرام کند پادشاه عالم در جای
حلالی مقبول چند جا روزی وی گرداند و در عقبی بهشت کرامت کند که وَأَمَّا مَنْ خَافَ
مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ هر که رضای ما طلبد
ما نیز همان کنیم که مراد و رضای او باشد ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ نظم بگو بمن سخنی از سر صفا
بشنو * بگو بشنو تا تو خلاف هوا توانی کرد * ز منزلات هوس گر برون نهی گامی * نزول
در حرم کبریا توانی کرد * اگر بفیض توکل به بر دری تن خویش * گذشتنهای قضا را ادا
توانی کرد * و اگر بآب ریاضت برآوری غسلی * هم کدورت دل را صفا توانی کرد * اگر ز دست خود
بگذری یقین میدان * که عرش و فرش فلک زیر پا توانی کرد * ولیکن این صفت رهروان چالاک است
تو نازنین جهانی کجا توانی کرد * ذکر فضل نماز شب برات سنت در شب برات زیارت امام حسین

علیه السلام کردن نقل است از امام جعفر صادق علیه السلام که هر که زیارت کند امام حسین را علیه السلام
خدای تعالی گناهان او را و نماز شب برات چهار رکعت بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و صد بار
قل هو الله احد پس چون فارغ شود و سلام کند بخواند این دعا را اَللّٰهُمَّ اِنِّی اِلَیْکَ فَقِیْرٌ وَ مِنْ
عَذَابِکَ خَائِفٌ مُسْتَجِیْرٌ اَللّٰهُمَّ لَا تُبَدِّلْ اِسْمِیْ وَلَا تُغَیِّرْ جِسْمِیْ وَلَا تَجْهَدْ بَلَائِیْ
وَلَا تُشْمِتْ بِیْ اَعْدَائِیْ اَعُوْذُ بِعَفْوِکَ مِنْ عِقَابِکَ وَاَعُوْذُ بِرَحْمَتِکَ مِنْ عَذَابِکَ
وَاَعُوْذُ بِرِضَاکَ مِنْ سَخَطِکَ وَاَعُوْذُ بِکَ مِنْکَ جَلَّ ثَنَاؤُکَ اَنْتَ کَمَا اَثْنَیْتَ
عَلٰی نَفْسِکَ وَفَوْقَ مَا یَقُوْلُ الْقَائِلُوْنَ و حاجت بخواهد که مستجاب شود والله اعلم بالصواب

باب بیست و دوم در بیان شریعت و طریقت و حقیقت و درین باب هفت نکته است

حدیث رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ اَنَّهٗ قَالَ اَلشَّرِیْعَةُ اَقْوَالِیْ وَالطَّرِیْقَةُ
اَفْعَالِیْ وَالْحَقِیْقَةُ اَحْوَالِیْ وَالْمَعْرِفَةُ رَأْسُ مَالِیْ وَالشَّوْقُ مَرْکَبِیْ وَالْخَوْفُ رَفِیْقِیْ وَ
الْفَقْرُ فَخْرِیْ وَبِهٖ اَفْتَخِرُ عَلٰی سَائِرِ الْاَنْبِیَاءِ صَدَقَ روایت از رسول ثقلین و فخر عالمین
صلی الله علیه و آله پیغمبر ما که شریعت قول منست و طریقت فعل منست و حقیقت حال منست
و معرفت سرمایهٔ کار منست و شوق مرکب منست و خوف رفیق منست و فقر فخر منست و بفقر بر
انبیا افتخار منست ظاهر این حدیث آنست که میخواهی که بوبی از گلزار این حقیقت بمشام جانت
رسد اول قدم در شهر شریعت نه و آنچه بر تو واجبست بدان و در عمل آر که تا بر طریقت رسول صلعم
رفته باشی که الطریقة افعالی اگرچه کس را طاقت افعال رسول صلعم نباشد اما آنچه بتوانی
بجد و جهد باشند بجای آوری زیرا که اول عملی از عملهای وی نماز بوده و نماز وی در
چنان بود که از اول شب تا روز بیک پای استاده نماز گذاردی چنانچه پای مبارکش آماس کرده

بود نامز کان عرب و منافقان بی ادب گفتند که محمد در کار خدا بدبخت شد آیت آمد که طٰهٰ
مَا اَنْزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْاٰنَ لِتَشْقٰی یعنی ای پاک و پاکیزه از عیبها و ای ماه شب چهارده ما
آیت قرآن را از برای رنج نفرستادیم هر دو پای را بر زمین نه و خود را رنجه مدار و نصف شب
بر خیز و نماز کن که یَا اَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّیْلَ اِلَّا قَلِیْلًا نِصْفَهٗ اَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیْلًا
و دیگر عملش روزه بود نه تنها روزه تن بود و بس بلکه روزه وی جمیع تن و جسم و دل و جم
جان بود و بدانکه روزه هر سه نوعست یک روزه آنست که بغیر از گرسنگی و تشنگی چیزی دیگر نیست
و آن آنست که وی بر بندی از خوردن و آشامیدن و بگوی آنچه نباید گفت و شنوی آنچه نباید
شنید و ببینی آنچه نباید و بد نصیب تو از این روزه جز گرسنگی و تشنگی نیست **مهبت** رو
زهٔ خاصان نه همین است و بس بلکه بریدن بود از هر هوس و هرچه نباید که بجوی و بجویی و هرچه نشاید
که بگویی نگویی آورده اند که در عهد رسول صلی الله علیه و آله زنی روزه داشتی و غیبت مردم
کردی روزی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من روزه دارم رسول
علیه السلام گفت تو روزه نداری اما گرسنه بوده و بعد نوبت اتفاق افتاد که همان روزه میدا
آنحضرت میفرمودند که روزه نداری اما گرسنه ماندی و از خانه بیرون شد و غیبت مردم نکرد در شب
نکاه بار بخدمت حضرت رسالت صلعم شد آنحضرت فرمود که امروز روزه داشتی و دیگر **آورده اند**
که در عهد رسول صلعم زنی کنیزک خود را دشنام میداد و آن زن روزه داشت رسول صلعم گفت
بیا طعام تناول کن گفت یا رسول الله من روزه دارم گفت چگونه روزه داشته که کنیزک را
دشنام میدهی روزه داشتن نه آنست که کسی طعام و شراب نخورد روزه آنست که همه اعضا
و جوارح را باز داری از آنچه مراهی کرده اند از آن و بخدمت و طاعت مشغول حق گردانی

که بدین طریق عمل کنی روزه بسر برده باشی ترا از آتش دوزخ که الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ
روزه دیگر آنست که روزن دل را از نظر کردن بهرچه جز از معبود است بسته گردانی و از افطار
جز بلقای ملک جبار بر خوان قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ نکنی **بیت** علم و عمل را ز ریا پاک کنی بلکه
دل از غیر خدا پاک کنی ❊ نیست ترا قبله و دین جز خدای ❊ هیچ مدان هیچ بجز خدای ❊ هر گاه
که چنین روزه داری نصیب تو از این روزه این بود که الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ اما هر کسی این
روزه نتوانند داشت مردان بوده‌اند که روزه چنین داشته‌اند لاجرم گوی دولت از میدان
سعادت در ربوده‌اند و یافتند آنچه خواستند و رسیدند بدانچه طلبیدند **رباعیه** عشاق بعشق
جان بسپردند و شدند ❊ خود را بمن عشق فرو بردند و شدند ❊ نقش صفت از لقا ستردند و شدند ❊
در کوی کمال صرف مردند و شدند ❊ عزیز من اقتدا با ایشان کن و دل را از ریب و شک بشوی و پاک گردان
با نور یقین الحق بر سر که بنور یقین حق را بتوان یافت و دل را یکتا کن که دل ده ما و رَاست باید
آورده‌اند که بزرگی هرگاه که نماز استادی گفتی لَا أَدْرِي بِأَيِّ لِسَانٍ وَلَا أَدْرِي بِأَيِّ قَلْبٍ
نمیدانم که بکدام زبان با وی سخن گویم و نمیدانم که بکدام دل با وی راز گویم زبانی که غیر او را یاد
کرده باشد چگونه همان زبان یاد وی کنم دلی که بهوا و هوس دوانیده باشم چگونه پیش خدمت وی آرم
بیت ملامت ملامت زبانی که بی تو گذارم غرامت غرامت دلی که بی تو برآرم **رباعیه** دل جز
بسر کوی تو خرم نکنم ❊ بی تو نظری بهر دو عالم نکنم ❊ یکذره ز لطف تو من کم نکنم ❊ کس بر تو زبان
نکرد من هم نکنم ❊ دیگر فرمود که الشَّوْقُ مَرْكَبِي که شوق مرکب منست اما شوق بر انواعست شوق بر
بر طاعت و شوق بر عبادت شوق او شوق رازی بود شوق راز با یا و شناه عالم از عالم خارج سازد
و بنده را بی نیاز کند چنانکه حبیب کریم بنده نواز فرمود که لِي مَعَ اللّٰهِ وَقْتٌ لَا يَسَعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ

مَن شَقَّ

مَن شَقَّ شوق را از آنحضرت با اهل بیت و عترتش نیز میرسید چنانکه شیخ حسن بصری گوید که شبی
در وقت سحر بمسجد حرام در شدم تا طواف کنم جوانی را دیدم روی بر خاک نهاده و مناجات میکرد و با
آواز حزین چیزی میگفت از خوشی مناجات که با سوز و حزن میخواند بیهوشی شدم چون صبح بر آمد با هوش
شدم نگاه کردم آن جگر گوشه مصطفی و نور دیده علی مرتضی حسن بن علی بود علیهما السلام و السلام که این چنین
کرامات جد چنین بزرگوار بر اثر تو گفتم یا ابن رسول الله با حضرت جدت شفاعت خواهی کرد این همه ترس
و وهم و تضرع و زاری تو از برای چیست پس گفت یا حسن از آن روزی که آیه فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا
أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ نازل شده خوانده‌ام رفته است از من صبر و قرار که در قیامت
از نسب نخواهند پرسید از حسب خواهند پرسید ای عزیز من بنگر که معصومان مطهران درگاه در آخرت
و احوال قیامت چگونه ترسان بوده‌اند و تو از آن غافلی دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود اَلْخَوْ
فُ رَفِيقِي خوف رفیق منست که هرگز از من جدا نیست و خوف و خشیت را گناه نیست تو اسقاط انکه
هرچند طهارت و نزاهت بیشتر خوف و خشیت بیشتر خشیت خالص نصیب انبیاست و نصیب اولوالعزمانست
خوف و خشیت بنسبت علم و معرفتست که إِنَّمَا يَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ سالکان راه ما در خوف
و خشیت‌اند خاصگیان درگاه ما در خطر و حیرتند هر که امنی از خدای تعالی ترسد و اجتناب از نواهی
او نماید و ثبت بر دین دلی کرده روی بیقینی آرد و بشارت أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا بشنود وای
بر آنکس که در دنیا ترسان نبوده باشند و پا از حد شرع بیرون نهاده باشند و کرده باشند آنچه خواسته
و اصلا ملاحظه ننموده باشند و از روز قیامت حسابی بر نگرفته باشند ندای لَا بُشْرَىٰ بشنود که گویند
مژده است مبادا که وصالت نیست بشارتت مبادا که جز جحیم و عذاب الیمت نیست مژده است مبادا
که طعام و شرابت جز حمیم و غسلین نیست ای عزیزان بترسید و از خجالت و شرمندگی بخمار اندیشید

میدانید که هرچه میکنید او میداند و تحقیق داگر در گذرد از ما ربنا ظلمنا از ار لتو حجت بنده وار
زاری میکند از تو نومی ن لتوجه کرده ای کریم که تو از همه در گذری آخر به هر آنچه کرده ام دیده وری
آورده اند که خلیفه را غلامی بود در غایت جمال و کمال خلیفه وی را بغایت دوست داشتی ناگاه بیمار
شد هرچند اطبا دارو میکردند شفائی نمی یافت و هر روز کوفته تر و گداخته تر میشد طبیبی بود حاذق
وی را در خلوت گفت مرا خبر ده تا مرا چه رنج افتاده است تا رنج ترا ظاهر نبینم غلام گفت ای طبیب
بدانکه مرا واقعه افتاده است چنانچه من شراب دار خلیفه بودم جماعتی دشمنان مرا فریفتند که
خلیفه را زهر در شراب کن زهر در شراب کردم و لیکن بدانست و بر وی من بنهاد و من ندانستم که وی میداند
از آن سبب شبی وی از شرم خجالت سر بر نمیتوانم داشت و هر روز عطایی و نواختی میکند خجا
لت و شرم من کم نمیشود و جانم در سر این کار خواهد شد ای عزیزان حکایت حال ماست
که هرچه ما میکنیم وی می بیند و میداند او از خجالت و شرمندگی فردای قیامت و اگرچه بد بهارا
ستیر وی ما نیاورد آورده اند که فردای قیامت بنده باشند که گویند اقرأ کتابک نامه خود را بخوان ای
بنده عاصی تا بدانی که چه کرده که من خود میدانم بنده چون بنیاد خواندن کند زشتیها بیند و ناخوا
ستیها گوید خداوندا مرا شرم می آید که بخوانم ندا آید که بخوان گوید خداوندا بدوزخ فرست و بسوزانم
و از خواندن این زشتیها بازم رهان خداوند عالم گوید ای مالک عذاب کی سخت است مالک گوید
در سقر و سعیر بنده گوید مرا بدو زخم کن نیمی در سقر انداز و نیمی در سعیر و از خجالتم باز رهان و او از خجالت
و شرمندگی بنالد ای ای عزیزان اکنون جهد کنید که میتوانید توبه بکنید و قطره چند اشک ندامت
از دیده ببارید تا مغفرت اخبار در دست دارید چون کار از دست برود دریغ و درد سود ندارد
آورده اند که در بصره جوانی بود که روز و شب بفساد مشغول بود وی چون وفات کرد کسی نماز جنازه

وی رغبت

وی رغبت نکرد و عیال وی مزدوری گرفت تا جنازه وی بصحرا بردند و بنهادند اما زاهدی بود در
بیامد بر وی نماز بگذارد و مردمان خبر یافتند نزد زاهد گفتند خبر آمدی که این مرد فاسق بود و بسی بفسق
هیچ مجلس فسق از وی خالی نبود وی گفت مرا در خواب نمودند که برو و بر وی نماز بگذار که حق تعالی
بر وی رحمت کرده است مردم چون این بشنیدند رغبت کردند بنماز وی و چون وی را دفن کردند
پیش عیال وی رفتند و گفتند او را چه خصال بود و عیالش گفت هرچند مفسد بود و اما خصا
ل نیکو داشت چنانکه هر شب بر خواستی و در نیم شب و زار زار بگریستی و گفتی خداوندا این گناهکار را
این بد کردار را در کدام وادی عذاب خواهی کرد از دوزخ خداوندا بدبختم و نفسی بد دارم با نفس
بر نمی آیم این میگفتی و زار زار میگریستی زاهد گفت سبب آن آبهای دیده بود که رحمت خدای رسید
آب دیده حامی بزرگ یک حق تعالی قدری عظیم دارد ای عزیزان در نیم شبان بر خیزید وقتی که مر
دمان در خوابند و در آن محل دیده بیدار نیست الا سنة و لا نوم دارد و در طلب رحمت بارگشت
تو به جا رو کف مان خود را با دکرده قطره چند آب از دیده ببارید و بگویید ربنا ظلمنا یارب تو
بفضل خویش دمساز دم کن کشتی زکند شراب ابادم کن بکرمت خجیم از درگه تو یکیخبری بد کردم و بنا
آمدم از آدم کن دیگر رسول صلی الله علیه و آله فرمود الفقر فخری فقر فخر نیست فقر جمعیت احتیاج بود
و استغنا از غیر او فقری که حضرت رسالت را صلعم بود هیچکس را نبود و از آنجاست که بر جمله انبیا فخر
نیکرد و ارواح انبیا را در میدان معرفت افکندند روح حضرت رسالت صلعم پیش از ارواح
انبیا در آمد و بر روضهٔ وصال رسید که نحن الآخرون السابقون کونین را بر وی عرضه کردند بهر دو
التفات نکرد که من فارغم از هر دو و مرا خود وصال تو بس است اما گفته اند که فقر آنست که هرچند طا
عت بیشتر کنی التقصیر بشتری منی نبی که خواجه کونین و فخر عالمین با آن همه طاعتها و عبادت

عصمت و طهارت داشت میگفت که من هر روز هفتاد بار استغفار میکنم هیچ میدانی که استغفار وی
از برای چه بود از برای تنگفت نفس بود شیخ جنید را گفتند که فقر چیست گفت فقر آنست که نفس
خلق را از منش بر دارای گفت این حجاب عام است حجاب خاص آنست که دید طاعت و دید ثواب
و کرامت هر که داشت و عمل خود زد و بر آن تکیه کرد و اعتماد بر آن نمود قدمش از جای رفت
مصراع نیاز می پرستان از نماز خود پرستان به و هر که دل در کرامت و ثواب حق است از و
دور افتاد **بیت** باده کشان دور خیال بهتر از متقیان از پی خلد برین طاعت معبود کنند
هر که بهشتی پیش آورد او را یافت اما نه ولی صد هزار داغ هجران بر دل تو نهاد و نه خلعت و صال
نیار آتشند **آورده اند** که مومنه از ماوراءالنهر برخواست با شوهر و برادر تا بجیحون رود چون ببغداد
رسید شوهرش در دجله افتاد و غرق شد چون بجاده فرو رفت برادرش از شتر در افتاد
هلاک شد چون بمیقات رسید باحرام مشغول گشت دزدان مالش را ببردند چون بمکه رفت و بدر
مسجد حرام رسید عذر زنانش افتاد آن بیچاره ای از میان جان برکشید و گفت خداوندا در خانه
خود دم نکند الستی و از خویش و تبار جدا ماندم و شوهرم غرق شد و برادرم هلاک گشت مالم دزدان
ببردند با وجود این همه محنتها چون بدر خانه تو آمدم در برویم بستی و حرام نکند الستی هیچ شنید
و می نالید آوازی شنید که مناد بکش که چندین هزار لبیک لبیک حاجیان و یارب یارب عزیمان در مو
مانده بود و زهره آن نداشت که بدرگاه ما قبول آید آب دیده بود و آه جگر سوخته تو آن همه را
بدرگاه ما کشید مارنج تر اضایع نکنیم که انا لا نضیع اجر من احسن عملا **باب سیم**
در راحت و آسایش در درویشی و تعریف قدر و منزلت درویشی و درین باب شش فصل
است **الحدیث** روی عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال الفقر راحة

والغناء عقوبة او الظلم ندامة و المعصیة و الفتی ک هلاک البدن و البکاء
من خشیة الله امان من النار صدق رسول الله درین حدیث شریف خبر بزرگوار
خوش گوار پنج گوهر شب افروز است که از کان رسالت تابان شده است که غواصان دریای شریف
بیاز یبتغون من فضل الله آورده اند که پنج کلمه جامع است که صوفیان صف صفا و منظوران
نظر رضا از راکب مرکب سبحان الذی اسری و صدر عالمین و خواجه هر دو سرا محمد رسول الله صلی
الله علیه و آله روایت کرده اند الفقر راحة و الغناء عقوبة یعنی در درویشی راحت زیرا که راحت
آخرت در آن است و توانگری عقوبت **بیت** گنج مراد را که بر و قفل ابتلاست و ندانه کلیدش
ندان از دنالت آن رخنها که بجان که ز دندان او فتاد در ملک فقر کنگره قصر کبریاست فقر است
راحت دو جهان زنهار از آن میل غنا مکن که عنا صورت عنا است راحت عین نقاف فنا
بود ولی عنقا همه عناست چو از قاف خود جدا است این معنی خود معلوم است که توانگر
در دنیا هم و زر و دارد و ترس سلطان و در عقبی رنج حساب و بیم عذاب نیز است **بیت**
منحة این راه چو خار نگر است مفلسی از محتشمی بهتر است کیسه بر انند درین رهگذر هر که تهی کیسه تر آ
سود و بر حکم چو بر عاقبت اندیشت محتشمی بنده درویشیت **بیت** بود سرمایه دارا از هم بار
تهی دست المنت اند ز دزد طرار دیگر طغیان و عصیان خلقان از توانگری است ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی پس درویشی بهتر باشد از توانگری باین دلیل که هر که در دنیای تنگ
ر دوام بذکر حق مشغول است و بطاعت و عبادت راغب و رعدة الدلی آورده اند که صاحب
دنیا لذت نمی یابد بعبادت و طاعت زیرا که همیشه در سر است که دنیا را جمع کند و نمی یابد حلاوت
طاعت را بانچه می باید از حلاوت دنیای جمع کردن پس کسی مالی بهتر است از سیر کی مال حبیب انکه

اکثر اوقات درویش شاکر است و غنی کفر و طغیان می ورزد و عاصی است و نهکذا از ابی عبد الله
علیه السلام منقول است که وحی فرمود حق تعالی بموسی علیه السلام که ای موسی فرح مکن بکثرت مال و ترک
مکن ذکر مرا بر هر حال زیرا که کثرت مال فراموش میکرداند گناهان را و بتحقیق بدانکه ترک ذکر من سخت
میکرداند دلها را و این خود معلوم است که هر که در پی جمع کردن مال دنیا شد از ذکر خدای تعالی غافل
ماند پس بنا برین دلها سخت میشود رباعیه چون مال شود علت عصیان همه در حشمت و شوکت
طغیان هم پس فقر به از غنی بهر حال که هست وین نکته بود دلیل ایمان همه پس این دلیل هاست بی
دنیا هم راحت زیرا که راحت و آسایش آخرت در پی آنست و اگر و بعده هزار عالم از درج
نبی ملکی جلیل تر بودی سعید ولد آدم از آن اختیار کردی و نکفتی الفقر فخری و خدای تعالی ستایش
کننده فقر اینبودی و حضرت رسالت را صلعم نفرمودی که با درویشان بنشین و با ایشان دوستی کن
چنانکه در تفسیر در سوره الکهف می آورد که قومی از رؤسای کفره مر حضرت رسالت را صلی الله
علیه و آله گفتند این پشمینه پوشان چند را چون عمار و صهیب و خباب که بوی خوش نمیآید ایشان
مادامنشانی وار وار از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم این آیه نازل شد واصبر نفسک
مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک
عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هویه
وکان امره فرطا یعنی باز دار نفس خود را و شکیبائی کن با آنکه می پرستند پروردگار خود را بامداد
و شبانگاه یعنی شب و روز مشغولند میجویند رضای او را یا او را میجویند و جویای غیر او نیستند
و سبب نزول این آیه آن بوده که جمعی از مؤلفة قلوب چون عیینة بن حصین و اقرع بن
حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با سلمان و ابوذر و فقرای مسلمانان

نتوانیم

نتوانیم همنشینی کرد اگر تو ایشانرا دور سازی ما نزد تو آمده و بتعلیم احکام شرع قیام نمایم آیت آمد
که هرگز کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام بلکه در جمیع ایام برای رضای خدای تعالی به پرستش
او میکذرانند و باید که درنگذرد چشمهای تو از ایشان یعنی نظر تو از درویشان بر ندارد و بغیر ایشان
التفات مکن که او اهل دنیا اند میخواهی زینت و آرایش دنیا را ابیاید دانست آنحضرت را
هرگز بدنیا و زینت آن میل نبوده چه بحکم مازاغ البصر همت یا همت او از آن بلند تر بوده که دیده
مبارک بر زخارف دنیا کشاید بلکه معنی آیت اینست که مکن عمل کسی که مایل بزینت دنیاست
چه مایل بدنیا از فقرا معرض و بر اغنیا مقبل باشد چنانچه فقرا از دنیا اعراض کننده اند و میلی
بجانب دنیا ندارند که اگر دنیا ندارند که اگر دنیا بایشان آید خوشحال نمیکردند و اگر دنیا بایشان
میل نکرد غمگین نمیکردند و بر اغنیا مقبل باشند آنست که هرگاه دنیا بایشان رو نهاد خوشحال میکرد
ند و شاد میشوند و اگر از دستشان بدر رفت غمگین میشوند و این نیز از برای تنبیه دیگران
فرموده فرمان بر آنانرا که نظر لطف از و باز گرفته ایم که آن زینت دنیا موجب غفلت دل او
گشته از ذکر ما و گروهی آنکس امیه بن خلف بوده و اتباع او که آنحضرت را بدور ساختن فقرا
میفرمودند حق سبحانه و تعالی فرمود که ما سبب کفر دل او را غافل کرده ایم و او پیروی کرده است از
روی نفس خود را و هست کار او تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندامت و هلاکت و درین
تنبیه است بر آنکه داعی باین است عاقل او غافل است از معقولات و منهمک در محسوسات
تا پوشیده گشته بر تو که می باید که شرف بحلیه نفس است نه بزینت جسد آیه دوم در سوره انعام
در تعریف درویشان در تعریف و فضیلت درویشان آورده اند که صنادید قریش با حضرت
رسالت صلعم گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و فقرا مانند چون ابن مسعود و بلال و مقداد

بتمار صحبت و امثال ایشان اگر این بندگان و معلمانرا از مجلس خود دور کنی ما با تو بنشینیم
و خوالت کنیم و ثنیمان از دین و قران بکوییم و بشنویم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که
اندن مومنان از صحبت خود نتوانم کفتند مجالست باید ایشان عیب و عار است اگر لوقت
حضور ما ایشانرا اخلو خواهی تا بر ورشاید که ما القیا و مراد تو کنیم عمر ملعون کفت یا رسول الله چنین
بتوان کرد تا ببینیم که مهم رؤسای عرب بچه می کنند حضرت رسالت صلعم درخوالت اشراف را
قبول کرده و ایشان بدین صحیفه مشتمل بر این التماس نمودند بالقید کتابت در ار ندا حضرت
امیر المؤمنین را علیه الصلوه و السلام طلب فرمود تا این صورت را بنویسد آیه آمد که وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ
يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ
وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ
و مران از مجلس خود آنانرا که میخوانند پروردگار خود را و ذکر او میکویند بامداد و شبانگاه و در
کشف الاسرار آورده که ارادت بر سه وجه است اول ارادت دنیا محض کما قال الله تعالی تریدون
عَرَضَ الدُّنْيَا و نشانه آن دو چیز است در زیادتی دنیا نقصان دین راضی بودن و از در
ویشان و مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال الله سبحانه وَمَنْ أَرَادَ
الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا و آن نیز دو علامت دارد در سلامتی دین نقصان دنیا رضا دادن و در
سنت و الفت بر روی درویشان کشادن سیوم ارادت حق محض همچنانچه فرمود که یُرِيدُونَ
وَجْهَهُ نشان آن پای بر کونین نهادنست و از خود و خلق آزاد کشتن خطاب با حضرت
پیغمبر صلعم یعنی نیست بر تو از حساب اعمال ایشان بر تو چیزی و نیست از حساب عمل تو بر ایشان چیزی
یعنی بودن انبیای نه ایشان را بر تو باری و نه ترا از ایشان عاری بسببی هیچ وجه مران ایشانرا

سر اکر

که اگر برای ایشانرا از پیش خود برانی تو باشی از ظالمان غرض تهدید است یعنی ایشانرا از پیش
خود دور مکن ای محمد کریمانرا عادت نبود که کدا را از سر سفره برانند با ایشان بنشین در نهار انجمن
را از خود دور مکردان چون حضرت رسالت صلعم تعظیم و تکریم درویشان را ملاحظه نمود که خدای
تعالی بچه انواع سفارش ایشان میفرماید فرمود که خداوندا این عز و دوستی ایشان از کجاست
که بدرگاه تو اینچنین عزیز شدند خداوند عالم فرمود از انکه قومی از ما دنیا خواستند و قومی عقبی
و درویشان از هر دو کرانه جستند و از ما ما را خواستند که یریدون از کی یافتند از انکه قدم
در راه حق نهادند و با خلاص و یقین دل نهادند چنانچه آورده اند که روز حضرت رسالت صلعم عزیز
ان خود را پند میداد تا از بندشان خلاصی دهد پیغمبر فرمود که ای سلاله کان صلب بنی هاشم عزیزک
من بشنوید اگر شما را غضبی من می باید مجوئید که پیش شما عمل کریم باشند بار گناه را از پشت خود
بنهید و بر طریق التقوی و پرهیزکاری روید تا من شما را شفاعت کرده همراه خود به بهشت برم
و چون ببینم که می آید در قیامت وا وزار دنیا بر پشت نهاده شما را شفاعت نخواهم کرد اول کسی
که دعوی آنحضرت را اجابت کرد حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة
و السلام کفت یا رسول الله خدمت از ان هر میان بسته ام تا هر چه فرمایی بدان قیام نمایم بیت
من کمر بسته بجان ایستاده ام من منتظر تا چه فرمایی مرا بالتو یک جان من آن کم دعوت اول بهانه تو
که فراق خود را خود در المود بعد از ان روز شنبه بود رباعیه جانا اگرم هزار جان خواهد بود فرمان
تو بر جمله روان خواهد بود گفت یا رسول الله دیرم و نه برنا مامی در جریده اطفال است
مشنو زتجربه بروز کار نکرده ام اما بیت زان پیش که آب و کل ساخته اند جان و دل ما نقشی
بر و اخته اند عشاق تو مش ازکل و دل بارخ تو برحمت خویش منتقشی باخته اند چون با

بر همه سالتی آمد لاجرم و لا تجسس بر همه اهل عالم واجب کردند وای بر کسی که انکار و لا تجسس
کند انکار و لا تجسس کردند و بر روی تقدم جستند و از گفت رسول الله صلعم نیندیشیدند که فرموده که لا تقدم
مقدم نمیشود بر لیوا الا کافر و باز پس علیها یدار لیوا الا کافر که سال بود که امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
با رسول الله نماز میکذارد و هیچکس دیگر از مردان ایمان نیاورده بودند چنانکه در حدیث واقع شده که رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که بودم من و علی که هفت سال نماز میکردیم و از زمین تا آسمان بالا نمیرفت نماز کسی دیگر از
من و علی علیه السلام تا جاهی دیگر از سوختگان دور دوشان از اطراف عالم روی بحضرت رسالت صلعم آورده
بودند و بلال از حبشه روی براه آورد و صهیب از روم و رنگ لیوی افتاد و سلمان از فارس عاشق و
کمر خدمت آن سرور دو جهان بر میان بست چون در رسیدند و بر نظاره نشستند و آن دولت روی و رتبه او
و آفتاب سعادت بکمال رسید صفا دید قریش بید و لیکن خود ندیدند خواستند که ایشان مرا از سفره میراث
ند خدای تعالی آیات بینات فرستاد و در تعظیم و تکریم ایشان فرموده آنحضرت را منع میفرمود که در
از نزد خود دور مکن لاجرم آنها را که بضرب تیغ ایمان آوردند که بمرتبه ایشان نرسند ایشان که سوختگان
بودند قدم بر قدم حضرت رسالت و امیر المؤمنین علیهما الصلوة والسلام نهادند دولت و رتبه
او نیز دیدند بامداد که حضرت رسول صلعم از خانه بیرون آمدی آن سوختگان را دیدی با رویهای زرد
و با لبهای خشک و دیدهای پر میگریستندی چون رسول صلعم دیدیدند میگفتند یا رسول الله اباجبرئیل هیچ
خبر ما آورده است و حدیث ما کرده رسول صلعم میگفت دل خوش دارید که حق تعالی با شما عنایت
و حق تعالی فرموده است انا عند المنکسرة قلوبهم من نزدیک شکسته دلانم و باد شما را سلام آیت
بالحمد منفرستاد و اذا جاءك الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی
نفسه الرحمة الی آخره چون آن مؤمنان و سوختگان درگاه ما را بینی بگو سلام خدای تعالی بر شما باد و از ما نـ

تمه انتها

سلامت باشید خداوندا خوشا کسانی که تو ایشان را سلام فرستی **بیت** روزی که ز تو سلام باشد
از ورد فلک غلام باشند ما را از تو نکنم توقع پرسیدن کاندیشه تو تمام باشد بار الها **مثنوی** ما کیم کاندیشه تو نفس
باشد مرا یا تمنای وصال چون تو کسی باشد مرا هر نفسی کاندیشه از ورد کار ز تو ز نم خجله سام طفیل آن
یکنفسی باشد مرا هر زمان دیگر امانید وصالت خوش کنم بر وصال تو چگونه دسترسی باشد مرا ای محـ
دلشان مژده باد شما را که حق تعالی رحمت بر خود نوشته است از برای شما

فصل دوم در بیان آنکه

هر که خواهد که لذت از حلاوت حقیقت دریابد بچه طریق باید رفت عن النبی صلعم علیه و آله انه قال
من اخلص لله تعالی اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه روایتست
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که چهل صباح از برای رضای حق بی خبر رود بساط ریای
خلق در نوردد و حجاب عجاب از پیش بر دارد و مرکب طاعت در میدان اخلاص جولان دهد
و بحدایق طلب خلایق برسد چشمهای حکمت از دل او بر زبان او جاری و روان شود و اما اخلاص
آنست که خلق را از راه برداری و عمل که کنی خالصا مخلصا از برای خدا کنی بزرگی گوید که اخلاص آنست
که عمل صالح کنی و از خدای تعالی ثواب نطلبی و نخواهی و دوست نداری که خلقان ترا بآن یاد کنند و از
برای آن ترا بزرگ دارند و صدق آنست که خود را از میان بر گیری و خود را از ره محل و رتبت و جاه
و منزلت اثبات نکنی زیرا که مردان راه و برگزیدگان درگاه اله چنین بوده اند و ایشان را دو دیده بوده
اند که بیک دیده صفات آفاق انفسانی بینند و بیک دیده صفات کمالات یزدانی بینند گاه عرش
و کرسی را زیر نعلین خود بینند و هیکل علوی و مرکز سفلی را بخاک اخمص خود بر نگیرند و گاه حال
دیگر شان دست دهد که هر کسی را از خود بهتر دانند و بر خود درجه نهند چنانچه او روایت کرده اند که ابراهیم
ادهم مکه می شد و در پیش کاروان میرفت تا کسی و در انتها سد بر آن حرم خبر یافتند پیش او باز رفـ

آمدند و چون بکوی رسیدند و بیران شناختند گفتند ابراهیم ادهم کجا رسیده است چه بنجوا
از آن زندیق ایشان او را جفا کردند و سیلی محکم بر روی نزدند که بچه تقرب ابراهیم را زندیق خوا
ندی ابراهیم با خود گفت تا ای نفس سزا ار خواستی که خلقان استقبال تو کنند باری بنقد
سیلی خوردی الحمد لله که بکام دل خود ترا دیدم **قطعه** بیشه فقر جای شیر است ** شیر این بیشه
باشی تا باشی ** بیشه مرد جبت نفی وجود ** مرد این بیشه باش تا باشی ** باد و اندیشه هیچ نشوی
جز ** هر یک اندیشه باشی تا باشی ** مردان راه و عاشقان درگاه چنین باشند زیرا که مقصد ایشان
درگاه الله است و دست صدق ایشان از کونین کوتاه است پای مشتاقان همیشه در راه است دل ایشان
در قبضه عشق الهست **نظم** بیا وحق از خلق بگریختند ** چنان مست ساقی که می ریختند ** الست
ازل همچنان شان بگوش ** بفریاد قالوا بلی در خروش ** به یک نعره کوهی ز جا بر کنند ** به یک ناله
شهرها بهم بر زنند ** سحرها بگریند چندانکه آب ** فرو شوید از دیده شان کحل خواب ** عجب و ازل از
سالکان طریق که باشند در بحر معنی عمیق ** سودای جانان نه از جان ** مشتعل ** نه یکره صیب از جهان
مشتغل ** چو بادند پنهان و چالاک روی ** چو سنگند خاموش و تسبیح گوی ** نفس گشته از بس
که شب رانده اند ** سحر که خروشان که وا مانده اند ** شب و روز در بحر سودا و سوز ** ندانند ز آشفتگی شب
ز روز ** این درویشان به زخارف دنیا منزه و رنگرفتند و بزیور آدم مردم فریفته نشوند جز حق را ندانند جز حق را نخو
نند که الحق و الخلق لا یجتمعان عزیزی از آن عزیزان گفت که گفت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله سر پوشیده در البقعد خود در آورده دم چون فرزند دید از شش ستی در خواب دیدم که قیامت
بر خواست است علمها دیدم نصب کرده در زیر هر علمی مردم استاده پرسیدم که این علمها
دیدم کیست گفتند از آن زاهدان و عابدان و صادقان علمی دیگر دیدم که در سایه وی جمعی کثیر حاضر

گفتم

گفتم آن علم کیست گفتند از آن محبان خویشتن را در میان ایشان افکندم دستم گرفتند و از میانها
خود بیرون انداختند گفتم من نیز از محبانم گفتند بلی تو ولی چون دولت بان فرزند میل کردی محبت
از جریده دوستان محو کردند گفتم خداوندا چون فرزند مانع راه است جانش بردار در ساعت
فریاد زنان که ام بگوشم رسید از خواب در جستم گفتم چیست گفتند کودک از بام در افتاد و جان
بحق تسلیم کرد **رباعیه** جان و دل من فدای خاک در تو ** گر فرمایی بدیده آیم بر تو ** وصلت
گویند که تو نداری سرما ** خاک سر پای هر که ندارد سر تو **آورده اند** که یکی از بندگان طریقت شب مرا ملی
می کرد انگشت دید که روشنی از یک سوراخ بیرون می آید و آواز زنی شنید که با شوهر خود می گفت که اگر
نان و آب ندهی شاید و اگر بزنی و برنجانی تحمل آن بکنم اما اگر دیگری برابر من بدل کنی و تخت
بر من کنی از من در نگذرم آن بزرگ چون این نعره بزد و بیفتاد و بیهوش شد چون بهوش آمد گفتند
که ترا چه شد و چه رسید گفت بگوشم هوش من فرو خواندند که اگر هر گناه کنی بیامرزیم و ببخشیم
کنیم اما اگر بدرگاه غیر روی از تو نپسندیم و نیامرزیم که إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ
وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ای عزیز این مردان راه خدا قدم صدق نهاده اند همت
نهاده اند طاعت از بهر طمع بهشت نکرده اند از برای قربت حق کرده اند بنا بر این همت را با مشغلی
بهشت و دوزخ را با ما کاری نیست زیرا که شادی ما جز با پادشاه و خداوند نیست این سخن بلند
همت است این گفتار محبان و عاشقانست که ایشان بدنیا و اهل دنیا التفات نکنند کوه وجود
ایشان از کان دیگر است **نظم** عشق بی عین است و بی شین است ** بی قاف ای پسر ** عاشق عشق
چنین هم از جهان دیگر است [illegible] عشق جان را شنبه [illegible] هر زخ نیست ** مرغ دانه بر در دیده ز آشیان دیگر
است ** هر سر هر کوچه هر کس داستانی میزنند ** داستان عاشقان خود داستان دیگر است ** بی زبانی

که باوی در سحر گویند راز حرز ترجمانی در حالی زبان دیگر است آن گدایانی که طبل عشق ز روی شب تیز

هر یکی چون تن سکری صاحب قرانی دیگرست نشاط و شوق آنست که چون کار با مراد بود و روزگار

مساعدت نماید و باد در موافق شود تا آرزوی رفتن شود حضرت یوسف را علیه السلام چون در چاه

افگندند گفت تَوَفَّنِي مُسْلِمًا بار خدایا اکنون بحضرت خودم بر که نعمت تمام شد و شادی بکمال رسید

این مرتبه منغربانست پاره نجبانست که طعام قربت چشیده اند و شراب محبت نوشیده اند شراب محبت

شرابیست که در قدح فرح ریخته اند و احباب را بی واسطه داده اند فاشربوا اطلبوا فاذا اطلبوا

اطربوا فاذا اطربوا طاروا فاذا طاروا وصلوا فاذا وصلوا انفصلوا فاذا انفصلوا

حصلوا چون دوستان حق از بوستان لطف این شراب نوش کنند در طلب آیند و چون

در طرب آیند از قفص کونین بپرند و چون بپرند برسند از نشان بی برسند و چون از نشان

بی برسند خود را گم کنند آنگه او را دریابند **بیت** مارا خواهی ز خویشتن دست بشوی خود در ابلهی کن کرا

نگه مارا خواهی **فصل سیوم در بیان آنکه هرکرا آرزوی است** که از جام محبت الهی جرعه نوشند و به

دست ارادت حلقه در صومعت کرده و در سلسله اهل الله در آمده خود را در سلک فقرا منخرط کرد

دل و سینه را هدف تیر بلا باید کرد و زهر را همچو انگبین باید چشید در بلیات صابر باید بود داد وفا

باید کرد تا از خاصان درگاه الهی گردد رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ مَنْ

حَبَّهُ اللهُ يُحِبُّهُ فَقَدْ اَمِنَهُ مِنْ بَطْشِهِ وَنِقْمَتِهِ فَاِنَّ الْمُحِبَّ لَا يُعَذِّبُ مَحْبُوبَهُ خواجه

کونین و فخر عالمین صلی الله علیه و آله خبر میدهد که هرکه محبوب حضرت حق شد از سخط و عذاب او

ایمن شد زیرا که محبوب محب خود را عذاب نکند اما وقتی محبوب حضرت شود که اگر صد هزار تیر

جفا بر دلش ریزند و آسیا سنگ بلا بر سرش بگردانند دم نزند و بغیر شکر چیزی بگوید و آه نکند

اگر زاهرنش

اگر زاهر نش دهند نوش کند هر گرا بوی از گلزار این حدیث بمشامش رسید جام بلا و ساغر قهر و قدح

محنت نوش کند آنکس نداند که جام قهر بود و ما جام لطف و در مذاق او از قند شیرین تر بود

مصراع هرچه خواهی خوش بود خواهی شفا خواهی الم **آورده اند** که موسی علیه السلام چون بکوه

طور می شد برهنه را دید که عبادت میکرد و گفت یا کلیم الله حق تعالی را از من سلام برسان و بگو

که مرا چندان گناه نیست که من عورت خود را بآن بپوشانم موسی علیه السلام پیغام بجا

آورد خطاب الهی بموسی علیه السلام رسید که یا موسی برهنه را بگوی که گناه نمیدهم و نخواهم داد که دراز

لامت عیب تو دوستی ما بود و اگر دوستی ما نمی خواهی بگوی تا گناهانت بفرستم موسی علیه السلام

باز آمد و پیغام برسانید آن برهنه روی بر خاک نهاد و گفت خدایا اگر بناخن پاره پاره ام کرد الی

خبر دوستی تو نگیرم **بیت** ای جان و جهان چه جای ناساختن است جای طرب و کله براندا

ختن است با عابدان و زاهدان و عاقلان و صالحان ما باهمت و با هیچ در دو رو

مدارا نیست **بیت** ای آشنای کو محبت صبور باش پیدا و نیکوان همه بر آشنا برد و حق گفتار

با در روز و کانا گار مانست گاه در بوته بلا نشان میگذارد و گاه در شد عطا نشان می نمی

عاشق از حیات خود آنگاه لذت یابد که تیغ او کشته شود و از جان و دل آنگاه برخورد که جان

و دل در راه او در باز د **رباعیه** نامرد تیغ عشق بی سر نشود در حضرت معشوق مظهر نشود دم

عشق طلب کنی و دم سر خواهی آری خواهی و دل بهم نشود همه جهان طالب فنای او بود اما عاشقان

در کاهش آنانند که اگر کونین را با ایشان دهی سر با آنها فرود نیارند و گویند مقصود و مطلوب

با او دیگرست **بیت** هرکسی را سر چیزی و تمنای کسیست ما بیرون از تو نداریم تمنای دگر ایشان گشته اند

أُولَئِكَ لَا تَعْلَمُونَ عَدَدًا اَوْ لَا يَعْلَمُونَ قَدْرًا جماعتی اند که حد و نشان اندکست و قدر شان عظیم

امیر المؤمنین صلوات الله علیه صفت ایشان کرده است اُولَئِکَ خُلَفَاءُ اللهِ فِی أَرْضِهِ وَالدُّعَاةُ
إِلَی دِینِهِ آهِ آهِ شَوْقاً إِلَی رُؤْیَتِهِمْ ایشان خلفاء خداوند در زمینش و خوانندگانند با دینش آه
از آرزوی کدام است با دیدار ایشان خدا را دوست دارند و خدا ایشان را دوست دارد و ثابت
البنانی گفت با جماعتی از عباد بصره مثل ایوب سختیانی و صالح مری و حبیب فارسی مالک دینار
بحج رفته بودیم چون اهل مکه ما را دیدند گفتند ای عزیزان استسقا کنید کامسال باران نیامده است
تا برکت شما شاید که حق تعالی باران فرستد طواف کردیم و نماز گذاردیم و دعا کردیم هیچ باران نیامد
ناگاه جوانی را دیدیم که بیامد آثار صالحان در وی مشاهده کردیم یکیک را از ما بنام بخواند گفت در
میان شما کسی هست که خدای او را دوست دارد گفتیم ای جوانمرد بر ما دعاست و از وی اجابت
گفت دور شوید از وی دور شدیم وی روی بر خاک نهاد و گفت خداوندا بحق دوستی تو که بنبت
هرات کم ایشان را باران فرست ناگاه باران بارید گفت مرتبه که بنداری که آب از دهن مشکها روان
شد و پرسیدیم که این جوان کیست گفتند آدم آل عبا امام زین العابدین است علیه الصلوة والسلام
بیت احترام درش کی گرد دلا قربان کنی * واندر عرفات عشق دوران کنی * خواهی که ترا کعبه کند
استقبال * ما بی و منی و انبی قربان کنی * اما هر کسی بدین مایه نرسند این مرتبه معز باشد
اما باید که چون مرد خود را بهمت درویشی آشنا کند و زبور ایمان بر گردن روزگار بندد و دست
در عروه و ثقی توحید زند باید که در فضل بنهایت تحقیق برسد و در حد الیقین ایمان باقدام صدق
و الفیان بگذارد و لوای تیالی توبه و انابت در دیده دوزی کند گوشواره خضوع و خشوع در گوش
نقش کند و تبع قرآن سر علو تعالی هوا و هوس ساینده از فنا و رد ها عوالی مؤمنین و در روش صادق آید
و با این همه باید که از کید شیطان رجیم ایمن نباشد که بسا برسا جائی که هفتاد سال در طاعت

تقدم

تقدم استطاعت بر برده باشد چون رشته بر شمع باریک کرده و تبلَّ الفهم من الله
ما لم یکونوا یحتسبون شیطان او را فریب داده و تمامی طاعت و عبادت هبا منثورا
کرده اند همچو شیخ برصیصا بیت دام سخت مکر یار شود لطف خدا * ور نه آدم هر دو فرزند شیطان
رجیم * پس ای عزیزان چون خواهی که بیگانه و فسر و کروی کطرایق درویشان است جهد کن تا علا
زم درگاه حق باشی و بغیر وی التفات نکنی تا مقرب حضرت باشی چنانچه آورده اند که سلطان
محمود بعزم شکار بیرون رفته بود و با لشکر بسیار ناگاه همای از طرف هوا پدید آمد جائی که افرا
سلطان محمود بود رسید چون چشم ایشان بر همای افتاد و طمع در یافتن سعادت طلبی در ظل
شان برخواست گفتند برویم و پا به خود را از سایه او حاصل کنیم سلطان نگاه کرد جماعتی را دید
از لشکر خود که مسارعت میکردند و خود را مقابله آن مرغ می انداختند و ایاز از جای نمیجنبد سلطان
گفت ای ایاز چرا از وی تا همای سایه بر سرت اندازد تا سعادت حاصل شود و ازانجا که بعقل خ
کیاست غلام بود روی بر زمین نهاد و گفت کدام سعادت یابم بهتر از این که خود را در سایه سم
سمند پادشاه عالم افکنده ام سلطان چون ادب و مراقبت او بدید شفقتی در باطنش بدید آمد
ت با ایاز و مهری در دلش پدید آمد با اندک روزگاری او متصرف مملکت شد و گردانید بجلا
ل ذو الجلال که اگر ترک غیر او کنی و قدم در میدان بندگی نهی سعادت حاصل شود که هرگز تغافل و
تبدیل نکرد و لطف خود را بدرقه راه تو سازد و هو معکم اینما کنتم بر صراط آسان
بگذراند که المؤمن یمر علی الصراط کالبرق اللامع و هشت در بهشت را بر روی تو بگشاید
حتی اذا جاءوها و فتحت ابوابها خازنان بهشت باستقبال تو مر ستند که و قال
لهم خزنتها سلام علیکم حور العین باحجلت تو مروحه شمیم کامثال اللؤلؤ

المکذوب امروز نعمات هر کناره بکش که طیبات بهشت هر نیت در کنار تو نهد که الطیبات
للطیبین والطیبون للطیبات

فصل چهارم در بیان آنکه درویشان خود را از مردم عام نگاه

هر نگیرد و اندو بچشم حقارت بدرویشان نگاه نباید کرد روی عن النبی صلی الله علیه
و آله انه قال تقبلوا لی ستا اتقبل لکم الجنة اذا حدث احدکم فلا یکذب واذا وعد فلا
یخلف واذا اؤتمن فلا یخن وغضوا ابصارکم واحفظوا فروجکم وکفوا ایدیکم صدق
رسول الله روایت ازان چشمه خورشید رسالت گوهر کان طهارت سبزه آب وخاک ابر گوهر لولاک
لما خلقت الافلاک رهبر شاه راه ایمان بدرقه قافله دو جهان شفیع جمیع انبیا چراغ مجلس اصفیا
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله اینچنین خبری که شمه از لغت او بگوش نشت رسانیدم پیغمبر باید ای جماعتی
که بیچارگی حق تعالی اقرار آورده اید و دین و بسه روز علم اعتماد بر چهار عنصر بی بنیاد خود تکیه نیستی ازانکه
شما را از کار باز ماند براقامت شش خصلت قیام نمایید تا من تقبل بهشت کنم که هفت دوزخ را
بر شما حرام کرده اند و هشت بهشت را جای شما کنند اول آنکه در سخن گفتن چون صبح صادق بشید دم
که زنید از دل صافی و درست زنید تا نام صادقی یابید بیت زکج گوئی سخن را قدر کم گشت
بسی کوراست گو شد محتشم گشت چون نتوان راستی خرج کردن دروغی را چه باید ساخت در گنج
دوم هر وعده که دهید بمردم دل و ران نهید که انرا وفا کنید سیوم آنکه هرکه شما را امین شمرد و را
نت بشرط دیانت بجای آورید تا روح الامین بجز و جای که کنید امین گوی شما باشد چهارم روشنای
بی چشم ازان دانند که چشم از حرام بر هم نهید پنجم فرج خود را در حفظ فرج خود شناسید که
حفظوا فروجکم ششم دست خود را از لقمه حرام کشیده دارید نفقه کردن حلال فرمایید تا فرد
نور الصدق فنیر نور المومنین بر یمین و یسار شما باشد که یسعی نورهم بین ایدیهم اصحاب

یمین

یمین را با رحم دید و اینان از درویشان اند که هرچه با ایشان انیسان بود بی ضایع نشود امروز که شما را
دولت رسیده است دستگیری ایشان بکنید تا فردای قیامت که روز دولت ایشان باشد شما را
دستگیر باشند که والحق وینند هم الا یا دی فانهم دولة گفتند یا رسول الله و ما دولتهم چه دولت
کانهم خواهد بود در روز قیامت دیگر ایشان آن صاحب دولت بحقیقت زبان یک دو از دوح
گوهر بخت که ایشان جمعی اند که امروز رنج بی نسخی را نهند و لی این درگاه مبارک یاد و گفته است فلاجرم
مقبل بدر روزگار گشته اند پس چون امروز ایشان بندگان بحقیقت حق اند فردای قیامت بر حلالی
اقبال را فرمان بردار ایشان کرده اند تا بهر نظری کنند و لیکن بوی فرستند چون امروز دولت از لذات
دنیا کشیده اند فردای قیامت دولت ایشان بود و خطاب عزت بدرویشان رسید که هر فریدی هر که شما
را دولت گرفته است و در دار دنیا او را امروز دولت گیرد و هرکه نان پاره بر دولت شما نهاده است
ولایت بهشت هشت با قطاع شما کردیم شما نیز از نعیمات جنت در دولت ایشان نهید هر که زیر
بت ای ساقی شما بوده است مد ایشان ویطوف علیهم ولدان مخلدون امروز مانند تا جا
ویسقون فیها کاسا بر دولت او نهند و ساقی ایشان باشند هر که شما را بکهنه پوشانیده است
رضوان امروز مانند تا جامه داری او بر خیزد و از جامه خانه وفیها ما تشتهیه الانفس و زرتلک
الانتین حلهای حریر و استبرق که وعالیهم ثیاب سندس خضر واستبرق در
پوشانند دولت درویشی دستی است که هر چه امروز در دست او نهید فردا که همه دستها از نیکی
تهی بود یوم لا تملک نفس لنفس شیئا والامر یومئذ لله خود را ازان دست ببینی که در مملکت
فردوس نهاده و اذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا المولف فقرا اگر بخواهی که یکی
از پادشاهان اهل جنت و دران سرای نعمت به بینی در نگر بدان درویش بیچاره تا بدانی

سر کشی و بسیار زنده و در پاداشش پای افزار نه موزه کالیده و بشینها نالیده کس در ایشان ننگرد
و جواب سلام ایشان باز نه دهد و ایشان را دنیاداران بهیچ حسابی نشمرند و در نظر ایشان خوار
نمایند ایشانند که حق تعالی ایشان را عزیز و نیکو کند و هر چه خواهند با ایشان دهد بزرگی گوید که در بیت المقدس
شدم درویشی را دیدم که می گفت اگر نعلینم باز دهی خوب و اگر نه همین ساعت قندیلهای خانه
ات بشکنم گفتم با خود که این دیوانه است یا محنتی بوی رسیده در حال دیدم که یکی می آمد و نعلین
می آورد و چون پیش درویش آمد گفت نعلین در پوش درویش پرسید از وی که این چه کس است که نعلین باز داد

بیت

فقر می دانی چه باشد ای پسر
بار تو گویم گر نداری زان خبر
گر چه باشد بینوا و زیر دلق
خویشتن را حشم نماید پیش خلق
گرسنه باشد دم از سیری زند
دوستی با دشمنان خود کند
گر چه باشد لاغر و زرد و ضعیف
وقت طاعت کم نباشد از حریف
ای جوان خود را بدرویشان سپار
تا نگهدارد ترا پروردگار
با فقیران هر که همدم میشود
در سرای خلد محرم میشود

ای عزیزان در زمستان چون در باغ روی و نگاه کنی گلبنی لطیف که از ان گلی حاصل میشود و گلاب میگیرند
خاری کشتنی نماید که خواهی آمدن آتش کنی تا بسوزانی با آتش تا روزی چند بر آمد و نشاط بهار رب
جویبار اعمرانش بصد لطافت و پاکیزگی در جلوه آرد فردای قیامت آن گدای ژنده پوش
را بینی که در دار دنیا او را کسی بهیچ حسابی نمی شمرد بر براق بهشت و تاج نور بر سر و چندین غلمان
و حوریان در دست راست و چپ را

قطعه

ننگ از فقیر اشعث اغبر مدار از آنک
در وقت مرگ اشعث دور که اغبری
دامن مکش ز صحبت ایشان که در بهشت
دامن کشان کنند سیر خضر ند و عنبری
نور زمین بطلعت ایشان منور است
چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری

در تاریخ آورده که روایت که روزی امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام نشسته بود

و مربعین

و مربعین و بسیار خویش و فقیر از برای رضای خدا جای داد و در اثنای اجلال از توانگران یکی
بمجلس ولی در آمده توانگر را در پهلو بنشاند از حرمت توانگری آن مرد را برای داشت
که ازین جهت کلمات شکایت آمیز بنیاد کرده امام فرمود که ای فقیران سرداران و لشکر کشان
حضرت پادشاه علی الاطلاق اند و هیچ کس نباشند که رعایا در مقام حرمت بکشند در مقام امر پادشاه
شاه خویش نیز اولی ادب نشنید پس ای عزیز من زنهار مبادا که بچشم حقارت بجانب
درویشان نگاه کنی که اگر هزار فسق و فجور از تو در وجود آید در دین تو چندان نقصان در نیاید
که بنظر حقارت در مردان راه نگاه کنی

بیت

راه بیرون زن عبارت سپر
در فقیران بحقارت منگر
بین که صورت همه حالی چنین
از نقد امانی خالی
هیچ چیز چو شود دیر نگاه
لعب شطرنج بود شاه تا بدبین
صبح گمان هیچ صغیر عزیز
با زیچه شب هر دو وزیر
وای تو گر بحقیقت آگاهی
بحقارت ننگری نا آگاهی
دین و دنیات همه هیچ شود
رشته جانت گلو پیچ شود

فصل پنجم در بیان آنکه درویشان خود را بواسطه خود را ظاهر نمیسازند بواسطه آنکه هر گاه کسی که او خود بین شد
خلاف حقیقت در وی یابد و هر گاه که فنا شد حق را یافت یکی از بزرگان راه حق گفت که در او
سط بودم جوانی ترک چهره و خوش زبانی را دیدم که در هفته یک روز نیز در دری کار آمدی و کار نیز طلبیده
ی و هفته دیگر پیدا نبودی در وی نگاه کردم هیأت او با ملوک از ناصیه جبین او می یافت آثار اکرام
و دلایل احتشام از رخساره او لمعان میزد و هفته بگذشت که او را ندیدم شوق دیدار او در دلم
جای گرفت و رغبتی بمطالعه حال او در طبع من ظاهر شد موضعی که منازل و مسکن او بر زبان بود
بقدم طلب پیمودم تا بجد و دان بگذشتم تا بخرابه رسیدم تا به بیع من رسیده بر انبار برفتم
جوانی را دیدم بر خاک مذلت خفته ناتوانی بر وی مستولی گشته چهره ارغوانی او زعفرانی شده

قد صنوبرش چون الف او خم گشته و دیده نرگسینش پر آب حسرت شده و لبان لطیفش از باد سرد خشک گشته

غریب وار بی مونس و بی یار در آن گوشه خراب افتاده و منتظر حکم الهی و مترصد قضای آسمانی گشته

بر وی سلام کردم جواب سلام باز داد و تیز در من نگاه کرد خوشدل شدم گفتم این قفس

قالبش از فرخ جان خالی شده است شاید وصیتی کند تا من آن را بجای آرم و آرزوی که خواهد بدان قیام

نمایم گفتم ای جوان هیچ آرزوی داری که آن را مهیا سازم گفت رضای او گفتم از دنیا بیگویم

گفت بیخ دنیا را از دل برکنده ام گفتم هیچ وصیتی داری گفت آری گفتم چه وصیت داری گفت مهره

بر بازوی من بسته است و نام من بر وی نوشته و نشانه بر وی کشیده آن مهره را از بازوی

من بگشای بعد از وفات من بوالی ماوراءالنهر نوح ابن منصور برسان و بگوی که خداوند از

خداوند مهره در دنیا و دیگر وصیت من آنست که در پی این خرابه گورست که هر شب مترد خوش آنجا

می آید و طلب قوت میکند چون روح از تن من مفارقت کند پای من بگیر و در آن گور انداز که میترسم

که خاکم قبول نکند باری بزخم دندان و خوش شلانی بشوم و از خجالت ایمن گردم چون وصیت

تمام شد آفتاب عمرش بمغرب فنا فرو شد جان عزیز بحق تسلیم کرد بحکم وصیت مهره از بازوی وی

باز کردم یاقوتی بود و نام نوح ابن منصور بر وی نوشته بعد از آن وی را برگرفتم و بکنار گوری که خود

گفته بود ببردم ناگاه آوازی شنیدم که دَعْهُ مَا عَلِمْتَ أَنَّ أَوْلِيَاءَ اللهِ لَا يَبْلُونَ دولت

اندوی بدار نه دانسته که با دوستان خدا خواری نکنند با خاصان درگاه او گستاخی ننمایند هزار جان

گرامی فدای خاک پای کسی که بدرگاه کبریا این شوق دارد هزار درشادی بر روی دروبنی که بار درگاه جز

چندین احتشام دارد بلی ای عزیز من مدعیان طالب این حدیث بسیارند بزرگ بوی ایشان را

دقان پیدا میشود تا از حقیقی خبر دارند **صحبت** بشیر مردی باید از خود در گسسته از دو عالم دست شسته

منحو اهند

منحو اهند که تکلیف بر خود نهند بر نمیدانند که هر که بر خود نهد و بر خود خندد و پیش نشاند از جانب الله

باید کسی که تا آن کیفیت داشته باشد و ریاضت کشیدن قدم و درستی نماید و معنی هستی که دام است

فنا شدن **نظم** دم عشق جانان در هر زبان نگنجد ❊ وصف جمال رویش در هر دهان نگنجد ❊ نور کمال

حسنش در هر نظر نیاید ❊ شرح صفات ذاتش در هر بیان نگنجد ❊ سر جلال وصلش جبرئیل در نیاید ❊

منجوق کبریایش در لامکان نگنجد ❊ عکسی ز تاب نورش آفاق را دهد تاب ❊ فیضی ز فضل جودش

در بحر و کان نگنجد ❊ یک نیم تاب عشقش از سینه چون برآمد ❊ مر علیت کامیابش در جسم و جان نگنجد ❊ یک ذره

بار حکمش کونین بر نتابد ❊ یک نکته از عشقش در دو جهان نگنجد ❊ یک شعله نار قهرش هفتم سقر بسوزد

یک لمعه نور لطفش در هشت جنان نگنجد ❊ خوناب عاشقانش روی زمین بگیرد ❊ و افغان عاشقانش

در آسمان نگنجد ❊ آنکس که بار یابد و آنجا که در وصلش ❊ در هر مکان نیاید ❊ در هر زبان نگنجد ❊ شکر این

چون گذارم کامروز یار با من ❊ ز انسان شده که موئی اندر میان نگنجد ❊ روزی حدیث وصلش ز تنها

ناگویم ❊ کان مشغل در نیاید و اندر دهان نگنجد ❊ آنها که در صحبت و جوی این حدیث اند بگفت و گوی

قانع شده اند بر ساحل این بحر نشان چون لب دریا خشک لب می باید بود و بدبخت اگر بر لب دریا

بود و خبر با لب خشک بنوده هیچ در یاد قعر بحر محیط معرفت بینی که گوهرست که گفت کُنتُ کَنزاً مخفیاً در این

بحر محیط معرفت جز غواصان جانباز عاشق خبر ندارند عاشقان را هستی و محبان درگاهش هیچ

چه نظر کنند او را انبیا سر هر که که راز ای گوینده با او گوید خدای تعالی سفر باید گفت لا اَنَّ أحْفَظُ أرْوَاحَ

أحِبَّائِي که اگر نه آن بودی که جان همه دوستان در قالبشان من نگاه میدارم هیچ جان در وقت

مناجات ما که نسیم قرب تا می بیابد و ذوق لذات انس ما حاصل میکرد از روح دوستان من در بدنشان قرار

نگرفتی شیخ ابوالحسن نوری گوید روزی ببیابان خود متحیر رفته بودم از دور جوان ماه سیما دیدم

ه بیرون آمد سر و پای برهنه کهنه پوشیده و شراب نمت پوشیده و سلام کردم بر وی جواب
سلام باز داد و گفت ای شیخ مرا آب پاک می باید و جای پاک تا غسل برآورم و درازی با حضرت
بیچون بگویم و جان تسلیم کنم که آرزو وا رخد گذشت شیخ ابوالحسن گفت که بران سر بالا آب
پاک و جای برفت چون ساعتی برآمد برفتم تا بنگرم که حالش چه شد دیدم که غسل برآورده و نماز
گذارده و سر بسجده نهاده و جان بحق تسلیم کرده کار وی بساختم چون وی را دفن میکردم روی وی
بر خاک نهادم گفتم خداوندا بیکس و غریب است بر وی رحمت کن جوان چشم بگشاد و گفت چه میگفت
که بیکسی وی غریب میدارد و تو خوارم میکنی گفتم ای جوان بعد از مرگ سخن میگویی گفت آن
احبآء الله لا یموتون بل ینقلبون من دار الی دار دوستان او نمی میرند ولیکن از سرای
بسرای نقل میکنند و در ریاض انس و خلوتخانه لحد با دوست راز گویند در روضة الواعظین آورده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اگر نه مدعی بودی که کشته شده بر آن که در آن محل
محل بجوار حق واصل میشوند فراز هی یافت ارواح در احبا و دوستان حق بجهت کسی از سر ذات
آگهی و شوقی که بثواب و دارند بیت ای عشق مباش تا نباشی مرده * با عشق بمیر تا بمانی زنده *
اگر کسی همت آن باشد و خواهد که بعالم علوی عشق رسد باید که قوت آتش باشد و آن بمنت
که اول بر زمین محبت کام خود برد و وا آنجاست که اول فرو کرده و دل از علائق دنیا خارج
گرداند بعد از آن بلاهای عالم را بجان خریداری کند و آهی نکند زیرا که عاشقی مرتبه بزرگ و درجه بلند
دارد و هر کس را قوت آن نبود که بر بلا و محنت محبوب صبر کند که بعد از آن از خاصان درگاه گردد
و رتبه تقرب پیدا کند قطعه مرد حق بلا و رنج ندید * بر بساط نشاط راه نشد * تا نشد چو سفته گوهر آگاه
در خور تاج پادشاه نشد * چون مرد در عاشقی صادق و صابر آید مثل طلای خالص گردد چون عاشق

نیز واله و حیران

واله و حیران شد در دروازه بلا و محنت بروی بگشایند کاروان غم را بخانه دل وی فرستند دلش
منتظر ارشود و دیده آتش و دُرر بار شود و چون بکمال رسد هر چند ضربت قهر بیشتر خورد لذت
بیشتر یابد اگر صدها بلا و محنت ابتلا از وی منقطع شود همه جهان بزاری و زاری کند رباعیه
گر سوز تو ام بکنفس آهسته شود * از دود دلم راه نفس بسته شود * در دیده من آب از آن
میگردد * تا هر چه بنفس بست او گشته شود آورده اند که شخص بعیادت درویشی رفت و برا در بیکرا
ت مرگ دید گفت ای درویش صبر کن که هر که در رنج دولت صبر کند در دوستی صادق نبود آن
درویش قطرات عبرات در آفاق آماق بگردانید و گفت دریغا که غلط کردی هر که از ضربت
معشوق لذت نیابد در عشق مدعی کذابست بیت هر که در راه عشق صادق نیست * غیر برای
وحیز منافق نیست * فصل ششم در بیان آنکه عاشقان سه طایفه اند بدانکه عاشقان سه طایفه
اند عاشقان دنیا و عاشقان عقبی و عاشقان مولا عاشقان دنیا آنانند که همت
ایشان همه دنیا بود و از برای جاه و منصب کار آخرت سازند و همچنین بعضی دیگر که دم از
درویشی میزنند و بکسر مو از شریعت و طریقت و حقیقت خبری ندارند و بجهت تقلید و خودنمای
بیا کردم را فریب دهند و خرقه فقرا در آمده اسم بی مسمی بخود گذاشته اصلا از عالم معنی
خبر ندارند و طریق باطلی در پیش گرفته اند جمعی احمق ابله را مرید خود ساخته اند با یکدیگر وجد مردم را فرق
دهند و بخود گرد آنند و با یکدیگر ضدیت و نفاق ورزند نظم تر ای مدعی سخن نیاید * کز مدعی
درو معنی نشاید * نشان داری که گلی از خار خیزد * بکن کاری که کار از کار خیزد * بدان ره را تو اکنون
رهبری کن * ندیده راه ترک سروری کن * کس از مقصود و مقصود چون شود شناد * جوار علیا
لعیما جوید ارشاد * اگر خود طالب مردی طلب کن * بدرد خویشتن همدردی طلب کن * مکن بر دست

و پای دزد و دستبوسی که در بازار نو نهند و زرق و سالوسی بگو مردی اگر بینا بهشت مرز بابر دامن
تر و امان دولت کور بی بازار کاه بیر ظلم از این کیسه بران کالا نگهدار زنقش پر دغل هر یک
بر بندی الجبت کرده خود را بایزیدی هم کویی ز نیکان خدا لیند اگر پرسی ندانند از کی نیند اینجاست
از اصحاب شمال الذی نامه اعمال ایشان را بدست چپ دهند و بجانب دست چپ ایشان را بدوزخ برند
والذین لم یستجیبوا له لو ان لهم ما فی الارض جمیعا و مثله معه لافتدوا به اولئک
لهم سوء الحساب ومأویهم جهنم وبئس المهاد یعنی آنانکه اجابت نکردند مر خدا را در امر و نهی
یعنی احکام قرآن که منزل شده بر حضرت رسالت صلعم و آنرا بازپس کذاشتند و از پیش خود مذهبی
و طریقی دیگر پیش گرفتند اگر باشد مر ایشانرا آنچه در زمین است همه آن از نقد و جنس و منافع
و ضیاع و عقار و مانند آنها هم دیگر با آن باشد یعنی اگر آن قدر نقدینها و قماشی و نیابت
آن قدر دیگر با آن اضافه کنند و همه در تصرف کافران و مخالفان و معاندان اهل البیت علیهم السلام
باشد روز قیامت مر آینه فدا کنند آنرا تا از عذاب برهند خلاص نخواهند شد و نجات نخواهند
یافت بواسطه آنکه ایشان طریق نجات را که سبیل مصطفی و مرتضی و ائمه هدی است صلوات الله
علیهم اجمعین کذاشته شرع را بر یکطرف نهاده برای خود طریقی و سلوکی دیگر اختیار کرده اند
و چندین بندکان خدا را اکراه ساخته بی ایمان کردانیده اند و بجهیم برده اند آن کروه مر ایشانراست بدی شمار
یعنی سختی حساب ایشان که حسنات ایشان قبول نکنند و سیئات ایشان را نیامرزند و بازگشت
ایشان دوزخ باشد و بد جایگاهیست دوزخ پس وای بر کسانی که ایشان از نزلیت مصطفی و طریقت
مرتضی خبری نداشته باشند بواسطه دنیا زراقی و سالوسی پیشه کرده طریق بالاهی الشیس کرفته
باشند و بدعتهای که خلاف شرع باشد بدان عمل کنند و صوفی بیسر و پیدا نمایند نظم فغان زابلهی این خران

بی دم وکو

بی دم و کوش که جمله تیغ تراشند و جمله شیخ فروش شوند هم دو سه روز بی مریدانه و الهی تهی زدین
و خر و خالی از بصیرت و هوش نه بر بیرون ولی از لمعه هدایت نور نه در درون ولی از شعله محبت
جوش کهی که در سخن آید همه کس کند سامع که کاش از این هذیان زودتر شود خاموش دکر خموش شود
حاصل مراقبه اش از بار سر بنود بغیر در دکردن دوش نکاه دار خدایا مدام حافظ را ز زهر زرق ریا
نیشکان ازرق پوش بکوش هوش رسان از حریم میکده اش صدای نعره مستان و بانک نوشانوش
تعریف عاشقان بیقی آنانند که سر بهشت فرود آرند و عمل از برای طمع بهشت کنند و از
خوف دوزخ ترسان باشند ایشان اصحاب یمین الذین دست راست اورده اند که در بصره بازر
کانی بود با امانت و دیانت و مال بسیار داشت و یک پسر بیش نداشت و آن پسر در غایت
جمال و کیاست و فصاحت بود چون آن بازرکان وفات کرد و پسرش بحد بلاغت رسید
بزرکان بصره بدامادی او رغبت کردند مادرش کفت که مرا عروسی بپسر چیزی می باید در جمال
و کمال و کیاست و فصاحت تا روزی اتفاق افتاد که این زن در کوچه میرفت کذرش بر مجلس
منصور عمار افتاد و منصور تفسیر این آیت میکرد وحور عین کامثال اللؤلؤ المکنون صفت
جمال و قد حوران میکرد آن زن آواز داد که ای شیخ الحیا حوری بکه میدهند کفت بکسی که کابین وی دهد
زن کفت که کابین ایشان چه باشد کفت نماز شب کذاردن و روز روزه داشتن و صدقه نهان
دادن و جان در راه حق فدا کردن کفت اکر این جمله من قبول کنم تو قبول میکنی که یکی از این حوری به
پسرم دهند منصور عمار کفت آری آن زن بخانه رفت و هزار دینار برکرفت و پیش شیخ آورد و کفت بستان
این هزار دینار را که شکرانه است و بدر و بنیاد شیخ بستاند روزی چند بر آمد خبری در شهر افتاد که
کفار قصد مسلمانان کرده اند و دفع ایشان جهاد دست مسلمانان بجا و بیرون رفتند آن زن پسر را برکت

با سلاح تمام بمیدان آورد و گفت جهد کن ای پسر تا بفردوس برسی پسر چون بحرب پیوست و دو
سه کس دشمن میکشت و هر زمان رو بسوی آسمان میکرد و خوش خوش میخندید و بنشاط هر چه تمامتر میرفت
گفتند آخر بوقت حرب چه خنده بدست بیرد در جواب ایشان گفت **بیت** خوبرویان کهر ده بر سر تیغ
عاشقان منهیان چنین سر برند منصور عمار گفت ای جوان مراسم حرب ندانی و دیری مکن تا چشم
بدی بروزگارت نرسد گفت ای شیخ آنچه من می بینم اگر تو ببینی سعی زیاده کنی ناگاه در آن کو
کشتن زخمی بر جوان آمد و شربت شهادت نوش کرد منصور گفت در آن شب میان کشتگان
می گشتم چون او را دیدم که خون از جراحتش میرفت و نور از روی او میدرخشید و مر او را دفن کردم و چون
بشهر باز آمدم مادرش را خبر دادم از آنچه دیده بودم مادرش نیز گفت در آن شب من نیز پسرم
را بخواب دیدم در بهشت گفتم ای پسر مرا خبر ده که بفردوس خود رسیدی یا نه گفت بلی ای مادر
در آن ساعت که زخم خوردم فرمان الهی رسید بحوری تا از فردوس پیش من آمد پیش از آنکه
بر خاک افتم بر کنارش روی افتادم این عاشقان حقیقی اند **تعریف عاشقان مولی** و رتبه و مقدار و
بزرگی ایشان عاشقان مولی آنانند که سابقان قرب حضرت شدند السابقون السابقون اولئک
المقربون عمل از برای رضای حق کنند و سر بکونین فرو نیارند مطلوب و مقصود ایشان الله است
روح ایشان سابق ارواح بود و تخصیص یحبهم مخصوص و مشرف گشته تاج کرامت یحبونهم
بر سر ایشان نهاده صد هزار تیر بلا از جعبه قضا بر دل و جگر ایشان زده و ایشان بروی کشاده و لب
خندان پیش باز آمده و کاسات زهر نوش شده و آهی نکرده اگر این مقالات را بتحقیق و تحقیقی
میطلبی در احوال و مقامات انبیا و اولیا نظر کن تا درین خاکدان پر محنت و عنا چه کشیده اند
از دست انسان پس خاصه صفا (؟) واقعه نامه حضرت امام حسین صلوات الله علیه که در کربلا

هر بلا از دست

هر بلا از دست شامیان شوم و دغا و کوفیان بیحیا چه کشیده و صد و بیست زخم تیر و رو نیش و شمشیر بر
وجود مبارکش زده بودند آنحضرت بروی کشاده و لب خندان آهی نکرده سپر صبر در سر کشیده
در رضا و قضای الهی داده در خانه رضا و تسلیم و شکر نشسته با وجود آنکه کونین را خدای تعالی بطفیل
وجود شریف حضرت رسالت صلعم آفریده و سبب ایجاد آدمیان از کتم عدم بصحرای وجود ایشان
بوده اند این همه بلا و محنت و غم و غصه کشیده اند و درین دنیای خالی و فی نکوشندلی نبرده اند
که البلاء موکل بالانبیاء ثم بالاولیاء ثم بالامثل فالامثل یعنی بلا و محنت موکل است
بانبیا پس باولیا پس کسانی که مثل ایشانند یعنی اهل الله که فقرا باشند پس ای عزیز من بدانکه بلا
عطیه ایست که در روز ازل نامزد بلاکشان میدان محبت و مقربان بارگاه صمدیت شده و زهر البلا
را بر روی هر تیر و امی نکشانید و این خلعت ارجمند بر قد و قامت هر کس درست نیاید چه آنکه در جهان
ی رفیع و مرتبهای ارجمند حاصل است چنانچه امام حسین علیه السلام بدرجه رسید که از آن رفیع تر نباشد
و ثوابی که از آن عظیم تر نیست واصل شد اما وای بر آن ظالمان و گمراهان که هرگز از عذاب خدای تعالی
خلاصی نخواهند داشت و ابد الآباد بعذاب الیم گرفتار خواهند بود که اگر روزی چند مر آن طبقات
لئام را جام صافی شد و اسباب دنیوی مر اکلاب اشرار را منتظم گشت و بر عبا و بلا و مسلط شدند
اما هیچ یک از ایشان از دنیا بیرون نرفتند تا ببلایی گرفتار نشدند و بعذاب و بیل و طویل در نماندند
آورده اند که نابینایی را دیدند که مردمانرا خبر میداد که از نابینایی خود گفت با آنجماعت بودم که حسین
را علیه السلام شهید کردند ما ده کس بودیم اما من هیچ ضربی نزدم شبانه در خواب دیدم که یکی پیش
من آمد و گفت رسول خدا ترا اجابت کن گفتم مرا با وی چکار آن شخص گریبان مرا بگرفت و بحضور آن بیرد
نیز در رسول صلعم رسول را دیدم نشسته و حربه در دست گرفته و آن نه کس را دیدم که بزانو در آورده اند

و فرشته بالای سر ایشان ایستاده و تیغ آتشین در دست گرفته و یکیک از ایشان را میکشت هر گاه
که تیغ بر یکی زدی آتش در وی افتادی و بسوختی چون نوبت بمن رسید گفتم یا رسول الله بجد
ای که من تیغ بر حسین نزدم گفت راست گفتی اما با ایشان بودی وَلٰکِنْ کَثَّرْتَ السَّوَادَ و لیکن سیاهی
لشکر ایشان بودی پس من آمدم پیش رسول علیه السلام رفتم دیدم طشتی پر از خون و پیش آ
نحضرت نهاده و امام حسین علیه السلام لباس سرخ پوشیده در پیش آنحضرت نشسته است
رسول علیه السلام گفت این خون جگر گوشه منست حسین میل در آن خون فرو برده و در چشم
من کشید من از خواب در جستم همچنین بهر دو چشم نابینا شده بودم در اخبار عیون الرضا علیه السلام
آورده اند که واقعه امام حسین علیه السلام و آنچه بدو رسیده است یاد کنید تا سوزی بدل رسانید
و قطره خونابی از دیده بیارید زیرا که حضرت رسول صلعم فرمود که مَنْ بَکیٰ عَلَی الْحُسَیْنِ اَوْ اَبْکیٰ
اَوْ تَبَاکیٰ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ یعنی هر که بر حسین علیه السلام بگرید یا خود را بتکلف گریه آورده واجب گردد
بر وی جنت و هر که بر مصیبت حسین علیه السلام بگرید هر گناهی که بچشم کرده باشند آمرزیده شود و هر که را
بدل بگذرد که کاشکی من در آن روز بودمی تا در پیش شاه شهیدان جان فدا کردمی مثل آن کس
است که در پیش امام حسین علیه السلام شهید شده باشد و ثواب او را در دیوان اعمال او بنویسند

بیت جان فدا کردی بحق خدا بودمی که بروز کار حسین

و این روایت بتصدیق این قول است
چنانچه آورده اند که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حرب جمل فارغ شد و نصرتی که
حق تعالی بآنحضرت داده بود که بر دشمن ظفر یافته بود شخصی گفت یا امیر المؤمنین کاشکی برادر من فلان
کس درین جا حاضر بودی تا بدیدی که حق تعالی ترا نصرت داد و بر کافران و دشمنان حضرت
امیر المؤمنین ع گفت برادرت دوست ماست گفت آری گفت پس او حاضر بود و بعد از آن

آنحضرت

آنحضرت بقسم مؤکد گردانید و الله لَقَدْ شَهِدَنَا فِیْ عَسْکَرِنَا هٰذَا اَقْوَامٌ فِیْ اَصْلَابِ الرِّجَالِ
وَ اَرْحَامِ النِّسَاءِ سَیَبْعَثُ بِهِمُ الزَّمَانُ وَ یَقْوِیْ بِهِمُ الْاِیْمَانُ گفت بخدا این که حاضر
بود درین لشکر ما قومی که در صلبهای پدرانند و رحمهای مادران که بعد ازین ظاهر شوند و ایمان
بدیشان قوی گردد یعنی مؤمنان که در غیبت صاحب الزمان اند که ایشان منبر را ندیده و بشرف
صحبت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما نرسیده نقل و روایات میشنوند و جان فدای کنند

باب بیست و چهارم در بیان آنکه دنیا بوجود شریف فقرا که اهل الله اند قائمست که قطب الاوتادیم

و بلا به برکت نفوس ایشان رفع میشود و لشکرهای مسلمانان بدعای ایشان استوار است و د
رین باب نه فصل است

فصل اول

رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَنَّهُ قَالَ اَتَدْرُوْنَ
مَنْ اَوَّلُ مَنْ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَالُوا اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ اَعْلَمُ فَقَالَ اِنَّ اَوَّلَ مَنْ یَدْخُلُ ا
لْجَنَّةَ فُقَرَاءُ الْمُهَاجِرِیْنَ الَّذِیْنَ یُدْعَا لَهُمُ الثُّغُوْرُ وَ یُبْقیٰ لَهُمُ الْمَکَارِهُ لَا یَمُوْتُ
اَحَدُهُمْ وَ حَاجَتُهُ فِیْ صَدْرِهٖ لَا یَسْتَطِیْعُ لَهَا قَضَاءً یعنی روایتست از حضرت رسو
ل صلی الله علیه و آله که فرموده باصحاب خود که میدانید که اولین کسی که به بهشت رود که باشد اصحا
ب گفتند خدا و رسول او اعلم اند پس گفت که داخل میشوند در بهشت درویشان مهاجر که لشکرهای مسلما
نان بدعای ایشان استوار باشد و بلا ببرکت نفوس مبارک ایشان دفع میشود و احیانا اگر یکی
از ایشان را آرزوی در دل آید انچنان نمیشد که آرزو حاصل شده باشد از دنیا بیرون روند و نا رسیده
باشند بآن بلکه بتحقیق رسیده بوده اند و آن اینچنین است که چون بتحقیق بیقین رسد بلا و محنت
نزدیک او راحت و نعمت باشد و راحت و نعمت نزدیک او بلا و محنت نماید اِذَا بَلَغَ الْعَبْدُ حَقَائِقَ
الْیَقِیْنِ وَ الْبَلَاءُ عِنْدَهُ نِعْمَةٌ وَ الرَّخَاءُ مُصِیْبَةٌ شنیده که خواجه کونین و فخر عالمین صلعم حضرت

امیر المؤمنین را خبر داد و از آنچه بیرون خواهد گذشت و خبر شهادتش نیز داد و گفت کَیْفَ اِذا
صَبْرُکَ [illegible] در آن وقت چون صبر خواهی کرد آن حضرت گفت یا رسول الله لَیْسَ هٰذا
مِنْ مَواطِنِ الصَّبْرِ بَلْ هُوَ مِنْ مَواطِنِ الشُّکْرِ گفت آن مقام شکرست من آن بلا را و محنها را نعمت و دولت
میدانم که شکر آن بر من واجب پس آن درویشان که بعد از وی بلا و محنت را نعمت و دولت میدا
نستند وی گفتند با فقر این مراد ما و دولت ماست اقتدا بوی کرده بودند آورده اند که ابراهیم
ادهم رحمة الله علیه مدتی در بصره بود و ویرا آرزوی خرما شد القدر سیم نداشت که خرما خرید
خر و نعلین از پای بیرون کرد و نزدیک خرمافروش برد و گفت بگیر این نعلین را و خرمای چند بمن
ده خرمافروش نگاه کرد و نعلین کهنه بود و بیند اخت ابراهیم نعلین برگرفت و روان شد یکی آن
حال را مشاهده کرد و خرمافروش را گفت مگر او را نشناختی آن ابراهیم بود زاهد زمانه و علا
بید بکان خرمافروش پشیمان شد و طبقی خرمای برگرفت و در عقب وی روان شد و بیگر
یست و میگفت ای ابراهیم توقف کن تا خرما برای تو بیارم ابراهیم از پس نگاه کرد و گفت
لا اَبِیعُ الدِّینَ بِالثَّمَنِ وَ التِّینِ گفت باز گرد که من دین را بخرما و انجیر نفروشم زنهار فقیر را
گدا مخوانی و هر گدایی را فقیر گدا دیگرست و فقیر دیگر بیت گر مند ار دیسیم و زر روانامند مارش گدا
در هر کس دل بحر دیش داد و شه بحر و برست فقیر آنست که ترک دنیا کرده است و گدا آنست
که دنیا ترک او کرده است یکی از بزرگان گوید که وقتی یک درویش بخانقاه آمد و از من حلوا
خواست و آن حال بر من پوشیده شد فراموش کردم و آن شب رسول رصم در خواب دیدم
با سیصد و سیزده پیغمبر مرسل هر یکی طبقی بر دست گرفته پرسیدم که کجا میروند گفتند نزدیک آن
درویش که حلوا خواسته بود که آن درویش دوستی است از دوستان حق تعالی از خواب

بیدار شدم

بیدار شدم در حال حلوایی ساختم و به پیش درویش بردم درویش سر بر آورد و گفت هر که ا[illegible]
درویشی را از روی درد دل آید سیصد و سیزده پیغمبر مرسل را از کجا آورد تا شفیع سازد و این بگفت
و قدم از خانقاه بیرون نهاد و درویش چندان قدح شربت نوشیده بود که بحلوا خوردن و[illegible]
میل نمانده بود و دوستان وی از جگر بریان خود چندان لذت یابند که از هزار برنج و بره بریان [illegible]
حاصل نشود و در باعیه مردان رهش میل بهشتی نکنند خود بینی و خویشتن پرستی نکنند هم غمخوار
خرابات آیند خمی از نهی کنند و مستی نکنند فصل دوم در بیان آنکه هر کسی که دم از درویشی زند
باید که دایم در یاد حق و ذکر حق باشند و ذکر حق را انیس دل خود کرده اند و بشکر نعمت او مشغول
باشند رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَنَّهُ قالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِذا کانَ الْغالِبُ عَلی
قَلْبِ عَبْدِی ذِکْرِی تَوَلَّیْتُ اُمُورَهُ وَ کُنْتُ جَلِیسَهُ وَ اَنِیسَهُ وَ مُحَدِّثَهُ صَدَقَ رَسُولُ اللهِ ترجمة
از بهر عالم و فخر اولاد آدم برگزیده حضرت الهی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که پادشاه عالم فر
ماید که هر گاهی که بنده من در جمیع احوال بذکر عز و جلال من و شکر نعمت من مشغول باشد و بنده او
آنست که تولیت امور کار او را بهیچ غیری حواله نکنم و در هیچ مقام او را محروم نگذارم بلکه هم مرا
دات و حاجات او را بکرم خود بر آرم و از فضل خود را همنشین او گردانم انوار لطف خود را
منزل و قرارگاه او سازم بنده چون با یاد ما انس گیرد همه مراد او بر آریم از بند اغیار رستش آزاد
کنیم بخلعت قربت حضرت خود دلش شاد کنم رحمت بر آن صاحب همتی که یاد حق را ورد زبان
و حرز جان خود سازد تا بحکم این حدیث آفتاب عنایت بر لوی بر روز کار او اندازد و نور هدایت
حلقه در دلش جنباند مر کرا توفیق دوام ذکر داده اند دری از رحمت بروی گشاده اند اما صاحب دولت
بحقیقت آنکس است که طرفة العینی از ذکر حق تعالی خالی نباشند و چنان مستغرق ذکر حق تعالی باشند

و چنان مستغرق ذکر حق تعالی باشند که کونین را فراموش کنند زیرا که چون یاد ذکر حق انس بگیرند
با هیچکس وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ در روضة الواعظین
آورده که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که خدای تبارک و تعالی وحی فرستاد بسوی پیغمبری از
پیغمبران بنی اسرائیل که اگر دوست میداری آنکه در پای تقرب ما و در حظیرهٔ قدس من باشی
پس در دنیا تنها باش و باش چون غریبان و باش چون مهموم و محزون و اندوهناک و باید
مستوحش از مردمان یعنی از مردمان گریزان باش بمنزلهٔ یک مرغی که پرواز میکند در زمین خالی
از مردمان که خورد از سر درختان و آشامد از آب چشمها و چون شب درآید گوشه رود و تنها و جای
گیرد و با مرغان جای نگیرد و ستایش کننده باشد به پروردگار خود و گریزان باشند از مرغان و با
ایشان انس نگیرد اما مولی چوپان طرفة العینی از ذکر حق خالی نباشند الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ
قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ دل ایشان همه تمام اوست جان ایشان بسته دام اوست گاه واله و حیران باشند
گاهی خسته و دلفگار باشند گاه صرافان بازار باشند گاه صبر را عاشق روزگار باشند گاهی در جمع
وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ باشند تا بروز در نیاز باشند و شب در نیاز باشند که تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ
عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا گاهی غم را پایگاه باشند گاهی ندم را دستگاه
باشند گاهی بحر راحت باشند گاه صبا و راست باشند گاه در بوستان رضا باشند گاه در
خوف و رجا باشند گاه خود را تسلیم کنند گویند خداوندا اگر ما را بدار الثواب آری فلک الحکم و اگر
بزندان عذاب فرمایی فلک الامر بیت گر بسوزانی خداوندا سزای فعل ماست ور ببخشی
رحمت عام است و انعامت عمیم عزیز ایندهٔ خاص او باشی که نا حجابات شود زیرا که غلام خاص را
سلطان هیچ حجاب نیست اما ندیم و وزیر را صد حجابات غلام خاص را بدرقه حاجت نیست و حاجت را

به نزدیکی

به نزدیکی سلطان بدرقهٔ غلام خاص احتیاج نبود پس ای درویش هرچه در زمین است از پیش تو را
تا بروضهٔ رضا و حدیقهٔ حقیقت برسی دنیا از پیش بردار الحکم ما او میدان لبوی و عقبی را از پیش بر
دار الحکم سرمایهٔ جنس از وی هرگاه که بدین قاعده طریق بپری و بدین طور روی شایسته طعام
قربت و شراب محبت گردی شراب محبت شراب است هیچ موجود در اقوت آن نبود که آن را بنوشید
إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ همه عذر خواستند که حوصلهٔ این
شراب نداریم اگر این شربت را نوش کنیم از هم فرو ریزیم که لَوْ أَنْزَلْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ
لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ولیکن این شراب هرکه نوش کند ما چاکر و ارزش
او باشیم و کمر خدمتش بر میان بندیم گوهر نبوت چون از طینت پاک آدم سر برزد گفت کی است آن
شراب که ما نوش کنیم چون نوش کرد قبیله ملایک کمر خدمتش بر میان بستند و پیش وی بجا کرها
ونده بیت دل بندگی ترا بجان بست کمر جان بر سر همه سپهای دگر دل بر سر کوی تست تا باشند جان
بر سر کف پای تست تا باشد سر آیا چگونه بود که آدم را قوت این شراب بود و دیگری را نبود و از آن جهت
که آدم سوخته عهد بود دیدی که اگر پاره سوخته عهد و پاره جامه نو چاری و سنگ بر آهن زنی در سوخته
افتد ای آتش از چیست که قصد سوخته میکنی آری سوخته ماست و بلا زده ماست بسوزیم و باخبر باشیم
بسازیم بیت شفقت من سوخته دل چون افتاد آری همه سوخته افتد آتش آدم چون سوخته محبت
بود و موجودات دیگر را از محبت خبر نبود لاجرم چون سنگ امر یزدانی بر آهن حکم سلطانی زدند
آتش بی نیازی جز در سوخته عهد نگرفت حکم فرزندان او که سوخته آتش محبت اند بر چنین است
اما آن خامی که خود را در میان سوختگان افکند و بتکلف حامل امانت شود و خیانت روا دارد
و از ادای آن گردن ترسیده برده از روی کارش بر دارند که إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

تا بدانی ای عزیز من که کار سوختگان دیگر است و کار خامان دیگر و کار عاقلان نیز دیگر است
و کار عاشقان دیگر **نظم** والله و آن شیفته را با کفر با ایمان چکار مردم دیوانه را با تخت و رندان چکار
زاهدانرا وعده حورست و قصور عاشقانرا با بهشت و حور و با رضوان چکار بلبلان
گو ز از دل گو نالد با گل در سحرگاه و را با ارغوان و نرگس خندان چکار گو شراب وصل می نوشند
رندان در صبوح عابدانرا با شراب و نو دوستان چکار در حساب آمر که گری شد برات منیتی
در دو عالم دیگرش با دفتر و دیوان چکار عاقلان دانند برهان هر فقیهی نکته چه دلانرا با فقیه را
نقل و یا برهان چکار سعدیا تا چند گویی درد دی درمان می کن کشتگان عشق را با درد و با درمان
چکار کیست که از شراب محبت او مست نیست کیست که در زیر جلال القا او پست نیست و هر کو نخ
او را صد هزار طرح و صد پیچ و شهد و قلیت **بیت** گویم که در دو شورش سودای تو نیست گو دل
کو در غارت غوغای تو نیست سرگشته دل بگوی و جانی بنمای کو فتنه روی عالم آرای
تو نیست اما بلا و محبت باید چنانکه نمک در دیگ طعام اما چنین باید که بجز حق نشکر دلی باید که
بجز حق مشغول بجای دیگر نشود تا هم کاروان آراسته که از شهر قهر در رسد بر دلی گشاده و بیت تحفه آن
استقبال کند و گوید **رباعیه** گر قصد هوای من شیدای دل است تا با تو چنان زید که رای دل است
با بنده بگو هر چه هوای دل است تا با تو چنان زید که رای دل است **فصل سیم در بیان عشق**
مجازی آورده اند که پادشاهزاده بود با جمال و کمال که هر کرا نظر بر وی افتادی هزار دل عاشق
زار وی شدی و نی کمند عشق او در حلقه حلق سوخته افتاد آن درویش سوخته درمان کار و چا
ره حال خود آن دید که در موضعی که پادشاهزاده تیر انداختی از جهة هدف توده خاکی بر کرده بودند
آن عاشق سوخته رفت و در زیر آن خاک خود را پنهان کرد و سینه را هدف تیر بلا ساخت

پادشاهزاده

به تیر انداختن آمد اول تیری که بزد و بر سینه عاشق فقیر آمد ناگاه آواز درویش برآمد پادشاهزاده
بتعجیل تمام بجانب توده خاک دوید آن حال را مشاهده کرد بگریست و گفت ای درویش
اینچنین چرا کردی درویش گفت تا از لفظ در در بارت بشنوم که بگویی که این چرا کردی
نظم گفتا زان این کار کردم من یقین تا تو ام گویی چرا کردی چنین تیر از دست تو چون
آید برون گو بریز از سینه من جوی خون هرچه از دست تو آید خوش بود گر همه در پای آتش
آتش بود کاشکی صاحب صد جان بودمی تا همه بر تیر تو افشاندمی چون بگفت این را خوش
خوشی جان بداد جان گران بخریده بدار زان بداد راه محبت بزبان بیان کردن آسانست
اما شرایط محبت قیام نمودن کار مردانست اگر کسی خواهد که قدم در راه محبت حق نهد ظاهر
بر شریعت وقف باید کرد و باطن بحقیقت زیرا که سالکان راه حق و متقیان درگاه صمدیت
چنین گفته اند که اذکروا الله بنسیان ما سواه یعنی حق را یاد کنید با یاد حق بکشید اما شرط آنکه
کاینات را فراموش کنید **بیت** آنکس که بیاد تو قلم زد کی یاد کند ز خان و مانها آخر دل تو
نه در لاف محبت لیلی ناقص جمال چنان بکمال افتاد که از وی سوال کردند که ابوبکر خاطر
است یا علی گفت لیلی شرط محبت اینست **ع** ما را خواهی خطی بعالم درکش کند ریکدل و دو
ستی نبود خوش سر کلمه شهادت که اصل همه سعادتست اینست که لا اله اشارتست به نسیان
ماسواه یعنی فراموش کردن و از خاطر فراموش کردن و از خاطر گذاشتن هرچه ماسوای الله
است و الا الله اشارتست با ذکر الله چنانکه عالم توحید شرکت نمی پذیرد عالم ذکر گنجه محبت
که من احب شیئا اکثر ذکره شرکت نمی پذیرد خود را فراموش کن تا او را دریابی **بیت**
لا تری از تو رهایی میدهد با خدایت آشنایی میدهد لا و هو الا گشت در راه یقین اول و آخر

بکلی گرد و ببین لا و الا را قلم در کش تمام تا همه معشوق ماند و السلام وشب تا سحر در ذکر او باید بود
وظیفه غافل و خالی نباید شد و روز را عمل خود باید ساخت یعنی در طاعت و عبادت و تلاوت
قرآن باید کوشید و بساط اغیار را بر باید انداخت و از سر جان و جهان بر باید خواست بیت
گر ز خود خویش خواهی ترک وصل ما بگو ور مرا خواهی رها کن اختیار خویش را آورده که پادشاهی
بود با جمال و کمال روزی با وزیر خود گفت با این جمالی که مراست اما هیچ جان سوخته هست
که جان و دل باخته باشد وزیر گفت ای پادشاه ترا عاشقان بسیارند لیکن از همه صادق
تر درویشی است که از مجاز در گذشته به تحقیق رسیده پادشاه گفت آن درویش را بمن نمای وزیر
گفت چون فردا به پای میدان روی درویش را بینی ایستاده و در جمال سلطان می نگرد پادشاه
دیگر روز پگاه برخواست و انواع تکلف بر خود زیاده کرد مردم گفتند که عجب امروز تکلف
پادشاه زیاده شده است پادشاه گفت هر روز بصید وحوش می شدم امروز بصید قلوب میروم
چون پادشاه بمیدان در آمد و گوی در خم چوگان در آورد از سر میدان در نگریست آن درویش سوخته
را دید ایستاده و انگشت حیرت در دندان گرفته پادشاه اسب بر انداخت پیش درویش شد
چون پادشاه به نزدیک درویش رسیده سر بر آورده تا در جمال دوست نگرد پادشاه گفت سلام
علیکم ای درویش گوی بمن ده هنوز آواز معشوق بسمع عاشق نرسیده بود که آوازی
از درویش بر آمد و گوی را با جان تسلیم داد بیت تا روی ترا بدیدم ای سرو سیاه
سرگشته شدم ز عشق و گم کردم راه روزی بینی که ز غم عشقت ناگاه گویند که او بمرد انا لله

فصل چهارم در بیان عشق حقیقی آورده اند که حق تعالی بموسی علیه السلام وحی فرستاد
که در مصر در فلان محله و در فلان سرای ما را بنده ایست که با ما یگانگی میکند او را بدرگاه ما دعوت

کن و هم

کن و هم جور و جفا که از وی بینی از برای رضای ما در گذر موسی بدان سرای رفت و دید که ناگاه پیری
بیرون آمد که دویست سال فرعون را پرستیده و متابعت شیطان کرده و ایام جوانی خود را بکفر به پیری
رسانیده و پیر او صوت کرد بر موسی را جفا کرده ناسزا گفت موسی تحمل کرد و گفت ای پیر چند
سال است که فرعون را می پرستی گفت دویست سال موسی گفت دویست سال و پیرا خدمت
کردی به نعمت دنیا رازی و نه دولت عقبی اگر روی بحضرت خداوند عالم آری و کلمه توحید بر زبان رانی
نعمت دنیا ترا بخشد و دولت عقبی کرامت کند پیر ساعتی تفکر کرد و دستش را از هوا منصرف کرد اید
و سینه اش را تهی محلی کرد و باطنش از برای قبول حق مهیا شد و اینجاست که رسول صلی
الله علیه و آله فرمود که تفکر ساعة خیر من عبادة سنة تفکر یکساعت از عبادت یکساله
بهتر است پیر سر بر آورد و کلمه شهادت بر زبان راند موسی را خطاب آمد که پیر را
بگوی که گنجی در آستان سرای نهاده است بر دار موسی گفت در حال پیر فرمود تا بکاوید آن
گنج پیدا شد پیر گفت ای موسی من هنوز کمر خدمتش بر میان نه بسته ام مرا خلعت میفرستد دریغ
که عمر ضایع کرده ام شوق اسلام پیر را در طرب آورد و روی به بازار نهاد و کلمه توحید بر زبان
میراند خبر بفرعون ملعون رسید بفرمود تا دیگ بزرگی بیاوردند و در دیگ روغن کردند و آ
تش کردند تا در جوش آمد و پیر را بیاوردند و گفتند بر گرد از دین موسی و گرنه ترا بیایم که در این دیگ
اندازند پیر گفت ای فرعون تمنی که ترا دویست سال خدمت کرده باشد و پرستیده به از این نیرزد
هرچه میخواهی کن که ما از برای دولت از سر جان و جهان برخواستیم چه جای سرکشی باشد خواستند
که پیر را در دیگ اندازند جبرئیل او را در ربود و پیش موسی آورد و پیر مست شراب شوق بود
نعره میزد که فرعون و شیطان مرا میپرستند خداوند رحیم رحمان را پرستید مردم گفتند که خاموش باش

که هلاک می کند بر کفت غلط کرده اید لَا یَجِدُ الْمُؤْمِنُ حَلَاوَةَ الْإِیمَانِ حَتَّی یَأْتِیَهُ الْبَلَاءُ
مِنْ کُلِّ مَکَانٍ تا مرد حلاوت ایمان و شیرینی عشق در نیابد بهدف تیر بلا نگردد بیت
ممکن نبود که هر زمانی رنجی نرسد بجان عاشق عاشق چه بیافت نام معشوق گردون نکنند کمان عاشق
ویرا بر گرفتند و پیش فرعون آوردند خواستند که ویرا در دیگ اندازند دیگر باره جبرئیل ویرا در ربوده پیش
موسی آورد عاشق چون قدم در بارگاه وصال معشوق نهد پروانه صفت نقد هستی خود نثار کند
رباعیه عشق آمد و همچون خونم اندر رگ و پوست تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست اجزای وجودم همگی دوست
گرفت نامیست ز من بر من باقی همه اوست پیر همیان نعره بر زد که فرعون و شیطان را پرستید خدا
وند رحیم و رحمان را پرستید ویرا بر گرفتند که پیش فرعون برند بر رو بسوی موسی کرد و گفت ای موسی با
کی منت اگر ما جان در بازیم و ما را از برای دوست در دیگ بلا بجوشانند بیت تن فدا کن که در جهان سخنی
جان بشود و زنده چون بمیرد تن پس عاشق صادق را در آتش انداختند آهی نکرد و جان بحق تسلیم کرد موسی
بگریست و ر آمد خطاب عزت در رسید که ای موسی در نگر بنگر در های بهشت گشاده و آن مؤمن به بهشت
رسیده و حور العین بکنگرهای بهشت بر آمده نثار میکردند و شادی مینمودند موسی چون چنان دید خو
شدل شد گفت چنین باشد هر که از سر جان و جهان بر خیزد جان بیابد بیت جان فدای کن که
تا جانان معشوقی شنوی تمکین کا ما سلطان معشوقی چنانچه آورده اند که جماعتی غازیان که در دار دنیا
شهید شده باشند بهشت فرمایند ایشان را چون بدر بهشت رسانند جماعتی را ببینند که بر صدر جنت
نشسته باشند غازیان گویند خداوندا ما فرزندان را یتیم کردیم و زنان را بیوه ساختیم و جان را فدا کردیم
وایشان را گیند که پیش از ما بهشت رسیده اند خطاب عزت در رسد که ایشان درویشان امت
محمد اند گویند الهی این فضیلت بچه یافتند گوید خدای تعالی که شما دو سه بار تیغ کفار شهادت یافتید

وایشان

وایشان در روزی صد بار تیغ اشتیاق ما کشته می شوند شما دوست شما دیگر بود و ایشان
دیگر رباعیه عاشق به جاه و حشم و دولت فروشت غازی لنگر ای و دشمن اندر تنگ و پوست
کشته شوند آن هر دو این کی باشند آن کشته دشمنست و این کشته دوست و درویشان نوا خانگاه
فضل او بند بر کشیدگان لطف اویند ایشان چون لباس افلاس و کلیم تسلیم از دست اخلاص
و به اختصاص پوشیده اند و لیکن بسکینی و شمشیر انتقام سر نفس کج پیچ غدر را بریده اند لا جرم خیاط
لطف ازل بسوزن فضل لم یزل این کسوت بر قد و بالای ایشان دوخته است که یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ ای نهمان
ای عزیز من که بدلق کهنه و خرقه ژنده منکری و نظر حقارت بجانب درویشان نگاه مکنی بیت عزیز من
ستر خدا خلوت درویشانست مایه عیش ابد صحبت درویشانست ای ادب از پی نیک درویشانی
مصطفی معتقد صحبت درویشانست شاه من سوی گدایان بحقارت منگر پادشاهی تو از همت
درویشانست آفتابی که بود کونه از دولت زوال فر شمست این که مه طلعت درویشانست
بدان جانهای زنده و دلهای شکسته نگر که خزانه پادشاهست که نقد محبت را در روی بود ودیعت نهاده است
واین ندا در داده که اَنَا عِنْدَ الْمُنْکَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ وَالْمُنْدَرِسَةِ قُبُورُهُمْ رباعیه شاها دل
آگاه گدایان دارند سر رشته عشق بینوایان دارند گنجی که زمین و آسمان طالب اوست تا او
نگری برهنه پایان دارند بازرگانان که در راه روند آنچه نقد تر بود در جاهای کهنه پنهان کنند
تا از دوان دست رهزنان دور دارند بیت دین زر درویشان بود زیرا که شاهانرا بیتم
رسم باشد گنجها در جای ویران داشتن فصل پنجم در بیان عذر خواهی خدا تعالی از درویشان
خدای تعالی منیر ما بیدای درویشی تو مسافر النبا حیث گوهر محبت بار از خانه دنیا بمنزل گوری
باید بردن و از آنجا بمنزل قیامت آوردن اگر محافظت این امانت نیکو کنی چون بمنزل لقا رسی

منزلت فرستم که نزلاً من غفور رحیم مقربان را بخدمت فرستم که والملائکة یدخلون علیهم من
کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار بمقعد صدق رسانم که فی مقعد صدق عند
ملیک مقتدر سلامت میکنم که سلام قولاً من رب رحیم زهی خوش حالی که قاصد مقعد
رسیده باشند و نسیم وصال از مهب اقبال وزیده طغرای عزت بر منشور دولت کشیده روزگار فراق بسر آ
مده باشد معشوق مر عاشق را بسلام آمده این ندا داده باشد که ای دوستان من در خاکدان دنیا
رنج و محنتها دیدید طعنه جاهلان شنیدید از جفای اغیار تحمل نمودید با آنکه در نظر اهل دنیا خوار و بیمقدار
بودید و شما نگاه بر وفای ما نمودید و شما بران صبر و شکر کردید و پای همت بر جاده صبر استوار داشتید
شکر بدید و شکر میکردید و بار فاقه را به نیت رضای کشیدید امروز بر من واجب که مراد شما بدهم اگر سرای
خواهید اینک بهشت و اگر باغ خواهید اینک فردوس اعلا اگر کنیزکان خواهید اینک حوران اگر فراش خواهید اینک
غلمان اگر خازن خواهید اینک رضوان اگر جای نشستن خواهید اینک عبهر اگر وصیف خواهید اینک حور اگر
خواهید اینک شراب طهور اگر ساقی خواهید منم ملک غفور **نظم** ای بنده موحد وی بنده شکور گر جای
یار خواهی وانیک سرای نور ور جای تکیه خواهی وانیک سریر و تخت ور یار و جفت خواهی وانیک لطف
حور ما و سرای خلد و مقامات سر بسر پرستش همسایه نوح و هود و خلیل و کلیم و طور آمد که نشاط و طرب ای رفیقان ما
غم و بلا و محنت و اندوه گشته دور نه بیم مرگ باشد و نه هول رستخیز نه بیم خوف اندرو نه وبال و نه نشور
در روضه وصال لقای ذو الجلال مومن نهاده بر لب خود باده طهور بیواسطه ندای خدا
آمده ساقی منم شراب خور ای بنده صبور **فصل ششم در تعریف اکرام و الطاف خدای تعالی**
درباره دوستان مومن وعد الله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها ومساکن طیبة فی جنات عدن ورضوان من الله

اکبر

اکبر ذالک هو الفوز العظیم وعده داد خدای تعالی مردان مومن و زنان مومنه را
بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود در زیر درختان آن جویهای جاوید ایشان باشند
در آنجا دیگر وعده داد ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش در بهشتهای پاینده عطا از ابن عباس
رضوان الله علیهما نقل میکنند که عدن قصبه ایست در جنت که سقف آن عرش رحمن است و آن
عبارتست از قصری در بهشت که در و رسل و انبیا و شهدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم باشند
و سایر جنات در حوالی او بوده و در دست چشمه التسنیم و قصور در و یاقوت و ذهب با انواع
نعیم اجابت تحت عرش نسیم پاکیزه وزد و شکوفه مشک سفید بر ایشان ریزد و اندکی از رضای الهی
بزرگترست از هرچه خواهی چون مبدا جمیع سعادات و منشا تمام کرامات رضای مولاست
و موردی نیل وصال و فوز قرب ذو الجلال اوست و سالکان راه و عارفان آگاه دانند که
بیگانه جز رضای الله مطلوبی نیست در احادیث صحیحه وارد شده که حق سبحانه و تعالی خطاب کند
که یا اهل الجنة گویند لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خوشنود شدید گویند
چیست ما را که خشنود نشویم و حال آنکه عطا کرده ما را آنچه هیچ از خلق خود عطا نکرده حق تعالی فرماید
ایا بدهم شما را افضل ازین عطاها بهشتیان گویند که آن چه چیز خواهد بود که ازین افضل باشد
خطاب رسد که فرود آرم بر شما خوشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث
نیز معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی افضل نیست آن خشنودی اوست فیروزی بزرگ که نعیم
دنیا و جنت در جنب او محقر بلکه نعیم جنت بازای او مختصر است پیر هرات گوید که دلی را دو بشارت است
در دنیا شناخت و در عقبی نواخت درین سرای سرور مجاهده و در آن سرای نور مشاهده ای
صفا و وفا و آنی رضا و قربی پس ای عزیز من اگر درویشی بهره مندی خواجه کونین و فخر عالمین

صلی الله علیه وآله ندای الفقر فخری نداوی و درویشان را سه خصلت پاکیزه است که اگر مثقال
عالم وانسانی بنی آدم دانستندی از پادشاه و عالم فقر درویشی خواستندی اول آنکه انبیاء برگزیده و رسل
درویشی دعا میکردند که خداوندا ما را از امت محمد گردان و محمد دعا میکرد و میگفت اللهم احیینی
مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین دوم آنکه انبیا و رسل هرگاه که بلایی گرفتار
شدندی محمد رسول الله شفیع آوردندی و محمد رسول الله درویشان صحابه خود را چون سلمان و ابوذر
شفیع آوردی وکان رسول الله صلعم یستفتح بدعاء المهاجرین سیوم آنکه فردای قیامت
جمله زهاد و عباد از الفقرای طاعت خود عذر خواهند حق تعالی بخودی خود بی کام و بی زبان از درویشان
عذر خواهد بقول لمن امتنعت الدنیا لهوانک علی ادخل الجنة لتنوی ما اعددت لک من النعیم
بنده من دنیات ندادم نه برای آنکه دنیا بتو دریغ بود از آنکه تو بدنیا دریغ بودی رباعیه دنیات
ندادم آن نه از خواری است کو بتو خدای یکنفس زاری است هر چند دعا کنی اجابت نکنم زیرا که مرا
آن زاری است فصل هفتم در بیان پیغام فرستادن درویشان بجانب پیغمبر صلی الله علیه وآله
آورده اند که درویشان صحابه یکی را نزدیک رسول صلی الله علیه وآله فرستادند گفتند که حضرت رسول را
بگوی که یا رسول الله من رسول درویشانم پیغام گذار رسول صلعم گفت مرحبا بک وبمن
جئت من عندهم جئت من قوم هم احبهم الی الله یعنی از نزدیک قومی آمده که محبوب
ترین خلایق اند نزدیک خدای تعالی گفت یا رسول الله درویشان ترا سلام میرسانند و میگویند هر
چیزی که بود توانگران بردند و ایشان حج میکنند و ما نمیتوانیم و ایشان صدقه و زکوة میدهند
و ما را دست رس آن نیست فضل مالی از پیش میفرستند و ما را مال نیست رسول صلی الله علیه وآله
فرمود بلغ عنی الفقراء ان من اقتنع منهم وصبر فله ثلث خصال لیس للاغنیاء منه شیئی

درویشان

درویشان اگر بدرویشی خود صبر کنند خدای ایشانرا سه خصلت کرامت کند که از آن خصلتها بهیچ
توانگر را نبود اول ان فی الجنة غرفا ینظر اهل الجنة الیها کما ینظر اهل الارض
الی النجوم لا یدخلها الا نبی فقیر او شهید فقیر او مؤمن فقیر یعنی در بهشت
غرفه است که اهل آسمان بدان غرفه منگرند همچنانکه اهل زمین ستارگان آسمان و در آن غرفه
نرود مگر پیغمبری که درویش باشد یا شهیدی درویش یا مومن درویش دوم ان یدخل الفقراء الجنة
قبل الاغنیاء بنصف یوم وهو مقدار خمسمایة عام یتمتعون فیها حیث شاؤا
ویدخل سلیمان ابن داود الجنة بعد الانبیاء باربعین سنة عاما بسبب الملک الذی
اعطاه الله تعالی یعنی درویشان پیش از توانگران در بهشت روند بمقدار نیم روز که پانصد سال
دنیا باشد و سلیمان ابن داود بعد از پیغمبران بچهل سال دیگر در بهشت رود سیوم آنست که چون درویشی
باخلاص بگوید که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر چنان باشد که ده هزار
دینار در راه خدا انفاق کرده باشد و اگر توانگر گوید بثواب آن نرسد اگر چه ده هزار دینار از آن صدقه
کند هر که دنیا طلب کند از عقبی باز ماند و هر که مولی طلبد دنیا و آخرت طفیل او باشد پس هرگاه که ترک
دنیا کردی و طالب حق گشتی یقین دان که بی واسطه رسول و ائمه حق صلوات الله علیهم بتو الی رسید
پس بطاعت و عبادت مشغول باش و بدرگاه الهی و آن مرد و دل در زید و هر چه نه بندی وجود خود را
که خلعت پادشاه عالم است و استعمال خدمت هر مخلوقی نگردانی آورده اند که شیخ شبلی درویش امیر حماد
بود و امیری نیز درویش ولی بود خلیفه وی را خلعت پوشانید روزی امیری را عطسه آمد لب
و دهان را بجای خلعت پاک کرد خبر بخلیفه رسید که وی با خلعت تو استخفاف کرد دلتنگ بود تا خلعت
از تنش بر کشیدند و وی را از امیری معزول کردند چون خبر بشیخ شبلی رسید گفت کسی که با خلعت مخلوق استخفاف میکند

مستحق خلع و عزل میشود در پیش نگر که چگونه بود حال کسی که خلعت پادشاه عالم را مستعمل مخلوق

گردانیده باشند در حال امیری خلعت بیرون کرد و پیش خلیفه فرستاد و هر چه داشت همه صرف کرد و طلب

بر خواست و بر سر کوی محبت خیمه بزد و روز تا شب و شب تا روز میگریست و گفت یا الله یا الله

یا الله **بیت** ذاتی که نه پست است و نه بالاست کجاست * کنجی که نه با ما و نه بیماست کجاست *

اینجا آنجا مگوی بگو راست کجاست * عالم همه اوست آنکه پیداست کجاست * کنجی که نه با ما و نه بی ماست

کجاست * اینجا آنجا مگو بگو راست کجاست * عالم همه اوست آنکه پیداست کجاست * سوی کیست جویم ای جان

که ز غایت کمالست * چو بوصف تو در آیم تو بوصف در نیایی * وطن تو از که جویم چو تو در وطن

نگنجی * خبر تو از که پرسم چو تو در خبر نیایی * که چنین عجیب از تو نشنیدم و ندیدم * که بچشم در نگنجی ز نغز

در نیایی * **فصل هشتم** در تعریف و اوصاف درویشی ای درویش اگر ترک دنیا کردی و طالب

حق گشتی یقین میدان که بیواسطه رسول و ائمه حق صلوات الله علیهم اجمعین بمولی نرسید

پس اول از قاعده و سلوک و طریق درویشی آنست که اول قدم در شهرستان شریعت

باید نهاد و از در شهر باید رفت در شهر شریعت کدام است آنکه رسول صلعم فرمود که انا مدینة العلم

و علی بابها از علی علیه السلام فرا گیر و از فرزندان معصوم ایشان و بر طریقه ایشان رو

تا تحقیق برسی و براست و چپ میل مکن یعنی سخن از شیخ نادان و پیر نارسیده از راه نروی

گمراه شوی که الیمین والشمال مضلة والطریق الوسطی هی الجادة * و چون قدم در راه ثبات

نهادی مردانه باش که اگر نفس تو در طاعت کاهلی کند او چنین فرمای **بایزید بسطامی را گفتند**

از عظیم ترین زحمتی که نفس را زده در راه دین ما را خبر ده گفت شما طاقت آن ندارید گفتند بگو گفت

زحمی که نفس را زده ام دعوتها الی شیء من الطاعة فلم تجبنی فمنعتها الماء سنة * دعوت کردم

نفس خودرا

نفس خود را با طاعتی از طاعتهای خدای تعالی اجابت نکرد یکسال آبش ندادم گفتم چون در جهاد

کاهلی کردی و مسکینی آب بر تو حرام باشد تا جان از تشنگی بدهی تا تن در طاعت نهی و جاهدوا

فی الله حق جهاده * هوای خود را بر بساط بی همت جمع کنید و در او در مشاهده جمع کنید هیچ چیز

نزدیک شما عزیزتر از جان نیست اگر بر خدمت خدا او را بدبرگ جان کنید **بیت** با دو قبله در ره

توحید نتوان رفت راست * یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن * پس اول چیزی که از

درویشی معرفت در روضة الواعظین آورده که حضرت رسول صلعم فرموده که هر که شناخت خدای

عز و جل حاصل کرد و عظمت او را دانست منع میکند دهان خود را از کلام بیهوده و بسیار گفتن و شکم خود را

از طعام بسیار و رنج بر نفس خود می نهد بروزه داشتن **بیت** اندرون از طعام خالی دار * تا درو

نور معرفت بینی * و قیام لیل یعنی شب زنده داشتن و عبادت کردن و آن گفتند پدران و

مادران ما فدای تو باد یا رسول الله این جماعت دوستان خدااند فرمود بدرستی که دوستان

خدای تعالی چون ساکت شوند سکوت ایشان فکرست و چون تکلم کنند کلام ایشان ذکرست

و چون نظر کنند نظر ایشان عبرت بود و چون نطق کنند نطق ایشان حکمت بود و چون براه

روند رفتن ایشان در میان مردمان برکت است پس ای درویش معرفت حاصل کن که بزرگان

گفته اند که رونده بی معرفت مرغ بی پرست و زاهد بی علم خانه بی در اگر کافر بی عارف شود و بمیرد

نجات یابد و اگر عابدی بی معرفت صد سال عبادت کند از وی نپذیرند امیر المؤمنین گفت کمیل

زیاد را العلم خیر من المال والعلم یحرسک وانت تحرس المال یعنی

علم بهترست از مال از بهر آنکه علم ترا نگاه میدارد و ترا مال نگاه باید داشت بسبب مال دوستان

دشمن تو شوند و بسبب علم دشمنان تو دوست شوند مال ترا از مولی دور گرداند و علم بمولی

رشاند پس اول از او علم باید تا عمل درست آید و چون علم حاصل شد و خواهی که بمیدان بندگی
در آیی و طوق طاعت در گردن کنی خشوع و خضوع را سرمایهٔ خویش سازد و بر هیچ معصیت اقدام ننمایی
و اگر وقتی گرد معصیت بر چهره معاملات او نشیند باستین توبه آن گرد را زایل گردان و سر موی از
طریق شرع بار از حد خود بیرون مگذار که اگر یکسر موی پا از حد اندازه بیرون نهی با تو حساب خواهد بود و تو از
غافلی که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره هرگاهی که باین طریق
بروی نماید که بحقیقت رسی نه بصورت حال کند و نی خود را بیارایی و در ظاهر خود را بر آدم درویشی ننمایی
قطعه تو ای درویش نداری خرقه پشمین چه سود چند هی تنگ در زمانه که منک از فرصت ناز بروز
هنوز با نفس نتوانند عزا زن که باشند لافی مهیچ چو مرد متنفرست و به باطن گرگی بود و باشما در صورت
گوسفند بزرگی پرسیدند از طریقهٔ درویشان گفت ده چیز حاصل باید کرد تا مرد را عارف خوانند
و درویش بود هر که بدان صفت موصوفست درویش است اگرچه در قباست بیت زاهد بک
باش اطلس بپوش زاهدی در پلاس پوشی نیست اما هرزه گردی بی نمازی هوا پرستی که تنها
بروز او در روز خواب بغفلت در روز ما شب آرد دربند شهوت بخورد هرچه در میان آرند و بگوید هر چه
بزبان آید رندست اگرچه در عبادت قطعه دلق بچه کار آید و تسبیح مرقع خود را ز عملهای نکوهیده
بری دار حاجت بکلاه برکی داشتن نیست درویش صفت باش و کلاه تتری دار از بزرگی پرسیدند که
طریقه درویشان بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن بظاهر با خلق و به باطن با حق نسبتی نه و تماشا
بیت از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان
و بعضی از اکابر گفته اند که لطیفه من حجابی این طریقه را صورت افاده و استفاده است که از باب علم
می باشند می باید که درویش طریقهٔ خود را بان مستور سازند و دانایی خود را از نظر خلق دور اندا

ناطق نادانی در حق او کنند دیگری باید که از صحبت اضداد اجتناب نماید بتخصیص از صحبت جماعتی که
ایمان دور و بظلمات طبیعت مسرور و دعوی فیض وهی و لو نبخشش کنند و در لباس فقرا و علما علم
حق کنند و عمرو و زید آلی و فلانی و فلانی گری کنند را نشد عافانا الله و جمیع المؤمنین من حیث عقابدهم
و نگاهدار هم بیت با هر که نشستی و نشد جمع دلت وز تو نرمید زحمت آب و گلت زنهار ز صحبتش
گریزان می باش ورنی نکند روح عزیزان بحلت با این همه پیچا صلی و هیچکس در مانده بیار لیلی و
بو الهوسی وادیم نشان زکنج مقصود نتراکم ما نرسیدیم تو شاید برسی حق سبحانه و تعالی همگنان را
از آنچه نشاید نگاه دارد از آنچه نباید در پناه خود دارد بیت جمله شر خواص و شر عوام گفته شد
والسلام والاکرام اما آن ده صفت که در درویش موجود می باید که باشد تا مرد را عارف خوانند
اول علم است حاصل کند بجمیع شرعیات واگر مریدی داشته باشد اخبار انتظار ارشاد و هد
دوم عمل کند بواجبات و مسنونات یعنی عمل واجبی و سنتی را بجای آرد و مسایل از فقهای
امامیه بتحقیق نماید و بر خود واجبها و نکند سیوم شاکر باشند در نعمات و نفسی که بر آورد
بی یاد حق نباشد و از ذکر حق غافل نباشد چهارم صابر باشند در بلیات وان انچنین است
که هرگاه کسی که در سلسلهٔ فقر در آید و ترک لذات و علایق کرده عاشق و طالب مولا گشت و بعد
ست ارادت حلقهٔ در صحبت راحت نیابند بلاهای عالم متوجه او میشود و هدف تیر طعنه عوام
میگردد چنانچه گاهی سالوسش میخوانند و گاهی زراقش میگویند و گاهی دیوانه و مجنونش می نامند
و اکثر اوقات جهال در صدد وزدات و ایذا اگر دن بلکه در صدد قتل او میشوند پس در این حالها صابر
باید بود بیت گرآن ذات شمد بر سر کشی کرد انرا برفرق فقر کنگرهٔ تاج کبریاست در خجرت زنند
بدل و دل نبه کان در ما گشاده بر دولت از عالم القباست درهم تقدم مشاکه مقصد منتهی است نورم

گذر مات که ره رانده نهانست گرنی زهیبت ای که نهایت پذیرفت امرا که منتهی نیست چه حاجت بانهدایت

آورده اند که نادان سفیهی محاسن ابراهیم ادهم بگرفت و وی را برنجانید و با وی بسی بی تعظیم کرد

ابراهیم متبسم کنان روی بقبله دعا کرد جوانمردی گفت که گوش فرا داشتم که تا چه میگوید گفت خداوندا

اگر با محالست که بر سر من میزنند اگر هفت طبقه آسمان چون سنگ آسیا بر سر من بگردانند هلی

هوی کنان بحضرت تو آیم و میگویم **بیت** در بهیچ توام هر بهایی که کنی ۞ در حکم توام هر قضای

که کنی ۞ در حکم توام هر قضایی که کنی ۞ بکشف زبانیه بدوزخ بزدم تا بواسطه تو بشنوم که راه دوزخ بگیر ۞

و دور قو سقر چرا زکر اگر از لذت نامت ۞ هزار جنت پرناز نم بپرا و هم نباشم **رباعیه** یا رب تو ور ستر نیم

الکارم لی یا رب تو خلد برا هیم الکارم چرا که مردان راه چنین بوده اند و عارفان درگاه طریق را چنین

رفته اند **پنجم** بذل است یعنی درویشان ذخیره ننهند بزرگی گفته که طریقه درویشی آنست که بچیز کس

طمع نکنی و چون چیزی بتواند منع نکنی و قبول کنی و چون بستانی جمع نکنی و آنچه بدست

ایشان در آید بذل نمایند **ششم** قناعت یعنی آنچه خدای تعالی رسانیده بخشنده بان قانع بکنند و شکر

گویند و زیاده طلب نکنند و اگر چیزی بدست ایشان در نیاید قناعت کنند و از کسی طلبی نکنند **قطعه**

صدای خنجر تو گیرد همه جهان کم خور که از درون تهی کوس پر صداست ستعاد تو کم بخوع

تری اگر در دل ترا مطالبه دولت لقاست **هفتم** توحید یعنی یگانه فرد گردد و گوشه عزلت اختیار

کرده با هیچکس نیامیزد **بیت** ای چو گلت جیب چاک خسان ۞ دامن صحبت بکش از بدکسان ۞ گر بچه برا

ساز گشادت دهند ۞ صاحبت الالم بیادت دهند ۞ غنچه وش از همنفسان لب ببند ۞ خیره چو گل در رخ

هر کس مخند ۞ جلوه مده همچو خور انوار خویش ۞ باش چو سایه پی دیوار خویش ۞ بر کس و ناکس

بحریم خمول ۞ قفل کن ابواب خروج و دخول ۞ دیر نشین باش چو عیسی دمان ۞ خانه بپرداز زنا محرمان ۞

ملی در

مان در کنف پرتو خور کم نشینی ۞ تا تو و سایه تو همنشین ۞ تو اسطه آنکه هرگاه درویشان خود را فنهی

ساخته اند و از معروفات گشته اند که از وضیع و شریف میل صحبت و ارادت کردند و همنشینی با ایشان که رجال

وقت حقیقت ورزی باید **قطعه** هر سر زرع دل طلب گنج مسکنی ۞ آن گنج را که میطلبی گنج انزواست ۞

خلق اژدهاست و صحبتشان کام اژدهاست ۞ از کام اژدها بحیل رستن از دهاست **هشتم** توکل و اعتماد بر کرم

منان نماید و معنی توکل آنست که طمع و امید از خلقان بریدن و بر کرم او بستن **نهم** تکبر و کبر نکردن

کسی نماید و با خلق عالم در مقام تواضع و افتادگی باشند گفته که حق سبحانه و تعالی سه گروه را دشمن دارد و

گروه را دشمن تر بخیل را دشمن دارد و توانگر بخیل را دشمن تر و فاسق را دشمن دارد و پیر فاسق را دشمن

تر و متکبر را دشمن دارد و درویش متکبر را دشمن تر **بیت** زخاک آفریدت خداوند پاک ۞ پس ای بنده افتادگی

کن چو خاک ۞ حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که موتوا قبل ان تموتوا سالک باید که چهار

موت را بر خود گیرد تا بمرتبه فقر رسد اول موت ابیض که گرسنگیست دوم موت اسود که صبر کردن

بر ایذای مردمست و سیوم موت احمر که مخالفت نفس است چهارم موت اخضر که از پوشش نو

بکهنه قناعت کردن است **بیت** آمد صدای بانگ جنازه ز صوت شهر ما و ترا الجوان اجل آن

صدا صلاست می ترسی از فنای خود آخر که صوفیان ۞ بشنو که گفته اند لقا ازلی فناست

ای از فناست ترس تو از ننگ زمیست کاینه حقیقت انرا از خود ننگ است **دهم** تحمل است

یعنی هر چند که اگر بی ادبان و جاهلان متعرض او شوند و او را اهانت کنند و آزار نمایند و تحمل کرده حلم

ورزد و کینه مردم بدل نگاه ندارد **قطعه** گر بشان مات کفر آید از جلیل ۞ قهر قوای نفس قوی

کار اقویاست ۞ آزار چو بر تو لطف خوی خوار ۞ آنست طبع دهر دولت مضطرب جراست ۞ مستلزم جفا

لیو و زهر قیمتی است ۞ سرمایه حیات بود آب و کم بهاست ۞ بزرگی گفته که طریقه درویشی و جوانمردی

است که مستحق رنجانیدن را نرنجاند و آزاد کرده آنکه از رنجانیدن کسی برنجد بیت بس تحمل خار جفا
بباید کرد که تا نهال محبت گل بیار آرد شیخ بایزید بسطامی رحمة الله فقیر را گفت که تا کی سیاحت
کنی و گرد عالم گردی و گوشه عزلت اختیار نکنی بیت مور ز بیهوده روی رنج یافت مار ز سر
طلبی گنج یافت فقیر گفت چون آب یکجا بایستد متغیر شود شیخ گفت بحر لا یتغیر چرا دریا نباشی
که هرگز متغیر نگردی و آلایش نپذیری قطعه نه هر که بر در دعوی نشیند از خلقی و گر خلاف کند دشمن
بجنگ برخیزد و گر ز کوه فرو غلطد آسیا سنگی نه عارفست که از راه سنگ برخیزد فصل نهم
در تعریف درویش درویش که حرف او بصورت منش است نیلی هیچ است بتر که هر که
بجنباید که گه منش است و الست دلیل آنکه با درد بسیار بگیرد برتن تو هم سر موصد منش است
ری تو وی در ما مکن که این ره دریا رسوایی بیگانه و رنج خویش است و اوست و داع بهر مولا کردن
و هی کار چنین کار یکی بی خویشی است با یکدل دیگر یکی شو اندر ره عشق یکتا شو و هر آنکه او با خود
نیش است منش آنکه کند شکر شکایت نکند و اندر پی خصم خویش نیک اندیش است از آنکه چنین
پنج خصایل دارند در باب درویش بزرگ و درویش است پس هر که بدین صفتها که مذکور شد موصوف
شد عارفست و بعد از عرفان مرتبه محبت حاصل شود که مرتبه اولیاست و چون محبت بکمال رسید
حقیقت روی نمود بزرگی را پرسیدند که عشق چیست گفت عشق قفل است بی مفتاح
شمعی است بی مصباح آتشی است بی دود و زبانیست بی سود قدم در هستی نهادن و هستی در
شدن عاقبت بنر و ختن بسباط راحت در نوردیدن و دردی درمان راهی بی پایان اگر سر آن
داری اینک میدان مردان و اگر نه بیرون بازی کن با کودکان بیت داری سر ما و گرنه دور از
بر ما ما دوست کنیم و تو نداری سر ما نظم هر دلی کز درد عشق این حدیث آگاه نیست عاشق خود

نیش است

نیش است و او خود عاشق درگاه نیست دوستی را یافتن نتوان بی بلا از بهر آنکه در آستین دوستان
دست بلا کوتاه نیست دردمند عشق او مستمند شوق را داروی راحت بجز گفتار بسم الله نیست
شیخ شبلی را از محبت پرسیدند قال المحبة شراب صاف و لا یشربه الا رجل واف
گفت محبت شرابیست صافی نیاشامد آنرا الا مرد وفی آورده اند که وقتی شبلی را محبت حقیقی بر
عالم دلش استیلا آورد گفتند دیوانه است در بیمارستانش کردند از دوستان او که گرد دوستی او
برمیان جان بسته بودند پیش وی شدند شبلی روی را بسوی ایشان کرد و گفت شما کیستید گفتند
ما اولیا و اصدقاء توایم شبلی بجهة امتحان سنگ جفا بر ایشان انداختن گرفت آن جماعت که از او
از وی واهیب دیدند جمله برمیدند شبلی آواز بر آورد که دروغ گفتید دروغ اگر دعوی شما
در محبت من صادق بودی صبر از بلای من میسر بودی درین راه مرد جان باز و سر انداز باید کار
هر تر دامنی نیست بلا کشیدن و محنت و بلا صبر کردن کار مردان مرد است رباعیه بی مرگ بعیش
جاودان نرسی نامرده بعالم معانی نرسی تا همچو خلیل اندر آتش نشوی چون خضر بآب زندگانی
نرسی سخن درین معنی بسیار است خلاصه اش آنست که بزرگی را پرسیدند که چگونه بحقیقت
توان رسید گفت بطریقت علی مرتضی صلوات الله علیه که واضع طریقت اوست هر که از
مشایخ دولتی رسید از وی رسید و از فرزندانش بایزید آنچه یافت از امام جعفر صادق علیه السلام یافت
بشر حافی از موسی بن جعفر علیه السلام یافت آورده اند که امام موسی کاظم علیه السلام در بغداد
معتکف گشت بدر سرای بشر رسید آواز سرود شنید که از آنجا بیرون می آمد ناگاه کنیزکی بیرون آمد امام علیه السلام
پرسید که صاحب این سرا بنده است یا آزاد گفت آزاد گفت راست گفتی اگر بنده بودی از خدا بترسیدی خبر به بشر رسید
پای برهنه از سرای بیرون دوید تا بوی رسید و بر دست وی توبه کرد و در خدمت وی می بود تا یافت آنچه یافت

معروف کرخی را پدر و مادر ترسا بودند آورده‌اند که کودک بود او را بمعلم ترسا دادند معلم وی را گفت که بگو
که خدا سه است گفت خدا یکیست معلم وی را بزد بگریخت معروف از پیش وی بگریخت و بخدمت امام علی بن
موسی الرضا علیه السلام شده بر دست وی مسلمان شد و اعتقاد و از وی فرا گرفت پس ای درویش
اگر میخواهی که بتحقیق برسی بطریقت اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله وسلم برو خلاف
شریعت مکن بیت ای پسر مکذار راه شرع را * اصل مایی که بکیری فرع را * از شریعت کر نهی بیرون
قدم * در ضلالت افتی در رنج و الم * هر که در راه ضلالت میرود * از ضلالت در بطالت میرود * که اگر خلاف
شریعت کنی بتحقیق برسی و ظلم کرده باشی و فردای قیامت بسوزند از رو چنانکه فرموده که الظلم
ظلمات باب پنجم در ثواب آنکه شادی بدل مؤمنی رسانیدن چه مقدار ثواب
دارد و ظلم کردن و عقوبت آن و درین باب پنج فصل است فصل اول اِنَّ اللّٰهَ لَا یَظْلِمُ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَاِنْ تَکُ حَسَنَةً یُضَاعِفْهَا وَیُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ اَجْرًا عَظِیمًا بدرستی که خدا
ی تعالی ستم نکند هم سنگ ذره در وزن و ذره مورچه را گویند که از غایت کوچکی بچشم نمی آید و ذره
ظاهر شود و اشهر آنست که ذره جزیست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر گردد و ذرا
چندان وزنی نبود و تحقیق این سخن مبالغه است در نفی ظلم که خدای تعالی ظلم نمیکند بر بندگان
و رضا بظلم نمیدهد چنانکه میفرماید که وَمَا اللّٰهُ یُرِیدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ و اگر ظلمی به بندگان میرسد باز
از شومی معصیت است که کرده‌اند که مکافات آن عاید میشود بنفس ایشان که وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ
وَلٰکِنْ کَانُوا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ و نه از ثواب مؤمن هم سنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب
و عذاب کافر خواهد افزود یعنی آن مقدار که کناهست عذاب نیز آن مقدار بود و اصح آنست که در عمل
کافر و منافق ذره ظلم واقع نمیشود و اگر باشد مثقال ذره نیکی یعنی اگر مقدار ذره نیکی مؤمنی رسانیده

باشند

باشند ثواب آنرا افزوده کردانند تو بر تو و بدهد او را از ابد بر ثواب از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق
آنکس عطای بزرگ و بی اندازه و این حدیث نیز مطابق آیه کریمه است که حضرت رسالت صلعم فرموده
مَنْ فَرَّحَ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ خَلَقَ اللّٰهُ فِی صُورَةِ الطَّیْرِ وَلَهُ اَلْفُ یَدٍ وَفِی کُلِّ یَدٍ اَلْفُ
رَاْسٍ وَفِی کُلِّ رَاْسٍ اَلْفُ وَجْهٍ وَفِی کُلِّ وَجْهٍ اَلْفُ لِسَانٍ وَفِی کُلِّ لِسَانٍ اَلْفُ لُغَةٍ یُسَبِّحُونَ
اللّٰهَ وَیَسْتَغْفِرُونَ لَهُ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ صَدَقَ رَسُولُ اللّٰهِ یعنی هر که شاد کند دل مؤمنی را بیافریند
خدای تعالی ان شادی را و بشکل مرغی که او را هزار دست بود و در هر دستی هزار سر بود و در هر سری هزار روی
بود و در هر روی هزار زبان بود و در هر زبان هزار لغت تسبیح خدای تعالی کنند و استغفار طلبند
از برای او تا روز قیامت نظم ای دل خلق شادمان از تو * عشرت آباد این جهان از تو * بر کرکار
از تو بر مراد شود * مؤمنان را دل از تو شاد شود * بشنو این نکته را که گفت رسول * زینت افزای
منبر کاه و قبول * که اگر مؤمنی شود ز تو شاد * سازی او را ز بند غم آزاد * شادی او شود بحکم خدا *
تازه مرغی تمام نشو و نما * تن آن مرغ در شمار هزار * هر تنی را هزار سر شمار * هر سری را هزار رخ باشد *
که چو خورشید نور از آن باشد * هر رخش را بود هزار دهان * هر دهن را بود هزار زبان * هر زبان را هزار
کونه سخن * همه ذکر همین ذو المنن * آن زبانها همه در استغفار * از برای تو تا بروز شمار * پس ای مؤمنان
بنیسید و ملاحظه نمایید که بمجرد شادی که بدل مؤمنی میرسد و بدان مسرور و خوشحال میشود چه مقدار ثواب
حسنه دارد و در روضة الواعظین آورده که بدانکه دل اشرف اعضاست زیرا که آن منبع عقل
است و معدن علم و بزرگتر جوارح است و آن خزانه معرفت الهی است و منظر حق سبحانه و تعالی
سبب او مانند امیر است برای بدن و رئیس است که از برای صلاح او انتظام شامل است یعنی اندک شادی
که بدل رسید جمیع جسد بصلاح است و برای افت و او ضرر کامل است یعنی اندک آزاری
از او غباری

که بدل رسید تمامی جسد الفساد است و حواسها جمیع متفرق پس ای عزیزان تا جهد کنید دامان اراده
در دست همت نیکی کنید و شکسته دلان را شاد و کرد انید بیت اگر بسر دلی ترسش کار زهد راست
شدی سبوی هر که شدی بایزید بسطامی دلست مایه این کار دل بدست آور دل شکسته نجو
اکسیر جامی ازان دلی که سراپرده محبت اوست نه زان دلی که خرگاه وار دوغای و چون
دنیا را ثباتی و اعتباری نیست کسی را میازارید و ظلم و ستم مکنید زیرا که کسانی که ظلم و ستم
کردند بر بندگان خدا دین را برای دنیا به باد دادند دنیا به باد و دادند دنیا بر ایشان نماند و آ
خرت از دست رفته خسر الدنیا و الآخرة شدند بیت نماند ستمکار بد روزگار بماند برو لعنت
پایدار و اگر چند روزی ظالمان از دست همت و تسلط اندر بیداد و مغرور جاه و منصب شده اند
و بقوت شوکت و بزرگی فساد و ظلم میکنند اما اندک زمانی را که می بینی از حوادث روزگار
رقم فنا بر صحیفه اعمال ایشان کشیده از شومی آن کردارهای قبیح و عملهای نامناسب ظلم
به بلاها گرفتار میشوند قطعه حق تعالی زفضل ظالم را دو سه روزی بکام بگذارد لیک چون ظلم
بگذرد از حد آنچنان گردش که نگذارد و از حضیض جاه و دولت بقعر چاه مذلت و نکبت
افتاد و در روز بروز نحوست زیاده شده ضایع میشود بیت سر و سامان ظالم یک دو روزی
بیشتر نبود که امروز است با فردا نبینی سر و سامانش بیت ظلمت ایمان زنار یکی ظلم آمد پدید
هر که او را ظلم عادت گشت روز خوشش ندید و چون ظالم معاقب دنیا و آخرت است نباید
بر کسی ظلم بکنید و بر زیردستان و عاجزان ستم روا مدارید یاری مظلومان بکنید و بداد ایشان
برسید تا از دست ظالمان خلاص یابید نظم داد مظلومان عاجز زاو لا ضایع مدان کان گرم
ز آه مظلوم الحیات از ظالمان و در روضة الواعظین آورده است که امام محمد باقر علیه السلام فرموده

که چون

که چون وفات رسید پدرم را امام زین العابدین علیه السلام کشید مرا بجانب خود و بر سینه من
نهاد و گفت ای پسر من وصیت میکنم ترا بچیزی که وصیت کرده مرا بآن پدر بزرگوار من در وقتی
که او را شهید میکردند فرمود که ای پسر من بپرهیز که حذر کنی از ستم بر کسی که نیابد در آن حال
کسی که او را یاری کند بچیزی غیر خدای تعالی بیت حذر کن ای جوان از لوحه مظلوم و اشک او
که هر سحر کند کار دعای نوح و طوفانش بترس از ناوک آهی که ناچیز و بلا بر تو کند غربال چرخ
چنبری را زخم پیکانش پس در آن تحمل میندیشی و بترس از خدای تعالی که بر آن بیچاره مظلوم ستم
میکنی و جفا و قهر بر او میرانی و او عاجز و حیران مانده نه زبان دشنام دادن بر تو و نه دست
زدن و نه نیایی که او را حمایت کرده از دست تو برهاند الا که خدای تعالی بفریاد او برسد قطعه
مزن بر سر زیردستان بقهر بترس از خداوند بالا و پست بنگر آنکه عاجز ترست دل عاجز ا
مر ایما و بر بدست و بترس از آن روزی که حاکم حضرت حق سبحانه و تعالی باشند و پیغمبران گواه
حال بندگان که فَکَیْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِکَ عَلٰی هٰؤُلَاءِ شَهِیدًا
پس حال چگونه خواهد بود حال ظالمان و کافران وقتی که بیاریم گروهی از امم گذشته که آن پیغمبرا
ایشان خواهد بود و بر افعال و اقوال امت گواهی خواهد داد و بیاریم ترا ای محمد بر این گروه
از امت تو تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مؤمنان در آیه مبالغه تمام است بر سبیل برحات
و اجتناب از معصیت که ظلمت و زجر که موجب خجالت و شرمندگی نباشد چه حاکم حضرت حق خوا
هد بود و گواه شخص سید المرسلین مرتب خواهد داشت و شهود عدول که ائمه معصومین الله علیهم السلام که
قطعا شهادت ایشان قدح پذیر نباشد و جوارح جز زمان و مکان شهادت خواهند داد که فعل را زده
باشد و بناحق باو دشنامی داده باشید و در وقتی یا در روزی کسی را آزرده باشید و در مکانی که او را

در اینجا رنج نبیده بکشند جمیع انبیا شهادت خواهند داد پس عاقل آنست که دایم تند گر باشد این تنهات

را و خود را مستعد این حالت سازد و پس … روشنست بسلیمانی جفا نرسد و ظلم و ستم نکند **قطعه** ای که بود

ای عدم از روی حقیقت بشناس که درین مرحله از بهر چه گشتی موجود ره بمنبع طلب از مقصد صورت

بگذر بهیر حالی چو مسنیت ز صورت مقصود هر کرا معرفت و علم و کمالی نبود نزد ارباب حقیقت نبود

به ز وجود بر و امر خدا باش و مرنجان دل خلق تا خدا از تو بود راضی و خلقان خوشنود گر همه ملک

سلیمان ز نگین باشد بگذاری و ز سر حسرت بگذاری همه زود دل منه بر حشم و ملکت دنیا که نماند از خ

از خیل سلیمان و نشان از داود بنگر تا که ازین وارکجی شد دارا کو سکندر که در آیینه جهان را بنمود این

جهان لعبت و بازیست همان ملکت و جاه که نه بر خسرو و جم ماند و نه بر عاد و ثمود گر همه گنج جهان جمع کنی

چون قارون عاقبت منزل تو زیر زمین خواهد بود دین بدنیی مده و ظلم مکن یار عزیز که ز رشو

ی چنین کس نکند آخر سود بنده شو در ره اخلاص سلیمی چو ایاز تا مگر عاقبت کار تو گردد محمود

آورده اند که روز قیامت فرشتگان را خطاب رسد که حشر کنید ظالمانرا و اشباه و امثال

ایشانرا که یاری داده باشند پس هر قومی را با اشباه و امثال وی حشر کنند ظالمانرا با ظالمان و زنا

کنانرا با زانیان و خمارانرا با خماران آه چه روزی خواهد بود آن روز آه آه از آن ساعت که مجرمانرا سر در

پیش بماند از خجالت که وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ آه آه از آن ساعت که در پیش خدا

وند ایشان بدارند از برای حکم وای بر آن قاضی که رشوه ستانده و حق را ناحق کرده و مال یتیم را

بر خود مباح کرده باشند و وای بر کسانی که مال یکدیگر غصب نموده و تقلید بحکام داده باشند و وا

ی بر گواهان حق که گواهی حق دانسته نداده اند و کتمان شهادت نموده اند و وای بر کسانی که گواهی

ناحق داده و دین را از برای دنیای دیگران فروخته اند **رباعیه** بنده هست اگر عقل داری گوش باطن خدا

جامه تند دیر

جامه تند و دیر مپوش و دنیا همه ساعقبت بیکدم از بهر دنی ملک ابد را مفروش بدانکه ظلم

الست و بدترین ظلمها آنست که مسلمانانرا بیجان کنی یا قصد خاندان و مال مسلمانان کنی و هیچ ظ

بدتر از دل آزاری نیست که مَنْ آذَى مُؤْمِنًا بِغَيْرِ حَقٍّ لَقَدْ هَدَمَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ وَ

بَيْتَ الْمَعْمُورِ وَقَتَلَ أَلْفَ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَزَائِرِي الْكَعْبَةِ هر که برنجاند مومن را

حق بتحقیق که خراب کرده مکه را و مدینه را و بیت المعمور را و کشته هزار فرشته مقرب را و زیارت کرده

در خانه کعبه **نظم** ای در آزار خلق کوشیده گاه بیداد گاه پوشیده برسول خدای

این حدیث صحیح از او نشنو که اگر مومنی بیازاری باشد آن در طریق دین داری گر جفا کعبه را

کنی بیت معمور را خراب کنی شده باز باده خفا … نیز ما در حرم هزاری … کشته کرده

ملک قدر هر یک فزونتر از هر یک … آزار مؤمنان زنهار که گناهیست بس عظیم آزار و اینی

ظلم است که پا از حد شرع بیرون نهی و خلاف فرمان الهی کنی که وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

الظَّالِمُونَ و چون ظالم نباشی یار ظالم نیز نباشی که هر که یار ظالمان باشد با ظالمانش حشر کنند

احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ آورده اند که یکی بر یکی را گفتند فلان قلم را نیکو تیز

خط بدان نویسد نیکو آید … احکام کردند و دو قلم بوی داد تا تیز … بدان قلم

خوب می نوشت نیکو آمد … اخلقی داد آن مرد بر خواست و برفت چون به سرای رسید

باز گشت و گفت ایها الامیر قلمها را … که بدان ضعیفی فراموش کرده ام قلمها را

سر قلمها را بینداخت و در پیش وی نهاد و گفت چرا چنین کردی گفت چون به سرای رسیدم

که یکی با من گفت اما تذکر قول الله عز و جل احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ ترسیدم که بدین قلم

چیزی بر کسی نویسی و من ترا یاری داده باشم و مرا با تو حشر کنند **بیت** سلاح واقعه پیش از وقوع باید کرد

دریغ سود ندارد و چو رفت کار از دست ای عزیز من بکدام قوت بار گران ظلم بر پشت میگیری و بکدام
سرنیچه معاد و عصیان درست می کنی بواسطه شوکت و حشمت و مال دنیا **بیت** به نیرنگ این هیچ
و زه خیال که غاوان نهند نام او ملک و مال مغرور مشو اگر دو چشم ترا تیره ساخته است بنده
کتاب خدای تعالی باشنیت افکنده و ظلم و ستم میکنی فردای قیامت نقد معامله هریک ابر ملک انکنی
رسند و بر جمع الظهور می نهند که یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ و دفتر حساب هریک کی گشوده
وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و غل و غش و مدت عمر یک بدان رقاع نسخ کرده در پیش دیده ایشان
در روز خواهند شد هَٰذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بعضی از آن
بخها برکنند و مبتر بخوانده باشند که بر نشان بخون دل ممزوج کرده در فریاد و ناله برآرند که یَا وَیْلَتَنَا
مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا اگر فردا کتاب تو از پس بدست
تو آید که وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا فریاد و
واویلا برآری و بعذاب سعیر و جحیم و خشم خدای خبیر بصیر درمانی چه خواهی کرد و نجات خود را چه چیز
نهاده اید اخلاص خود را چه ساخته اید **بیت** ای سلیمان باش حاضر روز رستخیز را چون
فروکوبند ناگه طبل خیز خیز را چون سحر که عابدان منشور دولت برکشند جز نم و حسرت چه باشد
مرد بیگه خیز را پس ای عزیز من اگر خلاصی از دوزخ میخواهی که باشی شو زین از ظلم کردن و از
دل آزاری مسلمانان دست بدار و توبه کن که عنقریب است که طبل رحیل فروکوفته اند و انتر
دانا را ز و نمانده ازین سرای غرور رفته باهمه صد هزار وبال و مظلمه **بیت** برگذر است کار تو
ساز سفر چه میبری دیده تر را ببود و دامن تر چه میبری بهر دو دوستان شدن دست تهی خطا بود
تحفه شب چه ساختی نقل سحر چه میبری و بر فقیر بیچاره شکسته مستمندی که ظلم کرده و دل او را آزرده

عذر آن

عذر آن بخواه و چون خدای تعالی ترا بزرگ ساخته و گرامی گردانیده که بر سر خلق فرمان روای داده
و محکوم امر تو اند فقیر از اینها و از عاجزان از دستگیر **قطعه** رعایت دل غمناک نامرادان کن مکن جفا
چو زبر دست زیردست تو باشند ببندی ار طلبی سر نیاک پای کسی نه که در زمانه بعالم چو خاک
پست تو باشند مبادا که در هنگام سحر که نخل باز مظلومانت از دست تو آه و ناله برآورده دولت
و اقبال ترا کوش بمالد **رباعیه** ای بنده بترس که نزد الله بترس از آن روز که سود نکند آه بترس
ولی شه تو بکوش و سبزه شو از تیر جگر سوز سحرگاه بترس و فرمان شیطان مبر و خلاف
امر خداوند جهان مکن که خلاف امر ولی عصیانست ای عزیز من در بیم نشیان برخیز و روی
بدرگاه آور و قطره چند آب ندامت از دیده بیار و توبه و استغفار کن که آتش جحیم را هیچ
چیز فرو نمی نشاند الا آب دیده گناهکاران **بیت** صافی شد هر که شبی تو گریان نالان بر خیز بجد
خداوند جهان اشکی بده آلوده گنهی برگزند ای یک آهسته ملکی است ایشان **فصل دوم** در بیان آنکه
معصیت است که وَالْمَعْصِيَةُ مُصِيبَةٌ خواجه کاینات صلعم فرموده که معصیت مصیبت است و کدام
معصیت باشد عظیم‌تر از آنکه مردم مال از ظلم مغنم و گر غنیمت رشوی بعذاب جحیم فی الواقع مزه کسی
که درین خاکدان ظلمانی بجهه جاه و لقب دو سه روزه دنیا مغرور شود و ظلم و ستم به بندگان خدا
نماید و بار گناه بهم رساند و نعیم مقیم باقی را بواسطه حطام فانی از دست دهد و خود در العذاب الیم
گرفتار کند چنانچه آورده اند که ضعیفه بود در بلخ پسری داشت تقاب است و را زو دوست داشتی و آن
پسر ظالم و بدکار بود و بی سامان هر چند که پدر و مادر و خویشان و اقربا و پیر الفتحت میکردند نمی‌شنود تا که
قضا کیش بر کنار رود و او را از روی زمین برداشت مادر بماتم او نشست بعد از مدتی گفت خدایا چه قرار
نماند از تو بینجد ایم که در خواب فرزند را ببینم تنهایی ما محنتی باخیال او انس و آرام گیرم و ظلها از

بلونه جمالش آیا نشنیق تمام آشیانه فرزند خود را در خواب دید حال آتش برکرده و زنجیر آتشین بر دست
و پای و تن نار پیش سوخته آتش عذاب و عقاب بر او نگرویده و از خواب در جست فریاد و زاری
در گرفت شب و روز همی گریست تا که سوخته و گداخته شد پس ای عزیزان از خدا بترسید و اندیشه از
از روز آخرت کنید و از خواب غفلت بیدار شوید و بسبب شهوات و لذات خود در آن سرای دوزخ
نکنید و بعذاب الیم و جحیم گرفتار نشوید **فصل سیم در بیان خنده قهقه کردن و عقوبت آن** الضحک
هلاک البدن حضرت رسول صلعم فرموده که خنده بسیار هلاک تن است زیرا که از غفلت و از بیخبری
از کار آخرت و در عمدة الدلایل آورده که هرگاه حق سبحانه و تعالی دشمن دارد بنده را بیکرداند و در دل
او مایل را از خنده زیرا که خنده بمیراند دل را و خدای تعالی دوست ندارد فرحناکان را **حکایت** خنده
چه مهرفت گشاید گره کرتوی زان خنده بهر وقت به هر لقبی خنده زدن جمع و از کونهی عمر دهر چون
آثار آورده اند که دو برادر بودند روزی یکی بخندید با آواز بلند برادر دیگر گفت که هیچ خوانده
که جمله خلایق بدوزخ خواهند رفت گفت خوانده ام وان منکم الا واردها کان علی ربک
حتما مقضیا گفت او را که هیچ خوانده که جمله بیرون آیند گفت نه اما خوانده ام که جمله متقیان
و پرهیزکاران که بحقیقت توبه نصوح سرافراز گشته اند که باز پرهیزان گناه نرفته اند بیرون آیند که
ثم ننجی الذین اتقوا گفت پس چرا ایمنی و این خنده از چه میزنی گویند که هرگز دیگرش خندان ندید
ندیدند تا که از دنیا برفت **حکایت** جای گریه است این جهان و در وی مخند ای چشم عبرت برگشای و دل تنبیه
سعید جبیر را گفتند که چگونه است که هرگز تو خندان نیستی گفت تا دوزخ تافته و آتش افروخته و سلا
سل و اغلال نهاده و زبانیه دوزخ مستعد ایستاده کسی را چگونه خنده بر آید در روضة الواعظین
آورده که بسیاری خنده ایمان را محو کند و بسیاری در دوزخ قدر و منزلت را ببرد **فصل چهارم در بیان آنکه زن**

در پنج موضع که خنده بد است قال رسول الله صلی الله علیه وآله من ضحک خمسة مواضع
فکانما زنا مع امه عشرین مرات الاول من ضحک علی المقابر والثانی علی الجنازة
والثالث عند مجالسة العلماء والرابع عند تلاوة القرآن والخامس فی المسجد رسول
صلی الله علیه وآله فرموده که هر که خنده کند در پنج موضع پس چنان باشد که زنا کرده باشد با مادر
خود هست نوبت اول هر که خنده کند در گورستان دوم در محلی که مشایعت جنازه نماید سیوم در مجلس
علما چهارم در مجلسی که قرآن خوانند استماع نکند و سخن کند و خنده پنجم در مسجد خنده قهقهه کردن و
نیز حضرت رسالت صلعم فرموده که من تکلم بکلمة یضحک بها الناس حبا یوم القیمة
بلا انس یعنی هر که در مجلسی و در میان جماعتی سخنی گوید که اهل مجلس خنده کنند و دایم مدار بر خنده
کند و از ذکر حق غافل باشند بیاید آن شخص و در روز قیامت بی انس و بی ارحم شود پس ای جما
فلان حقیقی از خدای بترسید و از دوزخ و پرهیز بدو بترسید از آتش که اگر از آن آتش شرری در
همه دنیا افتد نه دنیا ماند و نه اهل دنیا پس ای عزیزان بر نفس ضعیف خود رحم کنید و خود را گرفتار
چنین آتش مکنید و خود را گرفتار چنین آتش مکنید امیرالمؤمنین که اعلموا انه لیس لهذا الجلد الر
رقیق صبر علی النار فارحموا نفوسکم یعنی بدانید که پوست و گوشت ضعیف شما را طاقت آتش
دوزخ نباشد پس ای عزیزان رحمت کنید بر نفسهای خود و شما دانسته اید که اگر یکی از شما را خاری در
پا یا در اعضا میرود و مجروح و خون آلوده میکند و رنج عظیم بشما میرسد یا قدمی خشت گرم سوزی ریگ
گرم میرود بد طاقت نمیدارید پس چگونه طاقت خواهید داشت که در میان دو طبق آتش بنشیند بالا
آتش و در زیر آتش لهم من فوقهم ظلل من النار ومن تحتهم ظلل بانگ
شنیدن و شیطان لعین قرین گردانیده خواهید شد هیچ سید اید که چون مالک شما را بر آتش دوزخ

عرض کند دوزخ بر شما خشم می کرد و آتش بعضی بعضی شما را بخواهد گفت که شما را در دنیا از غضب آلهی
نمی ترسیدید و اندیشه نمیکردید که گناهان میکردید و بگناهان خود عجب میکردید و همیشه متابعت
هوای نفس میکردید لاجرم عذاب دوزخ را بچشید شما آتش دوزخ را بعد از این آید خبران فرماید
کند که صدای دوزخ به پانصد ساله راه رسید و از هیبت آتش دوزخ اهل قیامت پناه بخدای آرند
و زبانیه دوزخ حکم کنند و بیرون جهند و اهل دوزخ را بجویند و در کنند پس ای عزیزان اگر میخواهید که از این
آتش سوزان و عذاب و خلاص شوید و نجات یابید و بر دست مالک دوزخ خود در گرفتار
نکنید قطره چند آب از دیده که کار خود ببارید بگناهان که کرده اید پشیمان شوید و استغفار کنید در
عدة الداعی آورده که خدای تعالی فرمود که ای داود نوحه کن بر خطاها و گناهان خود یعنی بگو با ایشان خود
که نوحه کنند بر گناهان خود مانند زنی فرزند مرده که نوحه و گریه کند بر پسر خود **فصل پنجم** در بیان
گریه از ترس آلهی دالبکاء من خشیة الله امان من النار در عدة الداعی آورده که مرویست
که میان بهشت و دوزخ عقبه ایست یعنی گریوه که نمیتوانند گذشت آنرا مگر گریه کنندگان از خوف
و ترس آلهی و در روایتست از حضرت رسول صلعم که خبر فرموده مرا حق سبحانه و تعالی که قسم یاد کرده
بعزت و جلال خود که در نخواهند یافت عابدان آنچه دریابند گریه کنندگان نزد من بتحقیق که من
بنا کرده ام از برای گریه کنندگان در رفیع اعلا قصری را که شریک نیستند ایشان را در آن قصر غیر گریه
کنندگان از ترس آلهی و دیگر وحی فرموده بموسی علیه السلام که ای موسی بر خود بگری مادام که
هستی در دنیا و بترس از مهالک مخوفه تا فریب ندهد ترا زینت حیوة دنیا و زخرف و آرایش
و در روایتست از امیر المؤمنین علیه السلام که چون تکلم کرد موسی علیه السلام با خدای تعالی گفت
ای معبود من چیست جزای آنکه ریزان کرد اند اشک را از چشمهای خود از ترس تو گفت

ای موسی

ای موسی من نگاه دارم روی او را از گرمی آتش دوزخ و ایمن کردانم از روز فزع اکبر که قیامت
است و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که همه چشمها گریان باشند در روز قیامت
الا سه چشم چشمی که پوشانیده باشند از محارم آلهی دوم چشمی که بیدار بوده در طاعت آلهی سیوم
چشمی که گریسته در دل شب از ترس آلهی و روایت کند ابو حمزه از ابی جعفر علیه السلام که هیچ قطره
نیست که دوستتر باشد بسوی خدای عز و جل از قطره اشک در سیاهی شب بگریند خوف آلهی و هم
از آنحضرت منقولست که هیچ چیز نیست مگر او را کیلی و وزنی باشد الا اشک چشم که قطره از وی فرو
نشاند دریای را از آتش دوزخ پس هرگاه شخصی که آب چشم بر روی خود فرو باراند فردا
نباشد بر روی او نه غباری و نه خواری و هرگاه که اشک چشم را فرو ریخت بر روی خود حرام میکند
روی او را حق سبحانه و تعالی از آتش دوزخ و کعب بن الاحبار گفته که بحق آنکه جان من بقبضه
قدرت اوست که اگر بگریم از ترس خدای تعالی و روان گردد اشک بر گونه من دوستترست بسوی
من از آنکه تصدق کنم یک کوهی را از طلا روایت کرده ابن عمیر از مردی از اصحاب خود که ابو
عبد الله علیه السلام فرموده که وحی فرستاد خدای عز و جل بموسی علیه السلام که بندگان من تقرب
نجویند بسوی من چیزی که دوستتر باشد پیش من از سه خصلت موسی علیه السلام گفت ای پرور
دگار من آن سه خصلت کدام اند فرمود که ای موسی یکی زهد در دنیا و دیگری پرهیز کردن
از معاصی و نافرمانی من سیوم گریه از خشیت و ترس من موسی گفت یا رب چه باشد جزای
آنکه بکند این عمل را پس وحی فرمود بوی که ای موسی زاهدان که در دنیا بوده اند در بهشت باشند
و گریه کنندگان از ترس من در رفیع اعلا باشند که با ایشان هیچکس شریک نباشند در آن
مقام و پرهیزکاران را یعنی از کردار مردمان خواهم رسید و از پرهیزکاران نخواهم پرسید

و خطبة الوداع حضرت رسول صلعم وقوع یافته که هر که روان کرده از چشمهای خود اشک را از
خوف الهی باشد مراد را بهر قطرهٔ مثل کوه احد در میزان اعمال او از اجره باشد مراد را بهر قطره
چشمهٔ از بهشت دباشد بر هر دو جانب آن جویها و شهرها و قصرها که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ
گوشش نشنیده و خطور نکرده باشد بر دل هیچ بشری پس ای عزیزان جهد کنید تا قطرهٔ چند آب
چشم بخش کشید که خشم خدا را جز آب چشم گنه کاران فرو ننشاند کدام آب آب چشم
مجرمان آب چشم پشیمانان آب چشم عاصیان حق سبحانه وتعالی در صحفهای که با پیغمبران خود
فرموده دران هنگام که میفرمود عیسی را علم که بالیست بر قبرهای مردگان پس آواز کن
مردگان را باآواز بلند تا بد که فراگیری موعظت خود را از ایشان و بگوی من هم میرسم
بشما ای عیسی بریز از برای رضای من از چشمهای خود اشک را و فرو تنی فرما و نرم گردان
از برای من دل خود را و طلب فریاد رسی از من کن در حالت سختیها که من فریاد رس
بیچارگانم و اجابت کنندهٔ دعای درماندگانم و من بهترین رحمت کنندگانم چنانچه آورده
اند که پیرزنی بود و دو پسر داشت یکی فاسق و فاجر و یکی عابد و زاهد چون صالح وفات کرد
مادرش گریه و زاری نکرد آنکه فاسق بود چون هنگام مرگ رسید مادرش جزع و فزع برآورد
پس گفت ای مادر چرا چنین میکنی گفت از بهر آنکه تو بدکرداری مبادا که ترا بمالک دوزخ
سپارند پس پسر در گریه آمد و نیاز بدرگاه قاضی الحاجات برد و گفت ای پادشاه دنیا
و آخرت رحم کن بر گنه کاری که دنیا دارد و نه آخرت پس گفت ای مادر دلخوش دار که خدا
کریم است و بر من هزار بار از تو مهربانتر است وی مرا بمالک ندهد فَغَفَرَ اللهُ لَهُ وَفَضَّلَهُ
عَلَی أَخِيهِ بِسَبْعِينَ دَرَجَةً حق تعالی بر وی رحمت کرد و در درجهٔ دیر ایشان دباز چند از درجه

برادرش بلند تر گردانید سببش آن بود که دران وقت باز پسین از جمیع کاینات نا امید
گشته و دل از علایق برکنده بر حال زار خود بگریست و دل بر کرم و لطف الهی و عنایت پادشاه
بست و مفلس وار بدرگاه او بنالید لاجرم بدین سعادت فایز گشت که کُلُّ عَيْنٍ بَكَتْ مِنْ
خَشْيَةِ اللهِ لَا تَمَسُّهَا النَّارُ أَبَدًا حق تعالی دوست میدارد دیدهای گریان و دلهای بریان
و سوزان را **رباعیه** هر چشم که او ز ترس حق گریانست ٭ وان دل که ز خوف هجر او بریانست
٭ از مغفرت و عفو خدا مغفورست ٭ از اهل نعیم و روضه رضوانست ٭ ای بنده اگر خدا برا داری
دوست ٭ از کبر و منی پاک برون آی ز پوست ٭ می نال و همی گریه و زاری میکن ٭ کو نالهٔ زار
عاشقان دارد دوست **باب بیست و ششم** در بیان مذهب حق و تعریف اخوت دینی
و درین باب چهار است ربیست **الحدیث** رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
أَنَّهُ قَالَ خُذْ مِنَ الدِّينِ مَا صَفَى وَمِنَ الْعَيْشِ مَا كَفَى وَمِنَ الْإِخْوَانِ مَنْ
وَفَى وَدَعِ الظُّلْمَ وَالْجَفَا فَإِنَّ الْعُمْرَ قَصِيرٌ وَالنَّاقِدَ بَصِيرٌ وَإِلَى اللهِ الْمَرْجِعُ وَالْمَصِيرُ
صَدَقَ رَسُولُ اللهِ روایت از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که میفرماید که ای مومنان
شما از دین فرا گیرند آنچه صافی تر و بی شبهه تر است از ادیان منسوخه و شرایع متروکه دست بدارید
و ملازم دین حق باشید که دین دین محمد است و مذهب مذهب اثنی عشر و چون امتان
بوفا در وقتی که حضرت رسالت صلعم ازین دار غرور بسرای سرور انتقال فرمود قول خدا
و رسول را بر یکطرف گذاشته ابابکر و عمر و عثمان علیهم اللعن با جمعی از ملاعین متفق شده عالم
را بر هم زده اند و رخنه در دین انداخته سریر خلافت و منصب امامت که حق امیر المؤمنین
بود صلوات الله علیه ظلم و ستم در حق آنحضرت نموده غصب کردند و عهد و بیعت روز غدیر را شکستند

آنچه امکان ظلم و ستم بود در حق اهل البیت روا داشتند و باخر الامر از شومی ابابکر و عمر
و عثمان ابن ملجم ملعون فرق مبارک امیرالمؤمنین را علیه الصلوة والسلام تیغ کین بشکافت
و یزید ملعون در کربلا با امام حسین ع محاربه کرده آنحضرت با اولاد و اتباع شریف
شربت شهادت چشانید و مرتبه مرتبه آثار ظلم و طغیان ایشان بجای رسید
که خلفای بنی عباس علیهم اللعنة والعذاب به معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
هر یک را بنوعی شربت شهادت چشانیدند و بعد از سیصد سال از وفات سید
المرسلین صلی الله علیه و آله حنیفه و شافعی و مالک و حنبلی آن ظالمان ضال مضل
هر کدام طریقی و مذهبی پیدا کرده اختلاف در مذهب و در دین افکندند و چندین
هزار بندگان خدا را گمراه ساخته‌اند و اینها همه از شومی ابابکر و عمر و عثمانست و از شومی
ایشانست که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه غایبست رباعیه بو بکر که از
سوز سقر در تابست ه عثمان ببدی که او ردّ اصحابست ه این جمله خطا ز عمر
میدانم ه زیرا که خطا در عمر خطابست ه پس دین را از حافظان دین و سالکان
راه یقین یعنی اهل بیت طیبین و طاهرین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم فرا گیرید
و طریق ایشان را سلوک نمایید و بر سنت و نهج ایشان روید که عقول عقلا را اتفاق
افتاده است بر آنکه ایشان اهل نجات‌اند نه غیر ایشان پس ملازمان طریقه
ایشان باشید که دین حق است و طریق مختلفه که حنیفه و شافعی و مالک و حنبلی اند و
ضد یکدیگرند بگذارید که الیمین والشمال مضلة والطریق الوسطی هی الجادة آورده‌اند
که روزی حضرت رسول صلعم بر راست و چپ خود خطها بکشید و گفت این راهها مادیه است

و در پیش

و در پیش وی خطی بکشید و گفت این راه راستست بدین راه روید که راه منست و راه خداست
وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ گفت
امت برادرم موسی هفتاد و یک گروه شدند یک گروه از ایشان ناجی و رستگار بود و دیگران
هالک و زیان کار بودند و زود بود که امتان من هفتاد و سه گروه شوند یکی از ایشان
ناجی و رستگار بود و دیگران هالک و زیان کار باشند ستفرق امتی علی ثلث و سبعین
فرقة واحدة منها ناجیة والباقیة هالکة امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت یا
رسول من الناجی منهم ناجی از ایشان کدام باشند قال انت و شیعتک هم الفائزون
انت و شیعتک هم المفلحون گفت تو و شیعه تو رستگاران باشید تو و شیعه تو
از فیروز یافتگان باشید چون روز قیامت شود هر قومی را با امام وی دعوت خواهند
کرد و محشور خواهند شد یوم ندعوا کل اناس بامامهم هر که تولا با اهل بیت صلی
الله علیه و آله کرده باشد و نسبت و طریقه ایشان رفته باشد فردا حشر وی با ایشان
بود و هیچ شک نیست که هر که حشر با ایشان بود ناجی و رستگار باشد قطعه بعد احمد گشت
هفتاد و دو فرقه امتش ه زان یکی ناجی و دیگرها بکندای هوشیار ه اتفاق اهل بیت
مصطفی یک فرقه‌اند ه دیگران هفتاد و دو با اختلاف بیشمار ه ناجی بر گو آن پیغمبر بود و یاد
یکران ه باز کن چشم خود و بشنو جواب گوش دار ه من گرفتم دامن آل پیمبر زان میان
گر همخواهی تو نیز از دیگران کن اختیار ه هرچه بادا باد من بازی نکردم زین طریق ه
تو سبیل خود نگهدار و مرا انجا گذار ه من چو در کشتی نوحم با نبی و با ولی ه کو زمین طوفان
نگیرد و آسمان آفت ببارد ه رستگار آمد سگی چون بود با اصحاب کهف ه من که با آل رسولم

چون بنیافتم رستگار محمد بن مسلم روایت کرد از ابی عیینه که مردی بخدمت امام محمد باقر علیه السلام
آمد از شام و گفت من مردی ام از اهل شام و تولی بشما میکنم که اهل بیت رسولید و پدرم تولی
به بنی امیه کردی و مرا دشمن داشتی بسبب دوستی شما و مال بسیار داشت و بجز من وارثی نداشت
چون وفات کرد مال وی طلب کردم نیافتم و گمانی من چنانست که جای دفن کرده است امام
علیه السلام گفت میخواهی پدر خود را ببینی گفت آری امام علیه السلام نامه بنوشت و گفت این
نامه را امشب به بقیع بر و چون بمیان بقیع رسی آواز کن که یا ذرجان یا ذرجان شخصی
پیش تو آید این نامه را باو ده و بگو تا پدر ترا بتو نماید آن شخص نامه را بستد و برفت
ابی عیینه گفت دیگر روز برفتم تا بنگرم که کار آن مرد بکجا رسیده است او را دیدم بر در
سرای ابوجعفر محمد باقر علیه السلام منتظر ایستاده تا دستورش دهند چون دستوری
یافت در رفت و من نیز در رفتم چون آن مرد را چشم بر امام علیه السلام افتاد گفت
اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ حق تعالی میداند که زیور نبوت را کدام بیت باید
و مهبط وحی را کدام دل می باید یا ابن رسول الله دوش نامهٔ ترا به بقیع بردم چون آواز
دادم که یا ذرجان شخصی پیش من آمد و گفت منم ذرجان چه میخواهی گفتم رسول امام محمد
باقر علیه السلام بتو گفت مرحبا بک و بمن جئت من عنده نامه را بوی دادم برخواند و گفت
میخواهی که پدر خود را ببینی گفتم آری گفت ساعتی توقف کن برفت و باز آمد مردی
سیاه بادی و رسن سیاه در گردن وی کرده آورد و گفت این پدر تست اما دود جحیم
و عذاب الیم وی را از آن صورت گردانیده است گفتم ویلک تو پدر منی گفت آری گفتم
گفتم چه چیز ترا بدینجا رسانید گفت تولی به بنی امیه ایشانرا دوست میداشتم و بر اهل بیت

رسول

رسول تفضیل مینهادم لاجرم بعذاب الیم گرفتار شدم اکنون آن مال من صد و پنجاه هزار
دینار است در فلان موضع دفن کرده ام آنرا بردار پنجاه هزار دینار با امام محمد باقر
علیه السلام رسان و باقی از آن تست یا ابن رسول الله میروم تا آن مال بردارم برفت
و سال آینده باز آمد و پنجاه هزار دینار از برای امام علیه السلام بیاورد پیش امام بنهاد
و گفت همیشه دوستدار شما بودم اکنون آن دوستی بغایت رسیده است و خالص شده
پس ای عزیز من هر چند که ممکنست در دین بجای آور و کاری ممکن است که بکیر و خللی
در دین تو واقع شود و چون کار بدنیا رسد سهل انگار و آسان شمار و بر خود سخت و
دشوار مگیر و از برای دنیا غمگین مشو و بکش بیت دنیی دون گر نماند گو ممان ه بر زن گر
مرد در ماتم مباش ه و بارادة و خواسته حق تعالی راضی و خرسند باش در اعتقاد داشت
آورده که از امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که پروردگار خود را بچه شناختی
فرمود از آنکه هرگاه که ارادهٔ مهمی کردم که آنرا بسازم برخلاف آن واقع شد پروردگار
خود را بدین شناختم که آنچه خواسته است چنان میشود پس بموجب این اشاره غم د
نیا نباید خورد که بدعای برنیاید پس جهدی باید کرد که دین را خللی واقع نشود تا مقتضای
اشارت اول رفته باشی که حضرت رسالت صلعم فرموده که از دین فراگیرید آنچه صافی تر
دلی شبهه تر است اشارهٔ دوم وَمِنَ الْعَيْشِ مَا كَفَى و اسباب معاش بدان مقدار که بسند
بده است بسند کن که بفراغت بطاعت و عبادت مشغول توانی بود و ترک زیادتی بکن بوا
سطهٔ آنکه هرگاه کسی که جمعیت زیاده از وسعت شد روز و شب در ذکر و فکر آن مشغولست
و از ذکر حق غافل و حظی از عمر خود ندارد بیت جانا ترک جهان گفتن طریق خردمندست ه

تا نه پنداری که احوال جاندارانِ خونخوار و ازجیح کرده هم برخوردار کسی لیکن از برای راحت و آسایش خود چیزی از نیش ایشان نیست که دستگیر تو باشند و از ورطهای پرخوف و خطر ترا برهانند و فی الحقیقه مال آنرا باید شمرد که از پیش فرستند و متاع خود آنرا باید داشت که در عالم آخرت ذخیره نهند و گفتار نیک و کردار پسندیده مالیست که از کمی باز نتوان ستد و حوادث روزگار و گردش لیل و نهار را در آن تصرفی نتوان بود و فایدهٔ احوال دنیوی مهیا داشتن برای توشهٔ آخرت و تهیه اسباب سلوک راه معاد **اشارهٔ سیوم** در بیان برادر طریقت گرفتن و تولیف آن وَمِنَ الْاِخْوَانِ وَصُحُّ وَتِمْ چون از دین فرا گرفتی الجه صافی سر و بایشه سزاست اگر یاری و مدد کاری خواهی تا بعدوی راه بر تو آسان گردد برادری در دین فرا گیر که وفا کننده باشند **بیت** دوستی را کسی چنان باید که ازو کار بسته بگشاید زیرا که از دولت نواله خور و حریف پیالهٔ دولا نفقت طریق طریقت طمع نتوان داشت **قطعه** دوست مشمار آنکه در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی دوست آن دانم که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی دوست پیوفا که وفا و یاری نکند **بیت** که شمری یار کسی را شمار که بود اندر غم و شادیت یار دوست که در شادی غم غنیت دوست او ره ننوی شاد که غم خود هم او ست برادر باید که از علم شریعت باخبر باشند و با علم عامل بود و بتحقیق نفس بکند و از تکبر و تفاخر و عجب و دعوی جاه و منصب دور باشند تا میان تو و او مناسبت و شاکلت باشند **آورده اند** که رسول صلعم در میان صحابه یکدیگر را برادری میداد و هر تن را که در شرف با یکدیگر برابر بوده برادری داده و ذکر امیر المؤمنین عم نکرد تا بآخر امیر المؤمنین عم نکرد تا بآخر امیر المؤمنین عم گفت یا رسول الله من چه کرده ام که مرا بکسی برادر نکردی رسول صلعم گفت بدان خدایی که مرا برسالت بخلقان فرستاد که ترا از برای خود نگاه داشتم

سبب من بعدی

که تو از منی بمنزلهٔ هارون از موسی برادر منی و وارث منی و خلیفه منی بر امت من پس امیر المؤمنین را با خود برادری داد و این دلیل تمام است بر امامت و خلافت امیر المؤمنین عم هر آنکه هیچکس از صحابه با علی عم مثل نبود که اگر بودی رسول خدا آنکس را با خود برادری دادی و دیگر آورده اند که فردای قیامت منخفی را حاضر سازند که از اهل دوزخ بود و خطاب عزت در رسد که تو در دنیا هیچ برادری در دین گرفته بودی آن بنده گوید که بلی ملایکه را امر شود که بروید و برادر او را بیارید بروند و برادرش را بیارند و او از اهل بهشت باشند خطاب الهی بآن مؤمن رسد که برادرت از اهل دوزخ است چه میگویی آن مؤمن گوید که خداوندا ما در دنیا دوستی از برای تو کرده ایم و رضای تو طلبیده ایم و امروز روا نمیدارم که برادرم بدوزخ رود و من بهشت من رضای برادر را برضای خود اختیار کردم او را العوض من بهشت برید و مرا بدوزخ پس خدای تعالی فرماید که ای فرشتگان این بنده من چون رضای برادر حاصل کرد بنعت قدر و جلال و بزرگی خود دم که من نیز از سر گناه او در گذشتم او را نیز بهشت برید **بیت** مشرق و مغرب همه پرچلد است لیک زمان کونه که خواهی کم است یا بعرض جوی فراوان بود هم که شد یار تو یاران بود پس بموجب حدیث رسالت صم لازم است که مؤمنان در دنیا برادری در دین بهم رسانند بان طور که تولیف کرده شد تا مدد او کار توان ساخت و از عذاب نیران خلاص توان یافت اگر چه بصورت ظاهر هر کس را برادر توان گفت که مِنَ النَّفْسِ وَاحِدَةٍ که از یک نفس حاصل شده ایم اما در حقیقت برادر نتوان گفت تا وقتی که حقیقت احوال او بر تو ظاهر نشد **شعر** اگر خواهی که یک همدم گزینی خرد مندی گزین تا غم نبینی بجهد با اهل در شو در زمانه که تا اهل بیابی در میانه کسی را امتحان نا کرده صد بار نکرد النفس بر خود صاحب اسرار نکرد ان هیچ احمق را گرامی که احمق در غلط افتد زخامی مکو هر گز به پیش ابلهان راز نکو هر گز جواب امتحان باز پس مؤمنان را واجب و لازم است که اگر خواهند

براوری وردین بهره رسانید مادام که تا تفتیش احوال او ننماید و مکرر ملاقات او را نه بیند و تقوی
و ورع و صلاحیت او بر وی کشف ظاهر نشود عقد اخوت نتوان داد بیت هرکس ره آشنائی پوید
زنهار آشنا ور ثنائی مجو

فصل چهارم در بیان ظلم کردن و عقوبت آن

وَدَعِ الظُّلْمَ وَالْجَفَا
فَإِنَّ الظُّلْمَ فَخُبْثٌ وَالْبَغْيُ قَدْ يُصْرَعُ وَإِلَى اللهِ الْمَرْجِعُ وَالْمَصِيرُ دست از ظلم و جفا بدار که
لباس حیوة کوتاه است نقد معامله اش با معیار گداز اخلاص محک آزما تا قدرش نشناسی بیحرمت
هرچه میکنی می بیند و هرچه می اندیشی میداند هیچ چیزی به نزدیک او بدتر از ظلم نیست فردا رحمت
بحضرت او خواه هدیه بود و زنهار تا راه جور و بیداد و بی بیزاری و غدر را در معرض خشم او بیاری که از
درجات لقیت منع کند و بدرکات محنت رساند و ظالم از دنیا بسلامت بیرون نرود و تا دیگری
بروی مسلط نشود و جود لتعلیم وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یکی از اکا
بر دین گفته که بچشم خفا کاشتن و چشم بر خرمن وفا داشتن و نهال خلاف نشاندن و ثمره وفا
جستن کار بخردان و شیوه ابلهان باشد بیت ندانستی چو حنظل می نشاندی که زان جا
نیشکر نتوان درودن با ستظهار اندک مایه تریاق هلاک جان بود زنهار از ... دون
چنانچه ظالمی را حکایت کنند که سنگی بر سر درویشی زد درویش را مجال انتقام نبود آن سنگ
را برداشت و با خود نگاه داشت تا که سلطان بدان ظالم خشم گرفت و در چاهش کرد درویش
بیامد و آن سنگ را بر سر وی کوفت آن ظالم گفت تو کیستی و این سنگ چرا بر من زدی گفت من
غلامم و این همان سنگ که بر من زده گفت ای آزاد مرد تا غایت کجا بودی گفت از جاه است
اندیشیدم اکنون در چاه است یافتم فرصت غنیمت شمردم رباعی دل سوختگان همی سگالند مکن
تا در دل شب از تو بنالند مکن اقبال ترا دو دست بهنگام سحر بر دست و دعا همان که بنالند مکن

باب بیست و هفتم

الحدیث

باب بیست و هفتم در بیان رضا بقضا دادن و در دعا و بلا صبر کردن محمد و آله الحمد
رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَنِ اسْتَسْلَمَ لِقَضَائِی
وَصَبَرَ عَلَی بَلَائِی وَشَکَرَ عَلَی نَعْمَائِی کَتَبْتُهُ صِدِّیقًا وَبَعَثْتُهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَعَ الصِّدِّیقِینَ
صَدَقَ رَسُولُ اللهِ روایت از خواجه کونین و فخر عالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود که پادشاه عا
لم میفرماید که هر آن بنده که حکم قضای مرا گردن نهد و بر بلای من صبر کند و در یاد من بنشیند و نعمتهای مرا شکر
گوید من که پادشاه عالمم وی را در زمره صدیقان نویسم و فردای قیامت با صدیقان حشر کنم و در روضه
الموافقین آورده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود مرد پیر که چون تو اطاعت خالق خود نمیکنی پس
مخور از روزی او و اگر تو دشمن او را دوست میداری پس بیرون رو از مملکت او و در حدیث قدسی
نیز وارد است که فرموده مَنْ لَمْ یَرْضَ بِقَضَائِی وَلَمْ یَصْبِرْ عَلَی بَلَائِی وَلَمْ یَشْکُرْ نَعْمَائِی فَلْیَطْلُبْ
رَبًّا سِوَائِی یعنی هر که بقضای من راضی نشود و بر بلای من صبر نکند و نعمتهای مرا شکر نکند گو برو و بجز من خدا
ی دیگر پرستش کن ای عزیز من اگر میخواهی که بدین درجه و پایه برسی که با صدیقان حشر کنند و در
سختیها و مصیبتها و در محنتها صابر باشی و شکیبائی را در نامرادی سرمایه خود گردان و بنیاد حق باشی
اگر خواهی که از شر شیطان خلاص شده ایمن باشی از جمیع آفات و نقصانی که در دین و ایمان واقع
نشود در محنتهای دنیا صابر باش که صابر بر همه مراد دفا در گردد و صبور بر نصرت ایزدی منصور
شود موت و نصرت و قوت در همه حال از وی درخواه تا مراد دل برسی قطعه از خدا جوی نصرت
یاری تا شوی بر مراد دل منصور ور بود حاجتی هم از وی خواه تا با ادراک آن شوی مسرور
یقین دان ای عزیز من که هر که در نامرادی شکیبائی نماید عاقبت بمراد او خود با دست همی کند که
نشاد میاد در بی غم است و در دهر ابر داشتم با هر رنجی رحمت با هر دشواری آسانی با هر بیماری تندرستی

باهر دو روشنی توانگری اما بنده باید که در وقت شدت و محنت پناه بحضرت قاضی الحاجات
و دافع البلیات برد و تقوی و پرهیزکاری را شعار و دثار خود سازد تا نجات و رستگاری
یابد چنانچه آورده اند که سه شخص از بنی اسرائیل در طریق رفیق هم شدند راهی سمت و مقصدی دوری
فرا پیش گرفته بودند که ناگاه ابری آمد و بانگ سردی برخواست و باران ببارید و کردر ایشان پناه بغاری
داوردند و التجا بکهفی کردند و ندانسته که بیکبار از قضا متوالی گریخت و دیگران دستی با قدر بزرگ
آورده لَا مَرَدَّ لِمَنْ قَضَاهُ اللّٰهُ وَلَا مَفَرَّ مِنْ قَدَرِهِ و دران از حرکت ساکن شده و بودند و
باران و رعد او بنیاد سوده که زلزله دران کوه افتاد و سنگها فرو افتادن گرفت ناگاه از ان
سنگها یکی بر در غار آمد و گشت چنانکه مخرج غار بر ایشان بسته شد و در ظلمت گشاده شده هر چند اند
یشیدند و فکر کردند و تامل نمودند جز فضل حق دست آویز و غیر رحمتش جای گریز ندیدند با
یکدیگر گفتند که این ساعتست که جز اخلاص در دعا موجب خلاصی ازین بلا نشود و جز وسیله حبیب محمد و آل
محمد این کس را ازین ورطه پر محنت و مشقت بر نماند زیرا که موسی علیه السلام ما را وصیت کرده است
که هرگاه واقعه صعبی شما را رسد و بلیتی روی نماید حق را باخلاص بخوانید و محمد و آلش را شفیع آورید تا
خلاصی از بلا و نجات از عذاب یابید پس الحال برادران بیایید تا خدا را هر یک بتضرع و استکانت
و خشوع و خضوع بخوانیم و محمد و آل محمد را شفیع آوریم و فاضلترین طاعتی و خالصترین عملی که در
مدت عمر بدان قیام نموده ایم وسیله اجابت دعوت خود سازیم و آن بزرگان را شفیع آوریم شاید
که خلاصی ازین بلا و نجاتی ازین عذاب بهم رسد پس یکی از ان سه تن گفت که خداوندا تو میدانی که مرا دختر
عمی بود و من تنها عاشق جمال باکمال او بودم و بسیار زر دران کار صرف کردم و روزگاری دران مشقت
بودم روزی بمراد خود ظفر یافتم و او را تنها در موضعی بی زحمت اغیار یافتم خواستم که مراد خود از وی حاصل کنم

و خانه را بسته گردانیدم و کمین نمودم و مرا مهر نمیداد آن دختر گفت یَا ابْنَ عَمِّ اتَّقِ اللّٰهَ وَلَا تَفُضَّ الْخَاتَمَ
ای پسر عم از خدای بترس بد مهری مکن و مهر خدای بر مگیر چون دختر این را گفت من از خدای بترسیدم
و از سر آن مراد برخواستم و پای بر سر نفس و هوا نهادم و از ان معصیت دست کوتاه کردم خدایا اگر
میدانی که ترک آن معصیت خَشْيَةً مِنْكَ وَابْتِغَاءً لِمَرْضَاتِكَ بوده است بحق محمد و آل
محمد که سید اولین و آخرین است و آل او که بهترین آل پیغمبرانست که ما را ازین در ماندگی فرجی و ازین
ورطه فرجی باز رسانی و او هنوز این سخن در دهن داشت که پاره از ان سنگ بشکافت و شگافی و
روزنه از ان سنگ پدید آمد دوم از ان سه کس گفت خداوندا تو میدانی که پدر پیری و مادر پیری داشتم
ایشان به پیری رسیده بودند و از کسب باز مانده و از حرکت عاجز شده من شب و روز بخدمت
ایشان مشغول بودم و از ان ترسان بودم که مبادا او جو و ایشان را زوالی رسد طعام جایز نداشت
و شب ایشان را خود بخدمت ایشان بردمی یک شب وظیفه ایشان بیگاه مرتب شد چون
بخدمت ایشان رفتم با کسی مشغول بودند و دیدم که خفته اند باز گردم که نباید که از خواب بیدار شوند و ایشان را
طعامی باید چون نیابند گناه کار و بزه مند شوم و نخواستم که خواب بر ایشان مشوش گردانم پس
آن شب تا بروز در برابر ایشان بپا ایستادم تا که بیدار گشتند خداوندا اگر میدانی که این خدمت خاص از برای
رضای تو بوده است بحق محمد و آل محمد که افضل و اکرم سید اولین و آخرینست و آل او که بهترین پیغمبرانند
که این در بسته را بر ما بگشا دی گردان در حال شگافی دیگر از ان سنگ پیدا شد سیوم از ان سه شخص
گفت که من وقتی اجیری داشتم چون مدت اجارتش منقضی شد اجرت بدو میدادم گفت اجرت
عمل من بیش از ینست قبول نکرد و رفت گفت بَيْنِي وَبَيْنَكَ يَوْمٌ يُؤْخَذُ فِيهِ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ گفت میان
من و تو روزی خواهد بود که داد مظلومان از ظالمان بستانند این بگفت و برفت من از ان تو خداوندا

و بآن اجرت گوسفندی خریدم و در جانب ما محافظت او بجای آوردم تا در امکنه بسیار گشت بعد از آن
آن شخص باز آمد و گفت ای مرد از خدا بترس و آن حق بمن ده اشارت بدان گله گوسفند کردم گفتم
این گله گوسفند حق تست فرا گیر و ببر و گفت استهزا و مسخره میکنی گفتم ظن بد مبر و احوال با وی بگفتم و گوسفند را
تسلیم وی کردم خداوندا تو میدانی که اگر این سخن راستست و نیت من درین عمل و عقیده در وقت اداء این
حسنه از ریا پاک بوده است بحق محمد و آل محمد که ما را ازین شدت فرجی و ازین مضیق مخرجی باز رسانی
وار در حال تمامت سنگ از آن مدخل برخواست و ایشان را از آن ورطه مخرجی بکلی حاصل آمد تا بدانی
ای عزیز که هیچ دستگیری در وقت بلیت و محنت و شفقت بهتر از خواص و عمل صالح و نیت و وسیله
حسنی محمد و آل محمد در کاری که داهیه و با جا و هنر روی نتوان آورد پناه بحضرت حق ده و اهل رسول را صلعم
شفیع آر تا خلاصی از بلا و نجات از عذاب یابی **آورده اند** که دو برادر از اهل کوفه بزیارت مکه میشدند
چون میان بیابان رسیدند یکی از تشنگی وفات کرد و آن دیگری ببالین آن متحیر بنشست و بگریست
که چه کند پناه بخدا برد و با اهل بیت رسول صلعم وسیله میجست و آن در عهد امام ناطق جعفر بن محمد الصادق ع
بود و پس نگاه کرد دید مردی برابر استاده گفت حالت چیست گفت اینک برادرم وفات کرد و راست
من نمیدانم که درین بیابان چکنم آن شخص پارهٔ حلوا بوی داد و گفت این را در میان دو لب او نه
در میان دو لب وی نهاد در حال زنده شد برادر از وی پرسید که تشنه هستی یا نه گفت پس
بکوفه شدند بعد از آن آن برادر که دعا میکرد التفات بمدینه شد امام جعفر صادق را علیه چون چشم بر وی
افتاد گفت برادرت را حال چیست گفت بسلامت است گفت آن پارهٔ حلوا را چه کردی گفت یا ابن رسول الله
چون برادرم زنده شد از شادی آن حلوا را فراموش کردم امام علیه السلام گفت آن شخص که در آن وقت حاضر شد
که دعا میکردی برادرم خضر علیه السلام شنید من بود و من او را نزد تو فرستادم با پارهٔ حلوا که از حلواهای

بود آن حلوا

بود آن حلوا بار بعار رسید زهی بزرگواری ایشان زهی منزلت و مرتبت و رفعت ایشان نزد
حق تعالی **حبیب** بزرگان که خاصان خدا اند برین درگاه با قدر و بها اند اگر خواهی که ایشان را بدانی
حقیقت دان که آل مصطفی اند در تفسیر امام حسن عسکری آمده است که فرعونیان بنی اسرائیل را
کارهای سخت میفرمودند چنانکه حق تعالی خبر میدهد یسومونکم سوء العذاب بناهای بلند از برای
ایشان میساختند و گل و خشت در پشت نقل میکردند و بسیار بودی که یکی از بام در افتادی و بمردی
یا پست وی بشکستی و برجای بماندی و ایشان بموسی شکایت کردند موسی با حضرت حق مناجات کرد خطاب
عزت در رسید که بگو ایشان را تا در ابتدای کار بر محمد و آل صلوات دهند تا کارهای دشوار بر ایشان آسان
گردد **نظم** درود شاه رسل صیقلیست زنگ زدای که آینهٔ جان از و جلا یابد
بهیچ حال نبیند کدورت ظلمت دل که از صلوات نبی صفا یابد و چون فرعون ملعون مطرود
فرموده بود که هر پسری که در بنی اسرائیل در وجود آید گردن بزنند و دختر را بگذارند چنانکه حق تعالی خبر داد
یذبحون ابناءکم و یستحیون نساءکم زنی بودی که پسر آوردی و در شب بکوه بردی و در
غار بنهادی و ده بار بر محمد و آل صلوات دادی و باز گشتی حق تعالی در انگشت ابهام آن کودک
که شیر پدید آوردی که بمکیدی و غذای وی بودی فرعونیان چون بر بنی اسرائیل غالب بودند
دست بدختران ایشان دراز میکردند ایشان با موسی علیه السلام شکایت کردند موسی با حق تعالی منا
جات کرد پادشاه عالم فرمود که بگو دختران بنی اسرائیل را که هرگاهی که یکی از آنجماعت روی بشما
آرد صلوات فرستید بر محمد و آل محمد پس چون از فرعونیان هر گاه یکی از آن دختران کردی و صلوات
دادی آن کس بدرد و سختی مبتلا شدی که با دختر نیز نپرداختی از برکت صلوات بر محمد و آل محمد پس امروز
هر که را حاجتی باشد بر محمد و آل محمد صلوات دهد و حاجت بخواهد حق تعالی آن حاجت را بجز دهد

ساخته گرداند از برکت محمد و آل محمد و هر که امروز نیز باخلاص تمام بدل و جان جام کند نیک و نشتهی
مراد دلش حق باحسان خود تمام کند و برآورده بخیر گرداند رسول صلعم فرموده که سَلُوا اللّٰهَ مِنْ
فَضْلِهِ فَاِنَّهُ يُحِبُّ اَنْ يُسْئَلَ حاجت از خدا خواهید نیاز بری نیاز عرضه دارید او خواهش کند کا نزکود
میدارد و نیاز در ماند کان اخیر بدار است پادشاه عالم بنده را به بلا مبتلا گرداند تا آنکه او را دوست
دارد تا ناله و زاری او بشنود تضرع و استکانت او بیند بزرگی گوید که در بادیه میرفتم جوانی را
دیدم پشمینه پوشیده و کلاهی بر سر نهاده با روی زرد و دل پر درد و چشمی پر آب و جانی از آتش
عشق کباب و در زیر لب چیزی میگفت و نوحه میکرد گفت گوش فرا داشتم می گفت که **رباعیه**

خوبان ترا همیشه با غم بینم ٭ خواهان ترا دو دیده پر نم بینم ٭ آسوده و رسته از غمت کم بینم ٭ در کشتن
دوستانت محکم بینم ٭ گفتم از کجا می آیی گفت از رحم مادر گفتم بکجا میروی گفت بشکم زمین گفتم سواره یا پیاده
گفت سوارم بر پنج مرکب و پنج دیگر جنیبت بر دست گرفته ام اول بر مرکب قضا نشسته ام و جنیبت صبر بر
دست گرفته ام دوم بر مرکب نعمت نشسته ام و جنیبت شکر بر دست گرفته ام سیم بر مرکب محنت نشسته ام و جنیبت
شکر بر دست گرفتن چهارم بر مرکب خوف نشسته ام و جنیبت ترک گناه بر دست گرفته ام پنجم بر مرکب
رضا نشسته ام و جنیبت دعا بر دست گرفته ام مردان راه و عاشقان درگاه چنین رفته اند و چنین
بوده اند اگر از مردان راهی گامی بردار اگر بر عصیان گناهی ناله از کام برآر که اَنِيْنُ الْمُذْنِبِيْنَ
اَحَبُّ اِلَى اللّٰهِ مِنْ زَجَلِ الْمُسَبِّحِيْنَ یعنی ناله گناهکاران دوست داشته تر است نزد حق تعالی از آواز
تسبیح کنندگان خاصی نیکی من خشیة الا اغفر الله له ذنوبه یعنی هیچ مؤمن نباشد که از ترس
حق بگرید الا آنکه حق تعالی آمرزیده گرداند در روضة الواعظین آورده رسول صلعم فرموده که هر که بگرید بر گناه
خود مادام نبود داشته او بر مجلس احترام گرداند خدای تعالی و سیاه رویی او را به آب اشک بکند فردا که گرد آید از چشم

اوصلی

او شلی پر مگسی از گریه برای ترس آتش ایمن گرداند خدای تعالی او را با آن قطره آنکه در روز قیامت اگر
صدق رسول الله **باب بیست و هشتم** در بیان توکل کردن و استعانت و یاری از حق طلبیدن
و درین باب دو فصل است **فصل اول** رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَنَّهُ قَالَ مَنْ
اَحَبَّ اَنْ يَكُوْنَ اَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ روایت از حضرت رسول صلعم فرمودند
بدانید ای مؤمنان و موحدان اگر میخواهید که کارهای شما بدست مخلوقات ساخته و پرداخته باشد
و هیچکس بقوت و شوکت شما نرسد کار خود را با آفریدگار خود گذارید و یاری از و خواهید و دل در
فضل او بندید و در کل احوال توکل بحضرت او کنید در اخلاق المحسنین آورده که توکل آن دل
و بر داشتن است از خلق و بحضرت مسبب الاسباب توجه نمودن و کفایت کارهای خود از حق سبحانه
طلبیدن و هر که کار خود بخدای تعالی گذارد در هر چه پیش آمد و روی نماید و اعتماد بر کرم الهی کند
کار او بر وفق و بخواه او ساخته و پرداخته گردد **مصراع** تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
در روضة الواعظین آورده که حضرت رسول صلعم فرموده کسی که دوست میدارد که پرهیزکارترین
مردمان باشد پس باید که توکل کند بر خدای تعالی و حضرت رسالت صلعم فرموده که خدای تعالی میفرماید
که هر که تعبیر من التجی کند یعنی پناه بمن و یاری طلبید و کفایت مهم خود را از دیگری طلبید قطع کنم آسما
نها و زمینها را از نزد او و اگر از من چیزی خواهد ندهم و اگر دعا کند اجابت نکنم و اگر کسی قطع
اسباب مخلوق من کند و مهم خود در امر ضامن گرداند آسمانها و زمینها را بروزی دادن پس اگر بخواهد از
من چیزی بدهم او را و اگر دعا کند اجابت کنم او را و اگر طلب آمرزش کند بیامرزم او را و گفته اند حقیقت
توکل آنست که اعتماد و تکیه دلت بر خدای تعالی و نا امید شدن از خلق و کار خود را باو گذاشتن
مسائل این قصه چنین آورده اند که پیغمبر را حکم و فرمان آمد اسمعیل و هاجر را بمکه بر دو هاجر عورت ضعیفه

بود و اسمعیل طفل شیرخواره بود و وادی که امروز زمزم است نهاد و مشغول زیارت خانه کعبه بود و در آن موضع
غیر ذی زرع هیچ آب نبود نزد آنجا امینی بود و زنه حلیمی ابراهیم خواست که باز کردد هاجر گفت یا نبی الله
ما را که میگذاری و بکه مان که اینجا آوردی گفت بفرمان خدای تعالی هاجر گفت باز گرد که او ما را ضایع نکند
رو **بیت** و از بنده بندگان چه بیند آنکه ضایع نگذارد از تو بگذاشته **بیت** گمان مبر که اگر
فضائلیم رها کردی که ضایعیم نگذارد مسبب الاسباب وگر ببنی در احسان جو بربستی دری دیگر بگشاید مفتح
الابواب ابراهیم باز گشت هاجر خرمائی چند داشت و قدری آب در مشک آن را تناول کرد چون روزی چند
و آن رسید تشنگی بر ایشان غالب شد اسمعیل از تشنگی بخود ولی هاجر از غم او مستوحش بکوه صفا
دوید تا کسی آنجا ببیند تا خبری بشنید نبود بکوه مروه شد با امید آنکه امینی یابد نیافت ناگاه از جانب صفا آوا
زی شنید باز گردید هیچکس را ندید از جانب مروه آوازی می آمد باز بمروه شد همچنین تا هفت بار حق تعالی
آن هفت بار دویدن ضعیفه را رکنی از ارکان حج کردانید با رها غم که از خلق نا امید شد روی نیاز بدر
گاه کارساز بنده نواز آورد و گفت یا قاضی الحاجات وای چاره بیچارگان وای فریاد رس بیکسان
و مظلومان وای دستگیر درماندگان بفریادم رس هنوز در این مناجات بود که آواز انجاح نجاح
جبرئیل امین بگوش هوش او رسید که بال را و از زیر قدم اسمعیل بر زمین زد و آب بجوشید هاجر چون توکل
بحضرت حق تعالی کرد حق تعالی کار او را کفایت کرد و من یتوکل علی الله فهو حسبه آورده اند
که چون حضرت فاطمه علیها السلام بیمار شد ام ایمن گفت اگر واقعه افتد و فاطمه درگذرد من یک روز در این
مقام نگنم پس چون فاطمه درگذشت ام ایمن روی بمکه نهاد و بجاز ادراحله وی همراهی چون بمیان بادیه
رسید تشنگی بر وی غالب گشت و روی بآسمان کرد و گفت خداوندا تو میدانی که من خادمه دختر رسول
تو بودم و از برای دوستی و هواداری او از مدینه بیرون آمدم مرا تشنه بگذاری در حال سطلی از هوا

فرو گذاشته

فرو گذاشته شد ام ایمن آن آب بیاشامید بعد هفت سال تشنه و گرسنه نشد هیچ میدانی که این کرامت
از چه یافت از آنکه قدم بصدق در است در هواداری اهل بیت رسول صلعم نهاده بود و در راه توکل مجرد
ت لی نیاز کرده بود **مصراع** راه رو گر صد هنر دارد توکل بایدش پس بنده باید که در کل احوال توکل
بحق کند و از ذکر حق غافل نباشد و نصرت و یاری از و طلبد که هر که اعتماد بمخلوق نمود التجا بدیگری کرده و در دیگر
خسران مبین خود گذاشت و از سعادت ابدی محروم گشت پس اعتماد بغیر خود نشاید کرد چنانچه روایت
از حضرت رسول صلعم که میفرماید که در شب اسری بی و السطر از حضرت کبریا ندا آمد که یا محمد عجب میدارم از آنکه
کسی بمن ایمان آرد و بیرو وحدانیت من اقرار کند و بعد از آن اعتماد بغیر من کند و هر که توکل بر من کند
و یاری از من خواهد پیش از سؤال او را عطا دهم و پیش از استعانت او را اعانت کنم و پیش از آنکه مرا بخواند
او را اجابت کنم و از همه آفتهاش نگاه دارم و دولت قدرت از و بر ندارم و بلا را از و دفع گردانم **و در روضة الواعظین**
آورده که امام محمد باقر علیه السلام فرموده که هر که توکل کرد بر خدای تعالی مغلوب نشود و از دشمن و هر که در آویخت بخدا
ی تعالی مهزوم نشود و هر سید حسنی بنا هم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که خدای توکل کردم چیست حد توکل
فرمود که بترسی با خدای تعالی هیچکس را [illegible] طلبی از و طلب و از غیر او پس باید بنده که هر چه در ماند عطا و طلبی
خود جز درگاه او نداند و خلاصی و نجات جز از او نجوید با حق تعالی [illegible] فرج و مخرج جمع از [illegible]
و باید چنانکه مادر موسی [illegible] توکل بر وی کرد فرزندش را از آب کبید و از شر دشمن نگاه داشت **فصل دوم در قصه موسی بود**
حضرت موسی صلوات الله علیه اصحاب تفسیر و ارباب تقریر چنین گفته اند که فرعون [illegible] در خواب
دید که آتش از بیت المقدس برآمد و خانه وی و خانهای قبطیان بسوخت و خانهای بنی اسرائیل را هیچ
آسیبی نرسید معبران را بخواند و از ایشان بپرسید گفتند از بنی اسرائیل پسری در وجود آید که هلاک تو و زوال
مملکت تو بدست وی باشد فرعون ملعون فرمود که زنان بنی اسرائیل را از مردان باز داشتند و جماعتی را

بر کمانست که تا زنان حامله هر کدام که پسری می آورد زنده می کشتند چند سال برین بر آمد قبطیان نا
فرعون را گفتند که پیران بنی اسرائیل می میرند و پسران ایشان را می کشند کسی نماند که ما را خدمت کند و ما
شبانان بنی اسرائیل را به بندگی گرفته بودند فرعون فرمود که یکسال بکشند و یکسال نکشند سالی
امن که ایشان نمی کشتند هرون در وجود آمد و در ان سال که می کشتند موسی علیه السلام در وجود
آمد و قصهٔ ولادت وی چنان بود بر سبیل اجمال که عمران پدر موسی مؤمن بود و ایمان پنهان
میداشت و خدمت فرعون میکرد و از جمله خواص وی بود و کاهنان گفته بودند که این پسر از پشت
عمران خواهد بود و فرعون عمران را گفته بود که نخواهم که یک لحظه از من غایب باشی عمران به بالین فرعون
خفته بود حق تعالی فرشته را فرمود تا زن وی را برداشت و پیش وی برد عمران از خواب در جست زن خود
را دید گفت چگونه اینجا آمدی گفت من نیامدم مرا آورده اند و اکنون که حال چنینست خدای تعالی اورا
برای او فرستاد بر سر بالین فرعون با وی خلوت کرد و چون فارغ شد فرشته را با جای خود برد
و هم در آن شب زن عمران بموسی حامله شد و اتفاقا صباح آن روز باز فرعون کاهنان را طلبید و از ایشان استفسار
نمود گفتند که قضا کار خود کرد و امشب این نطفه در رحم قرار گرفت فرعون متعجب گردید و از معامله
و مهمات عمران متحیر مانده بود **قطعه** قضا دستی است پنج انگشت دارد چو خواهد از کسی کامی بر آرد
دو چشمش بر نهد و انگه دو بر گوشش یکی بر لب نهد گوید که خاموش فی الحال خبر در شهر افتاد که زن عمران
حامله است فرعون گفت این نباشد که عمران یک لحظه از من غایب نبود چگونه حامله شده است کس فرستاد
تا بنگرد کودک با شکم مادر است القصه چون موسی علیه السلام بزمین آمد گماشتگان را خبر شد بدان
خانه آمدند مادر موسی بترسید گفت خداوندا تو را می سپارم و برا نگاه دار و در تنور آتش بود و اما
می بودی آمد که در تنور انداز و قدرت ما را ببین طفل را در تنور انداخت و گفته اند که در تنور آتش

نبود اما

نبود اما خواهر موسی ندانست که موسی در تنور است آتش برافروخت سرهنگان فرعون از در در آمدند
آمدند و خانه را زیر و زبر کردند و هیچ ندیدند سر تنور رفتند و دیدند که آتش شعله میزد باز گشتند و برفتند مادر
موسی بر تنور رفت و دید موسی را که با آتش بازی میکرد و روی بخاک نهاد و گفت ای پادشاهی که کسی
در بندگی تو زیان نکرد و نکند که طفل چون قطرهٔ آب را در آتش نگاه داشتی خاک بر سر آنکس که ترا نداند
و نخواند و غیر ترا خواند **قطعه** ای دلبر عیار ترا باز توان بود غمهای ترا با تو خریدار توان بود با یاد تو
تن در ستم چرخ توان داد با نام تو اندر دهن مار توان بود با بوی گل وصل تو سالی ز که عمری از جور
فلک با دل پرخوار توان بود با پرسش و دلداری لطف تو همه عمر با گرده تیمار تو بیمار توان بود پس مادر
موسی را از تنور بیرون آورد و یک هفته پنهان میداشت شب هشتم خطاب رسید که طفل را در آتش انداختی
و نقصی از عجایب ما را دیدی در آتش انداز تا بعضی از بدایع حکمت ما را ببینی که فالقیه فی الیم آن شیر
زن بر که خود دل یافت دانست که وعده دولت خلاف نبود تابوتی ساخت و شکافها را بقیر
محکم کرد و جگر گوشه خود را در ان تابوت نهاد و در آب مصر انداخت بادی آمد و ان تابوت را بجانب سرای
فرعون برد و در آن دم دختر فرعون بر لب آب نیل نشسته بود چون چشم او بران تابوت افتاد و بفرمود تا
پیش وی آوردند سر تابوت بشکافت نسیم مودت و روایح محبت بمشام جان او رسید موسی
در روی او خندید و دل آسیه از مهر او بجوشید و برا در کنار نهاد و فرعون را گفت این چیست گفت قرة عین
لی و لک روشنایی چشم دل تو نماید که ما را سود دارد یا او را بفرزندی گیریم که لایق است و برا
در کنار فرعون نهاد موسی دست برآورد و در ریش فرعون گرفت و به دیگر دست طپانچه بر روی فرعون زد
فرعون خواست که وی را بر زمین زند آسیه در جست و وی را بگرفت فرعون گفت بگذارم تا وی را بکشم
که این آن طفل است که حکما گفته اند که دولت تو در سر کار وی شود آسیه گفت وی کودک [illegible]

اگر خواهی که بدانی که وی نیک است یا بد میان طشتی پر آتش و طشتی پر زر پیش او بنهید و به بینید که تا او
دست بکدام یک میبرد و طفل بود و مابیاورد و در دنیا از انجا که کیاست و نبوت بود خواست که موسی دست
بجواهر بود و جبرئیل دست او را بسوی آتش دراز کرد و ما آتش بر داشت و در دهن نهاد و زبان موسی بسوخت
بگریه در آمد اما دستش بسوخت که طپانچه بر روی فرعون زده بود و آسیه پیش به بر ورید و ختم و آغاز نهاد و موسی
تبرکش بکگرفت خواهش آمده بود و مید بدید گفت دایه میخواهید که و برا پرورده ید آسیه گفت بلی گفت
شما را دلالت کنم بر اهل بیتی و خاندانی که کفیل وی کنند مادر موسی را بیاوردند مادر موسی بنگاه کرد طفل
خود را دید در صحن او را بجهد و دایگان زنان او را از دست گرفته از وی جوال آن شیر میکرد موسی
چون آواز مادر شنید او را بوی باز کرد و آهنگ شیر خوردن کرد و در غمزه و بلا بر فرعون باز کرد از ان
مادر موسی را نمی شناختند پس او را به ایلکی گرفتند و اسم شیر بخش را موسی کردند گفتند موسی بزبان
عبری آب را گویند و وی چوب را چون او را در میان چوب و آب یافتند بدین تعریف او را موسی نام
کردند و موسی را بمادر ده دادند و سرانجام الادون الیک ظاهر شد باز الهامی بموسی رسید که ای مادر موسی
بسی بر ما توکل کردی پسرت را از آتش و آب نگاه داشتیم و دشمنش را برد و دست کرد انیدیم تا بدانی
که هر که بر ما توکل کند چنین باشد **باب بیست و نهم در بیان** قصه حضرت ابراهیم پیغمبر صلوات
الله علیه و مناظره آنحضرت با نمرود و مردود و در خراب شدن قصر نمرود و در آتش انداختن ابراهیم علیه السلام
روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه قال من خاف الله خوفه الله تعالی
خوف الله منه کل شیء و من لم یخف الله خوفه الله من کل شیء صدق رسول
الله روایتست از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که ای مومنان و موحدان خوف حق
شعار و دثار خود سازید تا از جمله بلاها و آفتها ایمن گردید و در حفظ امان حق باشید و هر که از حق تعالی

حق تعالی خبر ما را ازوی بترساند و هر که از حق تعالی نترسد حق تعالی وی را از همه چیز ما بترساند **حبیب** از خدا ترس و بس
از دشمنان که همه دار و خدایت در امان او در زده اند که جمعی از گنهکاران سودای ضلالت در گم
کن نکان و ادی جهالت ابراهیم پیغمبر را گفتند ای عجب که تو از خدایان ما نمیترسی و از معبودان ما
ابراهیم علیه السلام گفت و کیف اخاف ما اشرکتم و لا تخافون انکم اشرکتم بالله گفت چگونه
بترسم از آنچه شما آنرا شریک و انباز حق تعالی کرده اید چیزی که از ان نه نفع باشد و نه ضرر شما را
او لیکن آنکه از حق نترسید از بهر آنکه بد و شریک می آرید و انباز او میگردانید آنرا که در پرستیدن او شما را
هیچ سلطان و بینه فرو نفرستاده است فای الفریقین احق بالامن ان کنتم تعلمون
پس بگوئید از بن دو فریق که ما و شما ایم کدام سزاوار تر است که ایمن باشد اگر شما را
عقلی و دانشی هست ایشان فرو ماندند و جواب ندانستند و در ان وقت که در بتخانه ایشان رفت
و تبرا در هم شکست تبر را بر گردن بت مهین بر نهاد و ایشان بعیدگاه رفته بودند چون بیامدند و
حال مشاهده کردند گمان بردند که ابراهیم کرده است او را بخواندند گفتند این را تو کرده گفت
بت مهین کرده است گفتند أانت فعلت هذا بآلهتنا تو کردی این فعل را با خدایان ما
که ایشان را بشکستی و تبر بر گردن بت مهین نهادی ابراهیم بر سبیل استهزا گفت من نکرده ام بت
مهین کرده است اگر زبان سخن در دارند بپرسید از ایشان آن کافران از خجالت سر در پیش افکندند
و گفتند لقد علمت ما هؤلاء ینطقون تو دانی که ایشان سخن نمیتوانند گفت در حال حجت بر ایشان
لازم شد پس ابراهیم گفت چیزی پرستید آنرا که سخن نتواند گفت و از ایشان نفع و ضرر نباشد اف لکم
و ننگ و عار و بر پرستیدن این بتان کافران چون از جواب عاجز شدند گفتند حرقوه و انصروا آلهتکم
بسوزانید و نصرت خدایان خود کنید پس نمرود و قوم و خوره ساختند و مدت یکماه هیزم جمع کردند تا بالای

خره مانند کوهی برآمد پس آتش در وی افگندند و ابراهیم را در منجنیق نهادند فرشتگان در خروش
خروش نالیدند که خداوندا ترا در زمین یک بنده موحد است میگذاری تا وی را بسوزانند خداوندا
دستوری ده تا وی را نصرت دهیم خداوند عالم فرمود بروید و از وی بپرسید اگر از شما یاری خواهد
یاری دهید و اگر توکل بمن کند خود و او اینی بسپار و ملکش گذارید پس ابراهیم را در منجنیق گذاشته
سوی آتش روان کردند در میان هوا جبرئیل گفت هَل لَکَ مِن حاجَةٍ هیچ حاجتی داری
ابراهیم گفت اَمّا اِلَیکَ فَلا گفت حاجت دارم اما بتو ندارم گفت بکی داری بخواه ابراهیم
گفت حَسبی مِن سُؤالی عِلمُهُ بِحالی کسی را بدو حاجت باشد چه حاجت سوال باشد **قطعه** او کریم
است عنیده حاجت مند خود چه باشد که حال عرضه کنم از کسی همچو خود چرا پرسد اکنون در لغت آتش ما
باشد گر جهان جمله پر زخم شود رحمت ایزد لیس پس باشد در آن حال که ابراهیم پناه با جبرئیل
نداد با پادشاه عالم او در انجیل خود خواند و بر آتش خطاب کرد که یا نارُ کونی بَرداً و سَلاماً عَلی ابراهیم
ای آتش سرد شو بر ابراهیم عبدالله عباس گفت اگر نگفتی سلاما آتش چنان سرد شدی که از سردی آن
ابراهیم هلاک شدی فرشتگان را فرمود تا بازوی وی را بگرفتند و آهسته بمیان آتش فرود آوردند حق تعالی
درمیان آتش چشمهای آب پدید آورد و انواع ریاحین از گل و سنبل و نرگس برویانید تا بدانی که در
جمیع احوال توکل باو باید کرد و در بلیات پناه باو باید داد و عزت از او باید طلبید **قطعه** التجا گر
کسی بود عاقل جز بجبار غیب دان نکند انس او بساز و گرجان که ذات او کند هیچ انس جان نکند
نمرود مرد و دار بالای کوشک نگاه کرد گلستان و آب روان دید در میان آتش تعجب کرد آواز داد که ای
ابراهیم این مرغزار و گلستان و آب روان چیست گفت خدای تعالی از برای من پدید کرده است نمرود
ملعون گفت شخصی را با تو می بینم آن کیست گفت آن فرشته رحمت خدای تعالی فرستاده تا مرا با وی انس باشد گفت بیرون

تو چهار

تو چهار آتشین است بیرون توانی آمدن گفت توانم گفت بیرون آی تا بنگرم ابراهیم بیرون آمد نمرود گفت
بزرگ خدایست خدای ابراهیم میخواهم از برای او قربان کنم ابراهیم گفت چه چیز قربانی خواهی کرد گفت
چهار هزار گاو گفت از تو نپذیرد مادام که بر آن دین باشی که هستی پس نمرود گفت که هرگز دین و ملک خود را
رها نکنم ابراهیم گفت دین باطل و ملک تو پایدار نماند و تو در عذاب بمانی آن بدبخت بشنید و بر آن جا بش
نشو که چه شد در تفسیر آورده که آن بدبخت می اندیشید که چه تدبیر کند و چیزهای باطل نمود و قرار میداد
گفت که چاره و تدبیر این است که صرحی بسازم که باسمان رسم و با خدای تعالی معامله کنم چون منزل و ماوای
نمرود بابل بود معماران طلبید که صرحی بنا کنند که پهنای او دو فرسنگ باشد و بلندی آن پنجهزار ذراع چون این
صرح باتمام رسید باد وی از هیبت مهیب آن بود بزد آن بنا را از بیخ و بنیاد بکند در تفسیر ثعلبی آورده
که باد سر آن بنا را در دریا افکند و باقی آن صرح بر خانهای نمرودیان افتاد و او از بیمی از آن بدید آمد
زبان قوم تبلبل شد یعنی بهم برآمد و سخن ایشان مختلف گشت و وجه تسمیه آن شهر ببابل که گوئی نام
داشت اینست طبرسی رحمة الله آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود چون خراب شد
آن صرح واقع شد زبانهارا اختلاف پدید آمد مردم قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند هیچ یک آن
دیگر ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد و آن نابکار را بدین هم متنبه نشد و از خواب
غفلت بیدار نگشت و شیطان چنان بصیرت آن ملعون را کور کرده بود که هرچند آیات قدرت
او را ملاحظه میکرد و میدید یعنی آن چه دور دیده اشکبار نمیشود با وجود این چیزها پادشاه عالم ابراهیم
را گفت نمرود را بگوی اگر ایمان آری ملک و پادشاهی بتو بگذارم و اگر نه هلاک کنم ابراهیم پیغام برسانید
نمرود ملعون گفت من بجز خود خدای دیگر ندیده ام اگر خدای ترا لشکری هست بگو لشکر بسته تا حرب کنیم هر که
غالب آید ملک او را بود و عادت ملوک اینست که اینچنین گویند ابراهیم گفت خداوند الوهیت الی که این

کاین ملعون چه میگوید پادشاه عالم گفت بگو تا لشکر جمع کنند و نمرود لشکر عظیم جمع کرد و بصحرا برد
پادشاه عالم امر نمود تا ان لشکر پشه که از همه ضعیفتر بود تا لشکر نمرود را هلاک کنند چندان بیامدند که چشمهٔ آب
قتاد الپوشانیدند و در طرفة العین گوشت و خون ایشان را بخوردند چنانکه از ان لشکر و چهارپایان بجز استخوان
هیچ نماند و ام خدای تعالی بود که نمرود را پشه نرسانید که عبرت بگیرد و دران لشکر نگاه میکرد و عبرت نمیگرفت
ابرهیم گفت که ایمان می آری گفت نه پادشاه عالم پشه را فرمان داد تا بالهای وی بگذر بدو و در بینی وی شد و د
ماغ وی جای گرفت و مغز سر وی میخورد تا مقدار [illegible] شد و چهار صد سال و را چنا نماند و درین مدت
مطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله آرامی می یافت و گفته اند درین آن بود که حق سبحانه و تعالی خواری
او بنمود بدانکسانی که او را سجده میکردند هم ایشان مطرقه و سیلی بر روی میزدند تا خلق بدانند که مخلوق
پرستیدن چه خواری بود و نیز بدانند که قادر بر حقیقت خدای تعالی است جل جلاله و بیجا او کار نیاید بیت
بدنیا پادشاه با حضرت او باید داد و دوستی باوی باید کرد و در دوستی او از سر جان و جهان بر باید خواست
چنانکه ابرهیم در دوستی صادق بود پادشاه عالم ابراهیم را چهار چیز داده بود دل و تن و مال و فر
زند هر چهار را در رضا او فدا کرد مال بمهمان داد فرزند بقربان داد و تن باتش سوزان دل بخدا داد
رحمن داد حق تعالی مال بسیار با ابرهیم علیه السلام داده بود چنانچه آورده اند که چندان گوسفند داشت
که چهار صد سگ با قلاده زرین در پی گوسفندان وی می شدند فرشتگان گفتند که ابرهیم از برای
آن چنین مطیع حضرت عزتست که وی را چندان مال و نعمت داده است پادشاه عالم خواست
که با ایشان نماید که طاعت و عبادت وی نه از برای مال و نعمت است جبرئیل را گفت برو نزد
یک ابرهیم و مرا یاد کن با واز خوش چنانکه ابرهیم شنود جبرئیل رفت با واز خوش حق تعالی را
یاد کرد ابرهیم شنید صفت استغنای وی از شنیدن نام دوست در حرکت آمد فریاد بر آورد که این کیست

که نام دوست

که نام دوست مرا بدین خوشی و زیبایی یاد میکند تا جان و مال فدای وی کنم بیت این مطرب از کجاست
که برگفت نام دوست تا جان و جامه بدل کنم بر پیام دوست دل زنده میشود بامید وصال باز جان فرحی
میکند بسماع کلام دوست تا نفخ صور باز نیاید بخویشتن هرکو فتاد مست محبت ز جام دوست
ابراهیم از چپ و راست نگاه کرد هیچکس را ندید ناگاه شخصی را دید بر بلندی ایستاده پیش وی رفت و
گفت تو بودی که نام دوست مرا بدین خوشی و زیبایی یاد کردی گفت آری گفت یکبار دیگر یاد کن
تا نیمهٔ از ان گوسفند تو دهم جبرئیل یاد کرد و گفت یکبار دیگر تا سه یکی دیگر را بدهم جبرئیل یاد کرد ابراهیم
گفت ای بندهٔ خدا یکبار دیگر یاد کن و تمامت گوسفندان ترا است جبرئیل یاد میکرد و هر دم ذوق
و شوق او زیاده تر می شد ابرهیم واله و متحیر گشت بیت چون یاد دوست بر دل عاشق گذر
کند او را هوای دوست ز خود بیخبر کند عاشق توان شناس که هر یاد ذوالجلال با عشق اقرب عشق
مجازی خبر کند ابراهیم گفت جمله گوسفندان تراست یکبار دیگر نام دوست مرا یاد کن و حلقه بندگی
در گوش من کن جبرئیل یاد کرد ابراهیم گفت جمله گوسفندان از ان تست و من نیز از ان توام
هیچ دارم بر سبیل صدقه یکبار دیگر نام دوست مرا یاد کن جبرئیل گفت ای ابراهیم مرا بگوسفندان تو
حاجت نیست من جبرئیلم حق ترا باستحقاق دوستی خود گرفته است جای آن داری که ترا
دوست گیرند زیرا که در دوستی صادقی و در طاعت مخلصی و در عهد وفا داری و در توکل نیکو کار

باب سی ام

هر که پشت بدنیا کند و روی بمولا آورد خدای تعالی کار او را بسازد و روزی
او را از جای برساند که گمان نداشته باشد و درین باب دو فصل است

فصل اول

روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال من انقطع الی الله تعالی کفی مؤنته و رزقه من
حیث لا یحتسب صدق رسول الله روایتست از حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله منه

که هر آن بنده که نیت بر دنیا کند دروی بحضرت مولا آورد حق تعالی حرمت وی کرامت کند و روزی دهد
از آنجا که حسابش نباشد آورده اند که درویشی صالح بود و صاحب عیال لیکن اسباب بی برگ و بینوا
و بی نیه و بی هنری نداشت روزی عیال با وی خصومت کرد که تا کی ازین بی برگی و بینوایی خیز و در بازار رو
کسبی بر و مزدوری کن و مزد ستان آمد درویش برفت و طهارت ساخت و در مسجد رفت و تا نماز
شام طاعت میکرد چون نماز شام شد بخانه رفت عیالش گفت چه آورده گفت کار عزیزی میکرد
دم گفت صباح بیاید و مزد ستان روز دیگر بیگاه تر بدان مسجد رفت و دیگر عبادت کرد تا نماز
شام بخانه رفت ولی با بیزار انده گفت ای عورت آن عزیز گفت فردا مزد سه روزه بدهم زن فریاد بسیار
کرد و گفت اگر فردا چیزی نیاوری من هیچ حال با تو نسازم روز دیگر ایشان لوبی دادن درویش
باز بان مسجد رفت بکار خود مشغول شد و عبادت میکرد تا نماز شام چون وقت نماز پیشین شد
پادشاه عالم فرشته را فرمود تا یک گوسفند و خرواری آرد و سی دینار زر بخانه آن درویش برد
و عیالش را گفت این را آن عزیز فرستاده و گفته که این مزد سه روزه است چون شوهر
بیاید بگو که در کار زیاده کوشش کن تا ما نیز مزد زیاده فرستیم مرد درویش را ازین حال خبر نبود
دست تهی بدر خانه آمده شرم میداشت که در خانه رود چون وقت دیر شد زن در خانه بگشود
شوهر را دید که بدر سرای ایستاده گفت ای مرد چرا نمی آیی گفت منتظرم تا عزیز مزد سه روزه مرا
بدهد گفت بیا که عزیز مزد فرستاده و بسیار فرستاده ای مرد عزیز چه کسی است که سه روزه کار ترا
چندین مزد فرستاده گفت عزیزان بزرگوار خدا است که کار ناکرده فرو میدهد کرده را بیشتر میدهد
حال و قصه با زن گفت زن نیز وضو ساخته مرد دردی بحق آوردند تا هر یکی یگانه روزگار خود شدند
بیت روزی تو باز نگیرد ز تو دور کار خدا کن غم روزی مخور بر در او شو که فروزنی از دست

روزی

روزی از وخواه که روزی ده اوست پس ای عزیز دولت از لذات و شهوات دنیا بدار که دنیا از لقای
منیت فضل و کرم حق را در حق خود به بین لطف او در حق تو بسیار است و فضل او شما را از جمله
مخلوقات برگزیده است و بر جمله موجودات تفضیل نهاده که وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ آسمان و زمین را
که خلعت یافتند بحشمت تو یافتند نور آفتاب و ضیاء ماه و زینت کواکب جمله برای تست پادشاه عالم
در بعضی کتب خود گفته است که خَلَقْتُ جَمِيعَ الْعَالَمِ لَكُمْ وَخَلَقْتُكُمْ لِي یعنی همه عالم را برای شما آ
فریدم و شما را از برای خود و شما را عبث نیافریدم شما را برای عبادت آفریده ام که وَمَا خَلَقْتُ
الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و مکافات کردار شما مقرر کرده ام و غرض حق تعالی ازین نه رنج
مکافات است بلکه ثواب و مجازات بی پایانست که با شما رسد در لطایف قشیری مذکور است
که عبث مشغول باشند بچیزی که از حق تعالی باز دارد و خدای تعالی ما را برای آن نیافریده و بدان امر
موده و واسطی روزی این آیه أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ میخواند گفت
نه نه خلق را بعبث نیافرید بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات
کمالیه او راه برند و گفته اند شما را به بازی نیافریده ام بلکه برای ظهور نور محمد و علی صلی الله علیهما آفریده
ام چه در ازل مقرر شده بود که آن دو گوهر پاک پاک را از صدف جنس انس بیرون آیند و عالم را بنور
حضور خود منور گردانند پس ایشان اصل باشند و شما فرع و در بحر الحقایق آورده که شما را برای آن
آفریدم تا بر من سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملایکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند
و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزندان آدم
همه اشیا را برای شما آفریدم و شما را برای خود و در كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا اشعار بظهور تمام دارد بیت
ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته

وفرمان بردار شد شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری آورده‌اند که مردی بد وصفی کریه منظر روی
در آینه نگاه کرد و متعجب با خود گفت که حق تعالی چه حکمت آفریده است در آفریدن روی زشت من از
میان آینه آوازی شنیدم که حِکمَتی فی خَلقِکَ مَحَبَّتی فی خَلقِیکَ حکمت من در آفریدن
تو ظلمت نیست که در سر تو سرشته است تا دیده هنر بر وی نیفتد بیت سیه چرده را کسی
زشت خواند جوانی که نقش که حیران بماند شعر نه من صورت خویش خود کرده‌ام که عیبم شماری
که بد کرده‌ام شعر ترا با من از زشت رویم چه کار شعر نه آخر منم زشت زیبا نگار شعر ای درویش صورت ترا
پادشاه عالم آفریده است زیرا که از تو معرفت خواسته است پادشاهان عالم را با نقاشان نشناسند
اشارت این بشارت در کلام مجید است که وَکَذلِکَ جَعَلناکُم خَلائِفَ وَجَعَلناکُم
مُلُوکًا خطر شما بزرگست و مرتبه شما عظیم است اگر ظاهرتان خاکیست باطن تان از عالم پاکیست
و در دو کون کفو شما خدای تعالی است در تفسیر آورده که تفسیری که گوید که ظاهر شما را بیاراست بکمال
قدرت و باطن شما را محلی گردانید بکمال معرفت و نزد محققان حقیقت حسن انسان آنست که
او را بصفت اوصاف کائنات آراسته گردانید که هرچه در کائنات است در وجود انسان مو
جود است و بجمله خصایص مبدعات شرف بخشید تا نمود از جمیع موجودات بیشتر
از بلندی و پستی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری و حسن صورت او را
نیز بهتر از حیوانات دیگر آفرید بدلیل آنکه آدمی هرگز آرزوی نخواهد کرد که صورت او بر جنسی دیگر باشد
از حیوان و صورتی اوست بازگشت همه پس نظر بصورت و سیرت خود کنید و تفرموده مصور
خود عمل کنید که هیچ چیز بر وی پوشیده نیست **فصل دوم** در بیان خلق کردن انسان و ترتیب
ترکیب و جوارح و اعضا که هرچه در آفاق است در انفس است وَلَقَد خَلَقنَا الإنسانَ مِن

سُلالَةٍ مِن طِینٍ ثُمَّ جَعَلناهُ نُطفَةً فِی قَرارٍ مَکِینٍ ثُمَّ خَلَقنَا النُّطفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقنَا العَلَقَةَ
مُضغَةً فَخَلَقنَا المُضغَةَ عِظامًا فَکَسَونَا العِظامَ لَحمًا ثُمَّ أَنشَأناهُ خَلقًا آخَرَ فَتَبارَکَ اللهُ
أَحسَنُ الخالِقِینَ بدرستی که ما آفریدیم آدم را از گل پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه
و در تفسیر ثعالبی ساختیم چو بیرون آمده را نطفه جای گرفته در قرارگاهی استوار یعنی رحم و چهل روز
او را سفید نگاه داشتیم و بعضی گویند قرار مکین پشت پدر است پس گردانیدیم نطفه سفید را پاره خون
بعد از انتقال او از پشت پدر که بر رحم مادر آمده پس گردانیدیم آن خون را بمقدار گوشتی که بخایند
یکپاره گوشتی بی استخوان چهل روز دیگر پس ساختیم آن گوشت را استخوان با آنکه محکم گردانیدیم
آنرا بعد از تمام اربعین پس پوشانیدیم استخوان را گوشتی یعنی برویانیدیم گوشت را بعد از رستن
رگها و عصبها و پیوندها پس بیافریدیم او را آفریدنی دیگر در بطن مادر یعنی بعد از تسویه بدن روح در وی دمیدیم
تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود و بعد از بیرون آمدن از شکم مادر او را دندان و موی دادیم و راه پستان
بر وی کشف دیم و از مقام رضاع که شیرخوارگی باشد بفطام یعنی گشودن از شیر رسانیده به طعامهای
گوناگون تربیت فرمودیم چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر وی جاری کردیم و بمراتب جمع
و از جوانی بکهولت که مرد دو موی گویند و از کهولت بشیخوخت که پیری باشد بکشانیدیم سپس انجام
این که اینها تعلق کرده بر ذات متعالی خود ثنا گفت که پس بزرگست خدای تعالی نیکو نگارنده ترین نگا
رندگانست زیرا که ترکیب میان جان و تن امری عجیب است چه روح نورانیست و جسم ظلمانی روح
علویست یعنی بعالم بالا تعلق دارد و جسد سفلی است که تعلق بخاک دارد روح لطیف است
و جسد کثیف روح را بهجت و سرور بمعرفت و محبت صمدانی باشد و جسد را انس بمشتهیات نفسانی
و لذات جسمانی پس معلوم شد که جمله حالات روح ضد کیفیات جسد است و حضرت هم فرموده که ای

الله تعالی خلق الانسان من اربعة اشیاء من الماء والطین والنار والریح فمن
اکثر الماء یکون عالما او کریما واذا اکثر الریح یکون متفلسفا فحذو ولا واذا اکثر النار
حریصا یجمع المال والذنوب واذا اکثر الریح یکون کذابا منافقا صدق رسول الله
یعنی بتحقیق که حق تعالی آفریده است انسان را از چهار چیز از آب و از خاک و آتش و باد و هرگاه
بسیار شود جانب آب میشود عالم یا کریم و هرگاه که غالب شود جانب آتش می باشد حریص بر جمع
کردن مال و گناهان و طامع و غضبناک و هرگاه که غالب شود جانب بادی باشد آنکس دروغگو باد
نعوذ بالله من ذلک پس جهدی باید کرد و بران باید شد که طبیعت آبی بر عناصر دیگر غالب آید و حلیم
و بردبار و فرشته خصال باشند تا از انسان نامند و اسم آدمیت بر او اطلاق کنند و تشرف تمام
داشته باشند بر مردم عالم **رباعیه** ای آنکه خلیفه زاده رحمانی شنو سخنی ز عالم ربانی
در کو سببی فرشته ای انسانی در لشت هر آنچه طالب آنی دانی چون حق جل و علا بوجود آورد انسان را باین طور
پس دلیل ظاهر و حجت باهر است بر کمال قدرت و حکمت و جلالیت الهیت صانع عالم عز شانه و عظم
برهانه و لهذا امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله فرموده که مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ
پس هر که این اظهار را که مذکور شد از انتقالات از حالی بحالی در نفس خود نه بیند و در صفحه وجود
آثار قدرت الهی مطالعه ننماید بهیچ حظی و معرفت الهی ندارد و اوقات خود را ضایع کرده که در
جهل و غفلت صرف نموده **بیت** تا تو خود را تمام نشناسی خواجه را از غلام نشناسی حق سبحانه
و تعالی عرش و کرسی و لوح و قلم و ملایک و انجم و سموات را آفرید و بکواکب ثوابت مزین گردانید
و بنعمت دایره غبرا را گسترده و جبال راسیات را نصب کرده و خورشید عالم آرا را منور گردانیده و ماه
تابان بهمای را مصور ساخته و کون را بجمال انسان منور ساخته با وجود هیچ یک از این موجودات را بدین تشریف

مشرف

مشرف نگردانید فَاَحْسَنَ صُوَرَکُمْ صورت ترا چنان خوب و زیبا آفریده است که هر چند که ترا بدان
... مانند کنند تو از آن خوب تر و نیکوتر باشی اگر چشم تو را بنرگس تشبیه کنند در وصف قاصر شده اند
جهت آنکه نرگس را که دیده که ملاطفت و شوخی چشم تو بود و ابروی ترا که بکمان تشبیه کرده اند نادانی بوده
و کمان که تیر ترکش مژگان باشند که دیده آنکه زلف و عارض ترا به شب معراج تشبیه کرده جاهل بوده شب را
که دیر بود معراج را که شور انگیز که دیده آنکه قد ترا بسرو مانند کرده نا اندیشیده کرده سرو را خرامان که دیده آن
روی قمر ترا ماه خوانند خطا کرده اند مانند رخسار دلربا بت ماه بر آسمان که دیده ای عزیز صورتگران
بسیارند لیکن بر باد و آب و آتش و خاک صورت نتوانند ساخت و نگاه نتوانند کرد و صورتگران هم
از آب احتراز کنند و بر قلم از آب نگاه دارند در تاریکی نتوانند صورتگری کردن و او در تاریکی سه گانه یعنی
ظلمات ثلاث در تاریکی شکم مادر و در تاریکی رحم و در تاریکی شب صورتی نگارد که جمله صورتگران از آن
عاجز آمدند **رباعیه** از روی تو نسخه بچین بردستند آنجا که دو صد هزار جا بگسستند در پیش جمال
روی تو بت شکنند انگشت ببریدند و قلم بشکستند و ذات مقدس را بدین نوع ثنا گفته از آفرینش
انسان فرموده برای هیچ مخلوق و این دلیل تفضیل و تکریم انسانست بر ورق روی تو لطف
خدا آیه حسن است که کی خبر برگرد و بعضی از اهل وجدان گویند که چون در تیه احوال بنی آدم و ترقی
از مقامی بمقامی بیان فرموده آنست که انسان عاجز از بیان که بجای مراسم حمد و ثنای حق تعالی
بارگاه قدیم باشد خواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانب او نیابت فرموده که فتبارک
الله احسن الخالقین ای عزیز صورتگران عالم و انگاره قلم و پرگار صورتی برآرند بی معنی اگر
او از صورتی برآرد با چندین معانی از پاره پیه دو چشم بینا پدید کرده اند و از پاره استخوان دو گوش
شنوا پدید آورد و از پاره گوشت زبان گویا و از قطره خون دل دانا تن ترا بر مثال گوی سنگی

چون نرا

آفریده همه بنایان عالم اساس و قاعده بنا قوی نهند و هر چند که بالا می‌برند می‌کاهند و او قاعده کوتنگ
بر ساقهای باریک تو نهاده و هر چند که بالاتر است بسیط‌تر و قوی‌تر است تا بدانی که این بنای قدیم بنا هیئت
کرده بنای هیچکس نماند **رباعیه** معموره دل بینی معمار است چون سر لفلک گنبدی منت کشت عاقبل
از پس درنقش اقامت می‌است عشق آمد و خانه را صفا داد و دانست و هر چه درین جهان بزرگ
آفریده در العفا دو مختصر تو تعبیه کرده که سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم اول آنکه در عا
لم چهار فصل است ربیع و شتا و خریف و صیف یعنی بهار و تابستان و پائیز و زمستان ابتدای تو
لد انسان تا سن پانزده سالگی به بهار نسبت کرده‌اند که هر روز نشو نمائی دارد و فرح و خوشحالی
و تعلق تمام است او را درین فصل بلهو و لعب و طفل می‌مانند و در جریده اطفال است و چون
پانزده سال دیگر بر و افزود که سی سال تمام شد در فصل تابستان است که در آن حدت و حرارت گشت
دار است که جوانان که بسن سی سالگی می‌رسند در کمال قوت و شوکت و شجاعت اند و چون پانزده سال
دیگر بر و افزوده شد که چهل و پنج بوده باشند در فصل خریف است چون در فصل پائیز جمیع حبو
بات و اثمار بکمال رسیده و معموری عالم است همچنین انسان نیز دران سن مسال و در عقل و ذات خود
کامل است چنانچه دانست و بر خواست او در عقل و فراست و انسانیت او [illegible] و هلک
کد خدایانست اگر چنانچه درین فصل معرفتی و کمالی حاصل کرد داخل انسانست والا از بهایم کمترست و او اوقات
به بطالت و غفلت گذرانیده نعوذ بالله من ذلک **رباعی** ای دل عجب است نزد ارباب کمال کز دیده
روزگار از حال بحال لیکن عجبی از آن عجبتر دیدم غفلت که هیچ گونه انشی نیست زوال و چون پانزده سال
دیگر بر و افزون شد که بشصت رسید در فصل زمستانست و عالم بی برگی و بی‌حاصلی چون زمستان در عالم پیدا می‌شود
برگ و بال درختان از هم فرو میریزد و دنیا افسرده می‌شود و انسان نیز چون پیر می‌شود پر و بال او فرو میریزد و قوت

ابولیت

بولیت روز بروز برطرف شده از کار می‌افتد و همچنین در آفاق عالم آفتاب و ماه در آفاق انفس حس و فکر
در آفاق عالم کواکب و نجوم و در آفاق انفس عجایب و علوم در آفاق عالم سحایب و غموم و در آفاق انفس
عروق راجعه یعنی حرکت کننده و در آفاق عالم جبال شامخه یعنی کوههای بلند و در آفاق انفس آمال را
سخه یعنی امیدهای ثابته سرت بر مثال آسمان است گوشت و چشمت بر مثال ماه است از آنجا که لب تست
تا آنجا که حلق تست و بیست و هشت منزل آفریده است و در هر منزل ستاره از حروف ترکیب کرده و دلت
بر مثال زمین آفریده است و بر زمین تقدیر ما فرموده تا تخم توحید در و نثار کرد که اولئک کتب فی
قلوبهم الایمان پس ای بنده گاه در عالم تفکر کن و گاه در نفس خود نظر کن تا تغیرات و اختلافات
اینها ترا بمعرفت ما رساند درین آسمان که سراپرده مقدسان و نشیمن روحانیانست نظری کن تا آیات
صنع ما را مشاهده کنی بهبین دو گوی زرین نگر که در میدان فلک در خم چوگان تقدیر افکنده ایم یکی را
بروز شبگیر داده‌ایم و یکی را شب یکی را منزلی ساخته‌ایم و یکی را منزل نهاده‌ایم نه این را زهره آن که در
منزل آن تصرف کند و نه این را رخصت این که بلحظه در منزل این توقف کند که لا الشمس ینبغی
لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و هر یکی را از برای مهمی آفریده‌ام و شغلی بدو
حواله کرده‌ام ای آفتاب تو که خدای عالمی لشکر وجود خود را پراکنده کن بعضی را با غمام فرست تا
میوه‌های خام را پخته گرداند و بعضی را بعروق زمین فرو فرست تا هر جا که دانه با [illegible] جان نیش
گیرد و از جرم زمین برآورد تا آدمیان زود بمقصود رسند ای ماه ترا بیست و هشت منزل تقدیر
کرده‌ایم و قدرت منازل تا فرزندان آدم مدت قرض سر کوشید کان عدد ایام خود بدانند که
ولتعلموا عدد السنین والحساب ای ستارگان شما رهبری کنید بندگان ما را در ظلمات
بر و بحر که و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر والبحر در باب دنیا

هدایت تو خواست در باب دین که ضلالت تو خواهد اگر در دنیا ستاره را رهبر تو کرد در دین
هم ستارگان را رهبر تو ساخت که وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا چشم بستاره دار
که دلیل اوست و راه رو را از دلیل چاره نیست اگر ستاره بینی و با او راست نشوی ستاره را
چه زیان این اشارتست بدان که اگر امام را بینی و بدو اقتدا نکنی او را چه نقصان زیان تو بتو برگشت
ایشان قبول باشد و نه طاعت تو بی تولای ایشان **باب سی و یکم** در بیان آنکه شش
خصلت که هر که آنرا جمع کرد جمع کرد خیر دنیا و آخرت را رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ جَمَعَ سِتَّ خِصَالٍ فَقَدْ جَمَعَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَنْ عَرَفَ اللهَ
فَأَطَاعَهُ وَمَنْ عَرَفَ الشَّيْطَانَ فَعَصَاهُ وَمَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا فَتَرَكَهَا وَمَنْ عَرَفَ الْجَنَّةَ
فَطَلَبَهَا وَمَنْ عَرَفَ الْحَقَّ فَاتَّبَعَهُ وَمَنْ عَرَفَ الْبَاطِلَ فَرَفَضَهُ صَدَقَ رَسُولُ اللهِ
روایت از حضرت رسول صلعم که فرمود که شش خصالست که هر که آن شش خصال را جمع کند
خیر دنیا و آخرت را جمع کرده باشد اول آنکه خدا را بشناسد و طاعتش دارد و طاعت خدا
بی طاعت رسول و اهل بیت و اولو الامر که معصوم‌اند قبول نیست زیرا که حق تعالی طاعت
ایشانرا با طاعت خود قرین کرده است که أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي
الْأَمْرِ مِنْكُمْ **آورده‌اند** که در آنوقت که موسی علیه السلام بکوه طور سینا رفت و با حق تعالی
مناجات کرد خدای تعالی گفت ای موسی من ترا بر اهل زمان برگزیدم و اختیار کردم
و ترا رسول خود کردم و ترا بسخن گفتن با خود مخصوص گردانیدم و آنچه ترا دادم از
شرف نبوت و حکمت و شریعت و موعظت دریابی نعمتها از جمله شاکران باش و بر دوستی
محمد و آل محمد باش گفت خداوندا محمد کیست گفت پیغمبر منست و حبیب و صفی منست نام

و وحی او را بر ساق عرش نوشته‌ام پیش از آنکه آسمان و زمین و هر چه در وی است بیافریدم بهفت
هزار سال و تو و جمیع پیغمبران را بطفیل وجود شریف او آفریدم و از جمله خلقان وی را دوستتر دارم
موسی گفت خداوندا چون محمد نزدیک تو این منزلت و شرف و کرامت دارد هیچ امت پیغمبری از امت
او فاضلتر باشد خدای تعالی گفت ای موسی بعزت قدر و جلال ما که فضل امت او بر دیگر امتان همچو فضل
آسمان است بر اهل زمین موسی گفت خداوندا مرا از امت محمد گردان کاشکی من ایشانرا
دیدمی خدای تعالی گفت ایشانرا نبینی اما اگر خواهی آواز ایشانرا بشنوانم موسی گفت خواهم
حق تعالی گفت ای امت محمد آواز آمد از صلبهای پدران و رحمهای مادران که لبیک لبیک بعد
از آن حق تعالی گفت ای امت محمد إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي رحمت من سابق باشد بر غضب
من و عفو من پیش گرفته است بر عقاب من شما را بیامرزیدم پیش از آنکه بر من عاصی شدید هر کس
که روز قیامت آید از شما و گواهی داده باشد که یکی ام و محمد بنده و رسول منست و علی ولی و وصی
رسول منست وی را ببهشت فرستم اگرچه گناهش بیش از کف دریا بود **دوم از آن شش خصلت**
آنکه شیطان را بشناسد و فرمان وی نبرد که شیطان دشمن آشکار است مر فرزند آدم را چنانچه
حق تعالی میفرماید یَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا
لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ
إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ای فرزندان آدم بر حذر باشید که شما را
در فتنه نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد چنانکه بیرون آورد پدر و
مادر شما را از بهشت بر می‌کشید جامهای ایشان تا بنماید بهر یک از ایشان عورات ایشانرا
یعنی او بود سبب آنکه پدر و مادر شما مکشوف العوره گشته از بهشت بیرون افتاده‌اند و

شما نیز از مکر او حذر کنید بدرستی که ابلیس می بیند شما را او و لشکر و قبیله او از جایی که شما او را
نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما در نمی آید و ایشان
اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می بینند حذر از چنین دشمن لازم است بدرستی که ما گردانیدیم
شیاطین را دوستان مر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی ما ایشان را بازگذاشته ایم بجهت آنکه کلام خدای را
نمی شنوند و شروع را بر یک طرف گذاشته پیروی نمی نمایند و میل بمحرمات و نامشروعات میکنند
و چون جنیت علت ضم است با هم دوستانند که گناهان بکره می کنند و بسبب آن به بلاها گرفتار میشوند و در خبر
آمده است که حق سبحانه و تعالی موکل گردانیده بر بنده مؤمن صد و شصت ملک را که از و میرانند شیاطین را مثل
مگسها که از کاسه عسل میرانند که اگر او را یک طرفة العین بوجود خویش باز گذارند هر آینه شیاطین بربایند او را
آورده اند که دران وقت که حق تعالی شیطان را لعنت کرد شیطان گفت که من از پیش و پس و راست
و چپ فرزندان آدم در آیم و ایشان را وسوسه کنم و تو بیشتری از ایشان را شاکر نیابی چنانچه خبر داده
ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ
أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ خدای تعالی گفت تابعان خود را گمراه کنی مثل کسانی که ایشان خمر خورند و فسق
کنند و قمار بازند و خون ناحق کنند و نامشروعات را شهرت دهند و بلهو و لعب مشغول باشند و از ذکر
من غافل شوند نه بندگان مخلص من إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ایشان دایم در ذکر من اند
و یک لحظه از ذکر من غافل نیستند پس مرد عاقل آنست که او فرمان شیطان نبرد و خلاف امر خدا
نکند و اجتناب نماید از جمیع مناهی و یکدم و یک لحظه از ذکر حق غافل نباشد از شر شیطان ایمن باشد
مصراع دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند در روضة الواعظین آورده اند که حضرت رسول صلعم
فرمود که خدای تعالی میفرماید که بعزت و جلال من که جمع نکنم بر بنده خود دو ترس را و جمع نکنم برای او

دو امن را یعنی هرگاه که ایمن شد از من در دنیا یعنی بدولت و جمعیت دنیا مغرور گشت و بفسق و فجور راه داد
بندگان و زیردستان تکبر و تفاخر نمود بترسانم او را در روز قیامت بمرتبه که بزاران شود و حسابش را
دشوار کنم و هرگاه که از من بترسید در دنیا در جمیع احوال و امور محافظت نفس خود کرد و تقوی پیشه
کاری شود و ورع را شعار خود ساخت و فرق میان حلال و حرام نمود ایمن میگردانم او را در روز قیامت
و در سایه عرش جای دهم سبب یقین بدانکه بگفت رسول حق قربت ✿ خیز تا بعملت از پی غیر وارهی ز سبب
چاه دنیا دگی از گور و بود نت در روی ✿ نور اعمال که انجا نماند و رود راست ✿ بترسش ز آتش سوزان دوزخ
ما ماین چراکه همه آن آدم و حجر است ✿ کسی که زنگ حوادث گرفته آینه اش ✿ جلای آن بحقیقت بغیر ذکر خدا نیست
بگو بعیب کند بد تا چه بتر باشد ✿ کسی که خلق خدا را زغفلت او ضرر است ✿ فصل سیم از آن شش خصلت آنکه
دنیا را بشناسد و ترک کند چون می بیند که با کسی وفا نمیکند بیت ترا دنیا همی گوید شب و روز ✿
که هان از صحبتم پرهیز پرهیز ✿ مده خود را فریب از رنگ و بویم ✿ که بکشند خنده ام گریه آمیز ✿ بیت
بدنیای غدار ناپایدار که دامگاه شیطان است فرو میا رو یاد در دنیا هستی و خدای تعالی در نعمت
بر تو گشاده است تو نیز کار آخرت بساز تا فردای قیامت شرمساری نبری شعر برای آن فرستادت
اینجا که تا امروز بسازی برگ فردا ✿ اگر بیرون شوی ناکشته دانه ✿ تو خواهی بود رسوای زمانه ✿
چو دنیا گشتزار آن جهانست ✿ بکار این تخم تا کنون وقت آنست ✿ زمینی و آب داری و دانه در دستت
مکن دهقانی و این کار را بکشتی ✿ و دیگران گفت و در زبیر النوروزی ✿ دران خبر من بهم از زن بیزاری
و دوستی و حب دنیا در دل بگیر که حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ که دوستی دنیا سر همه گناهانست
و به نبودن دنیا نیز غمگین و اندوهگین مباش که لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا
آتَاكُمْ یا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید بر آنچه فوت شده بر شما از مال و منال و ثروت و سامانت

و محبت دنیا و مال نکردید بر آنچه داد مر شما را از مال متاع دنیا اختیار است یعنی نهی یعنی از او بار دنیا
ملول مباش چنانچه اگر چیزی از تو فوت شد از دنیای غمناک مشو و اعراض مکن و کفر مگو که بیت
م از دولت برو و از اقبال آن مسرور مشوید چنانچه چند روزی که بخت مساعدت نمود و دولت
بیعت روی شما آورد و آن شاد مشوید و بیان منور نگردید که نه آنرا قرار است و نه این را اعتبار
مصراع چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند پس انچنین میوه را که شنید بدان می ارزد که برای
دو رنجی بر بند یا شم مالیده و زیان و سود او خورند بیت غم مخور جان من از فوت شدت مال و منال
شاد می باش که این مرده بنیز نرد بشنوی و از امیر المؤمنین علیه السلام نقل فرموده اند در نهج البلاغه
همه زهد واقع است در میان دو کلام از قرآن که لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتیکم پس هر که از فوت
گذشته ملول نشود و از مال آینده شاد آن نگردد پس او فرا گرفته زهد را بهر دو طرف یعنی او زاهد تمام
است و امام زین العابدین علیه السلام فرموده که آن مائیم که از فوت دنیا غمگین نشیم و از آمدن او شادی ننمائیم
بیت دین و دون کم نماند گو بمان بیرون کم از دو جانم مباش زهد اینست که از دنیا اعراض کن و نعمت
الهی رضا ده و بخش خبر عقیدار عمل خویش با نکوئی و در تفسیر طبرسی مذکور است که در این آیه که لکیلا تاسوا
علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتیکم اشارتی لطیف پر شده یعنی حسن خلق زیرا که هر که معاونت ترد
وجود و عدم دنیا حسد بر کسی نمی برد و دشمنی نمی ورزد و غم از عدم ندارد و با کسی چه اینها از اسباب بر خلق
ند و آن از نتایج حب دنیاست دوم استحقار دنیاست یعنی خوار داشتن چنانچه حضرت رسول صلعم فرموده
اگر دنیا بمقدار پر پشه قدری و قیمتی داشتی به نزد خدای تعالی هیچ کافر را از وی شربت آبی ندادی و نیز فرموده
قوله صلی الله علیه و آله که ما الدنیا فی الآخرة الا کما یجعل احدکم اصبعه فی الیم
فلینظر بم ترجع یعنی نسبت دنیا در جنب آخرت مگر همچون که گردانیدن و کم کردن یکی از شما که انگشت

مسجد خود را

مسجد خود را در دریا فرو برد پس باید که نظر کند که چه مقدار آب بر میدارد و گفته اند حب دنیا
یعنی حب الانجهان اگر شما کسی زند بآب دریا عمیق پس بنگرد تا چه مقدار آب بر انگشت او ماند
دنیا بر یعنی همت ای رفیق سیوم تعظیم امر آخرت است از آنچه خواهد یافت از ثواب دایم خالص از
مشوب کدورت چهارم افتی بر تفضل حق نمودن و علامت آن آنست که در دنیای پر بلای پر محنت
رنج و عنا کشند و بر آن صبر کنند و رسول صلعم فرموده کسی که خواهد که اکرم مردمان باشد پس باید که پرهیز و از عذاب
خدای تعالی و تقوی پیشه کند و در تفسیر آورده که متقی را چهار علامت است اول وفا بعهد نمودن و تمام
شرایط آن دوم حفظ احکام شرع اقدس نمودن سیوم بذل کردن اموال خود بر مستحقان و خرج
نمودن در راه خدای تعالی چهارم بدادن خدای تعالی قانع شدن و در روضة الواعظین آورده که امیر المؤمنین صلعم
منبر بود در خطبه طویلی که ای مردمان بدرستی که مردمان سه صنف اند زاهد و راغب و صابر فاما زاهد
که فرح نمیکند بچیزی که بدو رسد از دنیا که آمد او را و اندوهگین نمیشود و غم نمیخورد بچیزی از دنیا که فوت
شد از او و صابر آنست که آرزو میکند دنیا را بدل خود و لیکن اگر یافت چیزی از دنیا بدرستی او در آمد
میگرداند نفس خود را از آن و دوستی آنرا بدل میکند چون میداند بدی عاقبت آنرا اما راغب بدنیا باک
ندارد چیزی از دنیا که باو رسید خواه از وجه حلال باشد و خواه از وجه حرام و در تفسیر آورده که گفتند به بوذر
جمهری ای حکیم چونست که تو بر فوت دنیا محزون نمیشوی و بوجود وی شادمان نمیگردی در جواب گفت لانی
الفائت لا یتلافی بالعبرة و الآتی لا یستدام بالحسرة یعنی زیرا که فوت شده او را تلافی نمیکند
آهنگ خونین و بسیار و ما آتی باید و خود او دایم بر روی زمین و خدای تعالی دولت ننمیده از روم که
دنیا برد یکری تطاول کند تا زنده بدنیا و فخر کننده بدان بر اکفا و اقران بیت سر خوش مشو باینکه جهان با کسی نکرد
ای پسر عزیز را که جهان گرد خوار و زار ما دست این جهان و جهان خوی مار گیر و زمار گیر ما بر داریم

در حکمی آید و اتیان اجسام متماثل بواسطه مخالطت و کثافت می بیند خود را ضعیف و تمکن لازم است بدر تمام که ماکر و انبدیم
شیاطین را دوستان مر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی ما اتیان را با ایشان بار گذاشته ایم پس هر گاه که کلام خدا را
نمی شنوند و شرع را امر یک طرف گذاشته پیروی نمی نمایند و میل بمحرمات و نافرمانی میکنند و چون جنبت
علت ضم است ما هم دوستشان کرده ایم که گناهان کبیره می کنند و بسبب آن به بلاها گرفتار میشوند و در حدیث آمده
که حق سبحانه و تعالی موکل کرده است بر بنده مومن صد و شصت ملک که از وی میرانند شیاطین را مثل مگسها
که از کاسه عسل میرانند که اگر او را یک طرفة العین بخود گذارند هر آینه شیاطین بربایند او را
آورده اند که در آن وقت که حق تعالی شیطان را لعنت کرد شیطان گفت که من از پیش و پس و راست
و چپ فرزندان آدم در آیم و ایشان را وسوسه کنم و لو بیشتری از ایشان را شاکر نیابی چنانچه میفرماید
ثم لآتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم و لا تجد اکثرهم
شاکرین خدای تعالی گفت تا میان خود را لشکر از آدمی مثل کسانی که ایشان خمر خورند و فسق کنند و تماشا
بازند و خون ناحق کنند و نا محرم و عادات را شهرت دهند و بلهو و لعب مشغول باشند و از ذکر حق غا
فل شوند نه بندگان مخلص من الاولیاء که الا عبادک منهم المخلصین ایشان دایم در ذکر باشند و یک لحظه
از ذکر حق غافل نیستند پس مرد عاقل آنست که از فرمان شیطان بپرهیزد و خلاف فرمان خدا نکند
و اجتناب نماید از جمیع مناهی و یکدم و یک لحظه از ذکر حق غافل نباشد تا از شر شیطان ایمن باشد
مصراع دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند در روضة الواعظین آورده اند که حضرت رسول صلعم
فرمود که خدای تعالی میفرماید که بعزت و جلال من که جمع نکنم بر بنده خود دو ترس را و جمع نکنم برای
او دو امن را پس هر گاه که ایمن شد از من در دنیا یعنی بدولت و جمعیت دنیا مغرور شد و بفسق
و فجور افتاد و بر بندگان و زیر دستان تکبر و تفاخر نمود بترسانم او را در روز قیامت بمرتبه که لرزان

شود

شود و مباش بد خواری کنم و هر گاه که از من ترسید در دنیا در جمیع احوال و امور دنیوی فقط نفس خود
و تقوی و پرهیزکاری و ورع را شعار خود ساخت و فرق میان حلال و حرام نمود و ایمنی میکردم او را
در روز قیامت و در سایه عرش جای دهم بیت یقینی بدانکه بگفت رسول حق فرمود
علت ار چه چیز و ار چه نزرست بیا و یاد کن از گور و لحد و دلت و روی در المقام که آنی نه عاد رو بیدست
ترس از آتش سوزان دوزخ تابان چرا که همه آن آدم و حور است کسی که هنگ حوادث گرفته اینجا
جای آن بحقیقت مزار او نیز ز رست بگو بحث که زبد تا چه بد تر باشند کسی که خلق خدا از فعل او در رنج است
فصل بیم از آن بترس غفلت که دنیا را بشناسد و ترک کند چون می بیند که با کسی وفا نمیکند بیت
هر آن دنیا همی گوید شب و روز که تان از صحبتم پرهیز پرهیز دهد خود را فریب از رنگ و بویم که باشد خنده
من گریه آمیز پس سر بدنیای غدار ما پیدار که دانگاه شیطانست فرو میار و تا در دنیا هستی
و خدای تعالی در نعمت بر تو گشاده است تو نیز کار آخرت میساز تا فردای قیامت شرمساری نبری
شعر برای توشه دوست انجا که نا امروز بسازی برگ فردا اگر بیرون شوی ناکشته دانه تو خواهی
بود رسوای زمانه چه دنیا کشت زار آن جهانست بکار این تخم کاکنون وقت انست زمین وا
داری دانه در بکش نیکی دهقانی و این کار را بکش و گر این کشت در زیر الوزری و زان
خدمت به تن از زن بر زنی دو دوستی و حب دنیا در دل بگیر که حب الدنیا کان رأس خطیئة
که دوستی دنیا سر همه گناهانست و به بیهودن دنیا نیز تملیس و اندوهگین مباشی که لکیلا تاسوا
علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتیکم تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید بر آنچه فوت شد بر شما
از مال و منال و ثروت و عافیت و صحت و شادمان نگردید بر آنچه داد مرشما را از مال و متاع دنیا
اخبار است یعنی نهی یعنی از او بار دنیا ملول مباش چنانچه اگر چیزی از تو فوت شد از دنیای غمناک

دنیای آخرت را معمور توان ساخت وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ
الدُّنْيَا وَأَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ
طلب کن و بجوی و بدست آر در آنچه عطا کرده است ترا خدای تعالی سرای دیگر را یعنی آخرت را یعنی
صرف کن اموال خود را در راه خدای تعالی و وسیله ساز در حصول ثواب آن **بیت** بدنی تو انه
یعنی حصری که بجز جان منی ورنه حسرت بری و فراموش مکن بهرهٔ خود را از مال دنیا یعنی آنچه ترا
کفاف باشد بردار که زیاده وبال است یا المقدار که در ضمن آن آخرت بدست آری یا آنکه
نصیب تو در وقت رفتن ازین جهان کفن خواهد بود و بس یعنی از آن مال برانداز و بال
و نمال مزه منشو **مصرع** که بسیار کس چون تو پرورد و کشت در روضة الواعظین آورده که امیر المؤمنین
صلوات فرموده که خیری نیست در دنیا یعنی نیکی نیست در دنیا مگر از برای یکی از دو مرد اول مردی که زیاده
کرده اند در هر روز احسان او آنحضرت فرموده بدرستی که در پیش شما راهیست دور و دراز و صعوبت
پر هول و خطر و گذر است بر صراط چاه گذار و ناچار است مر مسافر را از زاد و توشه چه که توشهٔ بهتر از
نیست و شکر کرده هلاک شدی شبهه و بهترین زاد تقوی است و خیرات و احسان کردن در راه خدای تعالی
بیت نعیمی است دنیا که پاینده نیست بجز رنج و محنت فزاینده نیست چو دست دهد خیر نیکی ورز
و الحق بغیر نیکی در و دوم دیگر مردی که تدارک گناهان خود را بتوبه نماید و باز گشت کند بخدای و
در دنیا درمان و علاج هست و دوای گناه توبه است و دخول بهشت و آخرت معمور ساختن
بهشت بغیر بدست آوردن صرف کردن مال است در وجوه خیر در راه خدای تعالی و
نیکوی نمایی باشد کان خدای تعالی چنانکه نیکوی کرده است خدای تعالی و نعمت فرستاده بسوی تو
مصرع با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد و نیکوی تباه کاری به فساد کردن و تکبر در زمین بسبب مال

بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد مفسدان را کسانی که بدنیای خود افتخار کنند و تعظیم نمایند **بیت** تمام را
مباش و بزندگانی غره که مال آب روانست و زندگانی باد و پس اگر میخواهی که بهشت بغیر بزرگت را
بمنزل تو دهند و کعبه را در یابی تشنگان را اشباع کن بینوایان را دستگیری کن و خاطر ابرار **آورده‌اند** که بزرگی
بحج میرفت نامش عبدالجبار و هزار دینار زر در همیان داشت اتفاقا گذارش در کوفه افتاد و فرود آمد
توقف نمود روزی در کوچهای کوفه می گشت ناگاه در خرابه عورتی را دید که مرغی را بچنگ
و چیزی می‌جست در کوچه مرغ مرده را دید آنرا برگرفته در زیر چادر گرفت عبدالجبار
گفت که من با خود گفتم همانا این عورت درویشی است و تفقد نیازمندیها بدو بنگرم که حال وی چیست در عقب
وی برفتم زن بخانه در شد کودکان پیش وی دویدند که ای مادر چه آوردی که از گرسنگی هلاک شدیم
زن گفت مرغکی آورده ام تا از برای شما بریان کنم عبدالجبار چون این سخن را شنید بگریست و از همسا
احوال وی پرسید گفتند زن عبدالله بن زید العلوی است شوهرش را در راه حج بکشتند و کودکان یتیم
دارد و مروت خاندان رسالت نمیگذارد که از کسی چیزی خواهد عبدالجبار گفت که اگر حج خواهی کرد حج
تو اینجاست **رباعیه** در دو هر جهت حل مشکل مسکین کام دل اهل درد حاصل مسکین در عید طواف
کعبهٔ گل چه کنی زنهار طواف کعبهٔ دل مسکین پس آن هزار دینار را از همیان باز کرد و بدان خانه در شد
و آواز داد که ای عورت این را بستان آن عورت بدر خانه آمد عبدالجبار آن زر را بوی انداخت
و باز گشت و آن سال در کوفه بسقایی مشغول شد و بحج نرفت چون حاجیان مراجعت کردند و نزدیک
نزدیک شدند مردمان باستقبال بیرون آمدند و عبدالجبار نیز برفت چون نزدیک قافله رسید شتر سواری
پیری را دید که می آمد پیش پیش حاجیان بر عبدالجبار السلام کرد و گفت ای عبدالجبار از آن روز باز که در عرفات
ده هزار دینار رحمن بسپرده ترا میجویم که بدهم بستان زر خود را ده هزار دینار بوی داد و ناپیدا شد

ناگاه آوازی شنید که ای عبد الجبار هزار دینار زر که در راه ما بذل کردی ده هزار دینار [illegible]
و فرشته بصورت تو آفریدیم و فرمودیم تا بجای تو حج گذارد و هر سال حج مقبول در دیوان اعمال
تو ثبت میکنیم تا روز قیامت تا بندگان ما را معلوم شود که مزد هیچ نیکوکاری بدرگاه ما ضایع نیست
که ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا **رباعیه** در راه نیاز هر دلی را دریاب در کوی حضور هر قبلی را
دریاب صد کعبه آب و گل بیکدل نرسد کعبه چه روی برو دلی را دریاب عبد الله عباس گفت که [illegible]
سلام [illegible] در سه محل باز داشته است یکی را در بیت المقدس و یکی را در مکه و یکی را در مدینه
آنکه در مکه است ندا میکند که هر که فریضه را از فرایض فرو گذارد نصیبی از رحمت خدا از و فوت شده باشد و
آن فرشته که در مدینه است ندا میکند که هر که سنتی از سنتهای رسول صم دست بدارد نصیبی از شفاعت
رسول صم از و فوت شده باشد و آن فرشته که در بیت المقدس است ندا میکند که هر که دنیا را بر
آخرت برگزیند او هم قرین شیطان باشد **فصل چهارم** از آن شش خصلت آنست که بهشت را بشناسد
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوال کردند از تعریف بهشت آنحضرت فرمود که بهشت را
که خدای تعالی خلق کرد خشتی از زر است و خشتی از نقره و درازی بهشت در فهم بشر نگنجد در تفسیر آورده
که طبقات آسمانها و زمینها را باهم وصل کنند عرض بهشت این مقدار تواند بود چنانچه میفرماید
وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ و این چنین بهشتی که تعریف کرده شد طلبش کند طالب
دی ایمانست و عمل صالح و تقوی و پرهیزکاری که اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ
لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ
فصل پنجم از آن شش خصلت آنست که راه حق را بشناسد پس روی بوی کند **فصل ششم** آنکه
راه باطل را بشناسد و او را فرو گذارد و روی از وی بگرداند پس راه حق و راه راست راه محمد

وآل محمد

وآل محمد و معصومانست که حضرت رسالت صم مثل زده است اهل بیت خود را در التشبیه نوح مَثَلُ اَهْلِ
بَیْتِی کَمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکِبَ فِیهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ یعنی مثل دوستان اهل
بیت من همچون مثل کشتی نوح است هر که سوار شد در آن کشتی نجات یافت از طوفان و هر که تخلف
کرد و نشست و دست در عروة وثقی دین نزد و چنگ بدیشان نطلبید و تولا بدیشان نکرد و تبرا از دشمنان دین
ایشان ننمود غرق و هلاک شد **بیت** هر کس سرای در طلبت می پوید ما راه علی جسته بهتر زان راه
رباعیه گر مهر علی در دل و جانت نبود از دین محمدی نشانت نبود اثنی عشری اگر نباشی بیقین
از دوزخ جاودان امانت نبود در راه محمد و علی آنست که خدای تعالی را یکی دانی و بی شریک و بی یاری
و عادل دانی و به نبوت حضرت رسالت صم و بامامت علی مرتضی و یازده فرزند معصوم مطهر او
صلوات الله علیهم اجمعین معترف باشی و اقرار داشته باشی و دیگر اعتقاد بکنی بعث و نشور اموات
بعد از آنکه مرده و پوسیده و ریزیده باشد که همه را در قیامت حاضر کرده اند از برای حساب و کتاب
و نصب موازین اعمال و انطاق جوارح و پریدن نامها از جانب راست و چپ و بهشت و دوزخ
و ثواب مر مومنان را و عقاب مر عاصیان را و شفاعت حضرت رسالت صم و امیر المومنین صم که اینها
همه حق است و صدق و دیگر بفروعات مثل نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و جهاد و هر چه که شرع
اقدس حدی بر وی گذاشته که مکلف را جایز نیست که پا از حد آن بیرون نهد پس راه محمد و علی و آل
اینست و هر کسی که بدین شش خصلت قیام نمود و عارف گشت از اهل نجاتست والا فلا والله اعلم

باب سی دوم در بیان فضیلت تواضع

رُوِیَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَنَّهُ قَالَ
مَنْ تَوَاضَعَ لِلّٰهِ رَفَعَهُ اللهُ تَعَالَی وَمَنْ تَکَبَّرَ وَضَعَهُ اللهُ تَعَالَی صَدَقَ رَسُولُ اللهِ روایتست
از حضرت رسول کونین و فخر عالمین صم علیه و آله میفرماید که هر که تواضع کند خدا را و فروتنی و شکستگی

وپادشاه عالم ویرا رفع قدر وبزرگ مرتبه گرداند وهر کس که تکبر کند وگردن کشی نماید پادشاه علام ویرا
وضیع وخوار وذلیل گرداند وحق تعالی فرموده است که وَالْكِبْرِيَاءُ رِدَائِي وَالْعَظَمَةُ إِزَارِي فَمَنْ
نَازَعَنِي وَاحِدًا مِنْهُمَا أَلْقَيْتُهُ فِي النَّارِ یعنی کبر ردای منست وعظمت ازار منست یعنی بزرگی وبزر
گواری لائق حال منست هر که این دو با من منازعت کند ویرا در دوزخ اندازم آنانکه منازعت کرداند با خدا
تعالی کبر ورزیدند بس برنیامد که بخشم عذاب گرفتار شدند چنانچه اول ابلیس که چون حق تعالی ملا
یکه را بسجود آدم فرمود همه سجده کردند الا ابلیس که گردن کشی کرد واز جمله کافران بود که امر الهی را اشتناع
نمود که فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ودر ابلیس خلاف کرده اند که فرشته
بود یا نه یک روایت از عبد الله عباس آنست که فرشته نبود وَكَانَ مِنَ الْجِنِّ ودیگر فرشتگان از
نور بودند وی از آتش وفرشتگان طعام وشراب نخورده اند ونکاح نکرده اند ابلیس برخلاف ایشان
واو منافق بود وعبادتی که میکرد بر وجه نفاق نفاق بود وفرشتگان نمیدانستند حق تعالی بافتح
سجده کشف سر وی کرده بود تا فرشتگان را معلوم شود که او منافق بوده است وشیخ سهل بن
عبد الله گفت درین راه بنظر بصیرت نگاه کردم وبجز راه حقایق که داشتم هیچ راه نزد دیگر از نیاز نزدیکتر
وهیچ حجاب سطبر تر نیافتم ای عزیز من براه ابلیس مکر تا هم دعوی منی براه آدم درنگر تا هم نیاز بینی
منی بواسطه آن بود که سجود ملائکتی کردانیدند وبر تخت خلافتش نشاندند وبهشت بهشت را
اقطاع وی کردند واین توقیع با او روان کردند که وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وهنوز گندم
نخورده بود که تاج ثُمَّ اجْتَبَاهُ از برای او ساخته بودند وابلیس باتفاق وکبر ومنی که داشت
هنوز سر بار نزده بود از حکم وفرمان که تیر لعنت را بزهر قهر آب داده بودند تا بدانی که بربند
بندگی وافکنده که قدم باید زد وکبر ومنی را از سر باید گذاشت وقارون ملعون فرمان ما بزد

خشمش

خشمش کردیم یعنی بزمینش فرو بردیم نمرود مردود عالم را العنود وعناد واستکبار خود بردیم پشه
لنگی فرستادیم تا سزای آن ملعون در کنارش نهاد وبیداد ایدائش گرفتار کردیم فرعون طاغی یاغی
نعره انا ربکم الاعلی میزد باتش غرق کردیم واز آب باتش رسانیدیم صنادید قریش قصد حبیب
ما کردند فرمودیم که بغار غیبت رفت عنکبوت ضعیف را به پرده داری او فرستادیم تا شر ایشان
دفع شد در راه ما عنکبوت مبارزی میکند پشه سپهسالاری میکند سوسماری دلیلی میکند سنگی
مسیحی میکند ستونی عاشقی میکند آبی وفرمان برداری میکند کرا زهره آن باشد که با ما گردن کشی کند
مائیم بیچون وبیچرا ایم در خدائی یکتائیم از مثل وضد بیهمتائیم دهنده سزا وبخشنده عطائیم اگر بیائی ماترا ایم
وگر بیائی ما برتر ایم که خدای بیهمتائیم ومعبود همه مائیم همه فانی وما باقی نه بیکاهیم نه فزائیم
مائیم که مائیم که مائیم بیت هلاک ظالمان از ما وقهر ظالمان از ما عطای مؤمنان از ما سزا دادن
جزا از ما نه ظلم از ما رود بر کس که از افعال هرناکس که ما از قبح مستغنی ودانائیم ودارائیم
ز ما فضل وز ما رحمت ز ما الوان هر نعمت که لشکر حمد هر شاکر ابد پیوسته ما شائیم هر کو پا
از خط فرمان ما بیرون نهد اینجا از سر بر آمده آنجا از پا در آید وهر که تواضع وشکستگی پیش
آرد وکمر بندگی ما بر بندد اینجا چون قوم یونس بر سر آید وآنجا پای در براق کرامت
آورد لقوله تعالی فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ
لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا یعنی میفرماید که اهل هیچ دیهی
وشهری نبود که ایمان آوردند در وقت آنکه عذاب را معاینه دیدند که ایمان ایشان را سود داشت
مگر قوم یونس واین قصه الجنان بود که پادشاه عالم یونس را بنزدیک فرستاد که این دم
انرا موصل خواند که تا سرگشتهای سودای ضلالت را هدایت کند وبکلید ایمان در معرفت

خداوند رحیم و رحمن رسانید یونس پیغمبر علیه السلام ایشان را دعوت کرد و گفت ای قوم از
سر کفر و عصیان برخیزید و فرمان یزدان ببرید متابعت شیطان بگذارید آن قوم در مقابلهٔ دعوت
وی استخفاف و استهزا اظهار میکردند و یونس علیه السلام چهل روز دیگر ایشان را دعوت
کرد کسی متابعت وی ننمود بحضرت عزت بنالید ندا آمد که چهل روز دیگر دعوت کن اگر ایمان
نیارند عذاب فرستیم یونس علیه السلام هفت روز دیگر وفا نمود و خلقان جفا نمودند چون بلا
نزدیک آمد و از مهلت سه روز بیش نماند یونس علیه السلام از شهر بیرون رفت و قوم
را بگذاشت چنانکه حق تعالی خبر میدهد وذا النون الی آخر الآیه چون چهل روز تمام شد سحاب عذاب
و عقاب در هوا پیدا شد و بر سر ایشان سایه افکند شراره آتش از آن ابر ناخوش جستن گرفت قوم
یونس چون اماره عذاب بدیدند بترسیدند خبر بملک رسانیدند ملک شهر مردی بود عاقل گفت یونس
را طلب کنید طلب کردند نیافتند گفت اگر یونس از سر ما بگذشت و ما را بگذاشت بر حق گذاشت
اکنون دوای نیست الا آنکه عجز و شکستگی و تضرع و زاری پیش آریم شاید که فایده کند پس در حال حالت
عجز و اضطرار پیش آورد و ملک سر و پای برهنه از کوشک بیرون آمد و بفرمود تا رعایا همه پلاسهای
خواری در پوشیدند و جمله روی بصحرا نهادند مردان از زنان جدا شدند کودکان از مادران جدا کردند
حیوانات بانگ بر داشتند خلقان در فغان آمدند و در آن وقت که آتش شعله میانداخت جمله کلمه شهادت
بر زبان راندند پیران مناجات دلسوز آغاز نهادند جوانان توبه استغفار پیش آوردند همه روی بر خاک تضرع
نهادند و زاری در گرفتند و از کفر و عصیان پشیمان شدند قومی سر برداشتند و گفتند خداوندا یونس
ما را گفته بود که بندگان آزاد کنید تا مستحق ثواب گردید ما بندگان تو ایم و بیچارگان تو ایم ما را از شعله عذاب
عقاب [illegible] آزاد کن قوم گفتند خدایا ما را یونس گفته بود که هر کی در مانده ببینید نوازش

رسید

رسید ما مقهوران قهر تو ایم بفریاد ما رس القصه بطول لیها مناجات دلسوز میکردند چون مناجات
تمام شد در حال برات نجات رسید و موکل قدر زمان صاعقه از سر ایشان بگردانید سحاب عذاب برفت
ابر رحمت آمد بیت دعا چو از سر اخلاص صدق در گیرد گوید مرد خدای عز و جل زود مستجاب کند
شعر چون نبود راستی فرمانی خبر نفس خداداد مطلب مرهم درد ما خدا باد مرهم خود خبر از رضا
مطلب درد دل را ز غایت اخلاص هیچ شی غیر خدا مطلب یونس علیه السلام در محل رفتن
از میان قوم خود دستوری نخواسته بود کمالش آن بود که حق تعالی بادی باین قدر مضایقه نکند و عتاب
نفرماید چون بلب دریا رسید جماعتی در کشتی می نشستند وی نیز بنشست عتاب سبحانی در رسید
دبور بی نور که بادیست فرمان آمد تا کشتی را در اضطراب آورد دریا امواج بلا ظاهر گردانید نز
دیک بدان بود که کشتی را غرق کند صاحبان کشتی گفتند درین کشتی صاحب ملامتیست یونس
گفت منم صاحب ملامت گفتند که بگو که ما را امید نجات دعای تست گفت من خود سزاوار میدانم
گفتند قرعه زنیم قرعه زدند بنام یونس بر آمد فساهم فکان من المدحضین خواستند
که وی را در دریا اندازند ماهی عظیمی دیدند که بیامد و دهن باز کرده بطرف دیگرش بردند آن طرف آمد
و دهن باز کرد یونس دانست که موکل حکیم است گفت مرا در دهن آن ماهی اندازید وی را بدریا انداختند
ماهی او را فرو برد خطاب الهی بماهی رسید که او طعمه تو نیست زینهار که او را بیازاری او را ودیعه آورده اند
که آن ماهی چهل شبانه روز چیزی نخورد تا یونس را رخصت نرسید لاجرم تا قیامت نام آن ماهی بماند
آورده اند آن ماهی را ماهی دیگر فرو برد و آن ماهی را ماهی دیگر پس در شکم سه ماهی بماند و حق تعالی شکم آنها
را همچون آبگینه گردانید و آن ماهی در هفت دریا بگردید تا یونس عجایب هفت دریا بدید چون
بقعر دریا رسید بشنید تسبیح اهل دریا شنید [illegible] موافقت ایشان چهل روز این کلمات بر زبان راند

لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم

وکذلک ننجی المؤمنین او از شهریان رسید کنند خداوندا آواز معروف از جای مجهول می شنویم

خطاب آمد که آواز بنده من یونس است که با وی عتاب کرده ام و در شکم ماهی او را حبس

کرده ام فرشتگان حضرت او را شفیع شدند برای یونس آنگاه خطاب الهی بماهی رسید

که امانت ما را بسلامت باز سپار ماهی بلب دریا آمد دهن باز کرد و یونس را بر لب دریا نهاد

یونس ضعیف گشته بود نازل شده بود پادشاه عالم درخت کدوی بر وی برویانید تا یونس در سایه او آرام گرفت

و بز کوهی را فرمان داد تا او را شیر میداد تا قوت باز آمد چون درخت کدو خشک شد یونس دلتنگ شد خطاب

عزت در رسید که ای یونس از برای درخت کدوی اینچنین دلتنگ شدی که زیاده از صد هزار خلق

بهلاک خواستند شد بعزت و جلال من که هزار گناه کار را بیامرزم دوستتر دارم که یکی را از عذاب

فرمایم بهر وجهی که آن بنده گمان من که ایمان آورده اند و بدان سبب من بلا و عذاب از ایشان

بگردانیده ام و ایشان را از زمین دیدار تو [illegible] و از طرف تو ایشان را آرزومندی آورده اند که قومی بهر طرف

رفته اند و تو را یونس میجویند و میگویند که اگر وبرا ببینیم کمر خدمتش بمیان جان ببندیم خاک

قدمش اگر بیابیم در دیده کشیم به توتیایی بیت تاریک شبم را سحر آید آخر و زغم شده یارم

خبر آید آخر این دلو تهی که در چه انداخته ام نومید بهم که پر برآید آخر یونس علیه السلام بحکم و فرمان

الهی روی بشهر نهاد و در راه بشبانی رسید از وی شیر خواست شبان گفت تا یونس از میان

ما رفته است از آسمان باران نیامده است و از زمین نبات برنخاسته است و پستان گوسفندان

خشک شده است یونس علیه السلام اشارت بگوسفندی کرد که آنرا پیش ازین پیش وی بود یونس دست

برپستان گوسفند نهاد در حال پستانش پر شیر شد شبان گفت مگر یونسی گفت آری برو شهر

وقوم را

وقوم را خبر کن شبان گفت یا نبی الله ملک شهر فرموده است که هر که خبر یونس بیاورد مملکت

بوی گذارم و سلطنت بوی دهم اما بی حجت و برهانی مرا باور نکنند و عادت پادشاه ما چنانست

که هر که دروغ گوید بکشد در این موضع درخت بود و سنگی گفت این درخت و سنگ بر قول تو گواهی

دهند شبان پیش پادشاه شد و برا خبر داد پادشاه گفت بدین گواه حجتی داری گفت آری یونس

سنگی و درختی را گواه کرده است بر قول من پادشاه جماعتی را گفت بروید با وی بنزدیک

این سنگ و این درخت اگر گواهی دهند او را پیش من آرید و گرنه گردنش بزنید الجماعت برفتند

پیش آن درخت و سنگ شبان گفت سوگند میدهم ای سنگ و ای درخت به یونس اینجا بود و

مرا پیغام داد بملک و قوم آمدن وی سنگ و درخت گواهی دادند او را پیش پادشاه آوردند

پادشاه با پادشاه دست وی بگرفت و بجای خود نشاند و مملکت بوی سپرد و بطلب

یونس برخاست تا وبرا دریافت پادشاه گفت شکر خدا که بمراد دل رسیدم و مراد حاصل

شد ملک یونس را بشهر آورده رعایا جمله استقبال آن معصوم کردند و ایمان تازه کردند و شرایع

قبول نمودند آن شبان تا چهل سال پادشاهی کرد آن پادشاه عاقل در خدمت یونس طاعت حق

بسر کرد و ترک دنیا کرد و چنین دانست که دنیا پاینده نیست و نسبت دنیا هیچ نیست مخلص دار دولت

عقبی و رضای مولی طلب کرد بیت مرا با هست و دیگر هیچ نیست غم جو اهست سهل است

اگر هیچ نیست بنزد وصلش از میتوانی بر وصلش جز نیست و زیر هیچ نیست [illegible]

استان در دو کون که کردیدن در بر هیچ نیست باب سی و سیم در فضیلت

انسان بر جمیع اشیا و درین باب پانزده فصل است فصل اول روی عن النبی

صلی الله علیه و آله من اصبح معافا فی بدنه آمنا فی سربه و عنده قوت یومه فکانما حیزت له الدنیا

نجد انبرها المناجات ای منصور علم و ای مقدر ستم و ای برنده سپهر و ای آرنده خزان
و ای منقلب دوران لیل و نهار صفت ان پادشاهی را میگویم که بوقت ازلی و لم یزلی بر همه ملوک
و جبابره سلاطین نامدار و پادشاهان روزگار پادشاه است بیت هر جا که پادشاهی و سلطان
سروریست محکوم آستان دو کبریای اوست آن علیمی که بکمال با نقصانش از اسرار سالکان صادق
و منوشان موافق و محبان منافق آگاهست آن رحیمی که رحمت بیکرانش چون بحار مغفرتش متواج کرده
ست عاصی از بحر عطاش محروم نمانده آن حبیبی که درگاه بی نیازش سالکان صادق را زاریگاه و مشتاقان
عاشق را رخوا است خوشا صاحب دولتی که شکر کاهها که هنگام وصال محبت محبوب بست عاشق
معشوق بدرگاه لایزالش راهست و ای بر آن جاهل غافل سرمست شهوت و غرقه دریای جرم
جفا و لجوابگاه غفلت رباعی گفتم ملکی که نام او الله است از نور دل بنده خود آگاه است هر بنده بیاد که
ور وی آرد غنی زرکت و رهنمای راهست بیت دلهای خسته را بکرم مرهمی رسست هر روزی که را ازو
نه از پرده بیرون از دلهای سوختگان آگاهی خداوند در الحالت که بجال خود درمانده باشم
اشک حسرت از دیده روان شود امید از خلایق منقطع گردد امیدوار را از رحمت خود منقطع مکردان
یا اکرم العالمین و یا خیر الناصرین روایت است از مدرس صفه رسالت مهندس حجره جلالت فهرست
مکارم اخلاق سلطان سروران آفاق خواجه فرزندیست لطیفه روز است مدار پرکار افلاک برگزیده
ساکنان خاک غبار رنگ اثار ارشاد نگاه رقعه نبوت ماه بقعه فتوت سید انبیا سرور اصفیا
محمد مصطفی صلی الله علیه وآله که هر کس این خواجه که شنود از صفت او بگوش رسیده منفور باید که هر که بامداد
بر خیزد صحت بدن داشته باشد خود و اهل عیالش و قوت یک روزه داشته باشد ملائم کسی بنا بر علی
الصباح دلی با هزار فکر اندیشه بدر خانه اش باید رفت دست بر سینه بایدش گذارد که برو سلام

کنند

کنند و نه اصح دانشادکی نماید بیت تربیت که شده که با تشن بود سزا آنرا که قدر نعمت هم چون خودی
از ترس آنکه مباد ابا و عنادی کند مطیع امر او بشد گویی که همه دنیا بردی جمع شده باشد بیت آنکه بسلامت
عافیت دارد و زیر نشستن آشنای دارد خادم کس نبود و مخدوم کس بکو شاه بزی که خوش جهانی دارد
این نعمتها بتیست هیچ جزو در مقابل آن نیابد اما قدر این نعمتها نمیدانی و شکرش چنانکه باید
که نمیکنداری که حضرت رسالت صلعم فرموده که نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة
والفراغ یعنی دو نعمت است که مغبون اند بیشتر مردمان از شکر آن که بجا می آورند که آن صحت بدنست
و فراغت امنیت است بیت چون نمیدانند قدر تندرستی و فراغ زین دو نعمت در دنیا اند اکثر
خلق جهان قدر صحت و مرض دانند ایام فراغ بتعبدی مبتلا گردند اندر آن زمان اما اگر رسد رنجی
تنت بیمار گشته بطول کشد چنانچه لذت حیوانات نماند و راضی باشی بآنکه منت خدمت حکیم و طبیب
کشی که ترا علاج کند که صحت بدن حاصل آنکه قدر تندرستی را بدانی بیت چرا ناکسی از مردم تنگدستی که ملک
با قیاس است تندرستی و یا آنکه خوف نفس و مال و اهل عیال بید اشود چنانچه شود با الله انقلابی
بدی نماید و ستم در شهر و ولایت واقع شود و بسبب آن جمعیت و فراغت از تو بر طرف شود و این
قدر تو ای گرد که مخالفت خود و عیال و اطفال خود کنی و راضی شوی که تمامی اموال و اسباب
تو بغارت رود که ضرری بنفس تو و اطفال و عیالت نرسد آنکه قدر امنیت را دانسته باین جهت واجب
و لازم است دعا جهت ازدیاد عمر و دولت پادشاهان بجا آوردن زیرا که امنیت و فراغت و عیش
و حضور که دوستان در یک محل می نشینند و صحبت میدارند در منزل خود با عیال و اطفال فراغت
میکنی و خواب باسایش میکنی بسبب وجود اشرف پادشاه است در روضة الواعظین آورده اند
که حضرت رسول صلعم فرموده که حق سبحانه و تعالی میفرماید منم معبودی که نیست معبودی بجز من آفریدم

پادشاهان را و دلهای ایشان ببینید قدرت مملکت پس هر قومی که فرمان برداری من میکنند و امر مرا
گوش کنند و مطیع میگردند دلهای پادشاهان را بر ایشان مهربان میگردانم تا بر ایشان رحم کنند و ظلم و
ستم نکنند و اگر آن قوم نافرمانی من میکنند و معصیت من راضی نیستند و شکر نعمت من نمیکنند
و این کار معصیت و کفر نعمت میورزند و بفسق و فجور مشغول میشوند دلهای پادشاهان را بر ایشان بخشم
می آرم تا بر ایشان غضب کنند و هر چند که ایشان فریاد رسی طلبند بر ایشان رحم نکنند و اگر دعای بد
بر پادشاهان کنند من نپذیرم بدل نکنم و هر چیز را ایشان از کسب و زراعت پیدا کنند آن سلطان
بظلم و زور از ایشان بگیرند و آن خبر الی اعمال و کسب ایشان است که بدیشان میرسد پس مشغول
مگردانید نفسهای خود را به گفتن پادشاهان و غیبت ایشان کردن و حال آنکه نفسنت مثلا
وفعل حرام کردن سبب دخول دوزخ است خصوصاً غیبت پادشاهان کردن بازگشت نماید بسوی
خدای تعالی خاشعید از سبب پادشاه احتیاج آنکه ایشان سایه رحمت الهی اند در زمین از برای عبادت
مهربان گردانم دلهای سلاطین بنا برین رعیت را نفریب دهید و هیچ سخن که به ملوک گویند و غیبت
ایشان کنند **بیت** نه از آنه مرده جنگی سوار * شد از سخنهای ایشان چه کار * دیگر آنکه اگر شود
باالله دولت و معلت نخاید و بخشش بر گردد و محتاج چون خدای که نایب نهد آنکه قدر کا
سبی و صفت خود بدانی و شکر شن قیام نمای **بیت** عافیت را گر بجوی ای عزیز *
میتوان از پیش یافتن در چار چیز * ایمنی و نان اندر خانه ای * تندرستی و فراغت بعد از آن *
چو که با نعمت امان باشند * عافیت را از امنا باشند * با دل فارغ چه باشی تندرست * دیگر
از دنیا نیاید بهیچ حسبت * پس با لطف حق چنین بیم بپذیرید و با فضل حق راه حضار حجت آنکه
از کمال لطف و عنایت خود ترا بزرگ گردانیده است و بر بسیاری از مخلوقات خود تفضیل نهاده است

بعقل وتمیز

بعقل وتمیز و حکمت و صورت نیکو و قامت راست و صنعتها که بدان کسب کنند و مشغول باشی
و اوقات و معاش روزگار کنند زینهار لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَ
قْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا پس چنانکه او بزرگ
و گرامی گردانیده است تو نیز خود را بزرگ و گرامی دار **فصل دهم در بیان** فضیلت آدم علیه السلام و
بحق شقاوت ابلیس ملعون آورده اند چون نوبت دولت آدم در آمد و دوال جلال سلطنت
او بر کرسی عزت کردند ملایکه از سر طهارت خویش آوازه دادند که أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا
بنظر رضا در احوال خود نگاه کردند و گفتند که وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ لاجرم
پادشاه عالم از عالم بالا آواز داد که اسْجُدُوا لِآدَمَ این مشتی گل را سجده کنید تا قدر
سجود شما از بینش دیده بر چیز و محققان گفته اند که فرشتگان بظاهر نگریستند و حق تعالی
بسر ایشان آنگاه بود فرشتگان بکدورت بشریت آدم نگاه کردند حق تعالی بلطف
ربوبیت نگاه کرد لاجرم جواب باز آمد که إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ای فرشتگان
شما بنقش ظاهر مینگرید و من آرایش باطن مینگرم شما بر اسرار الهیت
مطلع نیستید و بر الطاف ربوبیت واقف نه اگر جنایت ظاهر ایشان می بینید من و
فای باطن ایشان مینگرم اگر شما در سدره طاعتید ایشان در حله معصیتند
اگر شما دست در عصمت خود زده اید ایشان دست بر رحمت زده اند عصمت شما را
چه فایده اگر قبول ما نبود و ایشان را از معصیت چه ضرر چون عفو ما بود **رباعیه** در راه
محبت تو صد جان بجوی * تاریکی گنه و ایمان بجوی * با جمر تو صد مرغ طاعت بو جوی *
با لطف صد خرمن عصیان بجوی * پس ای عزیزان دست عنایت ازلی بر تو

بیند که پیش از آب و گل بوده است زیرا که اندر کده ابیره تکوین برین شخص آدم می کشید
خطاب بزرگان مقرب که شخصی می آفرینم از هر کمینه شخصی چنان نیافریده ام زانکه
بر قدم مستقیل بود ولیکن عین عنان قدرت بازکشید خواستم که سر محبت با کیفیت
تنها او را بود چنانچه آورده اند که بزرگی پسری داشت که او را بجایت در دست مبدا استثنی
با او گفتند که پسر خود را چه عنایت دوست داری گفت تا حدی نخواستم که مرا پسری دیگر باشد
تا در محبت او شریک نبود القصه چون آفتاب جمال آدم سر از برج جلال بر زد ملایکه ملکوت را
در پیش سر بر سر در او سجده فرمودند که اسجدوا لآدم درین سجده خلاف کرده اند یک قول
آنست که سجده خدای را بود و آدم قبله بود قولی دیگر آنست که سجدهٔ اجلال و تعظیم بود و سجده
اجلال و تعظیم محمد را بود که صلب آدم مشتمل بود بر انوار ایشان تشریفی که انبیا یافتند
از ایشان یافتند معجز الالهی که انبیا را بود از ایشان بود **بیت** بنود عالم و آدم که نور احمد بود
ز آفرینش آدم غرض محمد بود سجود آدم خاکی از آن شد بر ملک واجب که بود در پیش بر
جبین مهر علی ابن ابی طالب آورده اند که در آن محل که خدای تعالی فرشتگان را فرمود که
با آدم سجده کردند ابلیس ملعون گفت که اگر مرا سجده فرمودی بکردم آدم را نیز فرمودی
ز تندم مخمور خورده پس یکی بیکی باشد و این آن تا بجمله عوض باشد **بیت** کمال سر محبت به
بین نه نقص گناه که هر که بی هنر افتد نظر بعیب کند حضرت حق سبحانه و تعالی فرمود ای
مطرود درگاه غلط کردی آدم مخلص بود و دشمن ندانی که ذلت دوستان در حساب نیاید و طاعت
بجز بجز تکبیر نه **بیت** هر ابا دوست ای دشمن وصال است ترا گر دل بخواهد دیده بر دوز ای عزیز
چون لطف و عنایت دوست یا است اگر عشق و لطف و غیر حکمت را کار فرمای به نزد جبرئیل و

مکاشل

و مکاشل رسی که ان الله تعالی خلق العقل فی الملائکة بدون الشهوة وخلق الشهوة
فی البهایم بدون العقل وخلقهما جمیعا فی ابن آدم فمن غلب عقله علی شهوته
فهو خیر من الملائکة صدق رسول الله بتحقیق که خدای تعالی خلق کرد عقل را
در ملایکه بغیر شهوت خلق کرد شهوت را و شهوت را در بنی آدم پس اگر غالب شد
شهوت او عقل او پس او بدتر است از بهایم یعنی عقل و شهوت را در بنی آدم
پس اگر غالب شد شهوت او بر عقل او پس او بدتر است از بهایم و اگر غالب شد عقل او بر شهوت
پس او بهتر است از ملایکه و افلاطون حکیم گوید که هر جا عقل تمام یابی حرص و شهوت
را ناقص یابی پس جهد کن در عقل و علم و حکمت کوشش و معرفة الله حاصل کن تا بهتر
از فرشته باشی **بیت** چو آدمی صفتی از ملک کسی بیش که سجده گاه ملک جان آدمی زاد است
و اگر طریق جهل و ضلالت قدم زنی از جمله بهایمیت بتر نه بلکه کمتر از بهایم و گمراه تر از ایشان
که اولئک کالانعام بل هم اضل پس چون زمام اختیار بدست تست
رضای او حاصل کن و گرد هوای خود مگرد که هوای بلای تست و فای او طلب کن که نفس
دزد خرمن تست دستمال شیطان مشو تیغ اطهر اقدس را شعار خود کن تقوی را زاد خود
کن ورع را دیع خود کن بر مرکب شوق سوار شو با نفس اماره جهاد کن دیده ادراک
دنیا نما مسمار حیا بر زن **نظم** کا حیای تندر عالم سوز بی برگ بعصیان پرده عصمت
مکن چاک هر از شرم کند در جیب خود کن چار ابرده پوش عیب خود کن کسی کو از
حیا بر جبین ریخت هم آب رنگ خود بر زمین ریخت سری کو حیا در پیش باشد
بعصمت پاسبان خویش باشد هر دم شوخ چشمی پیشه کردند حیا پیش از تشرمنده کردند

زشرم آن به که دایم لب ببندی ۞ بروی هر کسی چون گل بخندی ۞ تنگ شکر گردد آن غنچه خندان
لبش را از آن که شکر فشانی بدندان ۞ سر خود از حیا گر افکنی پیش ۞ بجای عافیت گم کرده
خویش ۞ از شهوات و شبهات جهان بر گذر تا بخش عاشق وار لبیک طلب بزن
تا مگر ناله دل شنود و بواسطه آن سعید ابدی گردی و از شکر دشمنان بجهی و از محنت
زندان دنیا برهی و شاد و خندان بوستان شراب انس بچشی و اگر امروز به هوای نفس
زندگانی گذرانی فردا رنج دراز کشانی اگر امروز رنج کشی در رحمت بری و بفقر و فاقه و بیم
بنه عیال و اطفال صبر و تحمل کنی و از جفای روزگار و شکر باری تعالی بجای آوری و از
طاعت و عبادت روی برنتابی فردا با باغ بوستان فرستنده و گویند که ای رنج کشیده دنیا
صابر بوده در شکر غانت کن ولی طالب رضای حق طرب کن و لکم فیها ما تشتهیه الانفس
و تلذ الاعین فی الواقع دریغ و حیف باشد که کسی بواسطه دو سه روزه عمر بی اعتبار
بلای عذار نا پایدار که به جهار او نکرد و بکام او نشود بدیگران حسد برد و عداوت ورزد و بجهة
بیت دنیای بی ثبات سعادت جاوید از که انواع نعمت و لذت و راحت که در ضمن آن مهیاست
بگوید و اعتراض بر خالق انس و جان کند و این نعمتها را از دست بدهد و محروم ماند بیت
زکنار کس چو شیرد آرزوی در جهان ۞ خوش کسی کز آرزوی این جهان گیرد کنار نظم
بجای رفته هم چون ناسپاسان ۞ براه حق باطل ناشناسان ۞ بگو آخر که کافر نعمتی چیست ۞ حرامت
و این با جرمی چیست ۞ نمی ترسی به حق نعمت نهفتن ۞ شکایت چیست باید شکر گفتن ۞ شکرت
ز شکر باشد صدر شکایت ۞ از ترک شکر خود میکنی شکایت ۞ ز بهر شکر اگر فرزند آدم ۞ بقدر بهره یک
ذره از ذرات عالم ۞ زبانی برکشد هم چون زبانه ۞ زبان شکر او باشد زمانه ۞ در آن کوشش کند چندانکه خواهی ۞

ملکوبه

نگوید ذره شکر الهی ۞ تراکه چون هم زبان داده هم گوش ۞ سخن بشنو مشو از شکر خاموش ۞
بشکر دست و پا میکوشای ۞ براه شکر میزن دست و پای ۞ چه داری چشم چشم خود بره دار ۞
دلت داده دلها نگهدار ۞ بشکر و ظاهر و باطن خود را یکی ساز ۞ چو گاهت تلخ شد در شکر زن کام ۞
گزانت چون شکر شیرین شود کام ۞ کسی کو شکر گوید راز شستی ۞ رسد آخر بروز نیکبختی ۞ و گر
شکر نعمت روز راحت ۞ بود آن راحت بعد بلی جراحت ۞ امام جعفر صلوات الله علیه میفر
ماید که ای دون همت تو خود را نمیشناسی زیرا که بهار تو بهشت است دیگر تا خود را جز
به بهشت نفروشی که ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان
لهم الجنة بیت بفروش کام نفس و بخر دولت ابد ۞ اینک ستاده مشتری ان الله
اشتری ۞ حیف آیدم که رایت شاهی نهند زپای ۞ اینجا که سر کشد علم دولت گدا نکت ایت
ز سخن ای سرای کان سرکار الشرای ان تنی در این سرا ۞ پس در این سپاه در متیع مشتری
باید و سپاه و بایع و دلال و در این بیع مشتری خدای جبار است و دلال محمد مختار است بایع بنده
درین دار است و بها بهشت دار القرار است نعم المشتری الرب و نعم الدلال
الرسول الکریم و نعم الثمن جنة النعیم تا گفت که بهشت میفروشم
اگر گفتی که بهشت میفروشم کمر از بهره آن بودی که گفتی میخرم بهشت نا خریده ماندی و
بنده وار نومیدی بدید آمدی و الا لاش بعد اکنون خدای تعالی میفرماید که این مبالعت مرا با تو چه مانست
از آنکه خدا را استناخته اند و هر گاه که کسی شناسا نباشد چیزی قیمت را از وی بها اندک
توان خرید و کافران از منزلت نفسهم که با او مبایعت کنند پس ای عزیز از تو مبایعت
بود از و مبایعت بود مبایعت در سرای شرع اقدس میرود و شارع خود درین میانه دلال است

هر که با این دلال آشنا داد و رکی صبر سنو که مبایع ما شد مبایع ما شود تا متابع رسول ما از اهل بیت بس

نکرد دبکوای محمد دوستی فاتبعونی یحببکم الله دعوی دوستی او مکنی کمر خدمت

او بر میان ببند تا از و چیزی محبت یابی هر که چیزی قیمتی دارد بدلال میدهد تا آنرا عرضه کند تا کرا

در خور باشد بخرد کالای جان و مال بهای قیمتی منت لاجرم درین دکانش روا ای قیمت

هر که چیزی با بها دارد درین کاه بر بها دارد پس اول از مروت باید بیعی شناخت خدای تعالی

یا از دلالت شفقت بود که وکان بالمؤمنین رحیما با تو بیگانه باشی او را چه

کرایه کنند که با تو خریه کنند و چون نه آشنا باشی او را چه منع کند که با تو بیع نکند پس اول قدم در شر

و دست بیعت ده تا با تو دست قدم پیش نه و دست بده و جان و مال از دست بده تا از علایق

خلایق شوی زیرا که چون مالت نبود ملالت نباشد در عدة الداعی آورده که چه روایت

از اهل البیت علیهم السلام که در وحی قدیم آمده که خدای تعالی فرمود که آماده کرده ام از برای بنده

کان خود چیزی را که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده و در هیچ دل آدمی در نیامده ای خدا پرست

نفس تو مشتاق است باین نعیم پس ترک کن دنیا را زیرا که ترک دنیا مهر آخرت

و دنیا و دوستی مثل جانست در پیش دنیا دار چون جانت نبود و چون از ملک خود بیزار

بردی ملک من در آیتی هذا ما کنت را بلک تا علیک ملک من کار نباشد و بر مملوکان من راه نبود

علی المحسنین من سبیل بیت تا تو از خواستن سنو کنی الم بسر کوی ما نکنی تا به بندی

غلام وار کمر او دست بحق در کمر نکنی رباعیه تا در طلب مات چنین کام بود هر دم که بیرون

ز ما زنی دام بود کان دل که در عشق دل آرام بود گر زندگی از جان طلبد خام بود عزیز مصری یوسف را

بخرید و خواص او را بخدمت وی مشغول کرد انیا بهنجار گفت اکرمی مثواه حق تعالی

بخزینه ملکوت

بخزینهٔ ملکوت را فرمود تا بعضی حافظان تو باشند که و ان علیکم لحافظین و بعضی دبیران تو باشند

کراماً کاتبین بعضی وکیل و دلال عذر خواه تو باشند و یستغفرون لمن فی الارض یوسف

یوسف را که خرید و دل بر داد و بفضل کرم اش فرود او بود آنکه در زندانش کرد بعد از زندان ملکت

بوی داد حق تعالی شما را بخرید بانواع و اعزاز و اکرام مخصوص کردانید که و لقد کرمنا

بنی آدم آنکه در زندان دنیات باز داشت که الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر

آنکه در زندان نازنبا تو راز آغاز نهاد که من دعانی اجبته و من سالنی اعطیته

و من طاعنی شکرته و من عصانی سترته و من اجتنبنی ابتلیته و من

و من قتلته فعلی دیته و من علی دیته فانا دیته هر که مرا بخواند اجابتش کنم

و هر که طاعتش من دارد شکرش کویم و هر که و من عاصی شود بازش پوشم و هر که مرا بشناسد

متحیرش کردانم و هر که مرا دوست دارد بر بلائش مبتلا کردانم و هر که دوست دارم بکشم و هر کرا

بکشم دیتش دهم کرامت و هر کرا دیت دهم من دیت او باشم رباعیه یا در درد

بساز چون دوای تو منم در کس منگر که آشنای تو منم ور کشته شوی بر سر

کوی عشقم شکرانه بده که خونبهای تو منم آنکه پس از حبس و نفل پادشاهت تنود و بهمد

و اذا رایت ثم رایت نعیماً و ملکاً کبیراً عبد الواحد زاهد رحمه الله گوید سالی با جماعتی

سنوار باشدم چون بمیان دریا رسیدم باد مخالف درامد و کشتی ما را بجزیره انداخت

و در ان جزیره غلامی سیاه را دیدم نشسته و بتی در پیش داشت و میمونی را معبود

خود ساخته و حضرت معبود را ضایع گذاشته گفتم ای غلام این معبودی را که تو

گفت پس معبود کدام گفتم الذی فی السماء عرشه و فی البر و البحر سبیله لا

عنه علیه مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء و نعیم الجنان پادشاهیست
که در آسمان عرش اوست و در بیابان و دریاها راههای اوست و هیچ چیز پوشیده و پنهان
نیست از علم مثقال ذره در زمین در آسمان سیاه گفت نه آن معبود را نام نشانی بود گفتم
هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤمن المهیمن
العزیز الجبار المتکبر این را بگفتم غلام بگریست آنگه اسلام بروی عرضه کردم اسلام
با مادر کشتی نشست ده روز بعبادت حق مشغول بود چون شب در آمد ما هریک از ادای
فرض خود فارغ شدیم و روی بخوابگاه نهادیم غلام بنظر تعجب در ما نگاه کرد گفت ای
قوم خدای شناخت نکند گفتم و حاشا و کلا لا تأخذه سنة ولا نوم گفت بئس
العبد و انتم عن خدمته نومو لا کم بیت بوده انصاف کی روا باشد خواجه
بیدار و بنده اندر خواب همه شب در تضرع و زاری بود چون صبح صادق سر از
دریچه مشرق بر آورد حال بر غلام بگردید در تهلکه مرگ افتاد و در زمره النازعات
گرفتار شد زورق حیوتش در غرقاب قل یتوفیکم ملک الموت غرقه شد
جان عذر بر الحق تسلیم کرد بکار وی قیام نمودیم و بر او دفن کردیم شبانه وی را در
خواب دیدیم در بهشت در کوشکی از یاقوت سرخ بر تختی از زمرد سبز نشسته
و ده هزار ملایکه در پیش وی صف زده و روی سیاه غلام چون ماه شب چهارده شده
بر تکرار این آیت را مکرر بر من میخواند و الملائکة یدخلون علیهم
من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار زهی سبب
بنده عالم شود و بروی او بنیاد در پس بنگر که پادشاه عالم ترا بخرید و یکتا آن عالم بود

تکرار نکرد

تکرار نکرد هر کار که در بندگی وی نباشی و طاعت وی بجای آوری قانع تر از تو نگردانند با انواع نعمتها ترا مفتخر که
گردانند و این بندگی تو از آزادی دیگر بهتر بیت آزاد مکن ز بندگی هیچ مرا که این بندگی از هزار
دیگر خطاب آن عصیت نسبت به بنده عاصی خود که ای بنده قدر ترا از ملکوت مکرر شنیدیم و تو ق
خود نه اشته نظم تو سلطان و تخت عرش والاست بنشین جا مکن تو بالاست تو
هوای لامکانی زمین جای کن کم مرغ آسمانی ای بدرگاه جز تو گشته بدرگاه غیر هر که خوار تو
بازگردی کیست در همه عالم که اگر ما در را در بندیم وی بکشاید یا اگر ما دری بروی او کشاییم وی
بندد ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و ما یمسک آورده اند
که شیخ شبلی مجلسی میداشت جمعی حاضر بودند ناگاه درویشی برخواست و گفت ای شیخ
از برای من از اهل مجلس سوال کن شیخ گفت ای درویش ثواب ما سوره اخلاص فرو
بده درم گفت نه گفت بیست درم گفت نه گفت پنجاه درم گفت نه همچنین میگفت
تا بصد هزار درم رسانید گفت فروختی گفت نه شیخ گفت چنین سرمایه داری چ
دعوی افلاس میکنی درویش برخواست و روی بخانه نهاد در راه ابری پدید آمد
باران نوبهاری باریدن گرفت درویش از ترس آنکه جامه اش تر نشود در دهلیز
رفت شخصی در آمد جامه سبز پوشیده گفت ای درویش تو بودی که ثواب سوره را
بهزار دینار بفروختی گفت آری دست در آستین کرد و هزار دینار بوی داد و گفت
این هزار دینار را و بر عیال خود خرج کن و ثواب آخرت خود تا بیست من کان الله
هر بنده بخدا و ار کاری فرماید و مزد دستش بهمه در حق او ظلم کرده باشد پادشاه عالم بنده خو
بخرید و کار فرمود که طاعت کند و عبادت و در کسب و صنعت حلال باشد مزد دستش بنیز دعا

انا لا نضیع اجر من احسن عملا **فصل سیوم** در فضیلت کسب حلال و تعریف کاسبان
بدانکه هیچ پیغمبری نبود که بکسبی مشغول نبوده در کتاب ارشاد آورده که سنت طلب معاش
حلال و دران فضل و ثواب بسیار است بواسطه آنکه هرچند که کسب حلال پاکیزه است و دران
تقوی و طهارت زیاده است و شبهه دران نیست پس هرچه از ان صنعت بهم میرسند
و صرف طعام و عیال خود مینمایند چون اصل آن از کاسبی است و آن کسب مباح است
لقمه که از ان در وجود می آید پاک پاکیزه است و صالح چنانکه میفرماید که یا ایها الرسل کلوا
من الطیبات و اعملوا صالحا انی بما تعملون علیم گویند که خطابست با
عیسی علیه السلام و بعضی گفته اند با جمیع انبیا علیهم السلام در یکدفعه هم در تحت این خطاب
داخل باشند و بعضی برانند با حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و او را نام هم پیغمبران
خوانند که سید همه است و ذات معلای او جامع است مر جمیع فضایل و کمالات را
که با همه بوده میفرماید که ای پیغمبر امت عاصی خود را بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید
که مراد از طیبات طعامهای پاکیزه و حلال است و از عمل صالح کارهای ستوده شایسته
در روضة الواعظین آورده که حضرت پیغمبر صلعم و آله و سلم فرموده کسی که بخورد حلال را
می ایستد فرشته بر بالای سر او که استغفار میکنند برای او از ان لقمه فارغ شود منقولست
از حضرت پیغمبر صلی الله که هر که چهل روز لقمه حلال بخورد منور کرداند حق تعالی دل او را در تفسیر
قوت القلوب آورده اند که خوردن پاک را بر عمل صالح مقدم داشت برای آنکه بنتیجه
آنست و بر همراه فرموده که لقمه تخم است و عمل بر آن هرچند تخم پاکیزه بهتر و ثمر نیکوتر برش
نیز بهتر در عدة الداعی آورده که روایت کرد علی بن اسباط از ابی عبد الله علیه السلام که هر که میخواهد

که دعای

که دعای او مستجاب شود پس باید که پاک گرداند کسب و صنعت خود را در صحف ابراهیم مسطو
رست که باید که حرکت عاقل در تحصیل سه چیز بود اول زاد دوم انتظام عمر معاش سیوم
لذت غیر محرم که در بنیا میح آورده اند که هر طعامی که شرع اقدس انرا حلال دانسته حکم عد
لت در استقامت شرع که میزان راستی است در و سرایت کرده پس هرگاه آن طعام
را تناول کند اثر عدالت که از حکم شرع با آن عقد همراه است در نفس و هم اعضای او
پیدا آید و هرچه در شرع انرا حرام کرده و میادی حلیت که آن شبه و پوشیده است حکم انحراف
و مخالفت شرع با آن طعام است و اگر همه لقمه با شبهه همراه بود و همچنین باز بواسطه شومی
آن یک لقمه که مشتبه است بر بین کس و حلیت آن معلوم نیست که بنفس اعضا سرایت
میکند و از طغیان و عصیان بظهور میرسد و مرتکب مناهی و ملاهی حرام میکردد و بدنفس
و شر بر واقع میشود این همه شومی آن یک لقمه حرام است که ذات ناقابل بوجود آمد بیت
براه جهالت مشو تیز گام ؛ میبر دست مکنت بکسب حرام ؛ که گر کیسه ات را دهد فربهی
کند سینه ات را ز ایمان تهی ؛ در روضة الواعظین آورده که حضرت رسول صلعم فرموده
که هرگاه واقع شد لقمه حرام در اندرون شکم بنده لعنت میکنند او را هر فرشته که در آسمان
و زمین است مادام که لقمه حرام در شکم اوست و نظر نمیکند خدای تعالی بسوی او و هر که خورد لقمه ا
حرام باز میگردد بغضب الهی پس اگر توبه کرد و بازگشت نمود باز میگرداند خدای تعالی برو
رحمت و اگر از لقمه حرام توبه نکرد و در شکم او لقمه حرام بود خدای تعالی پر کرداند شکم او را
از آتش و ابی عبد الله علیه السلام فرموده که ترک کردن لقمه حرام آلوده یا بن شدن دو
ست بسوی خدای تعالی از گذاردن دو هزار رکعت نماز سنتی و نیز از آنحضرت مرویست

...رد کردن دانکی از چیز حرام برابر هفتاد حج مبرور پس بموجب این آیه
...ه و روایات معتبره مؤمنان را واجب و لازم است که ملاحظه نمایند و سهر خان طعام
حاضر شود تا مگر معلوم نمایند که آن طعام از چه ممر است و از چه کسب کرده اند **در بیان نفقه**
عیال سهر سانیدن فضیلت آن در حدیث آمده که إِنَّ اللَّهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّا طَيِّبًا
پس پاک بخورید و حلال پسندیده کنید بدرستی که من بانچه شما میکنید عالم و دانا ام و بنا
برین کسب حلال است و کوشش بسیار در آن نمودن که نفقه برای اهل عیال سهر سانیدن
ثواب بسیار است چنانچه حضرت رسالت صلعم فرموده که الکادُّ علی عیاله کالمجاهد
فی سبیل الله یعنی هر که رنج میبرد بر عیال خود و نفقه بهم میرساند همچو کسیست که جهاد
میکند در راه خدای تعالی و دیگر حضرت رسالت صلعم فرموده إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا أَنْفَقَ عَلَىٰ أَهْلِهِ وَهُوَ
یحتسبها کانت له صدقة **بیت** هر مسلمانی که بر اهل عیال خویشتن [illegible] مشفق است
نفقه ایشان مهیا میکند [illegible] اندر آن قصد او رضای خالق است [illegible] صدقه در دفتر اعمالش
دیگر حضرت رسالت صلعم و آله فرموده که مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ يُضَيِّعُ مَنْ يَعُولُ یعنی
ملعون است ملعون کسی که ضایع کند کسی را که عیال او است و امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده و بس است مرد را گناه یعنی مرد را همین گناه بس است انکه ضایع گذارد و معیوب
کند عیال خود را چنانچه فراغت خود طلبد و عیش و حضور خود مشغول باشد و تنعم کنند
عیال و اطفال جفا و ریاضت کشند و محنت بسر برند **قطعه** مبین آن بی حمیت را که هرگز نخواهد
بسعی [illegible] تن آسانی گزیند خویشتن را زن و فرزند بگذارد بسختی **در تعریف**
اهل صنعت و کاسبان امیر المؤمنین صلعم فرموده که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْتَرِفَ الْأَمِينَ

بدرستی

بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد و پیشه کار را با واسطه آنکه هیچ پیغمبری نبوده که کاسب
و اهل صنعت نبوده که إِنَّ دَاوُدَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَأْكُلُ إِلَّا مِنْ عَمَلِ يَدِهِ صدق
رسول الله یعنی بدرستی که داود پیغمبر علیه السلام هر بار درود و سلام نمیخورد مگر از عمل و کسب
قطعه حضرت داود را با آنکه بود ملک سلطنت کسب فرمودی و خوردی ز دست رنج خویشتن [illegible]
کمال ای دل یقین کن گر [illegible] تا حبیب حق شوی و دوستدار [illegible] **نظم** به از صانع بگیتی [illegible]
نیست زکسب دست هر حاصل نیست [illegible] هر روز اندر پی سامان خویش است چو شب در خانه شد سلطان
خویش است [illegible] از کسبت مردون و هر خس [illegible] آسوده [illegible] بنازد حاصل آرد [illegible]
فرزند خورد خوش با عیال و خویشی و پیوند رسد هر کسب حلالش [illegible] خدا در کسب و مال
چو شب شد خفت ایمن در شب تار چو روز آمد رود هم باز سر کار ز کسب دست نبود هیچ عاری [illegible]
سبب نباشد هیچ باری ز صانع زگردون بر فراز است سلاطین را [illegible] نیاز است و حضرت امیر
[illegible] فرموده که تجارت کنید تا برکت دهد خدای تعالی شما را بدرستی که شنیدم که حضرت رسول صلعم [illegible]
رزق ده جزو است نه جزو در تجارت است و یکی در غیر آن که صنعت و کسب باشد والله اعلم **فصل چهارم**
فضیلت سحر خیزی و اندر پی هم نمودن و ثنا باشنای الله تعالی کردن و فروختن متاع سوگند [illegible]
و عقوبت آن حضرت رسالت صلعم فرموده که اللَّهُمَّ بَارِكْ لِأُمَّتِي فِي بُكُورِهَا یعنی بار خدایا [illegible]
ده امت مرا در اول روز و چون کسی حاجتی خواهد باید که در صباح بان متوجه شود که الصُّبْحَةُ تَمْنَعُ
الرِّزْقَ **قطعه** ای که گسسته رزق [illegible] صبح خیزی دلیل فیروزیست هر خواب صباح [illegible] زانکه
این خواب مانع روزیست [illegible] دولت و ابواب فتح و نصرت و فیروزی در سحر حالت و در وقت
سحر بود که حضرت رسالت را صلعم بمعراج بردند و در وقت صبح بود که امیر المؤمنین صلعم فتح کرد

در هنگام صبح رزق را قسمت می کنند و در عدة الداعی آورده که روایت کند ابو الحجاج
ثمالی از ابی عبد الله جعفر الصادق که حق سبحانه وتعالی اجابت میکند از بندگان خود هر دعائی
الهی و دعائی خیر را پس بر شما است هر دعا کردن و در سحر تا طلوع آفتاب که آن ساعتهاست که در آن
درهای آسمان میگشایند و روزی تقسیم می کنند و حاجتهای بزرگ را روا می کنند پس لازم است
کلاب را که سحر خیز باشند بیت صبح خیز از اسعادتها و بهدی حق کریم صبح خیزی بهر طاعت دولتی
باشد عظیم سحرخیز شود و وضو سازد و امر الهی را بجا آورده دست نیاز بدرگاه بی نیاز بردارد و طلب
رزق کند و چون قدم از منزل خود بیرون گذارد نام خدای تعالی بر زبان آورد و اندیشه خیر و صلاح در دل
خود بگذراند و بگوید ان شاء الله تعالی تا آن مهم ساخته گردد و اگر مستثنا بلفظ ان شاء الله تعالی نکرده اند گوید
که من این کار را بکنم حاشا واقع شود که آن مهم مدتی تا تاخیر افتد چنانچه آورده اند که چون سوال ثلاثه
از اصحاب کهف از حضرت رسالت صلعم پرسیدند فرمود که فردا بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت که ان شاء الله تعالی
پانزده روز یا کم و بیش وحی نیامد قریش طعن آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل آن حضرت نشست
حق تعالی این آیت فرستاد که وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُر رَّبَّكَ
إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا و بگو هر چیزی و کاری را که
قصد داری بدرستی که من کننده ام فردا مگر آنکه خواهد خدای تعالی یعنی گویی که اگر خدای [illegible]
پروردگار خود را به تسبیح و استغفار چون فراموش کرده باشی ان شاء را یاد کن [illegible] پروردگار
و او بگو ان شاء الله یعنی ما و ادب آن حضرت است مراد آنکه هر گاه اراده مهمی کنی یا چیزی را نمائید بگوئید
ان شاء الله یعنی یاد کن پروردگار خود را که فراموش کرده باشی ما سوای او را و بگو شاید آنکه دلالت کند مرا
پروردگار من بکاری یا بخبری که نزدیکتر است از نشان اصحاب کهف که می پرسند از راه صواب و چون

از حق سبحانه وتعالی

از حق سبحانه وتعالی طلبد بدست او را راه ملهم و به بزرگتر چیزی از قصه اصحاب کهف و آن اخبار انبیا و اولیاست
در تفسیر آورده که چون یوسف عم بر آنچه متهم شد رای برای و دیدند که یوسف را بعد در زندان کنند چون یوسف
را در زندان کردند دو کس دیگر از ملازمان خاص ملک ریان با او در زندان کردند یکی ساقی و یوسف
عم تعهد حال زندانیان مینمود و تعبیر خواب ایشان میکرد تا طباخ و ساقی گفتند که ما خواب دیده ایم طباخ
گفت که من می بینم خود را در مطبخ ملک ریان نان می برم و دارم بر بالای سر خود تا مرغان میخورند از آن نان و می
ربایند و ساقی گفت که من در خواب دیدم که در باغی واقع شده ام و از برای ملک انگور فشرده در کاسه میکردم
و بدست ملک میدهم چون یوسف عم دانست که یکی طباخ است کشته خواهد شد و ساقی منصب خود را خواهد
گرفت وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِندَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي
السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ و گفت یوسف مر آن کس را که دانست آنکه زیستنی است یعنی ساقی را گفت یاد کنی
مرا نزد مربی خود یعنی حال بیگناهی من بعرض ملک ریان تا از زندان محنت برهاند آورده اند که چون سه روز
برآمد از واقعه خواب ملک فرستاد تا طباخ را بر دار کشیدند و ساقی را منصب بخشیدند با او دادند
اما چون مرتبه تقرب رسید و از ساغر عز و جاه و دولت سرخوش گردید از زندان و اهل آن غافل شد و یاد
فراموش گردانید بر روی شیطان یاد کردن یوسف را نزد یک مربی خود پس ماند یوسف عم در زندان
چند سال بضع عددی است مبهم میان سه و نه گویند یوسف بعد از این واقعه هفت سال دیگر در زندان
بماند و این بود آن سلطان شد که التجا و فریاد و خواهش بساقی برد چنانچه علی بن ابراهیم رحمة الله روایت
میکند در تفسیر از ابی عبد الله که روزی جبرئیل عم بزندان در آمد یوسف عم او را بدید گفت یا اخا المرسلین
چیست وجه حالت که می بینم ترا در منزل گنه کاران جبرئیل فرمود یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین
ترا سلام میرساند و میفرماید که آن بود که ترا احسن وجه خلق کرده از روی خلقت یوسف عم فریاد برآورد

وگونه خود بر زمین نهاد و گفت تو لیو دی ای پروردگار عالمیان و دیگر فرمود که بود که پدر را البوی
تو مایل گردانید بدوستی و محبت پیغمبر برادران گفت تو لیو دی یا رب العالمین بعد از انکه روی بر
زمین داشت باز گفت که بود که ترا از ظلمت چاه خلاص داد و بیرون آورد و ترا اهلاک نگذاشت
چهره بر زمین نهاد و فرمود که تو لیو دی ای معبود من و فریاد بر داشت انگاه جبرئیل گفت
روا باشد که اورا از یعقوب تیمار مانده باشد و لو استغاثه بغیر بری و فریادرسی از دیگری طلبی
وادمی را سبب خلاصی دانی پس اورا الجمله همین چند سال در زندان بداشت درین اثنا گریه بر
یوسف چه غلبه کرده گفت درین حال از من راضی هست یا نه جبرئیل گفت بلی از تو خوشنود است
یوسف گفت پس باکی ندارم ای عزیز من هرگاه که پیغمبران که محرم بارگاه صمدیت اند در معرض خطاب
و عتاب بوده باشند بانکه نگفته باشند انشاء الله و التجا بمخلوق برده باشند و استغاثه از هیچ خودی
طلبیده باشند پس انسان را لازم است که در کل احوال پناه بمعبود حقیقی برد که زوال بذو ذات او نیست
دفع فریادرسی از قادری طلبید که حضرت موسی و قوم را از فرعون و لشکر او خلاص ساخته با شیان غرق کرد
پس انسان را واجب و لازم است که هرگاه اراده مهمی نماید بگوید انشاء الله تعالی تا آن مهم زود بانجام شود و
بتفصیل رسد و اگر در محنتی و بلیتی گرفتار شده باشد التجا بحضرت قاضی الحاجات برد تا اورا از آن محنت و
بلیت خلاصی دهد و ارشاد اسد الله مدارد **در بیان فروختن متاع** سوگند دروغ و عقوبت آن دیگر لازم
است که چون کاسب و اهل صنعت در بازار در آید شروع در فروختن متاع و جنس خود کند که مشتری
فروشنده بزبان شیرین و خلق خوش بمشتری فروشد و با مردم بطریق لطف و مدارا سلوک نماید و معامله
کند **بیت** ای برادر گر خرد داری تمام نرم و شیرین گوی با مردم کلام و در وقت معامله نباید که سوگند
بدروغ خورده مکر و تدبیر نماید که بانی واسطه خواهد که متاع خود را فروشد و قیمت را زیاده گیرد

وحال

وحال انکه متاع بد داشته باشند و در روضة الواعظین آورده که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که خدا تعالی گر
وبوده بندگان خود بد و آیت در کتاب خود انکه خبر ازانکه نمیدانند تا تحقیق نکرده باشند و روایت نکنند سخنی را
تا از کسی معتبری نشنیده باشند چنانکه پیغمبر علیه السلام فرموده الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا
علی الله الا الحق مرویست که سلمان رحمه الله بگذشت بر گورستانی پس گفت السلام علیکم
یا اهل القبور من المؤمنین والمسلمین یا اهل الدیار ایا هیچ میدانید که امروز روز جمعه است
پس چون آمد بمنزل خود در خواب کرد در خواب دید که یکی از اهل آن قبور آمد و گفت السلام
علیک یا ابا عبد الله سخن گفتی پس ما شنیدیم آنرا و سلام کردی با جواب گفتیم آنرا و گفتی که میدانید
که امروز جمعه است بتحقیق که میدانیم که چه میگویند مرغان در روی هوا سلمان گفت چه میگویند گفت
میگویند قدوس قدوس ربنا الرحمن الملک شناخته عظمت [illegible] درو کار ما را کسی که سوگند خورده بنام
او بدروغ و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که خدای تعالی آینه دشمن میدارد فروشنده متاع خود که سوگند
سوگند سازد و لیکن سوگند خورده و متاع خود را فروشد و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که خدای تعالی آفریده
بده و در زیر عرش خروسی را که سفید است گردن او و هر دو پای او در هفتم زمین است و او را دو بال است
یکی بمشرق و یکی بمغرب و هرگاه که او آواز دهد خروسان دنیا آواز میدهند پس چون آواز داد بلرزه
می آرد هر دو بال خود را و میگوید که سبحان الله العظیم الذی لیس کمثله شیء پس جواب میدهد او را
خدای تعالی و میفرماید که ایمان ندارد و ملعون کسی که سوگند میخورد بدروغ با آنکه متاع خود را فروشد و امام جعفر
صادق علیه السلام فرموده کسی که سوگند خورد و داند که این دروغ است بتحقیق این است که خدای تعالی جنگ کرده
نقل آورده که هیچ مخلوقی را نرسد و نشود که بجز خدای تعالی سوگند دیگر خورد چنانچه در وقت و میان
مردم که گفتی این خورشید یا حق این آب حلال یا حق این طعام الا خدای تعالی را نرسد که بمخلوقات خود

قسم یاد کند چنانکه میفرماید که والتین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین **فصل نهم**
در بیان آنکه آرزو نباید کرد چیزی را که لایق بحال این کس نباشد و حسد بحال مردم نباید برد و لا تتمنو
ا ما فضل الله به بعضکم علی بعض وللرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبو
ا وللنساء نصیب مما اکتسبن واسئلوا الله من فضله ان الله کان بکل شیء علیما و آرزو
مبرید و تمنا مکنید آنچیزرا که خدای تعالی زیادتی داد بدان چیز از امور جاهی بعضی را از شما که
مرد اید بر بعضی دیگر که زنانند یعنی بعضی که صاحب جاه و منصب اند و غنی و مالدار و خدای تعالی بایشان
داده و لایق بآن دیده است و او آرزو میکند و بآن نمیرسد و مردانرا بهره ایست مقرر از ثواب
و آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و زنانرا نیز بهره ایست مقرر از ثواب آنچه تعلق
بعمل ایشان دارد چون عفت و صلاحیت پس چون هر یک را نصیبی معلوم و سهمی مفروض داده
پس آرزو بمال و جاه و منصب دیگران مبرید **قطعه** زمانه پند آزاد وار داد مرا زمانه را چو نکو
بنگری همه پندست بروز نیک کسان گفت غم مخور زنهار بسا کسا که بروز تو آرزومندست شما بنابرین
خرسند بنشینید باحوال و اطوار خود و قانع شوید بداده خدای تعالی **قطعه** کنار حرص و طمع هر کجا توانی کرد
تو از طمع و عزت از قناعت زاد و بخواهید از خدای تعالی و طلب کنید از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد
و بتحقیق و یقین که خدای تعالی هست بر همه چیز دانا پس هر چه دهد و بهر که دهد چنان باید که بر آن
رضا بدهید زیرا که آنچه بتو رسیده و میرسد قسمی است که در روز ازل مقرر شده که اهم یقسمون
رحمة ربك نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحيوة الدنيا و رفعنا بعضهم فوق بعض
درجات آورده اند که کفار قریش میگفتند از روی حسد و عناد که چون است که امر رسالت را بکسی
دیگر نداد خدای تعالی که بر یتیمی داده که نه پدر دارد و نه مادر و نه مالی دنیا نمی یابد که بما نداد

که مالدار

که مالدار و صاحب شوکت و قدریم این آیه نازل شد که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت پروردگار ترا
که نبوتست یعنی مفاتیح هدایت بتصرف ایشان است که تا بهر که خواهند در نبوت بگشایند
آنچه مدعای ایشانست بظهور آرند ما قسمت کرده ایم میان ایشان معیشت ایشانرا یعنی آنچه
بدان زندگانی کنند و اوقات گذرانند و ایشان از تدبیر اسباب معاش عاجزند که تمیز
نمیدهند سر موی کسبی سازند که اسباب معاش بهم رسد پس از کجا در امر رسالت که اعلی مراتب
انسانیت است دخل مینمایند و میگویند که چرا بما نداد و به یتیم بی پدر و مادر داد و برداشتیم بعضی
از ایشان یعنی آدمیان را بالای بعضی درجها از روی تا یکی توانگر است و دیگری درویش یا در
آزادی که یکی آزاد است و دیگری بنده یا در فضایل که یکی فاضل است و یکی مفضول یا در
دیگر چیزها که مذکور شد بنا بر حکمتی است که عالم غیب دان در حقایق آورده که تفاوت درجات
بندگان باخلاق حسنه است یا حسن خلق هر کس که نیکوتر بوده در دنیا بخلق خوش و بکسی حسد
نمی برده و در دنیا خرسند بوده با آنچه خدای تعالی باو داده و شاکر بوده درجه او بلندتر و رفیع تر خواهد
بود و این تفاوت برای آن پدید آوردیم که فرا گیرند بعضی از آدمیان بعضی دیگر را بکار کننده
و رام شونده یعنی بعضی را بکار فرمایند و بعضی را گوناگون مشغول گردانید تا مهم آنان ساخته و نظم
ایشان پرداخته گردد و یکی بمال معاون دیگری باشد و یکی باعمال مساعدت دیگری نماید یعنی
بعضی احتیاج بیکدیگر داشته باشند تا آن ضرورت موجب انتظام امور دنیویه باشند و ندا
بجا رسانم گذرد و بخشش و لطف پروردگار تو یعنی مرتبه نبوت و رسالت بهتر است از آنچه
کافران جمع میکنند از حطام دنیا و آنرا سبب بزرگی میدانند و بدان تفاخر میکنند و لولا
ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا

مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ و دیگر خدای تعالی میفرماید و اگر نه آنست که کنندی آدمیان
یک گروه مجتمع بر حرص جمع کردن مال دنیا یا بر اختیار کردن دنیا بر آخرت یعنی تمام اوقات
بر آن صرف میکردند که مال دنیا بهم رسانند و حق را فراموش میکردند هر آینه میگردانیدیم برای کسی
که کافر میشود بخدای تعالی یعنی کافر را که خانهای ایشان را سقفهای از نقره و نردبانهای که بدان بر بام
آن خانها بر آیند و خود را بنمایند وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ وَزُخْرُفًا وَإِنْ
كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ و دیگر هم
مر خانهای کافران را درهای که بر آن تکیه کنند همه از نقره و بر ضمایر ارباب خرد خردمندان پوشیده
نماند که درین آیه دلالتی بر حقارت و بیمقداری دنیا نزد خدای تعالی مینماید که
دنیا را هیچ قدری و قیمتی نیست بمقدار پر پشه و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع
آن مشغول شدندی لاجرم چون طبیعتهای مردم حریص است بر محبت دنیا و جمع کردن مال دنیا و
سبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی کرده اند و اگر
نه این بودی سقف خانها و نردبانها و درهای خانه و تختهای کافران را همه از نقره کردمی با وجود آنکه
اشیا را از طلا هم توانستمی اما چنان کردمی که تختهای در و نردبانها از طلا ساختندی و زینت همه
آنچه یاد کرده شده بهره برداری و زندگانی این دنیا یعنی همه اینها که مذکور شد در معرض زوال
و فناست و خدای تعالی تشبیه دنیا و مال دنیا را تشبیه بباران کرده که إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ خبر این نیست که مثل زندگانی دنیا و سرعت
انقضا و موت او و آمدن بدست و دنیاپرستان و بر طرف شدن آن مانند آبست
یعنی باران که فرو فرستادیم آنرا از آسمان که باران باشد که بر زمین و گیاه رسته کنند

زانچه میخورند

زانچه میخورند آدمیان چون گندم و برنج و میوه و تره و سبزیها و از آنچه میخورند چارپایان چون
گیاههای تر و خشک تا وقتی که فرا گرفت زمین زیور خود را و آراسته شد بمحصولات گوناگون
و میوهای رنگارنگ و گمان بردند اهل آن زمین آنکه ایشان قادرند بر درودن گیاه و چیدن
میوهای آن ناگاه آمد بدان زمین عذاب ما یعنی فرمان ما بجزای آن در رسیدن شب
یا روز پس گردانیدیم آن کشت و زراعت را چنانچه آنچه درو ده باشند آنرا یا از بیخ برکنده
گویا که هرگز نبوده همچنین که درین تمثیل تفصیل کردیم جوا میکنیم و روشن میسازیم دلایل
قدرت خود را برای قومی که تفکر کنند در ضرب المثل و بدان نفع گیرند که دنیا بر کسی که رو نماید و باز
بر طرف شد بحال گیاه زمین میماند که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و پژمرده میشود چنانچه گیاه
را صفت صفوت و آخر نمت کدورت میدارد دنیا نیز یعنی اول دنیا نوازش و آخرش دوزخ و نتیجه
آن گذاشتن نکبت و حسرت **بیت** بزیب و زینت و مال و متاع دنی دون مباش غره که با هیچکس
وفا نکند پس بنا برین از خردمندان نیز نبیند که به بسیاری مال شادی کنند و بدانند که آنچه خورند
و اگر مال دنیا نداشته باشند بدیگران حسد برند چه نیز عالی همان تمام دنیا با اسباب و متاع آن
بیکاه نیرزد که غیر ازو بس **بیت** دنیا آن قدر ندارد که برو رشک برند با وجود و عدمش را غم بیهوده
خورند نظر آنان که نکردند بر آن مشتی خاک الحق انصاف توان داد که صاحب نظر اند عارفانا
هر چه بقا بی وفایی نکند کز هم ملک جهان است بهیچش نخرند پس بطلب حصول آن خرمن عمر
بباد نشاید داد و در فکر بود و نابود نشاید بود **بیت** گرچه جهانی ز دولت تو برود
مخور اندوه آن که چیزی نیست ملک جهان چو در گذر است در گذر از جهان که چیزی نیست

فصل ششم در بیان آنکه اگر مال دنیا همه کس را بود هر آینه گمراه می شدند اِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ

لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا بتحقیق و راستی که پروردگار تو گشاده
میکند اندر روزی برای جمعیت دنیایی را برای هر که میخواهد و تنگ میسازد بر هر که ارادت او اقتضا
میکند و این گشادن و بستن از محض حکمت و کسی را اعتراضی نرسد لقابضی و باسط ارزاق
که چرا چنین کرد و چنان نمیکند بتحقیق و راستی که او هست بمصالح بندگان خود دانا و بینا وَلَوْ بَسَطَ
اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَٰكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ
بَصِيرٌ و اگر گشاده کردی خدای تعالی روزی را و فراخ کردی به بندگان هر آینه ستم کردندی در زمین
بالاستیلا و استعلا بیرون آمدندی یا تکبر ورزیدندی و فساد کردندی و این بوده است سببا
که اندکی از مال داران که چون تعلق زیادی نداشته اند التزریعی و طغیان از ایشان ظاهر میشد
و گفته اند مال دنیا بمثابه باران است که بر تمام زمین رسد و از هر قطعه از آن گیاهی دیگر روید مصرع
در باغ لاله روید و در شوره زار خس حکایت آورده اند که درویشی بود در زمان موسی علیه السلام که از
برهنگی و بی برگی تا بگردن در خاک رفته بود موسی علیه السلام بر سبیل عبور میگذشت آن درویش را دید که تا بگردن
در خاک رفته درویش گفت یا موسی دعا کن تا خدای تعالی از دنیا لیچیزی بمن دهد که از بی
برگی بسیار به تنگم موسی هم دعا کرد درویش در اندک روزی توانگر شد و جمعیت بسیار بهم رسانیده از خلق و طغیان
بر وظاهر شده فی الحال خمر خورد و زنا کرد و یکی را بقتل در آورد و درویش را گرفته در زنجیر کشیدند اتفاقا موسی
علیه السلام بر سبیل عبور میگذشت دید که جمعی گرد آمده اند و جمعی که دارند از ایشان پرسید که چه شد و گفتند محقق شراب خورده
و عربده کرده و یکی را کشته گرفته اند و قصاص میکنند موسی نگاه کرد همان درویش را که تا بگردن در خاک رفته بود
خطاب بموسی رسید که یا موسی من دانستم که در ذات او حب این نوع فعلی بود چون خواهد آمد و بو بسط
دنیایی مغرور خواهد شد حکمت بالغه ما آن اقتضا نمیکرد که او را دنیایی دهیم سبب موسی عذر حکمت جهان آفرین

حمد و ثنا گفت

حمد و ثنا گفت و چون از غلبه طبیعت خلق بجانب هوا و هوس مایل است و بیرون کشش یافته بصفات سبعی که
جانوران درنده باشند و بعضی بصفات بهایم یعنی حیوانات بر ایشان غالب و مال دنیا در این ابواب قوی
ترین الباب است از روی طغیان پس کرم حق سبحانه و تعالی روزی را بر خلق فراخ کردی اسرافی و بیائی متشدند اینها
بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود و لیکن فرو می فرستد روزی را باندازه برای آنچه میخواهد برای آنکه میخواهد بدرستی که او با
احوال بندگان خود داناست و با احوال ایشان بیناست یعنی میبیند و میداند که هر کس را چه می باید و چند
باید و کی باید بیت آنکس که توانگرت نمیگرداند او مصلحت تو از تو بهتر داند فصل هفتم در بیان تعریف
حسد که بدترین خصلتهاست در وجود انسان و مذمت طمع و حرص که زشت ترین چیزهاست که طبیعت بان
معتاد گردد نعوذ بالله و تعریف قناعت که نعمت نافوق آن متصور نیست در روضة الواعظین آورده
که حضرت رسول صلعم فرمود الی علی بن ابی طالب سه چیز از خصلت بد بزرگ قبیح اول آن حسد است
دوم حرص سیوم دروغ و حضرت رسول صلعم فرموده که کمترین مردمان از روی راحت حسود است
بیت هر کس حسد گو مال دار است که حاسد در و حالم خوار است طمع در جمله شستن پای
مینی چو دست از جمله شستی بر دگر رستی نقل آورده که محققان گویند که مدخل شیطان که
از قبل او در می آید در اهل سه چیز است شهوت و غضب و هوا شهوت از بهایم است و غضب
سبعیه یعنی تعلق بجانوران درنده دارد و هوا و هوس از شیطان است و شهوت آفت است
لیکن غضب از وی بزرگتر است و غضب نیز آفت لیکن هوا و هوس از و بلند تر است چنانکه
قال الله تعالی وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ که فحشا شهوت است و منکر غضب و بغی
هوا و شهوت آدمی ظالم است بنفس خود و غضب ظالم بغیر و هوا ظالم بپروردگار و در حدیث آمده که ظلم
بر سه قسمت یکی که عفو نمیکرد و دیگری که متروک نمیشود و دیگری شاید که متروک شود آن ظلمی که اصلا

خدای تعالی نمی آمرزد و بزرگ بخدای تعالی است نعوذ بالله و بعضی فرمودند که ظلم بعضی بندگان بر بعضی دیگر و اینکه
احتمال آن دارد که آمرزیده شود ظلمی است که بر نفس خود میکند و نتیجه نمودن بخل و امساکست و نتیجه بخل
بخیلی و تکبر و نتیجه هوا کفر و بدعت و حاصل میشود از اجتماع این شش خصلت سابقه که حسد است پس حسد
نهایت خصال ذمیمه است چنانچه شیطان نهایت اشخاص مذمومه است و لهذا حق جل و علا جمیع
بدیهای انسانیه را بحسد تفسیر نمود که من شر حاسد اذا حسد همچنانکه جوامع خباثت شیطانیه را
بوسوسه نمود که من الجنة والناس یکی گفته که ندیدم هیچ ظالمی را که اشبه باشد بمظلوم از حاسد
که حسد المرء یأکل الحسنات کما تأکل النار الحطب یعنی حسد مرد میخورد نیکیها را همچنانکه میخورد آتش
بیت حسد که آنجا که آتش فروزد هم خداوند خویش را بسوزد حسد بدترین خصلتهاست و منبع
بدبختی زیرا که حسد حاسد آنست که نعمتی که حق تعالی بکسی انعام فرموده زوال آنرا میخواهد از وی و اثبات
آن از برای خود و اینچنین کس دایم بر خدای تعالی معترض است و حسود همیشه در رنج و با پروردگار
خود دست و گریبان است هرچه دیگران را [illegible] نه پسندد و هرچه نصیب وی دل در آن بندد بیت اعتراض
بر احکام خداوند حسد تخم عداوت مرد حسد چه که خاکش بدامن هرچه بیند بکف نیز فغان بر دارد
که چرا داد و بعوض [illegible] غبطه آنست که زوال آنرا نخواهد از غیر که خدای تعالی یاد داد
بلکه از برای خود نیز آرزو دارد و حضرت رسول صلعم فرموده که اظهار مساز شماتت را یعنی هرگاه که برادر
مؤمنی را کدورتی واقع شود خوشحالی مکن که دادشاد شود تا رحم کند خدای تعالی بر او و وحی فرستاد خدای
تعالی به سلیمان ابن داود علیه السلام که من وصیت میکنم ترا بهفت چیز اول که حسد مبر هیچکس را از بندگان من
دوم غیبت مکنید بندگان شایسته مرا بعد از آن سلیمان گفت ای پروردگار من بس است مرا این
دو وصیت روایت که موسی عم دید مردی را نزد عرش پس رشک برد بمنزلت و مقام او نزد خدای تعالی

سوال کرد

سوال کرد که خداوندا این کیست که نزد عرش تو ایستاده است فرمود که این کسی بود که حسد نمیکرد
بر مردمان در دنیا بر آنچیزی که داده بود خدای تعالی ایشانرا از فضل خود شقیق بلخی رحمة الله
گفته است که اگر خواهی در دنیا خوش بزیی و آسان بمیری و اگر آزاد بخیزی به پنج چیز عمل
کن و سیوم آن باشد اول آنکه بر هیچکس حسد مبر که قسمت خدایرا بر و منوال کرده که اگر او نشاید آن نبود که
خدای تعالی با و ارزانی داشته دوم ناتوانی بهیچکس طمع مکن که دلهای خلق را شکسته توانی کردن
طمع یکی از محققان گفته است اگر طمع را بپرسند که پدر تو کیست گوید شک در مقدور است یعنی
آنچه در روز ازل بحکم نحن قسمنا قسمت کرده است خدای تعالی بر بنده خود بآن شک داشته باشند و بدان
قسمت راضی نباشند بیت بداد حق تعالی باش خوشنود که خوشنودی رضا حاصل کند زود و اگر گویند
پیشه تو چیست گوید اکتساب مذلت یعنی آب روی خود را ریختن و از مردم طلب کردن و خود را
خوار و ذلیل و بی مقدار ساختن و اگر گویند غایت تو چیست گوید بخت حرمان گرفتاری یعنی از
زر و مال هیچ حاصل کردن و دل در آن بستن که آن میسر نگردد و حسرت خورد و جان بکاهد بیت
کسی که گشت دلش مبتلای رنج طمع بگو بمیر که این درد را دوا نیست قطعه اگر پرسی طمع را
که نسبت پدر چیست بگوید شک در اقدار الهی و گر گویی که کار است چیست گوید خواری از نسیان
کام خواهی در شش پرسی ز ختم کار گوید بحسرتهای حرمان عمر کاهی سیوم آنکه بر دنیا حریص نباشی
که زیاده از روزی خویش نتوانی خوردن پس رنج لیث کشیده باشی از برای دیگران و کاری از
برای آخرت نساخته و تمام عمر در طلب دنیا گذشته و عند الله مواخذ باشی بیت که کام این جهان
چندان نه ارزد که گاهی همراه و برگیری از جای و گفته توانگری در قناعتست و درویشی در [illegible]
زیادتی مردی که او خرسندست هرچند گرسنه و برهنه باشد توانگر بود بیت قناعت کن ای نفس

با اندکی که از حرص و خواری رسته بینکی بند انست قارون نعمت پرست کر کنج قناعت بکنج اندر است
کند مرد را نفس اماره خوار اگر هوشمندی عزیزش مدار دد و دام و مرغ هوا را تمام نینداخت
جز حرص و خواری بدام نبینی که گردن کشند بر دوش بدام افتند از حرص خوردن چو موش یکی از محققان
گفته است که رنج بیهوده مکش در طلب دنیا و قانع و خرسند باش تا آنچه در قسمت ازلی برای تو کفایت
کرده اند و آن روزی است که ترا کفایت بس ضایع مکن و آنرا اند بسپاسی لیکن آنچه خدای تعالی
مقدور کرده باشد راضی نباشی و بجای آن شکر کفر گوئی قطعه قسمت رزقست ز ازل کرده اند
چند پی رزق بر افکندگی فایده زین نکبت بند گسست هر که مکش ازین قاعده بندگی پس راضی و شاکر باید
بقسمت الهی چنانچه در حدیث قدسی است یا ابن آدم ان رضیت بما قسمت لک
ارحت قلبک و بدنک وانت محمود محبوب وان لم ترض بما قسمت لک سلطت
علیک الدنیا ترکض فیها رکض الوحش فی البریة ولا تنال الا ما قد کتبت
لک وانت مذموم ای پسر آدم اگر راضی و خوشنود باشی بدانچه قسمت و روزی تو کرده ام بدل
خود را در راحت رسانیدی و طاعت من بکنی و شکر بگوئی پس درین هنگام تو محبوب حضرت
ما باشی عجب از کسانی که راحت در بسیاری مال طلبند و ندانسته که از اندک آن آسایش توان یافت
ولیکن اکثری در جمع دنیا چو پیله و نشناسند که از ترک او بدرجه بلند توان رسید بیت عزت آن یافت
که بر کند دل از مرجان راحت آن دید که دست طمع باز کشید و اگر راضی نباشی بقسمت من و شکایت
کنی دنیا را بر تو بگمارم و مسلط گردانم تا طلب دنیا بدوی همچو دویدن وحوش در بیابان و با وجود
دویدن و تردد بسیار کردن دنیا ازو نیابی مگر همان چیز که از علم تو مقدر شده باشد و تمنای تو
گرد عالم و درین هنگام تو مذموم حضرت ما خواهی بود رباعیه انما دول بقضای ایزد راضی

لنی از پی

لنی از پی مستقبل و نی ماضی باش رزق تو چو کی شدست ده مطلبی ده را چو کی دهند خود قاضی باش
جام امل دراز جو و قرار مده که زندگانی جوش زیاده متوالی کردن و اعتماد بر عمر مکن که بر عمر اعتماد
نیست بیت بمال غره مباش و بزندگانی شاد که مال آب روانست و زندگانی باد و در روضة الوا
عظین آورده که سلیمان گوید که وصیت کرد و فرمود مرا خلیل من رسول الله صلعم بهفت خصلت که ترک
نکنم آنها را بهیچ حال اول فرمود که نظر کنم بکسی که فروتر من باشد یعنی زیر دست من و از من فروتر
تر باشند بیت چون ببیند مرد در شخصی که کمش هست از دست با صبوری همبر است از روی شکر
تنگدل در فرود خود بجمال و حسن گو بنگر تو تا زما خوبی و کم مالی بکمتری منفعل در منهاج الکرام آورده
که سوید بن غفله گوید که روزی بخدمت امیر المؤمنین عم رفتم در قصر بی نشسته بود و کاسه پیش وی نهاده
پر از ماست ترش که بوی ترشی آن بدماغ من رسید از بس که ترش بود و در دست مبارک وی نان جوین
بود که سبوس آن بر روی آن مینمود و گاه گاه بدست می شکست و در ماست می کرد و اگر شکسته نمیشد بزانو
نوی نهاده و می شکست فرمود مرا که پیش بیا و دست بر رسان با من طعام گفتم یا امیر المؤمنین چون
که شما این نوع نان جوین پر سبوس و ماست ترش چنین میخورید فرمود که ای سوید از حضرت رسول شنیده
که با من هم قادر شده دوم آنکه نظر نکنم بکسی که بالاتر از من باشد یعنی کسانی که ایشان جمعیت و دولت
از من زیاده تر باشند مبادا که نظر بحال ایشان کنم و در رشک بیرم و در طلب دنیا کوشیده از یاد حق غافل
شوم آورده اند که در وقتی که سلیمان عم از ولایت شام بطریق یمن التوجه نموده فرستنده تا وقتی که بیایند بوادی
نمل گفت مورچه لنگ که از اشنده نام بوده دو بال داشت و بعضی گویند آن مورچه در بزرگی برابر خروسی بود علی ابن
ابراهیم رحمه الله در تفسیر میگوید نقل از ابی عبد الله علیه السلام که آن وادی که سلیمان عم بدو رسید طلا و نقره بود
که حق سبحانه و تعالی ضعیف ترین خلق خود را در آن وادی بحراست و نگهبانی آن متوکل گردانیده بود و آن

نگه داشت آن وادی مکرد و او مهتر موریجگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان را بدید بر بلندی بر آمده گفت ای موریجگان
در آیید در مسکنهای خود و بیرون میایید مبادا که در هم شکنند شما را سلیمان و لشکرهای او آورده اند که باد این
سخن را از مورچه بشنید به سمع سلیمان رسانید پس تبسم نمود سلیمان عم در حالتی که تعجب مینمود از گفتار آن
مورچه و گویند شادمان و خرم بود دریافت که حق تعالی آن مورچه را آورده اند که او را طلبید و گفت ای مورچه [illegible]
که لشکریان ستم نکنند بر کسی گفت ای الستم اما من مهتر این قوم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست سلیمان
گفت لشکر من بر هوا بود چگونه قوم ترا پایمال کردندی گفت غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند
مراد من آن بود که ناگاه نظر به کبکبه و دبدبه تو کنند و در نظاره لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای تعالی
باز مانند و در میدان غفلت پایمال خذلان گردند یا مملکت ترا ببینند و آرزوی دنیا در دل ایشان
پدید آید و دین بعوض [illegible] و تو به فوت عصمت قطع آن تعلق کرده سیوم آنکه دوست
دارم فقرا را چه آنکه دوستی ایشان کلید بهشت چهارم آنکه نزدیکی جویم بفقرا و دوری جویم از اغنیا
زیرا که اغنیا را عار و ننگ می آید از صحبت و مجالست فقرا در [illegible] آورده در روایت کرده
حسان بن یحیی از ابی عبد الله علیه السلام که مردی فقیر آمد بخدمت پیغمبر صلعم و نزد آنحضرت مردی نشسته بود مالدار
پس آن غنی در چید جامهای خود را و دور گردانید از آن مرد درویش آنحضرت فرمود آن غنی را که چه
چیز ترا برین داشت که دامن خود را از این درویش بر چیدی که بر تو نرسد و درویشی او بر تو سرایت کند
که بچسبد درویشی او بتو یا بچسبد مالداری تو با او پس آن مرد گفت یا رسول الله چون این فرمودی من هم
که دارم نیمی از و بخشیده آنحضرت فرمود مر آن مرد فقیر را که قبول میکنی گفت نه یا رسول الله فرمود
که چرا گفت میترسم که داخل گرداند آن مال مرا در جایی که خود داخل میشود یعنی آتش دوزخ پنجم آنکه بگویم
سخن حق را اگر چه تلخ باشد ششم آنکه بر رحم پیوندم هفتم آنکه از مردم چیزی نطلبم که طلبیدن آن از ایشان

موجب

موجب خواریست هشتم آنچه دارم قانع و خرسند باشم ای عزیز باین هشت وصیت کار کن تا از مکر شیطان
رجیم ایمن باشی و فریب دنیا نخوری **فصل ششم** در بیان کیالان و اهل ترازو و کم فروختن و تطفیف
ایشان وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا
و تمام بپیمایید کیل را چون بپیمایید برای دیگران و بسنجید ترازوی راست یا مکیال این تمام پیمودن
و راست سنجیدن بهتر است شما را از خیانت و نیکوتر از جهت عاقبت که بآتش دوزخ گرفتار نشود
چنانچه در سوره ویل للمطففین میفرماید وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ
يَسْتَوْفُونَ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُو
ثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ آورده که اهل مدینه در
کیالی و ترازو داری خیانتی عظیم داشتند چون حضرت رسالت صلعم از مکه هجرت فرموده متوجه مدینه
شدند در اثنای راه این سوره نازل شد که وای مر کاهندگان را در کیل و وزن گویند در مدینه مردی
بود که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت یعنی دو پیمانه یکی که بزرگتر بود و بآن خریدی و یکی خردتر
بود و بآن فروختی حق سبحانه و تعالی در شان او فرستاد که آنانکه چون می ستانند به پیمان برای خود
از برای خود تمام می ستانند و چون می پیمایند برای ایشان یا می سنجند یعنی ترازو میکشند کم و نقصان
دهند حقوق ایشان را کم کنند و زیان بدیشان میرسانند در فصول آورده که هر که در کیالی و ترازو
داری خیانت کند فردا او را در قعر دوزخ در آورده میان دو کوه از آتش بنشانند و گویند
بپیمای و وزن کن آنرا که می سنجید و میپیمودید و در حدیث آمده است که پنج چیز مقابله کرده میشود
به پنج چیز قومی نقض عهد نکنند مگر که حق سبحانه و تعالی دشمنان ایشان را بر ایشان مسلط کرده اند
سه خصلت [illegible] کسی که نقص عهد کند [illegible] و خلق

نیت مذموم تر دوم بمکر گردن سیوم خیانت یعنی که گرو دین و دانش بود در خطر کرت بمردی
و هوش خرد از بن هر سه خصلت حذر کن حذر پس اول نقض عهد است که یعنی دو پادشاه یا دو
طایفه یا دو کس با همدیگر عهد کرده و پیمان بسته‌اند که با دولت هم دولت باشند و با دشمن
هم دشمن و بر سر یکدیگر نروند و جنگ و خصومت نکنند هر گاه که نقض عهد از این دو یک کدام نمودند
و شرط را شکستند و پیمان را باطل نمودند آنکه بر سر عهد پیمان خود قایم استاده و عهد و پیمان نشکسته
خدای تعالی آورا بر سر او که نقض عهد نموده مسلط کرده اند تا دمار از روزگار او برآورد **بیت**
دست وفا در کمر عهد کن تا نشوی عهد شکن جهد کن **بیت** نباید روز اول عهد بستن پس از
بستن نمی باید شکستن وفا سرشته عهد است زنهار که این سر رشته را از دست ندهد از طریقی
خوشتر از طور وفا نیست ولی افسوس کان در عهد ما نیست وفا کمتر از انکه در عالم نباشد
و لیکن کم جفای هم نباشد **دوم** حکم بغیر ما انزل الله نکنند مگر که فقر در میان ایشان پیدا شود
یعنی اگر علما و مردم به پیروی سخن رسول ممنوع شدند و بکتاب خدای تعالی که قرآنست عمل میکردند یا که
منزل شده و عوام الناس را بآن امر منیر نمودند و خلاف آن نمیکردند برکت از کسب و کار ایشان
برفت و فقر در میان مردم نمی بود پس بدین واسطه است که برکت از عالم رفته که از آن اگر کرده
و لیکن هر چند که تردد میکنند برکت نمی باشد آنکه ظاهر نکرد فاحشه یعنی زنا کردن در میان مردمان
الا اکثر مرگ مفاجات در میان ایشان ظاهر شود **سیوم** کم نه پیمایند و کم وزن نکنند مگر که نباتات
از ایشان باز داشته شود و بقحط مبتلا شوند نعوذ بالله پس بسبب کم فروشی است که حق مسلمانانرا
میبرند و دیگرانند که خدای تعالی نیز برکت از زراعت برداشته که اگر بآفت سماوی ضایع میشود
و بعضی بآفت ارضی تجارت میرود و بعضی دیگر که بر بالحقت مشقت حاصل میکنند ظالم الظالم از ایشان

میکرد

میکرد و **بسبب** بد بری مال کسان و هر چند مالت شود و یکی و برای که مسلمانی نیست **بیت** خواهی که شاد
عدل کند عدل هنر باشد در کار خود که هر که پس رود از ثبت شاه آئینه است و هر چه همی بینی اندر او بپذیرد
قاعده کار رو بازست **پنجم** نفع نکنند زکوة را که محبوس شود از ایشان باران و بقیه نداراند کرده
هستی ایشان کم فروشی یعنی کیال و اهل ترازو که ایشان بر کنجینکا تند مرد و بزرگ را که بجای اینند
مردمان اولین و آخرین مرحکم آفریدگار عالمیان را یعنی از پای نشیند تا فرمان برسد و آن در مقام هیبت
باشند که اهل عرصات سیصد سال استاده باشند در گرمای قیامت و کسی را زهره سخن نباشند تا حضرت محمد
و آل و صلوات الله علیهم اجمعین شفاعت کنند و خلق را از مقام هیبت بمقام محاسبه آرند و در فضایح
آورده که بعد از نزول آن آیت که در باب کیل و وزن نازل شده اصحاب گفتند یا رسول الله
ما قادر نیستیم برآنکه در وزن زبانه ترازوی ما با دو پله ترازو برابر باشد که یکمو میل نکند حق سبحانه تعالی
آیت فرستاد که لا یکلف الله نفسا الا وسعها ما تکلیف نمیکنم کسی را مگر آنچه که در وسع
آن باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بقصد شما واقع شود یعنی شما را قصد بران نباشد که کم نمایند
و ادا از اعفو کنیم پس بحکم این آیه و بشارت بالمحبت و رحمت که کسانی که کیال اند و اهل ترازو
قانون عدالت را مرعی دارند زیرا که خدای تعالی امر میفرماید بعدل و احسان که ان الله یأمر بالعدل
والاحسان عدل آنست که بحق بپیمایند و وزن نکنند و زیاده از صاحب نستانند و قیمت از او درست
بصاحب رسانند و احسان آنست که حق مسلمانانرا نگاه دارند چون قیمت تمام میگیرند متاع را درست باید
رسانند تا شرط مسلمانی و امانت و دیانت و طریق مسلمانی بجای آورده باشند و قصد ایشان بران باشد
که حق مسلمانانرا ببرند و اند یعنی یوم لا ینفع مال و لا بنون کنند و از ترازوی و نضع الموازین
القسط لیوم القیمه عبرت بگیرند یعنی هرگاه که خدای تعالی بلطف عمیم و کرم جسیم خود از سر گناه ما حیان در گذرد

و تقصیرات شما را عفو کند پس شما را نیز توبه و انابت پیش آورید و طریق انصاف از دست مگذارید
و رحم کنید بر یکدیگر براستی و بهم آیید و کم فروشان مدهید و ثواب آخرت را منظور دارید تا سود و فایده
دنیا و فانی را نماند خدای تعالی بکتیبت و کار شما برکت دهد حکایت راستی آورده‌اند که شنوی رستگار ط
راستی از تو طلب از کردگار ط از یکی الفی بکن و کاستی ط از همه رستی اگر راستی ط کل بزنی خار و در آن تو
بیافتی ط نیشکر از راستی آن تو شکر یافتی ط صورت الف را لت از آن بر برست ط تا که کج است آنهم
با بی ترا است در روضة الواعظین آورده که وهب بن منبه گوید که یافتم در بعض کتب الهی که ذو
القرنین چون خارج شد از عمل سد بستن بر یاجوج و ماجوج و همراه لشکریان نمود ناگاه گذشت بر شخصی
که نماز میگذارد اسکندر را ایستاد با لشکر بانتظار تا آن شخص از نماز فارغ شد پس ذو القرنین گفت مر
او را که چگونه نبود که تو نترسیدی از لشکریان من که اینجا حاضر شدند گفت من راز میگفتم با کسی که لشکر او
بیشتر است از لشکر تو و سلطنت او عالیتر و قوت او بیشتر از تو و اگر روی خود را بسوی تو آوردم در نمی
یافتم حاجت خود را پیش تو ذو القرنین گفت که هیچ توانی بود که با من بیایی تا با من مواسات
کنم در امر نفس خود و مدد طلبم ترا بر بعضی امر خود گفت بلی اگر ضامن میشوی مرا چهار
خصلت را که آنرا بجویم همراه تو ذو القرنین گفت چهار خصلت کدام است گفت اول نعمتی که زوال بدو
نباشد آن نعمت دوم صحتی که در وی بیماری نباشد سیم جوانی که در وی پیری نباشد چهارم زندگی که در وی مرگ نباشد
پس گفت ذو القرنین که کدام مخلوق قادر تواند بود بر این خصلتها شیخ گفت بتحقیق در راستی که من
با کسی ام که قدرت بر آن و مالکیت آنست پس ذو القرنین در آنوقت بر سر میگردد تا واقع شد برامت
عالمان قوم موسی آنانکه هدایت یافته بودند بحق و بآن عمل میکردند پس چون دید ایشان را گفت ای ایشان را ذو القرنین
که ای قوم اخبار کنید مرا بخبر خود تا من تحقیق کنم دور گردیدم شرق و غرب زمین و بر و بحر و هموار و کوه آن

در روشنایی

در روشنایی و تاریکی از آن چیزی نیافتم مثل شما خبر کنید مرا که چیست حال شما که قبور مردگان شما بر در خانهای شماست
گفتند چنین کردیم تا فراموش نکنیم مرگ او بیرون نرود و ذکر مردن از دلهای ما گفت چیست این خانها [خانهای]
نهای شما که هیچکدام را دری و بندی نیست گفتند زیرا که در میان ما دزد و بدکار نیست در میان ما مکر ایشان
دیگر گفت که چیست حال شما که نمی یابم در میان شما امرا و حکام گفتند که ما بر یکدیگر ستم نمیکنیم و هیچ امری
از امورات دنیا دیگر گفت که چیست حال شما که در میان شما ملوک نیست گفتند ما بر یکدیگر مهربانی میکنیم و یکدیگر
تمیمایم دیگر گفت که چیست حال شما که تفاضل و تفاوت نمیجویند بر یکدیگر گفتند از جهت آنکه ما نظر بر یکدیگر
د امانت مینداریم و بر یکدیگر رحم میکنیم و از یکدیگر نمیخریم دیگر گفت چیست حال شما نزاع و خلاف نیست
گفتند بجهة الفت و دوستی و مهربانی دلهای ما که بر یکدیگر مهربانیم دیگر گفت چیست حال شما که یکدیگر را دشنام نمیدهید
و لعب آن کشته نمیکردید گفتند که غالب طبعهای ما بحزم و عزم و دور آمیخته ایم نفسهای خود را بحلم و صبر و تحمل کردن دیگر گفت
چیست حال شما که سخن شما یکیست و طریقه شما راست و درست گفتند زیرا که با یکدیگر دروغ نمیگوییم و فریب نمیدهیم
یکدیگر را غیبت نمیکنند بعضی از ما بعضی را دیگر گفت که ما خبر کنید که چون است که در میان شما مسکین است و نه فقیر
گفتند زیرا ما تقسیم مساوی میکنیم و براستی حکم میکنیم و بر یکدیگر حیف و میل نمیکنیم دیگر گفت که چیست حال شما که
در میان شما غلیظ و درشت نیست گفتند دل تواضع که ما هم با یکدیگر در مقام تواضع و افتادگی مملوک منسیم تا فرجه
مال یکدیگر و فقر و تکبر نمیکنیم و تطاول نمیجوییم دیگر گفت چیست که عمرهای شما دراز تر از عمرهای دیگر است گفتند زیرا که ما
و اینکه حق را حکم میکنیم بحق و روی از باطل میگردانیم دیگر گفت چیست حال شما که در میان شما قحط و گرانی
نمیباشد گفتند زیرا که ما غافل نیستیم از استغفار و حق خدا را از میان مال خود بیرون مینماییم و بمستحق میرسانیم دیگر
گفت که چیست حال شما که ترک قوم کرده اید و جزاء عیطلی این قوم گفتند بجهة آنکه ما نفسهای خود را توطین کرده ایم
بر بلاها یعنی رضا بقضا داده ایم و با نفس اماره جهاد میکنیم و در جهادیم گفت دیگر که چیست حال شما که

شما آفت گفتند برای آنکه ما توکل نمیکنیم مر خدای تعالی را پس ذو القرنین گفت که بمن بگوئید ای قوم
که همچنین بودند پدران شما و ما بین طریق سلوک میکردند گفتند که ما پدران خود را همچنین یافته
و دانسته بودیم که ترحم میکردند بر مسکینان و فقیران و عاجزان و بر زیردستان می بخشیدند و اگر کسی
بر پدران ما ظلم میکردند از ایشان عفو میکردند و در مقام ظلم ایشان نیکی میکردند و استغفار مینمودند
برای گناه کاران ایشان و می پیوستند صله رحم و ادای امانت میکردند و راست میگفتند و دروغ
نمیگفتند پس اصلاح نموده بود خدای عز و جل برای این چیزها و این خصلتها که مذکور شد و بواسطه
این حسن سلوک که ایشان را بود توقف نمود اسکندر ذو القرنین در میان ایشان تا صد سال تا رحلت
نمود و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که ای مردمان بترسید از خدای که اگر گفتید میشنود و اگر پنهان دا
شتید میداند و اگر از مرگ میگریزید در می یابد شما را و اگر بر گناه مصر شدید و از آن بازگشت ننموده توبه
نکنید میگیرد شما را که اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ و اگر فراموش کردید گناه را یاد میدهد شما را

فصل نهم

در بیان سود و زر خوردن و عقوبت آن يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا
مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای گروه گروید گان مخورید مال سود را افزون بر افزون
و بترسید از عذاب خدای تعالی و آنچه نهی کرده است شما را شاید که رستگار شوید بتحقیق
يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ یعنی کم و کاهش میکرداند خدای
تعالی مال سود را یعنی هرچند فراوان باشد عاقبت آن بنقصان و خسران می کشند **حدیث** ربای که از
سود زر میرسد ندانم که از هیچ نفر میرسد ربا خواره خون بشر میخورد به شرع جمع کرده بشر میخورد
و ابن عباس رحمه الله فرموده که هرچه از آن مال بصدقه یا در راه حج و در نفقه کند و غیره احسان
نمایند بهتر که فتنه نشود و این کمال نقصان است و زیانست و حال آنکه افزون کرده است خدای تعالی

صدقات را یعنی هر چند کم باشد نزد آن بسیار خواهد بود و خدای تعالی دوست نمیدارد هر ناسپاس را که سود
حلال داند بزه کسی که بر سود خوردن مصر باشند الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ
الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ
الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَىٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ
وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی آنکه میخورند مال سود را که اصل
زر بزر و نقره بنقره و گندم بگندم بازیادتی که هر دو حال باشند یا بامساوات که یکی از آن نسیه
باشد که آن حکم زیادتی دارد بر نخیزند از قبرهای خود برای ایستادن مگر چنانچه بر میخیزد آنکس که میزند
و میافکند او را دیو بسر یا بجهد بیابد مراد از سودن مراد صرع و دیو آسیب و در حدیث معراج آمده است
که رسول صلعم گفت که در شب معراج جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان پر مار و کژدم کرده و در
فرعونیان انداخته و فرعونیان را بر آتش عرض میکردند بامداد و شبانگاه فرعونیان چون شتران مست
پای بر ایشان می نهادند و میرفتند گفتم ای جبرئیل اینها کیستند گفت سود خواران امت تو که آن
حرام آن بود که چون حق سبحانه آدمی نماید عقل او را پریشان سازد و حق تعالی سخن را برو حجت کند ایشانرا
و ربا میخورد به اندازه اجرا میکند مخبط کلام است که میخورند مال سود در قیامت بشکل دیوانگان باشند
و اهل عرصات ایشانرا بآن نشانه بشناسند پس هر که بیاید او را پندی از پروردگار او که منع است
سود زر خوردن پس باز ایستد از آن و توبه بکند پس مراد را است آنچه گرفته است پیش از حرام کردن آیه نازل
شود و آنرا از و نتوان گرفت و امام محمد باقر علیه فرموده که هر که در یافت اسلام را و توبه کرد از آنچه که
در زمان جاهلیت گرفته در حق سبحانه و تعالی عفو میکرد او را از گذشته و کار او در قیامت با الهی است یعنی بهم او
در زمان آینده و اگر بخواهد عقوبت حق است که توفیق رفیق او سازد و تا مرتکب آن کبیره نکرده که سود

درست یعنی آنگروه که سود زر حلال دانند و نشنوند امر و نهی الهی را ملازمان دوزخ اند ایشان در آن
جاوید خواهند بود بجهة آنکه سود زر را حلال داشته اند و حلال داشتن سود کفر است و کفر موجب خلود است در
دوزخ و امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده از حضرت پیغمبر صلعم که حق سبحانه و تعالی لعن کرده پنج کس را خورنده
سود و دهنده و گواه و کاتب آن و دیگر فرموده صلعم اذا اراد الله بقریة هلاکا
ظهر فیهم الربوا یعنی چون هرگاه اراده حق ثبت بهلاک جایی بسبب کبایری که از بنی
آدم وجود می آید ظاهر در ایشان سود زر خوردن و دیگر فرموده الربوا سبعون بابا اهونها
عند الله کالذی ینکح امه یعنی سود زر خوردن را هفتاد در است عظیم تر آن نزد خدای تعالی
همچنان است که نکاح مادر خود کند و دیگر فرموده که درهم من ربوا اعظم عند الله من
ستة و ثلثین زنیة بذات محرم فی بیت الله الحرام یعنی یک درم ربا گناه آن بزرگتر است
و عظیم تر نزدیک خدای تعالی از سی و شش بار زنا کردن با مادر و خواهر خود در بیت الله الحرام یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین ای گروه گرویدگان
بترسید از عذاب خدای تعالی و دست بدارید آنچه مانده است از سود اگر هستید شما از اهل ایمان
و باور دارندگان حرام بودن سود را بیت ای پسر از سود خواران کی حذر خصم ایشان شد خدای
داد گر آنکه از مردم همی گیرد ربا از نهار او را نکو نی مرحا فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله
و رسوله و ان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون یعنی اگر توبه
نکنید و بقیه سود را ترک نکنید پس آگاه و آماده شوید بجنگ کردنی و بدانید که لایق شده اند بجنگ خدای
که آتش است و بحرب رسول او که شمشیر است بیت ای برادر نه بینی از سود خوار ز کردگار
ز دشمنان کردگار شعر رباخواران ز اهل نار باشند که از عمر بر خوردار نباشند حرام از عمر و مال خود بکاهد

که گفت

بگیرد چه بهد دینار خواهند حساب آنکه گفت جمع آورد چو مرد او فرجه اش با دیگری خورد رباخواره
بسکه دولت بر آمد دیگر خبری کند که و وبال آید بخورنا بشنی اگر خود نفع حالست گرد آورده چو نان
نفلت است زمین و چرخ بیزارند از وی خدا و خلق بیزار اند از وی و اگر توبه کند از گرفتن سود هم
شمار است ما بجای شما نه ستم ظالم کنید بر قرض دار و زیاده از سر مال طلبید و نه بر شما ظلم کنند و از
سرمایه چیزی بکاهند و اتقوا النار التی اعدت للکافرین و اطیعوا الله و الرسول
لعلکم ترحمون و بترسید از آتش دوزخ و بکنید عملی که برساند شما را باتش دوزخ یعنی سود
خوردن آن آتشی که آماده کرده شده است مر کافران را و غیر ایشان را یعنی آتش دوزخ از برای کافران
و عرض برای عاصیان تباه کار بر ایشان روز کار یعنی کافران از آتش عذاب خواهند بود و مؤمنان را
تادیب و فرمان ببرید خدا را آنچه کند و اطاعت کنید رسول را و آنچه فرماید که سود زر نخورید باشد
که رحمت کرده شوید و از عذاب نجات یابید و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها
کعرض السموات و الارض اعدت للمتقین و بشتابید بسوی آمرزشی که سبب مغفرتست
و آمرزش بکنید شما را از پروردگار شما یعنی قرض حسنه دهید و به پرهیزید از سود زر خوردن و
توبه بکنید تا برسانند شما را به بهشتی که از روی عظمت پهنای آن آسمانهاست یعنی مانند آن
آسمانها و زمینها چون تو صفت عرض بهشت کرده جهة آنکه وصف درازی بهشت در فهم مردم
بگنجد در تعبیر نیاورده که طبقات آسمانها و زمینها را باهم وصل کنند عرض بهشت بآن مقدار تواند بود
آماده شده است چنان بهشتی که تعریف کرده شد مر پرهیزکاران که سود زر نخورند یسی ای عزیزان
بواسطه سود زر مال پاک حلال خود را که از تجارت و کسب حلال پیدا کرده اید حرام مسازید و بر
رباخواره حریص مباشید که مفرغ هست که ناگاه اجل در آمده گریبان عمرت خاک کرده در تنگنای

طعمه رفتند با صد هزار مظالم مالی که از ایشان خورده اند و وبال آن بگردنت مانده و تا روز قیامت اگر حق تعالی
بفضل خود در گذراند و عفو کند و توبه کن از سود زر خوردن و باز درگاه حق رجوع کن و در پی عمل صالح
باش اکنون که زمام اختیار در دست تست بیت بکن هر چه امروز آید ز دست که خواهد اجل دست
از کار رفت بکار آنچه خواهی رسید که چه جو که امروز کشتی فردا بدرو و مقامات فردوس عنبر
سرشت که باشد نظرگاه اهل بهشت بود صورت قطعهای جبل بسوی ریاض جنات شان دلیل
و در طلب مغفرت و رضای حق تعالی کوشید و بدادن قرض حسنه مداومت کنید که هیچ نیکوکاری
بدرگاه حق ضایع نیست که ان الله لا یضیع اجر المحسنین و از جهت سود زر تعدی و بد خودی مر
کسی مباشید و دل آزاری مفلسان مکنید و قرض دار را امر غفران پیشوا ایشان و تخفیف جانها را دستگیر بیدوا
از شما مهلتی طلبند ایشانرا مهلت دهید تا وقتی که توانگر شوند و اگر صدقه دهید قرض دار از مفلس
بهتر است شمارا که وان تصدقوا خیر لکم بنده را اگر مالی بود از آن خداوندش بود که حق تعالی گفت
الی بنده من مالی که ترا است از منت بدرویشان و محتاجان نفقه کن وما تنفقوا من خیر فلانفسکم
و مردم قرض ده تا ثواب آن برای تو باشد که هر کسی قرض خدا دهد از برای خود خواهد حق تعالی از برای
مصلحت تو از تو قرض خواسته که ومن ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له
اضعافا کثیرة چون دانست که روزی ترا بدان احتیاج خواهد بود تا از برای تو ذخیره نهد
بسی امر از زیاده کرده اند و بسیار بیت کریمی کسی داری تو باز زکانی با کرو کار مفلسان زیست
بر انفعالکت زنهار قرض که بخشنده ی بعد ده مره دیناری ثواب حج و عمره میر که برای تو نویسند
در بیان خیر و احسان کردن و فضیلت قرض بخشیدن قال الله تعالی
فاتقوا الله ما استطعتم واسمعوا واطیعوا وانفقوا خیرا لانفسکم ومن یوق شح

نفسه فاو

نفسه فاولئک هم المفلحون یعنی بترسید از عذاب خدای تعالی و هر چه مزید از موجبات آن
آنچه توانید و بشنوید سخن خدا را و فرمان برید او را و نفقه کنید بهتر از آنکی هر چه نیکوتر بود در راه
حق بدهید برای نفسهای خود چه فوایده آن بشما میرسد بیت بخشش کوشش چون دست دهد بر مکن
بر سیم و زر بر کس تفاخر بده چون داد نعمت کردگارت که ناید بجز میراث خوارت بده بیزدان
ده چو در بخشش کشتای بیزدان هر چه بدهی باز یابی بر آور حاجت درویش دلریش بترس از روز
فاقه مند درویش چنانچه آورده اند که عبد الله مبارک سالی بحج رفته بود و چون بزیارت حضرت رسالت
رفته آمد شبانه آنحضرت را بخواب دید و گفت برو بکوفه و بهرام گبر را از ما سلام رسان و بگو که تو دوای قضا
ترا شفاعت خواهم کرد چون عبد الله بکوفه آمد بهرام را دید و گفت این نیکیها چه کرده ای گفت دختری
چند داشتم ایشانرا بکسانی دادم عبد الله بهتر از این خواهم که بشنوم گفت دختری داشتم از همه نیکو
او را خود خواستم گفت بهتر از این خواهم گفت زناری چند سبیل کردم تا هر که از دین ما بجد طلب علت
رسد یکی از آن بر میان بندد عبد الله گفت هیچ خیر کرده که در دین ما چیزی بود گفت در
همسایگی من زنی بود درویش و کودکان یتیم داشت شبی بخانه ما آمد و چراغ روشن کرده و بیرون
رفت چراغ خویش نشاند و بار دیگر آمد و چراغ روشن کرد و برفت و باز خاموش شد و سه مرتبه چنین کرد
مرا خبری در دل رسید در عقب وی برفتم چون آن زن بخانه خود شد کودکان گفتند
ای مادر از برای ما چه آوردی گفت ای جانان مادر شرم داشتم که از دوست یا دشمن چیزی
بطلبم من دانستم که ایشان محتاج طعامی اند بخانه آمدم و از هر چه در خانه ما ساخته بود زنبیلی
نهادم و بر ایشان در سرای بردم بیت گر بر آوردی بدولت پای مردی کن بلطف دست
رسی داد مهر خدا افتاد کان را دستگیر عبد الله مبارک گفت پیغامی دارم بتو بهرام گفت از که گفت

از حضرت مصطفی صلعم که نزد اسلام رسانید و میگویند که فردای قیامت نزد شفاعت خواهم کرد مرا هم
و گفت بگیر در دین شما فضایع هست دریغ که عمر ضایع کرده ام اسلام عرض کن بر او مسلمان شد
برادر حاجت امید واران که فردا مایه امیدت هست فشان در سینه مهر سینه ریشان که تخم دولت
جاوید است ای عزیز مزن اگر با آن هم رشتهها که داشت بیک تخم احسان که کرد بنزدیک
حق تعالی ضایع نشد تو که چندین سال است که کمر بند کیش مرد جهان می بندی و در روز یکی پنج بار رو
بحضرت احدی آری و خیرات میکنی و صدقات میدهی از کرم خود کی ضایع گذارد و یقین است که هر
خیری که کنی و صدقه که امروز دهی در دنیا یکی را ده عوض دهد که من جاء بالحسنة فله عشر
امثالها و در عقبی دستگیر تو خواهد بود ای برادر قصد دین آباد کن و در کرم این قصه را
یاد کن مستحقان را از حرمان باز جو و درد مندان را بدرمان شاد کن که رضنی منی حرمی و مرده وار
در دلی یابی خراب آباد کن حاجتمند محروم را بیدی مال بخش بیکس مظلوم را امداد کن و هر که نگاه
میخود از بخل نفس خود ففی بخل تو رز و امساک بکند و مال خود را در راه خدای تعالی بذل نماید پس آن گروه
نفقه کنند در راه خدای تعالی ایشان رستگار اند در دنیا از مخلوقات و در عقبی از عقوبات علی ابن
ابراهیم رحمة الله نقل میکند از فضل بن ابی قره که او گفت که من دیدم جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
بطواف مشغول بود از اول شب تا صباح و میگفت اللهم قنی شح نفسی گفتم فدای تو گردم من
همه شب می شنودم که این دعا میکردی در تمام شب فرمود که چه چیز اشکل از نفس است ایشان
است بخواند ان تقرضوا الله قرضا حسنا یضاعفه لکم و یغفر لکم والله شکور حلیم
قرض دهید خدای [illegible] در الحج و باید قرض مقرون باخلاص با صدق و جهد از طیب نفس
باید که گردانند خدای تعالی از آنکه داده باید برای شما یکی را ده باز عقیده بهزار یا هزار و چهار [illegible]

آورده اند که درویشی بود صالح و صاحب عیال و ایشان بی برگ و بی نوا بودند آن درویش
و یک دینار کار کرده بود از برای عیال طعامی خریدی یک روز طعامی خریده بود و بجانب منزل
اتفاقا در راه بر دری رسید که از ذریه رسول بودند و غایت گرسنه با خود گفت که ایشان
بهترند بدین طعام از فرزندان من و طعام بدیشان داد و شرم داشت که دست خالی بخانه رود
گوشه نشسته ناگاه یکی از راه رسید و مکتوبی و پانصد دینار زر بوی داد و گفت پسر عمت وفات
کرده و از وی صد هزار دینار زر با زرگانان مکه و مدینه مانده است و اسباب املاک بسیار از وی
و غیر از تو وارث ندارد و پانصد دینار را آنجا فرستند و بخانه آمد و شب در خواب حضرت مصطفی
و مرتضی را صلوات الله علیهما در خواب دید که گفتند که چون فرزندان ما را بر فرزندان خود
تو اگر ترجیح اهل مدینات کردیم و با زرگانان نیز در خواب دیده که مالی که بر ذمت ایشان
بکسی بدهید که حق اوست و والی نیز بخواب دید که اسباب و املاک فلان را بفروش
پس آنهم مالها پیش وی آوردند بار دیگر حضرت مصطفی و مرتضی را در خواب دید که گفتند که چون فرزندان ما را بر
زندان خود گزیدی تو اگر ترجیح اهل مدینات کردیم و با زرگانان نیز در خواب دیدند که مالی که بر ذمت
ایشان فلان کس بدهید که حق اوست و والی نیز بخواب دید که اسباب و املاک فلان را بفروش
است که حق اوست پس آن هم مالها پیش وی آوردند بار دیگر حضرت مصطفی و مرتضی را در خواب دید
که گفتند که چون فرزندان ما را بر فرزندان خود برگزیدی و در دنیا تو را اکرت گردانیدیم و در عقبی
بعد از هزار قصر برای تو آخرید و است برای تو در بهشت تا بدانی که احسان با بینوایان و محتاجان
چگونه است خصوصا بر کسی که روی خواسته باشند بزرگ کعبه اگر کعبه را طواف کنی دیگر
سنگ و گل است این طواف کعبه دلهای بینوایان کن که هر کی بای دل بدست آید

جشوری و لهاکه از تا از نوع خوشنود شوی و کار نیک خود را راحت یاران طلب [illegible] نشنید
ان طلب و بجا مزد و خدای تعالی شما را و گناهان که شبی از این سوده بخشد و خدا [illegible] از وند
لس داد آن جز مال و در برابر صدقه قلیل میدهد و قرض حسنه بر و بار است لعقوبت امسکان و بخیلان
نکنید با نجوی که شاید بخل و امساک ابر طرف کرده حق الله بدهند [illegible] در میان نجوی جمعیان
مرافضی ایشان و بعقوبت ایشان یا ایها الذین آمنوا اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم
و العدوان و معصیت الرسول و تناجوا بالبر و التقوی و اتقوا الله الذی الیه تحشرون
وه گروه کان چون راز گویند با یکدیگر پس راز مگویند بگناه و بیداد و بنا فرمانی رسول صلی الله
الا چنانچه منافقان و جهودان می گفتند و راز گویند به نیکو کرداری و پرهیزکاری
بترسید از خدای تعالی که در هر کاری که کنید یعنی سخن چینی که می کنید چنانچه میان مؤمنان و مؤمنات و الف
شما بو النظ حسدی که دارید بمجنوا ابد کرد در میان ایشان محبت و دوستی بشکند سخنان می ارید
موجب جنگ و فتنه و نزاع شود و مهر بدان محبت و دوستی که در میان ایشان بود شکسته در این صورتها
بترسید از خدای تعالی که شما بوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بر کردار خبر خواهد داد و انما النجوی
من الشیطان لیحزن الذین آمنوا و لیس بضارهم شیئا الا باذن الله و علی الله فلیتوکل
المؤمنون جز این نیست که راز گفتن یعنی سخن چینی کردن گناه است و جهودان را وسوسه شیطان
در خشم می آرد و بر آن میدارد و شما را آزار دهند و همچنین کرده اند مردان مؤمن و زنان مؤمنه را [illegible] انگه
منافقان در میان شما راهی یابند و چون سخن شنیدند از یکی شما بر دیگری [illegible] می کنند
موجب جنگ و عداوت و بر یکدیگر شوید و دیگر شما بشنوید این راز کار زود شوی کفتن باز
کسی که راه [illegible] میدارد از زمان [illegible] کوتاه کسان که این [illegible] که در میان شما عداوت می اندازند

وقطع

وقطع محبت و دوستی میکنند شیطانند که چه در ظاهر خود را بر ادم انسان می نمایند [illegible] انسان شرخیل
برانگیخته کار زیرا که مثبت آن و خاک زاد از جانب صنع بر لوح وجود ز صورت انسان رسیده ایشان
و نسبت شیطان تا شاخی او لعینی را از او ضرر رساند مؤمن و مؤمنها باشند بجز آنکه مکر بد کند خدای تعالی یعنی حقیقت
او وهر گاه که حق یار و یاور باشد شیطان ضرر نکند و چه توانند کرد لعین تخلیج که او را توفیق رفیقش بود و ما
هوش شما دور است نگذارد و تنفس و ادراک کننده باشند تا گاه سخنی دو صورت شیطان بسیرت آید و از جانب
نان یاد و ستان رازی آورد که آن موجب فتنه و نزاع گردد و آن بجنت گوید که فلا کسان در حق تو این چنین
می گفتند می باید که او ملاحظه تمام نماید و تحقیق کند که این سخن را از حکم بدراست یا دروغ یا ایها الذین
آمنوا ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم
نادمین در سبب نزول این آیه آورده اند که حضرت رسول صلعم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه که بر
در مادری عثمان بود بر بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان را گرد و میان ولید و ایشان در جاهلیت
خونی واقع شده بود چون خبر آمد ولید شنید ایشان سلاح و مرکب کرده اند و طرح مجتمع شده اند ختند
دهم و سیار را از روی تعظیم و اجلال به استقبال وی بیرون آمدند ولید پنداشت که بقتال اوی آمده اند از خوف
نزد حضرت پیغمبر آمده و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده قصد قتل من کردند و از دادن زکوه ابا نمودند
آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی از اصحاب فرستاد و فرمود که در کار ایشان احتیاط کنی و تعجیل ننمائی خالد
برفت و کسی به بیان ایشان [illegible] با تحقیق احوال کاندا کس دید که ایشان بانگ نماز میگویند و نماز
بجماعت میگذارند و شعار اسلام ایشان ظاهر است باز آمده با خالد گفت و خالد بعرض حضرت رسول صلعم
رسانید و در حال جبرئیل امین از حضرت رب العالمین بر دست عالمیان آمده آیت آورد که ای گروه مؤمنان
اگر آید شما را دروغ گوی بیرون رفته از فرمان خدای تعالی بخبری یعنی خبری بیارد و خوش که موجب [illegible]

پس تفحص کنید و تحقیق نمایید و بگوش آن خبر رو بد تا نرسانید جفایی و آزاری بگروهی دیگر از مسلمانان بنادانی
یعنی بکلی بی‌خبر بود از آن گروه و کافر نبود و نبی منافقان با ایشان بجنگ نه بیعت حال آنکه ایشان مسلمان باشند پس گردید بر آنچه
کرده‌اید پشیمان **سخن** مکن کسی را بانک ظنی باطل عقوبت نتیجه‌ای نیارد که چون تنگ از تفحص کرده و معلوم شد
کردی و بودی ندارد پس خبر آوردن فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور نیکی با مردم سخن منافقان جنگ
تا وقتی که امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر نگردد و بزرگان گفته‌اند چون کسی نزد تو خبری آورد که فلان چنین
کرده بر تو چهار چیز واجب باشد اول آنکه او را راست نداری که وی سخن‌چین است و او را فاسق گفته و سخن فاسق
راست نباشد دوم آنکه او را منع کنی از نمیمه که آن منکر است و نهی منکر واجب سوم آنکه او را دشمن داری
که خدای او را دشمن میدارد چنانچه در خبر آمده است که بدترین شما نزد خدای آنها اند که سخن‌چینی میان دوستان
دشمنی می‌افکند چهارم به برادر مسلمان گمان بد نبری که بعضی گمانها بود رزد و وبال گشته نهم تجسس
پنجم وجه سخن‌چین گو بیخشان نکنی و اصل خود دانی که سخن سخن‌چین را نزد خود راندی و طلبی سخن او
گوش نکنی **سخن** سخن‌چین را مکن نزدیک خود راه که بد گوید نزد ام و سرانجام سخن‌چینی را عده نزدیک
خود جای که در یکدم کند صد فتنه برپای **حکایت** آورده‌اند که یکی از خواجگان اصفهان غلامی بخرید فروشنده
گفت این غلام یک عیب دارد که سخن‌چینی است خرنده گفت چه خواهد بود و او را بخرید روزی چند برآمد غلام گفت با زن
گفت خواجه من ترا دوست نمیدارد و زنی دیگر خواهد خواست که با تو از این خبر متغیر شد و از این سخن غمگین
گشت غلام دید که سخن او کارگر آمد و تیر تیر او قاصد بود و تنها از لسید گفت میخواهی که ترا دوست
دارد گفت آری غلام گفت من طلسمی میدانم و افسونی بتجربه نجیب یاد دارم چون خواجه بخسبد استره
بر دار و از موهای زیر محاسن او قدری باز کن و بمن ده تا افسون کنم و محبت ترا در دل او افکنم زن
این بآرزوت راضی شد و گفت البته امروز همین خواهم کرد پس غلام نزد خواجه آمد و گفت ای خواجه حق

ونمک درمیانست

و نمک درمیانست و من خبر دارم و ترا آگاه نسازم تا از خود غافل نشوی خواجه بی تامل گفت آن چه چیز است
غلام گفت زن تو دوستی دارد و قصد هلاک تو کرده است و اگر خواهی بدانی که من خلاف نگویم امشب چون
بخانه روی خود را بخواب ساز و بنگر که چه می‌بینی مرد بخانه رفت و طعام چاشت تناول نموده تکیه گرفت
و خود را بخواب برساخت و دیده باز کرد و آنچه از مشاهده نموده شنیده است که قصد کشتن او دارد درجست
تیغ از دست وی ستد و سر او ببرید او و خویشان زن خبردار شدند خواجه را بکشتند
و بقصاص وی بکشتند و بشومی سخن‌چینی خاندانی آن زیر و زبر و ویران شد وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ
لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ
وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ و بدانید آنکه در میان
شما است فرستاده خدای تعالی و تعظیم او و اقتضای آن میکند که سخن دروغ و بیهوده بحضرت او عرض
نکنید اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول دروغ شما را بشنود و برای شما کار کند در بسیار از کارها هر آینه
برنج افتید و هلاک شوید و لیکن خدای تعالی دوست کردانیده است بشما ایمان و توحید را و بیاراسته است
آنرا در دلهای شما و دشمن ساخته و مکروه کردانیده است کفر را بسوی شما بپوشیدن حق را و بیرون رفتن
از راه راست یعنی کسی که او خبر فاسق شنود از سخن چین بدبخت دروغگوی و تحقیق آن نمیکند که آیا این
سخن که او میگوید راست است یا دروغ و با مردم جنگ میکند وی لقرب بسخن مجهول بعضی عداوت
ورزیده گشته آن جاهل که میدارد این طایفه برو فاسقان و منافقان اند که خلاف امیر المومنین
علیه السلام نموده اند که دل پلید ایشان از کفر و نفاق پر بوده و بدین سبب حق بر ایشان پوشیده
است و بیرون رفته اند از راه راست لیو استلا آنکه اهل مقید نشود بصدق و کذب خبر منافقان
مائل کردن آن گروه یعنی مومنان که تحقیق اختیار کنند که از سخن چینان می‌شنوند و بالفور سخن

ی نمایند و با مردم در جنگ و خصومت نکنند ایشانند راه یافتگان الطریق صلاح پس از فضل حکیمها ی
ولت که مؤمنان را بتحقیق اخبار منبر باید که چون مؤمنان خبری بشنوند بواجبی بر روی آن نمایند و تحقیق
کنند بجهت آنکه از خبرهای ناراست سخن چینان انواع فتنهای زاید **نظم** کسانی که پیغام دشمن برند ز دشمن
همانا که دشمن فزونتر کنی قول دشمن بیاورد بر دوست مگر آنکه در دشمنی یار اوست تو دشمن تری کاورد بر زبان
که دشمن چنین گفت اندر نهان سخن چینی کند تازه جنگ قدیم بخشم آورد نیک مرد حلیم از آن همنشین تا توانی
گریز که مر فتنهٔ خفته را گفت خیز سیه چاه مرد اندر و بسته پای به از فتنه بر جای بر دل ای کاسنی غبار بر جا
بینی و مؤمنهار او حجت که قول خدا را کار بسته پیروی شیطان نکنند و گفت منافق خاموش که سخن چینانند
نید و با ایشان الفت و دوستی نکنند و در نزد خود راه ندهند **بیت** سه راه صاحب غرض پیش خود منشین
دو خی مکن سینهٔ خویش ریش که آن تخم نیرنگ و مکر و فن است بیرون ده دست دارد درون دشمنست
بواسطهٔ شوی با دوستان عداوت نورزند و خصومت نمایند جهت آنکه جواب منافقان سخن چینان
بیان گفت که از گفت خود پشیمان گشته فتنه نیکنی باید و پیروی سخن ایشان ننمودن و با آن عمل کردن
سخنها دوست و هر که سخنهای ملعون آخر الزمان بس مؤمنان را واجبست که احتیاط کرده ملاحظه تمام نمایند
دور کنند از سخن چینان امیر المؤمنین علیه السلام فرموده تکمیل التمام فی ساعیة فتنة اشهر **بیت** شد
ن چنین فتنه چو پیدا از و کردن حذر فتنه انگیز عیش را ما بیها ماند اثر لیکن می باید کو شنیده ز اعمال
ن صلاح ناحق تعالی امر و نیا ورا دو بنشنا از شر سخن چینان که دارد و بر خدای تعالی نه بر غیر او باید که توکل کنند
یمان و مهم خود را با حق تعالی گذارند و از زبان گفتن چه و منافق صاحب بر حذر باشند که گروه ایشان از تقیدهای
بسیار ایشان را اعتبار نی حیث إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ
عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ بر راستی و تحقیق آنانکه فتنه کنند در میان مردمان مؤمن

مؤمن

موت یعنی سخن چینی کنند تا با اینجا واسطهٔ جنگ و فتنه و عداوت بهم رسانند و موجب خصـ
شود که از یکدیگر بپرهیزند که هرگز نخواهند روی یکدیگر ببینند پس اگر توبه نکنند از سخن چینی
کار خود را پس مر ایشان راست عذاب دوزخ و مر ایشان راست عذاب سوزان در روضه
آورده که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که بد بنده است بنده دو رو و دو زبان باشد **بیت** خدا یکی
دل گوش کلهم گو بیبی و بینی و افزون بهوش خوشی بود دولت ایزدی دلیل هنرمندی و نجا
و توصیف میکنند در حالتی که این کس حاضر است و بدگویی میکنند در حالتی که غایب است میکنند و می
حق تعالی با او چیزی داده حسد میبرد و اگر مصیبتی واقع شد یاری نمیکنند و شادی میکنند و امام جعفر
فرموده که هر که ملاقات میکند مردمان بر دو رو و دو زبان و خوشش آمد گوید بیاید در روز قیامت
اینان نیز باشند دو زبان از آتش و از جنس ملامات منافق آورده اند که میان عبد الله روحه
ابی محجور بن شریف حضرت رسول الله می دو رفت و بدان انجا اسید که مر یکی را از قوم جماعت بود
و هم از دشنام و اد بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه و تعالی فرستاد وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِ
نِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِ
ي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ ا
و اگر دو گروه از مسلمانان جنگ با یکدیگر پس اصلاح کنید میان ایشان نصیحت و دعوت کنید
بحکم خدای تعالی پس اگر ستم کند افزونی جوید و گردنکشی نماید یکی از آن دو طایفه بر دیگری و ابا
نماید بصلح صلح نکند و بفرمان خدای تعالی راضی نبود پس قتال کنید با آن گروه که بغی میکنند تا باز
بحکم خدای تعالی و گردن نهند پس باز گردند آن طایفه یاغی بر راه حق و ترک ستم نموده احکام شرع
شوند پس اصلاح کنید میان ایشان براستی یعنی میل نکنید بجانب یک طایفه که تعصب یک طایفه

...ری زبون وا ازراه حق بگاور نماید وسعی دردا درکند در همه کار باید رستی که خدای دوست
...ل کند کاینرا که در قول وفعل رعایت قانون عدالت کند إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا
...بینکم وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ جز این نیست که مومنان برادر اند مریکدیگر را ودرین
...باز گشت داند باصل واحد که آن ایمانست پس بصلاح آرید میان برادران شما هرگاه که خلافی
...بواسطه بدگوی وسخن چینی واقع شود وفساد شده باشد لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا
...مر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس ومن یفعل ذالک ابتغاء مرضات
...الله فسوف نؤتیه اجرا عظیما یعنی نیست نیکوی در بسیاری از راز گفتن ایشان هیچ نیکی
...از گویان نیست که از انجا خبر برند وانجای دیگر خبر آرند مگر آنکس که بفرماید بصدقه دادن یعنی
...ض خواهد که تصدق دهد بیک مومنی وآن مومن کسی است که اگر باو تصدق دهنده را مایل ورا
...ب گرداند تصدق دادن وباو بگوید که تو تصدق را بفلان بده یا انفعل لوبان مومن رسانم جهة
...عیب است درمیان مردم باو دادن که او شرمنده وخجلت زده شود در تصدیق کردن
...درین امری باید که آنکس که درمیان کوشش وجهد میکند قصد او بر اخلاص وقربت باشد یا امر کند بخیر
...و آن خیریست که شرع مستحسن باشد که صلاح مومنان دران باشد وگفته اند که معروف اینجا قرض
...دوست یا دستگیری بی رکان کردن که آنکس که درمیان بوده باشد که خبر آورد و ببرد یا ینت
...بین دو خبر باشد یا قریاد با صلاح میان مردمان چنانچه از شومی منافقان که سخن چینان باشند بواسطه
...واسطه بدگوی وخیانت که درمیان دو کس گفته شده وجامعی بشومی ایشان آزرده گشته آتش
...دو جان اشتعال یافته باشد که منجر بسر حد قتال رسیده باشد بدین صورت شخصی از روی اخلاص
...قربة الی الله درمیان دو کس درآید وسخنان که مبنی بر خیر وصلاح باشد بگوید چنانچه آتش برافروخته

اینی دو کس را

العاطفیا

اینیا دو کس را چنان خاموش کند که از گروه نیکو ونیکان شده باشد بلکه ابتهاج کننده در رفع کدورت ونزاع شود ودر اخبار
آورده که امیر المؤمنین علی هم فرموده که نکوی کن با نکوی یابی و ترک کن تا ماجرم کردی و خیر گوتا خیر تو بگویند
بیت همه نیکخواه دوستان باش با نیکی کوش ودانکه درامان باشی چو بدخواهی بکس از غم بجای
بهر کس نیکی اهی چو نیکان باش واندر نیکویی کوش مکن نیکی کسی زود فراموش نه نیکان سازد برکت
بر خواهند بد انچه خلق عالم هرکه خواهند وهرکه کنند درباب آنچه مذکور شد سعی نماید در صلح میان هم
کسی از خاص وعام عزیز ومحترم باشد بجهة نیکوی بر مسلمانان ودر آخرت ایمنی از آتش دوزخ ودخول بهشت
عنبر سرشت وتخصیص اخوتی که در انما المومنون اخوة جهة آنست که اهل ایمانی که میان ایشان نی الف
و هم اوت افتد دو کس اند و بترسید از عذاب الهی درین الفت فرمان او شاید که شما رحمت کرده شوید
وحضرت رسالت صلعم فرموده که صلح وصلاح میان دو کس بهتر است از نماز ونیکو تر است از تمامی نماز
و روزه مردمان بیت میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این وان خوش دیگر باره دل وی اندر میان کور بخت خجل میان دو کس آتش افروختن
نه عقلست خود در میان سوختن ز او شر بود اندر گریز با قیل وقال خبر و خبر مردودی در شغل
ترجمه چنان داکر خیر باشد تباعات رسان بیت در مزرع عمر تخم نیکوی کار تا نام ترا بود به نیکو کار
در روضة الواعظین آورده که حضرت رسول صلعم فرموده که چهار طایفه اند که آزار میرسانند اهل دوزخ را
و حال آنکه اهل دوزخ را باشد از حمیم جحیم که آن آب گرمیست که هزار سال جوشانیده باشند وبخورد دوزخیان
دهند وبعضی اگر گرده شوند اهل دوزخ را بویل وشور با وجود این نوع عذابهای گوناگون تا باشند اهل دوزخ
گویند مر بعضی را که چه سبب حال این جماعت چهار کار رنگه امید ایم بسا غفلة عذاب میکنند وآن چهار طایفه
یکی آن باشند که ایشان را آویخته باشند از تابوت آتش دوم طایفه کسانی باشند که بیرون آمده باشد رودهای ایشان

از دهن ایشان و سیوم طایفه جماعتی باشند که گوشت بدن خود را بخورند پس گویند اهل دوزخ آنکسان را که
تابوت آتش آویخته باشند که چیست حال شما که ابدا بر سانید مارا عذاب خود بس است پس گویند ایشان را
که حق مسلمانان در گردن ما بود و هرگاه که ایشان حق خود طلب میکردند با ایشان جنگ میکردیم و خصومت
مینمودیم و حال آنکه لازم بود و ما در آن ایام که حق ایشان را بدهیم لاجرم این عذاب برای آن میکشیم دیگر
آن جماعت که رودهای ایشان از دهن ایشان بیرون می آید گویند حال شما چیست و از بهر چه این عذاب
میکشید و تمام عذاب میرسانید و مارا عذاب خود بس است ایشان گویند که ما کسانی بودیم که در دنیا بول
میکردیم و طهارت نمی ساختیم و بول بر تن و جامه ما میچکید و آنرا بر نمی انداختیم و نمی شستیم دیگر گویند اهل دوزخ
با جماعت دیگر که خون و چرک و ریم از دهن ایشان بیرون می آید که چیست حال شما که عذاب بما میرسانید و حال
آنکه مارا عذاب خود بس است پس ایشان گویند که ما مردمانی بودیم که در دنیا سخن میکردیم به بدها و کسی که او
چیزی داشت از افشای میساختیم و هر کس که بما میرسید عیب او را میگفتیم و شهرت میدادیم پس عذاب ما از این
است دیگر اهل دوزخ گویند با کسان که گوشت بدن خود را میخورند که چیست حال شما که مارا عذاب بیفزایید
و حال آنکه مارا عذاب خود بس است پس ایشان گویند که ما کسانی بودیم که میخوردیم گوشتهای مردم را بغیبت کردن
و میرفتیم بسخن چینی و در میان مردم جنگ و فتنه و عداوت می انداختیم تا از همدیگر جدا میشدند و کینه در دل
ایشان بهر طرف میشد پس این عذاب ما برای آن است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که حق سبحانه و تعالی فرموده
موسی را علیه السلام که نگاه دار دو وصیت مرا برای تو چهار چیز اول آنکه مادامی که نمی بینی گناهان خود را
آمرزیده مشغول مشو بعیوب غیر خود یعنی عیب مردم مکن دوم مادامی که نه بینی گنجهای مرا که آخر شده
پس غمگین مشو بسبب رزق خود و دست سیوم مادام که نه بینی زوال ملک مرا پس امید مدار بهیچکس بغیر من یعنی
هرگاه که ملک و پادشاهی من زوال یابد و بر طرف شود تو بغیر من دیگری را اختیار کن و پرستش نما چهارم مادامی

کردنی

کردنی شیطان مرده است بیا پس منو ارنکر [illegible]
و قمار باختن و طنبور زدن و نوحه گری نمودن و عقوبت سزای ایشان یا ایها الذین آمنوا انما
الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم
تفلحون مفسران بر آنند که در باب خمر حق سبحانه و تعالی چهار آیت نازل گردانیده اول در مکه
ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا و دیگر قل فیهما اثم کبیر و دیگر یا ایها
الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری و دیگر این آیت و اما در کنز الفوائد
آورده که در مذهب امامیه خمر دایم حرام بوده و مباح نبوده در هیچ شریعتی هرگز و امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که اگر قطره از آن در چاهی افتد و بجای او مناره بسازند من بر آن بانگ نگویم و اگر قطره در
دریایی واقع شود و آن دریا خشک شود و در آنجا گیاهی بروید من گوسفند آنجا را نچرانم الی میاد که آن
گیاه بخورد و مرا از آن گوشت باید خورد پس این آیه آمد که ای گروه مؤمنان قمار نیز حرام است خمر و مسکرات
مثل خوردن نیک و ربا و اخلفند و رتبه الغافلین آورده که رسول صلعم فرموده که من اکل لقمة
من الربا فکانما زنا بامه سبعین مرة و من زنا بامه مرة واحدة فکانما هدم
الکعبة سبعین مرة یعنی هر که یک لقمه از ربا بخورد چنان بود که با مادر خود هفتاد بار زنا کرده باشد و
که با مادر خود زنا کرده باشد چنان بود که هفتاد بار خانه کعبه را خراب کرده باشد و دیگر رسول علیه السلام فرموده
من اکل الربا ومات علیه یحشر یوم القیمة مکتوب بین عینیه هذا آیس من
رحمة الله یعنی هر که بخورد ربا و بمیرد و بر آن بگیزانند او را روز قیامت نوشته باشد بر پیشانی او که این شخص از رحمت
خدا نا امید است و بعضی از مفسران گفته اند که شعبده و افسون که خدای تعالی در کلام مجید یاد کرده و جنگ کردن
به کسی که نکشیدن بر باید از چشم مردمان و بر باید انکار او و هر قمار و چیزی از نیکی کند حرام است

رخصت نباید تمام مجتهدان و یار او برابر بود و جاوز بنا کردن این نیکنام و دیگر قمار را فانیز حرام است
مثل شطرنج و نرد و خلم مرغ بازی و غیر آن از رسول صلعم منقولست که قال من لعب بالنرد و الشطرنج فکانما
غمس یده فی لحم الخنزیر و دمه یعنی هر که بازی کند نرد و شطرنج پس چنان باشد که فرو برده باشد دست
خود را در گوشت خوک و خون خوک بازی نردی که شاپور بن سلطان اردشیر کرده و شطرنجی که فن
سن کردی کرد او کالگه بنا آوی کند هیچ کمی باشد کراهت در میان خون خوک و گوشتش برده فرو دیگر رسول
صلعم فرموده منقولست که لا تدخل الملائکة بیتا فیه خمر او دف او طنبور او نرد و لا یستجاب
دعاهم و رفع الله عنهم البرکة یعنی در خانه نیز فرشتگان در خانه که در آن خانه خمر یا دف
یا طنبور یا نرد و شطرنج باشد و مستجاب نشود دعای اهل آن خانه و بردارد برکت را خدای تعالی از ایشان
و حرام است نیز بسبب عمل آن یعنی هر چه ازینها که مذکور شد از کسب آن بدانکه حرام است مثل اجتناب
باید ازین پلیدیها تا باشد که رستگار شوید بدین بیزار کردن انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العدا
وة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل انتم
منتهون خدای میفرماید که میخواهد شیطان اینکه افکند در میان شما دشمنی و خصومت در خوردن شراب
و باختن قمار و واقع میشود اخبار یاد بدیهی از شرابخوار که در مجلس ایشان چه فساد و دست میدهد
و منجر میشود و بعضی خون کردن و ملاحظه نمایید و عمل تمیع قمار بازان چه عملهای نامناسب از ایشان
بظهور میرسد چه این افعالهای قبیح پلید از یاد کردن خدای تعالی باز میدارد و از گذاردن نماز پس آیا هستید
شما باز ایستادگان استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید ازین اعمال قبیح پلید از آنکه بر بدی این مستکرات
مطلع شوید شطرنج قمار و خمر کار شیطان میدان و بر هیز از قبول میدان زیرا که حرام است
پلیدیست و بدیست از ذکر خدای باز میدارد و دو آن در کنز العرفان آورده که در باب آیه حرمت دلیل

است بر حرام بودن در خبر وده و لعن آورده اینکه خمر را با قمار قرین ساخت و قمار حرام است پس باید
قرینش نیز حرام باشد دوم آنکه خمر را با بت پرستیدن و ریگ سنگ شمرده و آن سر هم حرامست پس این نیز
حرام باشد سیوم آنکه شراب را نجس گفت یعنی و هر چه نجس است حرامست چهارم امر کرد که از شراب بر کناره
شوید و پرهیز کنید و هر چه دور بودن از او فرض است حرام بود پنجم آنکه رستگاری را بپرهیز کردن آن
منوط و متعلق ساخت و هر چه رستگاری در پرهیز کردن از و بود حرام است ششم فرمود که بسبب دشمنی و خصو
مت است و هر چه میان مسلمانان سبب عداوت بودن حرام است هفتم باز دارنده است از یاد خدای تعالی
و هر چه بنده را از یاد حق تعالی باز دارد حرام است هشتم شراب سبب منع است از نماز کسی که مست باشد نماز نمیتو
اند گذارد که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری یعنی نزدیک نشوید نماز را در حالتی که مست باشید پس حرام بود نهم فرمود که باز ایستید امر است بمعنی
ترک کنید و مخورید خمر را و هر چه ترک آن فرض است حرام است در مکارم الاخلاق آورده که یا علی شارب
الخمر هیچ ثواب بر نیست یا علی قبول نمیکند خدای تعالی نماز شارب الخمر را تا چهل روز پس اگر در چهل روز
بمیرد کافر مرده باشد یا علی مست کننده حرام است و آنچه بسیار از آن مست کند بسیار و کم او هم حرام است اگر چه
یکمثقال بوده باشد یا علی هم گناهان در یک خانه است و کلید آن خانه خوردن شراب است یا علی شارب الخمر را ساعتی
می آید که نمی شناسد در آن ساعت خدای خود را و حضرت رسول صلعم فرموده که بر شرابخوار مسلمان حرام
است آنکه وی را حرص خواهد بود و اگر بیمار شود عیادت نکنید و اگر بمیرد بروی نماز مکنید و در گورستان مسلمانان دفن نکنید
بگر حضرت رسول صلعم فرموده که هر کس که شراب بخورد نماز او قبول نیست چهل روز و اگر بمیرد در آن روز اهل دوزخ
است عذابش کند باشامیدن چرک و ریمها که از تن دوزخیان فرو چکد و از فرج زنان زناکار و حضرت
رسول صلعم فرموده که هر که بمیرد باشد بر شراب خوردن بر خدای تعالی واجب بود که او را شراب دهد از طینة
الخبال گفته یا رسول الله طینة الخبال چه باشد گفت آب کثیفی از تن دوزخیان فرو چکد روایت که اگر یا علی

میان بنی اسرائیل وعظ میگفت فرمود که وصیت کرد مرا حبیب من محمد صلی الله علیه از خدای عز و جل بدرستی
در جهنم کوهیست که اهل مسکرات بگویند و در اصل آن وادیست که از التهاب آن [illegible]
پروردگار عالمیان و در آن وادی چاهیست که تا قعر آن پانصد ساله راهست و در آن چاه تابوتها
از آتش و در آن تابوتها صندوقهاست از آتش و زنجیرها از آتش و غلها است از آتش و در آن
تابوتها و صندوقها بگذارند شراب خوار را اگر بی توبه بمیرد و کسی که نماز را لعمد ترک کند و کسی که مادر و پدر را
رنجانیده باشد و کسی که مصر باشد بر حرام خوردن و احتیاط آن نکند و کسی که بدخلقی باشد و نیکو دیگر حضرت
رسول صلعم فرموده که هر که خمر خورد و بی توبه بمیرد در وقت مردن بجای آنکه کلمه باید گفت کفر گوید و اگر چه تمام [illegible]
شنویده در کتاب منهاج العابدین محمد غزالی آورده که فضیل بن عیاض که از مشاهیر زمان خود بود شاگردی
داشت چون او را وفات نزدیک رسید فضیل در نزد او حاضر بود و نشست نزد سر او و سوره یس را خواندن
گرفت پس در اثنای خواندن شاگرد گفت مخوان یا استاد پس فضیل خاموش شد و مرا تلقین کرد و گفت
شهادت گفت نمیگویم و از آن بیزارم پس بر کفر مرد پس فضیل آمد بمنزل خود و تا چهل روز گریه میکرد
و از خانه بیرون نمی آمد پس بعد از چهل روز شاگرد را در خواب دید که او را میکشیدند بر تخته های آتشین
بسوی دوزخ فضیل گفت شاگرد خود را که بچه چیز محروم شدی از ایمان و معرفت و خدای تعالی ایمان ترا
از تو دور کرد و حال آنکه تو داناترین شاگردان من بودی گفت یا استاد بشومی سه چیز ایمان از من
جدا گشته و محروم گشتم اول غیبتی در میان دو مسلمان عداوت بهم میرسانیدم بانکه سخن او را با یکی میرسانیدم
و از آن این را با او دوم حسد یعنی هر کسی را که نعمتی داده یافتم بی گفتیم حسد او را آن نعمت که مرا نباشد و با یکی
سبب عداوت بی ورزیدم و بدخلقی میکردم با مردم سیوم آنکه مرا علتی بود رفتم نزد طبیبی و از ان سوال
کردم طبیب گفت اگر میخواهی که این علت زایل شود هر سال یک قدح خمر بیاشام و اگر این نکنی این علت

میتو خواهد ماند پس من شراب خوردم و ایمان از من بر طرف شد آورده اند که یکی نزدیک بیمار رفتند که او را
عیادت نماید و بر او در حالت نزع یافت گفت بگو کلمه شهادت گفت نمیگویم و بیزارم گفت و میثاقم از
شصت سال گفته ام این بگفت و جان بمالک دوزخ سپرد از عیالش پرسیدند که عملش چه بود گفت از
شستی و نماز گذاردی گفت چه جای اینست که کافر مرد عیالش گفت در شب تا وقتی شراب بخوردی [illegible]
معلوم شد که از شومی خمر بود که کافر از دنیا بیرون شد و در تفسیر آورده که روایت کند جابر رحمة الله از حضرت پیغمبر
صلعم فرموده که لعنت کرده شده است خمر را و نشاننده و ساقی و فروشنده و خرنده و بهای آن خورد کسی که درخت انگور
بقصد شراب بنشاند و کسی که انگور را بار کند و کسی که خدمت خمارکان کند و کسی که بر خوان شراب حاضر شود و اگر
چه شراب نخورد پس اعرابی بر خواست گفت یا رسول الله من تجارت آن میکردم از بهای شراب و از
فایده آن مرا مالی جمع شده بود اگر آن را صرف طاعت سازم هیچ فایده و نفعی باشد مرا از آن آنحضرت
فرمود که اگر تمام آن را نفقه کنی در فقرا و در جهاد و در مصرف [illegible] که نزد حق تعالی بقدر بال پشه اعتبار و مقداری ندارد
و حق تعالی قبول نخواهد کرد مگر مال پاک و طیب پس این آیه نازل شد لا یستوی الخبیث و الطیب [illegible]
و از تهدید بدان که در احادیث وارد و واقع شده است که شارب خمر مانند بت پرستنده است
و عروس شیطانست شارب الخمر [illegible] بحکم حدیث نبوی که عروس الشیطان النائحة و [illegible]
یعنی عروس شیطان نوحه کر باشد و مستان که شراب خورده باشند هفت قوم اند که بدان [illegible]
هر یکی را بسوی گور برند چنانکه در گورستان بخوابانند روی ایشان از قبله گردانند اول آنکس که خمر می نوشد
دوم آنکس که خمر فروشد سیوم آن نابکار بی انصاف که گواهی دهد بقبول خلاف چهارم آن زناکار که
کر باشد از حد خونیان بر باشد پنجم آنکس که نماز را نهد چون کرانتر شود و خلقی دهد ششم آنکس که سود خورد
بی توبه بسوی گور برد و هفتم آنکس که مادر را آزرد و بجماعت نماز نگذارد و نعوذ بالله من ذلک

وعقوبت آن و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة

وساء سبیلا و هر زنیکه متوجه بر زنا و کرد آن مکروه بود بتحقیق و راستی که زنا بدترست عمل زشت و بد راهیست

منقبان دیگر است و حضرت رسول صلعم فرموده که هر که زنا کند و بی توبه از دنیا برود مستعید دوزخ

دوزخ در گور او کشاینده و ماران و کژدمان دوزخ را برا وی مسلط سازند تا قیامت و برکزنده

باشند و چگونه نه عذاب که اهل دوزخ از ان پناه با خدای دهند و هر کاه که در میان زنا کنندکان

باشند هزار سالشان در دوزخ باز دارند در تفسیر آورده که عبد الله مسعود کوید که حضرت رسالت

پرسیدم که کناه و عظیم تر است فرمود که انکه بخدای انباز بکیری و حال انکه او آفریدکار خلق است

کفتم دیکر کدام فرمود انکه فرزند خود را بکشد از ترس درویشی کفتم دیکر کدام کفت انکه با زن همسایه

زنا کند پس اکر نجات میطلبی ازین عذابها توبه بیار که خلاص ازین عذابها ترک کناه است و پای بر

نفس و هوا نهادن که و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی

و حضرت رسول صلعم فرمود که هر کاه شخص را معصیتی رسد و بران صبر نماید سعید درجه بهشت

را یابند و اکر کس را میل معصیتی باشد و خلوت و اوزان پرهیز کند و نهی کند خود را ازان خدای

را ستهید درجه در بهشت کرامت فرماید از درجه تا بدرجه با بعد آسمان و زمین سلمان فارسی رضی الله

کوید که در زمان پیشین زنی بود صاحب جمال چنانکه هر کرا چشم بروی افتادی دل از دست بدادی

مال بسیار خرج باستی کرتا بوی رسیدی روزی عابدی را چشم بروی افتاد و دلش از دست برفت زاهد

هر چه داشت بفروخت و بوی فرستاد و با بخشیدی را و یافت زن بر تخت نشسته بود و در آن حسن و جمال

نا مخودی کو سیه چشم سیاه زراهید سیه ساله را برد زراه و زینت تمام مزجود ساخته بجلوه

در آمد از سر ناز و عشوه بعابد نکریست کفت بیا بر تخت نشین عابد بر بالای تخت رفت لرزه بر اعضای

افتاد زن

افتاد زن کفت ترا چه شد عابد کفت از خدای میترسم و از اغلال و سلاسل و زبانیه دوزخ

اندیشم حال ترا بخشیدم مراد ستوری ده تا باز کردم زن و یرا دستوری داد عابد برفت زن با خود

بکفت هرکز این عابد کناه چنین نکرده و بسبب این نوع عمل که کذشته بیک کناه که خواست کرد چنین ترسید

وای بر من و آن همه کناهها که مراست در حال توبه کرد و روی بصومعه زاهد نهاد و با خود

برده شاید که عابد مرا در نکاح خود در آورد عابد را چون چشم بروی افتاد نعره بزد و جان بحق

تسلیم کرد زن چون چنان کفت خدایا من توبه کردم از کناهان دیکر زندکانی دنیا نمیخواهم هر انزن

رسانند زن نیز بیفتاد و جان بحق تسلیم کرد سلمان کفت که ایشانرا بخواب دیدم در بهشت که بر تخت

نشسته بودند و دست در کردن یکدیکر کرده کفتند ای سلمان هر که از خدای بترسد و ترک لذت

دنیا کند همچنین بر تخت کرامت بنشیند که ما نشسته ایم — در ره عشق و هوا مرکب تاز تو بخش

سحر و شیطان مساز بر صیاو دها تو الی کام نفس تا نیغی ای لیس در دام نفس زیر پا آور

هوا و نفس را که بدر ده بر پای نفس را لنفس و شیطان میرند از ره ترا تا نیندازند اندر چه عزا

مرد نا بهد لعبرت نفس بای ره کجی یابد بدرکاه خدا — در بیان قتل ناحق

وعقوبت آن و لا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق و من قتل مظلوما

فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا و مکشید آن نفس

که حرام کرده است خدای تعالی قتل او را و آن اهل ایمان اند و ذمی و معاهد که ایشانرا نشاید کشتن

مکر بحکم راستی که آن یکی از سه چیز است یا زنا بعد از احصان یعنی مردی که او زن دارد و دیکر زنا

بکند یا کفر بعد از ایمان که مرتد باشند یا قتل مومن از روی عمد و ظلم که مرده خود بر سر مومنی و او را

بظلم و ستم بکشند و هر که مرتکب این نوع فعل قبیح شود که بزد و مومنی را بقتل آرد و لعنه الله

…در دوزخ و عذاب های او خلاصی نخواهد داشت که وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ
خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا یعنی هر که بکشد مؤمنی را عمداً و قصداً حلال
…دانسته کشتن او را بر دین و ایمان او پس پاداش جزای او دوزخ است و جاوید باشد در آن و خشم
…گرفت خدای تعالی بر او و بر انداود و ساخت و را از رحمت خود و آماده ساخته است برای او عذابی بزرگ لیکن
…مرتکب این عمل شنیع پس بحکم این آیه کریمه قاتل را خلاصی نیست از دوزخ پس مردم عالم را می باید که حذر
…نمایند در قتل مسلمانان که این امر عظیمست لا سیما آنکه خلق او بی وجه و بغیر انبیا و اولیا جمع گردند
…خواهد بود و ادا که هر چه را عبادات و جهد نتوانند پس کسی چون جرات نماید که مسلمانی را بقتل در آرد
…ایمان سازد پس واجب که ملاحظه خود نمایند و جرات نکنند در قتل مسلمانی بعد از آنکه این نوع عمل
…شنیع از و صادر شود چه فایده از تاسف خوردن نکته سهل است کشته را بجان کرد مرده را
زنده نتوان کرد شرط عقل است چو رفت از کمان نیاید باز و هر که کشته میشود در حالی
…بر وی ستم کرده اند بهر کسی که ما را وارث او را که بعد از قتل و متولی امر اوست متعلق و قوی که قاتل
…قاتل را یا دیت بستانند یا عفو کنند قاتل را اگر عفو کنند بهتر باشد چه آنکه هر گاه که قاتل را بعوض مقتول
…بکشند یا قصاص نکنند کفاره گناهان مقتول میشود که فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ یعنی پس هر که تصدق
…کند قصاص یعنی عفو نماید و ببخشد پس او کفاره گناهان مقتول باشد و این بهتر است از برای مقتول
و هم از برای ولی مقتول که اجر عفو کننده بر خدای تعالی باشد یعنی آن عفو کردن از تعالی آمرزش باشد از
برای عفو کننده نزد خدا تعالی و او را اجر و ثواب عظیم باشد که قاتل را بقتل نیاورد و معلوم او را که انت
…حکم قیامت زیرا که اول پرسش که کرده شود در روز قیامت از قتل ناحق خواهد بود که أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ
النَّاسِ فِي الدِّمَاءِ یعنی اول چیزی که حکم کرده شود در میان مردمان در قیامت در خونهای ناحق است

آدمی را حق لطیف و صنع بیچون آفریده تا نکوئی و خرابی بنیای کرد کار که اول آنچه کسی پرسیده شود روز جزا
خون ناحق بنده ای و ستو… اقتدار **باب سی و دوم** در بیان مهربانی خدای تعالی نسبت
به بندگان عاصی برگشته روزگار و درین باب دو فصل است **فصل اول** در مهربانی خدای تعالی قُلْ
يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ
جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ و در سبب نزول این آیه آورده اند که در معالم مذکور است که قومی از
اهل شرک که ارتکاب قتل و زنا بسیار نموده بودند و انواع معاصی و ملاهی بجا آورده به هوای نفس همه روزگار
خود گذرانیده بودند بحضرت رسالت پناه عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت میکنی نیکوست اما خبر ده ما را که قبول کنیم
که ما را خبر دهی که گناهان ما آمرزیده میشود یا نه آیت آمد که بگوی ای محمد به بندگان من آنکه اسراف کردند بر
نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان و از حد بیرون برده اند نومید مشوید از بخشش خدای تعالی بجا
آورید امید وار ترین آیتهاست در قرآن و در خبر آمده است که حضرت رسول صلعم فرمود که دوست ندارم
که دنیا و هر چه در دنیاست مرا باشد بعوض این آیت چه این آیت مرا از دنیا و هر چه در دنیا باشد بهتر است و در فصول آورده
که تمام امید واری در همین حرفست اول لطف خطاب که فرموده یا عبادی یعنی ای بندگان من و نگفت یا ایها
العصاة یعنی ای گناهکاران دوم رفق در عتاب که نگفت اسرفوا و نگفت خطئوا یعنی ای خطاکاران سیوم
تنبیه بر اشارت یعنی بر ثواب که فرمود لا تقنطوا یعنی نا امید مباشید آورده اند که لا تقنطوا نهی است
و هر چه حق سبحانه و تعالی از آن نهی فرموده لازم است از آن باز ایستادن نومیدی بهیچ روی نباید
نومید مشو که نا امیدی کفر است تحقیق و راستی که خدای تعالی بیامرزد گناهان همه را و اگر چه بسیار
باشند بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود و بعضی از علما گویند که آمرزش گناهان مشروط به توبه است و این قید
ظاهر است و توحید هر گاه که بی توبه بمرد پس آن بمشیت او حواله است اگر خواهد عذاب کند بعدل خود و

آماده کند بیامرزد و بفضل خود بدرستی که خدای تعالی دوست آمرزنده گناه مهربان بر بندگان خود بیماران را

جرم و عصیان را شربت راحت خبر دهند و دار الشفا حاصل شود و دستگیر و امان پایان نفس وجود ارا ده

نجات خبر دهد و این آیه مبشر نکرده و علی ابن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که این آیه رفیع خاصه در شأن

امیر المؤمنین علیه السلام نزول اجلال یافته و گناه کاران شیعه را از این امیدواری تمام است خداوند عالم میفرماید

که من با بنده خودم چون مرا یاد کند در نفس خود من نیز یاد کنم با خود و هر که مرا یاد کند در میان قومی من نیز یاد کنم

او را در میان قومی بهتر از ایشان و هر که بمن نزدیک آید بمقدار شبری من بوی نزدیک آیم بمقدار ارشی و هر که

بمقدار ارشی بمن آید من بوی بمقدار بازی و هر که بمن آید برفتن من بوی نزدیک آیم بدویدن و هر که به پری

زمین گناه دوست داشته باشد و بمن امانت کند و توبه نماید من از مغفرت بوی آیم ما دام که بمن شرک نیاورده ای

عزیز من ببین که چه لطف و کرم است در حق بنده خود میفرماید اما ببین که این نعمت را چگونه دست نوالی

کرده [red] بنده جان به کار تقصیر خویش نشد بدین کاه حد آورده ورنه سزاوار خداوندی است شفقت کرده اند

که بجا آورده ذو النون مصری گوید که کشتی بر کنار رود نیل برفتم گرد می دیدم که عقربی بر طرف بیرون گشتم

هما انکه در پی هر سیب و عقب او برفتم چون بکنار آب رسید بایستاد و زورقی از آب برآمد و عقرب بر وی

نشانی کردم برشته و بی رفت و زورق وی را از آب بگذرانید و من نیز انجا در گذرم و در پی او رفت من نیز از عقب

وی رفتم تا در زیر درختی رسیدم دیدم جوانی مست خفته بود و مار سیاه آهنگ دهن وی کرده و عقرب مار

را زخمی و وی را ایمنی بخشید و گفت من از ان تعجب کردم و باز آواز این بیت بخواندم ای دوست

نگهبان تو شیب تو خفته بغفلت و او پاسبان است خواب چگونه آید و از شوق آن ملک

گفتی رحم و مغفرت هم چنین از کمال است جوان از آواز من از خواب در آمد آن حال با وی حکایت

کردم و گفت ولی به کرد و گفت ای عزیز من چو آن دولت با تو چنین شفقت و رحمت دارد و تو در خواب

غفلت خسبیده

غفلت خسبیده تیرا از نمرود تهی نگاه میدارید باید که تو نیز سر که خدای او در میان جان نبیدی و او را

مطیع و منقاد باشی و خلاف نکنی چون لطف او با دوستان و دشمنان چنین است بنگر که با دوستان چگونه

باشد [red] که روزی یکی از صحابه در پیش خواجه کاینات صلی الله علیه و آله حیران در آمده بود که کنجکی

از هوا در آمد و بر بالای سر ایشان می پرید و بانگ میکرد و رسول صلعم گفت بسبب درد بچه او بود کسی بچه برآورده در کف این

بیچاره سوخته است بچه و بر او که از وی جدا کرده است یکی از صحابه گفت بلی یا رسول الله گفت هیچ نبو

لی که شفاعت من در باره کنی الامر بموجب بشارت حضرت رسالت صلعم بچه آن مرغ را رها کرد و ان مرغ با بچه

خود بنشاط تمام در هوا پرید و پرواز میکرد و رسول صلعم فرمود که اللّٰه لطیف بعباده من هذا

الطیر بولده حق تعالی هزار بار بر بندگان خود مهربانتر است از انکه این مرغ بر بچه خود و جلال ذو الجلال

چنانکه مادر مشفق کودک شیرخواره خود را در کنار می نهد و شیر میدهد و بنازش می پروراند حق تعالی این مشت

خاک را در حجر لطف و کنار اشفاق می پروراند و از بوستان احسان شیر نوال و افضل میدهد بنگر که باز بنده

خود را چه خطاب و نوازش میکند ای بنده ضعیف بیچاره انصاف من ببین هر چند نعمت از من بتو زیاده میدهی

عمل زیاده هر روز از من بتو روزی تو از تو بمن فعلهای تو هر ساعت از من بتو لطف بی اندازه از تو بمن

معصیت بیکران هر روز فرشته مقرب من از تو بشکایت پیش من آمده و دیوانهای پر معصیت تو پیش من

آورده و من از شرم ندای بنده من اگر وصف خویش بشنوی ندانی که موصوف تو کیست او را بدشمنی دانی

من که عیبهای تو می بینم و میدانم و می پوشم و خلائق را از تجسس تو نهی میکنم و تو از من شرم میداری

و از عذاب من نمی ترسی و لطف و کرم من با تو آنست که اگر قدم در راه شریعت نهی و دوست بشوی هم

بسی لطف کنی و هر مرکب طاعت سوار شوی و امر من بپذیری و خلاف نکنی هر عیب که داری از خلق پوشانم

و در دنیا و خلوتی که در وی گناه کرده باشی از تو در گذرانم و گناه ترا از یاد آن زمین فراموش گردانم

نامۀ معصیت تو گواهی ندهند و از لوح محفوظ سیئات ترا محو کنم و زلات ترا با تو در حساب طریق
مسامحت کنم [illegible] بندۀ مومن از صراط بگذرد و حق جل و علا نامۀ سر به مهر بوی دهد در آن
نوشته بود که عبدی فعلت ما فعلت و لقد استحییت ان اظهر علیک فاذهب
فقد غفرت لک یعنی ای بندۀ من کردی و آنچه خواستی کردی من از کرم خود روا نداشتم که آنرا
پیدا کنم بر تو و پردۀ تو بدرم حالا برو که ترا بیامرزیدم و بر تو رحمت کردم آورده اند که پیش حضرت
رسالت صلعم آمد و گفت یا رسول الله حکیم که حافظ نوشته باشد گفت حق تعالی آنرا از یاد ایشان ببرد و لوح
نوشته را محو گرداند که یمحو الله ما یشاء گفت یا رسول الله آن زمین که در وی گناه کرده ام حکیم که بر من
گواهی دهد گفت حق تعالی زمین را بدل کند بزمین دیگر که یوم تبدل الارض گفت از حکیم که آسمان
سایه افکنده است گفت آسمان را در نوردد که یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب گفت یا رسول
الله همه سهل است با شرم و حیای که مراست با حضرت عزت حکیم خواجه کاینات بگریست و گفت الحیاء
من الله و الحیاء من الله [illegible] یا شیخ همه روز در شرم حکیم و در کردۀ خویشتن بدرم حکیم کرم
کرده‌ای من در گذری زین شرم که من بدیده کردم حکیم در تفسیر آورده در سورۀ اقرأ در کلمه
ان الله یری که هم وعده است و هم وعید منهج که ای زاهد پرستش نمای که ترا می بیند ای عاصی
توبه کن که ترا می بیند ای عمل کننده بریا اخلاص ورز که ترا می بیند ای در خلوت قصد گناه کرده هشیار
که ترا می بیند در روایتی بعد از گناه توبه کرده بود و پیوسته بگریستی گفتند چند بگری خدای تعالی غفور است
گفت آری هر چند عفو کند خجالت آنرا که او میدیده چگونه از خود دفع کنم اگر گناه به بخشد شرمساری
آورده اند که فردای قیامت پیران [illegible] حاضر آرند که گناه کرده باشند حق تعالی گوید ای پیران شرم
نداشتید که با موهای سفید گناه میکردید اگر شما را شرم نبود من امروز شرم میدارم که با موهای سفید شما را

عذاب کنم

عذاب کنم میرود که بر شما رحمت کردم و شما را بیامرزیدم دلم میدهد وقت این نوید
شرم دارد از موی سفید خطاب آید بنسبت بندگان عاصی که ای بندۀ عاصی از درگاه ما نومید مباش
که رحمت ما بسیار است رحمتی وسعت کل شیء اگر حرفت تو معصیت است صنعت ما رحمت
و مغفرت است تو حرفت بدی خود در ما میکنی ما صنعت نیکوی خود چگونه رها کنیم اگر طاعت کنی از آن ما کنی
و اگر معصیت کنی و توبه کنی ما از آن توایم عاشق آمد و گفت زان ما باش و در توبه [illegible]
عزت که تو از آن خویشی چون وقت رسد از آن ما باشی فضل و کرم ما با تو آنست که بوقت
گناه و جاهلیت خوانده‌ایم که انه کان ظلوما جهولا اگر گناه هست عفو کرده‌ایم که انه هو الغفور الرحیم
و بوقت شهادت عالمت خوانده‌ایم که شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکة و اولوا العلم قائما
بالقسط بوقت طاعت ضعیفت خوانده‌ایم که خلق الانسان ضعیفا از تقصیرت در گذریم
که معصیت بیامرزیم که انی انا الغفور الرحیم که در روزگار پیشین مردی بود ظالم و قاتل که نود
و نه خون کرده بود در دلش افتاد که توبه کند بصومعۀ زاهدی شد و گفت نود و نه خون
کرده‌ام اگر توبه کنم قبول باشد یا نه گفت نه زیرا که بر نفس خود ستم کرده گفت چون بدوزخ خواهم رفت
ترا نیز بکشم تیغ در نهاد و او را نیز بکشت بدر صومعۀ زاهد دیگر شد و گفت که نود و هشت خون کرده‌ام
توبه کنم قبول کنند گفت نه و ترا با آتش تو سوخته نکنم و ویرا نیز بکشت و بصومعۀ دیگر شد همچنان گفت
همان جواب شنید و ویرا هم بکشت تا صد خون شد بصومعۀ دیگر شد گفت صد خون بناحق کرده‌ام
اگر توبه کنم توبۀ من قبول باشد یا نه گفت بلی کدام گناه بود که از رحمت حق بیشتر بود کاملی
که دولت معصیت گشته باشد و در حال بتوبه عذر آن قصه بگو آه و در رحمت مدد کند بتوفیق اله انابه
که توبه آلوده نکردی بگناه و سبب آن شخص گفت توبه بکرم او با خود دادم که توبۀ من قبول است یا نه گفت

در هر راه که میسر بود که دو راه است یکی را عزت خوانند و یکی را ذلت خوانند نعید الهی که عزت و کرامات
گفت گفت اگر عزت میخواهی توبه است قبول ... آن شخص برفت تا بره و راه رسید ساعتی روی نهاد در
میان یکی دیگر و نعید الهی که کدام راه را باید رفت و متفکر بیت تا مرگ قضا بروی تاختن آورد و ملک الموت
جان او را قبض کرد و فرشتگان رحمت گفتند روح او را ما بریم که توبه کرده است و فرشتگان عذاب
میگفتند ما بریم که فعال بوده است خطاب عزت در رسید که بپیمایید که بکدام راه نزدیکتر است بپیمودند
بعزت یک بند انگشت زیاده بود روح او را علیین بردند توبه بی طاعت روح او را علیین میرساند
بنگر که با طاعت چگونه بود فصل در بیان توبه کردن از گناهان و توفیق توبه یا ایها
الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات
تجری من تحتها الانهار یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی
بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء
قدیر ای گروه گروندگان بازگردید بخدای تعالی بازگشتن خالص یعنی توبه کنید از جمیع معاصی و ...
کنده مرویست علی ابن ابراهیم نقل میکند از حضرت امام رضا علیه که توبه نصوح آنست که بنده بازگردد و از معصیت
و بآن عود نکند چنانچه شیر بپستان ... دوستر بنده بسوی خدای تعالی مشتغل تایب است گفته اند
توبه نصوح دو رکن دارد اول ندامت و پشیمانی بر گناه گذشته دوم عزیمت ترک گناه در آینده و در لطایف قرآنی
آورده که توبه بقتل نفس صحیح نیست ما توبه بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند تا کفارت او توبه خاص ایشان است
قتل نفس است در ... از ریاضات ... آورده که قتل النفس در ظاهر هم مؤمن نتوانند کرد دوم کار از
اما قتل در باطن هر مؤمن کامل را میسر نگردد و در آن قتل آن زنده و مرد او باشد نفس خود را کشتن جهان می
زنده کن خواهد گر کشت و راندگی کن توقع داری که او را ای ... بسته داری ... ما بر ...

مؤمنی باید

رسول الله

مؤمنی باید که اثر در ما کند و در روضة الواعظین آورده که معاذ جبل که یکی از اصحاب بود بخدمت حضرت
صلی الله علیه و آله آمد گریان و سلام کرد آنحضرت فرمود که سبب گریه چیست ای معاذ گفت یا رسول الله بتحقیق در آستانه
که بر در خانه جوانی استاده است بسی نیکو صورت و میگرید و چنان گریه میکند که کسی بر فرزند خود گرید و میخواهد
که بخدمت شما بیاید رسول صلعم فرمود بیاور او را ای معاذ پس معاذ آورد آن شخص را و او بحضرت سلام کرد
رسول صلعم جواب وی داد رسول صلعم فرمود که چه چیز ترا بگریه آورده ای جوان گفت چگونه نگریم و حال آنکه مرتکب
بسیار گناهان شده ام اگر خدای عز و جل مرا بآن گناهان بگیرد بی شبهه مرا بآتش جهنم می اندازد و یقین
میدانم که زود باشد که زود مرا بآن گناه بگیرد و نیامرزد مرا گفت پس رسول صلعم فرمود که هرگز بخدای شریک گردانیده
بخدای تعالی چیزی گفت کلا و حاشا که چیزی را شریک گردانیده باشم به پروردگار خود فرمود که آیا کشته نفسی را که حرام
کرده و انیده خدای تعالی کشتن او را گفت نه پس حضرت صلعم فرمود که حق تعالی گناهان ترا
می آمرزد و اگر چه آن مثل کوههای پا بر جا باشد آن جوان گفت گناهان من بزرگتر از کوههای ثابت است
آنحضرت فرمود می آمرزد گناهان ترا و اگر چه مثل زمین و هفت آنکه باشند و دریاها و ریگها و درختان و آنچه
در آنهاست از آفریده او گفت گناه من اعظم از هفت زمین و از دریاها و ریگها و درختان و آنچه در زمین
است که خلق کرده خدای تعالی آنحضرت فرمود که می آمرزد گناهان ترا و اگر چه آن مثل هفت آسمان و ستارگان
و مثل عرش و کرسی باشد گفت گناهان من بزرگتر است از آنها آنحضرت نظر کرد بسوی او و از روی غضب فرمود
وای بر تو ای جوان آیا گناه تو بزرگتر است یا پروردگار تو پس آن شخص بسجده افتاد و گفت سبحان ربی که اعظم
از پروردگار من باشد پروردگار من بزرگتر است یا نبی الله از هر چیز که آنحضرت فرمود که آیا هیچ ... است
که بیامرزد گناهان عظیم را الا خدای تعالی جوان گفت لا والله یا رسول الله بعد از آن خاموش شد پس حضرت
رسول صلعم فرمود مرا ... ای جوان مرا خبر ده یکی از گناهان خود گفت بلی اخبار کنم ترا

یا رسول الله مرا ستی و تحقیق کفنی بودم که از کفن وقف سال بدین کار شنیع مشغول بودم چنانکه مرده‌ها را
که در خاک میکردند بیرون می‌آوردم کفنهاشان را تا آنکه دختری مرده از بعضی دختران انصار را پس چون او را
اورا بسوی قبرش بردند و بازگشتند اهل او چون شب در آمد آمدم در قبر او و از گور کافتم و بیرون آوردم او را
و کندم آنچه بر وی پوشانیده بودند از کفنهای دنیا و گذاشتم او را برهنه بر کنار قبر و خواستم که باز گردم شیطان
آمد و [illegible] مرا [illegible] کرد [illegible] و میگفت که [illegible] بیاض شکم و سفیدی اندام او را یعنی ران و ساقهای
[illegible] میگفت این را برای من تا باز گشتم بسوی آن [illegible] خواستم که نفس شوم خود را
از آن باز دارم تابع شدم با آن مرده و گذاشتم او را بجای خود پس ناگاه آوازی شنیدیم [illegible]
[illegible] که ای جوان وای بر تو از دیان روز دین روزی که آید که حکم شود میان من و تو چنانکه مرا برهنه کردی در میان
لشکرهای مردگان [illegible] مرا کندی از قبر و بیرون کردی [illegible] گذاشتی تا من جنب ماندم [illegible]
[illegible] وای بر جوانی تو [illegible] دوزخ [illegible] یا رسول الله گمان ندارم که بوی بهشت شنوم
[illegible] هرگز پس چون [illegible] یا رسول الله [illegible] بتحقیق که من میترسم بسوزم با آتش
[illegible] گرداننده بود [illegible] خود را [illegible] آتش [illegible] آنحضرت [illegible] گفت [illegible] از پیش آنحضرت [illegible]
[illegible] بیرون شد [illegible] آمد [illegible] کوههای [illegible] آنجا عبادت میکرد و پوست می پوشید و دستهای
[illegible] گردنش بسته بود و ندا میکرد که ای پروردگار [illegible] این بنده [illegible] امید [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] در حالیکه [illegible] بوده ام [illegible]
[illegible] زیاده شد [illegible] و میگفت اسألک باسمائک و جلالک و عظمة سلطانک ان لا تخیب
رجائی سیدی و لا تبطل دعائی و لا تقنطنی من رحمتک و دایم میگفت این کلمه را [illegible]
[illegible] روز [illegible] میکرد [illegible] دستها بر داشته بسوی آسمان

وی گفت

وی گفت یا خدا آیا آنچه کردم در کار و حاجت خود جاهل بودم و نادان اگر ارحم الراحمین دعای من بدبخت بر گشته
روزگار را مستجاب میکنی و حاجت مرا بر می آری و قلم عفو بر خطای من میکشی و تحفه مرا با آب رحمت میشوئی

بیت
اگر نامه ام از گنه پاک نیست چه لطف تو باشد از آن باک نیست

پس وحی فرست بسوی
پیغمبر و تمام [illegible] و اگر دعای مرا مستجاب نمیفرمائی و گناهان مرا نمی آمرزی و میخواهی عقوبت مرا پس تعجیل
کن با آتش تا بسوزانی مرا و عقوبت کرده شود در دنیا تا آن عذاب [illegible] و خلاصی ده مرا از رسوائی روز
قیامت پس دعای آن خسته مجروح بدرجه قبول رسیده وحی فرستاد حق سبحانه و تعالی بسوی پیغمبر
خود که وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ یعنی ای محمد بارتکاب گناهی که بزرگ است از
زنا و غیر او [illegible] ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ میگوید میترسم از خدا پس تعجیل میکند
توبه دادن من و کیست که بیامرزد گناهان را مگر خدای عز و جل آمد نزد تو بنده من ای محمد در حالیکه
تائب بود راندی او را پس کجا رود و بسوی که پناه برد و کیست آنکه بیامرزد گناهان او را بغیر من باز فرمود
که وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ای آنانی که اقامت نکردند بر زنا [illegible]
أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ آنان جزای ایشان مغفرتست از پروردگار ایشان و بهشتهای که میرود
از زیر درختان آن جویهای آب در حالیکه جاوید باشند در آن و نیکو مزد است مزد عمل کنندگان را
چون این آیت عالی رایت نازل شد بر رسول [illegible] فرمود و آنحضرت میخواند آیت را و تبسم میفرمود
پس فرمود مر اصحاب خود را که کیست که بمن بنماید آن جوان تائب را معاذ گفت یا رسول الله خبر رسیده
بما که او در فلان موضع است پس رفت رسول [illegible] تا رسید بآن کوه پس بالا رفتند بسوی وی و طلب آن
جوان کردند پس ناگاه دیدند جوان را که ایستاده در میان دو سنگ و دستهای خود بر گردنش بسته روی [illegible]

آفتاب سیاه گشته و در بخیه مژهای چشم او از گریه و میگفت الهی سیدمن بدرستی که نیکو کرده ای خلق مرا
نیکو ساختی صورت مرا پس کاشکی بدانستمی که چه میخواهی بمن در آتش دوزخ میسوزانی مرا یا در جوار خود
ساکن میگردانی مرا بار خدایا بدرستی که تو بسیار کرده ای احسان بسوی من و انعام نموده بر من نعمتهای
الوان کاشکی دانستمی که چه خواهد بود آخر کار من آیا بهشت روزی میکنی مرا یا بدوزخ میکشانی مرا بار خدایا
بتحقیق که گناهان من بزرگترست از آسمانها و زمین و از کرسی واسع تو و از عرش عظیم تو کاشکی دا
نستمی که آیا میآمرزی گناهان مرا یا رسوا میسازی مرا بآن در روز قیامت پس میگفت دایم این را و میگریست
و خاک بر سر خود میکرد و درندگان برگردی او آمده بودند و مرغان صف زده بر بالای سر او و ایشان
میگریستند بر گریه او و بر حال تباه او پس نزدیک شد رسول صلعم بسوی پس گشود دستهای او را از گردن او
و افشاند خاک را از سرش و فرمود ای بهلول بشارت باد بتحقیق و راستی که تو آزاد کردهٔ خدائی از آتش
دوزخ بعد از ان فرمود اصحاب را که اینچنین تدارک گناهان خود باید کرد که بهلول کرد بعد از ان خواند آنحضرت
برو آنچه فرستاده بود خدای عزوجل درباره او و بشارت داد او را ببهشت پس آنحضرت فرمود که هیچ چیز
دوستر نیست بسوی خدای تعالی از جوان تایب پاکیزه یکی از اکابر دین گفته که اهمال کردی در توبه کردن در
حالتی که جوان بودی پس این زمان انتظار چه داری که سفید شده موی سر تو و مرگ نزدیک شده بتو بیت
با اجل دیگر چه سازی گشت چون موی سفید تو سست بتعلل چه تازی راه پر چون و چرا است باز آمی الستی
از بدی کردن و گناه کردن و از عملی از بدی کردن و گناه کردن و از عملی که تلف کردهٔ بلهو و لعب خدا
آزاری که از اندیده تا سف نمیخوری و پشیمانی نمی کنی و حال آنکه تو صاحب خبری و بیقین میدانی که بجز الهی
آلهی خوای رسید کرنگیت و اگر بهشت و آن موقوف بعمل است پس ای غافل ممنوع مشو و مترس مکر ... و لطف
خدای تعالی نرم نمیداری و نمیترسی از عذاب و آن خدای که برافراشت آسمانها را مانند خیمه و بگسترد زمین را

برای برهان بدرستی که اجر اگر کسانی بر گناه قوی کنانند که دایم الاوقات لاینقطع در گناه فرو میروند و در پی
فسق و فجور اند و شراب میخورند و سود رنجور شند و آنرا حلال میدانند و خون ناحق میکنند و سخن چینی میکنند و مال
یتیم میخورند و ظلم و ستم میکنند و عاق میشوند پدر و مادر را ازین گناهان که برخواند اندیشه نمیکنند و کار خود را باصلاح
نمی آورند و توبه نمیکنند مر این مالکند این جماعت چون بی توبه بمیرند ابدالآباد در دوزخ خواهند بود و هرگز
نجات نخواهند یافت و گفته اند که بشوی چهار خصلت را بچهار خصلت روی خود را باب چشم از شستن
گناهان خود و از ترس خدای تعالی و عذاب او و بشوی زبان خود را باستغفار کردن و بشوی دل خود را
بفکر یعنی فکر آن کن که انبار هالی گناه بهم رسانیدهٔ و ترا بی باید مرد آه از حال تباه خود و بشوی گناه خود را
بتوبه بیت این ورکه ما ورکه تو میدی نیست هر چند اگر توبه شکستی باز آ رسول صلعم فرموده که در توبه تو
شده که ای موسی بدرستی و بتحقیق که من آفریدم ترا و برگزیدم ترا و قوت دادم ترا و وام کردم ترا بطاعت
من و نهی فرمودم ترا از معصیت که در پس جامی نشوی و گناه نکنی ای موسی مراست منت بر تو در طاعت
تو و مراست حجت بر تو در معصیت تو امام جعفر صادق رض فرموده که چون آیت وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً
أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ نازل شد ابلیس لعین بالا رفت بکوهی که در مکه است که آنرا کوه
ثور میگویند پس آواز داد به بلندترین آوازی لشکر خود پس تمام جمع شدند بسوی او و گفتند ای
سید ما از برای چه خواندی ما را گفت نازل شده این آیه پس گفت کیست که این آیت را علاج کند عفریتی
از شیطان گفت من برای فرزند آدم چنین و چنین کنم گفت تو نمیتوانی علاج آن کردن و از عهده آن بر
نمیتوانی آمد پس برخواست دیگری از ان عفریت و او نیز همچنین گفت تو نیز نمیتوانی آنگاه گفت
وسواس الخناس منم برای آن کار و من [illegible] میتوانم کرد ابلیس گفت بچه چیز علاج میکنی گفت
ارزوها و هوسها در دل ایشان می اندازم و وسوسه میکنم تا در گناه می افتند پس چون در گناه افتند

از زیاد ایشان پر هم استغفار را که هیچ وجه استغفار نتوانند گفت و بخاطر ایشان نیاید که استغفار باید گفت
بواسطه خوئی که در گناه کردن پیدا کنند و رسول صلعم فرموده بدرستی که مؤمن هر گاه گناه کرد نقطه سیاه
در دل او پیدا میشود پس توبه کرد و بازگشت نمود و استغفار کرد آن استغفار صیقل میدهد دل او را
از آن یعنی تا آن استغفار میکند آن سیاهی از دل او زدوده میشود بیت چند باشی ساعی هر گوشه
توبه هم بی مزه نیست بخشش و اگر توبه نکرد و استغفار ننمود زیاده میکرد و آن سیاهی چنانچه دل او
تمام می پوشد و خدای تعالی ذکر کرده این را در کتاب مجید که کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون
پس توبه کنید ای مؤمنان شاید که پروردگار شما چون توبه کنید در گذرد و از شما گناهان شما را و در آ
ورد شما را به بوستانها که میرود پیوسته از زیر درختان و قصور آن جویها و در آوردن کی باشد
روزی که خجل نکند خدای تعالی پیغمبر را یعنی بفضل در عذاب کند و نه شفاعت او را در باره عاصیان
مردود سازد و رسوا نسازد آنان را که ایمان آورده اند باوی یعنی درخواست ایشان نیز در باره
ایشان قبول کند نور ایشان یعنی نوری که خدای تعالی بمؤمنان عطا کرده به برکت توبه کردن از
معاصی می شتابد آن نور در پیش ایشان و علی ابن ابراهیم رحمة الله نقل میکند از ابی عبد الله ع
که نور ایشان ائمه هدی اند علیهم السلام که به برکت توبه و انابت که کرده می شتابند میروند در پیش
ایشان و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند تا فرود آیند ایشان بمنازل خود و ایشان در محل
گویند ای آفریدگار ما تمام گردان برای ما روشنی ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم و بمنازل
خود فرود آییم و گویند بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن و بخلعت توبه سرافراز گردان
مستعدان نور گردیم تحقیق که تو بر همه چیز از اتمام انوار و مغفرت او را توانائی بیت الهی آلهی
عطا کرده ای توبه ما که بیاگرفته ما کرده ایم باب سی و ششم در بیوفائی و بی اعتباری دنیا قوله

اعلموا

اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال وا
لاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفرا ثم یکون حطاما
و فی الآخرة عذاب شدید بدانید ای طالبان دنیا این زندگانی این سرای بازیچه است و بیهوده
و رنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب کودکانست در بازیچهای بیحاصل بیت در دنیا که در فکر
بیحاصلیم اجل در کمین است و ما غافلیم و دیگر آرایش است در مطاعم خوشگوار که اندک زمانی آن بازیچه بر
طرف شود و لهو و فرح بغم و رنج مبدل گردد و آرایشها از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر دنیا پرستان که هر یک سبب
مینمایند چون شراره آتش نابود شود پس مثل اینها در سرعت و زوال و زودی انتقال مثل باران است که در زمین
تشنه بارد و تخمهای که در وی [illegible] شود و بروید و قایم گردد پس از روی خوبی شگفت آید و لیکن نشو کرده اند مزارعان
آنچه زراعت نموده اند از باران پس از آن خشک شود و بیکی از آفات سماوی یا ارضی پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد
سبزی پس گردد بعد از زردی در هم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده باد او را در عالم پراکنده کرده اند
چنانکه از وی هیچ اثری نماند بیت با اسباب دنیا مکن تکیه که بسیار او در است و دورنگی [illegible] وی در
[illegible] شکفت که آخر بعد [illegible] مال و اسباب دنیا نیز روزی چند سبزی کند آنگه بحرارت
آفتاب عوارض حادثات دنیا ریزه گردد و بباد حوادث متلاشی گردد حال مردمان دنیا داران نیز چنین است
مرد سرا [illegible] عشرت و کامرانی و مال بسیار و خدم و حشم بسیار کارها ساخته و مرادها حاصل کرده
ناگاه اندک روزی بر آید دولت و کار او بر گردد و نعمت بمحنت مبدل شود نشاط بغم توانگری بدرویشی
مبدل گردد و تندرستی ببیماری و زندگانی بمرگ هر چه دیده باشی بخلاف آن بینی مال وبال گردد و تخت
تابوت گردد و کوشک گور گردد نظم جهان کهنه [illegible] غریب [illegible] و دغا خویش را داده
زیب [illegible] نگارت [illegible] عاقبت هر چه داد

بیاد اجل بر دهد هر چه داد شد خانه در هر فرش بنایی که سیل حوادث نکند کس زجای خالد بن ولید دختر
نعمان منذر را به بر رسید که حال شما چگونه بود تا بدینجا رسید گفت مجملی بگویم یا مفصل گفت یک مدت چنان بود
که سلطنت و حکومت داشتیم چنانچه هر چه میخواستیم میکردیم و همه کس زیر دست ما بودند و بر همه تفاخر
مینمودیم باز باندک روزی که تغیر در سلطنت و حکومت ما و نعمت و بهجت بدل شد و بخت برگردید
چنان شدیم که زیر دست ترین بر ما حکومت میکرد و بر ما رحمت نمی آورد پس معلوم شد که دولت
و حکومت دنیا را اعتباری و اعتمادی نبوده و نیست کافران و دنیا پرستان از دیده اعتبار نیست
که ازین شگفت انتقال کنند و بقدرت صانع بحق استدلال جویند و از بی اعتباری دنیا اعتبار بردارند
چه دوستی دنیا دل ایشان را بسته که نخواهند تمتع دارند که دنیا بخوبی شده لوازم زر و فراغی توانند
گرد و به بطلب رحم می پردازند و به تجربه الفقر ایشان سازند بخلاف مومنان که هر کس ایشانند در دنیا
داری که امر شرعی میکنند بدنیا و وسیله آخرت میسازند و آنرا واسطه تحصیل مقاصد آن سرا میگردانند
و دل در وی نمی بندند و در شرار زدی و بستگی ها می سنجند و تنظیم مینمایند که در انسرای عذابست سخت
مر دشمنان خدا را که همه عمر در طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش کرده اند و یکسر مو هیچ از برای آخرت
ساخته اند و بجز حسرت چیزی نبرده اند در کتاب روضة الواعظین آورده که امام جعفر صادق عم فرموده
هر که در او بخته دل خود را بدنیا و مفید بدان شده او را سه خصلت پیدا شود اول غمی پیدا کند که پایان
نداشته باشد دوم آرزوهای باطل بخاطر گذراند و قرار دهد که در یافته نشود ذره او را و هم کز حاصل نشود
سیوم امیدهای فاسد بخود قرار دهد که بآن نتواند رسید بیت گرفتار دنیا بد ربابت غرق
ازان سنگ باری نهاده بفرق بساحل نیفکنده زامواج رخت دهد جان شیرین دران موج سخت در عدة
الداعی آورده که حق جل و علا وحی فرمود بداود نبی ع که ای داود من نهاده ام سه چیز را در سه چیز و مردمان
طلب میکنند

طلب میکنند آنرا در سه چیز غیر آن پس نمی یابند آنرا اول آنکه من وضع کرده ام عزت را در طاعت خود و ایشان
طلب میکنند آنرا در بسیاری مال پس نمی یابند آنرا دوم آنکه گذاشته ام رضای خود را در خشم نفس و ایشان
مطلبند آنرا در دنیا پس نمی یابند آنرا در روضة الواعظین آورده که امام جعفر صادق عم فرموده که چون خدای
تعالی متکفل رزق تو شده پس اهتمام تو برای چیست و چون روزی مقسوم است پس حرص تو
از برای چیست و اگر حساب حق است پس جمع کردن مال از برای چیست و اگر داده از خدای عز و جل است
پس بخل از برای چیست و اگر عقوبت از جانب خدای تعالی پس معصیت از برای چیست و اگر شیطان
دشمنست پس غفلت برای چیست و اگر گذر بر صراط حق است خود پسندی از برای چیست و اگر هر چیز بقضا
و قدرتست پس اندوه از برای چیست و دنیا برای جلاست پس آرام در وی از برای چیست و رسول صلعم فرموده
که غافل شدن مردمان کی است که پند نگیرند از تغیر دنیا از حالی بحالی و غنی ترین مردمان کسیست که اسیر حرص
نباشد و بداد و قسمت حق راضی باشد و امام جعفر صادق عم فرموده که بتحقیق داود پیغمبر هرگاه بیرون
میرفت از منزل خود و آغاز خواندن زبور میکرد کوه و سنگ و مرغ و وحوش با داود پیغمبر موافقت مینمودند
زبور آغاز کرده خواندندی اتفاقا یک روز بطریق عادت از منزل خود بیرون آمده آغاز خواندن زبور
نموده و میخواند تا بکوهی رسید پس براه کوه عابدی بود که او را خرقیل میگفتند چون زمزمه کوه و آواز
وطیور را شنید دانست که داود است عم پس گفت داود که ای خرقیل رخصت میدهی مرا تا بالای کوه بر آیم
و بسوی تو آیم خرقیل گفت نه پس گریست داود آنگاه وحی فرستاد خدای تعالی بسوی که ای خرقیل سرزنش
مکن داود را و بخواه از من عافیت را پس برخواست خرقیل و گرفت دست داود و برد بالا بسوی خود
پس داود گفت ای خرقیل هیچ بار قصد گناهی کرده گفت نه گفت هرگز عجب بخود راه داده در آنچه بهم
در عبادت خدای تعالی گفت نه گفت هرگز بدنیا میل کرده و میل کرده که فرا گیری از شهوت و لذت

او گفت گاهی این عارض دل من میشود و بخاطر من میگذرد و گفت او دیسی چه میکنی هر گاه اینچنین باشد
گفت باید رون این غار و در آو اعتبار گیر از آنچه در دولت چون داود و دوران شب در آمد دید از اندرون
آن شب تختی از آهن که بر وی سری پوشیده بود و استخوان از هم ریخته و لوحی دید از آهن که برو
چیزی نوشته بود پس خواند انرا داود و در آنجا نوشته بود که من فلان پادشاه بودم که هزار سال
ملکداری کردم و هزار شهر را بنا کردم و هزار دختر را بکارت بردم پس آخر من آن شد که خاک بستر
من بود و سنگ بالشت من و مور و مار همسایهای من شدند پس کیست که زیارت کند مرا پس مغرور نشوید
بدنیا **بیت** مبین دور سپهر دهر گردش که هیچ از کین گذاری نیست عزمش همه رنگش دل کسی چون صبح گم
بیت که دو رخون چون شفق در شام نشست از سوزش کسی دمی هم شفقا گرو در هر تمام شفقا
بستان بلای نه فصل باران تماشا کن که گردد چو بهاران چرا گر دولت غنچه پیرهن چاک بخواری سبزه چون
افتاده در خاک چرا در دامن گل پاره پاره است دامان پر شعله و دل پر شراره است که افکنده سپاه سرو و انار
که کرده غرقه در خون ارغوان را چرا سنبل پریشانست و در هم چرا بر چشم نرگس از شبنم نم شکفته
در کبودی سوگوار است بخون آغشته لاله داغدار است صنوبر با دل کشته بعهد شاخ تهی از شاخ خود
سوراخ سوراخ از گل هر داغ روی او ولیت گلبن سمن و رکندن رو شیر ناخن و رختان از هجا و رقص
اندوه هم جان کاه مرغان کوه بر کوه بود و کو کو زنان قمری زهر سو که یعنی در جهان آسوده کی کو در تغیر آورده
روزی سلیمان علیه السلام بلبلی دید بر شاخی نشسته سرود می جنبانید و صدا می میکرد اصحاب خود را گفت میدانید
این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم فرمود که میگوید که من امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا
بیت هزاران با هزاران نعمت ورد ده که خوش نکوینم این باغ کم خورد فاخته آواز کرد فرمود که میگوید کاش
نکی این خلایق مخلوق نشده بدی و هم از سلیمان علیه السلام منقول است که در نشان کبوتر خانگی میگوید بزایید برای مردن

بکن

و بنا کنید برای خراب شدن و طاووس میگوید که هر چه بکنی مکافات آن بیابی **جغد** میگوید که نیکی تو
مپندار آن بدیها گردون فرو گذارد و دوران رها کند قرقرت فعلهای تو در پس روزگار دشمن کرام
دور که باشد ادا کند ارباب خبیر نیکوی را نگاه دارند اصحاب فتنه را بدی کی رها کنند هدهد میگوید که هر که رحم
نکند بر کسی بر وی رحم نکند خطاف میگوید که نیکی از پیش فرستید تا نزدیک خدای تعالی بیابید قطا میگوید هر که
خاموشی اختیار کند سلامت ماند و طوطی میگوید وای بر کسی که مطلوب و مقصود وی دنیا باشد
و خروس میگوید استغفار کنید ای گناهکاران و حدار میگوید کل شیء هالک الا وجهه و خروس میگوید
اذکروا الله یا غافلون و چکاوک در صفیر خود میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد و دشمن آل محمد علیهم السلام
و سار میگوید بار خدایا از تو قوت روز بروز میخواهیم یا رازق و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی
حمام میگوید سبحان ربی الاعلی علا سمائه و ارضه و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و هزار دستان میگوید
سبحان الخالق الدائم **باب سی و نهم** در بیان موت و سکرات او و حقیقت نماز میت روی
عن النبی صلی الله علیه و آله اترک کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل و عد
نفسک من اصحاب القبور **المناجات** بار خدایا دلهای ما از بیم سطوات قهر تو خراب شده جگرهای ما و
گردیده جانهای ما از عملهای بد ما کباب شده رحمان و رحیمی از رحمت نا امید نه ایم بکمال قدرت ما را بیا
فریدی بفضل و رحمت خود بر ما ببخشایی درماندگان را دستگیر و از ما بر دست ما گیر **رباعی** از فضل
تو هیچ بنده نومید نشد مقبول تو جز مقبل جاوید نشد لطف تو بکدام ذره پیوست دمی کان ذره
به از هزار خورشید نشد بار خدایا ما را از ذخایر فضایل و انعام عام خود نظری در کام امید ما چکان و
عمار و آمال ما را بحصول موصول گردان یا اله العالمین و با خیر انام **روایت** ازان سرور
فلک رسالت سرو چمن جلالت سلطان بارگاه نبوت والی خطه فتوت مردم دیده آدم نور چهره

عالم مقتدای انبیا منتهای اصفیا محمد رسول صلعم این خواجه که شمهٔ از نعت او بگوئیم رسانیدیم منقر
دور دنیا چنان باشی که غریبان باشند یا چنانکه ره گذریان و خویشتن را از جملهٔ مردگان شمار بیگرا
پرسیدند که یا رسول الله چیست غرود که ترک وطن کردن یعنی جایگاه و مسکن فرو گذاشتن چون
دنیا وطن و مسکن تو نیست دنیا را فرو گذار و دست از لذات و راحات و بدار و دل در نعمت و بهشت
و زینت او مبند که اینها همه بیچاره نیست و از برای دو روزه دنیا و بال مظلمه مکش که باز خواست و پرسش آنها
خواهد شد **آورده اند** که پادشاه عالم جل جلاله موسی را علیه السلام گفت یا موسی نزد دوستان ما و ثقلان
ویران و فات کرده است برو و کار وی بساز موسی بدان ویرانه شد مردی را دید که وفات کرده و خشتی
از زیر سر نهاده و پاره پلاس بر عورت خود پوشیده موسی بگریست و گفت خداوندا دوستان خود را چنین
میداری و دشمن خود را چگونه نگاه میداری خطاب عزت در رسید که بعزت و جلال خود که ما این دوستان
دوستان ما فردای قیامت که برخیزد نگذاریم که قدم از قدم بر دارد تا از عهدهٔ آن خشت و پلاس
بیرون آید موسی برفت و جماعتی از بنی اسرائیل را حاضر کرد تا کار وی بسازد چون بدان ویرانه
آمدند آن شخص را ندیدند موسی گفت خداوندا این دوست تو کجا باشد مگر بر زمین فرو شد یا به آسمان
رفت یا سباع خورده اند آمد که یا موسی این چه گمان است که بدوستان ما مرده دوستان ما را سباع نخورند و بر زمین
فرو نشود و دوست کجا باشند بجز نزدیک دوست فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر پس کسانی که دل
از نعیم آخرت بر داشته و بر زخارف بی اعتبار دنیا دل بسته اند و کار آخرت غمیاز ند و غافل شده حال ایشان
چه خواهد بود ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحیوة الدنیا و اطمانوا بها والذین
هم عن آیاتنا غافلون و بتحقیق و راستی آنانکه امید ندارند دیدن جزای ما را یعنی منکر اند آخرت را که
محل جزا و مکافات است که هر کس آنچه کرده است بجزای عمل خود خواهد رسید و خوشنود شدند بزندگانی دنیا

و پسندیدند

و پسندیدند و از او آرام گرفتند بدان یعنی تمامی همت خود را بر لذات محسوسه زخارف مقصور کرده اند
و بال و مظلمه اند و خفتند و از نعیم جنانی و لذتهای جاودانی غافل شدند یا آنگه در دنیا ساکن گشتند بر و
جهی که گویا هرگز ایشان را رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه فلحظه دست اجل طبل رحیل فرو خواهد
کوفت آنکسان که نظر بر زخارف دنیا دوخته اند و در سر و کار دنیا و جمع کردن تا ملک ده آخرت برای دنیا
ی فانی بباد فنا بر داده اند ایشان غافلند که بر احوال آخرت دیده نمیگشایند که بجزای عملهایی که کرده اند
چه عذابها و عقوبتها خواهند کشید **بیت** عمر رفت تو از کژ کاری نشدت هیچ گونه بیزاری از پی زر و سیم
و نعمت و ناز زینت کردی تو مردم آزاری تخم بد کشته و بخیری با نشی تا ارتفاع بر داری و چنان بیند
که هر چه کردند و می کنند گذشت و باز خواست نخواهد شد و خدا تعالی غفلت اند و از ان غافل است اولئک
ماویهم النار بما کانوا یکسبون این گروه که این عملها دارند که کبر و نفاق دارند و دین بدنیا می
فروشند و در صدد ظلم و ستم و خانه خرابی مسلمانان میکنند بودن ایشان آتش دوزخ است بآنچه بودند که
کسب میکردند از معاصی **بیت** یقین آنکس که بذر زیست تخم بد مرد زخوب و زشت هر چه آورد آن برد
مکن قطعا بدی ای مرد نخبره که بد بیند چرا آنکس که بد کرد نکوئی بر ندارد مرد بد کار تو نیکی کار بینش
و نیک بر دار پس چون حال چنین است که دنیا با کسی وفا نکرده است و عاقبت الامر خیرات از زین دار
فانی بدار باقی باید کشید سر انجام کار خود را بگزار سازید و بدی مکنید و چون دنیا کشت زار آخرت است
تخم نیکی بکارید تا فردای قیامت نیکی بیابید و در میان نیکان حشر شده و نکرد بید و مغرور بدولت و جمعیت
دو سه روزهٔ دنیای بی اعتبار مباشید که این جهان فانی پر محنت که بسیار مانده و بیرون شده اند
با آن نمی ارزد که کسی نیکی را گذارد و بدی را بر دارد **قطعه** این جهان بر مثال مرداریست کرکسان اندر
و هزار هزار زاغ این مرا همی زند مخلب وان مرین را همی زند منقار آخر الامر بگذرند همه و ز همه باز ماند

ماند این مرد از شو مدار بر دلی و خشت گذار دو گزر دم شده هر کس که رسید نقش زند و بان بدی فخر کند و تصور
کند گران کار خوبست که میکند نظم بس که بعد از تو خزانی و بهاری باشند شام و صبح آید و لیل و نهارها
باشند دل منه در که بر شاهد دنیا منهی کاین نه یار است که او را هم یاری باشند تو بدین دولت ننشین نخوره
خود غره مباش کانچنین صید بسی دو سه یار تا کی این قصه مال و زر و بستان و سرای سر خود گیر
کاین شغل بازی باشند کار خود را تو هم اکنون اعتباری باز آر ورنه فردا انهمندت که زاری باشند
الخبان زمی که چو طوفان اجل موج زنند کوه بر کوه و تو از خیمه حصارها باشند تو که امروز چو کژدم
هر راه نیش زنی تو بس کو ز تو تنگ هست که ماری باشند یکدل سوخته منواز که کارت عظیم ورنه ازا
دل خلق چه کاری باشند برخود بخش ز دور نفس سکینان کانچنین دود هم از شعله باری باشند
گزشت نا کرده چراد از طمع مید اری آب داده زمین را چه بهاری باشند اگر آن گنج روان مطلبی
رنجی بر کاچند ارکه بی زحمت خارها باشند پس ای عزیزان هر چند که جهد دارید نیکی کنید که در دنیا
غدار و عللی بی اعتبار خیر به از ان نیست که عمل نیک از تو یادگار بماند و ختم کار بخیر گردد بیت نام
نیکت یادگار بخیر باد کارت بخیر به که بخیرت بنیت همه در موعظ خود فرموده که فاضلترین اعمال
و بهترین افعال آنست که در دنیا چنان بکشی که در هر جا و در هر محافل ثنای تو گویند بخوبی و نیکی و ذکر
نیکی موجب نجات تو باشند بیت تو چنان زی که بمیری برهی نه چنان چون تو بمیری برهند پس بنا بر
نیک مولان را شاد گردانید محروم مانده را قبول از ید و آزاری ببل خراب بخیر رحی برسانید که پر نشان
دل گردد نظم چو دل کسی رضای کردگارست به از نکی نگه کنی تا چه کارست و درون ستمدان شاد سیما
ز روز بر گذشته باد و مید ار حکمی ز حال مسکینان فراموش چو داری مایه در داو و مهش که نوشی فردون خوا
هی القباد و لهاسیا ز ار که دایم دیز زی باشند کم آزار دیاد و گنبد از انسانیت که اشک حسرت از دیده باریدن گرد

و حرف ندامت از پیشانی روان شود و دوا محل چشم گشت و دو فقر زندان نکرد امکان سخن گفتن نه سامان آرزو
خواستن نه ماه و روز خواهر دور گوشه خانه نشسته بر داشته و فرزندان ناله و فغان بر داشته بند برادران حیران
و سرگردان شده یاران و دوستان حزین و دل بریان شده بیت زمان چشم که انجام ازل مست شوی
ریز الکه حاوشمایت شوی سرمایه بدست آری و زین ره کالای سود بکند اگر تهی دست شوی در بحر
تفرعک بباید دانست که نهایت هر آفریده مردنست و حاصل هر آفریده رفتن و چه تر بن است نزد بیت
مرگ که هر زنده را بباید چشید و غربت مرگ غربت است که بهر آفریده بخواهد رسید سلطنت سلطان غربت
او دارا فع نه حرمت و حشمت ملکان نه خدنگ تیر او را مانع نه مکر بر چرخ برین جای سازند طلب تو
مرگ تنگ بسازد و انداز و بیت از زمین گر روی بچرخ برین هم زمین است فرو برد و بزمین و اگر درون
هفتم زمین حصار آهنین و روبین سازی هم قهر مرگت بیرون آرد که اینما تکونوا یدرککم الموت
و لو کنتم فی بروج مشیدة بیت گر عمارت را بری بر آسمان عاقبت زیر زمین گردی نهان
گر چو رستم شوکت و زورت بود جای چون بهرام در گورت بود در مطلع ای پسر از آخرت غافل مباش
با متاع این جهان خورسند دل مباش رباعی گر کاخ تو بر گنبد اعظم بسازند ور کار تو چون سلیمان در هم سازند
هم عاقبت این حجره فانی تر از از بر کان اجل سرای ماتم سازند پس چون حال چنین است و مرجع آمال
بنی صواب آنست که اقتدا با نبیاء و اولیا کنی و محبت دنیا بگذاری و تربت نامرادی بکشی که محنت سر آید
و راحت بر آید آورده اند که عیسی علیه السلام با مادر در کوه بودند روزه میداشتند و از گیاه افطار
میکردند عیسی علیه السلام شبی بطلب گیاه رفت مریم علیها السلام برای نماز برخواست ملک الموت را دید
که بروی سلام کرد مریم گفت کیست که درین شب تاریک بر من سلام میکند که و هم از وی میرسد گفت ملک
الموتم گفت بچه کار آمده گفت بقبض روح تو گفت چندانم مهلت بده که پسرم باز آید گفت مهلت نیست

نفخت

روح او را قبض کرد عیسی باز آمد دید مادرش افتاده پنداشت که مگر خفته است بر سر بالین وی
تا دیر گاه بود که وقت افطارشان در گذرد آواز داد که ای مادر برخیز تا روزه گشائی فنودی
من فوق قبرها یا روح الله الخاطب المیت از بالای سر خود آوازی شنید که یا عیسی با مرده خطاب
میکنی خدایت مژده باد که مادرت در بهشت است عیسی هم بکار وی قیام نمود چون وی را دفن کرد بر سر گور وی
بنشست و میگریست از بالای سر آوازی شنید که یا عیسی نگاه کن و مادرت را ببین نگاه کرد مادر را
دید در بهشت در کوشکی از یاقوت سرخ بر روی تختی از زمرد سبز نشسته گفت ای مادر سخت اندوه
بگین لی دار بودی گفت ای فرزند ای انیس دل دردمند با خدای بخش تا هرگز غمناک نگردی گفت
ای مادر روزه ناگشاده از دنیا بیرون شدی گفت حق تعالی مرا روزه گشاده گفت ای مادر هیچ
آرزوی در دل داری گفت آری آرزوی من آنست که یکبار باز دنیا آیم تا یک روز روزه دارم و یک شب
نماز را بپای دارم پس ای عزیز من اکنون که میتوانی و زمام اختیار در دست است طاعت
و عبادت میکن و در پی عمل صالح باش پیش از آنکه بچنگ مرگ گرفتار شوی و حسرت و ندامت حاصل
و جمعیت و معاش و باز آنها حسرت شود بیت مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت که بسیار کس چون
تو پرورد و کشت نشستی بجای دگر کس بسی نشیند بجای تو دیگر کسی اگر پهلوانی اگر تیغ زن نخواهی
برد بیرون الا کفن خر و خشک اگر بگسلانی کمند چو در ریگ ماند شود پای بند ترا نیز خندان بود دولت نو
که پایت نرفتست در خاک گور منه دل بر این سال خورده جهان که گنبد نپاید بر او گردکان
چو دی رفت و فردا نیامد بدست حساب از همین یک نفس کن که هست پس چون حال چنین است که دنیا
با کس وفا نکرده است با تو نیز نکند پس دل بر دنیا منه بدین دنیا چند روزی پیش منیست بیت غافل
است آنکس که پیش اندیش نیست در پی لذات نقصانی نباشد دوستدار عالم فانی نباشد

که نعمت تنگ شده و بدست نمی آید درین اوقات نیز شکر باری تعالی بجای می آرید و صبر می
کنید یا آنکه کفری گویید چه در خبر آمده است که هر کسی که در ماه رمضان از گرسنگی
و تشنگی بیتاب گردد و احتراز افطار بر قار در چون او را از آن روزه داشتن بی نصیب
و بهره نباشد و اعمال صالح او باین جهت ضایع شود و از ثواب محروم ماند و
نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ و نقصان بعضی از مالها که بتاراج حادثات رود و مثل آنکه
حرامی در راه غارت کند یا در منزل دزد ببرد یا فوت کند درین اوقات شکر الهی
بتقدیم میرسانید یا آنکه زبان بکلمه کفر و ناسزا میگشاید بیت گر ز دنیا کاسته شود درمی
خاطرت را رسد هزار ملال ور بدینت رسد هزار خلل بکرامت آن نرسد بجان الی
زهر مال خدا که کنی جمع از حرام حلال آفریدست پی عبادت خویشتن است قول لبید
دال و الانفس و الثمرات و نقصان و رنفسها به بیماری و ضعفی که در بدن
واقع میشود که ذی بیماریست که برق آتش مرض چسبد و معالجه و مداوا مشغول شود و نه
صحت بدن دارد که تواند بفراغت بسر حضور کردن و طعامهای لطیف و میوهای
الوان تواند خورد که از آنها لذت یابد آیا درین صورت تمام شکر الهی میگوید یا آنکه
بکفر گفتن مشغول میشود حال آنکه این نوع حادثه از دو حال بیرون نیست یا آنکه موجب
بنده آمرزیده میگردد و بواسطه صبری که داشته در آن بیت یا آنکه عاقبت الامر بجز
تمام صحت بدن می بخشد بواسطه صبر کردن و شکر گفتن بیت هر آنکو شکر گوید روز سختی
رسد آخر بروز نیکبختی و نقصان ثمرات که بآفت سماوی یا ارضی ضایع میشود محققان گفته اند
که نقصان میوه ها مرگ فرزندانست که میوه باغ دلند و در حدیث آمده است که چون بنده

پس را فرزندی بمرد پادشاه عالم فرشتگان را گوید که چون میوهء دل بندهء من جدا
کردید چه میگفت فرشتگان گویند که حمد و ثنای تو کرد و بکلمهء استرجاع چنین که انا لله و انا
الیه راجعون خدای تعالی گوید که ای فرشتگان من برای بندهء من خانه در بهشت
بنا کنید و آنرا بیت الحمد نام نهید و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم
مصیبة پس فرمود آنانکه در بلیات صبر کنند و جزع و فزع نکنند و صبر در سختیها
پیش آورند اشارت بشارت ده آنانرا که چون برسد ایشانرا دشواری و رنجی و مکروهی
گویند انا لله و انا الیه راجعون گویند ما از آن خداوندیم اقرارست بمردن نهادن و
تسلیم بودن بحکم قضا و انصاف به تسلیم و رضا **بیت** اگر حیوة بخشی و گر ممات خواهی
سر بنده کی بخدمت بنهم که پادشاهی ⁂ بکسی نمیتوانم که حکایت تو گویم ⁂ هم جانب تو خواهند
کرد آن کنی که خواهی ⁂ ما بسوی حق باز گردیم که این اعتراف است به بعث و نشور **در تفسیر**
آمده که مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که چون خبر شهادت جعفر بن ابی طالب
رضوان الله علیه بامیر المؤمنین علیه السلام رسید فرمود که انا لله و انا الیه راجعون
اول آن حضرت کسی این کلمه در مصیبت نگفته بود حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد و گفت
این کلمه را سنتی کردم تا هر مصیبت زده که بوی اقتدا کند و این کلمه بگوید از خدای تعالی
بروی صلوات و رحمت باشد چنانکه میفرماید اولئک علیهم صلوات من ربهم
و رحمة و اولئک هم المهتدون آن گروه که در مصائب رجوع بکلمهء استرجاع نما
یند بر ایشانست رحمتها از پروردگار ایشان پی در پی و نعمت بهشت و آن گروه
ایشانند که یافتند راه یافتگان برضا و تسلیم و بکلمهء استرجاع که موجب ثواب عظیم است

خواجه عالم

خواجه عالم صلی الله علیه و آله فرمود که من استرجع عند المصیبة جبر الله مصیبته
و احسن عقباه و جعل له خلفا صالحا یرضاه یعنی هر که نزد یکی مصیبت استرجاع نماید
بکلمهء انا لله و انا الیه راجعون بر زبان راند حق تعالی جبر مصیبت او کند و عاقبتش نکو گرداند
و خلف صالح بنده بدو اش بدهد ذو النون مصری گفت بگورستان بگذشتم
زنی را دیدم نشسته بگوری خنده در پیش گرفته میگفت و میگریست او را گفتم که ای مادر ترا
چه مصیبت رسیده گفت مصیبتهای که کس را نرسیده باشد و پسری داشتم که راحت دل و آسایش
جان من بود پدر ایشان روزی گوسفندی بکشت و کارد در آنجا بگذاشت و بکاری مشغول
شد پسر مهتر کهتر را گفت بیا تا ترا بگویم که پدر گوسفند را چگونه کشت دست و پای برا
در ببست و کارد بحلق وی مالید و سر او ببرید چون خبر یافتم بانگ بر وی زدم و فریاد
بر آوردم وی بگریخت بکوه رفت پدرش باز آمد گفتم چنین واقعه افتاد و بطلب پسر
شد پسر را یافت که شیر او را دریده بود و پدر او در عقب گرفته می آمد در راه تشنگی بر وی
غالب شد و جان بحق تسلیم کرده من در مطبخ طعامی پخته بودم و بکار ایشان مشغول شدم
پسری خورد داشتم دست در کنارهء دیگ برد و بر خود در ریخت او تیز سوخته شد مادر
بگرد و نخیدن مصیبت رسیده گفتم چه میکنی گفت صبر با خود اندیشه میکنم که اگر صبر نکنم و جزع کنم
حالم از این بدتر شود **بیت** هر حال مر بنده را نگر بد که بسیار بد باشد از بد بتر بسی
اگر خواهی که ترا نیز دیگ او قدری و منزلتی پدید آید هر محنتی و مصیبتی که بتو رسد بدان صبر کن
و شکیبائی زیرا که مردان بوده اند که اره بر فرق ایشان نهاده و بدو نیم بریده اند آ
می نکرده اند چنانچه آورده اند که جمعی از کفار قصد زکریا پیغمبر کردند زکریا روی آن

نرید که با ایشان مقاومت کند اَلْفِرارُ مِمّا لا یُطاقُ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِینَ
را کار بست بدرختی رسید اشارت نبوی کرد و بشکافت شد زکریا در میان او رفت
چنین گویند که ابلیس لعین گوشهٔ ردای زکریا بگرفت و بیرون درخت نگاه داشت
درخت بهم آمد آن ملاعینان بدانجا رسیدند ابلیس لعین ایشان را دلالت کرد
بفرمود تا اره دوسر بیاوردند و بر سر درخت بنهادند و بازی می بریدند و هم
خلط از سر شنبه تا بگوش زکریا رسید که ناله بکرد که تا وی بر بلای صبر کند وحی آمد
نکنی که نامت از جریدهٔ صابران محو کنیم چون دشمنان از سرای وجود بیرون کنند
تا نیز در حجرهٔ شهود ت نگذاریم پس اره بر فرق زکریا رسید گفت شکر ترا که خون من
بر سر کوی تو میریزند جز گرد و آهی نکرد تا بدو نیمش باز بریدند اگر از وی سوال
کردندی که چه خواهی از اجزا و ذرات وی نعرهٔ عشق برآمدی که آن خواهم که تا قیا
مت این اره بر من برانند وهب بن منبه گفت در کتاب بعضی از حواریان خوا
نده ام که چون حق تعالی در محنت و بلا بر تو بگشاید شادمان شو که آن سبیل انبیا و اولیا
و رسل است و چون در نعمت و راحت بر تو بگشاید بر خود بگری که با تو خلاف
آن کرد که انبیا و رسولان خود کرده از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت که در بهشت منازل
که کسی نرسد بآن منازل بندگانی که اعمال صالح کرده باشند و آن منازل فرش است
.. یاقوت و زبرجد گفتند یا رسول الله آن منازل از چه کسانست فر
که از اهل بلایا و همومیست شرط مردان درین راه آنست که بجان سپس باز بلا شوند
و بی خواری بپسندند و بجای آن خریداری کنند که بلا و محنت از برای دوستانست کَالْبَلاءُ

مؤکل

مُوَکَّلٌ بِالْاَنْبِیاءِ ثُمَّ بِالْاَوْلِیاءِ ثُمَّ بِالْاَمْثَلِ فَالْاَمْثَلِ و خاصان درگاه ذوالجلال
آنچنان بوده اند که صد هزار تیر بلا از جعبهٔ قضا بر دل و جگر ایشان زده ایشان بر دل کشیده
و لب خندان پیش باز آمده و کاسات زهر سر نوشیده و آهی نکرده اند اگر این مقالات را
تصدیقی و تحقیقی می طلبی در احوال و مقامات انبیا و اولیا نظر کن تا حضرت آدم نبی و نوح
نبی بشنوی و اره بر فرق زکریا معصوم نبی و سر در طشت بردهٔ یحیی مظلوم مشاهده
کنی و جگر سوخته و دل کباب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و فرق شکافته و محاسن بخا
ک بخون آغشتهٔ علی مرتضی صلوات الله علیه و جگر بزهر پاره شده حسن مجتبی نبی و لب
تشنه و حلق بناحق بریده و سینه شکسته و فرزندان با سر بریده حسین شهید کربلا نبی چنانکه یزید
پلید علیه اللعنه بفرمود تا حسین را که جگر گوشهٔ مصطفی و مرتضی بود با فرزندان و خویشان
هزاری تمام کشتند و حرم محترم او را چون بردگان بجانب شام بردند و در شهرها بگردانیدند و
حسین و فرزندان بر سر نیزها کردند و اسب بر سینهٔ آن معصومان براندند تا استخوانهای
سینهٔ آن معصومان در هم شکستند آورده اند که آن لعین ملعون نابکار بدانسان همه جور و
ظلم و ستم که در کربلا با اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امام زین العابدین را سلسله و طوق
و السلاسل با [illegible] و مرها بر قتلگاه حسین و فرزندانش گذر دادند چون امام زین العا
بدین و شهربانو و خواهران و دختران امام حسین علیه السلام چون آن تنهای بی سرها دیدند
که در میان خاک و خون آغشته شده بیکبار خود را از بالای شتران بزیر انداختند و فریاد و فغان
در گرفتند و خاک بر سر خود میریختند خواهران و دختران دست در خون امام حسین بر
ورده بر سر و روی خود می مالیدند و امام زین العابدین روی خود را بر کف پای مبارک امام

علیه السلام می نالید و بزاری تمام می گریست الغصه از گفتار امام زین العابدین صلوات
اهل بیت دوست و دشمن می گریستند پس ای عزیز من در مصایب دنیوی بغیر صبر چاره
نیست و اگر درین جهان فانی و تودهٔ خاک ظلمانی کسی را حیوهٔ ابدی میسر شدی و بقای
سرمدی مصور بودی آن خلعت با قیمت بر قامت استقامت انبیا و رسل که نما
و بیان مسالک سبل اند راست آمدی و اگر کسی را اجل مهلت دادی و باب تقابر
روی و کامی بجو تحمالی و خوشدلی زدی با نبی که سید انبیا و سند اصفیا که منشور کرامت
بیناتش بطغرای عزای انا سید ولد آدم موشح بود و نشان عالیشان مناقب
نمایانش بتوقیع رفیع و لکن رسول الله و خاتم النبیین موقع و موشح بود جام
فوات نتوشیدی و ابد الآباد بفراغ بال و جمعیت خاطر درین سرای فانی جاوید
ماندی و جام ممات نپوشیدی در امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام آن جفا نکردی و برآو
لاد و اطهار او این همه ظلم و ستم روا نداشتندی حق سبحانه و تعالی جمیع سلیا این آیت
عالی همت رقم موت بر صحیفهٔ خونش کشید که انک میت و انهم میتون و بلو
سط توهم وقع بقا در دنیا و فنا این خطاب مستطاب بگوش هوشش رسانید
که و ما جعلنا لبشر من قبلک الخلد یعنی ماندادیم و مقرر نکردیم هیچ بشر را پیش از تو
رتبه جاوید بودن در دنیا تمامی انبیا و ازکیا و اصفیا و غیر ایشان که پیش از تو بوده
شربت مرگ چشانیده ایم و ندای قل یتوفکم ملک الموت الذی بدشان بشنوانیده
افان مت فهم الخالدون آیا اگر تو بمیری این دیگران که هستند باقی خواهند
ماند نی کل نفس ذائقة الموت هر نفس چشنده مرگ است **بیت** گیرد قرار در رحم [illegible]

هر نطفه

هر نطفه که آمده از صلب آدم است کاخ فلک برست زو گر کند نشان لیکن کسی که گو
ش کند این صدا کم است پس بنا برین ارباب ورع و اصحاب نوایب و علما کرو
قو تابد سید المرسلین و خاتم نازل فوت خاتم النبیین و اهل بیت طیبین و طا
هرین علیه افضل الصلوة المصلین بواجبی تامل نمایند دل و جان دردمند و روح و روان
مستمند ایشان با جر و رضا قرین و با اطمینان و تسلی همنشین گردد و اندیشه مرگ و خوف
و فنا بر ایشان آسان شود **رباعیه** اندیشه ز مرگ مصطفی باید کرد شادی و طرب جمله رها
باید کرد چون سید هر دو کون جاوید نماند ما را طمع خام چرا باید کرد

باب سیوم در نبوت و صفت و نعت حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله و درین
باب پنج فصل است **فصل اول** دعوی سن النبی صلی الله علیه و آله انه قا
ل فضلت علی الانبیاء بست خصال جعلت لی الارض مسجدا و ترابها طهورا و
احلت لی الغنایم و نصرت بالرعب مسیرة شهر و اعطیت لی الشفاعة و بعثت
الی الخلق کافة و ختم لی النبوة صدق رسول الله **المناجات** ای کشاینده ابواب
مرادات و ای نماینده اسباب سعادات و ای مواهب کرامت نامحدود و ای دولت
دهنده نعمت نامعدود دلهای عاشقان راهنت و حرمت نیازمندان درگاهت و ران
ساعت که آفتاب عمر ما مکسوف اجل مکدر شود و ماه حیوة ما در محاق ممات افتد نور
فت خود را بدرقه راه ما گردان کار ناساخته ما را بکرم خود ساخته گردان و بهای سوخته ما را
بآتش حرمان و نار هجران سوخته مگردان هرچند که ما عاصیم از فضل خود ما را عاصی مگو
هرچند خاطیم ما را شفاعت مصطفی و اهل بیت او بدرجات جنان برسان بآله الصحبی

و با خبر الناصر نب روایت از ان مهتر بازار عز و بنده و سرور مختوم شفیع جمع امم سرو چمن
کرم ماه یثرب و حرم شاه عرب و عجم خلاصه اولاد آدم سید سادات منبع سعادات
یعنی ابی القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله این منبری که ثمرات از لنت او بکونت
رسانیدم مفخر باید که مرا فضیلت نهادند بر انبیا بشش چیز اول آنکه هر پیغمبری را مسجدی معین
بود که دران مسجد نماز گذاردندی و جای دیگر نشایستی نماز کردن چو نوبت بمن رسید
همه بساط زمین را از بهر من مسجد کرد تا هر کجا که من و امت من خواهیم نماز گذاریم و خاک تیره
را بر تبه آب طهور رسانید که جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِداً وَتُرَابُهَا طَهُوراً دوم غنیمت
کفار را مال حلال کرد از برای من و از برای امت من و بر انبیا دیگر حرام بودی سیم
آنکه قوت و شوکت هر یک از انبیا چندان بودی که قوت خصم با دفع نتوانستندی
کرد که در مقابل خصم در آمدی مرا آنچنان نصرت کردند که چون روی بدشمن می
آوردم هنوز یکماهه راه در میان بنت که بر ایشان خوف غالب میشود و روی بهزیمت
می نهند که نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ چهارم رایت شفاعت را بدست کفایت
من دادند تا فردای قیامت گناهکاران امت خود را شفاعت کنم که شَفَاعَتِي لِأَهْلِ
الْكَبَائِرِ پنجم آنکه تنی چند معین را هر کسی از پیغمبران در زیر پر و بال نبوت پرورش دادی
همه خلق که تا قیامت خواهد بود امت من کردند که وَبُعِثْتُ إِلَى الْخَلْقِ كَافَّةً
ششم آنکه در اول خطبه نبوت در آسمانها بنام من کردند که كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ
وَالطِّينِ نعت محمد منبر نه هر دو عالم نظام دین و دنیا فخر آدم هنوز آدم میان آب
گل بود که او شاه جهان و جان و دل بود در آدم بود نوری از وجودش که زنگی ملک کردی

سجود کش

سجود کش و در آخر بر در جمله روی زمین خطبه و سکه و ختم نبوت بنام من زدند که وَلَكِنْ
رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ای مومن موحد چو شنیدی از بن که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله میفرماید که اول نوباده که شجره فطرت بدید آمد من بودم که أَوَّلُ
مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي اول گوهری که از صدف خاک سر برآوردن باشم أَنَا أَوَّلُ
مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اگر بهشت روی صراط مسکو باز اول کسی که قدم
بر صراط نهد من باشم که أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَجُوزُ الصِّرَاطَ اگر بعجائب صنعی جنت مسکوی اول
اول کسی که قدم بر مشاهده او در ها و بهشت بگشاید من باشم که أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَفْتَحُ لَهُ أَبْوَا
بَ الْجَنَّةِ زهی رسول که جمله انبیا و رسل در دریا با صدف و نبوت غواصی کردند هیچکدام
سر حد معادن جواهرش نتوانستند رسید نوح را سفینه دادند محمد را با سفینه همگنه
دادند سفینه محمد کدام بود اهل بیتش که مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ نوح را سفینه
اش سبب نجات بود و محمد را سکینه اش سبب علو درجات نوح را بر جایی تندند
گفت رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً مصطفی را صلی الله علیه و آله
در وقتی که دندان مبارکش بشکستند و رخسار مبارکش بخون آلوده کردند فرمود اللَّهُمَّ
اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بار خدایا اگر ایشان سنگ بدندان من زدند تو شکر
لطف و هدایت بر سر ایشان نثار کن اگر آتش نمرودی بر ابراهیم برد و سلامت
گردانیدند فردا آتش دوزخ بر جگر گران محمد برد و سلام گردانند تا که آتش آواز
آید که جُزْ یَا مُؤْمِنُ فَإِنَّ نُورَكَ أَطْفَأَ لَهَبِي اگر سطح سپر ابراهیم ملکوت
اعلا آمد که وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ سطح سپر

او را اندر مکاه حضرت محمد کردانیدند و بمقام ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى انس رسانیدند اگر یوسف
را جمال بود که بواسطهٔ آن زنان ناقص عقل بجای ترنج انگشتهای بریدند مصطفی را
صلی الله علیه وآله ملاحت دادند که سبب بریدن زنار کما آمد از وی پرسیدند که أَنْتَ
أَحْسَنُ أَمْ يُوسُفُ فَقَالَ أَنَا أَفْصَحُ وَأَنَا أَمْلَحُ تو نیکوتری یا یوسف پس گفت من فصیح
ترم و ملیح ترم امام جعفر صادق را علیه السلام پرسیدند که حق تعالی ابراهیم را خلیل خواند و آ
ن معنی در قرآن است که وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا و محمد را حبیب خود خواند و آن معنی
در قرآن نیست چگونه است گفت سر محبت پیدا کرده است در قرآن که بدان معلوم میشود
که درجه محبت محمد در غایت کمال است و آن آنست که چاکران محمد را خلعت محبت پوشانید
که يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ پس بنگر که درجه محمد تا چه غایت باشد پادشاه عالم از غایت محبت
جملهٔ اعضای حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله در قرآن یاد کرده است روی آنحضرت را
که آفتاب کمال و ماه جلالت بود گفت قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ چشم او را
که چشم حیا و نرگس روضهٔ رضا بود گفت مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى گوش او را که صدف
جواهر اسرار حکمت بود گفت قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ دل او را که باغ و بوستان وفا بود گفت
مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى سینه او را که معدن علم و منبع حلم بود گفت أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ
دست او را که سزاوار دست معالی بود گفت وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ
پای او را که بر فرق فرقدین آمد گفت طه مَا أَنْزَلْنَا [illegible] او را بود گفت وَوَ
ضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ خلق او را که مشرب عذب و رحمت
و مجمع لطف و کرامت بود گفت وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ از خلق عظیم که دانست بر متضمن

ترجم

ترجم منیو و **فصل دوم در بیان بعضی از معجزات صلی الله علیه وآله** اورده‌اند
که روزی ابوجهل و ولید و عتبه و شیبه علیهم اللعنه بحضرت رسول صلی الله علیه وآله آمدند و گفتند
که ای محمد کیست که گواهی میدهد که تو رسول خدای فرمود که کُلُّ حَجَرٍ وَمَدَرٍ وَحَيٍّ هر سنگی
و کلوخی و درختی گواهی میدهد که من رسول خدایم ابوجهل مشتی سنگ ریزه برداشت و گفت
ای محمد تو دعوی میکنی و ما انکار از مدعی گواه می‌طلبند اگر از این سنگ ریزها آواز
آید که أَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا وَنَبِيُّهُ الْمُصْطَفَى وَأَمِينُهُ الْمُزَكَّى ما را معلوم شود که تو راست
میگوئی رسول صلی الله علیه وآله دعا کرد از ان سنگ ریزها آواز آمد که أَنْتَ نَبِيُّنَا ابو
جهل لعین سر در پیش افکند خایب و خاسر از پیش محمد برفت و گفت چه افتاد ما را با یتیم ابو
طالب که خود را در زمره طالب میخواند من امشب فتنه او را از سر صنادید قریش دور کردا
نم چون شب درآمد آسیاسنگی برگرفت و بر بام حجره نشست اما علیه افضل الصلوة والسلام بر
عزم آنکه چون خواجه کونین و فخر عالمین صلی الله علیه وآله بنماز برخیزد بر سر او زند و هلا
ک کند چون آنحضرت نماز برخواست ابوجهل لعین خواست که سنگ را بیندازد جبرئیل
را فرمان آمد تا شهپر زد و سنگ را سوراخ کرد و آن سنگ در گردن آن لعین افتاد هر چند خواست
که بیرون کند نتوانست و بیم آن بود که هلاک شود فریاد برآورد که یا محمد بفریادم رس
خواجه عالم صلی الله علیه وآله بر بام برآمد و آن حال مشاهده کرد و بخندید و گفت ای ملعون
ندانستی که اگر ما در خواهیم خدای ما بیدار است گفت ابوجهل ای محمد توبه کردم که دیگر ترا
نیازارم از انجا که خلق عظیم رسول بود صلی الله علیه وآله عمامه مبارک از سر برگرفت
و گفت بار خدایا مرا اجازت ده تا این سنگ را از گردن سگ بیرون کنم خطاب عزت در رسید

کرای محمد این ملعون از دشنام است بگذار که بر بام حجره ات بر دار فرمش کنم رسول صلی
الله علیه وآله فرمود خداوند ایکبار دیگر و بار دیگر ببخش پادشاه عالم اجازت دادم گاه کسی
را که بر دشمن خود چنین مشفق باشند بنگر که با دولت خود چون خواهد بود زهی زهی رسول
که اگر خلیل وکلیم حضرتش را دریافتندی چون سلمان و ابوذر کمر خدمتش بر میان
جان بستندی لو کان موسی حیا لما وسعه الا اتباعی هر چه هست دبود از مخلوقات
و موجودات هم طفیل دولت زیرا که مقصود هم کاینات اوست انبیاء دیگر تا نخواستندش
نزاندا و ندا و را نچو است داوند خلیل طهارت و نفس و اهل بیت خواست که و اجنبنی
و بنی ان نعبد الاصنام حبیب را انچو است کرامت کرد که انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا خلیل طلب ذکر نیکو کرد و اجعل لی
لسان صدق فی الآخرین ذکر حبیب را بی طلب تسبیح کردانید ندکه و رفعنا لک
ذکرک خلیل سر به بهشت فرود آورد که و اجعلنی من ورثة جنة النعیم حبیب
در چشم نیامد که ما زاغ البصر و ما طغی خلیل گفت حسبی الله حبیب گفت حسبک
الله بیک خلعت خلیل قند اکند که لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة آدم
گفت اهبطوا مصطفی را صلی الله علیه وآله گفت اصعد ای آدم بزمین رو که سلام خاک
مستقر و قرارگاه تو گردانیدیم ای محمد باسمان بر آی تا ذروه افلاک بجلی تجلی تو آراسته
شود ما تربا و را نکه بدرت را گفتیم اهبطوا ان بود که ترا گویند اصعد تعبی که دیدهای آنبان
بجلی توفیق بکحل نبت معراج حضرت رسول را صلی الله علیه وآله منکر شده اند و گویند
آن خوابی بود و مستحیل است از روی عقل که کسی ساعتی باد و ساعت هفت آسمان

بگردد

بگردد و باز آید اما آنانکه ریحان عشق مشام صدق ایشان داشته اند متفق اند
که معراج خواجه حق است که به بیداری بود نه بخواب که اگر بخواب بودی مصطفی را
صلی الله علیه وآله هیچ فضل نبودی زیرا که روا بود که یکی از ما عرش و کرسی و بهشت
و دوزخ و غیر آن بخواب ببیند و نیز رسول صلی الله علیه وآله فرمود که صلیت العشاء
الآخرة عندکم و صلیت الوتر تحت العرش نماز خفتن نزدیک شما گذاردم و نماز
وتر در زیر عرش که دلیلست به بیداری بود نه بخواب که خفته را نماز نباشد موسی را اشراف
بود و محمد را معراج بود معراج موسی تا بکوه طور بود و معراج محمد صلی الله علیه وآله تا بمیاط نور در حق
موسی گفت و لما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربه در حق محمد صلی الله علیه وآله گفت
که سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام موسی که خود آمده بود چون اثر تجلی
ظاهر گشت مصعوق شد که و خر موسی صعقا زیرا که موسی خود رفته بود و رفتن موسی
صفت موسی بود هر که بصفت خود قایم بود روا بود که چیزی غالب بود و مصطفی صلی الله
علیه مقامات انبیاء و اولیاء و فردوس اعلی و بهشت و دوزخ را مشاهده کرد ذرهٔ از جا
ی نرفت زیرا که خدای تعالی ویرا برده بود و بردن حق تعالی ویرا صفت حق
و صفة الحق لا تغلب فصل سیم در تعریف معراج حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله و دیدن عجایب و غرایب آسمانها سبحان الذی
اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله
لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر پاک و بی عیبی آنکه است که به کرامت
ببرد بنده خود را که محمد است صلی الله علیه وآله شبی یعنی بعضی از شب از مسجد حرام محیط

بحرم کعبه است یا از خانهٔ ام هانی چه مکه حرم او همه مسجد نبوی دور تر از اهل مکه یعنی
بیت المقدس آن مسجدی که برکت دادیم بر گرداگرد او ارض شام است هم برکت دین
که او را مهبط وحی و معبد انبیا ساختیم و هم برکت دنیا که محفوظ گردانیدیم او را با شجار
و اثمار و بسیاری میوه و فراخی معیشت و ارزانی پس بشام رفت و بیت المقدس را
مشاهده نمود و انبیا را صلوات الله علیهم دید و وقوف بر مقامات ایشان حاصل
کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت و تفصیل این معراج برین وجه است که
در تفسیر روضة الواعظین آورده نقل از ابی عبد الله عم که در ان شب که جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل علیهم السلام با فوجی از ملائکه آمده و آنحضرت را از حجرهٔ ام هانی بمسجد الحرام
برده و براق را حاضر ساخته و آن مرکبی است کوچک تر از استر و بزرگتر از حماری
او را لجام گرفته و دیگری جامه برتن مبارکش راست میکرد و بران سوار شد در اول مر
تبه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله میخواست که بران سوار شود امتناع نمود پس
جبرئیل گفت که او محمد است فروتنی کرد تا بر زمین چسبان شد پس آنحضرت بروی
سوار گشت و قاعدهٔ براق آن بود که هر گاه میل به پستی میکرد و بلندی شد دستهای او
کوتاه می شد پایهای او و چون بالا میرفت دراز می گشت پایهای او و کوتاه می شد
دستهای او القصه چون روانه شدند جبرئیل نگاه داشته بود رکاب دولت یار رفت
آنحضرت را و گذشت و رفت تا به بیت المقدس رسید باز از انجا بآسمان اول شد پس
فرشتگان پیش آمدند و بروی سلام کردند و در پیش وی پرواز نمودند تا منتهی شدند
بآسمان هفتم ابن عباس گوید که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آن شبی که مرا بمعراج بردند

وجبرئیل

وجبرئیل با من بود تا برسیدم بنهری که آنرا نور می گفتند و اینست قول الهی که وجعل
الظلمات والنور پس چون بان نهر رسیدم پس گفت مرا جبرئیل که ای محمد عبور کن
و بگذر ازین جا بطلب برکه الله پس بدرستی که خدای تعالی منور گردانید برای تو بنای
نزاو گشیده برای تو آرزوی نزا پس بدرستی که این نهریست که نگذشته ازین هیچکس
نه ملک مقرب و نه نبی مرسل غیر از انکه مرا در هر روزی فرو رفتنی است دران پس
چون ازان آب بیرون می آیدم می افشاندم بالهای خود را پس هیچ قطره نچکید از بالهای
من مگر که می آفریند خدای تعالی ازان فرشته مقربی را که مر او را هست هزار روی می بود
و چهل هزار زبان که هر زبانی تلفظ میکند بلغتی که در نمی یافت انرا زبان دیگر پس آنحضر
ت از انجا درگذشت تا رسید بحجب و آن پانصد حجابست که از حجابی تا حجابی دیگر پانصد
راهست پس جبرئیل گفت که پیش فرما ای محمد آنحضرت فرمود مرا و را که ای جبرئیل
چرا همراهی با من گفت اون شب مرا که درگذرم ازین مکان بیت اگر یکسر موی
بر تر پرم فروغ تجلی بسوزد پرم علی بن ابرهیم رحمه الله از ابی عبد الله علیه السلام نقل میکند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در عالم بالا در شب معراج ملکی دیدم از ملایکه
که نشسته است و جمیع دنیا را در میان دو زانوی خود گرفته و بدست او لوحی است
از نور که در و نظر میکند و اصلا بیمین و شمال متوجه نمیشود از جبرئیل پرسیدم که این
چه ملک است فرمود که ملک الموتست که بقبض ارواح متعلق است گفتم مرا نزدیک
وی بر چون نزدیک وی رفتم بروی سلام کردم جواب داد از جبرئیل پرسید
که این کیست گفت محمد است که نبی الرحمة است که حق سبحانه و تعالی به پیغمبری فرستاده بر بندگان

خود بر من تحیات و مرحبا گفت و گفت بشارت باد ترا یا محمد که من بهترین چیزی نبینم در امت
تو آنانکه فی الحقیقه امت اند آنحضرت فرمود وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلْمَنَّانِ ذِی ٱلنِّعَمِ عَلَیٰ عِبَادِهِ
ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ رَبِّی وَ رَحْمَتِهِ عَلَیَّ و دیگر فرشته دیدم که نیمه او از آتش بود و نیمه از
برف نه برف آتش را می کشت و نه آتش برف را می گداخت گفتم میان آتش آن خدای را
که الفت داده میان آتش و برف الفت دهد میان دلهای مؤمنان گفتم این چه فرشته
است جبرئیل گفت حق سبحانه و تعالی او را موکل گردانیده در اکناف آسمان و در اطراف زمین
از آن روز باز که مخلوق شده دعا و استغفار برای مؤمنان اهل زمین و آسمان میکند
و چون بآسمان دیگر رسید که آنرا بطن البلغا گویند فرمود که ای جبرئیل تشنه گشتم پس
داد بسوی جبرئیل کاسه که در او آب بود پس آنحضرت آشامید آنرا پس رفتند تا بقومی
رسیدند که همه ایشان معلق و سرنگون بودند با سگالی (?) که از آتش بود و ندید پس فرمود
جبرئیل ایشان کیانند گفت اینها آنانند که حق سبحانه و تعالی نعمت حلال بایشان داده
بود از دنیا حلال را گذاشته و سود و زر میخوردند و بسر و حرام مینمودند پس
گذشت بر قومی دیگر که می دوختند پوستهای ایشان را بسوزنهای که از آتش بود
پس فرمود که اینها چه طایفه اند گفت اینها آنانند که بزنان و خلق دیگر دیدندی آنکه حلال
باشند بایشان و از آنجا بر گذشت رسید بمردی که بر داشته بود و بر دوش [illegible] هیزم
هیزم و هر گاه که قوت برداشتن آن نداشت زیاده میکرد بر آن پشته دیگر پس فرمود
که این کیست ای جبرئیل گفت این صاحب دین است میخواهد که آنرا بگذارد و
چون توانایی ندارد که دین را ادا کند بر آن می افزاید باز گشت تا رسید بکوه قزاقی (?) از

از بیت المقد

بیت المقدس برابر روی باد گرم وزید و آوازی مهیب شنید فرمود که این چه باد است ای
جبرئیل که من یافتم و این چه آواز است که من شنودم جبرئیل گفت که این جهنم است حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که پناه می برم بخدای تعالی از جهنم بعد از آن دریافت بادی خوشبوی
دل آویز از دست راست خود و شنید آوازی خوش طرب انگیز فرمود که ای جبرئیل این
چه باد است که من می یابم فرمود که این نسیم عنبر شمیم بهشت است پس آنحضرت فرمود که
میخواهم از خدای تعالی بهشت را پس از آنجا در گذشتند تا رسیدند به بیت المقدس آنحضرت
باندرون بیت المقدس درآمد جبرئیل آمد بسوی صخره پس برداشت از او بیرون آ
ورد از زیر آن سه قدح را که یک قدح از شیر و قدحی دیگر از عسل و قدحی دیگر از خمر پس
آنحضرت گرفت قدح شیر را و آشامید باز قدح عسل را گرفت و بیاشامید باز گرفت
قدح خمر را فرمود که سیر گشتم این قدح را نخواهم جبرئیل گفت که اگر این قدح را می آشا
میدی گمراه می شدند امت تو و جدا می شدند از تو و چون در مسجد بیت المقدس
درآمد هفتاد پیغمبر را امامت کرد و در محلی که جبرئیل فرود آمده بود و با او کلیدهای خزا
ین زمین بود گفت یا محمد پروردگار تو بتو سلام رسانیده پیغام داده که این کلیدهای خزاین
زمین است پس اگر خواهی باش پیغمبر بنده و اگر خواهی پیغمبر پادشاه پس اشارت کرد بسوی
آن [illegible] جبرئیل و آنچه او گفته بود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در مقام تو ا
ضع درآمده فرمود بلکه من بنده ام که پیغمبرم بعد از آن بالا رفت بسوی آسمان چون رسید ب
آسمان جبرئیل طلب گشودن در کرد پس ساکنان آسمان گفتند کیست این که با تو است
گفت محمد گفتند خوش آمد و داخل شد سپس گذشت بر هیچ گروهی از فرشتگان مگر

که سلام کردند بر وی و دعا کردند برای او و متابعت نمودند او را مقربان درگاه الهی پس
گذشت آنحضرت بر شیخی که نشسته بود در پای درختی و بر گرد او اطفال چند بودند پس آنحضرت
فرمود که ای جبرئیل این شیخ چه کس است گفت این پدر تو ابراهیم است پس گفت این
اطفال کیانند بر گرد او گفت اطفال مؤمنانند که بر گرد وی اند و طعام میدهد ایشانرا باز گذشت
بر شیخی که نشسته بود بر کرسی هر گاه که نظر کردی بر راست خود خندیدی و شاد شدی و چون
نگاه کردی بجانب چپ خود اندوهگین شدی و گریستی فرمود که این کیست یا جبرئیل گفت
پدر تو آدم است پس چون دیدی کسی را که بهشت میرود از ذریت او بخندیدی و شاد میشد
و چون دیدی کسی را از ذریت او که بدوزخ میروند اندوهگین میشد و میگریست
و در گذشت بر فرشته که نشسته بود بر کرسی پس سلام کرد فرمود که یا جبرئیل نگذشتم
بهیچ یک از فرشتگان که دیده باشم او را که دولت نداشته باشم مگر این را پس کیست
این یا جبرئیل گفت این مالک خازن دوزخ است بدانکه این بهترین فرشتگانست باز
روی بتافت چون او را خازن دوزخ کرد اند نخندید برین وجه گریه منظره شد و چون بآسمان
هفتم رسید در آنجا بوسید شخصی که مشابه بود بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
حجاب نور و ظلمت را قطع فرمود بمحلی رسید که براق نیز از رفتار فرو ماند پس بر رفرف
سوار گشته بپای عرش رسید هزار نوبت از حضرت عزت جل جلاله و عظم شانه ادن منی
شنید و در هر نوبت آنحضرت را ترقی دیگر دست داد تا قدم مبارک بر سر بردی نهاد
و از آنجا بر منظر فتدلی جلوه گر شد پس بخلوت خاص مکان قاب قوسین او ادنی
که نهایت قربست در آمد و اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود و شفای تحفت

الهی

الهی بکلمات بابرکات التَّحِیَّاتُ لِلّٰهِ وَالصَّلَوٰتُ وَالطَّیِّبَاتُ بجای آورد و باکرام
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ مخاطب گشت بلهجه شریف امیر
المؤمنین صلوات الله علیه تا دهشت بروی کار نکند و بدان دل مبارک نورانی آنحضرت
بیارامد و درین تشریف این سلام است خانه خود را داخل ساخته فرمود که اَلسَّلَامُ
عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِیْنَ و در حین مراجعت بهشت و درجات آن و دو
زخ و درکات آن بنظر مبارک وی در آوردند و بهدیه نماز امت مرحوم اشرف تعیین کردند
و به بیت المقدس باز آمد متوجه مکه شد کاروانهای قریش را دید که می آمدند در رو
ضة الواعظین آورده که چون بامداد همین شب خود معراج تقریر فرمود مؤمنان تصدیق
کردند و کفار استبعاد عظیم نمودند تا نهای بیت المقدس پرسیدند و آن مسجد
در پیش نظر مبارک وی مشاهده گشته از هر چه میپرسیدند نشان باز میداد و از کا
روانهای خود خبر جستند بهمه با اندازه گفت و اول از بردن به بیت المقدس و از
آنجا بعالم بالا حکمت در بردن آن باشد که این تصدیق نزدیکتر است با دیگر حکمتها و آنرا
که مدد توفیق رفیق طریق بود در تصدیق بعد افزود و آنرا که نبود همچنان در مقام
تکذیب و انکار بودند و مدت این سفر مبارک اکثر سه ساعت و بقولی چهار ساعت
بوده و در تفسیر آورده که اکثر علما برانند که معراج حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه [illegible] در سال دوازدهم بوده از مبعث و در روضة الواعظین آورده که در سال
دوم از مبعث بوده و در ماه اختلاف کرده اند که ربیع الاول یا رمضان یا شوال
یا ربیع الآخر و در تفسیر آورده که اشهر شب بیست و هفتم رجب و رفتن آنحضرت

بر بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافرست و عروج بر آسمان
و وصول بمرتبهٔ قرب باحادیث صحیح مشهوره که قریب است بحد تواتر ثابت گشته
بر رستی که خدای تعالی شنواست سخنان کفار را در تکذیب پیغمبر و بینا باحوال مؤمنان
در تصدیق و بقول سمیع و بصیر یعنی سمیع و بصیر است یعنی شنوانیده محمد را صلی الله
علیه و آله کلام خود و نموده او را آیات قدرت بر دوام خود یعنی بتحقیق که شنوا بودم
بخبر را که بدان خطاب کردند و بینا بودم آنچیز را که بوی نمودند و الله اعلم

فصل چهارم در تعریف صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله علیهم و فضیلت آن

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که در شب معراج چون هر شب را بدیدم
هر چه پیش از آن دیده بودم هم در چشم حقیر گشت قطره بیکبار از هر سو در بر دهان
من آمد طعمی دیدم که چشنیدگان از آن خوشتر چیزی نچشیده باشند آنگه حق تعالی با من
سخن گفت و من با وی سخن گفتم گفت یا محمد در آسمان ها از عجایب هیچ چه دیدی گفتم خدا
وندا عجایب بسیار دیدم گفت فرشته دیدم که یک نیمه او از آتش بود و یک نیمه دیگر
از برف نه برف آتش را می کشت و نه آتش برف را می گداخت و میگفت یا مُؤَ
لِّفًا بَيْنَ الثَّلْجِ وَالنَّارِ أَلِّفْ بَيْنَ قُلُوبِ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ ای خدای که الفت
داده میان برف و آتش الفت ده در میان بندگان خود دیگر گفت که فرشته دیدم
و برا چند هزار دست بود و هر دست چند هزار انگشت داشت و با آن انگشتها حساب و شمار
چیزی میکرد جبرئیل را گفتم که این چه حساب و شمارست که میکند گفت حساب قطرات باران میکند نیز
دیگر آن فرشته میشندم و گفتم دانی که از امروز تا بازکه حق تعالی دنیا را آفریده است تا امروز چند قطره

باران

باران بارید است گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا براستی بخلقان فرستاده که تفصیل
آن نیز دانم که در بر چند قطره باریده و در بحر چند قطره و در بوستان چند قطره و در گورستان
چند قطره و در ویرانه چند قطره و در معموره چند قطره از نیها گفت عجب بماندم از قوت
حافظهٔ آن فرشته بعد از آن گفت آن فرشته که یا رسول الله حسابی هست که من از
آن عاجزم و نهایت آن نمیدانم گفتم آن کدام است گفت چون در مجلسی که نام تو
برند و آنجماعت باتفاق بر تو صلوات فرستند حق تعالی ایشان را چندان ثواب
دهد که من از حساب آن عاجزم و نهایت آن ندانم و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که جبرئیل را علیه السلام فرمود که جبرئیل را علیه السلام دیدم و بشارت
داد مرا و مرحبا و گفت که پروردگار تو میگوید هر کسی که صلوات بر تو فرستد من صلوا
ت بر وی فرستم و هر کس که سلام دهد بر تو سلام دهم بر وی پس سجدهٔ شکر گذا
ردم خدای را دیگر فرمود که هر کس که یکنوبت صلوات بر من فرستد خدای تعالی ده
نوبت صلوات و درود بر وی فرستد و ده گناه از وی بردارد و ده درجه او را
بلند گرداند و ده نیکی و برا بنویسد و دیگر فرمود که هر کس که یکنوبت صلوات
فرستد بر حضرت مصطفی خدای تعالی و فرشتگان هفتاد نوبت درود بر وی
فرستند و در عدة الداعی آورده که روایت کرده محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه
السلام که هیچ چیز در ترازوی اعمال گرانتر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست
بتحقیق که مردی باشد که بنهند عمل او را در ترازو پس میل کند بسبب بدی که کرده
باشد پس بیرون آرد پیغمبر صلی الله علیه و آله صلواتی را که فرستاده اند بر او آتش و بنهند

در نماز و دیگر اعمال او پس رایج آید آن سزاوار و در روایت کرده هشام بن سالم
از ابی عبد الله علیه السلام که همیشه دعا محجوب است تا صلوات فرستند بر محمد و آل محمد
و در روایت است که هر که دعا کند و ذکر نکند پیغمبر را صلی الله علیه و آله دعا بر سر ایستاده بالا نر
و دوای عزیزان اگر میخواهید که بثواب عظیم برسید که از انها ثواب نباشد روان
حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله بصلوات شاد کنید و فرمود که شب معراج که
مرا باسمان بردند فرشته را دیدم که پر و بال او را سوخته و بر زمین افتاده گفتم ای
جبرئیل حال این فرشته چیست گفت یا رسول الله حق تعالی ویرا بدهی فرستاد که تا آن
ده را خراب کند ساعتی توقف کرد آتشی آمد و پر و بال او را بسوخت گفتم که ویرا
هیچ توبه هست گفت بلی یا رسول الله توبه او آنست که ده بار بر تو صلوات فرستد
آن فرشته ده بار صلوات بر محمد و آل محمد فرستاد و پر و بالش بوی داد و باز بر پرید
و باسمان شد غلغله در ملکوت افتاد که زهی پیغمبری که به برکات صلوات دادن بر وی
توبه فرشتگان قبول میکنند اگر اهل آسمان و زمین برکات صلوات وی
رحمت و مغفرت یابند عجب نیست و چون صلوات دهی آواز بلند بردار
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ارْفَعُوا اَصْوَاتَكُمْ بِالصَّلوٰةِ عَلَيَّ فَاِنَّهَا
تَذْهَبُ بِالنِّفَاقِ وَحَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ یعنی هر گاه که بلند کنید آواز خود را
در صلوات دادن چنانچه اعضای شما بلرزد و حرام کرده جسد او بر آتش دوزخ
و دیگر فرمود صلی الله علیه و آله مَنْ فَصَلَ بَيْنِي وَبَيْنَ آلِي لَمْ يَنَلْ شَفَاعَتِي یعنی
هر که فاصله کند میان من و آل من نیابد شفاعت مرا در نیابد پس صلوات چنین باید

داد که

داد که اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده است
که هر گاه ترا حاجتی پیش آید و خواهی که حق تعالی آنرا اجابت کند اول صلوات
ده بر رسول و آل او و بعد از آن حاجت بخواه که حق تعالی اجابت میکند زیرا که او کریمتر است
از آنکه از وی دو حاجت خواهند یکی را اجابت کند و یکی را نه رسول صلی الله علیه و آله
گفت که شب معراج فرشته را دیدم با هیبت و عظمت هر چه تمامتر و مکتب داده و چندین هزار
ملایکه در پیش وی صف زده بروی سلام کردم جواب سلام داد الا بر نخواست و توا
ضع نکرد خطاب عزت در رسید که ای فرشته نمیدانی که این چه کس بود که بر تو سلام
کرد او آن کسی است که ترا و هر چه آفریده ام از برای طفیل وی آفریده ام برخیز و بروی
صلوات فرست آن فرشته اکنون صلوات میدهد تا بروز قیامت عایشه رضی الله عنها
گفت شبی رسول صلی الله علیه و آله سر در کنار من نهاده بود و در روی وی نگاه کردم
هزار بار روی رسول صلی الله علیه و آله از ماه شب چهارده نیکوتر بود گفتم اَلْوَيْلُ لِمَنْ
لَا يَرَاكَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وای بر کسی که ترا نبیند روز قیامت و بعد از آن گریه بر من غلبه
کرد و قطره اشک بر رخسار رسول صلی الله علیه و آله افتاد و چشم مبارک باز کرد و
مرا گفت مَا يُبْكِيكِ چه چیز ترا بگریانید حال و قصه با وی بگفتم گفت وای که فردای
قیامت کرا نبیند گفتم نه یا رسول الله گفت اول شراب خواره که بی توبه بمیرد
دوم هر که نام مرا بشنود و صلوات ندهد سیوم فرزندی که پدر و مادر را رنجانیده
باشد و پدر و مادر از وی خوشنود نباشند چهارم کسی که قطع صله رحم کند پنجم کسی
که او همسایه را برنجاند ششم کسی که در دل او کینه برادر مومن باشد بیت سخن از گیسو

کسی سینه برسوز که خود در سوختن مانی شب و روز ٭ محققان گفته اند که اگر خواهی که دایما
در بهشت برین باشی و دولت شوی کن هیچکس در دل کینه مدار و بد مگو و بد خواه
هیچکس مباش رباعی چنین طلبی ز هیچکس خشم مباش چون مرهم موم باش چون نیش
مباش خواهی که ز هیچکس بتو بد نرسد بد خواه و بد آموز و بد اندیش مباش ٭ هفتم کسی
که مردم از دست و زبان او در رنج نباشند و همیشه با مردم دشمنی ورزد بیت نزد حق دشمن
تر آنکس دان که با خلق خدا ٭ از دل و جان دشمنی دارد بتشنیع و جدال ٭ این چنان در
نفع و درد دل و قهر و غضب ٭ وان چنان در قید تهدید خدای ذو الجلال ٭ آورده اند
که اول منبر ساخته بودند در مسجد رسول صلی الله علیه و آله ستونی بود که انرا حنانه گویند
رسول علیه السلام پشت بران ستون باز نهادی و اصحاب را موعظ فرمودی گفتند یا رسو
ل الله اجازت ده تا منبری بسازیم تا تو بران منبر برآی و موعظ گویی و ما در جمال با
کمال تو بنگریم رسول صلی الله علیه و آله اجازت داد چون منبر ساختند حضرت رسول
از در مسجد درآمد و روی بمنبر نهاد چون پای مبارک بر پایه اول نهاد گفت آمین
بر دوم نهاد گفت آمین بر سیوم نهاد گفت آمین چون پشت ستون در ناله درآمد چنا
نکه اهل مسجد از ناله او بگریه درآمدند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از منبر فرود آمد
و ستون را در بر گرفت تا ساکن شد گفت بخدای که مرا برسالت بخلقان فرستاد
که اگر او را در بر نگرفتمی تا قیامت بر فراق من ناله کردی اصحاب گفتند یا رسول الله
سه بار آمین گفتی و ما دعا نشنودیم گفت دعا جبرئیل کرد و من آمین گفتم چون پای را
بر پایه اول نهادم گفت هر که نام تو بشنود و بر تو صلوات نفرستد خدای تعالی وی را

دور گرداند

دور گرداند از رحمت خود گفتم آمین و چون پای بر دوم نهادم گفت هر که ماه رمضان
دریابد و رضای حق حاصل نکند خدای تعالی دور گرداند از رحمت خود گفتم آمین
چون پای بر سیوم نهادم گفت هر که مادر و پدر دریابد و رضای ایشان حاصل نکند
خدای تعالی دور گرداند او را از رحمت خود گفتم آمین ای عزیزان بدانید که رضای پدر
و مادر رضای خداست هر که پدر و مادر را دشمن باشد و رضای ایشان نجوید خدای تعالی از
وی راضی نباشد اول ما کتب الله فی اللوح المحفوظ انی انا الله لا اله الا انا من رضی
عنه والداه فانا عنه راض ومن سخط علیه والداه فانا علیه ساخط اول چیزی
که حق تعالی بر لوح محفوظ نوشت این بود که منم آن خدایی که دیگر نیست هر که پدر و مادر
از وی راضی ام و هر که پدر و مادر از وی خشمگین اند من از وی خشمگینم آورده اند
که رسول صلی الله علیه و آله بگورستان بگذشت گوری را دید که از جای بر می آمد
و فرو میرفت رسول صلی الله علیه و آله منادی فرمود که هر که درین گورستان مرده دارد
باید که بیاید و بر سر گور وی بنشیند خلقان بیامدند و بر سر گورها بنشستند و کسی بر سر آن
گور ننشست روز دوم و سیوم منادی فرمود کسی بر سر آن گور نیامد روز چهارم پیرزنی
بیامد عصایی در دست بر سر آن گور بنشست رسول صلی الله علیه و آله پرسید که صاحب
این گور کیست گفت پسر منست گفت منادی نشنیدی چرا نیامدی گفت یا رسول الله از
آزرده بودم که روزی مرا از جای بلندی بینداخت و دست مرا بشکست گفتم خداوندا
از وی خوشنود مباش چنانکه من از وی خوشنود نیستم رسول صلی الله علیه و آله گفت
این پسر تو در عذابست و من امت خود را در عذاب نتوانم دید از وی خشنود شو گفت

یا رسول الله از دوم نمی آید که از وی خوشنود شوم رسول علیه السلام گفت بیا و گو
شش بر گور وی نه تا چه می شنوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ردای خود در
بر گور وی انداخت و پیرزن گوشش بر گور نهاد آوازی شنید که ای مادر نفرین با
م بر سر که من در میان آتش می سوزانم با ماران و کژدمان پیرزن بیفتاد و بیهوش
شد چون بهوش آمد گفت یا رسول الله از وی خوشنود شدم و او را بحل کردم
گفت این نوبت گوشش را بر گور نه نهاد گفت چه می شنوی گفت آوازی
می شنوم که میگوید که ای مادر خدای از تو خوشنود باد چنانکه من از تو خو
شنود شدم بادی در آمد و آتش را بکشت و حق تعالی مرا بیامرزید

فصل پنجم

در بیان مناجات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روی عن النبی صلی
الله علیه و آله انه قال فی مناجاته الهی اصطفیت آدم و کرمته و اتخذت
ابرهیم خلیلا و کلمت موسی تکلیما و جعلت عیسی روحا قال الله یا محمد
اصطفیت آدم لانک کنت فی صلبه و اتخذت ابراهیم خلیلا لانک
کنت فی صلبه و کلمت موسی تکلیما لذکره نعوتک و صفاتک و جعلت عیسی
روحا لیبشر الخلق بظهورک صدق رسول الله المناجات یا د
صفی شطوا ابر سیاه شده ما را بزلال الطاف و افضال خود سفید گردان با
ران انعام و احسان خود از غمام غفران بر فرق ما گناهکاران بباران هم را
فرادیس جنان با مصطفی و مرتضی و فرزندان ایشان بر مایده رضوان بنشان
یا اله العالمین و یا خیر الناصرین راویان اخبار نبوی و معبران آثار مصطفوی

آن ستارگان

آن ستارگان فلک نبوت و ولایت و منوران دین و معصومان طیبین و طا
هرین منقول است که خواجه کونین و فخر عالمین و حبیب حضرت آله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
در مناجات گفت خداوندا آدم را برگزیدی و خلعت خلافتش بکرم کردا
نیدی و تاج اصطفی و اجتبا بر سرش نهادی و ابراهیم را خلعت خلت پوشانیدی
و ردای شریعت بر کتف جانش افکندی و آوازه دوستی او باقطار عالم ر
سانیدی و موسی عمران را از میان اهل طغیان و عصیانش بیرون آوردی و صاحب
اسرار طور و محرم راز بساط نورش گردانیدی و مقام عیسی مریم را بر طارم
چهارم ساختی و ریحان لطف روحی در ریاض عصمت او بشکفانیدی بر است که چون
من با نیاز با حضرت بی نیاز تو راز گفتم درجه و منزلت امتان با من شرح دادی
نصیب من چه نمودی خطاب با تشریف حضرت عزت عز شانه در رسید که ای
محمد دل خوش دار که ما انبیا را برای تو آفریدیم و بطفیل وجود شریف
تو مخلوق شده اند و ترا برای خود خلق کردم مقصود کاینات توی سر در هم مو
جودات توی آدم که تشریف صفوت یافت از ان بود که صدف در یتیم
تو بود و ثمره شکوفه طهارت تو بود لانک کنت فی صلبه ابراهیم را خلعت
پوشانیدیم و آوازه دوستی او باقطار عالم رسانیدیم از ان بود که صلب او سراچه
نور نبوت و گوهر حکمت تو بود لانک کنت فی صلبه اگر موسی عمران در دامن
نطق نور بر اوج خرقه طور کلمه چند با او رفت ما با موسی هم دفتر خوانی غایب
تو میکردیم و منادی نامه مدح تو میخواندیم و اگر عیسی را گوی نوال خلق عظیم کردیم و چه

و فر کاهش بر طارم چارم زدیم ازان بود که بشر فرمود تو بود که جبلت عیسی
ز روح ما لیس تنسبه الخلق لیس ثبته ظهور لک حضرت عزت از عنایت منقلب رسول الله
را صلی الله علیه و آله از آدم و آدمیان منقطع و ممتاز کرده اند که ما کان محمد ابا احد
من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین همه عالم را از نور او روشنا
ییست او را با آب و گل چه آشنائیست آدم طفیل محمد بود تو مپندار که محمد طفیل
آدم بود **نظم** تا ظن نبری که ما ز آدم بودیم * کان دم که نبود آدم و آن دم بودیم **بیت** نبود
عالم و آدم که نور احمد بود * ز آفریدن آدم غرض محمد بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین و دیگر فرمود که اول ما خلق الله
تعالی نوری یعنی من نبی بودم و هنوز آدم میان آب و گل بود و دیگر آنکه اول
چیزی که آفرید نور مرا آفرید و دیگر فرمود که خلقنی الله و علیا من نور واحد
مرا و علی را از یک نور آفرید و دیگر حدیث فرمود که مرا و علی را پیش از عالم و آدم
آفرید بیافرید بهزار سال بتسبیح و تقدیس مشغول بودیم در وقتی که هیچ مسبحی و مقدسی
نبود حق تعالی آدم را بیافرید و نور ما را در صلب وی نهاد و آدم در بهشت بود و ما
در صلب وی بودیم نوح که در کشتی بود و ما در صلب وی بودیم ابراهیم را که در آتش
انداختند ما در صلب وی بودیم حق تعالی ما را از صلبهای پاک برحمهای پاک نقل میفرمود
تا که بصلب عبد المطلب رسید پس آن نور را بدو نیمه کرد نوری را بصلب عبد الله نهاد
و نیم علی را در صلب ابو طالب نهاد مرا نبوت داد و علی را امامت داد و نام از نامهای
خود از برای ما اشتقاق کرد خداوند عرش محمود است و من محمد و او علی اعلاست

واین عجیب

واین عجیب زهی رسول که چون بدعوی پیغمبری برخواست بنبوت جهانیان از او معجزه خواستند
گردانید که ای سوسمار بگلبید معجزه که انبیا را علیهم السلام بود همه مصطفی را صلی الله علیه و آله بود
موسی عصا را بر سنگ زد دوازده چشمه از وی روان شد که فانفجرت منه اثنتا
عشرة عینا حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله از سر انگشتان ده چشمه روان کرد چنانکه
روایت از جابر بن عبد الله انصاری که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
آب خواست گفتم یا رسول الله یا ما آب نمانده است در مشک آنقدر آب هست
که تشنگی بنشیند نباشد گفت بیارید آنرا کاسه بزرگ خیر بیارید آوردند حضرت
صلی الله علیه و آله دست در کاسه نهاد و انگشتان از هم باز کرد و گفت یا جابر بسم الله
بگوی و آن قطره آب در کاسه ریز جابر گفت آن آب را در کاسه ریختم آب دیدم که از
میان انگشتان رسول صلی الله علیه و آله میجوشید تا کاسه پر شد رسول علیه السلام گفت
آب بیاشامید و بردارید آنچه میخواهید مردمان می آمدند و آب می آشامیدند و آنچه
میخواستند برمیداشتند تا همه سیراب شدند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دست از
کاسه برداشت همچنان کاسه پر آب بود موسی عصا بر دریا زد دریا بشکافت حضرت
مصطفی باشارت انگشت مبارک بر آسمان ماه را بشکافت و اینچنان بود که جمعی هم
گمرهان سودای خلافت و گمرهان بیدا چنانست که نقش توحید بدست
تحرک از تخته دل سترده بودند و در رتبه تحیر راه گم کرده بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله آمدند که یا محمد و بدیه ترا در آفاق میزنند و ما از سر ابر پرده راز تو چون حلقه
بر دریم بر مصداق قول خود معجزه بنمای و این معجزه که در زمین منتهای ما بگمان خیانت

متن نطق تا الغیوب را برسالت او ور ... [illegible]

که این کار را تو بلباس تلبیس می پوشانی یک ره این را بآسمان افکن و این طبق
ماه را برهم شکن ... این خیل و خیال بهزیمت شود و شبهه از بعد بصیرت ما برخیزد و
رسول صلی الله علیه و آله چون این بشنید گفت خداوندا می بینی که این گمراهان بر سر چه کارند
اگر مصلحت هست مرا قوت ده تا بمقراض انگشت قراضه از دامن ماه ببرم تا شاید که معجز
تو نوبتهای شود که کور دیدگان بدان بینا شوند خطاب عزت در رسید که ای محمد
کرا با تو این مخالفه است اشارت کن که ماه اسیر بنان تست رسول صلی الله علیه و آله
نگاه کرد ماه را که از زیر دامن شفق سر بگریبان افق بر آورده و بنور خود عالم را منور کردا
بنده آفتاب رسالت که شعشعهٔ انوار او بر نور ماه آفتاب غلبه کرده دره شعاع انگشت
خود بر میان ماه زد ماه را بدو نیم کرد چنانکه یک نیمه از ان جانب کوه بود و یک نیمه از ینجا
بیت: آن کز بنان او سپر ماه شق گرفت — خورشید از خجالت وی [illegible] عرق گرفت
در حدیث آمده است که فردای قیامت منادی از حضرت عزت ندا کند که هر که را نام محمد است
گو برخیزد و بمجاب بهشت رود

در فضیلت اسم محمد

در عدة الداعی آورده که روا
یت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود که هر که او را چهار فرزند باشد و نام
نهد یکی از ایشان را بنام من که محمدم پس بتحقیق بداند که او جفا کرده بر من و در روایت
از سلیمان جعفری که شنودم از ابی الحسن علیه السلام که میفرمود که داخل نمیشود فقر
و درویشی در خانه که در و نام محمد یا احمد یا علی یا اسم یکی از ائمه باشد یا فاطمه از زنان
باشد و دیگر در حدیث آمده است که کسی که او را محمد نام باشد مشورت باو کنید که
هر چه او فرماید بان عمل کنید و دیگر در حدیث آمده است که هرگاه شخصی را دختری باشد

وادرا

و او را فاطمه نام کند خدای تعالی برکت نام او آتش دوزخ بر پدر و مادر وی [illegible]
او حرام گرداند و منقول است از ابی جعفر علیه السلام که شیطان هر گاه می شنود منادی
ی راند اسم کسی را باسم محمد یا علی میگدازد شیطان چنانکه می گدازد قلعی را آتش
دیگر فرمود که بنده را بقیامت آرند و در موقف سیاست بدارند نام وی محمد باشد
و گناه بسیار کرده باشد خطاب عزت در رسد که ای بنده من شرم نداشتی که هم نام
دوست من بودی و حبیب من چندین گناه کردی اگر ترا شرم نبود من باری
شرم دارم که از کرم خودم نام حبیب خود را در دوزخ اندازم و عذاب کنم برو که
بر تو رحمت کردم زهی بزرگی محمد و بزرگواری او آن خورشید فلک سعادت
و آن ماه آسمان سیادت با آن هم بزرگی و جلالت و رفعت حال تواضع و تذلل
بود لاجرم در رتبهٔ قاب قوسین او ادنی اش نشاندند و صد هزار الطاف بر فر
ق همت او افشاندند و جملهٔ موجودات را فرمودند تا سر بر خط فرمان او نهادند جابر
گفت که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سفری بودم بودم آنحضرت خواست
که بقضاء حاجت بنشیند بر کنار وادی دو درخت بود از یکدیگر دور اشارت کرد
دو درخت را که بهم نزدیک شوید درختان هر دو روی بیکدیگر آوردند و در برابر یکدیگر
ایستادند رسول علیه السلام در عقب درختان رفت و طهارت کرد چون بیرون
آمد اشارت کرد که هر یکی باجای خود روید با جای خود رفتند مثل این از امیر المؤمنین
علیه الصلوة والسلام روایت کرده اند در تفسیر امام حسن عسکری علا آورده اند که
چون امیر المؤمنین علیه السلام بصفین میرفت در صحرای فرود آمد خواست که بطهارت

رود جماعت منافقان با یکدیگر گفتند برویم و در صورت وی نگریم و آنچه از وی جدا
میشود با رسول مانند کی میکند به بینیم از آنجا که علم و لایت امیر المومنین بود علیه السلام بدانست
دو درخت بود در آن صحرا که از یکدیگر دور بودند بقدر یک فرسنگ قنبر را گفت
آن دو درخت را آواز ده که وصی محمد میفرماید که بیکدیگر نزدیک شوید قنبر گفت یا امیر المومنین
آواز من چگونه بآن درختان رسد گفت خدای با ایشان میرساند قنبر آواز داد درختان
روی بیکدیگر آوردند چون دو دوست که مدتی باشند که یکدیگر را ندیده باشند بتعجیل می آ
مدند تا بیکدیگر رسیدند امیر المومنین علیه السلام خواست که در پس آن درختان رود
منافقان با یکدیگر گفتند ما کر و در حیلت کردیم امیر المومنین علیه السلام بدانست قنبر را
گفت مرا بپوشش درختان احتیاج نیست بگو تا درختان بجای خود روند قنبر گفت
دو درختان هر یکی بجای خود رفتند امیر المومنین علیه السلام در میان صحرا بنشست بطهارت
هر گاهی که منافقان میخواستند که بدان جانب نگرند چشمهاشان کور می شد چون روی
از آنجا میگردانیدند روشن می شد تا آنکه حضرت امیر المومنین علیه السلام فارغ شد این غر
یب و عجیب نیست زیرا که هر معجزی که حضرت رسول را بود امیر المومنین را نیز علیه السلام
همان معجزات بود بواسطه آنکه هر دو یک نور بودند و حق تعالی هر دو را از یک نور
آفرید و جمله نورها از نور ایشان است و نور ایشان از نور حق که الله نور السموات
و الارض اگر میخواهی از این نور منور گردی و فردای قیامت در پیش تو نور بود
دبر راست و چپ نور که یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم بدیشان اقتدا کن
نقیاد او امر حق باش و اجتناب از نواهی او کن و زبانت را بگوی تا از فواحش

گفتن غیبت

گفتن و غیبت کردن کنگ باشند گوشت را بگوی تا از استماع لهو و بیهوده شنیدن کر
باشند چشمت را بگوی تا از نظر حرام کور باشند و سینهات را بگوی تا از کینه برادر مسلمان
مؤمن بر حذر باشد و دست را بگوی تا از لقمه حرام و از تصرف کردن مال مسلمانان
مباحی بریده باشند و پایت را بگوی که از هرزه بجای رفتن که ترا الغفر موده اند لنگ باشند
تنت را بگوی تا هدف تیر قضا باشند و دلت را بگوی تا یگانه درگاه خدای باشند اگر
تیر بلا آید هدف شود و اگر جوهر وفا آید صدف شود و اگر مصباح نور الله آید مشکات باشد
تا تجلی عزت و نور هدایت بینی به بندگی او را باش تا بفضل و رحمت ترا بکشد و در نعمت
او شاکر باش و در بلای او صابر باش تا بدرجه صد لقانت برساند و فردای قیامت صحبت
با صد لقانت حشر کنند والله اعلم **باب چهارم در امامت و فضل**
حضرت امیر المومنین و امام المتقین و یعسوب الدین اسد الله الغالب و مظهر
العجایب و مظهر الغرایب علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلام علیه و در وی
شش فصل است **فصل اول در بیان اوصاف امیر المومنین علیه الصلوة والسلام**
روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال من احب ان ینظر الی اسرافیل فی
رتبته و الی جبرئیل فی جلالته و الی آدم فی سلمه و الی نوح فی خشیته و الی
ابراهیم فی خلته و الی یعقوب فی حزنه و الی یوسف فی جماله و الی موسی
فی مناجاته و الی عیسی فی سیرته و الی یحیی فی زهده و الی یونس فی ورعه و الی
محمد فی حسبه فلینظر الی علی ابن ابی طالب فان فیه تسعین خصلة من
خصال الانبیاء علیهم السلام لا نبیه صدق رسول الله **المناجات باد و...**

اوقات خلوات و برکات زیارات ناجیات و برکات لبیک حاجیان و برکات قرآن
و قرآن خوانان و برکات صد و بیست و چهار هزار نقطه نبوت که اول آدم و آخر محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله و برکات دعای عالمان و آمین فرشتگان بر وزن کار جمله مو
منین و مؤمنات از شرق تا بغرب عام در سان هم را خاطر جمع و چشم بر ورع و کردار شا
یسته و گفتار بایسته پسندیده و علمی کافی و دلی وافی و رستی در دین و سینه پاکی و دلی
با نیاز و قولی دور از مجاز و خاطر حق جوی و زبان حق گوی و قدمی ثابت و دامن عاقبت
ارزانی دار یا اله العالمین و یا خیر الناصرین **روایت** از آن چشم و چراغ آفر
ینش تا بیابی نور او از مبدا صبح فطرت لایح گشت هیچ موجودی را نور در چشم نبا
ید که لولاک لما خلقت الافلاک آن سیدی که هم چشم و چراغ و هم چراغ و چشم بود
که مردمی بجهان او آورد که لبعثت لاتمم مکارم الاخلاق چه رانی بود که اگر لمعات انوا
ر او نبودی همه را گمراهی ظلمات آباد جهنم کشیده بودی که کنتم علی شفا حفرة من
النار فانقذکم منها عجب چشمی بود که هرگز بغفلت در خواب نشد که تنام عینا
ی و لا ینام قلبی عجب چراغی بود با که در هم عام باد مخالف بوزید هیچ بادی یا بره
او اطفا نتوانست کرد و هر روز افروخته تری شدی بود که یریدون لیطفؤا نور
الله بافواههم والله متم نوره زهی چشمی که در چشمش نیفتاد که نظر از وی بتنگ
منازل خلد برین مشغول شود لاجرم در حق وی آمد که ما زاغ البصر و ما طغی زهی
عالی همتی که با آن همه دست تنگیها که داشت جز در خوناب در چشمش نگنجید که اللهم
ارزقنی عینین هطالتین صدر صفه صفا و بدر خطه وفا و حبیب حضرت اله یعنی ابی القاسم

محمد رسول

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم **نعت** ای منور شده بنجوم جمال تو وی مقرر شده
رسوم کمال تو سنا منیت صدر نور نعم آسمانیست قدر تو ز جلال تو بزرگ شد از تو
منتظم ارکان شرع را از تو منتظم احوال شده مزین بتو مقام و محل شده مبین بتو حرا
م و احلال نسب و از اهل عالمت اکفا منیت از نسل آدمست امثال این خواجه که آیه
ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین لو نبیعنان
ولت اوست میفرماید که هر که خواهد که اسرافیل را با هیبتش مشاهده کند و میکائیل را با عظ
مت نفس مطالعه کند و جبرئیل را با غایت جلالتش ببیند و آدم را در مقام تسلیم و انقیاد
تصور کند و از خشیت نوح با خبر گردد و از مرتبه خلت ابراهیم شمه معلوم کند و از حزن
و اندوه یعقوب بوبی تمام حالتش رسد و از جمال یوسف بدیع الجمال بهره بردارد و
زنهار موسی عمران واقف گردد و از تقوی یحیی اشتیاقش معلوم شود و کیفیت سنت
عیسی را اقتباس کند و یونس را در مقام ورع از نور حضورش اقتباس کند و جا
نب اعمال ناصح را یحیی علامتش در نگرد و باید که دیده جهان نما بر گشاید و نظر در
جمال با کمال حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه نماید که مفاد
خصلت پسندیده از خصلتهای پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین در وی موجود است
از جمله خصایل پسندیده وی **اول شجاعت** و آن بحدی بود که گفته لو تظاهرت
العرب علی قتالی لما ولیت عنها اگر جمله عرب روی بحرب من آرند پشت بدیشان
نکنم **دوم سخاوت** و آن تا غایتی بود که سه روز بروزه بود و طعام را براه حق ایثار نمود
بسایل داد تا در حق وی آمد که و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا **سیم**

سیم علمش تا حدی بود که از چهار کتاب فتوی میداد و میگفت که لو ثنیت الوساده و جلست
علیها لحکمت بین اهل التوریة بتوریتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین
اهل القرآن فان بقرآنهم بیت مفتی هر چهار دفتر قاضی هشت خلد داور هشت جهت
اعظم امیر المؤمنین ع چهارم حلمش چنان بود که آورده اند که ویرا غلامی بود چند کرت
غلام را آواز داد و غلام در پس دیواری بود و می شنید و جواب نمیداد بر خواست و به پیش
غلام رفت و گفت آوازم نشنیدی گفت می شنیدم اما بر حلم تو اعتماد داشتم پنجم ورعش
چنان بود که والله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله
فی نملة اسلبها جلب شعیرة ما فعلته و ان دنیاکم عندی لاهون من
ورقة فی فم جرادة تقضمها ما لعلی و لزینة الدنیا و نعیم یفنی و لذة لا تبقی خبر
من رکب المطایا سوگند بخدا که اگر عطا کنند بمن هفت اقلیم عالم را بانکه تا فرمانی
کنم خدا را در باره موریچه که از دانه او یک دانه جو جدا کنم نمیکنم آنرا و تحقیق که دنیای شما
نزد من خوارتر است از برگی که در دهن ملخی باشد علی کی و زینت دنیا کی که نعمتش فانیست
لذتش بهیچ نیست ششم عبادتش بحدی بود که آورده اند که شبانه روزی هزار
رکعت نماز گذاردی بغیر از فرایض و نوافل که موظف بوده هفتم خاموشیش
تا بحدی بود که بغیر بیان شریعت تا تحقیق حقیقت و طریقت باز کم حضرت
عزت هیچ سخن نگفتی و آن از جملهٔ خصایست که محمود است که الصمت حکم و قلیل فاعله
هشتم غیرتش چنان بود که هر گاه که در جهاد گرم شدی موی اطرافی مبارکش از جبابر
آمدی و آن از غیرت و دلاوری بود چنانچه در قصه خالد آورده اند که میان آنحضرت

و خالد بن الولید علیه اللعنة ماجرای رفته بود روزی بطرفی رفت با لشکر و ملازمان خود
امیر المؤمنین علیه السلام عمود آهنین در دست داشت بر آمد و تا بر سر امیر المؤمنین
علیه السلام زند آنحضرت دست مبارک دراز کرد و عمود را از وی فرا گرفت و در
گردنش انداخت و تاب داد چون قلیده شد خالد ملعون باز گشت و پیش ابو
بکر غرقوت مبهوت ملعون شدم چند خواستند که برون کنند نتوانستند آهنگران را حا
ضر کردند گفتند تا دست او را در آتش نبریم نتوانیم برون کردن و چون در آتش
بریم خالد هلاک شود مگر حضرت شاه ولایت علیه الصلوة و السلام آوردند و زاری و
تضرع نمودند تا بحدی که صفت نتوان کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بدو انگشت مبا
رک خیبر گشای اشارت کرد از هم باز شد نهم روشنی جمال باکمالش تا بحدی بود
که ملایک ملکوت و ساکنان حضرت جبروت از پادشاه حی لایموت در خواستند از
غایت اشتیاق تا حق تعالی شبیه علی ابن ابی طالب علیه الصلوة و السلام بر صورت
او ملایکه آفریدند تا ملایکها بدیدار او تسلی یافتند دهم عفتش چنان بود که محققان اسلام است
که هرگز گرد معصیت بر دامنش ننشسته از اول عمر تا آخر عمر یازدهم صبرش تا بغایتی
بود که در حق وی خلف بسیار کردند و وی صبر میکرد و وی گفت صبرت فی العین
قذی و فی الحلق شجی اشاره الی انکه بیست و چهار سال تحمل ظلم ظالمان و کافران
که ابا بکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة و العذاب شدید صبر کرد تا کار از حد بگذشت محنت
بنهایت رسید آورده اند که روزی روی مبارک بروضهٔ مطهر حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله آورد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی

ای برادر از این قوم بیوفا شکایت میکنم که مرا ضعیف شمردند و حق مرا غصب کردند و حق
فرزندت غصب کردند و در شکم فاطمه زدند محسن را در شکم وی کشتند تازیانه بر بازو
شس زدند بر این همه صبر کرده ام اما از اشتیاق تو طاقتم نماند آوازی آمد که ای علی
ما نیز مشتاق توئیم وقت آن آمد که رنج و محنت تو براحت و آسایش بدل شود دوازدهم
منقبتش چنان بود که ابواب مشکلات و امور معضلات را بخدمت آنحضرت
آوردند بوضوح میرسانیدند و آنحضرت گره از مشکلات ایشان گشوده و بعلم ولایت
حل مشکلات مینمود تا حدی که عمر بن خطاب علیه اللعنة گفت لولا علی لهلک عمر و علم
وی چنان مشهور است که هرگز رنج خود بر هیچ مسلمان نمیافکند چنانچه آورده اند
که روزی گوشت خریده بود و در دست داشت قنبر خواست که از دستش فرا
گیرد از روی مرحمت بر وی نگاه کرد و گفت پدر عیال مهتر است و حق که بردارد
برای اهل و عیال خود چیزی را قنبر دیگرباره الحاح کرد و گفت نقصانی در کمال مرد
واقع نمیشود اگر خود بار عیال کشد سیزدهم منقبتش چنان بود که آورده اند که آنروز
که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از دار فانی بسرای باقی انتقال فرمود امام
حسن و امام حسین علیهما السلام از دفن آنحضرت مراجعت نموده بخرابه رسیدند آواز
ناله بسمع مبارک ایشان رسید بر اثر ناله برفتند پیری خسته را دیدند بر خاک خسپیده و
خشتی در زیر سر خود نهاده میگریست شاهزادگان گفتند ای پیر ترا چه افتاده
است که در اینجا خسپیده گفت مردی ام غریب و بیمار و مدت مدید است
در اینجا می باشم هر روز شخصی بیامدی و در پهلوی من نشستی چون پدر مهربان تعهد

احوال

احوال من نمودی و گفتی مسکین جالس مسکینا اگرچه دیده جمالش را ندید
اما از بوی خلقت مشامم میرسید و امروز سه روز است که نیامده است امامان را
علیهما السلام طاقت نماند بگریه درآمدند و گفتند ای پیر آن پدر بزرگوار ما
امیر المؤمنین بود علیه الصلوة والسلام و در این روزها بدبختی ضربتی بر وی زد و شهید کرد و ما
از دفن او می آییم پیر چون نام امیر المؤمنین علیه السلام شنید بیهوش گردید و چون بهوش
آمد گریبان چاک زد و فریاد میکرد و میگفت من چکس بگشتم که امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام تعهد حال من نماید و در دست و پای شاهزادگان افتاد و گفت که بروح پدر
بزرگوار خود که مرا بسر روضه وی برید که من دیگر زندگانی نمیخواهم امام حسن و امام حسین
علیهما السلام آن پیر را دست گرفته بر سر تربت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام آوردند
پیر را چون نظر بر مرقد مطهر امیر النحل افتاد خود را بر قبر آنحضرت انداخت و روی
خود بر خاک نهاد و گفت خداوندا بحق صاحب این تربت که جانم بستان تیر
دعای پیر بهدف اجابت رسیده بر سر تربت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جان
بداد بیت ذره بود بخورشید رسید قطره بود بدریا پیوست فی الحال شاهزادگان
کان در حوالی روضه آنحضرت پیر را دفن کردند بیت من در دو سرا هیچ در میان
ندهم نه خاک درت بملک جانان ندهم بردار نقاب از رخ خود چون خورشید تا
نعره زنان بپیش رخت جان بدهم چهاردهم منقبتش آن بود که گفت رسول
صلی الله علیه و آله مرا هزار باب از علم در آموخت و از هر باب هزار باب دیگر
مفتوح شد و در تمامت علوم بکمال بود و از اینجاست که حضرت رسول صلی الله علیه

وآله فرمود انا مدینة العلم وعلی بابها قیام شبش چنان بود که در خبر است
که شخصی گفت به نزدیک معاویه علیه اللعنه بودم مرا گفت که از صفت علی مرا باز
گوی گفتم مرا ازین معاف دار گفت مترس و بگوی گفتم بخدای که همه شب بیدار
بود و خوابش اندک و اوقات شب و روز کتاب خدای تعالی خواندی و بخوشی عشق
مشغول شدی بخدای که وی را در میان شب می یافتم ایستاده و یتململ تململ السلیم و یبکی
بکاء الحزین با دنیا خطاب میکرد و میگفت که ای دنیا خود را بر من عرضه میداری و می
تشوق سیمهای سخت دور افتاده مرا در تو هیچ رغبت نیست و ترا هیچ حاجتی ندارم ترا
سه طلاق گفته ام که با توام رجوع نباشد و می گفت آه آه از دشواری راه و دوری
سفر و اندکی زاد معاویه ملعون بگریست و گفت یا ضرار بخدای که چنین است علی ابن
ابی طالب علیه الصلوات والسلام امام است و وصی است و عترت پاک وی را بوده است
بیعت روز غدیر و فتح خیبر و رضوان بود و دوستی خدا و رسول وی را بود و حق با وی است
وی با حق بود چنانکه روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه وآله خبر میداد از وفا
ت خود معاذ جبل برخواست و گفت یا رسول الله اگر واقعه افتد ما دست در دامن که
بزنیم و تمسک از که جوییم که نجات یابیم از عذاب خدای تعالی فرمود لو سلک الناس
وادیا وسلک علی وادیا فاسلکوا وادی علی فالحق مع علی وعلی مع الحق ید
ور معه حیث ما دار اگر جمله خلقان براهی روند و علی ابن ابی طالب براهی دیگر شما
شما براه علی روید که او با حق است و حق با او است و چون حق درین مرکز قرار گرفت
هر چه جز از حق باشد ضلالت و گمراهی گند نص قرآن فماذا بعد الحق الا الضلال

پس اگر

پس اگر نجات می طلبی از آتش دوزخ دست در دامن آنحضرت و اولاد معصو
م اوزن تا فردای قیامت بحکم المرء مع من احب بر فتراک ایشان بند شوی و حسن
اولئک رفیقا فصل دوم در فضایل امیرالمومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله
وسلامه علیه روی عن ابن عباس قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وآله صلوة
العصر ثم قام علی قدمیه فقال من یحبنی ویحب اهل بیتی فلیتبعنی فاتبعنا
ه باجمعنا حتی اتی منزل فاطمة فقرع الباب قرعا خفیفا فخرج الیه علی ابن ابی
طالب علیه شملة ویداه متلطختان بالطین فقال له حدث الناس بما رأیته
امس فقال علی علیه السلام نعم فداک ابی وامی یا رسول الله بینا
انا فی وقت صلوة الظهر اردت الطهور فلم یکن عندی الماء فوجهت ولدی
فی طلب الماء بالطبا علی فاذا انا بهاتف یهتف یا ابا الحسن اقبل علی یمینک
فالتفت فاذا انا بقدس من ذهب معلق فیه ماء اشد بیاضا من الثلج وا
حلی من العسل فوجدت منه رائحة الورد فتوضأت وشربت منه جرعة ثم قطرت
علی راسی قطرة وجدت بردها علی فؤادی فقال رسول الله صلی الله علیه
وآله هل تدری من این ذلک القدس قال الله ورسوله اعلم قال قد
س من اقداس الجنة والماء من تحت شجرة طوبی او قال من نهر الکوثر
اما القطرة فمن تحت العرش ثم ضمه الی صدره وقبل بین عینیه ثم قا
ل حبیبی من کان خادمه بالامس جبرئیل صلی الله علیه وآله صدق رسول
الله وصدق ولی الله روایت از عبد الله بن عباس رضی الله عنه گفت که رو

روزی خواجهٔ کونین و فخر عالمین از فرض نماز دیگر فارغ شد برخاست و گفت هر که
مرا دوست می دارد و اهل بیت مرا دوست میدارد باید که متابعت من کند
و در عقب من بیاید گفت ما هم در عقب وی روان شدیم تا که رسید بمنزل آن زهرهٔ
فلک نبوت و نقطهٔ خطهٔ رسالت چراغ اهل بیت محمد مصطفی فاطمهٔ زهرا علیها السلام
خواجهٔ عالم صلی الله علیه و آله دست بر حلقهٔ در نهاد و حلقه بر در زد و تاجدار سورهٔ هل
اتی و شهسوار میدان لافتی و آن مشرف بتشریفات انما ولیکم الله و مخصوص
بنیابت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی علی مرتضی صلوات
الله علیه بیرون آمد گلیمی در خود پیچیده و دستهای مبارک گل آلود کرده مهتر عالم گفت
یا علی حدث الناس بما رأیته حدیث کن مردمان را بدانچه دیروز دیده کردی
و معاینه دیدی گفت یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد دیروز در وقت پیشین
خواستم که طهارت کنم و فرض ایزدی بجای آورم آب نبود در وی بدان دو دریا
ی عصمت و دو گوهر کان حکمت و دو نازنین کونین یعنی حسن و حسین کردم و ایشانرا
بطلب آب فرستادم ساعتی تأخیر افتاد ناگاه آوازی شنیدم که یا ابا الحسن بجانب
راست خود نگاه کن نگاه کردم سطلی را دیدم از زر معلق در هوا ایستاده در وی
آبی بود سفیدتر از برف و شیرینتر از عسل بوی گل از آن بمشام رسید از آن آب
وضو کردم و جرعهٔ چند نیز بیاشامیدم پس قطرهٔ از آن آب بر سرم چکید که خنکی
آن بدلم رسید مهتر عالم صلی الله علیه و آله گفت یا علی میدانی که آن سطل از کجا بود
گفت خدا و رسولش عالمترند رسول صلی الله علیه و آله گفت آن سطل از سطلهای

بهشت

بهشت بود و آن قطره که بر سرت چکید از زیر عرش بود پس حضرت مصطفی
مرتضی را صلی الله علیهما بر سینهٔ خود باز نهاد و میان هر دو چشم او را بوسه داد و گفت
حبیب من و روشنایی چشم من آن کس است که دیروز خادم او جبرئیل بوده است
زهی بزرگوار بنده که گاهی جبرئیل امین را بخادمیش میفرستند و گاهی رسول رب
العالمین را میفرمایند که اگر فضایل وی بخلقان نرسانی فرمان بجای نیاورده باشی
که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت
رسالته و الله یعصمک من الناس بگو ای محمد و برسان آنچه بتو نازل شد
از پروردگار تو و اگر نرسانی و ادا نکنی پس تبلیغ و ادای رسالت نکرده باشی و از
دشمنان مترس که نگاه دارندهٔ تو منم نگهدارم ترا از شر دشمنان اگر فاسقی با علی
مفاخرت کند این را بروی خوان که افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون
اگر ترسایان با تو معاتبه کنند علی و فاطمه و حسن و حسین را علیهم السلام با خود ببر
که قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم و اگر
از صحابه کسی با تو گوید که چرا ما را با خود نبردی چنانکه او را بردی بگوی که میراث دار
من اوست که ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا اگر کفار انکار تو
کنند گواه تو منم معجزهٔ تو علی قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم
الکتاب و اطاعت او بر خلقان فریضه کن که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و او
لی الامر منکم دوستی و بر خلقان واجب گردان که قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی بگو که فردای قیامت بر صراط از دوستی علی خواهند

برسید که وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ سئِیله علی را تاج کرامت بر سر نهد
کُنْتُمْ خَیْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ بگو که علم از و فرا گیرید که جمله کتب با من نزدیک اوست
و راسخ در هم علم اوست و یازده فرزندش که وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ هبیرة بن
عبد الرحمن گفت پیش امیر المؤمنین علیه السلام شدم در کوفه بمن نگریست گفت
ای هبیره دولت با اهل و عیالت که در مدینه آند گفتم بلی یا امیر المؤمنین چون نماز خفتن
بگذاردم امیر المؤمنین علیه السلام گفت پیش من آی پیش او رفتم گفت چشم برهم نه
برهم نهادم گفت باز کن باز کردم گفت کجائی گفتم بر بام خانه خود در مدینه گفت
فرو رو نزدیک اهل و عیال خود رو و عهد تازه کن فرو رفتم و ایشانرا دیدم و باز
بیرون آمدم و پهلوی امیر المؤمنین علیه السلام بنشستم گفت چشم برنه برهم نهادم گفت
بگشا بگشادم گفت کجائی گفتم بر بام سرای تو یا امیر المؤمنین آنگه گفت یا هبیره نزد
سوی مسکند ساحره که یک شب از زمین عراق بزمین مسند میرود گفتم آری گفت
اگر وی بکفر خود بدان قادرست ما بایمان خود از ان قادرتریم یا هبیره من علی ابن
ابی طالبم وصی مصطفی صلی الله علیه و آله نزدیک آصف بن برخیا علمی بود از کتاب
وی که قادر بود که تخت بلقیس را بیکبار براه طرفة العینی پیش سلیمان آورد و آن علم
نزدیک منست و علم جمله کتب بهای خدای تعالی آیا من قادر نباشم بدانچه خواهم گفتم بلی
یا امیر المؤمنین یا وارث التورئة و الانجیل و الزبور و الفرقان آورده اند
که حق تعالی موسی را فرمود که از خضر علم آموز و آنکه که از پیش خضر باز گشت برادرش
هارون بوی رسید و از موسی پرسید که ازینجا بهم دیدی گفت من و خضر در لب

دریا نشسته

دریا نشسته بودیم مرغی از هوا در آمد و منقاری از آب برگرفت و بسوی مشرق انداخت
و یکی دیگر بسوی مغرب و یکی بسوی آسمان و یکی دیگر بسوی زمین انداخت و بپرید و ما
از ان متعجب و حیران گشتیم فرشته آمد و گفت چرا متحیر شده اید گفتیم از کار این
مرغ گفت معنی این آنست که بدان خدای که مشرق را مشرق گردانیده و مغرب را مغرب
و آسمان را بر داشت و زمین را بگسترانید که بعد از شما پیغمبری بیرون آید نام وی
محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و ویرا وصی باشد نام او علی مرتضی علم شما بنسبت
علم او چون قطره بود از دریای علمش ای محب مؤمن از علمش شمه شنیدی مستمع باش
و از شجاعتش نیز شمه بشنو آورده اند که چون خواجه کونین و فخر عالمین صلی الله علیه
و آله چون بحرب خیبر رفت و صفوف لشکر راست شد رسول صلی الله علیه و آله رایت
بیکی از صحابه داد و عبیدان فرستاد آن بزرگ بی فتح باز آمد روز دیگر دیگری را بفر
ستاد وی نیز بی فتح باز آمد بیت زر و بازوان نیاید کار شیران که از روباه زاید
مکر و دستان ظفر خیبر حیدر صفدر را ای حبیب حصار آن قلعه مرد کار دیده می طلبید
رسول صلی الله علیه و آله ازین معامله دلتنگ گشت و غبار ملال بخاطر انور آنحضرت
نشست ملفظ درر و نثار فرمود و لَاُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلاً يُحِبُّ اللهَ وَرَسُولَهُ
وَيُحِبُّهُ اللهُ وَرَسُولُهُ یعنی فردا رایت دولت با نصرت را بدست مردی دهم که خدا
و رسول خدا او را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و فرار نماید و بار نگر[دد]
و تا فتح خیبر نماید منافقان بیکدیگر می گفتند که از علی فارغیم زیرا که در انروز چشم آن قبیله
شجاعت در دسکر در رسول صلی الله علیه و آله نگاه کرد در میان همه به امام متقیان [illegible] بیان [illegible]

او حصار اند بدید گفت مرا مرد که میدان و مبارزان دار الاسلام کیست که کار حرب او تمام
و دل عدو را قهر او کند از دوازده امام او بر دار و اشارت بجانب سلمان کرد که امیر المؤمنین
را طلب چون کس در راه او سید علیه السلام حاضر شد گفت ای بهتر عالمیان چشم مرا درد رسیده
است که کحل نشقف نمی‌توانم که دیده ام درد مند است حضرت رسول امیر المؤمنین را صلی الله
علیها پیش خود طلبید و آنحضرت را در کنار خود نشاند و زبان مبارک بچشم نازنین امیر و او لیا
کشید چون خواجه هر دو سرا صلی الله علیه و آله نوشتی وار وی امان از مکحله دهان که آب
حیات دارو ما برده است و شفا هم در وی که از چشمه عذب آنحضرت لعب کرده اند در چشم امیر
مؤمنان کشید در حال صحت یافت و بی‌راحت مبدل گشت بیت زبان بچشم تو مالید
در رد مد احمد که شست اهل بصیرت لعینه بصر است زبان رسانید بچشم تو دو غرض آن بود
که در حدیث زبان نیز با تو در نظر است امیر المؤمنین علیه السلام گفت که بعد از آن هرگز مرا
درد چشم واقع نشد پس رسول صلی الله علیه و آله رایت دولت بدست امیر المؤمنین
علیه السلام داد و بجانب خیبر فرستاد نظم روز خیبر که او علم برداشت از دل مصطفی الم
برداشت شاه مردان و میر میدان بود گاه شمشیر و گه علم برداشت فرد او رخیبر نیز
رایت دولت نصر من الله و فتح قریب بدست او خواهد بود امروز خلفا نیز الوالای
او فرمودند و فردا لوای حمد بدست او دهند هر که امروز در ولای او بود فردا در زیر
لوای با سعادت او خواهد بود القصه امیر المؤمنین علیه السلام چون بخیبر رسید
مرحب از حصن بیرون آمد و برابر امیر المؤمنین علیه السلام حمله کرد آنحضرت ضرب وی را
رد کرده یکضرب او را دو نیم کرد تمام یهودی بیرون آمد بالای وی ده گز بود حضرت امیر علیه السلام

نیز یکضرب

یکضرب بینداخت دیگران روی بهزیمت نهادند آورده اند که در بام حصار منجنیقی بود
که هر کس که انجا میرسید نام او و لقبش میپرسید و میگفت تو آنی که فتح خیبر توانی کرد
چون امیر المؤمنین علیه السلام انجا رسید نام و لقبش معلوم کرد گفت اینست که فتح خیبر کند خود
را از بالای حصار بزیر انداخت امیر المؤمنین علیه السلام بیکدست حلقه در را گرفته و بدست
دیگر وی را در هوا بگرفت و بر زمین بگذاشت چنانکه از او بوی تو رسید
و اسلام بروی عرض کرد چون از کار منجنیق پرداخت آهنگ در کرد علی در حق بود
آهنگ در باطل نمود زلزله در وی انداخت و حلقه در بگرفت و بجنبانید چنانکه
جمله حصار با هفت طبقه زمین در یکدیگر چون سیماب بجنبید بقوت ربانی اسم قا
درسبحانی بر زبان آورده تکبیر الله اکبر بیسی و سه هزار من در را قبیر برکند و چهل قدم
بینداخت رباعیه مردی زکننده در خیبر پرس اسرار کرم زخواجه
قنبر پرس گر تشنه فیض حقی ای حافظ سرچشمه آن ز ساقی کوثر پرس دیگر نظم
ای جان سخن ز دست و دل بوتراب کن آباد سار کعبه و خیبر خراب کن جاک علو
بیاد و ده اگر دلدلش وز ذکر تیغ او جگر خصم آب کن بروایت صحیح وارد شده
که چهل کس از مبارزان دلاور جمع شدند و خواستند که آن در را باز کردانند
نتوانستند مردانگی توفیق واجب الوجود برکند و بینداخت و باز بجای خود به
دستی مبارک گرفت و پل ساخت برای اهل اسلام تا جمله بر روی بگذشتند یعنی
که گذر جمله خلق عالم بر نست آورده اند که عمر بن خطاب علیه اللعنه و العذاب گفت
یا رسول الله تعجب میکنم از دست و دوش علی که این در را نگاه داشته حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله گفت عجب میدانی از من فردای قیامت لوای
حمد را علی خواهد داشت که یک شقه او بمشرق خواهد بود و یکی بمغرب بعد ازان گفت
یا رسول الله امیر المؤمنین در بالای چه ایستاده است گفت در بالای پر جبرئیل
و گفت یا رسول الله علی را این قرب و منزلت هست که پای را بر پر جبرئیل گذارد
رسول صلعم فرمود که ای پسر سعادت دنیا و آخرت علی پا را بکتف من گذاشت بتها را
از خانه کعبه بر انداخت جبرئیل خود واسطه ایست میان من و علی هر ملعون سر بند
شد و از گفته خود پشیمان گشت **بیت** گر غیر تو نور علی کونین را لیکن ندارد بهره
از خورشید تابان دیده اعمی بعد ازان رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای علی
اگر آن نبودی که ترسم که چنانکه طایفه در حق عیسی مریم گفتند در حق تو نیز
آن گویند من امروز زبان گشادمی و در حق تو آن گفتمی که هرجا که تو قدم برگیری
خاک قدم بر گیرند و بجای توتیا در چشم کشیدندی **مثنوی** گر نبودی خلقها
تنگ و ضعیف * گر نبودی خلق محجوب و کثیف * زین منطق لبی بگشادمی * در مدیحش
داد معنی دادمی * ولیکن ترا این آیت بس است که تو از منی و من از تو أَنْتَ مِنِّي
وَأَنَا مِنْكَ نَفْسُكَ نَفْسِي وَلَحْمُكَ لَحْمِي وَدَمُكَ دَمِي عبد الله مسعود گفت
شنیدم از حضرت رسول صلعم که گفت إِنَّ لِلشَّمْسِ وَجْهَيْنِ فَوَجْهٌ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ
وَوَجْهٌ يُضِيءُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَعَلَى الْوَجْهَيْنِ مِنْهُمَا كِتَابَةٌ ثُمَّ قَالَ أَتَدْرُونَ مَا
تِلْكَ الْكِتَابَةُ قَالُوا اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ الْكِتَابَةُ الَّتِي تَلِي السَّمَاءَ اللهُ نُورُ
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْكِتَابَةُ الَّتِي تَلِي أَهْلَ الْأَرْضِ عَلِيٌّ نُورُ الْأَرَضِينَ گفت

آفتاب

آفتاب را دو روست یکروی اهل آسمان را روشنائی میدهد و یک روی اهل زمین
را و آن روی که باسمان دارد نوشته است که الله نور السموات والارض و آن
روی که بر زمین دارد نوشته است که علی نور الارضین زهی بزرگی و رفعت و شأن
علی ابن ابی طالب و از عجایبهای قصه خیبر یکی آن بود که پیش از فتح خیبر صفیه دختر
حی اخطب در خواب دید که ماه از آسمان در کنارش افتاد از خواب در رفت
شوهرش گفت ترا چه رسید قصه واقعه شوهر حکایت کرد شوهرش طپانچه
سخت بر روی وی زد چنانچه رخسارش کبود شد گفت هنوز خیبر نا گشوده و علوی
دوستی محمد میکنی ندانی که ماه آسمان پیغمبر آخر الزمان باشد القصه امیر المؤمنین علیه السلام
خیبر را بگشاد و غنیمتش بر صحابه افتاد و چادر صحابه بر روی وی افکندند و بر در حجره حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله فرستاد رسول وی را قبول کرد و احوال آن ضربت طپانچه
از وی پرسید صفیه را حیا مانع شد جبرئیل آمد که یا رسول الله این ضربت در دوستی
تو خورده است و این رنج از برای تو کشیده است جبرئیل احوال صفیه با حضرت
رسول صلی الله علیه و آله گفت ای عزیز من این نکته اشارتست بانکه ای بنده مومن از
برای ما رنج دنیا مکش و شربت محنت دنیا مچش که چون زخم خورده پنجه اجل شوی و بلحد
تنگ و تاریک در آیی آن دو فرشته بقرب در آیند و گویند مَنْ رَبُّكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ اگر
جواب عاجز آیی چنانچه از برای صفیه جبرئیل را فرستادیم تا جواب وی بگفت از برای
تو بشیر و بشری فرستیم تا جواب باصواب ترا تلقین کند که رنج نجیج نیکوکاری بر درگاه
ما ضایع نگشت که إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا **فصل سیوم در فضایل**

علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه رُوِیَ عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ أَعْطَانِی اللهُ خَمْسًا أَعْطَانِی جَوَامِعَ الْکَلَامِ وَأَعْطَی عَلِیًّا جَوَامِعَ الْعِلْمِ وَجَعَلَ عَلِیًّا وَصِیًّا وَأَعْطَانِی الْکَوْثَرَ وَأَعْطَی عَلِیًّا سَلْسَبِیلَ وَأَعْطَانِی الْوَحْیَ وَأَعْطَی عَلِیًّا الْإِلْهَامَ وَأَسْرَی بِی إِلَیْهِ وَفُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ حَتَّی رَأَی مَا رَأَیْتُ وَنَظَرَ إِلَی مَا نَظَرْتُ صَدَقَ رَسُولُ اللهِ

روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پادشاه علام مرا پنج چیز داد و علی را پنج چیز مرا جوامع کلام داد و علی را جوامع علم مرا نبوت داد و علی را امامت مرا کوثر داد و علی را سلسبیل مرا وحی داد و علی را الهام مرا باسمان برد و ملکوت آسمان عرض نمود و درهای آسمان بگشاد تا علی بدید آنچه من دیدم و بنگریست بدانچه من نگریستم پادشاه علام مرا بگفت بعلی نگر من نگاه کردم حجابها دیدم منخرق شده و علی سر بر داشته و با من سخن گفت پادشاه علام مرا گفت ای محمد علی را وصی تو کردم و وزیر و خلیفه تو ساختم وی را اعلام کن من وی را اعلام کردم در آنجا که در پیش حضرت آلهیت بودم وی گفت قبول کردم حق تعالی فرمود ملایکها را تا بر علی سلام کردند عبد الله عباس گفت چون از حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حدیث بشنیدم دوستی علی با گوشت و خون من آمیخته شد و هرگز در وی عاصی نشدم و خلاف وی نکردم و هم دوستان وی خصمان بودند

روایت که سیاهی را بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آوردند که دزدی کرده بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا اسود دزدی کردی گفت بلی امیر المؤمنین یکبار دیگر گفت اگر از تو بپرسم و اعتراف کنی دست راستت

به برم چنان

به برم چنان کن آنحضرت بار دیگر از وی بپرسید اقرار کرد امیر المؤمنین علیه السلام دست راستش ببریدند آن سیاه دست بریده خود را بر گرفت برفت و خون از دستش میچکید ابن کوا بوی رسید گفت یا اسود دست ترا که ببرید گفت امیر المؤمنین و مهتر و سفید رویان و سفید دستان و پایان مولای من و مولای جمله خلقان وصی بهترین پیغمبران ابن کوا گفت او دست ترا ببریده و تو مدح و ثنای او میگویی گفت چگونه نگویم که دوستی او با گوشت و خون من آمیخته است او دست مرا بحق برید نه بباطل ابن کوا پیش امیر المؤمنین شد و آنچه شنیده بود باز گفت امیر المؤمنین علیه السلام گفت مارا دوستان باشند که اگر ایشانرا حق پاره پاره شان کنیم جز دوستی ما نیفزاید و مارا دشمنان باشند که اگر عسل بحلقوم ایشان فرو کنیم جز دشمنی ما نیفزاید انگاه امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام گفت که ای جان پدر برو و آن سیاه را باز آور امام حسن علیه السلام رفت و او را باز آورد امیر المؤمنین گفت ای اسود من دست ترا بریده ام و تو مدح و ثنای من میگویی گفت یا امیر المؤمنین حق تعالی مدح و ثنای تو گفته است من که باشم که مدح و ثنای تو نگویم امیر المؤمنین علیه السلام دست وی با جای نهاد و دعا کرد و بدان جا دمید گفته اند که فاتحه بود خوانده بر دست وی دمید در حال درست شد بدستوری که اول بود که پنداشتی هرگز نبریده بودند

بیت

دعا بر دست بریده اثر کرد از دم حیدر ۞ کنون هست آن دعا با ما ولی بود آن اثر از دم ۞

و این از وی عجب و غریب نیست میثم تمار گفت که من در پیش مولای خود امیر المؤمنین علیه السلام بودم جماعتی نیز بخدمت وی بودند که مردی بیامد و قبای خز پوشیده و عمامه از زر بر سر نهاده و مخزنی قلاده کرده گفت کیست از شما که در مجلس شجاعت حیات

معاخذ است و تمامه را براعت و کمال فصاحت در مرتبه است کدام کیست
از شما که ولادتش در حرم بوده است و در اخلاق پسندیده و مجل اعلا رسیده و کرم
صفت و لازه ذوی شده کدام از شما که محمد را نصرت کرد و سلطانی بدو عزیز شده گا
رتش بدو عظیم گشت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام گفت منم یا سعد بن الفضل
ابن الربیع بپرس از من از هر چه خواهی منم پناه اندوهناکان و بیکسان و مظلومان منم
موصوف بحروف منم که در کتابها صفت من کرده اند منم قاف والقرآن المجید منم نقطه
باء بسم الله الرحمن الرحیم منم نبأ عظیم منم صراط مستقیم منم علی برادر رسول خدای
اعرابی گفت بما رسیده است که تو معجزه رسول خدای و امام اولیا خدایی و حکم
زمین بعد از رسول صلی الله علیه و آله ترا باشد چنین هست ای امیر مؤمنان گفت
آری بپرس از من از آنچه میخواهی اعرابی گفت من رسولم از نزدیک شصت هزار مرد
که ایشان ترا عقیم خوانند گفته آورده ام که در گذشته وی خلاف افتاده است اگر تو
وی را زنده گردانی بدانم که تو حجت خدای و در دین دعوی صادقی تو اگر به چیزی از خود ظاهر
مسکنی چیزی که نتوانی منم گوید که امیرالمؤمنین علیه السلام مرا گفت که بر شتر نشین و به
کوچها و محلها بگرد و در کوفه ندا کن که هر که میخواهد که حق علی ابن ابی طالب را بداند
باید که فردا حاضر شود منم گوید ندا در دادم و باز بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام
آمدم گفت اعرابی را بخانه بر با جنازه اش اعرابی بردم روز دیگر چون امیرالمؤمنین علیه السلام
نماز بامداد بگذارد و بعد از آن روی بصحرا نهاد و اهل کوفه از صغیر و کبیر بصحرا بیرون شدند
شاه ولایت بفرمود تا اعرابی را با جنازه اش آوردند سر جنازه را برداشت جوانی را

دیده که سر

دیده که سر بریده اند امیرالمؤمنین علیه السلام گفت چند گاه است که وی را کشته اند اعرابی گفت
که چهل و یک روز است گفت کیست که طلب خون وی میکند گفت پنجاه کس از قوم
وی امیرالمؤمنین علیه السلام گفت علتش و وی را کشته است حارث بن حسان که دختر بوی
داده بود چون دختر عم را نامزد کرده بود و زن دیگر خواسته بود بواسطه آن عم او را کشته
اعرابی گفت ما بدین سخن راضی نشویم تا وی را زنده نگردانی امیرالمؤمنین علیه السلام روی
مبارک با اهل کوفه کرد و گفت ای اهل کوفه بقره بنی اسرائیل نزدیک حق تعالی بزرگ
گشته نیست از علی ابن ابی طالب که برادر رسول است پاره از آن بقره بر کشته زدند
سخن در آمد و حال آنکه هفت روز بر آمده بود از کشتن وی حق تعالی زنده گردانید من نیز
بعضی از خود بر این مرده زنم که بعضی از من فاضلتر است از آن و پای راست فراوی
زد و گفت برخیز یا مدرک بن حنظله ابن حسان جوان بامر حق تعالی و بدم مبارک
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باز نشست و گفت لبیک لبیک یا حجة الله فی ا
لانام و المنفرد بالفضل والانعام امیرالمؤمنین علیه السلام گفت ترا که کشت حدیث
بن حسان گفت برو نزدیک قوم خویش و ایشان را خبر ده گفت یا امیرالمؤمنین نمیخواهم
که پیش ایشان روم زیرا که میترسم که یکبار دیگرم بکشند و تو حاضر نباشی که زنده ام
سازی اعرابی را گفت تو برو و قوم خویش را خبر ده اعرابی گفت یا ولی الله میخواهم که در
خدمت تو باشم و جان خود نثار مقدم شریف کنم پس هر دو در خدمت امیرالمؤمنین
علیه السلام بودند تا در صفین شهید شدند رحمة الله علیهما امیرالمؤمنین علیه السلام گفت
در قیامت نیز با ما باشند و در درجه المرء مع من احب پس ای عزیز من دوستی با او کن

تا حضرت با او گفته دست در دامن کسی زن که از عیب او نجات حاصل شده از دوزخ
خلاصی یابی دست در کسی چه زنی که فردا پای تو ندارد و در پی آنکسی چه روی که فردا سر ندارد
و لوا با کسی چه کنی که فردا از تو تبرا کند **فصل چهارم در لطف دوستی حضرت**
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و فضیلت و درجات آن عن جابر بن عبد
الله الانصاری انه قال رسول الله صلی الله علیه و آله الا انبئک بخیر هذه الامة
قلت بلی یا رسول الله قال علیک بعلی ابن ابی طالب فانه خیر البشر و من ابی
فقد کفر علی شفاء المؤمنین و غیظ المنافقین صدق رسول الله از جابر بن
عبد الله الانصاری روایت است که فرمود که رسول صلی الله علیه و آله مرا گفت خبر دهم ترا که
بهترین امت کیست گفتم بلی یا رسول الله گفت علی ابن ابی طالب است که بهترین خلقانست
و هر که مسلم ندارد از جمله کافرانست علی شفاء مؤمنانست و خشم منافقان عبد الله عباس
گفت که من از رسول صلی الله علیه و آله سوال کردم که پسر ابو طالب را چه منزلتست و چه
فضل نهیم ما هنوز این سخن با تمام نرسانیده بودیم که آثار غضب در روی چون ماه
رسول مشاهده کردیم گفت چیست حال این قوم و چه افتاده مرا با ایشان نمیدانید که چه
میگویند و مقام و منزلت کرا یاد میکنند آنکس را که وی را مقام و منزلتست همچون مقام و منزلت
من الا به نبوت که مرا فضل نبوتست بحقیقت بدانید که هر که علی را دوست دارد مرا دوست
داشته باشد و هر که را دشمن دارد مرا دشمن داشته باشد و خدای تعالی مکافات دوستان علی
بهشت عنبر سرشت بدهد و دشمنان علی هرگز از آتش دوزخ خلاصی نیابند و دوستان علی
فرشتگان مقرب استغفار خواهند و به بهشتشان فرمایند که و سیق الذین اتقوا ربهم

الی الجنة

الی الجنة زمرا در های بهشت از برای ایشان بگشایند که حتی اذا جاؤها و فتحت
ابوابها رضوان باستقبال ایشان آید و بر ایشان سلام کنند و قال لهم خزنتها
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین هر که علی را دوست دارد نامهٔ اعمال
او بدست راست دهند و حسابش آسان کنند که فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف
یحاسب حسابا یسیرا هر که علی را دوست دارد در ان ساعت که از سرای فانی
رحلت خواهد کرد جان تسلیم نکند تا شراب کوثر نچشد و از میوه طوبی نخورد و بهشت
فردوس را بمنزل وی دهند که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم
جنات الفردوس نزلا هر که علی را دوست دارد حق تعالی سکرات موت را بر وی
آسان گرداند **بیت** وقت رفتن جان بجانان میدهم * یا علی میگویم و جان میدهم
و گور وی را روضه از روضهای بهشت گرداند و حوران بسیار را در حبالهٔ در آورد و شفاعتش
دهند تا هشتاد کس را از خویشان خود شفاعت کند و هر که علی را شناسد و دوست دارد پا
دشاه عالم ملک الموت را بر صورتی نیکو فرستند که با نبیا و رسولان خود فرستاده باشد
و سؤال منکر و نکیر از وی باز دارد و گور وی را اعتقاد صد ساله راه روشن گرداند و در روز قیامت
چون حاضر شود روی چون ماه شب چهارده داشته باشند و دوستان علی ابن ابی طالب
با صدیقان و شهیدان و صالحان باشند در سایهٔ عرش خدای و از فزع اکبر ایمن باشند هر که علی را
دوست دارد حسناتش مقبول باشد و سیئاتش مغفور دوستان علی را فرشته از
بر عرش ندا کند که یا عبد الله استانف العمل فقد غفر الله لک الذنوب کلها
ای بنده خدای کار خود از سر گیر خدای تعالی گناهان ترا بیامرزید و دوستان علی را تاج کرامت بر سر نهند

وصلوات وی پوشانید و بر صراط بگذرانید کالبرق الخاطف و الریح العاصف
بار خدایا علم و برا برات نجات نویسید از آتش دوزخ و جواز بر صراط و امانی از عذاب
و دوستان علی را نشر دیوان بود و نصب میزان بلکه بی حساب به بهشت روند و دوستان
علی را و شکان در بر گیرند چنانکه دوستان یکدیگر را ارواح انبیا زیارت ایشان کنند هر که
علی را دشمن دارد فردای قیامت لبوصالش حاضر سازند و بر پیشانی وی نوشته باشند
که نا امید است از رحمت خدای شعر حب علی ابن ابی طالب فرض علی الحاضر و
الغایب یعیبنی الناس علی حبه فلعنة الله علی العایب دوستی علی بحق
خدا امت بر جمله جهان واجب هر که عیبم کند بحق علی باد لعن خدا بر آن غایب
عبد الله عباس را پرسیدند از نشان و فضلت علی ابن ابی طالب و اختلاف مردمان در
وی گفت پرسید مرا از وصی رسول خدای و وزیر و خلیفه و صاحب حوض و لوای وی
بدان خدای که جان ابن عباس بقبضه قدرت اوست که از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله شنیدم که فرمود لو ان الریاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس
کتاب ما احصوا فضایل علی ابن ابی طالب اگر درختان عالم قلم شود و دریاها مداد
گردد و جنیان حساب شده و انسان کتابت کننده که از فضایل علی ابن ابی طالب
نتوانند نوشتن و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود امیر المؤمنین
علیه السلام همچون پادشاهان بر فردوس نشسته و آن کوشک است از یاقوت بیالای بهشت
بر آمده که جویهای بهشت از آنجا آید و در بهشت پراکنده شود و در حدیث آمده است
که در بهشت صد درجه است از درجه بدرجه چندانست که از زمین تا آسمان و بلندترین درجها

بهشت

بهشت فردوس است و بالای آن عرش خداوند است جل جلاله و فردوس
جای مقربان حضرت است و آن بالای درجات علیین است که حق تعالی فرموده ان کتاب
الابرار لفی علیین و ما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون
و در حدیث آمده است که یکی از اهل علیین بر اهل بهشت فرو نگرد از نور روی وی بهشت روشن
شود و بدانید که نور اهل علیین است رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی ابن ابی طالب
علیه الصلوة والسلام بر فردوس که بالای درجات علیین است بر کرسی از نور نشسته باشند
بیت کر بود بالاتر از عرش برین جای دیگر گفتمی کانجاست جای امیر المؤمنین
و در پیش وی تسنیم می رود و تسنیم شراب مقربانست که شربت ایشان از آن صرف
خالص دهند و دیگران را ممزوج که و مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون
امیر المومنین علیه السلام از آنجا بر صراط نگرد هر کرا بیند از دوستی او با وی بود آتش
دوزخ فرو میرد تا او را بر صراط بگذرانند و به بهشت رسانند و اگر از دوستی امیر المؤمنین
علیه السلام بی بهره باشد نعوذ بالله آتش بغر باد آید و بدوزخش رسانند فیه قسیم
الجنة و قسیم النار زیرا که قسام بهشت و دوزخ امیر المؤمنین خواهد بود علیه الصلوة
والسلام رباعیه تا صبح النوار جلی خواهد بود و این خطبه بخط مقلی خواهد بود
قسام بهشت و دوزخ و خلد برین بالله که مرتضی علی خواهد بود عبد الله عباس گفت
که در سفری بودیم رسول صلی الله علیه و آله فرود آمد و پنج سجده کرد بیالی که با آن قیام و رکوع
نبود گفتم یا رسول الله این سجدها را سبب چه بود گفت جبرئیل آمد و گفت که خدای تعالی ترا
سلام می رساند و میگوید که من علی را دوست میدارم شکر آنرا سجده کردم گفت خدای تعالی میگوید

که امام حسن و امام حسین را دوست میدارم سجده دیگر کردم چون سر برآوردم گفت
دوستان ایشان نیز دوست میدارم سجده دیگر کردم چون سر برآوردم گفت
خدای تعالی میفرماید که دوستان دوستان ایشان نیز دوست میدارم **بیت** بدین
مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست و گفته اند دوست
دار دوست علی را اگرچه کشنده پدر و فرزندت باشند و دشمن دار دشمن علی را اگرچه
پدر و مادر و فرزندت بوده باشند **بیت** هزار خویش که بیگانه از خدا باشند فدای یک تن
بیگانه کآشنا باشد ای عزیزان بشارت عظیم است و سعادت عجیب که کسی دوستدار
اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله باشند زیرا که این عطیه ایست از جانب خدای تعالی
بیت این عطیه بکس نمیدهند حیف نشان عطای لم یزلیست بزه کسی که از
محبت اهل بیت محروم باشند اگر مرتبه دوستی نداریم باری از دوستان ایشانیم
آورده اند که مردی صالحی در خواب دید که قیامت برخاسته است و خلقان نزد او
موقف حساب بازداشته اند و فرشته را دیدم که صحیفه در دست دارد گفتم این
صحیفه چیست گفت این صحیفه است که نام دوستان علی را در آنجا نوشته اند گفتم
بمن نمای تا ببینم که نام من درانجاست یا نه عرض نمود نام خود در اندیدم گفتم مرا مرتبه
و پایه آن نیست که نام من در میان دوستان علی بود اما گفتم که در آخر صحیفه بنویس
که من دوستان دوستان او را دوست میدارم خطاب عزت بدان فرشته برسید که
چون این بنده از سر نیاز گفت نام او را در اول صحیفه بنویس که این از جمله دوستان ماست
ما نیز اگر در علی دوستی امیر المؤمنین و فرزندان وی صلوات الله علیهم صادقیم بینیم باری

از جمله

از جمله دوستان ایشانیم **بیت** کی تو ام گفت هندوی تو ام هندوی هندوی هندوی
تو ام **فصل پنجم در بیان دشمنی و عداوت نمودن با امیر المؤمنین و فرزندان**
او صلوات الله علیهم اجمعین که هیچ عیبی و علتی در وجود انسان از این بدتر نیست
نعوذ بالله من ذلک و عقوبت دشمنان او و اقدی گوید که روزی نزدیک هارون
الرشید پلید ملعون شدم شافعی را و محمد یوسف و محمد الحق این هر سه حاضر بودند هرون
گفت شافعی را که چند حدیث روایت میکنی از فضایل علی علیه الصلوة و السلام
گفت چهارصد یا پانصد محمد یوسف را گفت تو چند حدیث روایت میتوانی کرد گفت
هزار بار زیاده محمد الحق را گفتند تو چند روایت میکنی گفت فضیل او نزدیک من بسیار
است اگر خوف و ترس تو نبودی بگفتمی پس هارون الرشید بخندید و گفت خوف
و ترس از که داری گفت از تو و عمال تو گفت بگوی و مترس که تو ایمنی محمد اسحق گفت
پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار حدیث مرسل خبر میدهم هارون گفت ای واقدی
تو چند روایت میکنی گفت من نیز مثل محمد اسحق هارون الرشید ملعون گفت من ترا بگویم
فضیلتی از فضایل علی ابن ابی طالب که بچشم خود دیده ام بهتر از آن که شما یاد دارید گفتند
بفرمای گفت عامل دمشق بمن نامه نوشته بود که اینجا خطیبی هست که علی را علیه السلام
ناسزا میگوید گفتم وی را بند کن و بفرست من فرستاد وی را بند نهاده پیش من فرستاد
گفتم چرا علی را ناسزا میگویی گفت جهت آنکه پدران مرا کشته است گفتم ویلک هر که را
علی کشت بفرمان خدا و رسول خدا کشت گفت اگر چنین است من وی را دشمن میدارم
و دوستانش میدهم جلاد را فرمودم تا وی را صد تازیانه بزد و در خانه انداخت و در خانه

را قفل کرد چون شب درآمد اندیشه میکردم که ویرا چگونه کشم تیغ کشم یا بآب
غرق کنم یا بآتش بسوزانم درین اندیشه در خواب شدم دیدم که در آسمان گشاده
شد و رسول صلی الله علیه و آله درو آمد پنج حله پوشیده و امیرالمؤمنین علیه السلام فرود
آمد سه حله پوشیده و امامان نیز علیهم السلام فرود آمدند هر کدام دو حله پوشیده و جبرئیل
را دیدم که کاسه در دست داشت پر از آب صافی رسول صلی الله علیه و آله از وی
ستد دیدم که در سرای من قریب پنجهزار خلق بودند رسول صلی الله علیه و آله گفت
هر که شیعه علی است بیاید و ازین آب بخورد دیدم که ازین خلق چهل کس برخواستند و بس
ایشانرا میدانم رسول علیه السلام ایشانرا آب داد و گفت آن دمشقی ملعونرا بیارید ویرا
از آن خانه بیرون آوردند امیرالمؤمنین را علیه السلام چون چشم بروی افتاد گفت
یا رسول الله این ملعون مرا بی جرم دشنام میدهد رسول علیه السلام گفت ای ملعون
چرا علی را دشنام میدهی و ناسزا میگویی آن ملعون هیچ نگفت پس رسول علیه السلام
گفت خدایا ویرا مسخ گردان و صورتش را بگردان دیدم که وی در حال سگی شد رسول
صلی الله علیه و آله فرمود تا ویرا در آن خانه کردند من از خواب درآمدم گفتم در خانه را
باز کنید و دمشقی ملعونرا بیارید در خانه را باز کردند دیدم که سگی شده بود و اکنون
در آن خانه است بفرمود تا بیاورند همان سگ بود اما گوشتش بگوشت آدمی نمیماند
ویرا گفتند چون دیدی عذاب خدا برای وی سر در پیش افکند و آب از چشمش روان شد
شنا می گفت ویرا از آنجا بالا ببرید که مسخ است از عذاب او ایمن نتوان بود باز ویرا
در آن خانه کردند ناگاه از غضب الهی صاعقه در آن خانه افتاد و سگ هر چه در آن خانه بود

تمامی بسوخت

تمامی بسوخت آن ملعون در دنیا مسخ و ملعون و سوخته شد و در آخرت بعذاب
ابد گرفتار خواهد بود که هرگز خلاصی نخواهد داشت با وجود این نوع معجزه و برهان
دیده بود هارون الرشید ملعون حب دنیا و سلطنت او جاه بصیرت او را تیره
ساخته بود تا آخر الامر آن نوع فعل قبیح و عمل شنیع نسبت بحضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه بوجود آورده آنحضرت را شهید کرد که صد هزار لعنت خدای
بر هارون الرشید باد هر دو در مطرود لب ایمان و بر تابعانش دیگر آورده اند
که یکی از علما بصره گفت شبی در خواب دیدم که قیامت برخواسته است و حضرت
رسول و امیرالمؤمنین علی امام حسن و امام حسین را صلوات الله علیهم دیدم که بر
کنار حوض کوثر استاده بودند خلقانرا آب میدادند تشنگی عظیم بر من غالب شده
بود پیش ایشان شدم و آب خواستم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت ویرا
آب مدهید گفتم یا رسول الله چرا آب نمیدهند گفت از برای آنکه در همسایگی تو فلان کس
علی را دشنام میدهد و ناسزا میگوید و تو منعش نمیکنی گفتم یا رسول الله مرا ابرو دست نیست
و از وی ایمن نیستم حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک دراز کرد و کاردی بمن
داد گفت برو و باین کارد سرش را ببر کارد بستدم و بخانه همسایه شدم و او بر بستر
خفته بود سرش از تن جدا کردم و بخدمت رسول صلی الله علیه و آله شدم گفت ویرا
آب دهید مرا آب دادند چون بیدار شدم طهارت ساختم و چند رکعت نماز بگذاردم
دم صبح بر آمد ناگاه فریاد و واویلا از خانه او بر آمد گفتم این فریاد و فغان از برای چیست
گفتند فلانرا در بستر سرش از تن جدا کرده اند گفتم سبحان الله این خوابی بود که من دیده

بود م وحق تعالی آنرا محقق گردانید پس جماعتی را بسهم ساخته بگرفتند و پیش والی شهر بردند
و ایشانرا امر بحبس فرمودند من رفتم و گفتم ایشانرا ازین گناهی نیست حال و قصه باز گفتم ایشانرا
رها کردند و گفتند که ترا نیز گناهی نیست گناه وی بوده است که علی را دشنام میداده است
ای عزیز بدانکه دوستی و محبت ایشان از اصول دین است و ارکان مسلمانی تمام نیست
الا بمحبت اهل بیت و در خبر سوالی که خواهند کرد از محبت و مودت اهل بیت که قل لا أ
سئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بگو ای محمد مر براد ای رسالت از شما
مزدی نمیخواهیم آن میخواهم از شما که خویشان مرا دوست دارید از عبد الله عباس
روایتست که چون این آیة فرود آمد گفتند یا رسول الله خویشان شما کیستند که دوستی
ما بدوستی ایشان متغیر باید گفت علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم الصلوة
والسلام و فرزندان ایشان هر که در دوستی ایشان بمیرد بهشت وی را واجب شود از جریر
بن عبد الله البجلی روایتست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من مات علی حب
آل محمد مات شهیدا ومن مات علی حب آل محمد مات مغفورا ومن مات علی
حب آل محمد مات تائبا ومن مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الا
یمان ومن مات علی حب آل محمد فتح له من قبره بابان الی الجنة ومن مات
علی حب آل محمد جعل الله زوار قبره ملائکة الرحمة ومن مات علی حب آل محمد
بشره ملك الموت بالجنة ثم منکر ونکیر ومن مات علی حب آل محمد
جعل زوار قبره ملائکة الرحمن ومن مات علی حب آل محمد مات علی السنة
والجماعة ومن مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة رسول صلی الله علیه و آله

فرمود

فرمود که هر که بدوستی آل محمد میرد شهید میرد و هر که بر دوستی آل محمد میرد آمرزیده میرد و هر
که بر دوستی آل محمد میرد بر توبه میرد و هر که بر دوستی آل محمد میرد با ایمان میرد و ایمان
او مکمل باشد و هر که بر دوستی آل محمد میرد بگشایند بر قبر او در های جنت را و هر که بمیرد
بر دوستی آل محمد زیارت کنند قبر او را ملائکه رحمت و هر که بمیرد بر دوستی آل محمد ملک
الموت و منکر و نکیر وی را بشارت دهند بهشت و هر که بر دوستی آل محمد میرد بر سنت
جماعت و نیکوی میرد و هر که بر دشمنی آل محمد میرد فردای قیامت بر پیشانی او نوشته
باشند که نومید است از رحمت خدا و هر که بر دشمنی آل محمد میرد کافر میرد و هر که بوی بهشت
نشنود و نعوذ بالله **فصل ششم در ذکر اسامی ائمه معصومین صلوات الله**
علیهم اجمعین و شمه از فضایل و مناقب ایشان مذکور میگردد روی عن النبی
صلی الله علیه و آله انه قال فاطمة مهجة قلبی وابناها ثمرة فؤادی وبعلها نور
بصری والائمة من ولدها امناء ربی وحبله الممدود بینه وبین خلقه
من اعتصم بها نجا ومن تخلف عنها هلك صدق رسول الله روایتست از خواجه
دو کونین و فخر عالمین صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پاره دل منست و پسران وی
میوه دل من و شوهر وی نور چشم منست و امامان از فرزندان وی امینان و حجتهای خدا
اند هر که دست در ایشان زند نجات یابد و هر که باز ایستد و تخلف کند و تمسک بدیشان
نجوید هالك و زیان کار باشد و در عذاب خدای گرفتار باشد پس اکرام و رغبت
محبت ایشان نوشتنی که فردا شراب طهورت دهند از خمی که من رحیق مختوم ختامه
مسك و در مجلس انس فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر و در سرابستان فی جنة

عالیهم و زر بر کلیتان و ریحان حدائق و اعنابا دلبران نار پستان و کواعب
اترابا از قدح و کاسا دهاقا از دست ساقی و سقیهم ربهم شرابا طهورا اگر
می خواهی که بدین نعمتها و کرامتها برسی دست در حبل الله زن که واعتصموا بحبل الله جمیعا
ولا تفرقوا یعنی چنگ در محبت امیر المومنین و فرزندان او صلوات الله علیهم اجمعین
هیچ طاعت و عبادت و اعمال صالح بدرجه قبول نخواهد رسید رباعیه بی مهر علی
بود وجودت بجوی بی حب علی ماه سجودت بجوی حقا که اگر علی امامت نبود صد قبله
و محراب و سجودت بجوی حبل الله کیست آنکه حق تعالی در شان ایشان میگوید یحبهم
و یحبونه یعنی خدای ایشان را دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند
اول ایشان و سرور ایشان و افضل ایشان و اکرم ایشان و اعلم و اشجع و اتقی ایشان
علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و آله امام حسن علیه السلام گفت که پدرم بر کنار
فرات بود و پیرهن بیرون کرد و در آب شد تا غسل برآورد موجی برآمد و پیراهن وی را
ببرد و چون از آب بیرون آمد آوازی شنید که یا ابا الحسن انظر علی یمینک
و خذ ما ذا انزل بجانب راست نگرد و فرا گیر آنچه فی یمنی امیر المومنین علیه السلام نگاه
کرد پیراهن را دید در ردا پیچیده فرا گرفت رقعه از گریبان وی بیفتاد برداشت
بر آن نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم هذه تذکرة من الله العزیز الحکیم
الی علی ابن ابی طالب هذا قمیص هرون بن عمران و اورثناها قوما آخرین
این هدیه ایست از خدای عزیز کریم این پیراهن هرون ابن عمران است که میراث
قوم دیگر رسانیدیم بتو

در بیان فضایل و مناقب ابی محمد الحسن بن علی علیهما الصلوة

والسلام

والسلام وی امام دوم است از ائمه اثنی عشر آورده اند که شخصی پیش حسن بن علی
علیهما السلام آمد و شکایت کرد از همسایه که وی را میرنجانید گفت یا ابن رسول الله
دعا کن تا حق تعالی شر وی را از من دفع کند که دشمنت گفت برو که شر وی را از تو دفع
کردند گفت بدر خانه وی شدم و انتظاری کشیدم که تا آن شخص بیرون آید آن روز
تا شب آنجا بایستادم هیچ از خانه بیرون نیامد در بزدم زن همسایه گفت چه طلبی
که مارا واقعه افتاده است گفتم چه واقع شده است گفت من و شوهر طعام میخو
ردیم ناگاه اضطرابی در وی بدید آمد شنیدم که میگفت ای علی از من چه میخواهی
و آوازی شنیدم که یکی می گفت النار او لنک لا یبلغ وی بیفتاد و جان بداد
هر که با ایشان عناد کند سزا اش چنین باشد هر که دوستی با ایشان کند سعادت دو
جهانش حاصل گردد

در بیان فضایل و مناقب ابی عبد الله الحسن صلوات الله علیه

وی امام سیوم است از ائمه اثنی عشر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده است
الا ان الحسین باب من ابواب الجنة عانده حرم الله علیه ریح الجنة
امام یعنی حسین علیه السلام دریست از درهای بهشت هر که با وی عناد کند حق تعالی
بوی بهشت بر وی حرام کند پس وای بران ظالمان بی دینان که بر وی چندان ظلم و بیداد
کردند لاجرم در دنیا هر یکی ببلای گرفتار شدند و در آخرت بعذاب الیم گرفتار خواهند
بود ابد الآباد آورده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با جبرئیل امین
علیه السلام در حدیث بود امام حسن و امام حسین علیهما السلام کودک بودند در آمدند
جبرئیل بصورت دحیه الکلبی دیدند گستاخ وار پیش وی شدند و از گرد وی در آمد جبرئیل بصورت

گفت یا رسول چه چیزی می طلبد گفت ترا بصورت دحیه الکلبی دیده اند و دحیه کلبی هرگاه که آمدی
ایشان را حلوا و میوه همراه آوردی جبرئیل در طبقی انار و بهی از بهشت فرا گرفته و بدیشان
داد ایشان شاد شدند رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این میوه ها را پیش پدر و مادر خود ببرید
و بخورید و از هر یکی چیزی بگذارید چنان کردند دیگر روز بر ایشان شدند درست شده بود چنانکه
اول بود پس هرگاه که از آن بخوردندی و چیزی بگذاشتندی باز آن درست شدی تا فاطمه علیها
السلام از دنیا بیرون شد و سرای باقی رحلت نمود آن انار ناپیدا گشت و چون امیر المؤمنین را علیه
السلام شهید کردند آن به را نیز گم کردند سیب بماند اما امام حسین را علیه السلام که در کربلا از آب
منع کردند هرگاه که تشنگی بر وی غلبه کردی آن سیب بوییدی تشنگی کم شدی چون امام حسین را علیه السلام
شهید کردند آن سیب نیز گم شد اما آن بوی سیب از تربت امام حسین علیه السلام می آید از امام
زین العابدین علیه السلام روایت است که هر آن مؤمن مخلص که تربت امام حسین را علیه السلام زیارت کند بوی
خوشتر از بار مشک و عنبر یابد وَصَلَّی اللّٰهُ عَلیٰ رُوحِهِ وَجَسَدِهِ وَسَقَی اللّٰهُ اَجْدَاثاً عَلیٰ اَرْضِ
کَرْبَلا مَرابیعَ اِصْحارٍ مِنَ الْمُزْنَاتِ وَصَلِّی عَلیٰ رُوحِ الْحُسَیْنِ حَبِیبٍ قَتِیلاً لَدَی النَّهْرَیْنِ
بالعلو قتیلاً بلا جرم جمیعاً بفقده فریداً **در بیان فضایل و مناقب علی ابن الحسین**
زین العابدین صلوات الله علیه وی امام چهارم است از ائمه اثنی عشر از وی
معجزات و کرامات بسیار نقل کرده اند از آنجمله آنست که یازده سال و بیک وضو نماز شام
نماز صبح ادا کردی و در ریاضت و رنج و زهد و عبادت بی نظیر بود و در فتوت و مروت
همتا نداشت در کشف و بیان یگانه زمان بود معجزاتش بسیار بود و کراماتش بیشمار حماد بن
الحبیب الکوفی گفت سالی بحج می شدم از قافله دور شدم و در بیابان سرگردان شدم چون شب

در آمد بوادی رسیدم در آن وادی درختی بود پناه بآن درخت دادم چون پاره ای
شب جوانی را دیدم جامه کهنه پوشیده از برای وی چشمه آب پیدا شد طهارت کرد و
نماز ایستاد و دیدم که در پیش وی محراب پیدا شد گفتم این ولی است از اولیاء خدا
من نیز در عقب وی در نماز ایستادم چون از نماز فارغ شد بمن نگریست و گفت یا حماد
اگر توکلت نیکو بودی راه گم نکردی پس دست من بگرفت و گفت برو در عقب وی
برفتم مرا گمان چنان می آمد که زمین را در زیر قدم وی در می نوردید چون صبح بر آمد گفت
اینک مکه برو گفتم بدان خدای که امید بدو داری بگو که تو کیستی گفت چون سوگند دادی
منم علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه **در بیان فضایل و مناقب**
محمد بن علی ابن الحسین علیهما الصلوة والسلام وی امام پنجم است از ائمه اثنی عشر و
علم اولین و آخرین را کاشف است و رسول صلی الله علیه و آله وی را باقر نام نهاد و جد
سبب طویل با جابر بن عبد الله گفت اِنَّهُ یَبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْراً فَاِذا ذَکَرْتَهُ فَاقْرَأْهُ مِنّی
السَّلامَ ای جابر چون باقر فرزند مرا دریابی سلام من بدو رسان که یگانه عالم بود در علم
ظاهر و باطن فضایل و معجزات وی نه چندان است که از آن توان شمرد ابو بصیر گفت پیش وی
رفتم و گفتم که شما وارثان رسول خدائید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وارث
آنچه جمله انبیا دانستند گفتم شما بر آن قادر باشید که مرده را زنده کنید و اکمه و ا
برص را به کنید گفت آری بفرمان خدای تعالی گفت بیا پیش وی رفتم دست مبارک
را بر چشمهای من سود هر دو چشم روشن شد گفت میخواهی چنین باشی که مردمان بینند
یا چنانکه اول بودی و بی حساب در بهشت روی گفتم چنان خواهم که بودم و بی حساب به بهشت روم

م ابو بصیر گفت که در کوفه زنی را تعلیم قرآن میکردم در خلوت با وی مزاح کردم چون
بحضرت ابو جعفر محمد باقر علیه السلام شدم خشمناک در من نگاه کرد و گفت در خلوت گناه
کنی و از حق تعالی باک نداری که بچه نوع ترا هلاک کند چه گفتی با آن زن من از شرم وی رو بپوشیدم
و گفتم توبه کردم

در بیان فضل فضایل و مناقب ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

وی امام ششم است از ائمهٔ اثنی عشر مفضل بن عمر گفت نزدیک مولای خود ابو عبدالله جعفر
بن محمد الصادق علیه السلام بودم وی در میان سرای آمد و ویرا سایه ندیدم از آن تعجب کردم
آواز داد که یا مفضل ما نوریم نور را سایه نباشد هر که بما تسلیم شود و اطاعت ما نماید و محبت
ما ورزد محبت با میر با ما باشد در بهشت آورده اند که مردی از خراسان مال و نعمت بسیار داشت و دوستدار
اهل بیت هر سال بحج می شدم و بر خود نذر کرده بود که هر سال هزار دینار با مام جعفر صادق علیه السلام
رساند یکبار زنش را گفت که مرا امسال بحج بر تا حج بگذارم و اولاد رسول را صلی الله علیه و آله به بینم
و از مال خود ایشانرا تحفه و هدیه برم مرد اجابت کرد و ویرا با خود ببرد و دو هزار دینار
که هر سال از برای امام جعفر صادق علیه السلام بردی در خرج ازان زن نهاد و قفلی بر
وی زد و مهر بروی نهاد و چون بمدینه رسیدند مرد حقه را برگرفت و دید مهر و نشان خود
بگشاد و در حقه هیچ زر نبود مرد متحیر فرو ماند از زن پرسید گفت ندانم و با ما کسی نبود
که بخیانت متهم باشد مرد زر پیش زن در رهن کرد و دو هزار دینار زر بستاند و بخدمت امام جعفر
صادق علیه السلام آورد امام علیه السلام فرمود آن زری که در حقه بود ما گرفتیم احتیاج ما
را بدید آمد فرمودیم ان زر را شب با ما آوردند مرد را بصیرت زیاده شد برفت و آن زر را
باز داد و دیگر روز بخانه رفت زن خود را در حالت نزع یافت گفت نه در روی بدنش

پیدا شد

پیدا شد و بنقاد مرد بر سر بالین وی نشست تا که زن درگذشت چشمش فرو گرفت
و دهنش در بست و ویرا در جامه بپیچید و پیش امام جعفر صادق علیه السلام آمد و درخواست
نمود که چون ویرا تغسیل و تکفین کند بروی نماز بگذارد و امام جعفر صادق علیه السلام
دو رکعت نماز بگذارد و گفت برو بخانه که اهل خانه زنده است امر و نهی میکند مرد بخانه شد زن
را دید زنده الصحیح شنید زن در طواف بگاه امام جعفر صادق را علیه السلام بدید که مردمان
گرد وی فرو گرفته بودند شوهر را گفت این مرد کیست گفت امت مولای ما و جمیع مؤمنین
و مؤمنات ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه و آله زن گفت بخدای که این
آن مرد است که دیدم که دست در ساق عرش زده بود و شفاعت میکرد تا روح مرا بمن دا
دادند از ایشان این عجب عجب نیست زیرا که هنوز گلزار غنچه نشکفته چمن حکمت
ز نخلهٔ بود و هنوز تقدیر منشور خلافت بر نام آدم ننوشته که نور وجود ایشان در خانقاه
قدم سبحانه با عطوفت میگردانید و هرچه از کتم عدم بصحرای وجود آمد از آدم و عالم و لوح و قلم
و عرش و کرسی و جن و انس همه طفیل وجود ایشان بود و پس اگر نجات و رستگاری میطلبی
از آتش دوزخ انبیانرا دوست دار و خلاف ایشان مکن بیت گر خلاف بندگیشان پای دل
نهی برون روز حشر در جهنم خط آزادی برات و رهمی بی مهر ایشان دعوی طاعت کنی
دعوت یکسر محال و طاعت یکسر هبا است و دیگر آنکه قدوهٔ جملهٔ مشایخ بود اهل ذوق را شیخ
رو بود و اهل عشق را پیشوا و عباد را مقدم و زهاد را مکرم صاحب تصنیف حقایق بود
در لطایف و در تفسیر و اسرار تنزیل بی نظیر بود و اهل عالم را امام و پیشوا بود و معجزه بسیار
و کرامات بیشمار داشت آورده اند که منصور دوانقی علیه اللعنة شب بر خود را گفت که فر

امام جعفر صادق را علیه السلام بیار تا وی را بکشیم وزیر پرسش گفت کسی که در گوشه نشسته باشد
و عزلت گرفته و بعبادت معبود مشغول شده دست از ملک تو کوتاه کرده در کشتن او
چه فایده باشد هر چند که گفت سود نداشت کسی بطلب وی فرستاد و غلامان را گفت چون
وی درآید من با وی سخن درآیم و کلاه را از سر بردارم شما وی را در حال بکشید پس
چون امام را علیه السلام درآوردند منصور برود و از تخت بزانو درآمد و گفت مولای
من چرا زحمت کشیدی گفت تو مرا بخواندی گفت ترا برمن امر و فرمان است هرچه فرمایی گفت
آن میخواهم که دیگر مرا نخوانی که تا من خود بیایم گفت سمعاً و طاعةً غلامان و وزیر تعجب میکردند
امام علیه السلام برخاست و برفت فالرزه بر اعضای منصور ملعون افتاده بود و دواج بر سر کشید
و بیفتاد و بیهوش شد تا نیم شب چون بخود باز آمد وزیر آن احوال را پرسید گفت ای وزیر چون امام علیه
السلام درآمد من کوشک را دیدم که موج میزد و همچون کشتی در میان دریا اژدهای دیدم که یک لب بر زیر
صفه نهاده و دیگر لب بر بالای صفه و میگفت ای منصور اگر بوی تعرض رسانی ترا با این صفه فرو برم چون
آن بدیدم و بشنیدم عقل از سرم برفت و بیهوش شدم وزیر ملعون گفت آن سحر بود گفت خاموش که امام
جعفر صادق علیه السلام حجت خدا است و بهترین خلقان با وجود این معجزات و کرامات آن
ظالمان بی دین میدانستند که ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین حجتان خداوندند معصومان
و مطهرانند و بهترین خلقان اند اما از حقد و حسد و از برای پنج روز جاه و منصب دنیای بیوفا متقی را از
دست بدادند و دوزخ را با انواع اغلال و سلاسل و عذابهای الیم اختیار کردند و خسر الدنیا و الآخرة گشتند
لعنة الله علی خلفاء بنی عباس و تابعیهم **در بیان فضایل و مناقب ابی ابراهیم موسی بن جعفر
بن محمد الصادق صلوات الله علیهم** وی امام هفتم است از ائمه اثنی عشر و هارون الرشید ملعون

سالی وی را در زندان کرده بود و بارها قصد کشتن وی کرد میسرش نشد تا عاقبت الامر وی را زهر داده
را فرمود تا در وقتی که در سجود بود آن معصوم را سیماب در گوش مبارک وی فرو کردند تا بدان شهید
شد **آورده اند** که روزی هارون الرشید ملعون بر بام کوشک بود در زندان نگاه کرد شخصی دید
که در زندان می بینم جبت زندانیان بگریست گفت آن موسی بن جعفر است وی را دو سجده است که از روز در آمد
تا بامروز هیچکس را نبوده است و تا قیامت دانم که نبود همه شب در قیام و رکوع و سجود است و چون
نماز میگذارد یک زمان بتعقیب مشغول میشود بعد از آن در سجده می افتد و در سجده است تا نماز پیشین
و چون نماز پیشین دیگر میگذارد بعد از آن بسجده میشود و در سجده است تا نماز شام عزیزا بنگر که طاعت
آن معصومان چگونه بوده است مقام عزیزان میطلبی پایهٔ صدیقان و مرتبهٔ محبان میطلبی و از طاعت ایشان
بی بهره مانده و از حالت ایشان بیخبر مانده و خطرات ایشان نکرده **رباعیه** یکدم نکنی آنچه ترا فرمودند
خواهی که چنان شوی که مردان بودند تو راه نرفته از آن نمودند ورنه که زد این در که درش
نگشودند اما باید که آنچه فریضه کرده اند بجای آری و آنچه ترا از آن نهی کرده اند باز ایستی پادشاه
عالم فرموده است بندهٔ من از آنچه بر تو واجب کرده ام بجای آر تا عابدترین بندگان باشی و از
آنچه ترا نهی کرده ام دور باش تا از زاهدترین بندگان باشی و آنچه ترا قسمت کرده ام بدان راضی باش
بیت بدا حق تعالی باش خوشنود که خوش بود وی رضا حاصل کند فرود تا از توانگرترین مردمان
باشی سر عبودیت و اساس بندگی همین بیش نیست که امر و فرمان حق را فرمان برداری کنی و از
نهی کرده بپرهیزی و بقسمت حق راضی باشی هرگاه که بدین طریق روی بحقیقت برسی اما بشرطی
آنکه دست بحبل الله زده باشی **در بیان فضایل و مناقب امام مفترض الطاعه و واجب العصمة
ابی الحسن علی ابن موسی الرضا صلوات الله علیه** وی امام هشتم است از ائمه اثنی

حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود سَتُدفَنُ بِضعَةٌ مِنّی بِأرضِ خُراسان
لا یَزورُها مُؤمِنٌ إلّا أوجَبَ اللهُ لَهُ الجَنّةَ وَحَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَی النّار یعنی زود باشد
که جگر گوشه مرا و پاره مرا در زمین خراسان دفن کنند هر آن مؤمن موحد که زیارت وی
کند حق تعالی بهشت را بر وی واجب گرداند و تن وی را بر آتش دوزخ حرام گرداند و در حدیث دیگر
فرمود که هر که وی را زیارت کند هفت حج کرده باشد یکی دیگر گفت که هفتاد حج کرده باشد که خدا را
در عرش زیارت کرده باشد زهی بزرگی و سعادت که ملازمان و مجاوران او راست و بعد از آنکه
آورده اند که چون مامون الرشید ملعون امام رضا را علیه السلام ولی عهد خود گردانید قضا را در آن
سال باران نمی آمد مامون گفت یا ابن رسول الله بصحرا رو و استسقا کن و از حق تعالی درخواه
شاید که به یمن نفس مبارک تو رحمتی فرستد گفت روز دوشنبه بیرون روم انشاء الله پس روز دوشنبه
بصحرا رفت و خلق بسیار با وی بیرون رفتند چون نماز کرد و دعا کرد ابری آمد مردمان ا
اضطراب پیدا کردند امام رضا علیه السلام گفت صبر کنید که این ابر از برای شما نیست این ابر
از برای فلان شهر است همچنین تا ده ابر آمد ابر یازدهم که برآمد گفت این از برای شماست
و بیارد تا که شما بخانه خود رسید پس خلقان بمقام و منزل خود رسیدند باران نبیارید گرد
باران بزرگ قطره که یکبارگی رودخانها و حوضها پر آب گشت مردمان زبان بمدح و ثنای
او بگشودند جماعتی از حاسدان و منکران پیش مامون الرشید ملعون شدند و وی را ملامت
کردند بآنکه امام رضا را ولی عهد خود کرده و گفتند این چه بود که کردی که این شرف و بز
رگی و فخر عظیم که خلافت و امامت از خاندان عباس با خاندان علی نقل میکنی و این
ساحر و ساحر زاده را از ترتیب منبرهای تا باز از خود دور کند و خلقان را ... پرسید مامون گفت

وی نهان با خود دعوت میکرد خواستم که دعوت وی با ما بود من شرط کردم که هر روز بعد از این
از مرتبه وی چیزی کم کنم تا بصورتی وی را در خلقان نمایم که بدانند که وی مستحق این کار نیست
حمید ابن مهران ملعون گفت مرا دستوری ده تا با وی بحث کنم و در پیش خلقان وی را
شرمسار کنم گفت چنان کن مامون بگفت تا از اطراف و اکناف علما و فضلا جمع شدند و حضرت امام را
علیه السلام حاضر کردند حمید ملعون روی بامام کرد و گفت ای ابن موسی تو بعظیم از خود درگذشته
و از قدر خود در تجاوز کرده بسبب باران که عادت باران باریدنست بدعای تو اتفاق افتاده
است پنداری که معجزه ابراهیم خلیل آورده یا معجزه موسی کلیم اگر راست میگویی و ترا معجزه است
اشارت کن بدین دو نقش شیر که بر مسند مامون کرده اند تا دو شیر شوند و ایشانرا اینجا بر من
مسلط گردان تا مرا هلاک کنند و اگر نه از خود چیزی ظاهر میکنی که امر تو را نی امام علیه السلام در خشم
شد و بانگ بران صورتها زد که فرا گیرید این فاسق فاجر را و اثر خود سازید بفرمان حق تعالی
آن دو صورت دو شیر شدند و آن ملعون را درهم دریدند و بخوردند چنانکه هیچ باقی نگذاشتند و
پیش امام رضا صلوات الله علیه بایستادند گفتند ما را دیگر چه فرمایی با صاحبش همین کنیم
گفت بروید بجای خود ایشان بجای خود رفتند و همان دو صورت شدند چنانکه اول بو
دند مامون ملعون بیهوش افتاده بود امام علیه السلام امر فرمود تا گلاب بروی زدند تا بهوش
آمد حیران گشته تا بدانی که ایشانرا با دیگران نسبت نباشد و ایشان نور حق بودند کسی نتواند
که نور حق فرو نشاند یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَیَأْبَی اللّٰهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ
نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ اگر در ظاهر ظالمان و کافران غالب بودند اما در حقیقت
غالب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و بحجت غالب بودند اگرچه در حق ایشان

منقب میکردند ایشانرا شهید ساختند اما دولت وسعادت ایشان بود ایشان مثل ستا
رگان آسمان‌اند مَثَلُ اَهْلِ بَیْتِی کَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ روندگان دریابانها و دریاها بستارگا
ن راه برند متحیران در تیه ضلالت وجهالت بمانند که هر گاه ستاره فرو رود دیگری بر آید هرگا
ه که امامی در گذرد دیگری او نشیند **در بیان فضایل ومناقب امام محمد التقی صلوات الله**
وسلامه علیه وی امام نهم است از ائمه اثنی عشر کنیتش ابو جعفر ام الفضل دختر مامون علیه اللعنه
زن بود گفت ابو جعفر که مرا رشک غیرت مودی گاه بزنی وگاه بکنیزکی تا بخانه وی در شدم زنی
دیدم بنهایت کمال وجمال گفتم تو کیستی گفت زن ابو جعفرم گفتم کدام ابو جعفر گفت محمد التقی پسر
از فرزندان عمار یاسرم گفت من چون این سخن بشنودم چندان رشک بمن بر آمد که خود را نتوانستم
نگاه داشت چنین پیش پدر رفتم گفتم ابو جعفر مرا دشنام میدهد وعباسیانرا هجا میکند وخبرها گفتم
که از آن بتر باشد مامون خمر خورده بود ومست شده در خشم شد از گفته خود ودر غضب وی بر آمد فرمود
یاسر خادم نیز با ما بیاید وبحجره وی در آمدیم ابو جعفر خفته بود تیغ بوی درنهاد و ویرا پاره
پاره کرد وتیغ در حلقش مالید وسرش از تن جدا کرد چون از مستی برست کف بر دهن آورده
بازگشت من نیز از آنجا بیرون شدم وتا روز بیک سر نخفتم وجزع وفزع میکردم چون روز شد روز پیش
پدرم رفتم گفتم دانی که دوش چه کرده گفت چه کرده ام گفت مستی سر رضا شدی و وی خفته
بود تیغ در وی نهادی و ویرا پاره پاره کردی وی بروی بیاسر خادم کرد وگفت چیست این
ملعونه میگوید گفت چنین بود مامون ملعون گفت آه آه هلاک شدم و دین ودنیا از من
برفت گفت ای یاسر برو وببر و خبری باز آر یاسر برفت و زود باز آمد گفت بشارت
آوردم در رفتم و ویرا دیدم مسواک میکرد و بروی هیچ نشانی ندیدم خواستم که پیرهن بیرون کند

تا بدانم

تا بدانم که بروی هیچ جراحت هست یا نه گفتم یا ابن رسول الله این پیراهن که پوشیده بمن
بخش وی مراد من ندانست پیراهن بیرون کرد بخدای که بروی هیچ نشانی ندیدم ما
مون بسجده در افتاد و یاسر را ده هزار دینار بخشید انتهی و امثال این معنی از
شان عجب ومستبعد نیست زیرا که ایشان وجه الله وجنب الله ویدالله وباب الله وحبل الله وقدرت
الله اند **در بیان فضایل ومناقب امام علی النقی صلوات الله وسلامه علیه**
وی امام دهم است از ائمه اثنی عشر **آورده اند** که متوکل علیه اللعنه در سامره من رای نود هزار
مرد داشت بفرمود تا هم سلاح تمام بیرون آمدند وخود بسر بلندی رفت وامام علی نقی علیه
السلام با خود برد ولشکر را بروی عرضه کرد وغرضش آن بود که ویرا دل شکسته کرد اند زیرا
که می‌ترسید که بروی خروج کند امام علیه السلام گفت میخواهی که لشکر مرا نیز ببینی گفت بلی لشکر تو
کجاست گفت در هوا اگر متوکل بر روی هوا نگاه کرد دید که از مشرق تا مغرب هوا را
استاده با سلاحهای مکمل متوکل ملعون بیهوش شد ومتحیر گشت امام علیه السلام گفت
ایمن باش که ما دست از دنیا باز داشته ایم وترک او کرده روی بحضرت مولا آورده ایم
هر که حلاوت طاعت وعبادت وذکر حق یافت کی بدنیا روی میکند **در بیان فضا**
یل ومناقب امام حسن عسکری علیه الصلوة والسلام وی امام یازدهم است از ائمه
اثنی عشر معجزات وکرامات وی بسیارست از جمله آنست که با ترکان وبا رومیان وهندویان
وبا جمیع طایفه بزبان هم سخن میگفت من تعجب کردم با خود گفتم که این زبانها از کجا آموخته است
امام حسن عسکری علیه السلام بمن نگریست وگفت حجت خدا اگر اینها را نداند میان او ودیگر از چه فرق

بیت گفتار بعوث از چه زاولاد آدم ازوی بمرتبه هم حال برترم خورشید آسمان ظهورم
عجب مدار در راه کابیات اگر گشت منظرم در بیان فضایل و مناقب حجة الله القایم
محمد المهدی الهادی صاحب الزمان صلوات الله علیه اجمعین وی خاتم ائمهٔ معصومین است
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطوّل الله
ذالک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملأ الارض قسطاً
و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که اگر دنیا نماند الا
یک روز که خدای تعالی آن روز را دراز گرداند و بیرون آید مردی از فرزندان من که نام او نام
من باشد و کنیت او کنیت من جهان را پر از عدل و داد کند چنانکه پر از جور و ظلم شده باشد
بیت ای شهسوار مهر که آخر الزمان از دولت رفت مهر که پا در رکاب کن باب پنجم در
معاد و حشر اجساد و درین باب سه فصل است فصل اول در بیان سؤالات روی
عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال اذا کان یوم القیمة لا تزول قدم المؤمن
قدماه قدم حتی یسأل عن اربع عن عمره و عن جسده فیما ابلاه و عن علمه فیما
عمل و عن ماله من این اکتسبه و فیما انفقه المناجات ای معبودی که استحقاق
عبادت و طاعت جز ترا و انیست و لا تدع مع الله الهاً آخر لا اله الا هو ای واحدی که
صفت وحدانیت و فردانیت جز ترا لازم نیست که و الهکم اله واحد لا اله الا هو ای
ذات مقدست که از اشباه و اضداد منزه است و بحریست صفات کمالت که از امثال
و امداد پاکست که اهل الملل منهاج شریعت نبوی و جادهٔ طریقت مرتضوی مستقیم و منور دارد

کدورات

کدورات و شبهات که سند و حجاب روشنی هر یک است از پیش بر داشته گردان چون
امنجیه برباکرده دور یا محل قبول نیست مرا بعبادت خالص توفیق ارزانی دار و از خجالت
روز قیامت و عرصات محشر نگاه دار یا آله العالمین و یا خیر الناصرین روایت است از آنکه
دُر صدف مهتری سر لطیفه سروری گل گلبن لولاک مقصود آفرینش خاک بلب خندان و بدل
غمناک از قبایح بری و از فضایح پاک بخاطر نقاد و بباطن ادراک جان مؤمنان از اجابت
و جمع کافران اهلاک نعت ای بلبل وصل تو طربناک وی غنچه چه زهر و خنده بریاک
ای جان دو صد هزار عاشق آویخته از دوال فتراک وی نقش نگین تو لولاک ای طلعت
خلقت تو افلاک از رشک تو آفتاب چون صبح هر روز قبای تو کند چاک با نقش
تو گفته قدرت لولاک لما خلقت الافلاک صدر نشین مجلس انبیا و برگزیدهٔ
حضرت اله یعنی ابی القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله این مهتری که شمه از نعت او بگو
شت رسانیدم میفرماید که چون صبح قیامت طلوع کند و طبل یوم ینفخ فی الصور
فرو کوبند آفتاب و ماه را در یک موضع جمع کرده اند که و جمع الشمس و القمر و این سقف
بی ستون را که معلق بر افراشته اند انرا از یکدیگر جدا کرده اند که و اذا السماء انفطرت
آسمانرا در یکدیگر نوردند که یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب تند باد قهر و عالم حیتی
گرد و در سرافیل بام ملک جلیل صور در دمد در نفخهٔ اخری خلق اولین و آخرین از قبور برانگیزند
خاک از سرها افشانده و زبان بذکر و حمد خداوند تبارک و تعالی گشاده که سبحانک اللهم
و بحمدک و گمان برند در ان محل که از هول قیامت که در قبور خود بوده اند مگر اندک زمانی
بعد از ان خلق را جمع در عرصات قیامت حاضر سازند بساط بند گسترده و آتش رفت

الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا اثر از روی عدل سیند آویخته که وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ
اقارب و خویشان عرب را از یکدیگر منهزم کرده اند که یَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ
وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ ملایکه ملکوت در قاع صف صفها آغاز کنند که یَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ
وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا در قیام نماز چندان درنگ کنند که طاق محراب خراب کرده که وَإِذَا
السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ واین کواکب روشن را که قنادیل نور است بر سر ایشان نثار کنند
که وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ از آب دیده عاصیان دران محل و در آن وقت بجای اشک
خون از دیدها روان شود و از سوز سینه فاجران موج با اوج بر آرد که وَإِذَا الْقُبُورُ
بُعْثِرَتْ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ درچنین وقتی هیچ شخصی زهره آن نداشته باشد که قدم
از قدم بردارد تا از عهده جواب چهار سوال بیرون آید اول عَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَفْنَاهُ بگو که عمر عزیز
عزیزت را بچه چیز گذرانیدی در نور طاعت و ایمان یا در ظلمت کفر و عصیان یا در طاعت
حضرت الهی یا در متابعت شهوات و ملاهی چون از عهده این سوال بیرون آید سوال
دوم پرسش کنند عَنْ جَسَدِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ بگو که این قد سرو آسا را چون کمان دوتا کردی
واین چهره گلنار را زرد دیناری کردی و این مشک سیاه را کافوری کردی در طاعت و پر
هیزکاری کردی یا در معصیت و خدا آزاری و چون از عهده این سوال بیرون آید سوال
سیوم پرسش کنند که عَنْ عِلْمِهِ فِيمَا عَمِلَ بگو تا آنچه دانستی کار کردی یا نی واهل بیت
رسول را شناختی و چون شناختی بر ایشان تولا کردی و از دشمنان ایشان تبرا نمودی یا نی
هر کسی که تولا و تبرا از کسی نموده باشند چون از عهده این سه سوال بیرون آید سوال چهارم پرسش
کنند که عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَفِيمَا أَنْفَقَهُ ای خواجه دنیادار مال دنیا از کجا کسب کردی

الحلال

از حلال یا از حرام و در صلاح خرج کردی یا در شر و فساد دران روز پر هول و خطر هیچکس
زهره و یارای آن نباشد که قدم از جاده بیرون نهد تا که از عهده این چهار سوال بیرون آید
ای عزیزان که درون روز خوار شوند که در دنیا عزیز بوده اند و بسا کسانی که در آنروز عزیز
گردند که در دنیا خوار و بیمقدار بوده اند و در نظر اهل دنیا و بس بنده درم خریده که بهشت
رود بسبب اعمال صالح و بسی خداوندان جاه و منصب که بدوزخ روند بواسطه کفر و معصیت و ظلمی
که بنده درم خریده خود میکرده اند بسا بردهای که درون روز مجمع اکرم دیده شود بیت
مردمان عاقلند از عقبی ۵ همه گوی نخفتگان مانند ۵ فرد و غفلتی که میورزند چون ببینند آگهی دانند
ای مسلمانان بیدار و هشیار بکوشید و از روز قیامت غافل مباشید و برین ضعیف خود رحم
مکنید و دین را فدای دینار و درم دنیای غدار بیوفا مکنید و از حریم شرع مگر
یزید و آبروی خود را از برای دنیا مریزید آورده اند که یکی از مردان حق در بازار برفت
ماهیهای را دید که میگفت که بحق روز بزرگ که مرا چیزی دهید آن بزرگ دین نعره بزد و بیهو
ش شد و بیفتاد و چون با هوش آمد گفتند ای شیخ ترا چه افتاد گفت ذکر روز بزرگ
شنیدم که آن روز قیامت خواهد بود دلم بترسید و از آنروز بترسیدم بواسطه آن
هوش از من برفت و مردمان از ان روز بیخبرند و غافلند یکی بقبا و کلاه مغرور شده و
یکی بدستار و در آمده در کرو شده و همه دین را بدنیا فروخته و از خود و از مهمات آخرت
غافل شده اند نظم ای که پی حرص و هوا میروی ۵ راه نه آنست خطا میروی ۵ راهروان
راه دگر میروند ۵ پس تو بدین راه کجا میروی ۵ حاصل خود بین که پس از چند سال ۵ بر صفت
منشی خدا میروی ۵ ای عزیزان عمر خود را در لهو و طرب بسر مبرید با نفس اماره چه [illegible]

شیطان بگنید **مناظره شیطان روز قیامت با اتباع خود را** گوید ابلیس ملعون سرکش
از حکم خدا یعنی شیطان آن هنگام که گذارده شود کار یعنی قیامت قایم شود و حساب خلق
بکنند و امر و فرمان الهی نافذ گردد و بایکه اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را بدوزخ تمام
دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس بر منبری از آتش بر آید و گوید
ای اشقیای جن و انس ای ملامت کنندگان به راستی و تحقیق که خدای تعالی وعده
داده بود شما را وعده درست و راست که حشر و جزا خواهد بود و هر کس بجزا و مکافات
عمل خود خواهد رسید با آنچه کرده اید از خیر و شر و من وعده دادم شما را وعده دروغ که نه
قیامت خواهد بود و نه حساب و اگر فرضا قیامت باشد بتان شما را شفاعت خواهند
کرد امروز پس وعده که دروغ دادم شما را وام و خلاف شد که من دروغ گفته بودم و نبود
مرا بر شما هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من مگر
آنکه من شما را بخواندم بوسوسه و فریب دادم شما را بی حجتی و برهانی پس شما را سخن مرا
اجابت کردید فی الحال و هیچ تامل ننمودید و بر خواهش امور خود بالفور بآن کارهای
بد شروع کردید و نگفتید که این عمل بد که ما میکنیم زیان دنیا و نقصان آخرت است و امید
نجات و ران نیست پس ملامت مکنید مرا بجز وسوسه که کردم شما را زیرا که دشمن شما بو
بودم و بد نمیدار وسوسه و فریب که دادم شما را مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از او
بدتر نیست در حق دشمن میکند و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید که گفتم قیامت
نخواهد بود و قول خدا را که فرمود که قیامت هست و حساب و کتاب خواهد بود نشنود
ید این و آلی است بر استدلال نبوده که فاعل فعل خود است که میتواند که فرمان شیطان

بز دو مرتکب معصیت نگردد پس گوید شیطان که من نیستم رهاننده که شما را از عذاب بفریاد
و بفریاد شما برسم و شما نیز نیستید رهاننده که مرا از عذاب خدای تعالی برهانید و بفریاد من
رسید بتحقیق و راستی که من امروز کافر شدم بآنچه شریک میکردید مرا با خدای تعالی
در فرمان برداری پیش از پیش در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک و دنیا پرستی و رانی
که مشرکان و نبی لعان و معاندان خاندانرا مرا ایشانرا است عذاب دردناک که قول شیطان
نرا اجابت کردند پس ای عزیزان پیروی شیطان مکنید و کار آخرت بسازید و
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود ولو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم
کثیرا **قوله تعالی** فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا یعنی اگر بدانید آنچه من میدانم از
اهوال و افزاع مرگ و قیامت و درین سرای عنا و زندان بلا اندک خندید و بسیار
گریید و بدانید که گنت دنیا آب باران شیر و رسیده شود و گنت آخرت آب دیده
رسیده شود و یکقطره آب چشم گناهکاران هفت دریای دوزخ را سرد گرداند کدام آب
چشم آب چشم گناهکاران آب چشم عاصیان آب چشم شما نان از گناه گریه آیا هیچ میدانید که
روز قیامت خلقانرا چگونه حشر خواهند کرد حفاة عریان پای برهنه و تن برهنه عریان
پیشانی نشته و لجام در دهن ایشان کرده در روایت که سوده گفت یا رسول الله چون برهنه
باشند در عورت یکدیگر نگرند گفت خاموش باش که هر کس از هول و هیبت آن روز بخود
مشغول و بکار خود درمانده باشند و مجال یکدیگر نبرد از عایشه لعنة الله علیها گفت یا
رسول الله آن روز دوستان را با یکدیگر آید فرمود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جمله
دوستیهای مجازی که در دنیا بواسطه دنیا کرده باشند آن روز بدشمنی مبدل گردد که الا

سر قولی

الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر دوستی متقیان و پرهیزکاران
که ایشان در دنیا طوق تقوی در گردن داشته باشند و فرمان خدای را مطیع و منقاد بوده
و آرزوهای شیطانی را ترک کرده در دنیا دوستی از برای خدا کرده باشند ایشان در
آن روز از هیبت و هول ایمن باشند چنانچه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده
که چون روز قیامت شود حق تعالی امر فرماید تا اهل بهشت را صف صف بدارند و اهل دو
زخ را صف صف مردی از صفهای اهل دوزخ نظر کند بمردی از صفهای اهل بهشت گوید
که ای فلان یاد داری که در دنیا من با تو فلان روز نیکوی کرده بودم آن شخص گوید
یاد دارم پس گوید خداوندا تو میدانی که او با من نیکوی کرده است از برای رضای تو پادشاه
عالم گوید که ای بنده من برو و دست خود را بگیر و با خود در بهشت بر تا بندگان مرا معلوم
و محقق شود که رنج هیچ نیکوکاری بر درگاه ما ضایع نیست با وجود ایشان نیز که اشفاق
و مهربانی نمایند با یکدیگر در سه موضع از یکدیگرشان یاد ننمایند **تعریف پران شدن**
نامها اول در ان ساعت که آن حاکم عادل را که میزان اعمال است نصب کنند که وَنَضَعُ
الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ نداند که گرانی پله عملش او را سبک روحان گا نعیم
و مسکن خواهد رسانید که فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ یا خود سبکی پله
عملش وی را بگران جانان زندان هاویه خواهد کشید که وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ
فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ **اول** در ان ساعت که نامهای علما بندگان بر مثال مرغ پران
شوند نداند که نامه با یمن و اقبال بر دست راستش خواهد نشست یا نه و در حال مرغ و لحم
طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ نکار وی خواهد شد یا غراب سیاه که از آشیان بیار رسیده بوم بار

خواهد

خواهد اند و چنگال عقاب عقوبتش بار خواهد داد آه از دمی که نامه بدست چپ دهید
که وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ و در تفسیر
آورده که نامه هر کس در گردن خود آویخته که وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي
عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا او هر آدمی را خواه مومن و خواه کافر
الزام کرده ایم او را عمل او یعنی آنچه از افعال اختیاریه و غیر اختیاریه لازم او ساخته
ایم در گردنش ملازم اوست چنانچه طوق در گردن و بیرا اطلاع داریم که از وجه نظر خواهد
آمد با اختیار و چه واقع خواهد شد از وی بی اختیار **و در زاد المسیر** از مجاهد نقل
میکند که هر مولودی را کتابیست بگردن او در آویخته در انجا نوشته که نیکبخت
یا نیکبخت و شقی بر آنند که بر پریدن مرغ از راست یا چپ تفاول میکردند دست
راست بمبارکی و دست چپ بشامت و در معنی المعانی آورده که طایر آن کتابیست
که روز قیامت چو آن پران بدست بنده دهند و معنی فی عنقه آنست که عهده آن در گردن
اوست و بیرون آریم برای هر آدمی روز رستخیز نوشته که صحیفه عمل اوست ببیند آن کتاب
را باز کرده و در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات موت افتد نامه عمل او در پیچند
و چون مبعوث شود از گور باز باز کرده بدست وی دهند و گویند که اقْرَأْ كِتَابَكَ
كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا بخوان نامه اعمال نوشته خود را و دران روز
هم او میان خواننده خواهند بود و خطاب عزت بهریک خواهد رسید که نامه خود را
املا کرده بخوان ای بی صلاحی نامه سیاه نام است را بخوان ای جوان فاسق نامه اتر را بخوان ای
روزه داران بیب وای مخنث گوینده با اهل و عیال مسلمانان نامه اتر را بخوان ای سخن چین

بدبخت که در میان مسلمانان سخن چینی میکردی و فساد می انداختی نامه ات را بخوان ای
که در حرم مسلمانان و خانه‌ها در آن مؤمنین رفته و خیانت کرده نامه ات را بخوان ای فرزند
پدر و مادر آزار نامه ات را بخوان ای از صلهٔ رحم بریده و با خویشان نا پیوسته نامه ات را بخوان
ای نکا بنده همسایه پس بنده بیچاره نامهٔ خود را بخوان و بهر گناهی که رسد اگر خواهد که منکر شود
دست و پای و جوارح و اعضا گواهی دهند که بس است نفس تو امروز بر تو شمار کننده
نیکی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوع پاداشی او ازان نامهای سیاه آه ازان صحیفهای پر گناه
نظم نیندیشی ازان روزی که گویند بیا برخوان سواد نامهٔ عمری که تا با خط باشد اگر
اعمال خیر است که ما امروز می آریم بسیار سود نیابر ما که فردا هم زیان باشد **در کشف الاسرار آورده**
که پدری پسر خویش را گفت که امروز چه با مردم میگوئی و هر چه از ایشان می شنوی و هر عملی
که کنی تا نماز شام با من بگوی و حرکات و سکنات خویش بر من عرض کن آن پسر تا نماز شام
تمام یکروزه کردار و گفتار خود با پدر باز گفت روز دیگر همین حال از پسر خود در خواست
پسر گفت ای پدر زینهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکنم این صورت را بگذار که طاقت
ندارم پدر گفت من ترا درین کار بند میدهم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی
که ترا طاقت یکروزه حساب دادن با پدر نیست حساب همه عمر حق تعالی چون باز خواهی داد
پس دائم حاسبوا قبل ان تحاسبوا منظور می باید داشت پس ای عزیزان دفتر اعمال
خود را در پیش نهید و در نگرید از نیک و بد که چه کرده اید و چون فرصت دارید و عنان اختیار
در دست شماست و بچنگ مرگ گرفتار نشده اید در تدارک احوال خود بکوشید و بر زیر دستان
ظلم و ستم مکنید داد مظلومان بدهید مراد محرومان حاصل کنید و درماندگان را دستگیری **آورده اند**

که مرد را بیست هزار دینار وام بود و در دست وی چیزی نبود روزی غریمش تقاضای سخت
کرد مرد گریان گریان روی بمنزل خود کرد همسایهٔ جهودی داشت در راه پیش وی باز آمد
گفت حال چیست گفت خیر است آن جهود گفت بحق دین و اسلام که مرا از حال خود خبر ده
احوال باز گفت جهود گفت ساعتی اینجا توقف کن و در خانه رفت و بیست هزار دینار
بیرون آورد و گفت هر چند بیگانه ام شما را اما این زر را بگیر و ادای قرض خود بکن آن مرد
صالح آن زر را بستاند و نزدیک خصم خود شد آن مرد پرسید که این زر را با این زودی از
کجا آوردی احوال را باز گفت گفت مشتی بخدای که من کم از جهودی نباشم در خانه رفت
و قباله بیست هزار دینار را بیرون آورد و گفت بستان که من قباله و مال بتو بخشیدم آن
شب خواب دید که قیامت برخواسته و نامها پران شده بعضی را بدست راست میدهند
و بعضی را بدست چپ نامهٔ وی بدست راست وی دادند و گفتند برو بجانب بهشت گفتم
چگونه است که مرا بی حساب به بهشت میفرستند گفتند تو با غنیمی خود قباله باز بیدهی ما با کریمی خود
نامه باز ندهیم چنانکه تو با وی حساب نکردی ما نیز با تو حساب نکنیم چنانکه تو وی را بخشیدی
ما نیز ترا بخشیدیم تا که بدانی که هر که نیکی میکند با کسی با خود میکند إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِ
أَنْفُسِكُمْ **سیوم** در آن ساعت که گردی از آتش دوزخ بیرون آید که ابری هم گردنان
بر خیزد و باد شقاوت برخیزد و خاک و بار بر سر گردن کشان دنیا بر برد و ندا در عرصات
افتد که کجا اند گردن کشان دنیا تا با این کردن متفاوت کنند آوازی ازان گردن برآید
که مرا فرستاده اند تا سه طائفه را گردن بسته بجهنم برم یکی آن نا شناسیده که بت تراشیده
خود را معبود خود ساخته و در دنیا پرستش نموده و آن دیگر پادشاه ستمکاری مانند کفته

دوم آن متکبر گردن کش که خواهد چون گردن بر دوش هر کسی بنشیند و گردن نهادم آلهی
را و ننگ و عار دارد از آن سیوم آن شخص که از روز حساب قیامت حسابی بر نگرفته
باشند و اعتقاد و یقین به قیامت و حشر اجساد نداشته و هر گاه که از قیامت و حشر و نشر سخن
گوید این افسانه است میگویند آخرت چه معنی دارد و حساب کتاب یعنی هر چه هست
اینجاست اگر در دنیا مراد و مدعا میسر گردد بهشت و اگر به پریشانی میگذرد دوزخ
و دفتر اعمال خود را از قبایح سیاه کرده باشد و هر چه خدای تعالی فرستاده باشد به پیغمبران
بدان ایمان نیارد و تصدیق نداشته باشند در این مدعا موضع که مذکور شد دوستان
حقیقی را از یکدیگر یاد نباید اما دوستانی که در دنیا با یکدیگر از برای جیفه دنیا و جاه
و منصب و مال دوستی کرده باشند و بعد از آن آن دوستی به عداوت مبدل شده باشد
و بغض و حسد و نفاق ورزیده باشند حال ایشان چه خواهد بود و الله اعلم فصل
دوم در بیان عذاب دوزخیان و تعریف آنکه بر ده صفت خواهد شد
رُوِیَ عَنِ النَّبِیِّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ أَدْنَی أَهْلِ النَّارِ عَذَاباً یَوْمَ
الْقِیَامَةِ لَرَجُلٌ عَلَیْهِ نَعْلَانِ مِنْ نَارٍ یَغْلِی مِنْهُمَا دِمَاغُهُ کَأَنَّهُ مِرْجَلٌ
مَسَامِعُهُ جَمْرٌ وَأَضْرَاسُهُ جَمْرٌ وَأَشْفَارُهُ لَهَبٌ مِنَ النَّارِ وَتَخْرُجُ أَحْشَاءُ بَطْنِهِ
مِنْ قَدَمَیْهِ وَإِنَّهُ لَیَرَی أَنَّهُ أَشَدُّ أَهْلِ النَّارِ عَذَاباً وَإِنَّهُ مِنْ أَهْوَنِ أَهْلِ
النَّارِ عَذَاباً صَدَقَ رَسُولُ اللهِ المناجات ای ملک ابد و ای حی صمد و ای خدای
بحق و ای معبود مطلق و ای زنده همیشه و ای دانای بی اندیشه و ای مدبر اسرار
سخن و ای مقدر هر کار و ای خلاف بیچون و چه و ای نقشبند کن فیکون و ای حاکم

بیچارگان

بیچارگان و نگارنده ای نقش بی رنگان بر کار رفیق سالکان راهت دستگیر امت برگزیدگان درگاهت
بر سر سینه انبیا و سوز دل اتقیا و آه سحرگاه عاشقان درگاهت و بقدم سالکان راهت المناجات
بدردی که زنو آموزی بر آید بآهی که زسر سوزی بر آید بدرد افتادگان از خانمانها بواپس ماندگان
از کاروانها بیا رب یا رب شب زنده داران بامید دل امیدواران بسوز سینه پیران مظلوم
بآب دیده طفلان محروم باه و آتش دیگر غریبان که محروم اند از دیدار خویشان به بیماران بر راه
افتاده بخواری مرده بر خاک افتاده بحق آه برنا توانی که گیرد بر سر خاک جوانی بصبح دست تیغ
قرض داران بسوز سینه شب زنده داران بافلاس جگرسوز معیلان بآه درد و سوز و سیلان
دست پر خرم پیران بی زور بدرد جان محروم جان بیچور بناگاه کاران بی بالینی در و تمنی بتیماری
که رفت از دست کارش گریبان چاک زد بیمار داریش بدردی که زده و اسیری ندارد
زکس امید بهبودی ندارد بدرد آتش و تنها بیمار تباز تمنت جانهای افکار بهر بخودی
که دل برکنده از خویشش طبیب او لیسری افکنده در پیش بطفلی کو زمادر دور مانده یتیمی کز
پدر مهجور مانده باب دیده ایتام بی خویش بتاب سینه مدیون درویش بحق
طفلکان مرده مادر طپان بر خاک ره با دیده تر بحق کودکی زمو بیشمار بتاب سینه مدیون
درویش بحق جان پرور بیمار بیان بسوز مادری کز داغ فرزند گریبان چاک و
وسینه برکند بحق مبتلایان جگرخوار باه بینوایان دل افکار که اندرین وقت و اندرین
ساعت قفل غفلت را بمفتاح عنایت خود از دل ما بیچارگان یک یک بردار و همه را
از خواب غفلت بیداری بخشی و همه را از مستی شراب شهوت هشیاری کرامت فرمای
ای پروردگار اگر ده ما را بر ما مگیر عذری داریم از سر عجز بلطف خود بپذیر ما را آن

برت

ده که مارا آن به خطرات مجلس مارا سبب رفع درجات و موجب کفارت خطیا

ماکرده اند یا آله العالمین و یا خیر الناصرین روایت از ان دریای فتوت و دُر

یای نبوت دُری بود که هرچند زخارف دنیا بر وی عرض میکردند چون آب دران

از هم بر سر می آمد الفقر فخری دریایی بود که هرگاه که بگریه درآمدی چون ابر بگریه درآمدی

که تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق رسول ثقلین و فخر عالمین برگزیده حضرت آله

یعنی ابی القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله این خواجه که شمه از نعت او بگویند

نیندم منبر ماید که فردای قیامت خلایق را در موقف حساب برپای دارند که وقفوهم

انهم مسئولون و از هیبت آن مقام جمله اهل عرصات بزانو درآیند کل امة جاثیة

نیز هرکه پای نفس هوا پرست نهاده باشند و ارکان مسلمانی بپای داشته باشند و پای

که از حد شرع فراتر نهاده باشند امروز پای در براق کرامت آورد و بهشت فردوس را

بانواع کرامت جای فرود منزل را داد و کرده اند که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات

کانت لهم جنات الفردوس نزلا و هرکه کار دین در پای افکنده باشند و دست

در گردن عروس دنیا آورده و روی از عقبی بگردانیده و زینت بر طاعت تولا کرده باشند

امروز در ابر و سخت کرده اند و اسانترین عذاب بر آن کس آن بود که نعلین آتشین در پا

کنند که مغز سرش بجوش آید مسامع و اضراسش جمرات آتش بود و اعذاب

و انسفار نش [illegible] نار بود و چشم و اندرونش بیرون آید ریسمان امعاش بند پاشها

کردد دوی چنان گمان برد و خیال دارد که عذاب وی سختر از عذاب دوزخیان است

این خود سهلتر و آسانترست بنگر که دشوار ترین چگونه باشد ای [illegible] در راه دنیا

قدم

قدم فرا پیش نهاده اندیشه کن از ان ساعت که قدم در عرصات نهی که یوم ینفخ فی

الصور فتأتون افواجا یعنی چون صور در دمند شما بیایید از گورها گروه گروه و جوق

جوق معاذ جبل گفت که در خانه ابو ایوب انصاری بودم و رسول صلی الله علیه و آله

آنجا بود حضرت رسالت را ازین آیت پرسیدم سخت بگریست و گفت از کاری عجب سوال

کردی روز قیامت گناه کاران را ده نوع حساب کنند و حشر نمایند بعضی کور باشند بعضی

کر و گنگ و بعضی را زبان از دهان بیرون آمده و بر سینه افتاده زبانهای خود میخایند

و بعضی دستها و پایها بریده باشند بعضی را لباس قطران پوشیده بعضی را بر درختان

آتشین بسته باشند و بعضی را از وی بوی گندی آید بیاشند مردار اصحاب گفتند یا رسول

الله اینها کیستند و این عذابها از برای چیست فرمود انها که بر صورت خوک اند حرام خوا

رانند و رشوه گیر اند و آنها که بر صورت بوزینه اند سخن چینان اند آنها که سرنگون اند

سود خوار اند و آنها که کور اند خاهیابند که حکم ناحق کرده اند آنها که کر اند آنها اند که در گناه کردن

دلیری کرده اند و بکردار خود معجب بوده اند آنها که زبان خود میخایند عالمانند که بگفتار

خود کار نکرده باشند آنها که دست و پایهاشان بریده باشند آنانند که همسایگان را رنجانیده

باشند آنها را که بر درخت آتشین بسته باشند نمازند آنها که لباس قطران

پوشیده باشند متکبران اند آنهایی که از ایشان بوی گندی آید آنها اند که شهوات

و لذات حرام مشغول بوده باشند ای عاصیان مصر بر گناه و ای گرمان نامه سیاه ای جو

نان بر گناه و ای پیران جاهل نامه سیاه چه اندیشه کرده آید چه عذر ساخته اید و چه جواب

از برای روز آخرت اماده کرده اید ان لدینا انکالا و جحیما و طعاما ذا غصة و عذابا

إنّ لدينا أنكالاً يعنى ما را نيز بايد که ساخته‌ايم و نهاده‌ايم از براى دوزخيان بندهاى آتشين و زنجيرهاى
آتشين که در دست و پاى ايشان نهند دوزخ تافته و آتش است افروخته وطعاماً
ذا غصّة و ام طعامهاى ايشان چه باشد خون و ريم و زرداب که از تن دوزخيان
فرو چکد در خبر است که چون اين آيت فرود آمد رسول صلى الله عليه و آله بيفتاد
و بيهوش شد چون با هوش آمد گفت اى امتان من از گناهان دور باشيد خصوصا
از گناه ظاهر و باطن بيت الهى گناهان بسى کرده اند بفضل تو نيست بى خوده ام
ه آرزو کرده ام بيشمار که برنخ را نيز در بسته ام تهى دستم از طاعت بى ريا باخلا
ص چيزى نياورده ام وليکن تو دانى که هرگز بقصد بکفر و بشرکت نيازرده ام در حد
يث آمده است که فرداى قيامت جانورى از دوزخ بيرون آيد يعنى گردنى از
گردنهاى دوزخ رأسه فى السماء السابعة و ذنبه فى الارض السابعة و قمره من المشرق
الى المغرب سر او به آسمان هفتم رسيده باشد و دنب او زير هفتم زمين و دهنش
از مشرق تا مغرب جبرئيل با آن عقرب گويد که کرا ميطلبى گويد پنج کرده را يکى که در نماز
تقصيرى کرده اند و کاهلى کرده گذاشته اند تا نماز ايشان بعد از فوت شده و کسانى
که زکوة نداده اند و کسانى که در مسجد ما حديث دنيا کرده باشند کسانى که خمر خورده و بى توبه
از دنيا بيرون شده اند و کسانى که پدر و مادر را آزرده اند و از صله رحم بريده اند حق تعالى
در دوزخ مارها و کژدمان آفريده است که هر يکى مقابل شترى که اگر دوزخى را بگزند
و زنند هفتاد سال زخم آن بماند و در کند خداى تعالى فرشتگان را موکل دوزخ کرده است
که اگر انگشتى بر آسمان زنند يا بر زمين پاره پاره شود بعضى از آن فرشتگان مقرر اند

که بر سر

که بر سر دوزخيان بزنند که ولهم مقامع من حديد يعنى زنجيرهاى آتش دارند که دوزخيان
را برهم بندند که ثم فى سلسلة ذرعها سبعون ذراعا در حديث آمده است که اگر
حلقه از آن زنجيرها بر کوهى از کوههاى دنيا نهند گداخته شود و آب گردد و جحيم آبى است
که از آن روز باز که خداى تعالى آفريده است آن را ميجوشانند بعد از آنکه دوزخيان از تشنگى
هزار سال فرياد کنند اين آب را بايشان دهند چون نزديک دهنهاى ايشان برند گوشت
روى ايشان فرو افتد و چون بياشامند هرچه در شکمهاى ايشان باشد از زير قدمهاى ايشان بيفتد
که وسقوا ماءً حميما فقطّع امعاءهم يصهر ما فى بطونهم والجلود و در دوزخ کو
[illegible] غسلين آفريده است از براى عقوبت دوزخيان از شستن جراحت ايشان آتش
زده گرفته باشد لهم من فوقهم ظلل من النار توصيف دوزخ و درکات آن
آورده اند که روزى جبرئيل با حزن و اندوه تمام رسول صلى الله عليه و آله گفت اى جبرئيل
چه حادثه واقع شده است گفت يا رسول الله در آن وقت که آدم حق تعالى فرمود تا آتش
دوزخ را افروخته تر گردانيدند رسول عليه السلام فرمود يا جبرئيل مرا صفت دوزخ گوى تا چگونه
است گفت يا رسول الله بفرمود حق تعالى تا آتش دوزخ را برافروختند هزار سال تا سرخ
شد و هزار سال ديگر تا سفيد شد و هزار سال ديگر تا سياه شد و امروز دوزخ سياه است
چون شب تاريک و حق تعالى دوزخ را از غضب خود خلق کرده است و آن را هفت طبقه گر
دانيده است و هر يکى از براى قومى معين کرده که لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء
مقسوم طبقه اول را جهنم گويند که جهنم لموعدهم اجمعين طبقه دوم را لظى گويند
که كلا انها لظى نزاعة للشوى طبقه سيوم را حطمه گويند لينبذن فى الحطمة

طبقهٔ چهارم را سقر گویند که سَأُصْلِيهِ سَقَرَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ طبقهٔ پنجم را سعیر گو
یند که فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَصْلَى سَعِيرًا طبقهٔ ششم را جحیم گویند که ثُمَّ إِنَّ مَرْ
جِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ طبقهٔ هفتم را هاویه گویند که فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ
نَارٌ حَامِيَةٌ رسول صلی الله علیه و آله گفت ای جبرئیل مرا خبر ده که ساکنان این درکات چه
کسان باشند جبرئیل گفت جهنم جای گناهکاران است از اهل توحید لظی مقام تر
سایانست حطمه ماوای جهودانست سقر از آن صابیانست سعیر گبرانست
جحیم جای مشرکانست هاویه که درک اسفل است نام منافقان و دشمنان رسول
صلی الله علیه و آله گفت ای جبرئیل از امت من کسی در دوزخ رود گفت بلی آنکه گناه کبیره
باشند و بی توبه از دنیا بیرون شده رسول علیه السلام بگریه در آمد و سه شبانه روز همیگر
یست و با هیچکس سخن نگفت بمسجد آمدی و باز بخانه شدی و بگریستی و از صحا
به هیچکس را قدرت آن نبود که پرسند که چه افتاده است و امیرالمؤمنین نیز علیه السلام
سفری رفته حاضر نبود و سلمان فارسی بخانهٔ سیدة النساء علیها السلام رفت و گفت
ای سیدهٔ زنان عالم سه روز است که پدرت بحجره رفته گریه میکند و با کس سخن نمیگوید
و ما نمیدانیم که چه افتاده است فاطمه علیها السلام برخواست و بدر حجرهٔ رسول ثقلین و بد
الی قبتین صلی الله علیه و آله آمد و دید که حضرت رسالت روی بر خاک نهاده و چندان
گریسته که خاک گل شده فاطمه گفت ای پدر بزرگوار چه حادثه افتاده است رسول
علیه السلام روی مبارک از خاک برداشت و گفت یا فاطمه جبرئیل مرا خبر داد که در طبقهٔ
اولین دوزخ عاصیان امت تو باشند همین که مرا میگریاند فاطمه گفت یا رسول الله

عاصیانرا

عاصیان بکنار دوزخ رسند و هیبت و صلابت دوزخ را ببینند فریاد بر آورند
واویلاه و وامصیبتاه و واحسرتاه گفتن گیرند مالک را گویند ما را دستوری ده
تا بر خود بگریم مالک ایشانرا دستوری دهد چندان بگریند که آب چشمشان نماند بجای
آب خون بگریند مالک گوید چه نیکو بودی اگر این گریه شما در دنیا بودی
امت محمد را چون همت بر دوزخ گذر جانشان نیست با چندین خطر مالک دوزخ عاصیان
را در دوزخ اندازد و یکبار آواز بر آورند که لا اله الا الله آتش از ایشان دور شود ما
لک بانگ بر آتش زند که یا نار خُذِيهِم ای آتش ایشانرا بگیر آتش گوید چگونه بگیرم
که کلمهٔ لا اله الا الله میگویند مالک گوید بگیر ایشانرا که خدای تعالی میفرماید که ایشانرا بسوز دیگر
جاهای ایشانرا بسوز که خدا برابر آن روی سجده کرده اند و دلهای ایشانرا بسوز که تشنگی
ماه رمضان کشیده اند پس بمانند آنقدر در دوزخ که خدای تعالی خواهد پس ای عزیزان
اگر میخواهید که از دوزخ و از عذابهای وی خلاص یابید توبه بکنید و قطره چند آب
ندامت از دیده بیارید و کار خود با صلاح آرید آورده اند که در بصره زنی بود و نام او شعوانه
کار او مطربی بود و مطربی و هیچ مجلس فساد از وی خالی نبودی روزی گذارش بر در
خانهٔ صالح واعظ افتاد و صالح مردی بودی واعظ و عالم و در خانهٔ خود وعظ گفتی و مجلس
داشتی قضا را آنروز که گذرش بر در خانهٔ صالح افتاد او وعظ میگفت و جمع کثیری در
پای منبر او نشسته استماع مینمودند و گریه و آه و ناله مردم بمرتبه بود که فغان بر فلک میر
فت گفت در شهر ماتم بوده و مرا خبر نیست و با او سه کنیز همراه بود پس از آن کنیزان کنیزی فر
ستاد تا ببیند که چه میشود و کنیزک رفت و نیامد دیگری فرستاد او نیز نیامد چون کنیزکان

همه رفتند و نیامدند تعجب او زیاده شد و روان شد و دید که از آن کنیزان که رفته اند یکی
می آید و می‌گوید گفت ای خاتون این نه گریهٔ ماتم رسیده کان است این گریه گناه کاران است
این فریاد و فغان مجرمان است با خود گفت بروم و بنگرم خود قدم در خانه نهاد و واعظ
نهاد خدای تعالی امر فرمود ملایکه که دل شعبانه را بگردانید که گریه را باز آوردیم و صدای تقریر
این آیه می‌خواندند که وَاِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا دوزخ چون
عاصیان را ببیند در غریدن آید و عاصیان در لرزیدن آیند عاصیان را چون در دوزخ کنند
در جایهای تنگ و تاریک شان باز دارند و زنجیرهای آتشین در گردن شان کرده
هر یکی گردنشان باز بسته در دوزخ در آن جایها اندازند که وَاِذَا اُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا
مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ایشان فریاد و واویلاه بر آورند مالک دوزخ گوید که
زود [illegible] بانگ بر آورید ای [illegible] فریاد که خواهید کرد شعبانه چون این بشنید خوف عظیم در وی
اثر کرد و گفت ای شیخ گناهکاران را در این درگاه می پذیرند گفت بلی اگر توبه کنند و باز
گاه رجوع نمایند زیرا که این عذابها از برای گناهکاران مهیا کرده اند که عاصی شده اند و به درگاه
حق رجوع نمیکنند و توبه و استغفار نمی نمایند شعبانه گفت ای شیخ هر که گناهها کرده
دارم گفت از تو در گذرانند اگر گناه هست چنین گناه شعبانه توبه کرد باز گفت یا شیخ شعبانه
منم پس دست زد و جامه بر تن چاک کرد و زیورها از خود دور کرد و کنیزکان را آزاد کر
دانید و مال خود را به درویشان داد و در خانه رفت و چهل سال [illegible] چنانکه هیچکس
او را ندید و ریاضتها کشید تا سوخته و گداخته شد روزی سر و تن خود می‌شست بخود بنگریست
خود را سوخته و گداخته دید گفت ای در دنیا چنین گداختی آیا در آخرت احوال چگونه خواهد بود

آوازی

و ودیعت نهاده با خود این شرف و کرامت آخر الامر از سکرات مرگ نارسته کاس یأس موت بدست فوت
نوش کرد و در آن دم کرب بر بهاء آدم مستولی شد و ضعف در قوت او منزل اقامت نهاد و بیخ خیمه در جوارح
ذات او بزد و لرزه بر اعضای آدم افتاد و گفت ای جبرئیل همه محنتها که دیدم نزهت فراق فردوس اعلی چندانم
بار [illegible] ای دو سم حوا کشیدم دویست سال بر کوه سراندیب گریستم و در عنا تنها کردم رَبَّنَا ظَلَمْنَا از عرش
مجید در گذرانیدم با وجود این همه هیچ دردی و رنجی با این درد و رنج نرسد ای جبرئیل این را چه خوانند و چه کار پیش
فرستاده اند جبرئیل گفت یا آدم این رسول مرگ است این نشان فنا است این موکل و رسالت
آدم گفت ای جبرئیل مرگ چه باشد گفت موکل که جان را بر دو منقل را تعارت کند [illegible] از خدمت و حرکت [illegible]
گرانی از دست برود و روانی در پای نماند آدم گفت خداوندا من از مرگ می ترسم مرگ را بمن بنمای خداوند تعالی
خطاب بوی کرد که ای آدم مرگ بر انواع است [illegible] نیکوترین صورت [illegible] ای جبرئیل و میکائیل
بروید و آدم را یاری دهید [illegible] نام مرگ [illegible] بیایند و مرگ را بوی نمودند بر صورت کبش [illegible]
کرده و یکی [illegible] و یکی [illegible] دهن و چشم باز کرده و دنیا در پیش وی چون دانه در پیش آدم [illegible]
و بیهوش شد چون با هوش آمد ملک الموت را دید که قبض روح میکرد آدم گفت یا ملک الموت همه فرزندان مرا
این باید دید گفت این از همه آسانتر است که بر تو واقع شد بر فرزندان عاصی تو [illegible]
آدم گفت خداوندا جان دادن بر بنی آدم آسان کن موسی پیغمبر [illegible] ملک الموت را گفت بچه کار آمده [illegible]
یا بقبض روح گفت بقبض روح موسی گفت چندانم امان ده که عیال خود را وداع کنم گفت مهلت نیست گفت
چندانم امان ده که خدا را سجده کنم دستوری داد موسی علیه السلام بسجود در رفت گفت ملکا معبودا ملک الموت را بگوی
تا چندانم مهلت دهد که عیال و اطفال خود را وداع کنم دستوری یافت بر در خانه آمد عیال و اطفال و اقربا
را آواز داد و گفت الوداع که سفر در پیش دارم گفتند چه سفر است گفت سفر قیامت موسی کودکی خرد داشت

در دامن موسی زد و بگریست و موسی نیز بگریست خطاب آمد که ای موسی بدرگاه ما می آیی این گریه چیست گفت خداوندا
بر این کودکان رحم می آید که بعد از من حال ایشان چون شود و چه گذرانند خطاب رسید که ای موسی دل فارغ
دار که ایشان را نیکو دارم و به نیابت خبر شان برآرم موسی ملک الموت را گفت از کدام عضو من جان بیرون خواهی
برد گفت از دهن گفت از دهنی که بی واسطه با خدای سخن گفته ام یا دستی که بدان الواح توریت گرفته ام
یا از پایی که بدان بطور مناجات رفته ام ملک الموت سیبی بیرون آورد و بموسی داد و گفت بوی کن موسی
سیب را بوی کرد و جان عزیز بحق تسلیم کرد **بیت** سیب را بو کرد موسی جان بداد باز دان آن سیب از بوستان
کیست فرشتگان گفتند یا اَهْوَنَ الاَنْبِیاءِ مَوْتاً کَیْفَ وَجَدْتَ الْمَوْتَ قَالَ کَشَاةٍ تُسْلَخُ وَهِیَ حَیَّةٌ
ترس اینست بینی چون از مرگ را چگونه یافتی گفت چون گوسفندی که او را زنده پوست کنند **تعریف بیان**
سکرات الموت در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آورده است که مؤمن که دوستی با امیر المؤمنین و فرزندان وی
صلوات الله علیهم کرده باشند و تبرا از دشمنان ایشان نموده باشند و از اهل صلاح و تقوی و پرهیز
گار باشند چون بدم مرگ رسد پادشاه عالم فرشتگان را فرماید که بروید و در پیش بنده من تحفه برسانید
نسیم فضل از بوستان معرفت بمشام اهتمام وی رسانید و ندای بشارت اَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَ
نُوا وَاَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ بگوشش رسانید و بگوئید که خداوند میگوید که مترس و اندوه مدار اگر گناهت
بسیار است پادشاهت آمرزگار است اگر عصیان بیحد کرده ای غفران و رحمت رحیم در رحمت خویش گشاده
بنده با ایشان چنین لطف و عنایت باشد **رباعی** از لطف تو غم بنیاد ما گردد ور فضل تو عمر جاودان گردد
رحمت بعد دوزخ برد از لطف تو خاک آتش همه آب زندگانی گردد بر دولت راست خود نگاه کند حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم شنید و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر بیمار خود شنید و امامان علیهم السلام بر کرده خود آن مؤمن
بر ایشان سلام کند و تحیت گوید و گوید چه آرزو مند بودم بدیدار شما الحمد لله که شما دیده ام است که عمل دست داده

زیرا که دنیا عاشقان بسیار گذاشته است و بسیار زنان شوهر گشته در مطالب سئوال آورده
که داستان دنیا باین شد از مانند است بداستان مار افعی که بیرون ما پر چون پر نقش و نگار
و نرم است که دارنده بر پشت او و میمالند در کمال نرمی و لطافت و اندرون او پر زهر
قاتل است دنیا نیز همچنین است که اندرون او پر زهر قاتل است و بیرون او پر نقش الوان بیا
میل میکند بسوی او و لطف و میمالد بسوی آن مار میل و رجا اهل غافل و خود میمالد و دوری میجوید از و
خردمند عاقل و فریب او نمیخورند و تمامی آرزوهای اهل دنیا در معرض زوال و فنا است و بسبب همکسا
که در دنیا شاد باشند و خوشحال که در پی او گریه آواز ناله بنداشته باشند و نرسید که کسی بمعانی دنیا از
نعمت و فراغت الا که در پی او دشواری و نکبت نداد و نیز ننشاخت کس در دنیا باران فراخی و
نعمت بسیار تا در پس او سیل بلا رانید و باران بزرگ قطره بلا و اگر کرد و جائی از دنیا بر و شیرین
پس تلخ کرد و از جانب دیگر ببرد و همچو زهر قاتل و بیمار شود بمرض مهلکی و هیچکس رغبت نکرد در دنیا
از عیش و حضور تا نه دید در عقب او رنج و بلا و سختی و هیچکس شب با نشست بر بستر در دنیا که در عقب
او صباحی ندید بر سر بلا در دنیا فریبنده و فریب دهنده است و آنچه در دنیا است از حطام
فانی و کسی که بسیار خواهد از دنیا بسیار خواهد از چیزی که بهلاک آرد او را از شهوات دنیا بد آمد
او را و بسا کسی که اعتماد کرد بدنیا و تکیه بر او کرد که آخر او را دردمند ساخت و به بلایش مبتلا گردانید
و بسا کسانی که در او آرام گرفتند و خرسند گشتند که بر خاک فنا شان انداخت و بسا خداوندان بزرگ جلال
و جمعیت و حکومت داشتند که بحقارت رسانید و بخاک تیره برابر ساخت و بسا خداوندان تکبر را که بواسطه
دنیای و بزرگی و تکبر داشتند که بخواری باز گردانید و ذلیل و بی مقدار ساخت و بسا تاجداران با لشکر و حشم
کثیر را که بر روی در انداخت اینها نیز او دنیا و باد فنا بر ترد او سلطنت او پست شد روزگار بسی

کاهی این زالت بدولت میرساند و کاهی بخاک مذلت می نشاند و زندگانی او مکدر است و نیزه و نیشتر
او تلخست و بی مزه و شیرینی او چون زهر تلخ ناکشته خوردنی او زهر منجر بهلاک و اسباب او پوسیده است و از تم
رنگهٔ زنده او پیش آمده مرکت و از هم گسسته و تندرست او پیش آمده بیمار سبب ملک و دینار بوده بلندی
و غالب مغلوب گشته و بسیار مال و نکبت دیده و بسیار آبادانی او خراب شده سبب لبود ما این
ویرانه چند بهر ویرانه محنت خانه چند بیک باران کلوخ ما و در آسیب از یک طوفان بنای او خراب
شهر او بنای آدمی نیست بدشت او گیاه خرمی نیست اگر کوهست ماوای پلنگست و گر بحرست غوغای
نهنگست بهار او گل حسرت شکفته خزان او برگ عشرت آشفته دنیا حریفیست که جز شطرنج رنج دغا نبازد
ظریفیست که جز خیل و خیال و جمال امل نسازد خیمه ایست بی ستون سرا و قلیست بی اوتاد و بستانیست
بی سبزه و بی آب نباتیست بی ثبات حبلی اعتبار بازار است پس کساد و سود است پس خاسر خاکیست
که تا باد است سرگردانی آتشیست بی قرار آبیست ناپایدار رباعی ای خداوندان اطاق و طمطراق و حجت
و جهانی از زر و فراق اندکی اینک خانمان آراستن پس بیکبار از سر آن برخواستن ای عزیز تا باز
مینگری روح ترا از قفص قالب بر اند کردارهای ترا لباسها بالا بر بند قالب فرسوده ات را در زیر
خاک پنهان کنند تو امل دور و دراز پیش گرفته و خبط ازل و ابد بر خود میخوانی مینگر که تا آدم هم با چندان
صفت و کرامت کجا شد نوح کو نوح که در دهر دو امنه عمر بود کجا رفت خلیل که صاحب کرامت و حکم صاحب آیت بود
و یعقوب با دنجت و ایوب باد و هیبت کجا رفتند پادشاهان دهر و جباران عصر کجا شدند آدم صفی که
پسندیده بود و برگزیده حق بود و در اول خلعت خلقت تاج عزت بود مسجود ملائکه مقرب شد اطراف اکناف
هیبت در تعرف او در آوردند که ثم اجتبیه ربه ثم مجعله و سبوک علم کرشتاد بر ستو ظلمانی او کشیدند
که و اصطفیناه صحابه و تا طراز اعراض لباس فرزندان او کردند و صد هزار نقطهٔ مطهرهٔ نبوت در صلب

و لو...

... قیمت که این روی نموده که بدیدار شما مشرف گشته ام حضرت رسالت هم گوید ملک را که وصف خداوند
کجا اما در قبض روح این بنده ملک الموت گوید یا رسول الله بگوی تا بنگرد آنچه حق تعالی برای او ساخته
است رسول هم گوید بیا تا بنگر چون در نگرد مقام خود را بیند و نعیمهایی که در وصف هیچ واصف نیاید
ملک الموت گوید یا رسول الله کسی را که مقام وی آن باشد و شما زیارت کننده وی باشید چگونه
بروی آسان نگیرم پس آن مؤمن بار دیگر بدان مقام خود نگرد حضرت رسالت و امیر المؤمنین و ائمه
علیهم السلام آنجا بیند و مقام خود نزدیک مقام ایشان گوید ای ملک الموت زود باش و روح مرا قبض
کن تا بحضرت خداوندگار خود رسم که بی دیدار ایشان مرا طاقت نیست ملک الموت روح او را با
سانی قبض کند ای عزیزان اگر بخواهید که سکرات مرگ بر شما آسان شود از گناهان توبه کنید و از طغیان
و عصیان در باشید پیش از آنکه بیمار شوید و در تنگنای مرگ گرفتار گردید نظم بیا ای که عمرت بهفتاد
رفت مگر خفته بودی که بر باد رفت همه برگ بودن همی ساختی بتدبیر رفتن نپرداختی کنون باید وقت
نخست اگر پروری گر امید واری که خرمن بری قیامت که بازار مینو نهند منازل باعمال نیکو دهند
بضاعت بچند آنکه آری بری وگر مفلسی شرمساری بری که بازار چندانکه آگنده تر تهی دست را اول پر
کنده تر بیتهر قیامت مرو تنگدست که وجهی ندارد بحسرت نشست گرت چشم عقل است تدبیر گور
کنون کن که چشمت نخورد است مور بمایه توان ای پسر سود کرد چه سود افتد آنکه سرمایه خورد
کنون کوش کاب از کمر در گذشت نه وقتی که سیلاب از سر گذشت کنونت که چشمست اشکی ببار
زبان در دهان است عذری بیار نه پیوسته باشد روان در بدن نه همواره گردد زبان در دهن ز دانندگان
بشنو امروز قول که فردا نکیرت بپرسد مهول غنیمت شمار این گرامی نفس که بی مرغ قیمت ندارد
قفص مکن عمر ضایع بافسوس و حیف که فرصت عزیز است و الوقت سیف تعریف تیغ جان کندن

آورده اند که یکی از پیغمبران پیشین با طائفه از زهاد و عباد اتفاق خود بر گورستان گذر کرد جماعتی از ایشان در
خواستند که دعا کن تا حق تعالی یکی را زنده گرداند تا ما را از کیفیت مرگ خبر دهد آن پیغمبر دوگانه بگذارد و دعا کرد مرد
سپاهی دید که سر از گور بر آورد و با او از فصیح سخن گفت یا نبی الله نود سال است که مرده ام هنوز تلخی جان کندن
از حلق من بیرون نشده است بنگر ای عزیز من که چه عقوبتی است شربت مرگ که تلخی او نود سال بمانده است در خبر
است که چون ملک الموت جان عاصی را چنان از تنش بیرون کند که عاقبت گمهای گشته بشود و هفت اندامش
جدا از جدا شود آن بیچاره در غمرات فوت و سکرات موت گوید توبه کردم ملک الموت گوید اکنون توبه میکنی
که جانت بحلق رسیده است اکنون توبه قبول نمیکنند و عذر نمی پذیرند آن بیچاره آه از میان جان بر آورد
و گوید تقصیر کردم در راه خدا آه چرا گناه کردم آه چرا نامه خود سیاه کردم آه و دریغ که کار خود بکام بدخواه کردم
عمرم گناه شد و عالم آواره شد آه از این عصیان من آه از این جرم و گناه و کار بی سامان من آورده اند
که یکی از پیغمبران عزرائیل را پرسید که ای قابض ارواح چندین داغ که بر جگر آدمیان می نهی و این کاسه شربت
تلخ اجل که بلب ایشان میدهی هرگز بر کسی رحم میکنی عزرائیل گفت ای پیغمبر خدا رحم از دل من برداشته مرا در قبض
روح بر هیچکس رحم نیست الا بر غریب ممتحن جدا مانده از شهر و وطن و از مادر و پدر دور افتاده و از خویشان و تبار
خود دور افتاده که خواهم امانت روح از وی بستانم نخست مطالبه در دامن جانش زنم آن بیچاره بداند که پیغام وی
آمده در جنب و در حالت نزع نظر کند نه زن بیند و نه فرزند نه خویشی و نه تبار آب حسرت در دیده وی بگردد
قطره چند اشک ندامت از سحاب چشم وی بچکد مرا در آن حال بر وی رحم آید و بعد از آن روح وی قبض کنم
یتیم شدن چون مؤمن وفات کند و کارش تمام شود و فرزندان و خویشان از گرد وی در آیند و او یلا
گویند و فریاد و فغان بر آورند پادشاه عالم فرشتگان را گوید که دست ترحم بر سر فرزندان یتیم وی فرود آرید
و بگوید فرزندان و عیالان وی که اگر وی برفت من ولی و ناصر و یار شما ام شما زنده کار شما ام نحن اولیاؤ

کم فی الحیوة

کم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة اکنون مگریید و جزع مکنید و حضرت خداوند را از خود میازارید ای
عزیزان در مصیبت جزع و فزع چندان مکنید که از ثواب محروم مانید **قطعه** در مصیبت جزع مکن که خدای تعالی
دلت گند رنجور هیچ رنجی تمامتر از آن نیست کز ثواب خدای مانی دور زیرا که بگریه کردن و جزع و فزع خود
آدمی را رد و تعالی کرده و رفتنی را باز نتوان داشت که اگر جزع و فزع بسیار کنید خدای بر شما خشم بگیرد و فر
فرشتگان را لعنت کنند **آورده اند** که در آن وقت که فرزندان و خویشان فریاد و فغان بر آورند ملک الموت
گوید که ویلکم مما الجزع و فیما الجزع ای بیچارگان از عاقبت کار خود غافلید خروش و ناله ما که میکنید
فریاد و فغان از چه میدارید این فریاد و فغان شما از بهر چیست و این فغان از دولت کیست بانگ فریاد
و فغان شما نه او رستگار شود و نه شما و نه عمر او باز دیگر شود و نه آمدن من بر طرف میشود آمدن من قبض جان
کردن شما با امر خدای است تا یکی از شما بر پایست آمدن من بر شما بر جایست تا از شما نام و نشانست مرا
بقبض جان فرمانست در حدیث آمده است که هر روز پنج بار ملک الموت بر در خانه هر صاحب حیات گذر کند
و در چهره هر شخص نظر کند و بر در آستانه هر یکی باشید تا وقتش در آید و اجلش تمام شود کار او ساخته گشته خانه
او را خراب کند و اطفال را از کف و در مادران جدا کند و غبار حسرت بر رخسار یتیمان نشاند معشوق را از چشم عاشق
پنهان کند و از کعبه وصال ببادیه فراق اندازد و ببین ای عزیز من چون حال چنین است و سرانجام کار که شنیدی
که عاقبت شربت مرگ باید چشید محبت دنیا در دل نگاه مدار و بیهوده بدان خشنود مشو و به بود آن اندوهناک
مباش و دو چهره به عشق بر دار از عیال و مال دنیا غره مشو **رباعی** تا کی بجمال و مال دنیا نازی آمد اجل آنکه
بر که معنی سازی آمد اجل نگه ای دیر نشسته وقت آنست که جان تن بسید شود خوشکان پردازی رسول صلعم
فرموده که اکثروا ذکر هادم اللذات یاد مرگ بسیار کنید تا از دنیا بازمانید راضی و قانع شوید چرا که مرگ
شکننده لذات است خراب کننده خانهات باطل کننده آرزوهاست و برنده زنده حیات آدم

لی حیات شدود دوستی دنیا بر هم گناهانست که حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ ای عزیزان بدانید که ...

ست و راه هولناک بیت اه ازین منزل که در پیش است که گذرگاه شاه و درویش است نه ازین دا

بیوان جبینی نه ازین صد هیوان رستن بهترین انبیا و اولیا ازین واقعه ترسان و هراسان بوده اند

و در مناجات امام زین العابدین است که یکی از بزرگان دین را دیدم که در حالت نزع میگریست چرا

از ان پرسیدند که سبب گریه چیست گفت راهی بخواهم رفت که هرگز بران راه نرفته ام و در خانه ساکن

خواهم شد که هرگز بدان خانه نرسیده ام و ننشسته ام بحضرت خداوندی میروم که هرگز او را ندیده ام

آورده اند که زاهدی در بصره بیمار شد چون بمرگ رسید خویشان او هم در گرد او نشسته و میگریستند

گفت مرا بنشانید باز نشاندند روی را بجانب پدر کرد و گفت چرا میگری گفت چگونه نگریم که چون تو

زندگی بمرد و گشت پدر بگریست گفتم که چو بمیرم کند پست فرزند جوان بگیرم دست مادر را گفت تو

چرا میگری گفت امید آن داشتم که در پیری خدمت من کنی و در وقت بیماری بسر بالین من باشی

و چون بمیرم جنازه ام بر داری پس روی را بجانب فرزندان کرد و گفت چرا میگریید گفتند زیرا که یتیم

ماندیم و خوار و ذلیل گشتیم و رفیقانست که هر در سر کار ایشان کردی و حلال و حرام بهم رسانیده و بدیشان

داوی من نیز اجیبی همیتوانم دیدن رفتیم بدرود باشی تا قیامت که بیکدیگر رستم و چون روز قیامت

جانها را که تعالیها باز آرند تن باروح گوید که چون تو برفتی مرا حیات نماند و ثبات از من رفت

مرا زنخ ونیاز بزندان گور بسر دند و در ان لحد تنگ و تاریک خوابانیدند عیال هر یا نیز با من در گور نگذاشتند

و فرزندان بدرود شوه منی باس بکلی خط الفت نگرفت روح با تن گوید که چون از تو جدا شدم از زمین باسمان

شدم و از انجا بافق اعلا شدم در فضا جنت بر دم از مراتع النعیم چریدیم ابا بی تو بیکلی خط قرارم نبود

و بیوصل تو یکساعت آرام نبود و هر دو با یکدیگر ز غم دل گویند چنانکه عاشق با معشوق غم دل گوید با تو

یعقوب نعیم

یعقوب نعیم دیده در پیش یوسف احوال هجران و محنت هیهات الاخوان حکایت کند آورده اند که

پیغمبری از دیده بر گوری گذشته زار زار میگریست عیسی عم پرسید که صاحب گور چه کس است

و چه او میشود گفت پسر منست گفت میخواهی که دعا کنم تا زنده شود گفت میخواهم عیسی عم دعا کرد شخص از

گور بر آمد روی او زرد و موی او سفید گشته و تا پیرزن گفت نه تا گفت این پسر منست پسر من جوان

بود و با روی چون ماه و موی سیاه و بالای چون سرو روان آن شخص گفت ای مادر من پسر توام اما زرد

روی من از تاریکی گور است و کثرت پیری من آتش لحد است و سفیدی موی من از هول نکیر و منکر

حال گور اینست که اول منزلست از منزلهای آخرت القبر اول منزل من منازل الآخرة بنگر که حال

قیامت چگونه باشد آه از آن ساعت که خلقان از گور برخیزانند مدهوش و متحیر که وَتَرَى النَّاسَ

سُكَارَى آه از ان ساعت که خلقان نامها بر ان نشود آه از ان ساعت که خلقان را بر سر دوراه

برند که فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ باب چهلم در بیان علامات آخر الزمان

نقل از تفسیر فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ یعنی پس از کجا باشد مر ایشان را چون بیاید قیامت

بر ایشان پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون قیامت بیاید پند گرفتن و موعظه گفتن هیچ فایده نخواهد

نه بود یعنی علما که موعظه میگویند چون خود مستقظ نمیشوند و بآن گفته خود عمل نمیکنند و خلقان میگو

یند نفس ایشان مؤثر نیست و بعامه اثر نمیکند و موعظه را باز چه سید اسد علی ابن ابراهیم رحمه الله

در تفسیر نقل میکند از ابن عباس رضوان الله علیهما که چون حج کردیم در حجة الوداع با رسول الله صلی

الله علیه و آله آنحضرت حلقه در خانه کعبه را گرفت بدست مبارک و روی مبارک بجانب ما کرد و فرمود

که آیا خبر کنم شما را باشراط و علامات قیامت و کسی که با آنحضرت در ان مقام نزدیکتر بود و سلمان بود

رحمه الله علیه گفت بلی یا رسول الله فرمود آنچه مجمل و ملخص آن اینست که از علامات قیامت ضایع

گذاشتن صلوة است یعنی نماز را از اول وقت خود بقضا نهند و شروط نگذارند و آن هم که گذارند

کنند که ارکان آن بجای خود نباشند و پیروی شهوات کنند یعنی هم کس پیرو شهوت باشند

بآرزوهای باطل بیکند و اوقات عزیز در سر کار آن صرف نمایند و تعظیم مال و منال کنند یعنی

چون اغنیا باشند بواسطه آن مال او را تعظیم کنند و عزت و بجا آرند و فقرا را که کسی بهیچ حساب شمرد

و ایشان را خوار دارند و دین را بدنیا فروختن شعار خود سازند پس نزدیک این علامات

دل مومن در اندرون وی مانند گداختن نمک در دیگ و منکرات رو نماید یعنی هر چه خلاف

شرع کرد و کسی بر طرف کردن آن توانایی نداشته باشند و در این فقره سلمان رحمه الله از روی تعجب

آن می پرسید و آنحضرت قسم یاد فرمود بدین عبارت که بلی والذی نفسی بیده یا سلمان و دیگر فرمود

که امرای جور و وزرای فسق و عریفای ظلم بسیار شوند و بعضی که خود را در میان اهل عالم امین دانند

خاین باشند و در این وقت ظاهر شود که ایشان خاین اند و منکر معروف گردد و معروف منکر شود یعنی هر چه خلاف

شرع باشد مردم آنرا دوست دارند و خواهان باشند و هر چه موافق شرع است آنرا نخواهند و دوست

ندارند و خاین امین شود و امین را خاین دانند و راست گو را دروغ گو دانند و دروغ گو را راست

گو دانند غرض تمیز است که هم چیز تمیز نکنند و امور شرع بازیچه کردند و اطفال بر منبرها نشسته دین حرف

باشند و در میان اهل عالم و زنگوه حکایتی و فسر زنان عاق شوند بر پدر و مادر و ظلم بالا گیرد و اقربا بر ضعفا

ستم کنند و مال مردم را بر خود حلال دانند و خون ناحق ریخته گردد و برکت در خرید و فروخت نماند

و بر یکدیگر حسد برند و در حسد و خانه خرابی یکدیگر باشند و خوف و وهم بر مردم راه یابد چنانچه عوام الناس

از همدیگر ترسند و رحم و شفقت بر طرف شود و پیران بر کودکان رحم نکنند و کودکان حرمت پیران نگه ندارند

تعظیم نمایند و علما را خوار دارند و عار دانند و سوار شوند زنان بر اسپها و مساجد را زینت دهند و عطلا مانند

بعم وکنایس

و مصاحف را نیز همچنین زینت دهند و منارها را بلند سازند و مردان امت مثل گوسفند جا

رجامهای ابریشمی و دیباج و بوستانهای معمور و خزان و در این وقت کارها بر دوریا

... باشند در رشوه خوردن ظاهر گردد و دین پست باشد و دنیا بلند و انصیاج گذارند برای زمانه

... را حاجی گویند و از اغنیا پاپیچ میدارند برای ریا که مردم بشنوند و اشیا را از حرمت

... ن آموزند و فتنه ورزند از برای خدا و اولاد زنا بسیار گردند و در آن زمان هیچکس خواندن قرآن

از خوشحالان نباشند القصه بدر آنکه وانند و بنگ ابوابین جز نظام کرده در زمانه لب ... و بدان بر منبرکان مسلط

گردند و در ملکوت سموات این گروه را ارجاس الانجاس خوانند و جمیعها بگذرد که مال داران یک فلوس بیتیم

نهند آنگاه صورتهای غریبه و عجیبه روی نماید و هم در مانده و حیران شوند و در کارهای آنگاه و بدوت

مبارک اشارت فرمود و دست مبارک فرمود که در آن روز اشیا ... با انطلا و نقره که جمع کرده باشند خلایق

فایده ندارد و نفع نرساند غرض که دین قویم و راه مستقیم فایده و نفع میدهد نه نقره و طلا بلکه

آن وبال است زیاده از کفاف و حقوق الهی وقتی که از وجه حلال باشند و نعوذ بالله از کسب حرام

پس مومن باید احتیاط الاشراط و علامات ساعت که قیامت است پس بنا بر این واجب شد مومنانرا که بجز

ایشان بر نهج شرع اطهر مصطفوی و طریقه مرتضوی مستقیم اند و صورت ظاهر و باطن خود را

بتقوی و پرهیزکاری آراسته اند و در این هنگام پناه بخدا برند و یکدم و یک لحظه از ذکر غافل نباشند

تا خدای تعالی ایشانرا از مرض و حیرت و نفس و مال ایشان را از شر اشرار و از فتنه آخر الزمان محفوظ

دارد و خللی در ایمان ایشان واقع نشود و ملکا صبو و احد هزاران هزار صلوات نامیات ندا

کیات مهر او دعات بر روضه مطهره و قالب معطر و چهره منور سید انبیا و سرور اصفیا راکب مرکب

سبحان الذی اسری خواجه هر دو سرا مقرب بارگاه حضرت اله ابی القاسم محمد

رسول الله صلی الله علیه وآله در رسان و صدهزاران هزار تحف تحیات و بشرت
وروح وراحات بروح وروان آن تاجدار سوره هل اتی و آن منصوص بنص
ولیکم الله و آن معزز باعزاز و من الناس من یشتری نفسه ابتغاء مرضات
الله شهسوار میدان لافتی و آن مشرف بتشریف من کنت مولاه فعلی مولاه و انا علی
وعلی منی و آن مخصوص بعنایت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
امیر المومنین و یعسوب الدین اسد الله الغالب مظهر العجایب ابو الحسنین علی ابن ابی
طالب صلوات الله وسلامه علیه در رسان و صدهزاران هزار انواع رحمت والطاف
ملاطفت بارواح انبیا و اولیا و اولین و آخرین و ائمه معصومین و طیبین و طاهرین در رسان
یا آل العالمین و یا خیر الناصرین بیت کلامک یا الهی قد شفائی شراب لطف
هر کاسش الامانی زهی نام تو آرام دل ریش کلام تو غذای جان درویش بیا ای عزیز جمال
این نام را زار که تا تو به کنم بر حالت خویش فدای نام بسم الله باد اسیر جان درسوان و ... ب
کیش بنام زار و خون گریم ز حسرت که دارم صد هزاران معصیت پیش برانداختیم از امروزی کآ
در آمد ساعیانرا از پس و پیش چه روزی باشد امروزی که بینی دو دیگر کان گریزان
کشته از خویش یکی از چشمه کوثر چشیده آب یکی را کژدم مالک ندیدنش یکی ز قهر نیر سان بود لرزان
یکی ... کفته بندیش خداوندا مرا از در گاه که تو هستی غنی با جمله درویش
اگر رحمت کنی فضل تو باشد
و دست بکم خلق جهانرا جوانمردان ببند او نمانرا گران مجمع پراز کس که خوانند
کنه برین دعای ناتوانرا

چه چیز خوار ... ایک خوار یابند گفت ... درستی و تو ... کرنا و ...
... یار ... گفتیم ... بار ... گفتم ... بر که باشیم
که ... باشد ... گفتیم ... ورهم دست سرا و اربخند گفت ... آموختن ...
نیکو ... و بکار خود مشغول بودن ... گفتم ... از انفعالست ... بود ...
چه چیز ... گرفتن و از خالقش ناپرسیدن و از وی حاجت نخواستن ...
... نیکوتر گفت از جوانان شرم و دلیری و از پیران دانش و آهستگی گفتم
... که باید گفت بهتری آنکه از اینها بد که نیک از بد بداند و بهتری آن باید که
... دهد گفتم خدا را از که بار گردد تا رسته باشیم گفت از مرد بداطینی و حسین که
شده باشد گفتم از مردمان بهتر کیست گفت آن کس که چون بد بخشد شرم ... کرم
چه چیز ... از زبان هست گفت سه چیز است که مردم جان فزا بدان ...
... سخنی گفتم کدام چیز است که مردم آنرا چو شنید اگر مردم فهم آن ...
... و دوست مخلص راستی گفتم نیکی کردن بهتر یا از بدی دور بودن گفت از بدی
... نیکو نهایت گفتم که چه چیز است دانش ... باید گفت ... گفتم آن کیست که در
گفت آنکه ... گفتم از کارهای که عاقل کند چه بهتر گفت آنکه بد
از عیبهای مردم کدام زیان کارتر است گفت آنکه بر وی پوشیده بود که
... کدام ساعت ضایع تر گفت آن ساعت که نیکویی بجای کسی توانی کرد و نکنی گفتم از مر...
... که خوار نباید داشت گفت چهار فرمان اول فرمان حق سبحانه و تعالی دوم
فرمان ... سیم فرمان پدر و مادر چهارم فرمان پادشاه گفتم کدام تخم است که یکجا کارند و دو
... گفت نیکی کردن بجای مردم هم درین جهان بیاید و هم در آن جهان از حق ...

اگر رحمت نه فضل تو باشد
ندارم هیچ طاعت … شیا

تمت الکتاب …

بعون الملک …
فی یوم …
شهر …
من الهجرة النبویة
المصطفویة
علیه التحیة

…اند که در روزگار نوشروان …
…حکیم بر سر آمده بود و برام …
…نوشروان بوزرجمهر را گفت از برای من سخنی چند …
…را در دو جهان سودمند بود چون امروز بکار دارم …
…زرجمهر بموجب فرموده نوشروان این کلمات را جمع کرد …
…دان برد او را بغایت خوش آمد و فرمود تا این کلمات را به آب زر …
…بدانست و اگر اوقات بر مطالعه این کلمات مواظبت نمود بوزرجمهر گفت …
…ال من از استاد خود پرسیدم و استاد مرا جواب داد گفتم ای استاد از خدای …

…کانی چه بهتر گفت … و تواضع گفتم بتر از مرگ چیست گفت
…ست روزی را … گفت چهار چیز بزرگان را … بودن …
…بزرگی و مردمان را … گفتم … باطبع … باشد گفت که
…دن و دوات … بانوازه کردن گفتم … کدام قلتر گفت آنکه … گوید
…چیز است … گفتم … جهان چه چیز نیکوتر
…از هر … جهان … سخاوت … از هر … گفتم اصل
…ماند … داشتن … از … و از … باز
…گفتم تدبیر آنکه پرسیم گفت از آنکس که … بود در …
…داشتن تمام گفتم پادشاه را چه چیز … گفتم …
…نیست … گفت آنکه کردار او سخاوت بسیار باید … گفتم از …
…گفت … بودن … ازاری و ادب بجای آوردن گفتم سخاوت …
…گفت
از یکی بهره … دوم بهره زبان سیم بهره دل گفتم … دو …
…کدام است گفت آنکه اگر خطائی … از آشنائی …
…کاری گذشته باشد نکوید که چنین می بایست گفتم نیکوئی با که باید کرد گفت با …
…و بد حسب گفتم با چند گروه نیکوئی نکنم گفت با ابله و بدگوی و بدفعل گفتم نیکوئی
…و گفت بتواضع بی توقف و بکرم و سخاوت بی منت و بخدمت بی طلب
…چیز است که بدان زندگانی آسان توان کرد گفت سه چیز بود هنر کاری و مردباری
…آموزم چه یابم گفت اگر بزرگ باشی نامدار گردی و اگر درویش باشی توانگر …
…گفتم هیچ چیز هست که بخورند و تن را سود دارد گفت بلی جامه نرم و دیدار
…دیدن از دوستان و گرمابه معتدل و بوی خوش و از خوشی کنم چند چیز

[illegible]

... رسول خدا گفت ...

... ره است ... بسم ...

... و جای فرزندان او ...

[illegible]

الحمد لله رب العالمین ... [illegible]

